



صنعتی و کمالی و فضیلتی و شرفی و  
بزرگی و عظمی و انبیا و اولاد و ائمه و

درین زمان مساوت نشان کتابست طالب مستقیم حال علمت شمال خنجر است

۱۵۶

ملاح

د

تسنيف فضل العلماء العالمين المصنفين وانا شاه عبدالحق محدث دہلوی قدس

**مکتبہ اعلیٰ اسلامیہ پاکستان**

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شایقین کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جو جبکہ معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہو اس کتاب کے ٹیبل پچ کے تین صفحے جو سادے ہیں انہیں بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دان کو آگاہی کا ذریعہ بن جائے

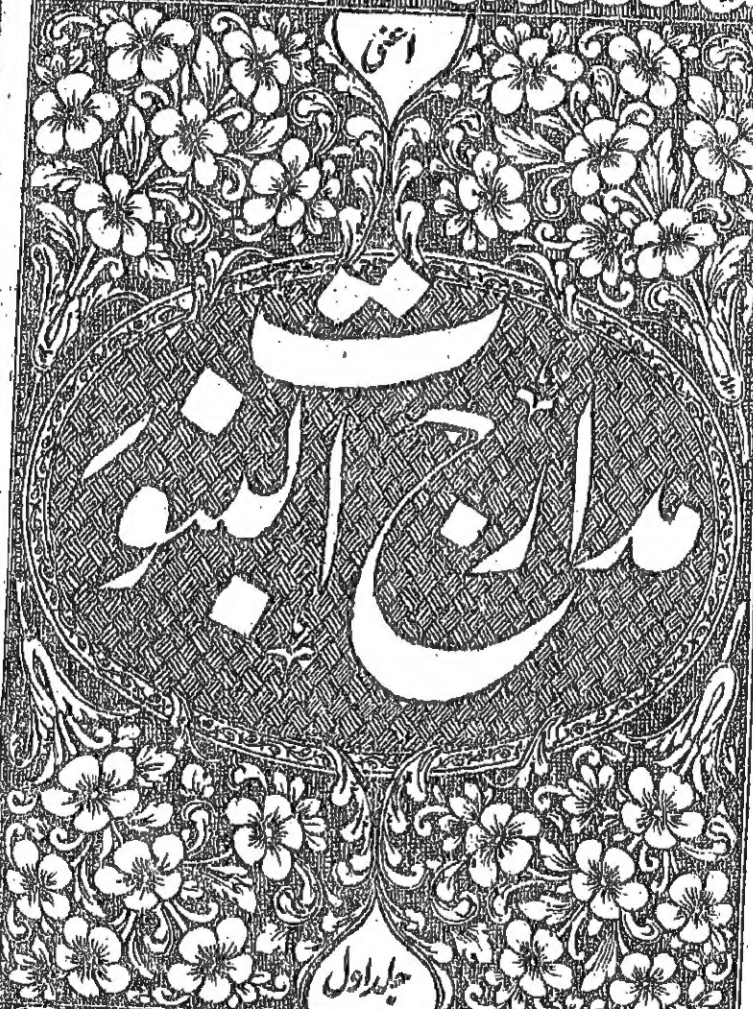
قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۴۴	کیمیائے سعادت۔ از امام غزالی معروف متداول	۱۲	کتب تصوف فارسی
۱	ہدایت المؤمنین۔ رسالہ در بیان بیعت صالحین از ملا معین الدین۔	۱۲	دیوان خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی
۱۰	مطالب شیری از حضرت شاہ ترابعلی قلندر قدس سرہ	۱۲	عروہ اعجاز قلم شمس الدین صاحب وضع قلم کاغذ سفید کنندہ۔
۱۲	رسالہ معرفت اسلوک از حضرت شاہ محمود خوش بخت	۱۵	دیوان حافظ۔ جدید الطبع کاغذ شیری سفید و خانی
۴۴	نفحات الانس مع حاشیہ مفید از ملا عبد الرحمن حجابی	۱۲	ایضاً متوسط قلم عروہ نشی جو الہی شاہ خوش بخت کاغذ سفید
۱۲	انوار الرحمن در طغوفات از مولانا شاہ عبد الرحمن جدید الطبع	۱۲	ایضاً۔ کاغذ سفید و خانی۔
۱۲	لمحہ الانوار۔ معروف بہ ہدایۃ المحامد مؤلفہ حضرت شاہ محمد مددی صاحب۔	۱۲	انیس لارواح از حضرت شیخ معین الدین چشتی۔
۱۲	نغمہ عشاق۔ قرآن وحدیث سے ثابت کیا گیا ہے از مولوی نور اللہ مرحوم۔	۱۲	کلمۃ الحق۔ از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق
۱۲	مصباح الہدایۃ ترجمہ عرف از حضرت شاہ محمد کاشانی	۱۲	از مولانا اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل و دفع شکوک
۱	پند نامہ عطار از حضرت شیخ فرید الدین۔	۱۲	مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین کبکی منیری
۱۲	منطق الطیر از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ	۱۲	مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین کبکی منیری
۱۲	فوائد القواد۔ از حضرت محمد نظام الدین اولیاء۔	۱۲	مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی۔
۱۲	میبایک شنید۔ رموز شریعت قابل دید از شاہ رفعت علی صاحب۔	۱۲	سطح الانوار نظم از مولوی ہندو خیر خسرو دہلوی
۱	مخرب القلوب از مولانا شمس الدین وضع قلم۔	۱۲	تجلی مولانا ابراہیم حسن فرید آبادی۔
۱۲	ایضاً۔ خفی قلم۔	۱۲	حدیقہ حکیم شانی معروف بہ الہی نامہ مع شرح جدید موسوم بہ آقا الحدائق وصل غوامض جسکے
۱۲	شعوی عطار۔ از شیخ فرید الدین عطار۔	۱۲	شارح مولانا عبد اللطیف دم پرین کاغذ سفید کنندہ
۱۲		۱۲	ایضاً۔ کاغذ خانی۔
۱۲		۱۲	گکشین اسرار۔ رموز تصوف از مولوی انور علی۔



صفت سار و مکاف و فضل و کمال  
بیمین و عین و دل و نور و نور

4/87

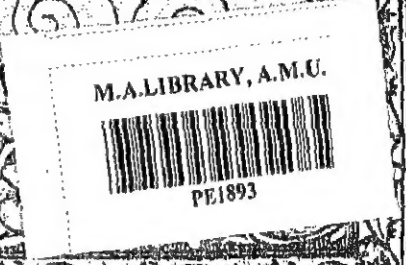
درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب تضمن حال علمت اشغال حضرت



تصنیف فضل افضل اعلم العلماء فی العصر مولانا شاه عبدالحمید مدنی و مولوی محمد

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب تضمن حال علمت اشغال حضرت





بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم این کلمات اعجاز سات هم مشتمل بر حمد و ثنای آئی است تعالی و تقدس که در کتاب  
 مجید خطبه کبریا فی خود بیان خوانده و هم متضمن نعمت و وصف حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله و سلم که وی بجهان اود را  
 باین تمجید توصیف نموده و چندین اسماء حسنی آئی جل شانه است که روحی متلو و غیر متلو جیب خود را بدان نامیده و جمله جمال حل  
 کمال می ساخته اگر چه وی صلی الله علیه و آله و سلم تمامه هماد صفات آئی تخلق و متصف است با وجود آن به بعضی ازان بخصوص نامزد  
 و نامور گشته است مثل ذوق عظیم حکیم موسی بن دلی بادی رؤف رحیم و جز آن و این چهار اسم اول و آخر ظاهر و باطن نیز از آن  
 قبلیست اما اول وی صلی الله علیه و آله و سلم اول است و ایجاد که اول خلق الله نوری و اول است در نبوت که گشت بنیاد آن آدم  
 النجلی فی طینته و اول عجیب در عالم و در ویشاق است بحکم قالوا بلی و اول من آمن بالله و بذلک امرت اما اول المؤمنین  
 و اول من تنشق عنه الارض و اول من یؤمن له بالسجود اول من یخرج که باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با و جود سبقت و لیست آخر  
 و لیست برالت که اول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب دین ا و آخر ادیان است چنانکه فرمود نحن الاخرون السابقون  
 و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در لغت موجب دلالت و سابقیت است در فضیلت که ماحی نامخیر جمع کتب ادیان  
 شده بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر است افکار او که تمامه آفاق را در گرفته و عالم را روشن ساخته است  
 و هیچ ظهوری مثل ظهوری و هیچ نوری مانند نوری نیست باطن است سر او می که هیچکس میسر حقیقت حال وی راه نبرد و در نزد  
 همه در نظاره کمال و جمال وی حیران و خیره مانده و هو بکل شئ عليم و وی صلی الله علیه و آله و سلم داناست بر همه چیز اشی و نبات  
 ذات آئی و احکام صفات حق و اسما و افعال و آثار و جمیع علم ظاهری و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق ذوق کل شئ می

اینکه بجانب بین بود و اکثر نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه بر دینی نظر کردن گویند  
 که در جانب صد غیبی است زاموتی وانی میگویند و این از غایت حیا و وقار بود چون انفات  
 می نگریست چو پیر و زویدن نظر در گردانیدن عنق اکتفا نمی نمود که از عادت سبکساران و متکبران  
 و پیش روی بود و در آحاد و پیش صحیح آمده است که مقتدیان می گفت بوقت کنی از من کج  
 و سجود می بینم نشان پوشیده نیست بر من کج و سجود شما و تحقیق این روایت را خدا دانند که چگونه  
 و حقیقت احوال صلی الله علیه و سلم این چنین است که بکنه آن توان رسید و دعوی در گمان بجهت حکم  
 تا و بل نشانها می و نظر عالم میتوان گفت برین تفصیل است که این روایت بصری است یا روایت قلبی  
 و بر تقدیر مخصوص انکشاف تمام و موجب زیاده و نور است یا عام است عام احوال و اوقات  
 را و اگر روایت بصیرت که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت بصیرت در هر جز و بدن پیدا آورد  
 یا در ابصار آن حقایق شرط نبود و بعضی گفته اند که در میان گفتن آن حضرت دو چشم بود مانند سوراخ  
 سوزن که بصیرت از اجامها یا خود این جماعه منطبع می شد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده  
 می کرد و افعال غریب است اگر روایت صحیح ثابت آید آئینه و صدقنا و الا محمل تو گفت است گفته  
 اند که بناد و اگر روایت قلبی مراد است پس آن علمست بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام گفته اند  
 که صواب این شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم احاطه و وسعتی و درک و علم معقولات و در حواس  
 لطیفان محسوسات نبیند و جهات سه را در حکم چیت گردانید نزد الله اعلم و این جا شکل می آید  
 که در بعضی گفته اند آن حضرت صلی الله علیه و سلم که من منده ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است  
 جوابش اتمی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نادر  
 است بآن باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه در سایر مفیبات است دلالت می کند بر آن حدیثی که  
 واقع می نماند آن حضرت صلی الله علیه و سلم که من منده ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است  
 و نخست چون این سخن معافان بآن حضرت صلی الله علیه و سلم رسید گفت من نمیدانم و درنی یابم که آنچه  
 بدان پروردگار من متصل همین گفت که تحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بر آن ناطقه که وی در موضع است  
 چنانچه است هماروی در وقتی پس رفتند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود پس آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم باز در پروردگار بشارت تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال آتایم شریفی صلی الله  
 علیه و آله است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من نمیدانم چیزی نمی بینم شادی شوم چیزی که نمیدانم  
 شیطان آسمان را و اطمینان پالان و او را شکرتی و او را شکر کرده مانند آرا گویند و فرمود و او را است آسمان را

بنشینان این سخت است که از این سخن جدا نشود  
 در این

بنیان شریف







کلام

در بیان حسن خلقت

در بیان فصاحت و بلاغت

و می افتاد نور و در اینها می دربان چنانکه از آفتاب فتنه و بکار آن حضرت نیز از جنس ضحاک بود و بنی شد و از او لیکن میراث  
 اشک از چشم و شنیده می شد از سینه شریف می آوازی چنانکه دیگر کسی می جویند و در بعضی روایات مانند آواز آسیا  
 و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر است در محبت بر میست بودی اکثر از سماع قرآن و احیاناً در نماز شب بود  
 و نگاه داشت بر دروکار تعالی او را از خمیازه که از کسل و خوری است از آواز بخاری و مصنف ابن ابی شیبہ آورده اند  
 که از متاع بانی قطره در بعضی روایات مانند آب بنی قطره واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که  
 شاد آب از شیطان است و اگر قلبه آورد و درین برست چپ باید پوشید یا لب زین بدندان گرفت آنکه با پایا آوده  
 گیرند و فایده شایسته است و آمده است که شیطان خند می کند و روی کسی که کند از آن صورت شریفی می صلی الله  
 علیه و سلم بود آن حضرت احسن الناس صوتا و احلاهم و بنو و هیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام اندوی  
 و اصدق الناس لجهته که در وصف کلام شریف واقع شده است همین معنی است که بوفه بان شریف می در میست و در دست  
 برین نه با هزار تکلم بخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بر آن هیچ کس و صدق لجهه یعنی فصاحت گیرد و است که  
 از وی صلی الله علیه و سلم که نغمه نغمه است خدا تعالی هیچ پیغمبر را اگر خوش آواز و خوش روی نماند که فرستاده پیغمبر را صلی الله  
 علیه و سلم و شروی تر و خوش آواز تر از همه دازین جا گفته است علی و در دل هر امتی گریه مره است و  
 در وی و هیچ پیغمبر از همه است و در میر سید آواز مبارک می بی تکلف و بجای که نزد آواز هیچکس خصوصاً در خطبه که در غلظ  
 و تزیین و انداز میخواند چنانکه می شنیدند خدایات در پردای خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشا و گوشتها  
 همه مردم را شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود و از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است  
 که آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه میخواند در منی علی کرم الله وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیری که در آن مراد  
 بآن تعبیر توضیح کلام و شرح و بیان در رفع اشتباه ازان است که شنوا نمیدانند صورت آن فصاحت و لسان شریف و جامع  
 کلام و بیان و غرائب حکم و می صلی الله علیه و سلم زیان بر آن است که محاسب فکر و اندیشه کرد و حد و حدیثی  
 آن آواز گشت و ممکن نیست و صف آن به بیان و بیان آن بلسان نیافرید و در دگر تعالی هیچ حدیثی از شیرین زبان  
 از وی صلی الله علیه و سلم پیغمبر عین الخطاب صلی الله علیه و سلم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بیرون نیامدی  
 از میان ماده گشتی در میان مردم از کجا آوردی چنین فصاحت و فرمود و گفت بمصل خود و مندرس شده بود پس آورد و بر من  
 آنرا چه بگویم پس از یاد که نعم و نیز فرمود و این بی فاحش و بی ادب است مرا چه و دگر که من یک کوه و ادب و علم و عبادت را  
 که تعلق باین زبان عرب و فصاحت و بلاغت دار و ادب می گویند و نیز فرمود و ناشی شده من در بنی سعد بن بکر که قوم مرفعه  
 از وی صلی الله علیه و سلم حلیمه سعدیه را ندان ایشان فصیح عرب بودند و آنچه را است کرده شده است که آنرا فصیح من نطقی  
 با خدا من فصیح ترین کسی ام که نطق کردن است بضمه و اگر چه بعضی حدیثان را در حدیث این حدیث با صطلحی که ایشان از





کن فی الدنیا کانک غریبا و کما برئیل و عدلک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عزا التواضع لا یزید الا رفعة  
انقص مال من صدقة کتوذا البر کتمان المصان لا تظلم الثمات باخیک فی عاقبة الله و یتلیک هر یکی ازین کلمات گنجی  
شستبر عیایب غرائب دابین و دنیا و قاعده است متضمن مساوات اولی و اخری امثال ابن بسیار و فی اندازه است  
بخیه بالفعل و نظر و نفق در کتب نیست مرمی را شرحی و بیانی است اگر ذکر کنند بد فائز و گنج و حدیث الدین النصیبه  
مستلک بر تمام علوم اولین آخرین اگر علماء عالم جمیع آیند و بشرح آن زبان کشانید جزوی از آن بسرنیاید و اگر گفته باشد  
بر اندازه علم و معرفت خود گفته باشد یا موقوفی از آن در رساله فارسی اشارت کرده شده است اگر اسیر  
در حدیث ابن ابی الدان کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم المصاحبه بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ  
سر و بزرگی سر و بزرگی است بر نور عقل و جودت و محبت و قوت باغ و کثرت آن که حال جوهر عقل است مراد نفی صغر و  
خوار است اس است و دو جو د اعتدال و عیلت در همه اعضا و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده این قاعده  
کلیه است همه جایگاه است اما سر مبارک گفت فاده پریدم از آن از شرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
بود موسی شریف می جل جل بفتح زو کسر جیم و سکون آن فتح نیز آمده میان سبط و قطط و سبطین سکون با و کسر آن  
موسی هم فرشته و قطط بفتح فاء کسر طاء و فتح آن خفت دو تا و پیچیده و شل می میان آن که آن را بنگاه گویند و در بعضی  
احادیث آمده که موسی مبارک آن حضرت جود بود اما جود قطط جود جیم و سکون این می که در موسی و تائی و بخش باشد  
در زم در افاضت ضد سبط و قطط سخت جود در بعضی روایات نفی جود کردن اند و مراد جود شد یا جود داشته فی الصراح  
جود مغول قطط سخت مغول و سبط موسی فرشته پس می آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سبط بود و قطط بلکین بین  
بود آنرا هم جل گویند و هم جود گویند و بود در از می می شریف می میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی  
تا نه گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی تا یک و در مجموع میان روایات است که این باعتبار اختلاف  
احوال و اوقات است گاهی که میل می نمایند و ثنای می کردند از می بود و در غیر این حال کوتاه یا برستن موسی بعد از سرون  
که بعد از می زیاد شده اند تا این مرتبه و در مواضع که نیامده گفته و در جمیع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقع می شد  
از تفسیر موسی در آن می گشت و چون تفسیر میکرد و کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم میشود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
موسی تفسیر میکرد و اخلق خود گفته اند که در غیر این دهر بود و در روایت طلق در غیرین و در جایافته نشده است و الله اعلم  
در روایت اهلانی آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یک قدم آورده بود و او را چهار گیسوی بافته بود  
و گناشتن موسی سر است است و همچنین است علوت عرس در زمان قدیم و لیکن باید که تفهیم کند میرا بر تیش مالیدن و  
شاید که در آن حضرت بسیار میکرد و هر که از ولیده و تیره سر موسی دیدی کرده داشتی فرمودی گاهی در نظری آید  
یکی از شاگردان شیطان است و هر که را دیدی که بسیار بخلف میکند و در آن که در آن است آن را نیز مکرده داشتی

بیان در اس شریف بیان موسی مبارک

تفسیر

تفسیر

گفتن موسی مبارک

و توسط همه حال محمود است و هر که نتواند نفقه کرد تراشیدن موی او را بهتر است از امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفته که فرمود دشمن دهنم موی سزاواران باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دین هر موی جنابت است اما آنچه ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص عام خصوصاً مشایخ و زهاد و عباد ظاهراً آن بخت عدم انتظام است عدم فرصت نفقه آنست لیکن سنت همان است که گفته شد (فائده) در حدیث ابن عباس آمده که آن حضرت سدل می کرد موی را و مشرکان فرق میکردند سرهای خود را اهل کتاب سدل می کردند و مردان سدل فرو بستن موی است بر اطراف جبین و فرق بعد از آن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود در میان آنها خطی آن را منفرقی گویند یعنی تارک سر و آن حضرت دوست پیداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد دردی بپذیری بعد از آن فرق میکرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت جمیع که از سدل بسوی فرق نظام می کردند امر کرده شد بوی پس سدل نسخ باشد و احتمال دارد که آنجا از فرق با جهتا باشد که در پیدار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلا و قلوب و چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را با جمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل است که اقالا و دخترا آنست که میگذاشت سوار را بحال خود اگر خود متفرقی می شدند فرق میکرد و اگر نه میگذاشت و الله اعلم و اختلاف کردند علماء که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خضاب کردن یا نه اکثر بر آنند که کرده و نه مذهب حدیث نیست زیرا که زبیده بود پس میگذاشت بر سر خضاب و تمام سر و لجه چارده یا هفتده یا هزده موی بود و به بست زبیده بود چون او بان می کرد پوشیده می شد پسیری و نمایان نمی شد و گفتنش بود لجه شریفی چند موی سفید و اگر می خواستم می شرموم و چند موی در سربارک وی و گفت خضاب نکرد آن حضرت آنچه مردیت که بیرون آورد آنس منی اندیشه سوارهای شریف را که زردی بودند غضوب بودند گفته اند غضوب نبودند بلکه مزج و مخلوط بود و لطیف و چنان نبود که گویا غضوب است یا خضاب کرده بود او را آنس تا حکم کرده و در اینست و همچنین است کلام در حدیث ام سلمه را که گفته اند در روز مواسب و همین از این خبر آورده که دید آن حضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد آنست در منی از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب شفی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود و سیاه رنگ نمی گیر و تنقیه و تطهیر بود که بدان می شست و پاک می ساخت یا سب که آن چند موی شریف که موی بود آن رنگ می گرفت باشد اگر این خضاب وقت پسری بود وقت بردن او زردی نقل کرده اند که گفت خدا آنست که رنگاس کرده و وقتی ترک کرده اکثر اوقات پس خبر داد هر کس با چنه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل صحیح است زیرا که حدیث ابن عمر و همین است و ممکن نیست ترک وی نیست او را تاویل و بدانکه بعضی علماء در عدم شیب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آنکه سن مبارک وی مثل آن بود و حجبی گفته اند که زنان کرده میدادند پسیر یا غالباً هر که کرده

ن  
نسخه  
نسخه

فصل  
اختلاف است و خضاب  
صلی الله علیه و آله و سلم

نسخه  
نسخه  
نسخه





اما در غازی تحب طول شاد است تا در چشم دشمنان بر سبت نماید آنچنانکه اطراف لب او پشاندند انی مطالب لب  
 المؤمنین نقلاً عن الذخیره و باکی نیست ترک سبها یعنی طرفین شارب گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیره از صحابه  
 سبها میگذشتند زیرا که وی لب را بی پوشید و طعام و روی بی باز و در حلق و ترک موی نگیرد لب که آثار غفقه گویند نیز خندان است  
 در فضل ترک آنست اما در حلق طرفین غفقه لا باس بهت در حد و غیره نیز اختلاف است مشهور در سبب خفی چنانکه گفتند ظاهر است  
 که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که در سبب قطع زیاد بران گفته اند که اگر علامت شایع زیاد بران بگذارد  
 نیز درست است وی آنکه اند که ابن عمر رضی الله عنهما میگفت لمحیه خود را بقصد پس آنچه زیاد می آمد از قبضه می گرفت  
 و این حدیث در آخر کتاب لباس مذکور است لیکن باین لفظ است که کان بن عمر ذاج او اعترض علی وجهه فی الفضل  
 اخذ و باز از نافع از ابن عمر حدیث می آید که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم الشارب الشارب اعفوا الله  
 یعنی مبالغه کنید در قطع سبها و بگذاردید ریشها را بحال خود تعرض کنید بدان که انفسه الشارب چون باز نکال کرده اند  
 چون اعفای که مأمور به است بر حقان فصری که در این عمر با وجود آنکه راوی این حدیث است و جواب داده اند که فصر  
 از وی مخصوص است و عمر بود و معنی فصر همان که مذکور شد نه چنانکه فعل احاج است و عادت سلف درین باب غفلت بود  
 آورده اند که حکیم امیر المؤمنین علی بر می کرد و میبندید او را و همچنین از عمر و عثمان نوشته اند کان الشیخ علی الدین رضی الله عنه طول  
 اللیحه و غیره بها آمانه مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد و در بعضی آمده که نوز یک دو حدیث هر دو جانب  
 ضعیف است و حدیث حلق ضعیف تر است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حمام نه در آمده و ندیده آنرا و ظهور حمام بود  
 از حلق آن حضرت بعد از فتح بلا و غم شده و لیکن خبر دان بود و چون آن نمی کرد زنا و از در آمدن حمام مگر بکمر خورفت  
 و قصه علاج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصی که در شوارب و اطفا را در و نه جمعه و در بعضی روایات و در انجمن  
 در کیفیت علم اطفا چیز است ثابت نشده و لیکن این قدر در آمده که ابتدای که در سیاه بینی و ختم میکرد با بهام آن نقطه  
 که مشوب است به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده و مشهور علم اطفا را با سنده و الاوب و میخا حاسب بسیار با اذنب  
 و منافقت نمی کرد و آن حضرت موالک دشانه و چون ادیان می کرد و دشانه میکرد و بجه شریف را نظری که در آئینه  
 جمال شریف خود را آینه دیدن او را نظایر که جمال جهان آرای نور مطلع نور الکی و مظهر اسرار نامتناهی است  
 بیست می ز آینه حسن ترا جدائی نیست و غرض علی حسن است خود تائی نیست و صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث آمده که کان غفقه حید و میته فی صفاء النفسه  
 و میته بضم دال و سکون میم می که تراشیده می شود از علاج کذا فی النهایه و قاصد گفت از خام بینی سنگ سفید  
 و اگر چه تشبیه کردن بگردن صنم مخاشی و می نماید و لیکن چون آراستگی مینمایند و صفت آن و مبالغه می کنند  
 در همین آن تشبیه که در بیان کذا فی النهایه در حاشیه شمائل نوشته اند میته الفزال و در حاشیه دیگر و میته آیه بره

بیان عادت شریف در آینه

بیان جمیع شریف

چنانکه در حدیث آمده است

اما در کتب لغت این معنی یافته نشده و الله اعلم و قول او فی صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث است که این صفت  
 غنیست و از حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابوهریره کان حیدر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 اینها کانما ضیع من نفضه معلوم میگردد که این صفت علیهاست از صفات وی صلی الله علیه و آله وسلم و اما منکب بن  
 و منکب بن میم و کسر کان جمع سرشانه و بازو فی الصراح منکب بن بازو و شانه و در وصف آن واقع شده بعینه  
 باین المنکبین و در مسافتی که میان دو منکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بر بعضی المصداق  
 کرده اند و عرض صدر صفتی علیهاست که واقع شده است عرض الصدر رسید باین المنکبین و این هر دو  
 صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و در باب الصدر نیز آمده این کثا و سینه  
 محسوس است که داخل علیه و صورت ظاهر است و لیکن صدر و معنی که کریمه الشریع کتب حدیث است بآبست مقامی  
 مالیت که در تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیر از آنکه کمال اولیا بر اندازند بهای  
 و اقتدا ابو موسی صلی الله علیه و آله وسلم حاصلست و ذکر آن در باب اخلاق بیاید انشاء الله تعالی و در مواهب  
 ذکر قلب شریف نیز کرده قد بر دو بیت در آیات عظیمه مشاش المنکبین و الکتاب نیز آمده و گفته ففتح کاف و کسر تاء فوق فاء  
 و فتح آن جمیع تفتین و مشاش بضم میم رؤس عظام یعنی سبای استخوان نیز آمده سوا و البطن و الصدر بهاء و شکم  
 و سینه یعنی بهوار و سینه از شکم بلند تر و شکم از سینه و در حدیث اسبیه هر یک مفاصل البطن واقع شده  
 و تفسیر کرده اند از ابوسعید البطلی که لازم این الصدر است و بعضی تفسیر کرده بحدیث البطلی مع الصدر  
 و وصف کرده است این ام بانه لبطن شریف را گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسهاست که بر هم نهاده  
 شده و نه کرده شده است بالاسی یکدیگر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و مسرت به فتح میم و سکون بین محله و شکم  
 است و حدیث این است که ذوق المسرت و تفسیر کرده اند مسرت بهای که از فوق سینه تا ناف بود و بار یکبار  
 و لهذا تفسیر از آن بخیر که بعضی گفته است و بعضی گفته که یعنی شایخ است کرده اند فی الصراح شریف میم را موسی یا زید میانه  
 سینه و ناف ظاهر اتفاق از سر است بجهت راه و بر صدر بکشتن غیر از این موسی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که  
 عاری الشیمین و البطن سوی و کلب بر سینه از موسی هر دو پستان جز این موسی شکم این سر را بر سینه که گفته اند که  
 و اسبیه بین و المنکبین و اعطانی صدر و الساعین و موسی و هر دو زراغ و هر دو ساعد و و شهابه بالاسی سینه  
 و ساقها و زراغ از فخذین تا سر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجرو واقع شده گفته اند که بعضی بجهت از فوق  
 در مقابل شریف است که تمام بدن موسی را باشد و بکلهای شریف سینه بود و رنگ سار بدن طبری گفته که این انضاض  
 انضاض صلی الله علیه و آله وسلم که نقل از تمام مردم متغیر اللون میباشد و لیبای میزند جز انضاض انضاض گفته است  
 زیاده کرده است که بعضی نیز گفته اند لیکن سخن کرده از بعضی مردم در اینجا که این ثابت نشد است از بیاض البطن لازم

و بعضی

می آید که سویی نباشد افضل را و در بعضی احادیث ثقیف البطیعی نیز آمده یعنی می که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 سویی افضل را و الله اعلم و در بعضی احادیث عقرة الطیبه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص که اقال البروی فی الصریح  
 عفره ناسخ شرح و سفید که بسری باز ند و مرویات از بعضی صحابه گفتند که در مراد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بسوی خود پس و مید برین از غرق بقله های آن حضرت مانند بوی مشک و در وصف ظاهر شریف واقع شده است  
 که که یا از نقره که اخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و بهوار صلی الله علیه و آله و سلم بین کتفیه خاتم النبوة  
 و بهو خاتم النبیین در میان دو کتف آن حضرت خاتم النبوة بود بدانکه چیزی بود بر آمده از اجزای بدن شریف  
 شاید چه در لون و صفات خود نیست که آن را خاتم النبوة می گفتند که تا فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن یا ختم یا بفتح  
 یا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزی که دلیل است بر آنکه نیست بعد از وی به غیر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست که حضرت  
 نصرت کرده شده است در کتب معتد به باین پس قی علامتی است که شناخته می شود بآن که وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و حیانت کردن شد از طریق قبح و طعن مثل چیزی که هر  
 کرده می شود در آن تاراه نیاید بر آن خلل و فساد و این خاتم النبوة استیاتی بود از آیات الهی سبحانه و تعالی عظیم خصوص  
 بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه در حدیث آمده که از ده ب بن بنیه آورده که بهوش نشد و هیچ پیغمبری نکر آنکه بود  
 علامت نبوت در دست راست وی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود  
 و نعم اقال الشاعری نبوت را توئی آن نامه در دست ما که از تعلیم دارد و هر پشت به و شیخ ابن حجر کی و شرح  
 مشکوٰۃ گفته که کتب بود و وی الله و حده لا شریک له که تو چه پیش گفت فانا که منصور در روایات آمده که نوری بود  
 که میدرخشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوة غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون  
 شناخته شد فوت آن حضرت گوید که آن بهجت تعریف موت آن حضرت بود بهجت و قورج اشتباه و اختلاف در آن  
 یا بهجت آنکه وی دلیل نبوت بود و آن حاجت نماند با ثبات آن یا از بهجت سری دیگر که خدا دانسته است بآن  
 بهجت آنکه نبوت باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت در رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات  
 بین اکتفین آمده و در بعضی آمده عندنا غرض گفته الیسری و ناغرض نبون و غین و ضا و مجتین استخوان نرم که آنرا  
 غرض و ضا گویند و نور نبوتی گفته که اختلافی نیست و تالین زیرا که این کتفین متکثر آن نیست که میان هر دو کتف  
 باشد اگر در جانب یسری باشد میان کتفین است و همچنین در روایتی که عند گفته الیمنی آمده و الله اعلم را و بیان  
 ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کردند با شیا که می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضه که در  
 و در حدیث دیگر آمده که بود غده احمد و غده یغم غین مجر و تشبیه بدال مملکه گری که در جسدی باشد و منحنات  
 می گردد بوی شمع گری سخت و پی فی الصریح عده که گوشت و لایحه غده و مراد آنست که شبیه بینه بود و جسمه را



بعضی نالی به حمره است پس ثانی بنمودن پخته گفته شد که لون خام النبوة همچون لون بدن بود و درین روایت هر کسی که گفته است که رنگ دی سیاه یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی المشاكل و در حدیث دیگر آمده است مثل ذرا کجالت و زرقه کیم زرا کسوره برای نشود یعنی تکریم که برگه بیان پیراهن می باشد و جوله بفتح حا و جیم واحد جمال خانه عروس مانند قبه که او را آنکه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند جوله طارک است مشهور در بعضی از او این موافق حدیث کبینه الحامیه است و لیکن گفته اند که زرد رنگ است یعنی برضیه نیامده است مگر تشبیه او با بزرگ جله کذا فی بعض شرح المشاكل و بعضی گفته اند که زرقه کیم را بر زامی نیز گفته است و بعضی برضیه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات عجمیات موها بود و جمع شده یعنی گوشت پاره که بر دی موها بود پس را دی موها گمان که در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند پشت بود و دیگر دومی خالها بود مانند نایل و نایل بعد حمزه بر وزن مصباح جمع ناول بر وزن زبور آن و آنها که در پشت می بر آید مثل نخ و برضیه صورت ظاهر و شکل دست درای اعیان و در تحت آن سری عظیم بود و مخصوص بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنوده هیچ یکی از پیغمبران و الله اعلم آدابهای مبارک می علی الله علیه و آله و سلم در شام ترمذی در وصف آن گفته طویل الزبدین و درازند بفتح زای سکن ثقیل بند دست فی القاموس الزبدین اصل الزراع و الکف بهادندان و صورت درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح نمی گردد و با وجود آن مکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده علی الذراعین و در روایتی علی العضدین سبط باز و علی بفتح عین مملو و سکون موحده ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع ریش در دست حسب الراحة فراخ گفته است و در روایتی بسط الکفین بتقدیم الباء علی السین یعنی فراخی و گسترده بودن یعنی تمام الکفین موافقت و ایت حسب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر دست گشاده فی قراة عبد الله بلیداه بسطان و در روایت دیگر بسط الکفین بتقدیم سین بر با معنی لین الکفین یعنی نرم گفتن است و ساقا در وصف موی مبارک گفته است که بسط موی خم فروشته مقابل جبهه و گو یا بسط الکفین از خواست و بسط بهم معنی مرد خوش قد مستوی القامه نیز آمده و در قاموس جل سبط الیدین یعنی شئی و نیز گفته که سنی فراخ دست می باشد شش الکفین تفسیر کرده اند شش بفتح شین مجهول سکون مشله را بفتح خا شش یعنی بطرف و شش در آنه شش و در معنی شش سخن گفته اند که در احادیث گفته است شریف را و نصف این و نرمی که اندر روایت کرده است طبرانی از سقور و بن شداد از پدرش که گفت آدم بن ابی نصر حضرت اصلی الله علیه و آله و سلم پس مسیح که دم و دستش را آورد و در دم ترا انداختم و سر ترا از بر دست و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسو دم من حریر رات و سیسار ا و دم ترا زلفه است رسول خدا اصلی الله علیه و آله و سلم و بیان نیز نمایی از حریر است نرم تر از هر پس با و شستی چون جمع شود نرم نرمی

بیان هر جای مبارک





بچنین است نزدیقتی آنی کلام الموهب گفت بنده عبدالحق بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده شده ام من دقامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد  
بقیم بخت آن حضرت بر قیامت باینقدر تفاوت و تقدیم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد  
بمعیت بخت و قیامت بمبالغه والا حاجت بضم صبعین نبود و جوابش آنست که بضم صبعین ظاهر سبک و تفاوت تقدیم  
و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آن حضرت برابر بودند و چیزی می گویند که در آن وقت برابر شد و بطریق مجزیه پس  
اظهار معیت و مبالغه و الله اعلم و کان فی ساقیه نهفته بود و بر هر دو ساق آن حضرت باریکی سیخ میخورد و بر گوشه نبوده  
و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث نظر است که ساقیه کانها جاره جمار بضم جیم و تشدید میانه و خست خرماد و آنهم نفل  
خوانند که بهر دو و صاف لطیف این می باشد ضم الکرارین سطریند های استخوان کردوس بضم دو و استخوان که پیوسته باشد  
در منصل گفته اند که مراد بآن سطر قوتی است فی الصراح کردوس استخوان های مفصل که دو گانه باشد  
چون دو گفت و در آنجا و جز آن و اما قیامت زیبا می صلی الله علیه و آله وسلم نهالی بود از باغ قدس مسروی از بوستان  
آنس صلی الله علیه و آله وسلم کوتاه بودند و در آنجا و با وجود آن لعل بدرازی بود و مانند در حدیث آمده که کان را بست  
من القوم و ربع بفتح راء و سکون با و مروج متوسط القامة و در حدیث دیگر اطل من المروج و اقصر من المشدوب  
و در آنرا مروج بفتح میل بجانب طول کوتاه تر از مشدوب بضم میم و فتح شین و ذال مجتنبین باشد یعنی ثانی  
بسیار در آنجا ناست و خط را قیامت در حدیث این بابی هاله آمده که کمین بالطویل المخط بضم میم اولی و فسخ میم  
ثانی مشد و کسر غین مجزیه و بطنه نیز آمده و غین مشد و و مجزیه یا مهله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند  
در آن نهامیت و رازی و لا بالقصیر المتر و و در آنجا و متر و متر و آنکه در آمده باشد یعنی اجزائی می و بعضی این عبارت  
اثبات تفسیر نیز میکنند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است در حدیث دیگر کمین بالطویل البائن یعنی مفراط و طول که در حدیث  
چرا و در آن باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده پس بالذاهب طولا و فوق الرتبة اذا اجامع القوم غیر هم یعنی  
نبود که بسیار در آن رفقه باشد اما فوق رتبة بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم پیوسته ایشان را و پست کوتاه  
می نمودند ایشان نزدی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی رتبة بودی و چون در میان قوم بودی از همه  
بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر در مرد در دو طرف می بودی از هر دو بلند نمودی چون منسوب  
میکردند منسوب رتبة شدی و در مجلس نیز گفتین مبارک دی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله وسلم و نبود  
مرا خضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر و اه الحکیم الترنیدی عن ذکوان فی تذاور الاصول و محاسب است  
ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور کی از اسما آن حضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آن حضرت  
روشن و تابان بود و اتفاق دارد جمهور اصحاب بر بیاض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وصف کردند

در حدیث آمده که کان را بست  
من القوم و ربع بفتح راء و سکون با و مروج متوسط القامة و در حدیث دیگر اطل من المروج و اقصر من المشدوب  
و در آنرا مروج بفتح میل بجانب طول کوتاه تر از مشدوب بضم میم و فتح شین و ذال مجتنبین باشد یعنی ثانی  
بسیار در آنجا ناست و خط را قیامت در حدیث این بابی هاله آمده که کمین بالطویل المخط بضم میم اولی و فسخ میم  
ثانی مشد و کسر غین مجزیه و بطنه نیز آمده و غین مشد و و مجزیه یا مهله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند  
در آن نهامیت و رازی و لا بالقصیر المتر و و در آنجا و متر و متر و آنکه در آمده باشد یعنی اجزائی می و بعضی این عبارت  
اثبات تفسیر نیز میکنند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است در حدیث دیگر کمین بالطویل البائن یعنی مفراط و طول که در حدیث  
چرا و در آن باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده پس بالذاهب طولا و فوق الرتبة اذا اجامع القوم غیر هم یعنی  
نبود که بسیار در آن رفقه باشد اما فوق رتبة بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم پیوسته ایشان را و پست کوتاه  
می نمودند ایشان نزدی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی رتبة بودی و چون در میان قوم بودی از همه  
بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر در مرد در دو طرف می بودی از هر دو بلند نمودی چون منسوب  
میکردند منسوب رتبة شدی و در مجلس نیز گفتین مبارک دی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله وسلم و نبود  
مرا خضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر و اه الحکیم الترنیدی عن ذکوان فی تذاور الاصول و محاسب است  
ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور کی از اسما آن حضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آن حضرت  
روشن و تابان بود و اتفاق دارد جمهور اصحاب بر بیاض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وصف کردند





پوشیده بودی بعضی این سخن را نصدقت کردند که آفتاب باران تاثیر نبود و دیدن شریف وی تغییر آن چنانکه انور  
 النجوة را که در حدیث ابن ابی بار داغ شده اشارت باین داشته اند یعنی آنچه برهنه و سیردن می بود از ثیاب  
 نیز روشن و تابان و سفید بودند چنانکه از سایر مردم می باشد یا آنکه آن خادم و گاه و بیگاه است پس  
 چون حضرت کندی او را بغیر صفت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس تاویل مراد همان است که گفته شد و بعضی گفته اند  
 در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمره بمره میزدند بر آماشی و رفتار دلربایی آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا مشی تکلموا بکلام  
 بخت من صعب و تکفروا تفسیر کرده اند بیل کردن بجا نیست پیش چنانکه شایع کل سبیل می کند و بیای بر داشتن بقوت و  
 سرعت بی استراحت و کسل و نزد باز از حدیث ابن ابی هریره آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پی سیری که و  
 زمین را تمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که شسته می کرد و جمعاً یعنی بقوت بی استراحت  
 و شکی عضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تقاعی می کرد یعنی بر سید پشت پای از زمین تمام و کشتان میزد و گام  
 و آسان و سبک میرفت بی تحرک اضطراب قول ادکانایه خط من حسب گویا فرمودی آمد از زمین بخیزد بجا نب  
 نشیب و حسب فحقین و حسب بین منحدروا عذار از بالا به نشیب و آمدن و اما که این مثل است برای قوت بردن  
 پای تمام نه برای سستی تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابو هریره آمده گفت ندیدم من هیچ کس را شتاب در راه  
 رفتن از رسول خدا گویا فرمودیده می شد زمین را می می و بودیم که در شفت می انداختیم نفسهای خود را و می دیدیم  
 تا هیچ کس را تو اینم کرد و بادی دوی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی کرد و اصلاً این مشی  
 اولو العزم و اهل بیت شجاعت است اعدل و اقوم اقسام مشی است و ارجح است مرا عضا را و گاهی مثل رفتن  
 و گاهی مثل بغل و پیمان میرفت و گاهی سوار میشد مخصوصاً در غزوات بیت سوار و سپاه خوش بود اندر چمن بنانه  
 آنسر و من بیا ده خوش است و سوار خوش و چون باصحاب میرفت پیش پیشی بر ایشان را و خود عقب میرفت  
 و میفرمود بگذارد و خالی دارد پشت مرا برای فرستگان و در حدیث آمده است کان یرون اصحابه یروا آخرت  
 که میسراند اصحاب پیش خود میروند و ابداً از پس خود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجموع صحابه رفتی و  
 ضمناً التقویت دادی و مانند گار از اسوار کردی و گاه رو یف خود ساختی صلی الله علیه و آله و سلم قائده انواع  
 مشی است یکی تماوت که مرده گانه و زنده گانه چون چوب تشک وند و از حاج که بطیش و خفت و سبک سری و خلق و اضطراب  
 روند و این هر دو نوع مذموم و مستحق اند و دلیل اند بر خمول مرده دلی و دیگر چون که با حرکت تمام و سرعت اند که  
 بر دند و این نوع مشی آن حضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم بسکون و وقار بی کبر و تماوت چهارم می که مشی با سرعت  
 است پنجم بر لب و بیخ میسرعت برداشتن پایا و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند شمشیر نسلان که عداوت

در بیان جن خلقش جمال

در بیان جن خلقش جمال

در بیان جن خلقش جمال

کلب ویدن لبک فتن از سعی سرخ تر است نه فتن خوزی بفتح خا هملا و سکون و او زای آغاز الف مقصود و آن فتنی است  
 با نال تنم فتنی که پس بای فتن است تنم جزئی بفتح جیم و آن جستن است در راه و ناقد را جلازه گویند باین معنی است  
 و تنم فتنی خرامیدن و گردن فراختن که روشن متکبران است درین همسر کمال افضل بدون است که مشی آن حضرت بود و صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و سلم در قرآن مجید این قسم می رانج کرد و فرمود عباد الرحمن الذین یثیرون علی الارض هوانا علیهم و عرفه و فضلنا  
 صلی الله علیه و آله و سلم کی از صفات عجب آن حضرت طیب است که ذاتی و صلی الله علیه و آله و سلم بودی آنکه استعمال طیب از خارج کند  
 و هیچ طیب بدان نرسیده است نهی الله عنه روایت میکند که نویسم من هیچ بوی خوش را به مشک و غیره خوشتر از بوی غیر صلی الله  
 علیه و آله و سلم و از هم عام امره عقبه بن فرقه سلمی آمده است که گفت یا چهار زن بودیم نزد عیبه هر یک از ما گوشه میکرد و در طیب که  
 خوشتر باشد از دیگری نزد و استعمال میکردیم بهار و غیره و هیچ یکی از طیب عقبه و استعمال نکرد و عقبه از طیب گزین بود که مسک  
 میکرد و بدست من را می میگرفت و بوی خود را بوی من میگذاشت و بوی من بوی او میگذاشت و بوی او بوی من میگذاشت و بوی من بوی او میگذاشت  
 از طیب عقبه می گوید این زن که گفت که و زی بعتبه که گوشه می کردم در استعمال خوشبوی و خوشبوتری از ما سبب این حدیث  
 گفت گرفته بود مرا بشری در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بشری آنکه درین راه که براندام برآید پس آمد من نزد آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم ازین بیماری تا علان کند که گفت جامه از تن بکن پس برهنه شدم و چشمم پیش و سر  
 صلی الله علیه و آله و سلم پس و می آن حضرت را برداشته و خود را بر او انداخته و دست مبارک را بر سر من گذاشت و من بیدار شدم پس من  
 این طیب از آن روز و راه الطبری فی معجبه العشره و آمده است که مروی می باشد که در وقت خود را بمانده شدم و فرستادم طیب بماند  
 پیش آن حضرت آمد تا چیزی را که آن چیز را حاضر نمود و بوی خوشی طیبید و طیبید از آن حضرت و بوی خوشی را که از بوی شریف خود چیز  
 از عرق و در شیشه انداخته بود از درین شیشه طیب و بوی را که طیبید که باین پس بود آن زن چون طیب میکرد و آن  
 می بوئید ناله می شنید آنرا و نام کردند خانه ایشان را طیب است و آنرا از آن آید که در آن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود که  
 در خانه او قیلوله میکرد پس عرق کرد و دو آن حضرت که عرق بسیار میکرد و در خواب پس با و درین کام میام است قادر و بگرفت و عرق  
 از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس بیدار شد آن حضرت و فرمود چکار میکنی یا ام سلمه گفت این عرق شایسته  
 یا رسول الله که می گردانیم در طیب خود و هو طیب طیب و ام سلمه هم از آن آمده که چون یکی از اصحاب بقتله ملازم است  
 آن حضرت می آمد و در خانه نمی یافت به نشان بوی خوش در راهی که آن حضرت از آن راه گذشته بود و میرفت هر که در کوچه پازد که چنان  
 مدینه میاید میگفت بوی خوش بیافت میداشت که آن حضرت ازین راه گذشته است بدانکه هنوز از در و دیوار مدینه در طیب  
 ارواح فایست که عیان بشامه محبت آنرا می دریا بند و شاید که شامه ازین بشامه ذوق بعضی از جوای میشتاق نیز سیاق  
 باشد از عبد الله عطار در معجبه مطیبه گفته است شجر طیب بوال الله طیب است و اما المسک و الکافور و المسک و الکافور و المسک و الکافور  
 الرطب و التمشی که یکی از علما صاحب حدیث است میگوید که تربت مدینه را فیه خاص است که در هیچ مکانی نیست و گفته

بنابین طیب و حسن و فضائل وی که  
 ناله بان خوش  
 بندی شرب  
 از آنکه آن عطر بود  
 بویست  
 صلی







که آنحضرت کشته بر تمامه لسان خود بگشت آن بازده تن بودند گفت ای گفتم با آن طایفه است آن گفت انس بودیم که میگفتم میان خود که واهه شد دست آنحضرت اقامت می برد و لهه التجاری در بعضی روایات قوت از همین مردان مردان بهشت آمده است که هر مرد از مردان بهشت قوت صد کس باشد و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آورد و جبرئیل یکی از طعام پس فرمود از آن و واهه شد من قوت چهل مرد در جمیع وقایع عیاض در شفا از عا کشته آورده رضی الله عنهما که گفت می بینم من فرج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز دور روایت دیگر آمده که آنحضرت عا کشته و ده نذاعا کشته اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می بیند که نشود ماجر تو بود باید که نظر بفرستی فرج من که نه بیند هیچ کی سعادت مرا اگر آنکه ناپدید گردد و هر دو چشم است این کمال قوت جهانی اوست قوت روحانی آن حضرت بود آن چنان بود که آسمان را از حرکت باز میداشت بلکه بر خلافت حرکتش میبرد و چنانکه از دشمن بعد از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این عمل عبرت اعتبار است که عیش و تنعم آنحضرت در ماکل مطاعم آن بود که هرگز سیر نخورده و بنیان و قناعت فرموده قوت و توانائی بدن درین مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که برابر با بسم و ذکا عیان است آنست که بوجدهن جمال صفاد نورانیت آن در خوبی و دوی درین مرتبه مذکور شد و معلوم نیست که بحسب طاعت حسن و صفات بنعمه و ان می افزاید اینچنان بود پس معلوم شد که این بود مگر از عالم دیگر بیرون دانه عاوت اسباب صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت از احتلام محفوظ بود و در وقت این عباس گفت عظم نشد هیچ پیغمبر مگر از احتلام از شیطان است واهه الطیرانی آن حدیث متفق علیه آمده است که در آن وقت آنحضرت را فجر در رمضان حال آنکه آنحضرت جنب بود و از غیر احتلام غسل میکرد و روزه میداشت و ظاهر ازین عبارت تقدیر بغیر احتلام مفهومی میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم جایز باشد و اگر احتلام کردن آنرا فائده نرود و بواسطه آنست که بنا بر استنباط مردم جز از این قیود اتفاقی است بیان واقع است یعنی غسل آن حضرت از جمیع بود و نذر احتلام زیرا که احتلام بروی جایز نیست اگر نه این معنی باشد لازم آید که در جماعت با احتلام غسل نمیکرد و این فاسد است و فرضی گفته که صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت جایز نیست چه احتلام از شیطان است آنحضرت از آن محصوم بود و مرد احتلام در شهادت حیات اهدیت آنرا است بی دیدن چیزی در خواب این نه شیطانیت و نه شیطان است بیدار خوابت و قاضی عیاض گفته که آن از جهت بعد از جماع و کثرت اجتماع مایه بود بلکه در حدیث طویل از طریق امام اهل بیت نبوت که نهی مسجد یا مین که امام جمعی حسن و امام شریف حسین سلام الله علیهم و تسلیت بر بیان حدیث شریف در بعضی سیر و عادات کریم آمده است که گفت امام حسن و امام حسین هر دو حال آنکه در زندان بانی بالله است از حدیث آنحضرت بود و دوی صفات حدیث شریف من امید داشتم که وصف کنند ای آنرا که چیزی را که منظر شود من بدان نمک کنم بآن یعنی بدانم که چیزی از حدیث شریف در من باشد و خودی سلام الله علیه متعصفت بود و حدیث شریف نا آنکه اگر شخصی در خواب بر دست حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف میشدی پرسیدند که چه صورت پدید آید است اگر بصورت امام حسن می بیند چه صورت پدید می آید و حقیقت پدید است پس گفت پسند بانی بالله که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تمام متعصفت پسند لا و وجهه لا لا و التمر لایله الابد را لی آخر حدیث گفت امام حسن پس تخم من چند این بابی بالله و وصف کن مرا منظر آن حضرت را

ف  
و علی بن ابی طالب  
و ابی طالب  
عفی عنہما

فتعلمه عليه شرفه واني في السيرة والادب كجديت آخر الجيوش من سادات افاضه في تكميلهم



اینجه می شنود آنکه حاضر است از شما آنکس که غائب است میفرمود برسانید شمار حاجت کسی که نمیتواند برسانید وی حاجت خود را  
 قائم ده و هر که برساند سلطان حاجت کسی که نمی تواند خود را برساند ثابت دارد خدا تعالی قدم او را در قیامت ذکر کرده نیست  
 از آنحضرت که اینچنین احتیاج است بآن در دنیا و دین اینچنین اصلاح کرده شود بدان حاجات مذکور نمیشد در بزم شریف می اینچنین  
 لایق است فائده نیست در آن اوری که مدد طالبان علم و خیر و برکت می یافتند نصیب در ازان بیرون می آمدند از مجلس شریف  
 راه نمایند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میشد ایشان از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سال کردم  
 پدر خود را از حضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صاحب شمسیت چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یخزن لسانه الا فیما یومنه و یومنه خبر ابسته میباشند نگاه میداشت بآن خود را اگر در چیزی در غنی که فائده میدهد است  
 و سود می کرد در لفظ یخزن که از حضرت یعنی کجین نهادون ال را اشارت است که بآن شریف وی در رنگ کلیدی بود و در بزم  
 اولی که بجهان و معارفش بالا مال بود و اینچنین بود میکرد و است آرا می کشاد و اگر نه در بزم میداشت تا لایق میکرد آنحضرت طوب  
 ایشان را و نگاه میداشت از رسیدن این و حقیقت فعل آتی تعالی جلشانه است چنانکه فرمود هو الذی الهی بن فلو بهم الا  
 و احسان عطا بسیار میفرمود ضعیفایا تا آنکه ایشان را مولفه القلوب اند بزرگ فکر می میداشت بزرگان هر قوم را و والی میکرد و  
 بر ایشان و خدا میکرد و از مردم و پاس میداشت خود را از ایشان میدزدید شریف خود را از اعدا تا بآن رسانند این پیش  
 از نزول کریم الله به ملک من الناس لویا قلع نظر ازان درین عایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد است و حقیقت این  
 گنایست از نگاه داشت عیب عدم انبساط خلق تا برسد و بیابان نشود و با وجود حذر و احتیاج فی حیدر از هیچ کی طلاق وجه  
 کشاد روی و خوشحالی را و تفقد می نمود و باز پس میکرد اصحاب را می پرسید مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند  
 و تحسین نماید و تقویت نماید و اگر نباشد اصلاح کند و تفقد نماید و نهی کند از آن عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد  
 حسن او تقبیح میکرد و قبح را و خواه می نمود و از آن هر که واقع شود و مبالغت نمیکرد و با عمل آن باک نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر  
 بودی بظاهر این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر از غیر محسوس بود و محسوس آن بود که میبایستی بآن مردم را پرسند بقصد اشاعت و  
 تبلیغ و این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و آنحضرت معشای الامر و همه چیز یعنی انبیا  
 و اوصیای شریفی معشای هموار بود و ممکن و بر یک فرار بود و کارهای او پست با لایق و اختلافت افراط و تفریط را نمیداشت  
 و خافلی نمی بود از تعلیم و تادیب و تهنیت و تهنیت در سیاست زیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند  
 و از کار باز نمانند التزام نمیکرد عبادت شاکه از جهت ترس آنکه فرض گردانید و نشود بهر حال هر کار را اندر دست  
 صلی الله علیه و آله و سلم ساختن آمادگی بود و مانند سلاهای جنگ آلات حرب هر چه واقع میشد از امور مصالح آن طیار میشد  
 و تقصیر نمیکرد و در حق و تجاوز نمیکرد و ازان همیشه و اقامت حق و اثبات آن بود و مقرران او همه اخبار و ابرار بود و فاضل و  
 مقرر تر از وی آدمی بود که کسی بود که صاحب تر و خیر خواه تر بکن بود و گفت امام حسین رضی الله عنه پس سیدم پدر خود را رضی الله عنه از

لایق است از نگاه داشت عیب عدم انبساط خلق تا برسد و بیابان نشود و با وجود حذر و احتیاج فی حیدر از هیچ کی طلاق وجه کشاد روی و خوشحالی را و تفقد می نمود و باز پس میکرد اصحاب را می پرسید مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند و تحسین نماید و تقویت نماید و اگر نباشد اصلاح کند و تفقد نماید و نهی کند از آن عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد حسن او تقبیح میکرد و قبح را و خواه می نمود و از آن هر که واقع شود و مبالغت نمیکرد و با عمل آن باک نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر بودی بظاهر این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر از غیر محسوس بود و محسوس آن بود که میبایستی بآن مردم را پرسند بقصد اشاعت و تبلیغ و این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و آنحضرت معشای الامر و همه چیز یعنی انبیا و اوصیای شریفی معشای هموار بود و ممکن و بر یک فرار بود و کارهای او پست با لایق و اختلافت افراط و تفریط را نمیداشت و خافلی نمی بود از تعلیم و تادیب و تهنیت و تهنیت در سیاست زیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند و از کار باز نمانند التزام نمیکرد عبادت شاکه از جهت ترس آنکه فرض گردانید و نشود بهر حال هر کار را اندر دست صلی الله علیه و آله و سلم ساختن آمادگی بود و مانند سلاهای جنگ آلات حرب هر چه واقع میشد از امور مصالح آن طیار میشد و تقصیر نمیکرد و در حق و تجاوز نمیکرد و ازان همیشه و اقامت حق و اثبات آن بود و مقرران او همه اخبار و ابرار بود و فاضل و مقرر تر از وی آدمی بود که کسی بود که صاحب تر و خیر خواه تر بکن بود و گفت امام حسین رضی الله عنه پس سیدم پدر خود را رضی الله عنه از



جلس آنحضرت آداب و اصناف دی و دنیایی کردن با مردم گفت فی شصت و پنج است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر ذکر خدا  
یعنی در شصت و پنج است همیشه در ذکر خدای بود و چون در مجلس می آمد می نشست و می ایستاد و قصد بالا نشینی میکرد و حاجت  
برای نشستن خود نمیکرفت و امر میکرد و می ایستاد و قصد بالا نشستن میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب  
از عنایت توبه و انفات گمان نمی برد و نشینی می کرد هیچ کس نمی ترسید از نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و با هر کس براندازه  
حال قدر قابلیت می کرد که وی رضی میشد و خوشحال میگشت و هر که نشینی میکرد با آنحضرت یا حاجتی می آورد و نزد وی  
صبر میکرد و بر آن تا آنکس خود بر نیگشت بر نمی خاست آنحضرت بلدی که او بر نیگشت بر نمی خاست هر که سوال میکرد از آنحضرت  
و در میخواست حاجتی رو نمیکرد و اگر حاجتی می داشت و اگر فرضاً چیزی حاضر نبودن خوشحالی و دلجویی باز میکرد و اندیشه این سخن  
در باب اخلاق شریف و در وجود و سخای آنحضرت خواهد بود و هر که بود مردم را خوش خلقی می بودی همکس را بجای پرگشته بود گشته  
بود و اندیشه نزد وی می رفتی بلکه در حق یکس فرد گشته نشیکرد و بود مجلس و مجلس علم و حکم و حیا و صبر و امانت بلند کرده میشد و در  
آواز داد و کرده میشد در وی حرام و حلال ناشناخته و ظاهر و شایع گردانیده نمی شد و زلات مجلس یعنی اگر فرضاً از کسی لایق نشناخته  
و بشرتی واقع میشد می پوشید و منتشر نمیکرد و اندیشه همه اهل مجلس معتدل و متواضعی بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود  
هر که تنگی تر فاضلتر و متواضع بودند با یکدیگر و توبه میکردند کبیر را و در حق می کردند و در حق می کردند و در عبادت می کردند و در عبادت  
صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهم بای و دم و در بیان اخلاق عظیمه و صفات کریمه آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه خلق بجم غفیر باطن آینه عظمی و نفی خاص و صفت ظاهر را خوانند و فی القاموس سخن آن بزرگوار  
و بالکون البقیه و الصالح خلق خوش خلق گاهی معنی ساحت تازه روی و حسن اخلاق آید و لیکن معنی آن  
عامتر است آن خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تصور بر آن نبود بلکه در حق بود و بیچاره مانده شد و در عبادت بود و در عبادت  
خلق نزهت عظمی و بلکه است که صابر میگردد و آن افعال بیولت آسانی را باین را باینی است که در کتب معنولات ذکر کرده اند و  
و اختلاف است در آنکه خلق عزیز نیست که پیا کرده است خالق تعالی هر کس را بر آن با یکبشت که بنده از آن کسب یا خدمت  
حاصل تواند کرد و بعضی بر آنست که عزیز نیست آنجهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شمارا چنانکه قیمت کرده است از آن شمارا و او را بخاری فرمود اگر چه داده شود چنانکه اگر  
جنبه از جای خود بجهت این کنید آنرا اگر خبر داده شود که مردی بگوید از خوشی و قبول نکند این شکر است از ابتداء تغییر خلق و الله  
هر دور در آن مکان و قدرت آبی کائن است و حق است که مردم تفاوت اند و آن در بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شد  
نشسته است که متعسر است آن غیر آن مأمور است بجهت یا خدمت آن تا محمود گردد و بعضی اخلاق فیضیه است و بعضی  
قوی بگرد و بعضی از آن بجهت می آید و در شرح اخلاق آن فرموده شده و انبیاء را به آنست و الله علیه و آله و سلم برای ترمیم  
و تزیین اخلاق را به آنست و خلق فرستاده اند اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی این فرمودن این بزرگوار چه بودی و الله

ما توره واقع شده اللهم كما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم برنی لاجل حسن الاخلاق لا یبدی لاسئمت الا انت اصرف عنی سئمتها  
ولا یصرف سئمتها الا انت این همه برای تعلیم و تلقین است در حدیث اشج عبد القیس واقع شده ان فیک شخصیتین یکما الله اکرم  
والا لانه گفت یا رسول الله قد یا کانا فی اوصافنا فرمود قد یا گفت حمد خدا را که محبوبی گردانید مرا بر دو خلق دوست میدارد و  
اتهام را پس تو دید در سوال مشهور است که بعضی خلق جلیب است بعضی کتبی و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب محبت  
و اعتیاد حاصل و داشت شده تغییر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جلیب و کتبی است تغییر تبدیل آن متعسر است با وجود آن از حیله  
در مکان بیرون نیست و الله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محایه صفات از صورت میرت و جمیع کمالات فضائل و محاسن  
حاصل است مگر تمامه بنیاد و رسل را و ایشان هیچ دقایق اند از تاسه افراد بشری و در تبه ایشان اشرف مرتبه و در جایشان ارفع  
و در مراتب است چه عالی و در رفیع باشد مقام کسانی که اجتناب کرده و برگزیده حق سبحانه ایشانرا بفضل خود و معجز کرد ایشانرا در کفایت  
خود و کمالات الله و سلامه علیهم و در عقاید ثابت شده است که هیچ ولی بدرجی نباشد شیخ امام حافظ الدین نیشی رحمه الله علیه  
در تفسیر و تارک میفرماید که تحقیق کفریه است قدیم بعضی اقوام در تفضیل بی بر نبی و این کفر است جلی و لیکن حق جل و علی  
تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی نلک ارسلفنا بعضهم علی بعض و فی قاضی عیاض مالکی  
در کتب است که اخلاق انبیا صلوٰه الله و سلامه علیهم همه مظهر و محبوب است نه کتب و مسموی و حاصل است در اول خلقت و  
اصل فطرت بی غلیظت کتاب ریاضت و همه با جتناب او و دایمی تفضیل ثنائی است جل جلاله شریف تر از کتاب است و  
بکتاب و ولا الهی علی تعجب میهم و مراد وحی اینجا نبوت رسالت است که مباد وحی و انقاد حکمت است الا کتاب تفضیل  
وحی حاجت به بیان ندارد و بعضی از ایشان را نله و آن نیز در حالت حساب است چنانکه در شان نبی فرمود علیه السلام ایستاده  
الحکم میآید آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان بوی گفتند چرا با دمی نمی کنی یا گفت برای با دمی بسیار  
کرده نشده ام من در تفسیر مصداق بکلمه من الله گفته اند تصدیق کردی نبی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گوئی او  
که وی گفته اند روح او است گفت علی علیه السلام در مهدی عبد الله تائی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت خواب  
خود نیز صبی بود و در میان صبیان و طبری در ده که وی علیه السلام در وقت ایستاد ملک از ده ساله بود در تفسیر و الله انما ابراهیم  
در شده من قبل گفته اند ای هدیه و صغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از آنکه بد خلق درشته را بروی فرستادند که گفت امکنه  
تر از خدا تعالی که نبیاسی مرا بدل ذکر کنی زبان پس گفت قد فعلت بود وی علیه السلام در وقت القامه از شانزده ساله و تفسیر علی  
علیه السلام با فرعون و اخذ خدیجه می هم ازین باب است وی فرستاده مقتضای پیوسته و قیامه افکنند او را برادران در چاه برداشتن  
پس خبر صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست برداشتن سر مبارک خود را بسوی آسمان و وقت ولادت مشهور است فرمود هرگز قصد نکردم  
چیزی از امر جاهلیست گرد و بار و نگار داشت مرا بر در دگار تعالی و تقدس از آن بغرض گردانید هشت نزد من از اول فطرت از آن مشر  
بعد از آن ممکن گردانیده شد امر بر انبیا و مترادف گشت بر ایشان نجات بانی و شرق گشت از او معارف بجانی و از لای ایشان رسید

در این باب  
در بیان اخلاق و صفات  
در حدیث اشج عبد القیس  
واقع شده ان فیک شخصیتین  
یکما الله اکرم  
والا لانه گفت یا رسول الله  
قد یا کانا فی اوصافنا  
فرمود قد یا گفت حمد خدا را  
که محبوبی گردانید مرا بر دو خلق  
دوست میدارد و  
اتهام را پس تو دید در سوال  
مشهور است که بعضی خلق جلیب است  
بعضی کتبی و اینجا وجه تطبیق  
دیگر هم هست که بعضی اخلاق  
بسبب محبت و اعتیاد حاصل و داشت  
شده تغییر و تبدیل آن آسان است  
اما آنچه جلیب و کتبی است تغییر  
تبدیل آن متعسر است با وجود آن  
از حیله در مکان بیرون نیست و  
الله اعلم و اعتقاد باید کرد که  
مکارم اخلاق و محایه صفات از  
صورت میرت و جمیع کمالات  
فضائل و محاسن حاصل است مگر  
تمامه بنیاد و رسل را و ایشان  
هیچ دقایق اند از تاسه افراد  
بشری و در تبه ایشان اشرف  
مرتبه و در جایشان ارفع و در  
مراتب است چه عالی و در رفیع  
باشد مقام کسانی که اجتناب  
کرده و برگزیده حق سبحانه  
ایشانرا بفضل خود و معجز کرد  
ایشانرا در کفایت خود و کمالات  
الله و سلامه علیهم و در عقاید  
ثابت شده است که هیچ ولی  
بدرجی نباشد شیخ امام حافظ  
الدین نیشی رحمه الله علیه در  
تفسیر و تارک میفرماید که  
تحقیق کفریه است قدیم بعضی  
اقوام در تفضیل بی بر نبی و این  
کفر است جلی و لیکن حق جل و علی  
تفضیل داده است بعضی انبیا و  
رسل را بر بعضی قال الله تعالی  
نلک ارسلفنا بعضهم علی بعض و  
فی قاضی عیاض مالکی در کتب است  
که اخلاق انبیا صلوٰه الله و  
سلامه علیهم همه مظهر و  
محبوب است نه کتب و مسموی و  
حاصل است در اول خلقت و اصل  
فطرت بی غلیظت کتاب ریاضت و  
همه با جتناب او و دایمی تفضیل  
ثنائی است جل جلاله شریف تر از  
کتاب است و بکتاب و ولا الهی  
علی تعجب میهم و مراد وحی  
اینجا نبوت رسالت است که  
مباد وحی و انقاد حکمت است  
الا کتاب تفضیل وحی حاجت به  
بیان ندارد و بعضی از ایشان  
را نله و آن نیز در حالت حساب  
است چنانکه در شان نبی فرمود  
علیه السلام ایستاده الحکم  
میآید آمده است که وی علیه  
السلام دو ساله یا سه ساله بود  
که صبیان بوی گفتند چرا با دمی  
نمی کنی یا گفت برای با دمی  
بسیار کرده نشده ام من در  
تفسیر مصداق بکلمه من الله  
گفته اند تصدیق کردی نبی علیه  
السلام و حال آنکه وی سه ساله  
بود و گوئی او که وی گفته  
اند روح او است گفت علی علیه  
السلام در مهدی عبد الله تائی  
الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان  
علیه السلام در وقت خواب خود  
نیز صبی بود و در میان صبیان  
و طبری در ده که وی علیه  
السلام در وقت ایستاد ملک از  
ده ساله بود در تفسیر و الله  
انما ابراهیم در شده من قبل  
گفته اند ای هدیه و صغیر و  
بعضی گفته اند در وقت ولادت  
پیش از آنکه بد خلق درشته را  
بروی فرستادند که گفت امکنه  
تر از خدا تعالی که نبیاسی مرا  
بدل ذکر کنی زبان پس گفت  
قد فعلت بود وی علیه السلام  
در وقت القامه از شانزده ساله  
و تفسیر علی علیه السلام با  
فرعون و اخذ خدیجه می هم ازین  
باب است وی فرستاده مقتضای  
پیوسته و قیامه افکنند او را  
برادران در چاه برداشتن پس  
خبر صلی الله علیه و آله و سلم  
هر دو دست برداشتن سر مبارک  
خود را بسوی آسمان و وقت  
ولادت مشهور است فرمود هرگز  
قصد نکردم چیزی از امر  
جاهلیست گرد و بار و نگار  
داشت مرا بر در دگار تعالی و  
تقدس از آن بغرض گردانید  
هشت نزد من از اول فطرت از آن  
مشر بعد از آن ممکن گردانیده  
شد امر بر انبیا و مترادف  
گشت بر ایشان نجات بانی و  
شرق گشت از او معارف بجانی  
و از لای ایشان رسید



دی چنانکه نشانست هر که در درک حقیقت آن حکم کرد گوید دعوی علم مشاهرات کرد و باید علم تا بدید الا الله بیست و هفت  
 نشانست کس قدر تو را نکه + کس خدای تو را نکه + و چون مقام وی از همه بالاترست دریافت آن فواید اتمام باشد  
 بیست و نه آنکه کسی هر نظر کجا بیند + بقدر دانش خود هر کسی کند ارکان + در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست که  
 از حیث ادراک بیرون بود اگر عروس ست از حیث ادراک با صبر و بیرون بود چنانکه جبل بزرگ که احساس با صبر و آنرا احاطه  
 نتواند کرد اگر مقبول است در ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات آلی قالی و تقدس پر عینی قالی خلق مختص  
 را عظیم خوانند و فضلی که او را و عظیم گفته اند عقل از ادراک که آن قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا  
 صلوات الله و سلامه علیه بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول منقط را ندو کسب یا صفت را در حصول اخلاق را ایشان را  
 سببی نیست مطلقا نه خصوصاً سید انبیا که جمیع اخلاق عظیمه و صفات حمیده را آراسته و پیراسته آمده است بیست و هفت و او را  
 در این حاجت که او خود را ابتدا آید و سبب و تفسیر و تبدیل و اور سر بر دود عزت و هیبت و بعضی حکام و آثار و مبلت بشیر  
 ظهوری بود که اگر احیاناً گاه گاه در موانع مخصوص بود که قیاس بر او را و از وسائر این نتواند ساخت لب العزت و اند  
 جل جلاله که در این محض نیز که ام مشهور و تجلی بود و صریح او بر زبان است که آید بخمال بود و در همین قصه خود را حد کرده است  
 که چون شکست شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و آن شد خون بر روی که میخست دشوار آمد به صاحب گفته اند که آن آقا  
 کردی بر ایشان تا سرسنگه خودی یافتند فرمود و فرموده نشده ام من لعان لیکن فرشان شده ام خلق را بجز اخوانه و حجت  
 گفته ایشا نزد فرمود اللهم اهد قومی قائم لایعلمون در اینجا خود کمال صبر و علم است و خراج و مضطرب کلام است پس قول  
 شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و مضطرب بنمود بی صبری که درین نزول آیت لباس صطبار پوشید و  
 بود از مضطرب بر آید باین حال قال این سبکین اطلاق این لفظ متعاشی است اگر چه بقاعده علم و اساس قیاس است  
 در دست نه تأیید نیز گفته اند ما عباد الله علیه که در نیست که قول عائشه که آن خلقه القرآن در آن مزی غاصص ایمانی  
 نفسی بودی اخلاق را با ضعیف باشد لیکن انشاء الله که در معنی غیر است و انشاء الله ضعیف اند عیناً که گوید که خلاق آنحضرت اخلاق آلی بود لیکن  
 انشاء الله که در عایشه حضرت آید که که چنانکه اخلاق انیس تغییر کرد از معنی بقول خود که آن خلقه القرآن رجعت استخیا و بهجت کمال  
 و ستر حال بدایف مثال این از و فر عقل کمال او باست ضعیف اند عیناً و ضعیفی او خصل است به بیان عظمه اخلاق عظیم تناری  
 آن بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر تناسی است همچنین آثار و انوار و صفات جمیده و اخلاق آنحضرت غیر متناهی بود و هر حال  
 و احوال تنجد و میشود از مکارم اخلاق و عاقل شیم و آنچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف علوم که نمیداند از آنجه روی  
 تعالی پس تفرض بجز حقیقات و صفات حمیده و تفرض است چیزی را که نه مقدور انسان و نه ممکنات عادی است ممکن است  
 که گفته شود مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن در آنکه مشکیب آیات مشاهرات که ممکن نیست که تاویل آن  
 همچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافته اند علم بعضی از علما و اهل حدیث و پیغمبران علی قلی میگوید



که حقیقت این چنین است و این شین بحضرت می چیت پس گفت آن عارف لورالتنی عن غیر قلب رسول الله و غیبه قلبت  
 ما عرفت گفت اسئیل اگر از قلب دیگر غین می غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم آنچه میدانتم اما اینجا که غین بعین است از  
 غین هم تو اتم زد و شرح این حدیث در رساله برج البحرین کشان و پنهان کرده شده است اینجا باید مگر نیست نفهم بر حضرت تلامذی  
 و کار قدرت تعلیمات و تجلیات دارد و میگشت که احوالی بجای میگردانید تا نصیحت و منوخیات احکام نیز فرج آنت و می حال  
 همیشه در ترقی کمال بود و نقصان و تنزل کمال عظیم دی اده دارد و لیکن بعضی احوال فاضله و عالی تر چنانچه انبیا هر کمال معصوم  
 و با وجود آن فضلا بعضی علی بعضی و اعمال طاعات عبادات آنحضرت همه برای مجرد تعلیم و محض تشریح بودی آنکه در نفس شریف و  
 صلی الله علیه و آله و سلم اوان اقرار و تقاریر پیدا کرد و نعم نبوت مقامات آن همه بیست بعضی و اصطفا و اجتناب بود و کسب یا صفت را  
 در آن معنی بود لیکن برود و سر و ظهور را از دلیل و بنابر مشرب بر او داد و از کلام متواتر و متوالیست کفیل حصول همه کمالات و متضمن  
 برود و ظهور از نزول قرآن و تعلیم و تادیب و محن و احوال و ذایقی الی بود اما اثبات خاصیت نفس بشریت طبع که ناظر با ثبات است باطل  
 و نقصانست غیب نیست اگر مراد بهند نیستی از آگاهانید خبر در ساختن است بخت عودض قوی بهجت اشتغاف و مقام عالم  
 اذن چنانچه در متفقا آنحضرت و طریقان نیان بروی گفته اند مراد دارند شاید صورتی داشته باشد اما اطلاق تنزیب اصلاح که چینه  
 اوستا بقدر آرایش نقصان و فساد و در تناسب نیست فی القاموس هدیه و نقطه و انقاده و فلقه و صلحه و فی الصرح تهذیب پاکیزه کردن و در حل  
 هندسی مظاهر اخلاق و باجمله عمل بر علی و اکمل مرتبه کمال اعتراف بحضرت و در حقیقت حال اقرب با درج اجمال است اندک الموقن و معل  
 و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عظم الاطلاق بعثت کرد خدا تعالی اورا بهیوی کافه ناس مقصود نگردانید رسالت اورا بر  
 ناس بلکه عام گردانید چون و انش و بلکه چون و انش نیز مقصود نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین پس هر که الله تعالی پروردگار است  
 و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول است چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است خلق محمدی نیز شامل آنت خدین فعل کرده است  
 صاحب و اهل بیت نیز از بعضی علما اعظام گفت که این مصیبت است از بعضی بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرسلست بهیوی ملائکه نیز  
 چنانکه جاحدان فقه اند و دلیل ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکن للعالمین نیز او عالمین شامل تمامه عقل است و از سنست  
 حدیث مسلم است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ارسلت الی الخلق كافة و بعضی گویند مرسل است بعضی ملائکه و گویا  
 مراد از این بعضی ملائکه ارضی باشد و بعضی فطاهریت چه دلیل عام است و قول حق تعالی و ما الله سنا که الاکافه للناس لالت تخصیص  
 ندارد چنانکه بهیبت خشنود در مفهوم الثلب آیه است الا لازم آید که بهیوی جن نیز نباشد و این خلاف اجزاء است بلکه ذکر ناس محض است  
 که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت بهیوی ناس چنانچه زعم بودست تخصیص رسالت آنحضرت بهیوی و همچنین کریمه یا اهل الناس  
 انی رسول الله لیکم محمد و الله عالم میگوید سکن بنیة الله علی طریق الحق و الحقین که بعضی عقیقان از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم معیشت تمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات لیکن ارسال باهل عقل از برای تعلیم و تکلیف  
 و تشریح و تفسیر است نیز ایشان بنابر افاضه الیصال بنابر کمال که لایق حال ایشان باشد و بعضی جمیع عقلا در قول حق تعالی ما ارسلناک الا رحمة

وصل چون بود خلق آنحضرت صلعم

عالمین بطریق تغلیب مثال آنست و سلام جادوت بر آن حضرت قبول ایشان السلام علیک یا رسول الله و اقرار است بر اسات و صلی الله  
 علیه و سلم این آیات مکرر فی حق چون کند ای ابرهه را به که اگر خدا و اگر گل همه پرده است و این همه غنچه و گل است که در  
 پرده است و آخر ای باد صبا این همه آورده است و اگر گویند که لازم رسالت مبعوث امر و منی و بشیر و انداز است و وقوع آن در آن گنج است  
 در موهب گفته شاید که در شب سری باشد پوشیده ماند که تخصیص شب سری همی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات در آن جهت نزول عالم  
 بر آن حضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه چنان را دعوت کرد و وجه تخصیص چنان ذکر در قرآن از جهت عتود و تمرد ایشان باشد الله اعلم و در آن گنج همی اندک  
 نخواهد بود زیرا که از ایشان محصیت نمی آید چنانکه فرمود لایسبقونه بالقول و هم با هم تعلیم و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا خانی گنجش  
 دارد و نزول عالم که چه جبرئیل بر آن حضرت مذکور است در احادیث و باب اوقات النبی صلی الله علیه و آله که جبرئیل آمد با وی فرشته  
 بود تا میل نام که موی گشت و صد هزار فرشته هر فرشته اذان بصد میزد و در باب فضائل قرآن در فضل فاطمه الکتاب و ایتیم سوره بقره آمده  
 بلکه فرمود که جبرئیل گفت که این مکی است که هرگز بر زمین نیامده مگر امر و سبحان الله و انباء آمده که صحیح و خام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم تعظیم چند هزار فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات نزد حضور شریف چنانی آمده باشند و حاصل در بیان عقل کامل و علم کامل  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکل اخلاق است اصل منبع و نشاء  
 آن عقل است که منبع میگرداند و وی علم و معرفت متفرع میشود و قوت ای وجودت فطرت و اصابت فکر و نظر و عواطف و مصلح و منفعت و عباد  
 شهود حسن بسیار است بدین و نشاء و فضائل و محبت مذکور است که از آن که در اندام مردم در حقیقت عقل کلام در آن بسیار است در قاضی گفته  
 عقل علم بصفاات انبیا از حسن و قبح و کمال نقصان آن این علم از ثمرات نتایج عقل است عقل قویست که مبداء و نشاء این علم است و گفت  
 که گفته میشود عقل صفتی است محمود انسانی را در حرکات و سکنات این نیز از آثار و عواید عقل است که گفته اند آن نور در حیات است که  
 بوی در یافت میشود علوم ضروری و نظریه و استدلال و وجودی نزد ایشان که است تافته و فزاید میشود و نبوی پذیرد تا کامل شود و نذر بلوغ  
 و بعد آن حضرت در کمال عقل در مرتبه که رسید از اینج بشری جزوی بصیرت عقل و افکار در بعضی آنچه افاضه کرده بوی پروردگار و هم  
 که منبع کرد و جاری احوال حمایه صفات و محاسن افعال او و مطالعه کند و احوال محکم حسن مثال بدایع سیر و سیاحت نام و تقریر تزیینات  
 و تفحص احوال و ادب جلیله و تقریر شمیم حمیده علم وی بکتاب سماوی و صف منزل و در احوال احوال امام اضییه ضرب با مثال میان احوال  
 او را و تدبیری در عرب را که مثل وحش شاد و صاحب طبع متنافر و متباعد و چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و فساد و نیر و چه مقدار از  
 که در جفا صبر کرده و بایزای ایشان بی نهایت رسید و علم عمل در خلق و اعمال از سعادت مبداء و کمال چگونه اختیار کردند و از اینها و گوشت  
 و طلب رضای او و اطاعت و نشان آنکه چه مرتبه عقل کامل و علم شایسته صلی الله علیه و سلم درین همه بحال تعلیم در است مهارت و ملازمت کتاب  
 بی مطالعه کتب متعین و کتب اهل کتاب و حدیث نگارین که بکتابت خط نوشت و بجزو مسکه آموزد و در پیش هر که مطالعه کند احوال و نظر  
 او را از اینها و انانیتها و به بنید که چه تعلیم کرده است و پروردگار و افاضه کرده است بروی علوم و اسرار کائنات و مایکون بضرورت  
 حاصل شود و او را علم بی نهایت و بی ثلوث و شکوک و ظنون و قله تقالی و علم کمال مکن تعلیم و کمال فضل الله علیک غلیظا صلی الله علیه و آله

[illegible]









و از آن سیکشید مقابل آن یکی سیکرد با مومنان چه حال خواهد بود از اینجا فرمود حق جل و علی آنک علی خلق عظیم و فرمودی بماند فلک با هم کفر و  
 باشد و رسول و از جمله امت است و صلوات الله علیه آله و سلم بر است افتخار است بر این که با از است امر و دست ز نوب دالالت ایشان فرمود هر که  
 برسد باین فادرات یعنی مبارشرت کن بحضرت را باید که پیش از آنکه آمده است که استغفار کنند و از آنکه ترسم کنند بر ایشان نمی کرد از  
 سببین فرمود لا تقوه فانی بک باشد و رسول و اشارت کرد که نظر کنی تقالی بر باطن قلوب است اگر چه بظاهر خطای و دلتی بر حق شود اللهم صل علی  
 و صل علی طاهر بن موسی علیه السلام علیک افضل الصلوة و کمال التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت که مروی است از پیغمبر خود  
 تا و آید بر آن حضرت پس زن کرد که و آید چون دید آنحضرت را گفت بد مروی است و قبیل خود چون شجسته کناده روی کرد و حضرت  
 در روی دایم باشد و چون برفت عائشه گفت یا رسول الله و تهنیک دیدی انیم در گفتی چنین و چنان چون شجسته تازه روی آید  
 و انبساط کردی بادی آنچه بود فرمود ای عائشه که یافتی تو را فحاش و درشت خوی بدستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی است  
 که ترک کند در مردم جهت ترش روی و پر بیز کردن از شروی این عبارت احتمال و معنی دارد یک آنکه نسبت بذات شریف خود فرموده در  
 اعتدال و لطیف و انبساط نمودن بان مردم منع کرد از درشت خوی نمودن و محض گفتن تان در آیند مردم بروی گردد و دوم آنکه نسبت  
 بجال آنزد فرمود بیان کرد که بد مروی است که مردم از شروی بترسند و بدی را بر مردمی نمی توانست آورد و از ترس شروی مدارات نمایند  
 و گفته اند که تملط آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه مقصد تامل بود تا اسلام آورد که قوم و قبیل او روی پس ایشان بود و گفتن آنحضرت  
 مراد از باب غیبت نیست چه شایع را میرسد که قبایح و معائب که در معصیه بیند و بیاید بظاهر کنند و مردم در این اطلاع بخشد و این  
 از باب نصیحت و شفقت است بهمت بخلاف است که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از سببین چاهن و حقش جائز است با وجود آن چون قبول  
 گردانیده است پروردگار تعالی حبیب و صلوات الله علیه و آله و سلم بر کم چون خلق اظهار کرد و او می تملط بشاشت را و نیز درین تمسیت  
 مرست با اتفاق شریک را که اینحال دارد و مدارات بادی تا سلام است مانند از شروی و غایب روی با دام که بعد از نیست کشد و فرق میان مدارات  
 و مدارات نیست که مدارات برای اتفاق و حفظ اوقات بود از تقریر و مدارات که جلب نفع دنیاوی بود در ارجح باین معنی است آنچه گفته اند  
 که مدارات بذلت نیاست برای اصلاح دنیا یا دین یا هر دو این مباحصت بسا که سخن و موعظه گردد و مدارات کسل و تن است برای اصلاح  
 دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بذلت کرد برای آن مردان دنیاوی و چون عشرت را در حق کرد و در کماله بادی با وجود آن معصوم و بگوید  
 وی تا مناقض گردد پس قول می حق بود و فضل وی چون عشرت بود بادی فاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در حق است مسلمان بود یا نه  
 اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام و می خالص و ناصح نبود پس خواست آنحضرت که بیان کند حال او را فخر و سبب بخورد و وی  
 کسی که نشناخته بود بجال وی واقع شده است از غیر در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی اموری که دالالت میکند بر شخصیت  
 ایمان می پس اینقول از آنحضرت اخباریست از علامات نبوت باشد اما تمیزی کردن انبساط نمودن آن حضرت بادی بر سبیل اینکاف  
 بود و نیز که باین قباحیت مذکور شد نام او عینه بنصر عین و فتح یا ادلی بن حصن بکسر حاء سکون صوابین حادیه بن بدر بن فراری بود و او را  
 احمق المطلق می گفتند چون بجهت حماقت و کبروی مطاع بجهت آنکه رئیس قبیل خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آید که گفت چون



و پرسیدند از عائشه رضی الله عنهما چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود ز من ترين مردم بود و بسیار  
 متعجب بودید و نشد آنحضرت هرگز پایی دراز کند میان اصحاب خودی خوانند و هیچ یکی از اصحابی اهل بی گنا آنکه می گفت  
 لبیک و انجن عشرتی می بود علی الله علیه و آله و سلم که نالیف میکرد و ایشان را توغیر میکرد و اگر ام میکرد و کیم هر قوم را و او را میگردانید و در  
 ایشان و تفقه میکرد و اصحاب خود را و میگردانید و همه بنشینان خود را نصیب ایشان از انکاف و عنایت و گمان نمی برد بنشین می که هیچ  
 یکی از گزشت نزد آنحضرت از وی و هر که بنشین میکرد با وی می آمد ز روی مصابت میکرد با وی و بر میگشت از وی تا وی بر میگشت  
 و اگر گشت میکرد و بی باوی نمی گردانید و مبارک خود را از وی مگر آنکه خودی میکرد و ایند و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمیکند دست  
 و دست خود را بر وی نمی کشید تا آنکه وی نمیکند دست را و خود را میگردانید و اگر از او میخواست بی آنکه به چپان هیچ یکی نازد روی خوشی  
 خود را بر کرده بود مردم را بطوری خلق وی شده بود و همه را بجای پدر گرفته بودند و همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه نازد روی خوش  
 خلق نرم جان نبود و دست خوشی سخت گویا که از فاش و عیب گوئی گفت عائشه رضی الله عنهما بنود هیچ یکی خوش خلق و از رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا از ده سال و گفت انس بن هرگز و گفت هر چنین کردی هر چنین نکردی گفت  
 جبریه بن عبد الله ندیدم آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من بنم که دیدم نشد آنحضرت دراز کند و از او بای خود را پیش نشین و اگر  
 میکرد و هر که روی آمد روی و تسک که فراخ میکرد و ایند جامه خود را بر می داشت و پیش میکرد و برای می بالیند و هر که زیر خود میزد قطع نمیکرد  
 بر هیچ یکی حدیث را و اما آنکه از حد و نیکد را ایند پس قطع میکرد و بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینه تخفیف میکرد و ناز را وی پرسید  
 او را از حاجت می چون فایغ می شد از حاجتش با و میرفت بر سر ناز صلی الله علیه و آله و سلم و عیادت میکرد و مساکین را و بی است میکرد  
 فقر را و اوجابت میکرد و دعوت عمید را و دعوت کرده می شد بنان خود و سپید که اخته بد و پس اوجابت میکرد و از وی شست میان اصحاب  
 خود و غنای با ایشان می شست هر جا که منتهی میشد مجلس سواری شد گاه چهار را و دلف می ساخت و سوار میکرد و خلف خود کسی او سوار بود  
 روزی قریظ بر حار می که سوار بود از من بود پالان و از پوست خر ما و چ کرد به شتری که پالان کشته و شست بر وی تطیفه کت بود و مسافر می  
 چهار در هم و این در آخر هر دو که مفتوح شده بود و روی و لایات بلا و دهمی کرده بود و در حج صد شتر روزی که شخ کرده شد که در آمد  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود و در مبارک خود را تا نزدیک دمه حل تو غنای اندر بخلاف ملک بسیار که  
 در وقت فتح کردن سرکش مسرفان باشد و او می هست از قیس بن سعد رضای که دوشی پیش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم منزل انقضی کرده بود و وقت برگشتن سعد بر وی جاری پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد بن قیس همراه  
 بود آنحضرت پس گفت آنحضرت بن که ای قیس سوار شو پس با آورد من از جهت این بود که سوار می شوی یا بر میگرددی در راهی آمده که فرمود  
 سوار شو پیش من که صاحب با اذیت بدم و می و همچنین در وقت دیگر صحابی بود که سوار ریخت چون آنحضرت را دید فرمود آنحضرت سوار شد  
 صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و در غریب تر ازین است که محب طبری در غنای ایند که در ده است و در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر جاری بی پالان سوار میسوی قبا میرفت با و هر چه پیاده در کتاب و فرمود و ایند سوار گتم که گفت هر چه خواست آنحضرت باشد فرمود و سوار شو

و پرسیدند از عائشه رضی الله عنهما چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود ز من ترين مردم بود و بسیار متعجب بودید و نشد آنحضرت هرگز پایی دراز کند میان اصحاب خودی خوانند و هیچ یکی از اصحابی اهل بی گنا آنکه می گفت لبیک و انجن عشرتی می بود علی الله علیه و آله و سلم که نالیف میکرد و ایشان را توغیر میکرد و اگر ام میکرد و کیم هر قوم را و او را میگردانید و در ایشان و تفقه میکرد و اصحاب خود را و میگردانید و همه بنشینان خود را نصیب ایشان از انکاف و عنایت و گمان نمی برد بنشین می که هیچ یکی از گزشت نزد آنحضرت از وی و هر که بنشین میکرد با وی می آمد ز روی مصابت میکرد با وی و بر میگشت از وی تا وی بر میگشت و اگر گشت میکرد و بی باوی نمی گردانید و مبارک خود را از وی مگر آنکه خودی میکرد و ایند و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمیکند دست و دست خود را بر وی نمی کشید تا آنکه وی نمیکند دست را و خود را میگردانید و اگر از او میخواست بی آنکه به چپان هیچ یکی نازد روی خوشی خود را بر کرده بود مردم را بطوری خلق وی شده بود و همه را بجای پدر گرفته بودند و همه نزد وی در حق برابر و بود همیشه نازد روی خوش خلق نرم جان نبود و دست خوشی سخت گویا که از فاش و عیب گوئی گفت عائشه رضی الله عنهما بنود هیچ یکی خوش خلق و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا از ده سال و گفت انس بن هرگز و گفت هر چنین کردی هر چنین نکردی گفت جبریه بن عبد الله ندیدم آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من بنم که دیدم نشد آنحضرت دراز کند و از او بای خود را پیش نشین و اگر میکرد و هر که روی آمد روی و تسک که فراخ میکرد و ایند جامه خود را بر می داشت و پیش میکرد و برای می بالیند و هر که زیر خود میزد قطع نمیکرد بر هیچ یکی حدیث را و اما آنکه از حد و نیکد را ایند پس قطع میکرد و بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینه تخفیف میکرد و ناز را وی پرسید او را از حاجت می چون فایغ می شد از حاجتش با و میرفت بر سر ناز صلی الله علیه و آله و سلم و عیادت میکرد و مساکین را و بی است میکرد فقر را و اوجابت میکرد و دعوت عمید را و دعوت کرده می شد بنان خود و سپید که اخته بد و پس اوجابت میکرد و از وی شست میان اصحاب خود و غنای با ایشان می شست هر جا که منتهی میشد مجلس سواری شد گاه چهار را و دلف می ساخت و سوار میکرد و خلف خود کسی او سوار بود روزی قریظ بر حار می که سوار بود از من بود پالان و از پوست خر ما و چ کرد به شتری که پالان کشته و شست بر وی تطیفه کت بود و مسافر می چهار در هم و این در آخر هر دو که مفتوح شده بود و روی و لایات بلا و دهمی کرده بود و در حج صد شتر روزی که شخ کرده شد که در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود و در مبارک خود را تا نزدیک دمه حل تو غنای اندر بخلاف ملک بسیار که در وقت فتح کردن سرکش مسرفان باشد و او می هست از قیس بن سعد رضای که دوشی پیش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منزل انقضی کرده بود و وقت برگشتن سعد بر وی جاری پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد بن قیس همراه بود آنحضرت پس گفت آنحضرت بن که ای قیس سوار شو پس با آورد من از جهت این بود که سوار می شوی یا بر میگرددی در راهی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب با اذیت بدم و می و همچنین در وقت دیگر صحابی بود که سوار ریخت چون آنحضرت را دید فرمود آنحضرت سوار شد صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و در غریب تر ازین است که محب طبری در غنای ایند که در ده است و در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جاری بی پالان سوار میسوی قبا میرفت با و هر چه پیاده در کتاب و فرمود و ایند سوار گتم که گفت هر چه خواست آنحضرت باشد فرمود و سوار شو











بعد و اختیار کی رسید یکباری بنسب بنت ام سلمه که ربهیکه آنحضرت بودند آنحضرت در آمده آنحضرت در منزل خود بود پس پاشید کلبه  
 در روی بنسب بطریق مزاج و پیدا شد از بکت آن حسن جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود و آبروی شباهت در روی  
 آن تا آنکه بزرگتر بود و محمود بن الریح که از صفار اصحاب است در وقتی که چرخیده بود آنحضرت در خانه ایشان آمد و در خانه ایشان  
 چاهی بود آنحضرت از روی که آب داشت بخورد و بطریق مزاج آب بن را بر روی محمود زو پس از بکت آن او را افندل حاصل شد  
 که آن قصه را یاد داشت و همین وجه او را از صبیبه شمرند و حدیث او مذکور است در بخاری می یکی از حکایات مزاج و سبب سلطنت می  
 صلوات الله علیه و السلام گفت که مروی بود از اهل بادیه از اهزام که گاهی بهیمی آوردند و زینب از حربه بادیه که خوش می آمد آنحضرت را  
 و آنحضرت در وقت دلخ او را از ایشان را جبار مانند آن میداد و دوست میداد و او میفرمود از اهروستای ماست و میفرمود  
 او یکم پیش رفت آنحضرت روزی جانب باز او پس یافت او را در باز او را میخواند پس آنحضرت از جانب پشت و می آمد و دوست مبارک  
 بر چنانش نهاده او را بخو و کشید و در کنار گرفت پس چپانید سینه مبارک خود را به پشت او و او می بیند آنحضرت را گفت بگذار  
 کیست این چون شناخت که آنحضرت است چپانیدن گرفت پشت خود را بسینه آنحضرت و می فرمود است که چه افتاد پس گفت  
 آنحضرت کیست که این غلام را بخور و زار گرفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاس و کم بهافرموده و لیکن تو زود خدا کاسه میستی و  
 اگر آن نهائی و از جمله تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نمی کرد و اگر خواست می خورد و الا میگذشت و می گفت که  
 این طعام بد است شورا است قرش است کم نمک است غلیظ است قیق است فایده در اینجا معلوم میشود که عیب که در طعام مذکور  
 و خلاف اتباع است بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و اگر نیند که بد نخفته است مان صانع کرده است و بد است  
 و او این نیز شکست خاطر صانع است اگر کنند بهتر و او غایت تواضع و من خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است بابت و تحقیر و ذل آن  
 بر زبانها آنحضرت میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرگی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد باز شرفا دهد و همچنین بنی  
 میکرد از نسب و هر چه حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الله و رسوله و انتم تعلمون و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم درود بان نبود چنانکه ما در ک  
 دنیا دار از اینها بشنیدیم و در آن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم موقوف بر اذن بود تا کسی و خلوت بر اهل عیالی می نمود و آید و مانع نشد  
 دنیا و از تواضع آنحضرت بود که فرمود و لا تفضلونی علی یونس بن تسی و لا یخبرونی علی موسی امثال آن و قول می نامید که آدم و  
 مانند آن بران بیان واقع و تحقیر نبوت امثال امر پروردگار است عزوجل و بعضی گفته اند که در و این احادیث پیش از نبوت  
 فضل است بر سایر انبیاء و رسول نزول می بیان و تحقیق این بحث و مجلس بیاید انشاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که میباید  
 به سلام میکرد و هر اشی که می در آمد بروی در سلام میگفت بروی او در نجابتش اتمیت مرز و ابرقش را میباید که چون آنحضرت ابیات  
 حقیقه درین نشاء اشعوف است نشاء انور که می در آمد بروی به سلام مشرف می سازد و بعد از سلام می بگوید آنحضرت بخواب سلام ازان  
 جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از متران در گاه باشند که بسایع سلام بجای می آید بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آنحضرت  
 رحمت است بر است در حیات بعد از وفات و صل در وجود سخاوت صلی الله علیه و سلم بود و سخاوت هر دو یک است می است

و

و

و

قال فی القاموس الجواد السخی الجواد و در صراح جو و سخا هر دو بمعنی جوادند و گفته اند که سخا صفت غریزه است و سخا  
 و سخی است و سخی از لوازم نفس است که ارضی است بالطبع مسک است و سخی از آردی عجب نبوی که جلی است اطلاق سخی بر  
 هر دو و گفته اند که سخا از آردی عجب نبوی که جلی است اطلاق سخی بر  
 جواد است هر جواد سخی نه در حقیقت جواد است که بی عرض میبوس باشد آن صفت حق سبحانه تعالی است که بی وجود عرض عرض  
 تمامه نعم ظاهر و باطن کمالات حسی و عقلی را بر خلاق افاضه نموده است بعد از وی تعالی جواد الوجودین رسول دوست مسالط علیه  
 و آله و سلم و بعد از وی علماء است می که نشر علم دین کنند چنانچه در حدیث آمده است که الله جواد و آدم انا جواد بنی آدم جواد هم  
 من بعدی علی بن ابی طالب و قاضی عیاضی بالله رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سخا است و یاد کرده و گفته که بود که  
 سخا و سخا معانی اینها متفاوت است و فرقی کرده اند که گرانید اند که کرم بمعنی اتفاق بطیب نفس در چیزی که عظیم است قدوسی و  
 شرف می نامند و آنرا از حریت نیز میگویند و آدم و مردی این صفت ذات است بنون ذال معجمه فی الصراح مذالت فرومایه شدن  
 ذال ذیل لغت فیه فی القاموس الذل و الذلیل تخسین من الناس لضعفهم و معنی احواله و گفته است که سخا جانی از چیزیکه حق است  
 از اغیار بطیب نفس این ضد شکاس است بشین مجرمین مملکه معنی شوار و خوی جل شکس بکشین و سکون کاف لم یحسب  
 اخلاق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل سهل صدق و قوم صدق که اقال الشیخ و گفته سخا و سولت فاف و ذیل کتاب چیز  
 که محمود نیست بود و صدق تقیر معنی ضیق و در نفقه فی الصراح تقیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفته قاضی عیاض رحمه الله  
 علیه بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همسگر و یاری کرده یعنی شد با وی درین اخلاق و باین صفات و صفت کرده است  
 او را بر که شناخته است در صلی الله علیه و آله و سلم استی و در حدیث بخاری مسلم از انس که گفته بود پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم حسن الناس ریح الناس و اجد الناس بسبب من است که نفس می شرف نفوس مزله و اعدل امر جوده و هر که چنین باشد  
 فعل می حسن افعال باشد و فعل می طبع اشکال و خلق او حسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات جمعی و می  
 و حادی و خوبی صورت و سیرت بود اگر م و سخی و اجد الناس گفته اند که هر چه این بود که وی استغنی است از قانیات بباقیات صالحا  
 و مجرب است از ماسوی الله و گفته است که فی الصراح الله علیه و آله و سلم و را حاد و شجوه که است که سوال کرده نشد و در خواسته نشد  
 از رسول خدا چیزی هرگز که گفته باشد در برابر آن لایقی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدی می قال الفرزدق فی قصیده  
 صلی الله علیه و آله و سلم شاعر اقال لا قط الا فی قشده و لا لا تشده کانت لاده نعم و ترجمان بیت آنست که شاعری کرده  
 و حیف که آنرا در هیچ ظاهری گفته که معنی این صفت است عفا الله عنه زفت لازبان مبارکش هرگز در گریه باشد ان الله الا الله  
 و اگر فرصت چیزی حاضر نبودی سکوت کردی بقول معروف بگوئی سائل کردی اعتذار نمودی اما بصح گفتی نمیدهم و نیز گفته اند که علم  
 الا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبت منع از عطا نبودی لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز گفتی و اندام اعتذار آن جماعت که بیشتر  
 آید و طلبه جاری نموند تا با وی بغیر از او فرمود لا اجد ما شکم علیه با وجود آن گفته اند که فروغ ظاهر است میان اجداد و احکام و را

عقلی شایسته و جلیل شرف و زنی او را در وصف لایق از حد کرده است

آنکه در آنچه در باب پیشین که سوال عمل آن کرده اند از آنکه فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده و فرمود و الله انکم صمیمون و انکم  
 متقنای آن کرده باشد که نبود و سالان نیز میدانستند که نیست یا وجود آن ابرام نمود و نگذاشتی که ندانستی تا کی که برای قطع طبع  
 ایشان پس اینصورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث که افعال فی المواجهه اللدینه گفت بنده مسکین ثبته الله فی نظامه و  
 در بعضی روایات است که گفته شود مراد بعد از بیان کلمه لا بدوان شریف یعنی بخل و خست است از ساحت عزت عالی و صلی الله علیه  
 و آله و سلم چنانکه بخلاف و ضدها گفته و این عبارت کنایه است از این معنی که در بیان این کلمه برسان شریف یعنی دیگر و نیز آنکه  
 که هر کسی را چیزی برای طلبیدنی و دی را از اثبات بود است که حقیقت معنی آن اعطای شرفی است یعنی است و بسا بودی که آن خست  
 معصیت است با صفت مسؤلان در نادان دیدی چنانکه عمل و حکومت بطاعت بندادی تا در نظام هم نام سمانان صلاح حال  
 آن شخص خلل راه نیابد و گاهی نیز می گویند که آن شخص در طبع و سوال و در طهر و صفت و باین رزائل گرفتار نگردد و چنانکه حکیم بن حرام  
 که قبول درگاه و شیر و زاده و خدیجه گیری بود چیزی طلبیدند و فرمود من خود میدانم اما که درونی و کراتی بآن بهره خواهد بود  
 نصیحت کرد و اگر که تا زمانی سوال کن از چاکس گویند که بعد از آن حال حکیم بجای سید که اگر تا زمانه از دست می بر زمین افتاد و کسی نمی  
 که برادر و به یحیی بن ابی ذر رضی الله عنه طلب علی کرد و فرمود یا بافر و ضعیفه موس عمل کن سوال کن از چاکس چیز را و نه نایان خود را  
 اگر افتد بر زمین و از راه و صحابه گیری ایشان بود و نه بهیستی او و حرام است اگر چه بیاوردی که کوه باشد و چنانکه در حدیث  
 دیگر آمده است که آنحضرت چیزی برای جماعه عطا میفرمود و عمر بن خطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق و می طلبید و چیزی  
 را تمس کرد و گفت هو من فیا علم یا رسول الله سید یا التماس کرد پس آن حضرت فرمود بسا کس که من دوست میدانم او را پس هم  
 صلاح حال می دان می بینم و بافر و او را بر قول عمر رضی الله عنه گوشت هو من فرمودند و سلم سیدم با چون ابرام از راه و گاه  
 این را فرمودند و در اینجا خلق با خلق الهی است تعالی و تقدس که بنده را دوست نمیدارد و از طعام دنیا شایسته بود دیگر بر امید هم  
 و دوست نمیدارد و هم احتمال دارد که درین مواد لفظ از زبان حضرتش نیز گفته باشد و دیگر در بیانده باشد اما لفظ معنی با  
 بر گشت اعتبار لفظ سهل است و الله اعلم و با جمله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سالار و نکرودی و اگر چیزی نبودی فرمودی خوش  
 بود چون بیاید یا چیزی را و او را هم که یکبار می آید و فرمود نیست نزد من چیزی برو قرض کن چون عمر بن خطاب گفت  
 رضی الله عنه یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدای تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت از این سخن عمر بن خطاب  
 مردی از اصحاب یا رسول الله بنده و شتر از خداوند عرش تنگی را پس قسم کرد و آنحضرت یانته شد و روی مبارک وی تازگی و خوشحالی فرمود  
 همین امر کرده شده ام من شتر می دانم که است که آورده شده نزد آنحضرت و او نیز از هم پس نهاده شد و چه کسی پس قسمت کرد و همه را  
 او نکر و هیچ سالی را تا خلع شدن از آن در هیچ بخاری انحصار شایسته آمد که آورده شده نزد آنحضرت مالی از برین فرمود و برین آزار و سب  
 پس بر آن آمد بودی مسجد و نگاه کرد جانب آن چون برگشت از نماز آمد و شربت بر آن مال انداخت و یکس را اگر آنکه داد بودی از آن مال آنجا براس  
 بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت چه مرا یا رسول الله ازین مال که من خدیجه واده ام نفس خود را و عقل را پس نیت و جامه او چنان

عنه  
 فرمودند  
 و فرمودند  
 و فرمودند  
 و فرمودند  
 و فرمودند







از حضرت علی که بگوید اندر سبب لعن او را بجهت فرستادن او به مدینه و طهارت گاه می شنید آن حضرت گریه کردی را در نماز با جماعت می بود و در می نماز  
 پس سبک میگذاشت و نماز را تا وقت نهفت و او را در میفرمود باید که بنشیند و مرا ایستاده بگوید که از شما آنچه میگوید که مکرره باشد بگوید که من دوست  
 میدارم که بیرون می آیم بسوی شما صاف پاک میدهند چون مکتوب کردند حضرت را فرستاد از حد و گزند را نیندازد و در آید  
 چه چیزی گفت خدا تعالی امر کرده است فرشته را که مکتوب است بر خیال تو که ما همه در دست حضرت سلطان دوست که هر چه فرمایند  
 آن کن پس گفت ملک جمال بفرما را بخواهم چه بگویم اگر از این بر هر چه خوشبختی را با ایشان چشم بین نام ده که دوست که در میان آن  
 ایمان است گفت آن حضرت میفرماید که هر که مکتوب است که در حق تعالی از احسان ایشان کسی را که عبادت کند خدا را  
 و شریک نگردد و از بجهت چهره را و این قصه از دست که مذکور است در مال دوم از دست نیز در حق تعالی است که چه چیز علی علیه السلام  
 گفت من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا تعالی امر کرده است که آن بین و گویم که اطاعت کنندند او را هر چه فرماید آن کنند  
 و ملاک کنند و دشمنان از او فرمود دوست میدارم که بگویم تا آخر از دست خود و عذاب شاید که بنشیند حق تعالی ایشان را در جوع و حرمت کند ایشان  
 و گفت عائشه رضی الله عنها غیر که و انبیه نشد سوخته صلی الله علیه و آله و سلم میان خود مگر آنکه اختیار کرد انسان را از آن و در  
 این قول را معانی و تا ویلات بسیار است و ظاهر و قریب است که ملا و آسان تر برای امت است گفت ابن مسعود رضی الله عنه که حضرت  
 تعجب میکرد و میپرسید ایشان را برای تذکره و در عقل میباید گاه گاه میگردد و دائم از جهت خوف ملائک و بستی که آن قرآن و فصل در خلق  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وفا و حسن عهد و صده عم و تعهد بیمار داشتند و تازه کردن عهد و وصیت را از آن که بود آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم هر چه می فرمود این را میبردند و فلان آن که دی دوست خدیجه بود رضی  
 عنها و در یکست از عائشه که میگفت شکست بزمم با هیچ زنی چنانکه رخسار بزمم خدیجه از جهت بسیار یاد کردن مراد او اگر شایقی فرج کرده  
 میشد میفرستاد می شایقی که دوست خدیجه بودند و در آنکه با آن حضرت فی پیش دامانی و سبک می نمود آن حضرت بجهت او پرسشها می نمود  
 کرده اند وی آن فتنان فرمود این نه نیست که می آید با او و نه آن خدیجه فرمود حسن الامان و صله میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم فرمودی الا هم را ای آنکه آثار را طایفه کن و در هیچ کن ایشان را بیکه فاضله باشد از ایشان فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم که آل ابوقحان نیستند مراد ایشان در بعضی طرق آمده است که نیستند و نه آن که از او صاحبان از یوسفان چون آنکه مراد ایشان  
 است که زنی که از برای آن یعنی بقدری احسان می کنم با ایشان چنانکه آبی می باشد بر وی کسی گفته اند مراد ابوالقحان بن ابی العاص  
 است حال این جامع معلوم است میگرفت آن حضرت امام زین العابدین را در میبرد و در پیش مبارک که خود را در آن چون سجد می کرد می نمود  
 بر زمین چون باری ایضا و بسیار است از جهت و در شققت مهر بانی بر او و این بر دشمن امام و نهاده می بر زمین قبل آن حضرت  
 بنمود بلکه خودی آورد و چه بسیار و چون سجد میرفت می افتاد بر زمین ناگه میزد که این قبل کثیر بود و در ظاهر ظاهر است که این در ناظران بود  
 و الله اعلم و اینست از قصه که چون آید و در بخاشی ایشان آن حضرت و خدمت کرد و در ایشان پس گفت صفا یا رسول الله است و در  
 با بگذارد از حدیث است که میفرماید ایشان را که میفرماید که مکافات کنم در ایشان از این حکایت و باب

وصلی علی

عجلت بحسن  
 چهره و در آن  
 که از آن حضرت  
 میفرموده است











































واقع شده است نیز درست است که ما بنظر حق تعالی اولی آن بود الا در حق تعالی میگوید نیست لفظ او صواب و از به او نیست لفظ او مگر و سه که  
فرستاده میشود بروی و درود است که این بهتر است از اعاده خمیر بقرآن زیرا که لفظ بقرآن بیشک دو حسیت قال الله تعالی  
و انزل علیک الکتاب بالحق که کتاب حق است و حکمت است از حق ارحمان بن عطیة آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر خود  
صلی الله علیه و آله و سلم بنفست چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد و در آنجا معلوم شد که لفظ مخصوص بقرآن نیست بلکه  
اجتهاد آن حضرت نیز در حق گفته اند بعد از آن خبر از فضیلت کامله اسری است و بسند است که نهایت حصول علوم خلق تا آنجا  
و قصه این بصیرت شریف معجزه نافع و لطیفان در آنچه دید و آنچه گفت کرده شد بروی صلی الله علیه و آله و سلم از پیغمبر و لا اله الا الله  
که در آنجا سبب کرامت که محیط کنی تواند شد بآن عبارت طاعت و روادع از انهم و عتول که از انکارات که در نزد و ان کرامت  
وال تعظیم بقول خود فاه و علی عبده ما ادعی می گویند که حکم حضرت سبب العزت و پیغمبر و بر سر تع است یکی بعد از آن است که  
فاما بقرآن معلوم نمیشود است دیگر یا انکارات طاعت قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست و هم بقرآن هم نام که کسی تصور تخیل آن نتواند کرد  
چنانکه فادحی الی عبده ما ادعی در رویتی که درین سوره اثبات آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که در بیت جبرئیل است  
یا رویتی افوا یا بهیه تحقیق قول اخیر است که سبب کرامت است که در حق تعالی رویت کلام امیان محمد بن موسی بس کلام کرده بروی  
و در بار و در امور و بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه است و لیکن عائشه درین مسئله مخالف افتاد و الله اعلم فائده و بر تفسیر  
در اینجا دلالت است بر غایت فضل کمال حق صلی الله علیه و آله و سلم که بر زمین هیچ کس را حاصل نشد و در سوره افاش کس کسین و بقول  
و رسول کریم فی حق عذ می العرش کلین مطلع نم آید از این نزد بعضی ممول بر ذات شریف مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است که جامع  
این صفات است بل نامه فضائل و کرامات چنانکه در سوره الفاتحه مراد بقول رسول کریم ذات شریف است صلی الله علیه و آله و سلم  
و حاصل گفت در سجده انکه لست علیک القرآن عشق و معنی این بوده قرین بین القرآن و حکیم نام که من امر مسلمین است طلبه انیز از  
اسماء و شریفه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارند و انسان یا بر جل فیروز دارد و چنانکه میس را بر نامید جل کنند تا آنکه معنی یا طاهرین است  
دارند و گفته اند طاهر سبب بوجد نه است از پنج مجموع چهارده معنی آن یا ایها الباقی چنانکه گفته است بیت نعت خواننده طاهر  
از هر گناه چو چاه چارده بل چارده ماه و لیکن مفسران که مثال این را از ابرع تفاسیر بخوانند و طهر اسم آتی نیز میدارند و در  
سوره مفید روح و شنای حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اینجا گفته است بیت ترا و لاک و لیکن میس است و شنای قوط و  
یسین بس است و در بس قسم و شهادت است و بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر صراط مستقیم و دین تویم و در طهر از او اگر اسم  
او است بر وجه جبرئیل و شفقت چون آنحضرت در طاعت و عبادت تعب بسیار میکشید و صفا و توحید و قیام لیل چندان می ایستاد و یکبار  
مبارک دی می آساید گاهی بر یکپای ایستاد پس فرود آمدند و با آنکه علیک القرآن گفته بطریق کمال اسم او است صلی الله علیه و آله و سلم  
و بر وجهی که اگر چه از اسماء آتی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت را در بر قسم عمل کنند نیز جائز است و در التفاتی که در اینجا نیست بخواب  
بما حصل می شود و شفقت و تکریم منور میشود که بر ذلالت و محبت لذیذ است فرماید فرستادیم و قرآن را بر تو برساند که در شفقت

عنه در سبب انکه در حق تعالی میگوید نیست لفظ او صواب و از به او نیست لفظ او مگر و سه که  
فرستاده میشود بروی و درود است که این بهتر است از اعاده خمیر بقرآن زیرا که لفظ بقرآن بیشک دو حسیت قال الله تعالی  
و انزل علیک الکتاب بالحق که کتاب حق است و حکمت است از حق ارحمان بن عطیة آورده که گفت نزول میکرد جبرئیل علیه السلام بر خود  
صلی الله علیه و آله و سلم بنفست چنانکه نزول میکرد بروی بقرآن که تعلیم میکرد و در آنجا معلوم شد که لفظ مخصوص بقرآن نیست بلکه  
اجتهاد آن حضرت نیز در حق گفته اند بعد از آن خبر از فضیلت کامله اسری است و بسند است که نهایت حصول علوم خلق تا آنجا  
و قصه این بصیرت شریف معجزه نافع و لطیفان در آنچه دید و آنچه گفت کرده شد بروی صلی الله علیه و آله و سلم از پیغمبر و لا اله الا الله  
که در آنجا سبب کرامت که محیط کنی تواند شد بآن عبارت طاعت و روادع از انهم و عتول که از انکارات که در نزد و ان کرامت  
وال تعظیم بقول خود فاه و علی عبده ما ادعی می گویند که حکم حضرت سبب العزت و پیغمبر و بر سر تع است یکی بعد از آن است که  
فاما بقرآن معلوم نمیشود است دیگر یا انکارات طاعت قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست و هم بقرآن هم نام که کسی تصور تخیل آن نتواند کرد  
چنانکه فادحی الی عبده ما ادعی در رویتی که درین سوره اثبات آن کرده شده است مفسران اختلاف دارند که در بیت جبرئیل است  
یا رویتی افوا یا بهیه تحقیق قول اخیر است که سبب کرامت است که در حق تعالی رویت کلام امیان محمد بن موسی بس کلام کرده بروی  
و در بار و در امور و بار و قول ابن عباس و اکثر صحابه است و لیکن عائشه درین مسئله مخالف افتاد و الله اعلم فائده و بر تفسیر  
در اینجا دلالت است بر غایت فضل کمال حق صلی الله علیه و آله و سلم که بر زمین هیچ کس را حاصل نشد و در سوره افاش کس کسین و بقول  
و رسول کریم فی حق عذ می العرش کلین مطلع نم آید از این نزد بعضی ممول بر ذات شریف مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است که جامع  
این صفات است بل نامه فضائل و کرامات چنانکه در سوره الفاتحه مراد بقول رسول کریم ذات شریف است صلی الله علیه و آله و سلم  
و حاصل گفت در سجده انکه لست علیک القرآن عشق و معنی این بوده قرین بین القرآن و حکیم نام که من امر مسلمین است طلبه انیز از  
اسماء و شریفه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دارند و انسان یا بر جل فیروز دارد و چنانکه میس را بر نامید جل کنند تا آنکه معنی یا طاهرین است  
دارند و گفته اند طاهر سبب بوجد نه است از پنج مجموع چهارده معنی آن یا ایها الباقی چنانکه گفته است بیت نعت خواننده طاهر  
از هر گناه چو چاه چارده بل چارده ماه و لیکن مفسران که مثال این را از ابرع تفاسیر بخوانند و طهر اسم آتی نیز میدارند و در  
سوره مفید روح و شنای حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اینجا گفته است بیت ترا و لاک و لیکن میس است و شنای قوط و  
یسین بس است و در بس قسم و شهادت است و بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر صراط مستقیم و دین تویم و در طهر از او اگر اسم  
او است بر وجه جبرئیل و شفقت چون آنحضرت در طاعت و عبادت تعب بسیار میکشید و صفا و توحید و قیام لیل چندان می ایستاد و یکبار  
مبارک دی می آساید گاهی بر یکپای ایستاد پس فرود آمدند و با آنکه علیک القرآن گفته بطریق کمال اسم او است صلی الله علیه و آله و سلم  
و بر وجهی که اگر چه از اسماء آتی جل و علا باشد و اگر اسم آنحضرت را در بر قسم عمل کنند نیز جائز است و در التفاتی که در اینجا نیست بخواب  
بما حصل می شود و شفقت و تکریم منور میشود که بر ذلالت و محبت لذیذ است فرماید فرستادیم و قرآن را بر تو برساند که در شفقت

[illegible]



اینکه شایسته ندارد من بدان که واقع نشده و چگونه تحصیل کرده شود و حالات این در قول و حال آنکه در این سطح عن الموصی ان هو الاوصی می  
 حضرت دوست ما فعل اصحاب صحابه است که علمشان قطعا تابع صحیحی الله علیه و آله وسلم و اقتدای او می هر چه بکنند از قلیل و کثیر یا صغیر  
 یا کبیر می شود صحابه از رضوان الله علیه هم وقت بخت تا آنکه در صحن اشتیاق علم با پیغمبر و آنحضرت در سر و خلوت بر ابرایع آن وارد می شدند و  
 که یک نال کنایه احوال صحابه رضی الله عنهم با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آنچه می شناختند می مشاهده میکردند و می جمیع احوال او می  
 از اول تا آخر شرم و دارد از خلعت عروجل که تکلم کن مثل این کلام با خطور کند مثل این او با هم در دل می گفت سبک رحمة الله علیه اگر می بود  
 که گفته شده است این قول صادر شده است از بعضی مردم حکایت میکردم از او عرض می کردم بدان ما نیز داریم و او در جواب می فرمودی  
 از غمخیزی که گفته است این قول را تفسیر کرد اگر شک کنیم این قول را عاقلانند پس نیست مگر در یک وجه اجماعا و در هر چه پس مناسب نیست  
 ذکر آن در آنکه که مشیر است تعظیم و امتنان که دانیدن آن غایت فیه بین معقول و عظیم و جل بین خلعت با افاضت این کلام این کلام  
 بیست است در دو مقاله و تفسیری که ذکر کرده است علامه سیوطی در رسائل خود ذکر کرده است احوال دیگر نیز تار سیده است بسیار و ده  
 و زیاده بر آن گفته است یکی در تفسیر خود که تحقیق تامل کردم در این کلام یعنی آیه لیفرک الله ما تقدم من ربك ما خروا قبل و با بر روی این مقدم  
 او را که مقال دارد و دیگر یک حد او آن تشریف و حکم پیوسته است صلی الله علیه و آله وسلم می آنکه در اینجا گنای باشد و گفته سبک و بعد از آنکه  
 در افتاد من بر معنی یا فتم این عطیه نیز که افتاده است بر این گفته است که معنی آیت تشریف است ما بحکم نیست و اینجا گنای توفیق  
 از فیه یافته است این عطیه او را آنچه گفت انتی داین کلام ثابت بیا نش است که چرا چنان گنای تشریف میدهد به بعضی خویش او  
 پس گمان خود را و نیز از این ایش از او میگوید که بخشدیم تر و در گد مشیم از هر گنای که پوش و پس کرده و مواخذه نیست بر تو و حال آنکه آن  
 بندم و پنج گنای ندارد و خواهد میداند که هیچ گنای از وی صادر نشده نه پیش و نه پس لیکن این کلام مفید تشریف و تکمیل است  
 هر چند گنا زافا فهم و با تشریف التوفیق و بعضی معتمین گفته اند که مغفرت اینجا کنایه است از عصمت پس معنی لیفرک الله ما تقدم من ربك  
 و ما خروا قبل الله فیا تقدم من ربك و فیا ما خروا قبل الله و این قول در غایت حسن قبول است تحقیق حد کرده اند بلغا از اسالیب بسیار  
 و از آن که گنای کرده شده است و محققات بلغا مغفرت عفو و توبه چنانکه در نسخ قیام بلیل فرموده اند ان محصوه قیام بلیلکم قافرا و  
 یا قیس من القرآن نیز از نسخ مقدم صدقه و زنجوی رسول ما ذلکم فعلوا قیام بلیلکم و نیز از نسخ تحریم جماع کیانه الصیام قیام  
 بلیلکم و عفا عنکم فالآن با شرم و نیز گفته اند هر جا که پروردگار تعالی در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا و فرموده و ذکر توبه و غفای که  
 از ایشان صادر شده نیز نموده چنانکه در قصه آدم گفته و عیسی آدم توبه و در شان نوح انی خطی که ان مکنون من الجا این در قصه نوح  
 گفته و فلان ان لن نقدر علیه ما و اود گفته و فلا تفتح الیدی و در قصه موسی و در شان سید المرسلین صلی الله علیه و آله که  
 پس از فتح و مقدم و نسبت بعد از ان ذکر غفران و توبه گذشته و آینه کرده و در ضرب را مستور و نیست و شیخ حرا له بن عبد السلام  
 در کتابی که می است نه با تشریف رسول فیا من یفعل فی اهل کفر گفته که تقصیل داده بر توبه و غفای عزوجل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 بر او انبیا و علیهم السلام بوجه کثیر و ذکر کرده است از آنکه گفت یکی از ان وجه نیست که فرموده است که آمد و در او را صلی الله علیه و آله وسلم





















ایشان را فرعون گفت موسی علیه السلام منترسیدان می بینی و لیکن گفته اند که فرست میان شهید و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
و شهید موسی علیه السلام آن حضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود آن الله معنا و موسی را  
اول نظر بر نفس خود افتاد بعد از آن بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهید و قرب است اول اتم و اقرب است و مصلحت  
ما را است شیئا الا وایت الله قبله و ثانی ما را است شیئا الا وایت الله بعده اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک  
و قال الله تعالی و الله یبیک سبعاً من المثانی و القرآن عظیم مراد سبع المثانی هفت سوره و از که مقدم اند بر سوره  
قرآنی که اول آن سوره الفاتحه است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان پس  
فأمره و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه  
ام القرآن بثنائی بحجت تکرار است در هر کتبی یا بحجت تکرار نزول وی و بعضی گفته اند بحجت آنکه شش بار آمده است  
و در اخذ ایتهای ربی علیه السلام و آله و سلم و ذخیره کرده آنرا از بسوی وی نداده و بی کی را جزوی از انبیا علیه السلام  
و تسمیه قرآن بثنائی بحجت آنکه شنی کر ساخته شده است نقص در وی یا بحجت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه  
یا ثنا کرده شده است بر وی بلاغت و عجز از و وجه تسمیه در سبع بثنائی نیز بهین اعتبار خواهد بود و قال الله تعالی  
و ما رسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً و این از خصائص است  
صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله تعالی و ما رسلنا من رسول الا یسألن قومهم لیسئین لهم پس تحقیق تخصیص کرد رسول را بقوم  
ایشان و فرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود و الاحمر و اباسود و ابانکه در رنگ ایشان  
سبزی هست و باجر عجم که سرخ سفیدی باشد و قال الله تعالی انی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از و اجد امها هم  
پس غیر از و یک تراست بمؤمنان از و اهل کس ایشان یعنی امر او نافذ و اضی است چنانکه نافذ می شود حکم خود بر ایشان  
و بعضی گفته اند اتباع امر او ادلی است از اتباع رای نفس و این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و ارجح گردد و از و اجد آنحضرت مادران مؤمنان اند و در حرمت نکاح بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت  
و از جهت آنکه ایشان از و اجد او میزند در آخرت و در قرآن شافیه آمده است که هو الله و قال الله تعالی و انزل الله  
علیک الکتاب و احکم و علک ما لم یکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً انفسهم که او را کسی بگوید آن رسیده و گفته اند  
که این اشارت است باحوال و طاقت رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و  
کرامت آن حضرت است بسیار است در حقیقت قرآن همه بعد از حمد و ثناء آلهی سبین اوصاف و کمالات او است  
صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که شرکان و اعدای دین نسبت بآن حضرت  
ظلم و تنقیص کرده اند و قبیحانه خود بذات کریم خود متکفل بر و دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود  
که کسی سب و ظلم و تنقیص او می کند خود متکفل بر و دفع آن میگردد و در حضرت میگذرد و حقیقت ردی اینچنین و در حضرت

اتوی و ارفع خواهد بود چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لم یجئون فرمود و یتعالی و تقدس ما نبت نبوت یک  
 بجنون و ان لک الاجر غیر ممنون و انک لعلی خلق عظیم و کسیکه باین صفات باشد بخون نبی باشد و چون دید عاص  
 بنی و اهل سب می آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که می برآید از مسجد و وسیعی در آمد ملاقات کرد و نزد باب شیخی  
 و حادش کردند و اشتیاق قریش شسته بودند در مسجد چون عاص بن مسجد در آمد گفتند با که سخن می کردی گفت باین ابر  
 یعنی آنحضرت که پسری که او را از خدیجه بشده بود مرده بود پس جواب داد حق تعالی او را ان شاء الله یک بود الا تبرید سیکه  
 دشمن عیب گیرنده بر تو همون ابر است اینتر ذلیل خیر بک برکت را گویند چون گفتند کست مر سلا جواب داد  
 خدا یتعالی ایس و القرآن حکیم انکاسن المسلمین چون گفتند انما نثار کوا انکنا لثنا عرجون گفت و یتعالی بل جاب  
 و صدق المسلمین و فرمود و ما علمناه الشرف و ما یغنی له و چون گفتند و نثار لقمان مثل ذلک الا اساطیر الاولین فرمود و قول الحق  
 احدث الانس و الجن علی ان یا تو مثل هذا القرآن لا یأتون بشیهة چون گفتند یا لکذا الرسول یا کل الملعون فشی فی الاسواق  
 فرمود و ما سلنا قبک من المسلمین الا انهم لیا کلون الطعام و یخشون فی الاسواق و چون جمع آمد کردند کافران  
 که مبعوث شود رسول از جنس بشر فرمود و کان فی الارض لاکفرون منکم انهم من السوء و کما یسوء الانبیاء فی نجاس  
 مورثه و انس است و مخالف موجب ستاین باید که بعوض بداند ملک باشد و با اهل زمین بشر و سایر انبیاء را فیه سیکر و  
 و نفوس خود بنفوس خود چنانکه قول فیج علیه السلام ایس فی ضلالة و قول یهود ایس بی سقا هت و مثال این در قرآن  
 کثیر است و الله اعلم و اصل و ما ذلک بشبهات از بیضه آیات بجات و موهبات قرآنی که در بادی النظر بیع و ناد است  
 مشرق منقش و الخطاط و رجه آن جمیع بانی اند بیک الله علیه و آله و سلم و در حقیقت از قبیل تشابهات اند اما از معانی لایفه  
 و ادبیات رانته کرده راجع بکن ساخته اند و از انچه قول سبحانه و تعالی و در جکی نه الا فیه ای که نسبت کرده و سابقه ضلال است  
 بوی صلی الله علیه و آله و سلم در حق آن هدایت میکند و اتفاق علی است که آنحضرت هرگز نه پیش از نبوت و نه بعد از نبوت  
 و موسوم به ضلال نشده و نشا او بر توحید و ایمان و عصمت است و چنین تا آمد انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بیان  
 ناشی از فعل محروم است بیچ که از اهل انبیا کی از انکه نبوت در مالیه و طهارت و جبار یا فساد و موهبت و شرف  
 بوده پیش از ان بفرایستراک و فسق و ضلاله و مستند این باب عصمت است نعم خلاف در آنست که یا جابر است عقل  
 یا نه مقتضی که برانند که جابر نیست عقل از آنکه آن موجب تبعید و غیر است و نزد اصحاب ماکه گروه اهل سنت و جماعت  
 اند انهم جائز است که حق تعالی یکی را از جاه ضلال است بر آورده و هدایت رسانیده بر شبه نبوت رساند لیکن نقل و دلیل سبی  
 بر آنست که این جائز بود قوی نیاید و انبیا هم موسوم از پیش از نبوت از جهل بخدا و صفت او و تشاک و در حق هدایت و سند  
 از فقر و معاصی و از آنچه موجب نقس و نفرت گردان ایشان پیش از نبوت و بعد از ان از کبار مطلقا و از صفات انچه در حدیث  
 سه و سیحان در ستر غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و بعد و نزل و آنچه اتفاق بشری است و تبلیغ است و از روی و نما

در حدیث

سید انبیا و افضل رسل صاواة الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت و اتم و اکمل در مرتبه او علی و ارفع است و هر که بجناب می پیوندد  
به بند و دلبسته و در پی ملاقات و بزم و هم نشیند و ساقدار است بحدی که فضل ضلالت آنجا که خبر ندارد و کسی از اول پاک و آراسته  
و پیراسته آمده است که دست هیچ عیب و نقص را بداند آن عزت و جلال او بحال وصول نیست طبعیت به تعلیم و آداب او را  
چه حاجت به که او خود را آغاز آمدن خوب به و لیکن تربیت و تعلیم نماید قرآن بتدریج از قوت بفعل می آید تا آنکه مواجید  
که از اجاب عزت او باشد در اوقات مخصوص ظهور آمده موجب کمال یقین و انگشتان پیش چنانکه گاهی در وقت ظهور  
معجزه و شهود قدرت الهی عزوجل میفرمود اشدانی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال هم برین است و در آنچه در وقت  
استعداد ایشان ابله یافته است بتدریج و تدریج ظهور میابد و از قوه بفعل میرسد بجا این است که آنجا استعداد است  
بجسب تفاوت قریب و بعد که کسب یا ضیاع بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود و ثابت است و لیکن ظهور آن موقوف  
بوقت است و در پرده و محو و تقریب نزول قرآن بی سبب کسب و ریاضت ظهور می یابد یعنی تادیب و تهذیب قرآن  
مراورده علی الله علیه و آله و سلم نیست نه که از نقص کمال و از عدم بوجود می آید و بعضی ازین قوم بقا صفات بشریت  
و حکام طبعیت و جزئیات حکام نفس و جوهر قدس و اثبات کنند و آنرا میباید و متشابه در بعضی افعال انبی صبر  
و تزلزل گردانند و حکمت تشریع و در یافت شرفه اتباع را باعث آن دانند و نزول قرآن تهذیب از الله آن گویند  
ایشان می دانند که به تقنای علم و فهم خود سختی میگویند و دعوی در که حقیقت حال سید کوئین صلی الله علیه و آله و سلم میکنند  
بروز الله استقامت این سکین این سخنان ذوق نمی کنند و قیاس حال و می بر احوال دیگران نیست نمی گوید مصرع ادب  
تراز است که آید بنیال به بنده ای بدین کلام در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت دیگران را در خصوص و اینجا بیان سخن  
دیگر است که اهل ذریع و ضلالت را در شک و شبهه اندازد و زبان وقت این سکین از ذکر آن اگر چه بطریق روش  
از الله آن شبهه باشد متحاشی است لیکن چون علماء متعصبان شده اند و مصلحت و آن دیده اند همیشه به طبعیت  
ایشان که در علم امید که عاقبت بخیر باشد و متضمن صلاح وین و بیان گردید تا آنکه اینجا ادبی و قاعده است که بعضی  
از اصفا و از اهل تحقیق ذکر کرده اند و شناخت آن و رعایت آن موجب حل مشکل و سبب سلامت حال است و  
آن نیست که اگر از جناب ربوبیت جل و تعالی خطابی و عتابی و سخطی و تنبیه ای در استعلائی واقع شود  
مثل آنکه لا اله الا الله و محمد بن عبد الله و علی بن ابی طالب و ترید زینة الخیوة الله تعالی آن یا از جانب  
خود عبودیتی و انکساری و افتقاری و عجزی و سکنه بوجود آید مثل انا انما بشر کرم انفس کما یعصم الله العلم  
او را به انچه او را درسی با عقل بی و لا یکن و مانند آن بگوید ما را نباید که قرآن و فعل کنیم و شتر اک چو نیم از بنده  
ما کنیم بلکه بر او بوسه و سکوت و تحاشی توقف کنیم و او را میسر رسد که باشد خود هر چه خواهد بگوید و بگوید و استیلا  
و تعلا نماید و بنده نیز با خواه بندگی و فروتنی کند و دیگر چه چاره چنانکه ای آنکه درین مقام و آید و وظل کند و از

بیرون رود و این مقام پائی تفریب است از ضعیف و جهل و از غلبه ایشان است و من الله العتمة و احوال و اکنون بدانکه خلافت  
 کرده اند و تفسیر و تاول این آیت یعنی قول ویتعالی و و جبرک ضلالتهم بر وجه کثیره اول آنکه یافت ضلال و نادان  
 از معالم نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن رضا که و شهر بن حوشب و این است قول و سی  
 حق سبحانه که تدری الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی قرآن که چگونه دعوت کنی خلق  
 را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فرائض و احکام است و لا آنحضرت مومن بود پیش از وحی بتوحید حق پس از آن  
 نازل شد فرائض که در نمی یافت از ایمان و ایمان تفصیله است بشرایع ایراد بایمان صلوة است چنانکه در قول ویتعالی  
 ما کان الله یضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بیوسی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد  
 خدا را و دشمن میداشت اوئنان را و حج و عمره میکرد و نزد زبان جاہلیت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تشریب  
 نکردم هرگز خمر را و پرستش نکردم او تا نزد بنی سید قسم که آنچه قریش بر آنست کفر است و نمیدانستم کتاب را و در تفصیل  
 ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقای دین اسمعیل بودند مثل حج و خان و غسل جنابت و امثال آن تا بی آنکه در آن  
 کرده شده است مرفوعاً که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کم شدم من انجد خود و عبد المطلب و دعالت حضرت از آن  
 بود که بگشت مراجع پس او بنمود مرا پرور و گاه ذکره الامام فخر الدین که ذاتی الموابیست شهر را آنست که حلیمه رضیه عنده آنحضرت  
 را از جای خود بکشی آورد و تا بسیار و امانت خود در راه گم شد و ظاهر امر او امام نیز همین است آنکه ضلال ایشان  
 افضل الماد فی اللین است و قتی که مغرور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغرور و مغلوب در آثار بکبر پس قوت تو  
 ترا خدا ویتعالی تا ظاهر و غالب کردی وین او را تا آنکه عرب و دشمنی را که تنها و بیایمان باشد ضلاله بینا نمیدانند و بایست که  
 وی بماند که توبه بخیزد و بی همتا بودی در آن بلاد مثل آن دشمنی که فرید و وحید است در میان و بار برداری پیروان  
 و توحید بدایت کرد و راه بنود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره در گشتن تو خاص آنکه گاهی مغلوب ساخته میشود پس  
 قوم و سرگروه ایشان مراد بدان قوم است یعنی یافت قوم تر از گاه پس ادایت کرد ایشان را بتو و بتو بتو سواد آنکه مراد  
 بضلال محبت است یعنی یافت ترا محبت و طالب معرفت من و تسبیح محبت بضلال بسیار آمده است که نمی گردانند خود و بتو  
 و ترا خود بخیر معقول نمیتواند رفت چنانکه انا تراک فی ضلال مبین و کمک فی ضلالک اهدیم و این وجه مریدیت  
 از عطا که از تابعین است صالح آنکه یافت ترا ناسی پس تذکر کرد ترا و این را بر حالت بیاض المعراج علی کنه که اند  
 و شست و بهیبت آن مقام فراموش کرد که چگونه و چه خواهد و بچه کیفیت دانه حدیثی بجهان بکبر پس حمایت کرد او را  
 و تعالی کیفیت شمارا گفت لا احیی ثناء علیک کذا قال و شاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطاه  
 ایشان و آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طریان بران حضرت طاری می شده باشد و پرور و گاه تعالی و تقدس آگاهان  
 باشد و او را بدان و تفریر کرده بر جواب و این کریمه با نشان این نعمت نازل شده و الله اعلم انما آنکه مراد آنست که یافت

از میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از ان دهرایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک این توصیه است  
که گفته شود که چون آن حضرت در قومی افتاد و اهل ضلال که صحبت ایشان منظمه و قوع در ضلال و افتاد و در طره  
جمل و اختلال بود اگر نمی بود حفظ عصمت الهی عز شأنه چنانکه اشارت میکند آن قول دمی سبحانه و ان کما دود لیسفونک الاله  
و قول دمی لیسفونک الاله و امثال آن منقسم ساخت و می تقالی او را از جهت مبالغه در امتنان به هدایت و عصمت  
پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم و می فافهم یعنی تمام آنکه یافت ترا متوجه بیان چیزیکه فرستاد و میوی تو از کتاب پس  
هدایت کرد و تر امر بیان آنرا چنانکه فرمودم ان علینا بیان فرمود اما از زنا الیک الذکر و این وجه مردیست از جنید  
سنة الله عنه عائشہ آنکه مردیست از امیر المومنین علی که گفت فرمود قصد کرده ام من در هیچ وقت و حال چیزی از آنچه  
که اهل جاهلیت بران عمل میکردند آن چیز مگر دوباره هر بار بگردانید و باز در وقت پروردگار من بفضل خود مراد او ان در  
سائل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم از این اذن قصد نکردم هیچ چیز از جنس آن تا آنکه کرم گردانید  
مراد بتعالی بر سالت خود گفت یک شبی مر غلامی را از قریشی که گوشتفدان میپخت ایند با من در اعلای که اتفاق افتاد  
پس گفت اگر نگاه داری تو گوشت ان مرا ندادیم من که را و افسانه در خوانم و بشنوم در ان چنانکه جوانان در کعبه کنند  
پس بیرون آمدم از مرغی و در آمدم بکعبه و در آمدم خانه را از خانه های آن و شنیدم که سرودی کنند در آن وقت و مرا میفرمودند  
و او دعوب میکنند پس شستم و نظر کردم در ان پس برگماشت خدایتعالی بن خواب و بیدار گردید مرا اگر بر سالت آفتاب بر سر من  
یک شب دیگر نیز چنین گذشت بعد از ان قصد نکردم هیچ بدی تا آنکه اگر کم کردیم چنین پروردگار من تعالی بر سالت پس مراد  
از قول و تعالی و وجوب ضلالا نهدی نیست و الله اعلم و حصل و ان جمله قول حق تعالی است و وضع افکار و فکر که از  
انقضای هر یک بطاهر و مبرهم است با ثبات بارگناه سخت که سبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه  
احتجاج کردند جماع از فقها و محدثین و متکلمین که توبه نیست که کند صفات را بر انبیا و صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین باین و اعطاء کبریا  
از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بگیرند آنرا لازم آید تجویز کبار نیز در حق اجماع و قول بخیز که قائل نشود ان هیچ مسلمانی  
و جواب آنست که هر چه احتجاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران و معنی آن و متقابل و متعارض از احتمالات  
در متضامی آن قائم است و ان افاضل سلف برخلاف آنچه التزام کردند این جماع آنرا چون اجماع برخلاف مذمبه ایشان  
باشد و آنچه اجماع کردند ایشان بآن محتمل و ماول بود و لا اهل برخلاف قول ایشان قائم باشد با اتفاق سلف و غیر سلف  
متروک بود لازم بود که قول بطاهر و رجوع با قول سلف و تحقیق اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیت پس بعضی گفت  
انکه این تمثیل است مثل نقل اقتداء با کسی که گشت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف آن با عطا صبر و رضا و بران شود  
نقشت که مراد تخفیف با عطا صبر است که می شکست پشت طاقت او را از قیام با مر آن و حفظ موجبات آن و محافظت بر او و هر حق  
آن پس سهل آسان گردانید حضرت و تائید الهی آنرا بروی و فرد و نهاده و از وی نقل آنرا با عطای شرح صدر بجمع کردن خنوع



باعتبار خلق و انشراح صدر مقامیت عالی که تمام و کمال جزو ذات باریکات حضرت سید السادات علیهم افضل الصلوة  
و کمال التحیات و جود و نبوت نادر و کمال اولیایان نیز از باب تکلیف بقدر امکان شرف متابعت و نصیحة از ان  
حاصل است و از اینجا گفته اند الصوفی کائنات را از فرق و جمیع ایشان خللی چنانکه محو یا نماند باشد و نه بجز رابر فرق  
علیه چنانکه بنده و باز ابو و بعضی گفته اند مراد بوزیر چیست که کرده می پنداشت آن حضرت دیگران بود بر ذات شریف و  
و تفسیر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام و قادر نبود بر منع ایشان از ان تا قوی گردانید و احوال عقلی بیشتر در است  
و بامر و تفریق امتثال آن فرمود و اتبع ملت ابراهیم حنیفا که اقا و مقصود و تمسکیت و اجزای شریعت و او امر و احکام است  
توفیق و تائید فرصت و تقویت نفس عزوجل و تخصیص بکسب سنت خلیل بحدت بیان واقع است و بعضی گفته اند مراد حفظ  
و عصمت است از وزر و نوب که شان او نقض ظاهر است بر تقدیر و جود آن پس عصمت را وضع و زنا و نام نهاد و مجازا و ظاهر  
وضع و مجازای طلبید و عصمت معنی از عدم است چنانکه در معنی مغفرت و نوب که در آیت دیگر واقع است گفته اند چنانکه  
در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در می گفتی می کرد و در وقت و در می میزد پس گفت تعالی خواب را  
بر من گذاشت و از شنیدن آن باد داشت چنانکه آن حکایت گذشت و بعضی گفته اند که مراد نقل تفکر آن حضرت است  
است و طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد حق جل و علا شریعت را و این بار از پشت جلال است و بعضی  
گفته اند که مراد تفسیر و تبیین حفظ بامر شریعت که طلب کرده شد از آن حضرت و حفظ باری و شستی است که صعب است بر اشتغال  
آن بر طبیعت و نزدیک است که بشکند شیطاقت را و بعضی گفته اند که آن حضرت غم میخورد از امور که از کتاب کرده بود و از  
پیش از نبوت و حرام گردانیده شده بر او بعد از نبوت پس بعد کرد از آن و از او از قلب مودت گذشتن از آنها را وضع آن  
و ظاهر مراد آن قوم که بخیر کرده اند و حاضر این باشند از بعد از نبوت کلا و جماعه بران رفته اند و خوش رفته اند که مراد  
و نوب است است که از ان باری بود بر ول شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه و آله و سلم پس این گردانید حقیقی  
او را از غضب ایشان درین دنیا بقرول خود و امکان انرا بعد از نبوت و است نبی و بعد از نبوت شفاعت دران جهان بقول خود  
و سوفی بطلان یک قریه و انرا علم و انرا قول حق سبحانه و تعالی که انرا تقدیم من و نیک و اما خیر این آیه عده و چهار است  
درین طلب و لیکن ویران و ویلات است که ذکر کرده اند از اهل علم و این عباس بنی اند که گفته اند که مراد عنان و نوب است  
بر تقدیر و وقوع و فرس آن بامکان عقلی نه وجود عقلی و بعضی گفته اند مراد وقوع آن بهر و غفلت است و این تاویلی است  
که طبری آنرا حکایت کرده و قسری اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطبه دوم علیه السلام و اما از نوبها است  
که گاه گفته اند که مراد از نوب ترک اولی است و ترک اولی و حقیقت و نسب نیست زیرا که اولی و مقابل و هر دو شریک  
اند و با حقیقت و صواب است که این کلمه شریف و تکریم است چه آنکه در اینجا و بنی باشد و مراد تمامه کلام درین آیه در پاره  
در ذکر فضل آن حضرت آیات قرآنی که شریف است و انرا قول و بعضی گفته اند ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین

والمناقضین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر آنست که مراد استند مرتبه  
بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جالس را گویند نشین تا بیایم من ترا وساکت رهسگر بیند سکوت کن تسلیم کرده میشود  
ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم زیاده بیش هر ساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشود حال او در بعضی نسبت بحالی که در وجودت و حکم ترک اولی و افضل  
پس پیو و او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی می متحد و بعضی گفته اند که خطاب بطاهر بانی است و مراد خطاب بر سبب  
و لهذا گفته اند ان الله و القرون خیر و گفت با تعقل و مثل انیت در قول و سبب بجهان و لا تطلع المکذبین و در حقیقت  
مقصود تقویة قلب است آن حضرت و تشدید او با قوم است و قرار ثبات بر مخالفت ایشان و نه ظاهر هر و عجب از انان که این  
آیه را بر ظاهر حمل کرده تو هم نسبت نقص و محدود و ذنوب بجواب و سبب تأیید و ادا قول حق سبحانه فان گفتی چنانکه  
ما اتزلنا لیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تكون من المتحرفین لا تكون  
من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین تفسیر آن اختلاف کرده اند که خطاب این کلام گیت آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم است یا غیره که آنها می گویند که خطاب آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف  
کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگر چه بجنبت است ولیکن مراد تخریص و تخریب است چنانکه در قول اولی اکثر است بمعنی  
و چنانکه قول دینعلی مرغی بن مریم علیهم السلام را انت قات للناس اتخذونی و امی الهمین من دون الله این روش  
در کلام بسیار افتاده چنانکه سلطان امیر برابری قومی گماشت و میخواست سلطان که امر کند رعیت را بکلمه خطاب با تقوم میکنند  
بکلمه یا میر میکنند و میگویند که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و ظاهر خطاب  
با میر میکنند ولیکن مراد قوم را میر دارد و در حقیقت خطاب با ایشان میکنند و قرا گفته است که خدای و اندک رسول وی  
شاک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد با وجود نورانیت وحی و شمرلی ولیکن این چنانست که مرد به پیر خود  
میگوید که اگر تو پسر منی کنی من و مولا بلام خود میفرماید اگر تو پسر منی فرما بر داری کن مرا که اخیل یعنی پسر من میدان  
که وی پسر او است بنده او است ولیکن بعضی شک میگوید که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حقایق  
میدانند که آن حضرت در شک نیست ولیکن اظهار شک میکند در آن برای قضا و تخریب و این غیر وجه اول است که خطاب  
آن حضرت مراد غیر از دست فاشم ثالث آنکه مراد بشاک اینجا ضیق صدر و تنگی ولی است و مراد آنست که اگر شک  
می آئی تو از آنچه می رسد بتو از کافران از اینداز و دشمنی صبر کن و پسر آنرا که میخواهند کتاب را و احوال انبیاء را بگویند  
ببر کن و نه بر اینداز قوم خود بگویند شد عاقبت کار ایشان از نصر و عون الی بر ایشان یا این بریل فرض و تقدیر است که یا  
که گفتند اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیر آورده آنچه فرستاده ایم پسوی تو در قصص الی کن  
آنان را که میخواهند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص حق اند و ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه گفته

کرده ایم بوی تو و مراد تحقیق حال و اشتباه است با آنچه در کتب مقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است هر چه بر آنکه  
 در آن کتب است یا از پیش رسول و زیادت تثبیت او است نه امکان وقوع شک لذا در وقتی که نزول کرد این آیت  
 گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا شک الا بالاسال گفت بن عباس بنجد اسو گنده که شک نکرد آن حضرت یک چشم زد و  
 سوال نکرد هیچ یک از ایشان را گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین خنده الله عز و جل الصدق و یقین و عصمه  
 عن الشک و یقین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافی تصدیق و یقین است بلکه آن حالت است  
 که پیش معاندان و مشاهد که موجب اطمینان قلب میگردد و بدینا شد و لهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که در آن کیفیت  
 عیسی المولی است شک نام کرده است اینجا که بطریق وضع و رفع در تحلیل فرمودن حق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت  
 یقین و اطمینان میطلبی پرس از اهل کتاب که با حواله اخبار نبوت تو علم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهد دارد و  
 و قاضی او که را خاصیتی است در حصول یقین و لهذا آنحضرت در دست میداشت سوره بسم ربک الاعلی الذی یجبت  
 که میماند از لفظی السجده الاولى صحیفه یاسیم و موسی و قصه انجیل و سیم واری یوحنا و در حال موافق این آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم خبر داده بود و طلبیدن آن حضرت صحابه را و اعلام نمودن باین قصه با ایشان موبدایم یعنی است و گفتن آن حضرت  
 بعد از ظهور مجزه اشهد انی رسول الله نیز ازین باب است فافهم بالله التوفیق و هو اعلم و اما آنکه میگویند که خطاب  
 در لکن اشکست مرغی نیست از متابعان تواند که اینجا نیز گویند که خطاب در حق آنست فی شک نیز چنین است و تقریرش  
 آنست که مردم در زمان شریف منتهی سه فرقه بوده اند مصداقان و کذبان و منافقان که شک داشتند در کار و میسر خطاب  
 کرد حق تعالی ایشانرا بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشند و گفت اگر هستی تو اسے متوقف در شک از آنچه  
 فرستادیم یا بجز غیر خود که عهد است صلی الله علیه و آله و سلم سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کنند بر صحت نبوت و نیست  
 از اهل شایسته است مراعت را چنانکه فرمود اما از لکن الیک نور مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی بر لب ایشان چیزیکه از اهل  
 میکند آن شک را از ایشان و تخذیر کرد ایشانرا از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که کذبان اند و گفت لا تکن من الذین  
 کذبوا آیات الله فتکون من الخاسرین و قول دی سجانه و الذین آتینا هم الکتاب لعلون انه منزل من ربک الحق  
 فلا تکن من المترین فی انهم یعلون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد بن امتری لا تکن من المترین آنحضرت خطاب  
 میکند غیر خود را و موبدایم کل خطاب بر غیر آنحضرت است قول و تعالی که بعد ازین فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم  
 فی شک من دینی الایة فتیریوا ما قوله تعالی و تو شاد الله بجمع علی الهدی فلا تکن من الجاهلین و اگر میخواهی است  
 خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس میباش تواند جا اهلین گفت قاضی عیاض مراد نه آنست که مباشن جابل  
 آنکه اگر تمام خدا تعالی جمع کند ایشانرا بر هدایت زیرا که در همه اثبات جابل سه صفتی از صفات خداست عز و جل و جابل  
 بصفات خدا جا ز قیمت بر انبیا مقصود و عطا او است صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه تشبیه نکند در امور خود به مات جاهلان

و نیز در آیت دلیل نیست بر بودن او یعنی که نمی کرده است و از بودن بر آن صفت بلکه امر کرده است بالتمام صیرور بر آن  
 قوم و مخالفت ایشان و بان که بیرون نیاید از صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او حال جاهلان را بشدت تحسیر و تحزین  
 و نگاه ابو بکر بن فورک و بعضی گفته اند که این در معنی خطاب با تنه یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در معنی دیگر گفته اند  
 و مشعل این بسیار است در قرآن و همچنین در قول ویرتعالی و ان قطع اکثر من فی الارض یعنی که من سبیل اندر مراد غیر است  
 چنانکه گفته است و ان یطیع الذین کفر و الا یدر یحیی ان یشاء الله یختم علی قلبک و لمن اشرقت علیک من امثال  
 ان مراد همه جا غیر است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته است و الله تعالی امری میکند او را بهر چه خواهد و حال آنکه  
 از وی و قرآن نذر و چنانکه گفت و لا تطعوا الذین یدعون ربهم الا یتدعوا لکم انکم انتم ربکم و انما نذرت لکم انکم انتم ربکم  
 پیش خود و بنویز لایمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبله لمن الخافین مراد غفلت از آیات حق است بلکه  
 مراد غفلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خور و نکر و هرگز در دل او نذر و بگوشت وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نذر است که روحی الکی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما نیز غنک من الشیطان نفع فاستغذ بالله و ظاهر این است  
 و نیز و سوسه شیطان در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و لیکن مراد قصد شیطان است بر آن و سوسه و صرف الکی  
 تعالی از وی آزاد و معنی آنست که اگر سبک سازد تر غضب مثلاً که باعث گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر اقبال  
 ایشان پناه جویند تا محفوظ دارد و از ان و نذر اوئی حرکت است چنانکه گفته است ز تجلج پس امر کرد خدا تعالی حبیب  
 که چون فرود آید بر من فغضب به دشمن مثلاً یا قصد کند شیطان باغوی وی و انداختن خواطر و وساوس استغاده کند  
 بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردد و انید او را بر من صلی الله علیه و آله و سلم  
 و قدرت نذر او بر وی که سفاد عبادی پس گفت سلیمان است و قول و تعالی ان الذین اتقوا اذا سمعوا طعن من شیطان  
 تذکروا فاذا هم بمصرفون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص لغیر آن حضرت خواهد بود و قول و تعالی و اما شیطان شیطان  
 ایشان غیر نذر است و صحیح نیست که مثل و منظور گردد و شیطان بر آن حضرت در صورت ناک و تمسک کند بر وی  
 نه در اول رسالت و نه بعد از ان چه شنت الکی که بر آنها صدق رسول فته است تقاضای این میکند بلکه معلوم می گردد  
 نبی بر علیه السلام که آنکه می آید و در ملک است یا علم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا بهائی  
 که ظاهر میگردد و اندر نزد وی تحقیق این بیان در بروی بیاید و تمت کلمه یک صدق و هدایا تبدیل کلمات و صلی و اما  
 قول وی سبحانه و اما رسانا من قبلک من رسول و لای الی الا اذ انسی الی شیطان فی امینه بهترین ایچ گفته شده است  
 در وی و مشهور است قول جمهور مفسرین که مراد منی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردد و اندن بخاطر  
 و از کار از امور دنیا و مآله را نادری آورد و بر وی و هم دنیا را در تلاوت وی یابی و در او تمام سامان از هر جهت  
 تا ویل فاسد چیز را که زوال می کند و نسخ می گردد از ان الله تعالی و کشف میگرداند النباس و اشتباه او حکم و ثابت می آید

در بیان نفس و شر

آیات اورا که انی المومنین و کلام قوم درین مقام بسیار است و در تفصیل چیزی از آن آید و اما قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه قوم کرد و وادای لیلته التعلیس که این وادی است که در آن داد می شیطان است پس معلوم شد که در آن تسلط شیطان و وسوسه وی بر آن حضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود و او را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجا فطرت فخر نافوت نکرد و نماز پس آمد شیطان بلال را و خوابانید او را چنانکه تفصیل آن در حدیث لیلته التعلیس مذکور است و این نیز بر تقدیر یک قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه باشد بر سبب نوم او صلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب راندن رحیل از وادای و بیان علت ترک صلوة و روی پس نیست اعتراض و اشکال و حاجت بدین آن و الله اعلم بحقیقه الحال و اما قول وی تعالی پس و تولى ان جاءه الا نهي ميگویند که ظاهرش موافقت با ثبات ذنب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ترش روی نمود و اعراض کرد از این ام مکتوم که انبی بود و بطلب آمده محل تذکر و تنبیه بود و کفار که مستغنی از حق بودند پیش آمد و توجه نمود و التفات کرد پس حق تعالی فرمود که در عتاب نمود بر آن وحی که در شان نزول این سوره در کتب تفاسیر مذکور است اما ثبات ذنب و رنجانده هم محض است نعم صورت عتاب تبرک اولی و الیق ظاهر شود بآنکه اگر حقیقت حال این دوم معلوم و مکتوف آن حضرت می شد اختیار میکرد اقبال مراعی را و لیکن آنچه آن حضرت کرد از تصدی و تلقی بخوار بین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و توبه و توبه قلب و اظهار موص بر ایمان وی بود که دعوت و رسل بر آید آن است در معصیت و مخالفت امر و نه و آنچه الله فرموده و خبر داده حق سبحانه و عتاب گونه بر جیب خود اظهار فرموده و مقصود از آن تذکره و نصیحت است و اشارت است بآنکه شتمنال بدعت و حرص بر سلام یا سینه دار و باین مرتبه هم رسیده که بسبب آن اعراض از مسلم لازم آید بآنکه معلوم پس است و داعی الرسول الا البلاغ و حقیقت این ام مکتوم مستحق تادیب و توبه بود زیرا که وی اگر چه تنبیه و لیکن بخاطر آنحضرت بخوار می شنید و شدت اهتمام حضرت نبوتشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از و حامد در مجلس سبب ایذاء آنحضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل این ام مکتوم ذنب و معصیت بود و آنچه آنحضرت کرد صلی الله علیه و آله و سلم طاعت و ادای و حسب جای آن بود که توبه و توبه چون ام مکتوم نازل می شد قرآن چنانکه در هر بقول نزول رسول و ندا و اواز و سبب بحرات نازل شد لیکن بسبب غیبت نبوت و مسعودیش داشتند و رفیق نموند و الله اعلم اقول می بماند عفا الله عنک لم اؤنت لیم نیز ظاهر موم است بر توبه و ذنب از رسول علیه صلوة و السلام زیرا که عفو مستعدی سبق تعصیر است و نیز در لم اؤنت لیم استفهام بر پایه بکار است پس این از آن منافقین منکر و غیر رضی باشد اگر چه برای اظهار وفایت تسلیم و تسکین عفو تقدیم نمود بر انکار و ذنوب و تقدیم عفو پیش از عتاب پس عزیز و نادم و شمر غایت عیب است و اگر ام است و میگوید آنچه که کرد و رسول خدا را و چیز که کرد که عتاب با او اخذ فرما از هر چه و اذن وی مرثا فخر پس عتاب کرد و او را خدا تعالی بمان و عفو از او است که عتاب

مستند است  
باین نظر  
که شیطان  
در آن وقت  
تسلط پیدا  
نموده  
و در آن  
وقت که  
بلال را  
خوابانید  
او را چنانکه  
تفصیل آن  
در حدیث  
لیلته  
التعلیس  
مذکور است  
و این نیز  
بر تقدیر  
یک قول  
آن حضرت  
صلی الله  
علیه و آله  
و سلم  
تنبیه  
باشد  
بر سبب  
نوم او  
صلوة  
و اما اگر  
تنبیه  
باشد  
بر سبب  
راندن  
رحیل  
از وادای  
و بیان  
علت ترک  
صلوة  
و روی  
پس نیست  
اعتراض  
و اشکال  
و حاجت  
بدین آن  
و الله  
اعلم  
بحقیقه  
الحال  
و اما  
قول وی  
تعالی  
پس و تولى  
ان جاءه  
الا نهي  
میگویند  
که ظاهرش  
موافقت  
با ثبات  
ذنب آن  
حضرت  
صلی الله  
علیه و آله  
و سلم  
که ترش  
روی  
نمود  
و اعراض  
کرد از  
این ام  
مکتوم  
که انبی  
بود  
و بطلب  
آمده  
محل  
تذکر  
و تنبیه  
بود  
و کفار  
که  
مستغنی  
از حق  
بودند  
پیش  
آمد  
و توجه  
نمود  
و التفات  
کرد  
پس  
حق  
تعالی  
فرمود  
که  
در  
عتاب  
نمود  
بر آن  
وحی  
که  
در  
شان  
نزول  
این  
سوره  
در  
کتب  
تفاسیر  
مذکور  
است  
اما  
ثبات  
ذنب  
و رنجانده  
هم  
محض  
است  
نعم  
صورت  
عتاب  
تبرک  
اولی  
و الیق  
ظاهر  
شود  
بآنکه  
اگر  
حقیقت  
حال  
این  
دوم  
معلوم  
و مکتوف  
آن  
حضرت  
می  
شد  
اختیار  
میکرد  
اقبال  
مراعی  
را  
و لیکن  
آنچه  
آن  
حضرت  
کرد  
از  
تصدی  
و تلقی  
بخوار  
بین  
طاعت  
و تبلیغ  
احکام  
شریعت  
و توبه  
و توبه  
قلب  
و اظهار  
موص  
بر  
ایمان  
وی  
بود  
که  
دعوت  
و رسل  
بر  
آید  
آن  
است  
در  
معصیت  
و مخالفت  
امر  
و نه  
و آنچه  
الله  
فرموده  
و خبر  
داده  
حق  
سبحانه  
و عتاب  
گونه  
بر  
جیب  
خود  
اظهار  
فرموده  
و مقصود  
از  
آن  
تذکره  
و نصیحت  
است  
و اشارت  
است  
بآنکه  
شتمنال  
بدعت  
و حرص  
بر  
سلام  
یا  
سینه  
دار  
و باین  
مرتبه  
هم  
رسیده  
که  
بسبب  
آن  
اعراض  
از  
مسلم  
لازم  
آید  
بآنکه  
معلوم  
پس  
است  
و داعی  
الرسول  
الا  
البلاغ  
و حقیقت  
این  
ام  
مکتوم  
مستحق  
تادیب  
و توبه  
بود  
زیرا  
که  
وی  
اگر  
چه  
تنبیه  
و لیکن  
بخاطر  
آنحضرت  
بخوار  
می  
شنید  
و شدت  
اهتمام  
حضرت  
نبوتشان  
دعوت  
می  
شناخت  
پس  
اقدام  
وی  
بر  
قطع  
کلام  
آن  
حضرت  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
و سلم  
و از  
و حامد  
در  
مجلس  
سبب  
ایذاء  
آنحضرت  
بود  
و این  
معصیت  
عظیم  
است  
پس  
معلوم  
شد  
که  
فعل  
این  
ام  
مکتوم  
ذنب  
و معصیت  
بود  
و آنچه  
آنحضرت  
کرد  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
و سلم  
طاعت  
و ادای  
و حسب  
جای  
آن  
بود  
که  
توبه  
و توبه  
چون  
ام  
مکتوم  
نازل  
می  
شد  
قرآن  
چنانکه  
در  
هر  
بقول  
نزول  
رسول  
و ندا  
و اواز  
و سبب  
بحرات  
نازل  
شد  
لیکن  
بسبب  
غیبت  
نبوت  
و مسعودیش  
داشتند  
و رفیق  
نموند  
و الله  
اعلم  
اقول  
می  
بماند  
عفا  
الله  
عنک  
لم  
اؤنت  
لیم  
نیز  
ظاهر  
موم  
است  
بر  
توبه  
و ذنب  
از  
رسول  
علیه  
صلوة  
و السلام  
زیرا  
که  
عفو  
مستعدی  
سبق  
تعصیر  
است  
و نیز  
در  
لم  
اؤنت  
لیم  
استفهام  
بر  
پایه  
بکار  
است  
پس  
این  
از  
آن  
منافقین  
منکر  
و غیر  
رضی  
باشد  
اگر  
چه  
برای  
اظهار  
وفایت  
تسلیم  
و تسکین  
عفو  
تقدیم  
نمود  
بر  
انکار  
و ذنوب  
و تقدیم  
عفو  
پیش  
از  
عتاب  
پس  
عزیز  
و نادم  
و شمر  
غایت  
عیب  
است  
و اگر  
ام  
است  
و میگوید  
آنچه  
که  
کرد  
و رسول  
خدا  
را  
و چیز  
که  
کرد  
که  
عتاب  
با  
او  
اخذ  
فرما  
از  
هر  
چه  
و اذن  
وی  
مرثا  
فخر  
پس  
عتاب  
کرد  
و او  
را  
خدا  
تعالی  
بمان  
و عفو  
از  
او  
است  
که  
عتاب





جاری دارد و لیکن تقریبی بر آن جاری نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و  
تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون بریت داد خدا تعالی مشرکان را و زبده دگشته شد  
از ایشان هفتاد و کس و اسیر ساخته شد و هفتاد و کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان با ابوبکر  
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ای بکر ایشان ابناء اعمام و برادران و خویش و قبیله و اندر آن من آنست که گویی از ایشان  
غایب باشد مانا آنچه بگیرم از ایشان از اموال ماله قوت و قدرت بر کفار و امید است که بدایت کند ایشان را خدا تعالی  
و مانند ایشان بازوی دولت و نصرت پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من که تو چه رای میزنی ای  
پسر خطاب گفت من میگویم که رای من از رای ابو بکر و علامه است رای من آنست که بخش مرا ایشان را بفرما مرا تا بکشم فلان را  
اشارت کردیم بخویشی که مرا بود و بفرما علی که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه را که بکشد فلان را تا بداند  
خدا تعالی که نیست در لهامای مادی مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت رای ابو بکر را و خوشنمای  
او را رای من در گفت از ایشان غایب را چون فرمود آنحضرت او را فقه و ید هم که مستعد است و ابو بکر نزد او است و هر دو  
شسته میگردند گفتیم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و یار ترا من هم اگر بیایم در خود گریه را  
بگیریم و اگر نیایم تکلیف کنم و بزور خود را و گریه در آرم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گریه میکنم بهجت آنکه  
عرض کرده شد بر یاران تو از خدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شان و دیگران من درخت اشارت کرد و بدین معنی که  
نزدیک بود پس فرمود خدا تعالی ما کان لینی ان یكون لهما سری حتی یخین فی الارض و اثنان اکثر و مبالغه در چیزی  
کردن و در او اثنان بر حمت یعنی پندیر باید که چون اسیران دوستی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا زائل  
گردد و کفر و کفر شود و غلب شود و عجز بر نهد اهل آن تربیدن عرض الدینا و الله یرید الاخره خواستید  
شاید آری که نیست و سوال آنست و بخواهد خدا آخرت را که قوت دین اسلام و ثوابی در آخرت بر آن مترتب خواهد شد  
و الا کتاب من الله بنی که ما اخذتم عذاب عظیم اگر نبی بودم آتی که در نازل رفته است که عجبند را بر خدا انیسگر و سراسیمه میرسد  
شماره اندر آنچه اخذ کردید و اختیار نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آن حضرت که اگر نازل می شد  
بر عذاب بنات نمی یافت از ما که عذاب نیکی گویند آنچه که در دنیا عذاب است بر آنحضرت و تندی است بر عذاب و آن  
نیکی باشد که در دوزخ صاحب محراب است و نیکی گویند که نیست و در دنیا الزام و نسب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه درین  
پیغمبر است که مخصوص گشته است بدان برسانرا نیکی عظیم است و اسلام که نیست این پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حلت الغنائم انتی و می خواهم که بگوید که انکم و غیر آنحضرت است از انبیا علیه السلام  
و اسلام و آن آنحضرت را و درست است که نکشد و خدا گیرد و آن از جمله غنائم است و می گوید یا قول و تعالی عرض الدینا یعنی  
آنکه اندک مرا و این خطاب کسی است که اراده می کند دنیا را و غیر و شخص است عرض او بر این معنی و دنیا تنها و بهر شکلی



بعضی تصدیق و اقرار و بعضی گفته اند مردود دعوت ایمان در احکام است بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است  
یعنی آنکه تدری اهل ایمان یعنی نمیدانستی که ایمان که ایمان خواهد آورد و احکام و آثار باین معنی بعد از است از سابق  
ایمان حدیث و اشعار علم با اصول و الیه المرجع و کتاب باب چهارم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم در کتب سابقه و تفهیم و تجلیل وی را اخبار بر رسالت وی در کتب دینی و تورات و انجیل و معتزات علماء  
اهل کتاب بیان با جلال و تفصیل قال الله تعالی الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يبعث دونه من بعده  
من التوراة والانجيل يا مريم يا مريم بالمعروف و منها هم عن المنكر الآية و ذکر شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کتب  
سابقه بسیار است و خاصه انبیاء و سبل علیهم السلام و اهل عیال ایشان معروف بودند بزرگ حضرت خاتم الانبیا و چون  
حضرت را ذکر ایشان از حضرت دمی کرده لاجرم ذکر شریف او بایشان بطریق اولی کرده باشند من احب شیئا اکثر  
ذکره و این آیت کریمه اولی است بر صدق آن حضرت که خبری در کتاب صفت احوال و صفات دمی علی الله علیه و آله  
و سلم در کتاب یهود و نصاری و الزام ایشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبی و موجب نصرت و تکیه بایشان می باشد  
آن حضرت را و بحقیقت دانست و شناسات را با احوال آن حضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کسی بشود که در تورات  
و انجیل و صفت او را خوانده بودند و در میان یهودی در یافت سعادت و ملازمت وی و در بین نشان علامات ظهور  
صلی الله علیه و آله وسلم درین بلاد مشاهده بودند و همیشه منتظر ظهور کتب و ولایت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم  
بودند و بر آنصار که معادلات و مخالفت داشتند نبوت وی صلی الله علیه و آله وسلم متفاج و معتقد می شدند و میگفتند  
که نزد یک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان و از روز و کار شایسته آریم و پادشاهان ایشان در وقت گذشتن  
از عالم وصیت نام داشتند و به پسران می سپردند و میگفتند که سلام با آن حضرت بسلام برسانید و بگوئید که  
ما و شما حقان تر جان و اویم و ایمان توا را عالم فقیه قولی امر فوزه که ای فرزند عالم می شناسد این کافران  
آن حضرت را چنانچه می شناسد پسران خود که بود آنها علم یقینی مشهود می دارند بخلاف پادشاهان که علم با آنها با باع و اخبار  
است ولیکن چون آن نور ظهور کرد و سابقه شقاوت انزلی از ایشان در کار شد به حبه و عمامه تکیه بسیار نمودند و کفر  
در دیده و دیده و دگر بسته بر آه کتمان حق رفته تحریف و تفریط کتابت دادند و محبت دنیا و حب ریاست بزرگ  
خسارت و شقاوت و ذلت فرود افتد و با وجود تعریف و دلائل نبوت پیغمبر با و اعلام شریعت دمی صلی الله علیه و آله وسلم  
در کتاب ایشان لایح و فایح است و گفته اند که نام حضرت بزبان سریانی میگویند عیسی و در کتب یونانی میگویند عیسی و در کتب  
عبرانی میگویند عیسی و در کتب رومی میگویند عیسی و در کتب یونانی میگویند عیسی و در کتب رومی میگویند عیسی و در کتب یونانی میگویند عیسی  
و علامات و امارت نبوت دمی شرح و زمان بعثت خروج دمی متعین بود و در میان رده که حضرت بود پیغمبر خوره قوروم  
آورده عبد الله بن سلام که از اجداد و اشراف یهود و از اولاد یوسف صلی الله علیه و آله وسلم بود و از اجداد و از اولاد یوسف  
آورده عبد الله بن سلام که از اجداد و اشراف یهود و از اولاد یوسف صلی الله علیه و آله وسلم بود و از اجداد و از اولاد یوسف

باب چهارم در احکام و آثار و احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در کتب سابقه و تفهیم و تجلیل وی را اخبار بر رسالت وی در کتب دینی و تورات و انجیل و معتزات علماء اهل کتاب بیان با جلال و تفصیل

خروج آن حضرت بکشفیده بود و منظر حصول سعادت نقایب شریف دی بود ۵۵ منتهی بود که مشاق نقایت بود  
 لا یرسم له وی ترا دیدیم و از بار فحم و چون بقاء شریف شرف شده گفت آن حضرت توئی ابن سلام عالم اهل غیرت  
 نعم فرمود سوگند میدهم ترا بخدا ای که فرستاده است تو ریت را می بانی تو صفت مراد کتاب خدا گفت نعم گواهی میدهم  
 که تو رسول خدائی و خدا ظاهر و غالب کننده هست و غالب کننده دین است بر همه ادیان بدرستی و راستی که  
 من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است یا ایها النبی انما ارسلناک شاهدا و بشیرا و نذیرا  
 بدرستی ما فرستادیم ترا شاهدا بر امت بتصدیق و تکذیب و بجات و نجات و بشارت و هشدار و هدایت و انذار و عتاب  
 و ترساننده و ماصیانا و عتاب و حرز الایمین و پناه مرالشیان را که مراد بران عرب اند که تر خط و کتابت ندارند  
 تعلیم و تعلم ندارند و وسیع علی الله علیه و آله و سلم پشت و پناه تمام عالم هست و عیبی بجز بخت نیست و  
 در ایشان قریب ایشان از وی باشد و یا بخت غلو و استعجاب این قوم در جهل و قناعت و بعد از مقام علم و بصیرت  
 و توحید و توحید و توحید را که میدک نگاه دارد و از آفات و مراد از ان حفظ و تحصین ایشان است از آفات نفس و عواقل  
 شیطان چنانکه فرمود و هو الذی بعث فی الایمین رسولا منهم تبلیو علیهم آیاته و یرکبهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة و ان  
 کانوا من قبل لفی ضلال مبین و ترا که مراد حفظ و نگاهداشت ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال و اودام  
 که در ایشان بود و قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انما نعذب من یرید کلام عبد الله بن سلام و انت عبدی موسی  
 تو بنده خاص منی که یکس مدین صفت با تو بر اینست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سببیک المتوکل کلام تو هم  
 ترا متوکل که تمام کارهای خود را بمن گذارسته و از حول و قوت خود بر آنکه حقیقت معنی بندگی نیست است  
 ان یراد لا غلیظ یعنی تو درشت قوی و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لا کنتم نظا غلیظ القلب لانفضه  
 من الک و آنکه جای دیگر فرموده افظ علیهم جایش آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم مجول است بطبع کریم خود  
 و امر بملک محو است بر معالجه خلق و اوجه آنست که گفته شود که نفی نسبت بر منان است و امر نسبت بر کافران و  
 منافقان است و هر دو صفت در ذات و معنی مودع است احب الله و البغض الله و فرمود انا الفیض العقیل و  
 در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت و لا ضغاب فی الاسواق و نه فریاد بر آرزو در بازار بلکه عادت و امان  
 و عافلان است یعنی نرم خوست و بلند نیکو آواز را که خلقی نمی در زد و مردم نه در خانه نه در بازار و لا یخبری بالسیئه  
 اسئنه و لکن یعفو و یغفر و پادشاه نمیدهد بدیر ابدی بلکه عفو می کند و درمی گذرد و لن یغضبه احدی و یغفر  
 التو جابان بقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد و در اخلاقی تا زمانی که راست میگردد اند با و دین و کشیک  
 بگفتن لا اله الا الله و اثبات توحید و از اله شرک قیغ به عینا و اذ انما صا و قلوبا غلظا پس می کشاید بوی چشما  
 را که نمی بیند راه است را و گوشتها را که نمی شنود حق را و لهای پوشیده و پرده را که نمی شنود و در حق را







آنحضرت آمده ایمان آورد و از سادات صحابه شد و قصه تحمید او مفصل مشهور است این حساب در صحیح توده حاکم در کتاب  
بر شراعتین آورده اند که وی نوکند اهل بلکه چا زوز ترویج کرده باز از خود صحبت و کشته و ناگاه آورده شد  
حرب کفار در روز احد ششصد و بیست و پنج نفر کشتند و حضرت غسل جنابت نیافته بیرون رفت و شهید شد پس بر آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم کشتن شد که ملائکه او را غسل می دهند و فرمود حقیقت حال عظمه چیست و بچه سبب او را  
از میان شهیدان اهل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود که جنب بود و دید از زن او پرسید از زن  
حقیقت حال را عرض کرده از پنجاه است که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبیه با وی مخالف  
دارند وی گویند غلبه که جنابت موجب آن بود که خروج از و اثره تکلیف ساقط شد و غسل که سبب است از شهیدان مستحقان  
و اگر غلبه واجب نشود امام این قصه عظمه را دلیل می آورد و قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در بعضی روایات  
آمده که جنب بود اول و لیست بر آن اکنون اخباری که از تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیره در  
آن حضرت آمده است نقل کنیم و حاصل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات احوال  
شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتب وراثت این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود و لیکن ایراد آن  
بمسئله الزام و انجام این کافران معاند و کاه است و مومنان نیز موجب زیادت الطمینان و مزید نورانیت و تقنین  
شده گردد و آرد تورات بعد از حذف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشیاء در وی این امانت گرد آمده است  
که بجای کرده حق سبحانه از سیدنا و نبی ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم را نشانده از فاران سیدنا نام که وی است که اهل بطور سیدنا و کوسین گویند  
که سیدنا که حق سبحانه و تعالی در کلام کردیم موسی علیه السلام بنات از ساعیر که که بریت المقدس نزد بیت اللحم است  
مولد موسی علیه السلام ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بر وی انجیل و فاران اسم هبرانی است و نام هبال  
بنی هاشم است در مکه که در یکی از اینها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی شد آن سه که  
است یکی ابوقیس است که مکه مدینه آن آبادان است در مقابل آن حقیقتا نیست یا بلطن وادی و در شرقی آن که متصل  
تقیقتا نیست شعب بنی هاشم و در وی مولد آن حضرت بقول مشهور و این قتیبه روح که از علما است است و کتب سابقه را  
خوانده که ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که در اینجا هیچ غرضی و خفا نیست بر کسی که تدر و تامل کند در آن  
زیر که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سیدنا انزال تورات است بر موسی علیه السلام بطور سیدنا و اشراف او  
از ساعیر انزال انجیل بر عیسی و در وی علیه السلام سکونت میکرد و در ساعیر بارض شلیل تفریه که او را ناصر گویند و بانجهست  
تسمیه کرده شد تا بعد از او انصاری و چنانکه ثابت است که مراد با شراش حق سبحانه از ساعیر انزال انجیل باشد نیز همین  
ثابت است که سلطان و از هبال فاران انزال قرآن است بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن هبال که است و نسبت  
حلافی میان سلیمان و اهل کتاب در آنکه فاران که است و اگر دعوی کنند که فاران غیر است و در نسبت آن از ابا

و حاصل اخبار و روایات در این باب

و افتخار ایشان گوئیم یا نیست در تورات که ابراهیم ساکن گردانید اجرو محصل را در فاران و گوئیم راه نمائید و دیگر  
 بار بر موصی و دیگر که آشکار شد خدای تعالی از وی و نام وی فاران است و هر چه که از خدا و احدی تعالی کتابی را  
 بعد از مسیح و بنیاد را دینی که ظاهر و مکتشف شد و آشکار گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آید  
 که آشکار او فاش شد و در شارق و مغارب مثل آشکار او فاش گشت دین اسلام و نیز آمده است که خطاب  
 کرد بر دروکار تعالی در تورت موسی علیه السلام و در فرخاس که بر دروکار تو پیدا میکنی و بر باسعی دارد بر اینی مثل  
 پیغمبر اند برادران تو و در وایتی از برادران ایشان می گردانم کلام خود را و در آن می پس ی گوید ایشان را  
 هر چیز که امر کنم او را هر که اطاعت نکند چیز را که متکلم می کند می کشم از وی و در این کلام دلالت و دلالت است  
 بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند با خدا سخن اند و برادران ایشان ابنار  
 اسمیل و اگر این بنی موعود و ابنار سخن و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود و از برادران ایشان و اگر گویند  
 بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر دروغ می گوید و اینها را  
 را زیرا که مذکور است در تورت که قائم نشد و بنی اسرائیل پیغمبر مثل موسی و در ترجمه دیگر تورت آمده که مثل  
 موسی قائم نمی شود و بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد اول بعضی بود که مراد باین بنی موعود و شیخ بن فون است زیرا که  
 در شیخ بنو و کفو موسی مثل وی بلکه خادم او بود و در حیات او نماند و موسی بود و دعوت او بعد از وفات او پس متعین شد که  
 مراد باین بنی موعود محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که کفو مثل موسی بود و مماثل بود و در نصب دعوت و خدی بجزیره  
 و تشریح احکام و اجر و تسخیر بر شرایع سابقه و خود چنانچه دلایل باهر است که بنی موعود که پیغمبر از زمان است محمد است  
 صلی الله علیه و آله و سلم که در آن شک و شبهه را محال نیست و گفته اند که قول او که فرمودی ختم کلام خود را و در آن  
 واضح است که مقصود بآن عمر است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که معنی این آنست که می میکنم بعدی او بکلام خود  
 و بطن میکنم پس چنانکه شنیده گویا فرمود میفرستم بسوی او صحت و الواح دیر اگامی است بخواند مکتوب را  
 و محصل اما در انجیل از آنچه ذکر کرده است ابن ظفر ل که گفته است بوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح  
 است آرد که گفت من طلب میکنم از پدر خود که بدید شما را فار قلیطه دیگر را که ثابت ماند با شما ابدی روح حق است  
 و تعلیم می کند شما را هر چیز و گفت این پسر رنده است که از ذات خود می آید بعد از وی فار قلیطه رنده  
 می گرداند بر لب شما اسرار را و تفسیری کند هر چیز را و گواهی میدهد بر لب من چنانکه گواهی میدهد من بر لب او من می آم  
 برای شما مثال را و وی می آرد تاویل آنرا را و تاویل قرآن است که مثل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب  
 دیگر و فار قلیطه که طاقت ندارند اهل عالم که بکشند او را اگر اجابت می کنید و دوست میدارید مرا نگاهدارید و وصیت مرا و من  
 طالب میکنم پدر خود را که بدید شما را فار قلیطه دیگر که باشد با شما تا نهایت و هر آن توحید است بآنکه خدا تعالی میفرستد بجهت

و اینها را در تورت و در انجیل و در قرآن و در کتب دیگر  
 و اینها را در تورت و در انجیل و در قرآن و در کتب دیگر  
 و اینها را در تورت و در انجیل و در قرآن و در کتب دیگر

و اینها را در تورت و در انجیل و در قرآن و در کتب دیگر  
 و اینها را در تورت و در انجیل و در قرآن و در کتب دیگر  
 و اینها را در تورت و در انجیل و در قرآن و در کتب دیگر

ایشان کسی را که قائم می شود و تعلیم در سالت پروردگار و سبب و سیاست خلق بنام وی و باشد شریعت وی باقی در مخلد  
آیا هست این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کرده اند بسیاری گفته اند  
بعضی حاد است و بعضی گفته اند معنی مخلص اگر موافقت کنیم و ایشان را در معنی مخلص پس رسول است که می آید براسه  
خلاص عالم و این موافق غرض ما است زیرا که هرگز مخلص گفته اند است از کفر و شر است هرگز مخلص را قول  
میجو در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح و صف کرده است خود که مخلص عالم است  
دو سوال کرده است پدر که بهر یثا از فارقلیط دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول فارقلیط است  
آثار فارقلیط دیگری آید و اگر تزییل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس که ام لفظ قریب تر است با حمد ازین گفت این ظاهر  
در انجیل از آنچه ترجمه کرده اند از آنچه نیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا گفته است که این کلامی  
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر من است که فرستاده است مرا این کلام بر لب شما اما فارقلیط که  
روح القدس میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و دوسه ذکر میکند و پدر می دهد شما را چنانکه گفته ام  
من آنرا بر لب شما پس آیا هست بیانی واضح تر ازین که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی نه خدا است  
دو تعلیم می کند خلق را هر چیز و دیگری کند ایشان را و اما اطلاق پدر این انجیلست حرف ال ممد و ما نشانیست  
استعمال آن نزد اهل کتابین و اشاره است به پروردگار سبحان و تعالی زیرا که این لفظ تعلیم است که خطاب میکند به  
مؤمنین و علم را که به خدا میکنند از دوسه علم را و مشهور است مخاطبه خدا را با علمای دین خود را با او و حائیه همیشه بود و بعضی  
استدلال و نوعی که میگفتند نحن ابناؤه از جهت معرفت ایشان نه خدا و اما قول وی میفرستد او را پدر من بنام من  
اشارت است به شهادت مسطفی صلی الله علیه و آله و سلم و او را بصدق و رسالت و باطنه متضمن است قرآن از هیچ  
وسی و تفسیر وی از آنچه افتر کرده شده است در امر وی و در ترجمه دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح می آید فارقلیط  
تا خیر و من و قتی که بیاید فارقلیط تو را بشناسد می کند عالم را بر تخیلی و فیکوید و سبب از پیش نفس خود چیزی که شنیده میشود  
از وی و کلام میکند ایشان را بلن بسیار میکند ایشان را و غیر سید ایشان را و او را وایت میگوید و میگوید وی از پیش نفس خود بلکه  
مکلم میکند به روحی شریفی از خدا که فرستاده است و اینجا که فرموده است روحی صلی الله علیه و آله و سلم و این سخن عن الهی ان الهی روحی  
و گفته است روحی تجید میکند مراد بزرگ میسر و ایشان را و او را و ابع تحیده کرده است مسیح بر یکس چنانکه صلی الله علیه و آله و سلم کرده زیرا که  
وصف کرده است او را بر رسالت و پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند ایشان است او و نیمه صفات خیر است  
صلی الله علیه و آله و سلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که ازین خبر است غلامی اسرائیل را که بکتمان حق و  
نزیف کلم از موضعش و بیع دین ثمن قلیل و کیست که خبر داده بخواند و بنویسد غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در انجیل  
حق تعالی وی را و بعضی تصدیق کن مجر و ایمان آری و بعضی از برای امت خود را که هر کس از ایشان چون او را گفت آن را



صلی الله علیه و آله وسلم و نفی که فائض از دو لب شیرین وی کلامی است که می گوید وی و کتباً بیست که نزد فرستاده  
 شده است بر وی و گفته که نموده ساخته است وی و در کلام قول وی نقله صغیک و دلالت است که وی بنی عربی  
 است زیرا که نقله سیف نیست و هیچ طست جز عرب که حائل میکند سیف را در گروه های خود و در قول وی خان  
 شترالعکب و شترالعکب نص صریح است که وی صاحب شریعت و سنت است و وی برپای می شود سیف خود و می کند  
 خلق را بیعت بر حق و بر سر که و اندر ایشان از کفر بیعت صلی الله علیه و آله وسلم و نیز در زبور آمده است  
 که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یارب بفرست پیداکنده سنت را تا برانند مردم که  
 مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد آنست  
 که خداوند محمد را بفرست نام مردم را بداند و بخواند با آنکه مسیح بشر است نه آنکه و آنست داود علیه السلام که مردم  
 در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مرآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نقله  
 برگزیده است مراد از ابراستی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است مراد از استی و اوراد داده است او را  
 نصرت و داده ایشان را اگر امت تبعی می کنند او را و خوابگاه خود و کعبه می گویند با و از برای بلند و درست ایشان  
 ششیراست نیز تا انتقام کنند خدا را از آنها که عبادت نمی کنند او را بنده می کنند او را آن ائمه را بقیه با و ششیر  
 ایشان را بقلها و در مزور دیگر آمده است که خدا بقلی ظاهر گردانیده است از بن که مراد آن که است تاج  
 محمود و مراد تاج ریاست و است داشته محمود محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در مزور دیگر آمده است که وی با کعبه  
 می شود و وجود می کند از دیار تا دیار و از آنها تا انقطاع ارض وی نشیند اهل جزایرش او برین اهل است خود  
 می کنند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلسا و خواص خود و چهره می کنند و سر برین  
 تبت و فرستی می کنند او را امت بفرماید وی و گردن نهادن خلاص میگرداند و گیس ستم پره را از کعبه که  
 قریه است از وی و میراند ضعیف را که باری و بی نیست او را مهر بانی میکند بضعاف و مسالین و در و فرستاده میشود  
 بر وی و دعا کرده می شود و هر وقت و همیشه میبازد ذکر دست نالبد و حاصل بچنانکه در کتب ثانیه توبه میبازد و نعل  
 در زبور و صف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مذکور بود است و در صف انبیا و دیگر نیز مسطور است و ذکر است  
 که در صحیفه آدم ابو الانبیا و سلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وی فرستاد بوی که منجم خواند  
 که و اهل آن بهسایرهای من اندریران خانه کعبه و رسیدگان بان همان من اندر دور کف غایت و حمایت سائید  
 خطه و غایت من اندر معمر سائیم آن خانه را با اهل آسمان و زمین تابیا یند که بجا کرده زودیده موسی عبا را آورده  
 آواز برآورد به کعبه و بلیک گویان و شک از چشم ریزان و هر کس زیارت آن خانه بیاید مقصود جز زیارت خانه کعبه  
 در ضای من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مر از یارت کرد و همان من گشت مر از اولایق که من گشت

صلی الله علیه و آله وسلم

که او را انکیم گفتم و محروم نگذارم دکاتان خانه را بر پیغمبر سپارم از فرزندان تو که او را بر ابراهیم گویند تو اعدان خانه  
 باد بلند گردانم و بدو است اعمار کیم و چشمه زمزم را به ابراهیم او بیرون آورم و حل و حرمت آنرا بکیراث برودم و مشاعر  
 آنرا بدست او آشکار سازم و بعد ازین هر قرن از مردم آنرا یاد دارند و قصه آن خانه که بتوفیت به پیغمبر رسیده فرزندان  
 تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و دیر از ساکنان دویان و حاجیان و ساقیان  
 این بیت گرامی گردانم هر که مراد از من چیرب خواهد باید که بداند که من با آنجا که کالیده موسی غبار آلوده و خاکسپا  
 به تیزی روی آورده بود و گارم دور صفت ابراهیم آمد که ابراهیم دعا نمود و حاصل فرزند تو مستجاب گردید و برود  
 و نسل وی برکات فائز گردانم و از وی پسری بودی آم منظم و کرم که نام وی شد یاسد و بر دست  
 و برگزیده من باشد و امت او بهترین امت باشد و از کتاب حقوق که پیغمبر بود و حاضر و انبیا پیغمبر علیها السلام  
 منقول است که گفت جاو الله من التبیح و التقوی من جبال فاران و امثلات الارض من تمیید احمد و تقدیریه  
 و ملک الارض و قارب الامم و نیز آمده که تقدیر انکشت السما من بهاد احمد و امثلات الارض من حده و آیه قضی  
 بنوره الارض و یکل جله فی البحر و نیز در کلام حقوق آمده که سترع فی فیک اعزاقا و تروی السهام با مرک یا محمد را تو را  
 و این عبارت کنایت است از مباهله و در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است بالکمال و اتمام کار بدین دولت  
 در عهد نبوت و پس چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و تمتم علیکم نعمتی منقول است از وهب بن منبه که گفت خواندم و کتب  
 قدیمه که گفت خداوند مبارک و تعالی سوگند بخورم بعزت و جلال خود که فر فرستادم بر جبال عرب نورس که  
 بر کوه باین مشرق و مغرب و پدید آرم از اولاد اسمعیل پیغمبر عربی ای را که بوی ایان آرند شمار ستاره های آسمان  
 و ستاره های زمین همه ایان آید بر بوبیت من رسالت می بر آید از ملتهاس پدران خود و بگر بزند از ان گفت  
 علیه السلام یا کی تو خدا با و پاکست اسلام تو بختین گرامی داشتی تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تو  
 من انتقام می کشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب می گردانم دعوت او را بر دعوت و خوار میگردد و انکس  
 که مخالفت کند شریعت او را بحدل تربیت کرده ام او را و بر لیس عدل و داد بیرون آورده ام او را بعزت من که  
 برانم بوی استنار از آتش آنگاه که ده ام و نیار ابراهیم خرم کرده ام بچسب کیسه دیار او و ایان نیار و بوسه  
 و در نیاید در شریعت و پس از وی خدایز است و حاصل رحمت شعیب پیغمبر علیه السلام ذکر آن حضرت مذکور است  
 که حق تعالی میگردد که بینه دوست داشته شده نزد من که شاد است بوی نفس من بود و غنای من و غر سندی نفس من  
 آفاخته میکنم بروی روح خود را و فرمود میفرستم بروی وحی خود را پس ظاهری شود بر استماع عدل آفنده نمی کند و شنیده  
 میشود آواز او در یاد ارمی کشاید شمس که در او می شنوایند گوشهای کر را در زده می گردانم و لاسه مرده را بدین ارم او را  
 انچه کس را ندیده که میگوید پدید آید از احمدی تازه و نور و صفت گردانیده میشود و مغلوب مانع نمی شود و می

اینچنین

در حدیث شریف



و بهیمنی کند بواسطه نفس فواریدار و صاحبان را که مانند کلک ضعیفه قوی میگردد و صدقاً از او میگویند و خود را  
است و وی نور خداست که هر که فرو نشیند ثابت بشود و وی محبت من و منقطع میگردد و بهیمنی و نوریت وی معاد  
میشود و انس و مراد بتوریت اینجا کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیبا پیغمبر آمده که گفت  
خدا تعالی یا عیمن خدا ام که عظیم گردانیده ام و قوی گردانیدم و رایج گردانیده ام و نور او را نور است و تابش او چشم  
گردانید و تابانی اسیران نفس و هوایا از ظلمات بسوی نور و نور در کتاب شعیبا آمده که گفت مرا بروردگار تعالی  
برخی و جمع کن و خبر ده با آنچه می بینی پس بر خاستم و دیدم دو سواران را که پیش می آید یکی بر چهار و دیگری  
بر جل می گوید یکی مرگ گیر یا افناد بابل و بتان وی که تراشیده شده اند این قتیبه که از علمای است و متبع و  
شخص و تصنیف کتب سناویه است می گوید مراد بر صاحب طارسیج بن مریم است با اتفاق بیان نصاری پس چرا  
مراد بر صاحب جل محمد بن شعیب علیه السلام و آنکه سلام زیرا که سقوط بابل و احصاء آن بر دست او است و صلی الله علیه و آله  
و سلم بر دست مسیح و همیشه در اقلیم بابل لوک بوده اند که عبادت میکردند و بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و  
آن حضرت بر کوب جل مشهور تر است از مسیح بر کوب حار و در کتاب شعیبا آمده است که میگویند با وید با و شهر را از  
فصل اول فیدار و تسبیح می کنند و از مالای که اندام میکنند و ایشانند که می گردانند برای حق بجانه که است و  
پراگنده می کنند تسبیح او را در بحر و بر و صغیر می بینند از اقصای ارض و بتانی می آیند و می گویند یا بیای خود چنانکه  
سه کوبه گلکار گل را با پیاهما را آمدن بلان محبت و شناختن ایشان برای آن دیانگه بر آوردن تبلیغ و صل  
کردن در طواف و گفت این قتیبه بنویزد عرب اند زیرا که قتیبه از کسیر اسمعیل است علیه السلام با جمیع مردم و گفت  
این قتیبه که در کتاب شعیبا ذکر کرده است و بیت با حجاز و است که سلام میکنند و اگر گفت شعیبا گفت پروردگار جل جلاله  
آگاه باشد من چاه کنده ام بهیمن که نام مکه است بیت خود را در قنویه می جبر است که راست کرده میشود  
و بوسه داده می شود و او گفت پروردگار تعالی که را شاه و شوا می عاشر و نطق کن تسبیح که اهل تو بیشتر باشند از  
اهل من در او بابل خود اهل بیت مقدس را داشته باشد از بنی اسرائیل و حلب و عمار که بیشتر باشند از آنها و تسبیح  
مکه را بزن نازانیده که بنود و وی غنیمت مگر اسمعیل علیه السلام و نازل نشد بروی کتاب بخلاف بیت المقدس که از  
انبیاء در آن بسیار بودند و مبطوحی بود و نیز در کتاب شعیبا آمده که حق تعالی می گفت سوگند خورم به ذات خود چنانکه  
سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق نه کنم اهل زمین را ببلوفان همچنین سوگند خورم براسه تو که ناراض نشوم  
از تو هرگز و ترک نه کنم هرگز و نازا جبال همه از جاسه خود و در دقلها پست شوند و نمت من از تو زائل نگردد ای سکنه  
آگاه باش بنما میکنم بحصین شکله ترا می آید و بجز او هر کس را میگویم بلای منقبت ترا بر جبهه و درهای ترا در و سیاهی  
از ظلم و شر از ضعف بر سلامی که صنعت کند هائی عمل نمی کند در تو بر نیز روشن شو که نزدیک سیده است نور تو و دقار

[illegible]



پس دعای کرد ایشان را گفتند مرا در خبر ده مرا آیا با قیامده است یا نه کی از دنیا که بیرون نیامده است گفت نعم و است  
 آنرا نبیاست نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ کی دوی سبب است که تحقیق امر کرده است مارا عیسی  
 اتباع وی دوی بنی عربی ای است نام او احمد دراز است و در کثرت و در دو چشم او شرفی است نیست بنی آدم از او  
 است سوی او ی پوشند چاههای درشت را و کفایت میکند هر چه می باید از طعام شکرش او بر شانه او است باکی ندارد  
 از هر که پیش آید او را با شرف میکند قتال را بذات خود و با وی اصحاب او بیند که خدا میکند خود را بر وی دوست  
 میدهد از او است ترادید ان و پس از خود بیرون می آید از دینی که در دست و درخت است و از دست  
 بیرون می آید و مجرم و دیگر بجزرت می نماید و بجزرت میکند بزمین شورش را از روی پوشد از او بر دست باق خود و شرف  
 از ان اعضا و خصوص میباشد بعضی که بود و انبیا را بصورت شهره پیشی انهم خود بصورت میگردد وی بنامه عالم  
 در دانه میشود او را تمامه زمین مسجد و ظهور هر جا که وقت نماز در آید نیم میکند و نماز میکند از او چون باز آید غیره  
 ازین صفو اسلام آورد و خبر داد آن حضرت را و اصحاب او را با جزئیات و در این حدیث است از حدیث بن زید که با آمدن  
 از حدیث بن عمرو بن نفیل در طلب دین پس آمدند و از این که در موصیله آمد گفتند مرید را از این ای آئی گفت از بیست  
 ای ایهم گفت چه می طلبی گفت دین می طلبم گفت برگرد و نزد یک است که نماز کرده و آنچه تو می طلبی در زمین تو در  
 این زمین عمرو بن نفیل را موصیله است گویند و از زبان مشرکان نچوید و از بیست را بر فوم می خواند و در صحیح  
 بخاری مذکور است و از این مسوئله آمده که خدا تعالی بر این بخت پیغمبر خود را بر مصلحت در آمد و در این مردم را بخت  
 در حدیثش آنست که آنحضرت در آمد روزی در کنیه دید پیروی را که می خواند تورات را بر قوم خود و چون رسیدند  
 بر صفت بنی آخر الزمان خاموش شدند و باز ماندند و خواندن و در گوشه پیاده افتاده بود پس گفت چرا باز ماندید  
 از خواندن گفت آن پیاده که رسیدند ایشان مذکور بنی آخر الزمان پس باز ماندند از ان پس غیره بدان چنان حال  
 کودک که می آید و گرفت تورات را و بخواند صفت آنحضرت را و گفت این صفت است ایشان را که الا انهم  
 و انک رسول الله برین کلمه جاندا پس گفت آن حضرت اصحاب خود را بجهنم کنیز بردار و خود را و از ان عیاش  
 آمده که گفت چون قدم آوردی درین مدینه را گفت من خراب میکنم این بله را و گویند که اهل مدینه کشته اند و در سیر  
 شیخ را که هم و غایب عهده ای پس گفت شامل پیروی و بود در ان ایام علم بود و ایها الملک این بله است که  
 میباشد پیروی وی را بجز پیغمبر از بنی اسمعیل مولا را و بکلی است و انهم از ان و این در بخت او است و بجز شریف  
 او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت بنی و عمر بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که شیخ نماز بر بنی آخر الزمان  
 بنابر که و با و سه هزار سال از علماء تورات بود و از آنکه بزرگ موافقت می گفتند و در وقت بر اقامت بینند باز آید و در آن وقت  
 بنی آخر الزمان بر بخت و شیخ برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشد و اموال جزیه داده و کتابی نوشت که در وی









تا بان و روشن بود و اگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی بحکیم را بحال نظر و ادراک حق او ممکن نبود و همیشه چهره  
نوری بود که انتقال کرد از اصحاب آبا و ارحام اموال از زمین که آنهم انتقال بصلب عبد الله و رحم آمنه سلام الله  
علیهم اجمعین فائده و فایده برین النعمان که از صحابه کرام است شبی غار عشاء همراه آن حضرت گذارد و شب ابر  
و باران بود و تاریک بود پس آن حضرت شاخ خرمایی بدست دوی داد فرمود بر این را روشن میکرد و انبیا پیش کس  
توده گزیده چون در آئی در خانه می بینی و همه را سیاهی را بر این آتش و میرون کن و راه انبیا و در صبح بخاری و  
کتب دیگر که کور است که عبادین بشر را سیدین حضرت که در شب تاریک اندازد و در صبح نور است که  
عصای بود پس روشن گشت عبادی که در دست کی که آن دو کس بود در روشنائی آن را در دست و چون جدا  
شدند از یکدیگر عصای که در دست دیگر بود روشن گشت و خود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بن نور بود  
و نور از اسرار شریف است و بخاری و تاریک و بیستی و ابو نعیم از حمزه سلمی آورده اند که گفت بودیم تا آن حضرت  
در سفر پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان من تا من شدم به میدان روشنائی بکار که  
شد هیچ کی و انگشتان من روشن بود و نیز از حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی از صحابه  
بدعت کردن قوسش بفرستاد و می نشان در فرستاد که که در حدیث آمده است که آن حضرت شریف بیان و چشم وی  
زود از آنجا می افتد و می بیند و می بیند که آن صحابی و گفت می ترسم که مردم بر من خیالی نکنند و آنرا در دست  
موسی علیه السلام نیز آمده است که آن صحابه نقل کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ابی بن کعبه و  
ابن ابی حنیفه اولی و ثانی از ابی بن کعبه و سرایت نورانیت وی بخاندان در گاه باشد عصا و تازیانه  
ایشان چه چای ذرات و اعضای ایشان نورانی نور بهیچ اندیشه نور من پناه و آتشگاه شد و در برابر  
موسی علیه السلام و تکلف آن حضرت قریب عظیم از انبیا که آن نور است و عالم ارض و این نور است  
در عالم سما و الفرق بینا واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان و بیای است که آنرا کفوت  
فرستاد و در بیای زمین نسبت به یک نظر دارد و در بیای زمین نسبت به یک نظر دارد و در بیای زمین نسبت به یک نظر دارد  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گذشت از آن در شب حراج و این عظیم است از انبیا که بر سر است  
موسی علیه السلام و اما اجابت دعای موسی در هلاک فرعون اجابت دعوت آن حضرت لاف و لا تقصیر است  
در آنچه داده شده است موسی علیه السلام از انبیا که در آن چهره او سنگ داده شده است آن حضرت را  
انفجار آب از انگشتان وی و این ابلغ و اکبر از آن چه غیر از خیر ارض است که بیرون می آید از انبیا  
بنام بر آمدن چهره از گوشت و پوست و اما از فرمود علی الهادی و حکم از سر موست که داده شده است بنی  
مثل آن در شب که از فرموده بر آن از فرموده در تو در مقام مناجات بر آن حضرت را فرق است علی بن ابی طالب

[illegible]

این طائر را بجست بچای و باید باز گرداند بسوی بی بی یا ای و در وقت کلام ذیبت آنحضرت شود است اما  
بیخ و افشده است غد و است و هاشمی بود تحت سلیمان و هر جا که میخواست از آنظارا من و آن حضرت ابرق  
آورده شد که سریع تر بود از بیخ او بلکه تیز تر از برق خالط و در داور از فرشتی بسوی عرش و یک ساعت و سفر  
گردانیده شد بیک سلیمان علیه السلام زمین تاب و در داور انجیل است از حق پیغمبر پیچیده شده و گرد آورده شده  
بیک از زمین تا دید مشارقی ارض و منار به آنرا و فرقی است میان کیکه می کند بسوی ارض و کیکه می کند  
بسوی وی ارض را تسخیر شایطین و در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آن حضرت را و نادانست قدرت  
و ادعای خدای او را و دست دعا است که بر بند و او را استونی از ستونهای مسجد تالای می کشند بیک سلطان  
که چه و نیز جن سخن گردانیده شد بیک سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت علیه السلام که در علم پس سلیمان  
استقامت کرد و جن را و آنحضرت استقامت کرد ایشان را و آنرا شمار کردن جن و انس و طایفه و سلیمان چنانکه  
فرمود و حضرت سلیمان بنوده سن آن جن حضرت را ملائکه با هر یک از میکائیل جبرئیل و عزرائیل و در داور از جن و  
سلیمان بیک تر از آن است قصه که تر فار که در ساعت که آشیانه ساخته و پیچیده تر از آنکه داشت و از آنجا که  
دین و قصه از جن و این دو قایت و دست آنجن حاکم است که آن طایفه و سلیمان ملک را که است و  
بود و کسی را سید اختیار گردانید و بنده آنرا آنکه یاد شاه بود و این و اختیار کرد و در یکی را که ملک عظیم است  
که زوال نیست و تر از این سر نشد کسی را به آنحضرت علیه السلام این چنین که از آن حضرت علیه السلام و آنرا از آن حضرت  
علیه السلام از ابر او که دایر است و اجرائی بودی داده شده و بسوی سیدنا علیه السلام و آنرا از آن حضرت  
ابو قحاده را که بر دین افتاده بود و بسوی حضرت از آنکه پیشتر بود و این است که در حدیث آمده که حضرت از آن  
بر من داشت پس شکایت آن جن از آنکه در میان و در آنحضرت علیه السلام که در آنکه داشت و در حدیث آمده که  
افضل کرد این را در حدیث از امام فخر رازی و بسوی در دلائل النبوة و در حدیث آمده که حضرت از آن  
صلی الله علیه و آله و سلم ایان می کردم اگر ندانم که در آنی بر من و حضرت که در حدیث آمده که حضرت از آن  
و آنرا که در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آن  
ستند و واقع شده چنانکه در بابی است و باید و نیز تسبیح حجر و حصاة که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آن  
جنت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آن  
در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آن  
در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آن  
در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آنکه در حدیث آمده که حضرت از آن

و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود و شرفی و شکر و شایسته حرکات و سکنات و آنچه بخواهد  
 همه دارند و تو تنها واری صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و صحابه قدر صفت و جماله و حسب فضله و کمالاته و وجود  
 و نواله و شرف این فضائل و معجزات بود که شکر است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اما  
 فضائل و معجزات دیگر که مخصوص است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از اخصائش صلی الله علیه و آله  
 و سلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عدد و لیکن آنچه ظاهر بود و در قید و ضبط علماء و محدثین است که در  
 می باشد و اخصائش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات  
 و احوال معجزات و بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بی فایده است و متعلق نیست  
 بدان شکی آنگاه و آن امریست که گذشت و جواب آنست که فایده بران مترتب است اول علم بحال شریف و  
 و تحقیق آن سعادت نیست که نوعی از کمالات است علم تر و نفیس تر از آنکه تحقیق اجماع اقدار و موقوف است بر آن  
 تا در آنجا شود و عمل کرده شود بدان باز این قسم را چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه  
 و آله و سلم از واجبات و حکمت در آن زیاده و قسب در جائزات زیرا که تقرب بفرض اکمل است از تقرب بنوافل  
 چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است و بر روشن بار تکلیف و تعظیم اجزای آن و آنکه هر قسم شایسته چند آوردیم  
 و استغنائی از آن است و قوم و آنکه دریم ذکر بانی المراسم چنانکه در جواب مسائل از شیخی ابوالحسن جواب خلاف آنست  
 اگر چه در حدیث آمده است امرت بر کتبه العشی و لیکن تحقیق آنست که سفت مکرده است و امر بایجاب نیست و  
 مراد بآن نمادی است که بعد از بر آمدن صبح و بر آمدن آفتاب گذارند که آن را مردم نماز اشراف گویند و  
 صلوة العشی نماز چاشت را گویند و قول عائشه زمار است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هیچ سجده ای  
 معمول برین نماز نیست و چنانکه نماز در وقت آن غیر چنانکه حاکم در مسندش آورده و در حدیث احمد بن حنبل  
 نیز آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هیچ چیز برین فریضه است بر شایسته و در وقت  
 غیر و کتبه العشی و قول باختصاص و تر بر قول ابی امام شافعی است و نیز و امام ابو حنیفه بر جمعه واجب است چنانکه  
 نماز بعد از آن حضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر است نیز فرض بود پس برداشته شد از ایشان و بعضی  
 از علمای شافعی گفته اند که از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث  
 آمده است که آنحضرت با خود بود وضو میزد و بر نماز و چون شاق آمد که در نماز مسواک میزد و اما حدیث  
 دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست شافعی حشائش آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در حرمت یعنی احکامی که بروی صلی الله علیه و آله و سلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه ترمذی زکوة بروی صلی الله  
 علیه و آله و سلم و همچنین عرق بر قول صحیح مشهور مخصوص بقرول وی صلی الله علیه و آله و سلم ناکل از حدیث



است که لایق نیست بنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از انزالات مقدران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام  
 با مرأه عزیز و در قصه داود علیه السلام بن او یا و مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن و گردانیدن عتق را  
 بجای مهر چنانکه صفیه را گرد رضی الله عنهما و در وجوب نفقه زوجهات بر آنحضرت اختلاف است نوی گفت  
 اصح و وجوب است و واجب نبود بر وی رعایت قیم میان زنان خود و اکثر علماء حنفیه نیز برین اند و آنچه بیکر و  
 بطریق تفنیل بود نه وجوب و در حل عین میان مرأه و عده و خانه دو وجه است نه درخت و ام و نسبت و گفته اند که  
 رجعت این خصائص همه بآنست که کحل در حق العینی صلی الله علیه و سلم حکم تسری داشت و زنان و مردان همه  
 در حکم او و غلام وی بود و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد و مال غنیمت پیش از قیمت هر چه بخواهد از جبار تقسیم  
 و مانند آن و مباح شد مر او اقبال بکده و غول بکسی از ابرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح پیاده انشاء الله تعالی  
 و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلوم خود و بر لای خود و ولد خود و گویای و هر بر لای نفس خود و ولد خود و دشمن و یمن  
 او و قرب و رحمت و مباح بود مر او که قیمت کند از ارضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک  
 تمامه از ارضی و مالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه و سلم که قیمت میکند از ارض جنت را  
 و ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه و سلم و حاصل اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در قبیل  
 صفات و احوال است لا تعد ولا تحصى است خصوصاً صفات و احوال باطن که علم بر عکس بکینه آن فرسوده و ذکر از ان  
 بعضی صفات ظاهر است که علماء عدد و احصای آن نموده اند و معجزات همه ازین قبیل است که از هیچ یکی از انبیا  
 ظاهر نشده و لیکن آنرا بانی جباه داده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی اکمل و صلی الله علیه  
 و سلم آنست که پروردگار تعالی روح او را بشیر از ارواح خلایق پدید کرده و ارواح سائر کائنات مازاد روح وی شویب  
 گردانیده همه از نور وی آفریده و صلی الله علیه و سلم بنی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود که او را اکثر  
 عن ابی هریره رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بار و اح انبیا از روح او رسیده و شهود کل ای اتی ال رسل  
 الکرام بها فانما اتصالات من نوره بهم + فانه نفس فضل هم که اکبرها و یظنون انوارها للناس فی الظلم + و انما انوارها  
 روح او در پرده غیب بود و اکب ثواب حضرات انبیا که شهور بزر او بودند ظهور نمودند و چون آنجا بنوبت و  
 ظهور کرد و خود حقیقی شدند بعینه در رنگ ظهور که اکب در شب و اختفای ایشان نزد طایع آنجا چنانکه ابی هریره  
 روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در ابدت و انبیا و فضائل  
 عظیمه وی آنست که داده شده است مر او را و اح الکلم که مر او بیان کلمات است مختصر شامل مسانی کثیره و این قول  
 کلام ختمی مسپناه مجرب است چنانکه در باب حلیه شریف اشارت فرمایان گذشت و از این جهت آنست که وی صلی الله علیه و سلم  
 و سلم اول کسی که گفته شد از وی میثاق در روز است و اول کسی است که گفت بی دران رود و کیا جاوی الحیث

صلى الله عليه و سلم  
 من اول انبیا ام  
 من اول انبیا ام  
 من اول انبیا ام

و حلیه خاصه آنحضرت



و از آنجمله آنست که آدم و عالم همه از بهر او پدید آمده اند و مقصود از اصلی از ایجاد عالم وجود او است و نوشته شد  
 اسم شریف وی بر خورش و ایوان جنت و یا قتها و از آنجمله آنست که حق تعالی گرفت خدایا از انبیا و روی که چون  
 بعثت کرد و ایمان بسیار مذبوسی و نصرت دهنده و او را دو لک قولی و از آنجمله آنست که حق تعالی چنانکه سابقا  
 گفته شد و اذن آن است که واقعه است اخبار بشیره بوجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشته  
 و از آنجمله آنست که واقع شده است در نسبت وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهدت عادت  
 بود و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید انشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که بر آنجمله آنست که از بهترین قرون بنی آدم  
 قرون فخرنا و بیرون آورد و او از بهترین بهترین قبائل چنانکه در حدیث آمده است که حق تعالی برگزیده گشته اند را  
 از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزیده قریش را از کنانه و برگزیده بنی هاشم را از قریش و برگزیده از بنی هاشم پس بی  
 برگزیده ترین برگزیده گان و بهترین بهترین و بهترین بهترین باشند علیه السلام و آله و سلم و در وقت ولادت  
 شریفه شان همه سرگون افتادند و جن اشعار خواندند و برآمد از شکم مادر حق تعالی و نظایر این چنانکه وفای بریده و  
 در وقت ولادت ساجد و راجع نظر بر جانب آسمان داشته و انگشت شهادت بر داشت و در مادر او که لاری از و  
 بر آمده که روشن شد بان کوشاگاه شام وی جنبید مهدی بینبایندن لاکه و حکم کرد و در مهدی نوشته اند  
 او را که سخن بگوید و بوی قمر در مهدی میل بسته که در بر جانب که اشارت میکرد از آنجمله سایه کردن ابر است که آنحضرت  
 در گرمی آفتاب و این همیشه بود بلکه در اوقات معده ده واقع شده گشت در زمان سفر که همراه علم خود ابراهیم  
 بر سفر بر آمده و بجز او را هم با اندر ایشان داشت و این را سایه نداشتن در خفا نص جدا ذکر کرده اند و از آنجمله شق صدر  
 شریف است چنانکه در معراج آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتی که میفرمود در بنی سعد و دوم در ده  
 ساگی توهم نزد بعثت چهارم در شب معراج و از آنجمله ششاد در جبرئیل است او را در ایتا اودجی و تصرف کردن  
 در وجود و شریف وی و این نیز از خفا نص شمرده اند و گفته اند که هیچ یکی از انبیا را نبود و تقاضای این فی  
 در معجزات بیاید و از آنجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است هر عنوان حضرت را علیه السلام علیه و آله و سلم  
 در قرآن قلب او را در قول خود مثل به الروح الامین علی قلبک و لسان او را در قول خود قاضی بر سرانجام که  
 و در این معنی عن الهی و بصیر او را در مانع البصر و باطنی و وجه او را در قدری قلبی و جبرک فی السواد و عنق  
 او را در ولائش یک مغلوله الی عقیق و صدر و ظهر او را در الم نشرح لک صدرک و وضعت عنک و زک الذی  
 انقض ظهرك و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علی او این مسکین گلشن در وقت خواندن  
 اللهم علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر می کند و در و  
 میفرستد که این عمل بر آفات قرآنی افتاده از آنجمله آنست که حق تعالی بیشگافست از اسم خود که محمد است

آنکه در تسمیه کرده نشسته و پیش از وی باین آیه ای که در حدیث و صحاح بن ثابت در مع آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم گفته شد و شوق له من اسمی لم یکن فی العرش محمد و ذی القدر و بعضی گفته اند که این شعر او طالب است  
که ذکر البخاری فی النایح الصغیر از آنجمله آنست که بر دو کار قاضی میفرمایند و میفرمایند او را از طعام مشرب نیست  
چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پس چنانکه میدید  
از پیش و میدید در شب و ناریکی آن چنانکه میدید در روز و شنائی از چنانکه در طایفه شریف و سبکی از آنکه در طایفه  
و سلم گذشته و از آنجمله آنست که چون رفتی بر سنگ فرو میرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام برآورد  
متواتر است و از تر متعین آنحضرت در سنگ که مشهور است و از آنکه شریف و سبکی در مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلم  
و اقصیت و دو آب دهن آنحضرت که شیرین میگردد این آب شوره را و لغایت میگرداند طفل شیر خواره را چنانکه  
در باب حلیه گذشته و بفعلها صلی الله علیه و آله و سلم غنی بود و موی داشت نه سفیر اللون بود  
چنانکه از مردم میباشد بعضی این را از انصاف نقل کرده اند و در حدیث است که آمده است که بر داشت  
وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را در دامن او دید و میفرمود یا بنی بطنین و بعضی گفته اند از این  
بطنین لازم نمی آید که موی نباشد زیرا که بعد از بر کشیدن موی بکلی آن سفید میباشد اگر چه آثار موی  
باقی بماند و تحقیق آمده است که آنحضرت نفی می کرد شتر بطنین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله  
بن قریظ فرمودی گفت که از مردم نماز را با آنحضرت و نظری که در موی حفره بطنین وی صلی الله علیه و آله و سلم  
و قتی که سجده میکرد و گفته اند که غفره بیا من که خالص نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار  
شتر گردانیده بود و مکان را اغفر والا اگر تعالی میبود مطلق از آثار شتر اغفر نمی بود و چنین گفته در مواهب و گفته  
که نعم اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نمودم بطنین شریف او را این که بیه بکه بود و بطنین  
طیسه را اینجا چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسد آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که میرسد آواز و سمع  
غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل وی صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری و هر چه  
نزد وی سخن میکرد می شنید و این وجه است بنا و عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این  
حکم عدم وضوی خواب شامل است تمامه انبیاء علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم در لیلۃ التحریر طلوع آفتاب را در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک  
طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافته شد و وحی نشد محبت حکمت در شریعت تعنا  
یا محبت دیگر که خدا و انانیت است بدان و الله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرده اند  
ابن ابی شیبہ و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده است تا خواب نمی قطری هیچ پنجمین خمیازه نگردید و این روایت

این از خصائص نباشد و تأیید میکند این را روایت بخاری در صحیح که ثناب از شیطان است و گس بریدن  
 مبارک وی نمی نشست و پیش در جامه وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز و همچنین  
 انبیا و دیگر راه الطیرانی و آمده است که آن نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت  
 غلبه باده می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبو تر  
 از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است و می افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که  
 محل کثافت و نجاست است و دیده نشده است و سایه آفتاب و همچنین است عبارت علما و عجب ازین عزیزان  
 که ذکر چنان کرده اند و در حدیث طویل دعا می خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشایخ بیان  
 سفت و قرض می خوانند و خوانسته است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جرات نور بخشد و در آخر آن گفته و  
 جملتی نور او چون آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نمی باشد و چون مشی میگرد باد از قاضیان و از زمین و  
 از ایشان و نمی نشست گس بر جامه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ذکره النحر الرازی پس بر اندام بطریق  
 اولی نمی نشست و نمی گزید و نمی کشید خون او را پشه و ایندانی که پیش اینچنین است عبارت قوم و  
 مراد عدم وجود قملست و آنکه در بعضی احادیث و اقشیده است که کان طفلی ثوبه مراد بدان حقیقت نیست  
 که اقاله او از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع کاهنان است نزد نبوت و می نیست  
 آسمان از استراق سمع و می شهب گفته ابن عباس رضی الله عنهما عجوب ساخته می شدند شیاطین از آسمانها  
 و پیش ازین بودند که و می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزهای آنجا را و القا میکردند بر کاهنان که  
 قومی بودند از ارواح ایشان بار و دلخیزش از جن ساخته و علاقه روحانی بود و باین علاقه گسب می کردند  
 تا دم را از ایشان و می افزودند در دعای بران پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله و سلامه علیه  
 همچنین مناسبت بار و اح طیب از ملائکه بود و بآن مناسبت مورد و می و اخبار صادق می گشتند و چون متولد  
 شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع شدند و باز داشتند شهادت از عروج  
 و ولوج سموات و گفته اند که بگوید عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بگوید آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم از تمامه آسمانها هر که قصد کند که آسمان بر آید و استراق سمع کند و میگرد شود بهشتاب که شعله از نار  
 است و هرگز خطا نمیکند بعضی را می کشد و بعضی را روی میوزد و بعضی را فاسد و تباه میگرد و اندام اعضا را و فاسد  
 میگرد و این عمل را فاسد پس میگرد و دخول که گمراه میکنند مردم را در بیابان و این ظاهر بود و پیش ازین زمان  
 نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرده است هیچ یکی پیش ازین زمان و می ظاهر نشده بود و ابتدای امر وی  
 صلی الله علیه و آله و سلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود و هر که گفت میسجد میسجد و هر که را آید از خانه

نخست در جا به جایت گفت نعم و لیکن تعلیظ و تشدید کرده شد از آن در وقت بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و این  
 قتیبه گفته که رجب بود پیش از بعثت آنحضرت و لیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در حرمت و بعضی گفته اند  
 که ستاره ای افتاد و روی کرده میشدند بآن شیاطین لیکن باز خود کرده میشد بجای خود و ذکره البغوی و از آنجمله آنست  
 که آورده شد او را بران و در شب اسرار با زمین و بجام و گفته اند انبیاء سوار شدند و او را برهنه پشت و از پنجا معلوم  
 می شود که انبیاء نیز بران بودند و آیات هم برین است و لیکن همین بران بود که نزد سرور انبیاء صلی الله علیه و آله  
 و سلم آوردند و هر یک را براتی بود و برانند از دستان و قدیم مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج آمده که چون بران  
 تقدی و سرکشی کرد گفت جبرئیل پ بران آهسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 و سلم ناظر در قول اول است و الله اعلم و شب برده شد آن حضرت را از مسجد حرام مسجد قصبی و بر آورده شد بخیل  
 اعلی و مشوه شده بوسی آیات کبری و نگار داشته شد از نظر با سوسنی از انوار الهی و اطمنی و حاضر گردانید داشته  
 بر امی وی انبیاء و امامت کرد ایشان را و ملائکه را و مطلع گردانید او را بر پشت و در پیش و بر دجائی که علم هیچکس بآن  
 نرسد و دیده پروردگار تعالی و تقدس را بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید انشاء الله تعالی و حق سبحانه و تعالی  
 کلام در وصیت و مشرف گردانید او را در میخانه بر دیت جمال خویش و پنج ملک و بنی و دلی را این فضیلت میسر  
 نشده و از آنجمله آنست که ملائکه میر میگردانید بآن حضرت آنجا که میر شد که دوشی میگردانید پشت مبارک و  
 چنانکه صحابه را میفرمودند که پیش روید پس مرا برای ملائکه بگذارید و قتال کردند چهار وی چنانکه در خزوه بدر و حنین و  
 قرآن عظیم به ان ناطق است و از آنجمله آنست که داده شد او را کتاب عزیز و حال آنکه ای بود و هیچ چیز خوانده و  
 نشنیده مشغول نشده جداست و نه در آمده بکتاب و از پنجا معلوم میشود که امیت مخصوص پناست وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم که مظهر خاص حضرت الوهیت است و پنجا سبب و آلتی محتاج به از آنجمله آنست که نگار داشته شد کتاب وی از تبدیل  
 و تفریق و هر چند سعی کردند بسیاری از الاحده و مطلقه و فراموش و تغیر و تبدیل وی راه نیافتند بآن و قادر نشدند  
 بر اظهار نور وی و تغیر کلمات وی و تشکیک در حرفی از حرف وی با وجود توفیر و داعی الاحده و پیرو و تصحیح  
 بر تغیر و تبدیل و ابطال و انشاء وی قال الله تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزل من حکیم حمید  
 این کتاب عزیز مثل است بران جمع کتب و جامع است اخبار قرون سابقه و احوال اعم فاضیه مشرق و حکام اگر نشان  
 آنرا پیدا نیست و نبی اندازد اگر کی وی از اخبار اهل کتاب که قطع کنند عمر خود را در تعلیم و تعلم آن باین همه مجاز و  
 مختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز در معجزات بیاید انشاء الله تعالی و آسان گردانید خط او را برای هر که  
 خواهد و امتهای دیگر یاد نمیدانست کی از ایشان کتاب خود را چه جاسم غم غیر با وجود قرون و سنین بر ایشان  
 و قرآن میر و آسان است در اطفال و علمان را و در دلت قلیل و منزل گردانیده شد بر سبب احرف و حروف تبدیل و تغیر

در ذکر فضائل آنحضرت  
 در ذکر فضائل آنحضرت  
 در ذکر فضائل آنحضرت  
 در ذکر فضائل آنحضرت  
 در ذکر فضائل آنحضرت

و تشریف و ترجم و تفصیل و تحقیق سبب اعتراف در شرح مشکوٰۃ کرده شده است و قرآن مجید و آیت است بانی که معتمد  
 آنرا در تار و زقیامت بلکه تا بدیهشتیان آزاد بهشت بخوانند و بدان ترقی و درجات کنند کما جافی الحمد یثرت تل  
 و ارقی و بجزایات انبیاء مقرر شد و بانی تمانه از آنها جزو غیر بود و در کار تعالی خود متکامل شده است حفظ و حرمت است  
 او را و همین است سبب در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود ما نحن زلنا الذکر و انما  
 کما فظون و حفظ تدریت و انجیل را بر انبیاء و احبار گذارند و لا جرم را بر او یافت بآن تحریف و تبدیل و کوفت دادن  
 صحابه را بجمع کردن در صحت از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد و برگذاشت صحابه را پس گفته  
 نشود که چون خدا حفظ آن بود احتیاج بجمع آن در صحائف چه داشت و بعضی از شافعیه گفته اند که در پنجاه و نعل  
 نویست بر پودن بسطه جزو و هر صورت از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید زیاده و پرمان نقصان نیز شود و  
 چویش آنست که تو متقن بسطه بر سر هر دو جامع صحابه است و بسطه منزه است بر کمال عقل میان سوره چنانکه بعضی  
 متاخرین کتابت اسما و سوره و آیات را نیز تخریج کرده اند و این داخل تغییر نیست که موجب شبهه بود و گردانیدن  
 قرآن مجید میان سباین کلام ناس نیز از برای حفظ او است اگر چه زیاده و نقصان کند تغییر کرد و تا علم او در کس  
 دانسته که این کلام و این کلمه از قرآن نیست برگذاشتن مردم بر یاد گرفتن آن دلیل است بر این تا همیشه جماع را  
 بدان داشته که یا دیگر نمیدانند و نیز از این نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخی عظیم گیرت یا یک نقطه  
 تغییر در الفاظ و صبیان همه تخلیه و قلیط او کنند این همه از اسباب حفظ آلی است مرقان را و حق تعالی غفور  
 گردانید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر آیه الکری و آمن الرسول انهم اکه تحت عرش است ندا و هیچ  
 یکی از پیغمبران را مثل آن داد انچه آیت است که داده شده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منافع خدایان و پیغمبر  
 بود و ظاهر تر آنست که خدایان ملوک فاسد و دم همه بدست صحابه افتاد و باطش آنکه مرد و خیزن جباس  
 عالم است که رزن همه در کف افتاده و بی پروا و قوت تربیت ظاهر و باطن همه بوسه داد چنانکه منافع غیب  
 در دست علم آلی است نمیدانند اگر در منافع حسنه این رزن و قسمت آن در دست این سید کریم نهادند  
 قوله صلی الله علیه و آله و سلم انما انا قاسم الخیر و ان الخیر انما یوزن بالحق و ان الحق انما یوزن بالحق و ان الحق انما یوزن بالحق  
 و ان الحق انما یوزن بالحق و ان الحق انما یوزن بالحق و ان الحق انما یوزن بالحق و ان الحق انما یوزن بالحق و ان الحق انما یوزن بالحق  
 عالم گفته و اینها شهادت میدادند بر سلامت و حق تعالی علیه و آله و سلم و سلام میدادند بر وی اشجار و احجار  
 مانا که مراد اینجا ایصال فیض و احاطه و اكمال آن خدای بود و در کلام فیه سابقا و در اختصار بهشت  
 بگانه ناس با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکیالی آورد و منافع علیه السلام که بعد از طوفان باقی ماندند مگر تا حد که  
 ایام آورده بودند بر وی و جز ایشان کسی بر وی زخمی نماند پس ایشان کاف خلق باشند جواب گفته است شیخی ابن حجر

عنه قدس سره  
 غلام محمد باقر  
 کاتب

ازین اشکال که این عموم رسالت فوج علیه السلام در پشت بنور بلکه اتفاق افتاد و بجا داشته که واقع شده به ان تحریف شد  
خلق درین جامعہ ابائینبر مصلی الله علیه و آله وسلم عموم رسالت وی در اصل پشت و ایندای آن بود گفت بنده سکن  
شبهه الله علی طریق الحق و الدین که مقصود از عموم پشت آنحضرت بکافه قاصد شمول اوست مایل عالم را از شرق و غرب  
و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز نبی نبوتی نشد  
بدوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بهر احوال و اسود و ابر و با هر جماعت و اسود و عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی  
و سفیدی است در قرآن مجید هم از سلفان و احوالی قوم و واقع شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگر چه  
باعتبار حد و حاشیه جز ایشان باقی مانده باشد گویند که ما جمیع و آل کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که فوج علیه السلام  
و عا که در تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعی وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بدوی ایشان  
چون هلاک کرده میشد قال الله تعالی و ما کننا سفینا حتی نبعث رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که  
و سی اهل رسالت جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت فوج توحید رسیده باشد بنما مردم را  
از هر طول مدت بقای وی در عالم و تادی که در بر شرک و تخلف عذاب شد شیخ این دین الیه گفته که جائز است  
که توحید عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کرده اند غیر قوم خود را بر شرک  
چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که شاید در انبیا بدعتی نباشد و غیر بدعتی نباشد و فوج دانست که  
ایشان ایمان نیاوردند بدوی پس و عا که در هر که ایمان نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی و این جواب حسن است  
اگر ثابت شود در سال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت  
حضرت ما را بقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح  
و غیر وی در حد و آنکه مبعوث نه شود و پیغمبر در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منوخ شود و بعضی شریعت و  
گذاشتن ایا پیغمبر نهانند که این راجع به فروع شریعت غرض اوست و این خصوصیت دیگر است که بنی قائم انبیا است  
صلی الله علیه و آله وسلم و مقصود در اینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فقه بر و قول بعضی بود که مبعوث  
است بعرب خاصه قاصد است و تناقض است چه هر گاه قبول کرد در رسالت او را صادق دانستند او را چه رسول کاتب  
نیاید و او خود و عا که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع اینکلام بآنست که خبر واحد متعالم  
نقض بقول نیست قائم و از انجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت بر حسب حد و رسالت یکماه و دو چهره و یکماه  
آنست که بود بدوی صلی الله علیه و آله وسلم و بلا و اعلا وی مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست  
بر اهل اعلی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیزین رعب حاصل است و اما این خصوصیت اخصافه بنبیا است  
علیه السلام و اگر بعضی از لوک و سلاطین را باشد آن در حکمت و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت با فضل اهل رعب

صلی الله علیه و آله وسلم در این اشکال که این عموم رسالت فوج علیه السلام در پشت بنور بلکه اتفاق افتاد و بجا داشته که واقع شده به ان تحریف شد  
خلق درین جامعہ ابائینبر مصلی الله علیه و آله وسلم عموم رسالت وی در اصل پشت و ایندای آن بود گفت بنده سکن  
شبهه الله علی طریق الحق و الدین که مقصود از عموم پشت آنحضرت بکافه قاصد شمول اوست مایل عالم را از شرق و غرب  
و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز نبی نبوتی نشد  
بدوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام بهر احوال و اسود و ابر و با هر جماعت و اسود و عرب که غالب در رنگ ایشان سیاهی  
و سفیدی است در قرآن مجید هم از سلفان و احوالی قوم و واقع شده و اما جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگر چه  
باعتبار حد و حاشیه جز ایشان باقی مانده باشد گویند که ما جمیع و آل کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که فوج علیه السلام  
و عا که در تمام اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل سفینه بدعی وی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بدوی ایشان  
چون هلاک کرده میشد قال الله تعالی و ما کننا سفینا حتی نبعث رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که  
و سی اهل رسالت جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت فوج توحید رسیده باشد بنما مردم را  
از هر طول مدت بقای وی در عالم و تادی که در بر شرک و تخلف عذاب شد شیخ این دین الیه گفته که جائز است  
که توحید عام باشد در بعضی انبیا و التزام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کرده اند غیر قوم خود را بر شرک  
چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که شاید در انبیا بدعتی نباشد و غیر بدعتی نباشد و فوج دانست که  
ایشان ایمان نیاوردند بدوی پس و عا که در هر که ایمان نیاورد چه از قوم وی و چه از غیر قوم وی و این جواب حسن است  
اگر ثابت شود در سال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت  
حضرت ما را بقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مبعوث است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود و نوح  
و غیر وی در حد و آنکه مبعوث نه شود و پیغمبر در زمان ایشان یا بعد از ایشان و منوخ شود و بعضی شریعت و  
گذاشتن ایا پیغمبر نهانند که این راجع به فروع شریعت غرض اوست و این خصوصیت دیگر است که بنی قائم انبیا است  
صلی الله علیه و آله وسلم و مقصود در اینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس را فقه بر و قول بعضی بود که مبعوث  
است بعرب خاصه قاصد است و تناقض است چه هر گاه قبول کرد در رسالت او را صادق دانستند او را چه رسول کاتب  
نیاید و او خود و عا که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجع اینکلام بآنست که خبر واحد متعالم  
نقض بقول نیست قائم و از انجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت بر حسب حد و رسالت یکماه و دو چهره و یکماه  
آنست که بود بدوی صلی الله علیه و آله وسلم و بلا و اعلا وی مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست  
بر اهل اعلی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیزین رعب حاصل است و اما این خصوصیت اخصافه بنبیا است  
علیه السلام و اگر بعضی از لوک و سلاطین را باشد آن در حکمت و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت با فضل اهل رعب



حاصل می باشد چنانکه بعد از عرب و قتال بیاشد و اما آنکه در دین و امارت و در س و طاعت و اندیشه باشد عام است  
 و انبیا و در امور که سلاطین هم شاید باشند فافهم بانشر التوفیق و از انجمله آنست که او را تأیید و تقویت کردند در حروب  
 بخود و طاعت و غیره به یکس این پیغمبر از انبیا و این معنی تفصیل در میان غزوات خصوصاً در غزو بدر معلوم گردد و  
 از انجمله آنست که طلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه و آله و سلم و طلال گردانیده نشد  
 بهای هیچ کی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نمود تا غنائم حلال شدی و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال  
 نبود اکل آن جمع میکردند از آتش از آسمان پیدا میشد و میسخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانید  
 شد و این امت مرحومه را و این فضیلت و توفیق و مکرمت و توفیق را ایشان را و گفتند اندک داده شد آنحضرت را  
 آنچه سوا حق شهنوت و طبیعت است است چه نفوس بالطبع مائل و مستند و اندک آن در گرفتن آن مهر و غلبه و اقتب  
 و شجاعت و مقامات است پس نمیخواهند که فوت شود ایشان را تا قسم و تمنع بدان و از انجمله آنست که گردانیده شد  
 مراد و امت او را تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در آن مخصوص نیست و چون بعضی از آن و از انجمله آنست  
 که گردانیده شد زمین ظهور که مراد بدان تیمم است و در شریعتهاست و دیگر طهارت جز بآب و در صورت نبود و همچنین جائز  
 نبود امتان و دیگر نماز بر در آنکه مخصوص چه که گشت و کلیسای ایشان باشد فافهم و اینجا جای سوال میباشد پس  
 در سفر با که ایشان در صحرا و بیابانهای گشتند و از گشت و کلیسای خود در بیابانها و آنچه کار میکردند و نماز  
 آنی که در دنیا چنانچه دیگر نمائی که در دنیا میافتنند مثل آن از جامه و چوب مثل گوشت و غیره از علما و برین باب نمی یابیم جز آنکه  
 در مذهب لایحه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت میکرد و در زمین و میگذارد و نماز هر جا که وقت آن می درآمد  
 و لشکر و آزاد و اودی و این التین و در فتح الهامی از ابن عباس مانند حدیث جائز آورده که نماز می گذارد  
 هیچ کی از انبیا تا میرسد محراب خود را و درین وقت و نقل و ذکر امت نیست و باینکه کلام در اینجا خیالی از تمثال اختلاف  
 نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص جمیع جعل ارض مسجد و ظهور او است و دیگر از این هر دو بودند و بعضی  
 بودند ظهور و این سخن خلاف شهود میان علمای است و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز بود ایشان را نماز  
 بجای و بجای که تعیین میدادند طهارت آنرا و این امت را جائز است در اینجا که تعیین نداشتند طهارت آنرا نیز بطاعت  
 و الله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و افراست از معجزات سایر انبیا علیهم السلام و این قرآن عظیم  
 که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان اعجاز و کونترین صورت از وی که انما علیها کالکون و یاتنی  
 که مقتدران باشد پس باید نگریست که چه حد از کثرت میرسد و این را بیانی نشان نیست که در آخر باب معجزات  
 ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم قائم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبر  
 نخواهد بود و قرآن مجید بران ماطن است و در حدیث آمده است که نقیض داستان من و داستان انبیا و پیغمبران و داستان مرسلین

صفت عالی از انبیا  
 و این که در حق عالم  
 اندکی و در حق مخلوق  
 است که ایشان را  
 و پیغمبر علیهم السلام  
 و معجزات آن حضرت  
 و از انجمله آنست که  
 ظهور از دست  
 با یکدیگر و بعضی گفته  
 اند که ظاهر است



که فرود آمد بروی اسرائیل علیه السلام و پیش از وی بر هیچ پیغمبری نیامده بطریق از حدیث ابن عمر آورده که گفت  
 شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود فرود آمد بر من اسرائیل و فرود نیامد بر هیچ پیغمبری و نه بر هیچ کس دیگر  
 آید و فرمود من فرستاده پروردگار توام بر تو امر کرده است که خیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی  
 پیغمبر باش و بادشاه پس نگاه کردم بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و تو چه گوئی  
 پس ایابی که جبرئیل علیه السلام بگوید من که تو اضع کن و بنده باش فرمود که اگر من می گفتم پیغمبر و بادشاه با ششم  
 سیر میکردند با من که هرگاه در گذشتی الموابسب اللدینه و نه که اسرائیل علیه السلام یکبار و دو بار آمده باشد بر تو  
 بلکه در اول از زبان درگاه نبوت بود و صاحب سفر الحوادث می نویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بهفت رسید جدوس عبید المطلب وفات کرد و هم وی ابوالمطلب بشرف کفالت و تربیت وی مشرف شد حضرت  
 عزت تعالی شانه اسرائیل علیه السلام را فرمان داد که باز مدت و قیام نماید پس حضرت اسرائیل همیشه قرین وی بود تا سال  
 یازدهم تمام کرد و آنگاه جبرئیل علیه السلام فرمان شد که لازمست وی نماید صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا بنگهدارند  
 که وی صلی الله علیه و آله و سلم بهترین اولاد آدم است روایت کرده است سلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که  
 آنحضرت فرمود انا سید اولاد آدم یوم القیامة و چون روز قیامت از همه مشر و بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد  
 چه انبیا و عزت و کرامت را آنجا ظهور می نماید و در کتب صحیح که را در انتقام جانی و مژدن نباشد الا او را  
 صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در کتب مالک یوم الدین مثل این گفته اند و نزد ترندی از حدیث ابی سعید خدری  
 رضی الله عنه آمده انا سید اولاد آدم یوم القیامة و لا فخر بیدی لواء الحمد و لا فخر بیده مهدی که وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 در حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس نیاید چه معرفتی که بخت او دارد کس ندارد و نعمتهای که بوی واصل است  
 کس نیست و تواند که حمد بمعنی محمودیت باشد یعنی چنانکه وی روز قیامت محمود و محمود باشد که محمود روز و روز  
 او است و شان شان او و بقول خود و لا فخر اثبات کرد با آنکه این قضایات که سن یافته ام فاضل و کرامتی است  
 از خدا و نیافته ام آنرا از پیش خود و ز سیه ام آن بقوت خود که فخر کنم بآن که قالوا و الله که مراد آن باشد که مراد  
 باین سیادت که نسبت ما و لا آدم حاصل است فخر نیست فخر من نسبتی است که بکثرت عزت و ارم بهیچانکه بعضی  
 از قوم در تفخیل ولایت آنحضرت به نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم میگویند و بعضی از باب معافی گفته اند که فخر من  
 در حقیقت بیجا و غشی در احدیت حق است و مانع از آثار وجود و حرمت خطه نگون است چنانکه مشهور است آنحضرت  
 و ان شاء الله و چنانکه سید اولاد آدم است سید تمامه خلایق است و کیم ایشانست نزد خدا از تمامه انبیا و مرسلین ملائکه  
 مشرین از اهل کمالات و ارفعین و از انبیا که نسبت که آمد دیده شد آن حضرت علیه السلام را تا مقدم من و نبی و تا آخر شیخ  
 عز الدین علیه السلام گفته رحمه الله علیه از خصائص آنحضرت است که خبر داده شده اند و دنیا بآنحضرت و اقل کرده نشد که



این کلام میسران قول که بعضی طایفه اند که سوال قبر از خصال است محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم  
 که در عالم برزخ ایشان را تخصیص و تظہیر از ذنب کرده و عالم آخرت می بردند اقا و الله اعلم و از آنجا است  
 که جائز است سوگن خورده شود بر است خدای عزوجل یا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه بغیر او و ملائکه و انبیاء  
 و غیرهم شیخ غزالدین ابن عبد السلام گفته باید که مقصود بر آنحضرت و مخصوص بودی باشد که هیچکس در وجه دومی  
 نیست صلی الله علیه و آله و سلم کذا ذکر فی المواهب اللدنیة و از آنجا است که حرام گردانیده شد از و ارج و  
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وی قال الله تعالی و از آنجا است که حرام است از آنحضرت تکلم و تعظیم آنحضرت و از جهت  
 آنکه ایشان از و ارج او بیند در بهشت و فرمود ما کم ان لوف و رسول الله و لان شکر از و ارج او بعد ابد  
 و در روضه الاحباب گفته است که گویند طلحه بن عبید الله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا بودند  
 حائنه رضی الله عنهما را بخوابیم پس نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که یزید شیعی طبع کرد در عاتقه  
 صدیقہ رضی الله عنهما پس خوانند بر و سه این آیت و ممنوع شد از ان و این در خبر است که ایشان را  
 خیر گردانیده و در آنکه دنیا و زینت آنرا خواهند یا خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست و بعد  
 افتاد از آنحضرت در حل آن خلافت است و امام الحرمین غزالی جنم کرده اند بخیل اما آنها که تا وقت وفات  
 آنحضرت بودند حرام اند بر غیر وی و در جواد نظر و وجه است و اشهر شیخ است و حکم اموات در احترام و  
 اطاعت و تحریم نکاح است نه در جوار خلوت و نفقه و میراث و تعدیه بنیکم این حکم بغیر ایشان چنانکه گریه  
 بنات آنحضرت انوار مومنین است بر قول اصح که انی المواهب و در حقیقت بسبب حرمت از و ارج است  
 که آنحضرت حی اند و قبر شریف و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عده و وفات و در آنکه مفارقت آنحضرت  
 را بی خبر کرد چنانکه آن زنی که استغاده کرد از آنحضرت و زنی که دید آنحضرت در ششگاه او بیاض پس چنانکه  
 او احوال است قوی آنکه حرام است و امام شافعی رحمة الله تعالی بر آن و قول دیگر حرام نیست و امام  
 الحرمین گفته که حرام است اگر دخول بها است روایت است که آنحضرت بن قیس نکاح کرد مستقیده را در زمان  
 هر رضی الله عنه پس قصد کرد عمر که رجم کند او پس خبر دادند پس که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر  
 از رجم او و در ولایتی که مفارقت کرد و بعد از و طلی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر  
 مفارقت کرد و بوی چنانکه باریه قطبیه رضی الله عنهما که والده ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم  
 و حرام نیست اگر فروخت او و ارجیات استی و این مسلم نیز از ان قبیل است که در ذکر ان الان قائم  
 نیست جز علم با حال شریف چنانکه در خصال است که از قبیل احکام اند که امر سابقا و از آنجا است که حرام  
 بود روایت اشخاص از و ارج آنحضرت اگر چه مشهور باشد در شایب بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان

عنه و انما  
 فاست اول غلام  
 که وقت زوال از زمین  
 از و ارج او در بهشت  
 اختیار کرده اند بخیل  
 و در بعضی کتب  
 حرام است از آنحضرت  
 تکلم و تعظیم آنحضرت  
 و از جهت  
 آنکه ایشان از و ارج  
 او بیند در بهشت  
 و فرمود ما کم ان لوف  
 و رسول الله و لان  
 شکر از و ارج او بعد  
 ابد و در روضه  
 الاحباب گفته است  
 که گویند طلحه بن  
 عبید الله گفت چون  
 پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم از  
 دنیا بودند حائنه  
 رضی الله عنهما را  
 بخوابیم پس نازل  
 شد این آیه و در  
 بعضی کتب گفته  
 اند که یزید شیعی  
 طبع کرد در عاتقه  
 صدیقہ رضی الله  
 عنهما پس خوانند  
 بر و سه این آیت  
 و ممنوع شد از ان  
 و این در خبر است  
 که ایشان را خیر  
 گردانیده و در  
 آنکه دنیا و زینت  
 آنرا خواهند یا  
 خدا و رسول خدا  
 را خواهند پس  
 آنکه دنیا را  
 خواست و بعد  
 افتاد از آنحضرت  
 در حل آن خلافت  
 است و امام الحرمین  
 غزالی جنم کرده  
 اند بخیل اما آنها  
 که تا وقت وفات  
 آنحضرت بودند  
 حرام اند بر غیر  
 وی و در جواد  
 نظر و وجه است  
 و اشهر شیخ است  
 و حکم اموات در  
 احترام و اطاعت  
 و تحریم نکاح  
 است نه در جوار  
 خلوت و نفقه و  
 میراث و تعدیه  
 بنیکم این حکم  
 بغیر ایشان  
 چنانکه گریه  
 بنات آنحضرت  
 انوار مومنین  
 است بر قول اصح  
 که انی المواهب  
 و در حقیقت  
 بسبب حرمت از  
 و ارج است که  
 آنحضرت حی  
 اند و قبر شریف  
 و لهذا گفته  
 اند واجب نبود  
 بر ایشان عده  
 و وفات و در  
 آنکه مفارقت  
 آنحضرت را  
 بی خبر کرد  
 چنانکه آن زنی  
 که استغاده  
 کرد از آنحضرت  
 و زنی که دید  
 آنحضرت در  
 ششگاه او  
 بیاض پس  
 چنانکه او  
 احوال است  
 قوی آنکه  
 حرام است و  
 امام شافعی  
 رحمة الله  
 تعالی بر آن  
 و قول دیگر  
 حرام نیست  
 و امام الحرمین  
 گفته که  
 حرام است  
 اگر دخول  
 بها است  
 روایت است  
 که آنحضرت  
 بن قیس  
 نکاح کرد  
 مستقیده  
 را در زمان  
 هر رضی  
 الله عنه  
 پس قصد  
 کرد عمر  
 که رجم  
 کند او  
 پس خبر  
 دادند  
 پس که  
 دخول  
 واقع  
 نشده  
 بود  
 پس باز  
 آمد عمر  
 از رجم  
 او و در  
 ولایتی  
 که  
 مفارقت  
 کرد و  
 بعد از  
 و طلی  
 نیز سه  
 قول  
 نقل  
 کرده  
 اند  
 قول  
 ثالث  
 آنکه  
 حرام  
 است  
 اگر  
 مفارقت  
 کرد و  
 بوی  
 چنانکه  
 باریه  
 قطبیه  
 رضی  
 الله  
 عنهما  
 که  
 والده  
 ابراهیم  
 بن  
 رسول  
 الله  
 بود  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و  
 آله  
 و  
 سلم  
 و  
 حرام  
 نیست  
 اگر  
 فروخت  
 او و  
 ارجیات  
 استی و  
 این  
 مسلم  
 نیز  
 از  
 ان  
 قبیل  
 است  
 که  
 در  
 ذکر  
 ان  
 الان  
 قائم  
 نیست  
 جز  
 علم  
 با  
 حال  
 شریف  
 چنانکه  
 در  
 خصال  
 است  
 که  
 از  
 قبیل  
 احکام  
 اند  
 که  
 امر  
 سابقا  
 و  
 از  
 آنجا  
 است  
 که  
 حرام  
 بود  
 روایت  
 اشخاص  
 از  
 و  
 ارج  
 آنحضرت  
 اگر  
 چه  
 مشهور  
 باشد  
 در  
 شایب  
 بعد  
 از  
 نزول  
 این  
 آیه  
 حجاب  
 حرام  
 بود  
 بر  
 ایشان

عنه  
و در آنجا  
که حضرت  
را می بیند  
و در آنجا  
که حضرت  
را می بیند

گفت روی در کف دست مگر بر آن حاجت باشد شهادت بر آن چنانکه جائز است سائر عورات را افتی به القاضی و گفته  
که فرض کرده شد بر امهات المؤمنین سترنی خلالت در وجه و کفین و جائز نیست مرایشان از کشف آن در شهادت  
و جز آن و نه اظهار شخص گری در آنچه ضرورتی باشد مثل برآوردن لاله کرده است بآنچه در موطا است که چون قائم  
یا کفایت عمر رضی الله عنه پوشیده زن زنان حصه را رضی الله عنها از آنکه دیده شود شخص و نه و زینب بنت جحش را  
ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص و نه و صاحب موهب لذیذ از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده  
که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرقیست آن بر ایشان و تحقیق بودند  
از و اوج مطهره که بیرون می آمدند بر سر ج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند و احادیث را از ایشان  
و ایشان مسترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نمائند که حجاب امهات المؤمنین یعنی عدم اظهار اشخاص  
ایشان اگر چه مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر از بیان این حدیث آنست که  
فرضیات آنست چنانچه ظاهر کلام اوست یا اینها را داخل ضرورت سازد و فتنه بر ظهور اشخاص امهات المؤمنین  
در ج و طواف ثابت است در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتم مایهی گرده  
نسایم کشا و ید روی و چون میدیدم که مردمان میرسنند مناسختم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف  
هم المؤمنین صفیه در هجوم طواف نمی توانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم به هر تقدیر ظاهر است  
که شخص ظاهر بود و از ثکاب آنکه مثل قبه و عمارت چیزه بر بالای خود داشته باشند بعد از آنکه و اما در سماع حدیث  
تواند که در پرده میکرده باشند و از عبد الواحد بن امین اندیش آمده که گفت در آمدیم بر عائشه و بروی و بر سر بود  
سطر و ظاهر این در رویت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جائز است بر زنان از کشف وجه و کفین  
برایشان حرام بودند ستر شخص کمال نمی ماند و الله اعلم فتنه بر و آداب آنست که اولاد بنات نسبت کرده می شوند  
بر سر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه بر او و اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی که من الله  
و بعد از آنکه در حدیث در شان حسن بن علی رضی الله عنهما آمده که نهان بانی الله فیما فاجبها و احب من یحبها و در حدیث  
دیگر آمده آن امی بنی زینب الدینا و نیز آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها  
فرمود بخوان نزد من هر دو این را پس بوی میکرد و هر دو را می چسباند و خود در امام حسن فرمود آن امی بنی زینب  
سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن عسکری علی ازین دو در مسجد آمده بر پشت مبارک آن حضرت سوار شدند  
پس آنحضرت سر بر پشت و سجده در آن کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفتند گریه می آورده پس  
فرمود رسول الله فرمود پس من سوار شد مرا پس ناخوش داشتم که شبلی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و لالت آنست  
بما له نزع انبیا و اهل بیت است و آداب آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است در ذی قیامت یعنی سودمند نیست روز



قیامت که نسب من و نسب من مراد به نسب ولادت است و بسبب ازواج و لهذا تزوج کرد امیر المؤمنین عمر بن خطاب را  
 بامیر واری اتصال آنحضرت باین و این قصه در جای دیگر تفصیل تر ازین مذکور است و از آنجمله آنست که تزوج  
 کرده نشود بر بنات و بی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اگر دختر آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید اگر مردی که بالاس  
 وی نمی و غیر خواهد اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی و خردابی جبل را که مسلمان شده  
 در مدینه آمد و بود و همسنگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد و صلی الله  
 علیه و آله و سلم و فرمود قوم و میگویند که شتم نمی گیری بخت دختران خود و من علی است که نکاح می کند و دخترانی جبل  
 را و شما هیچ نمی فرمایید پس آنحضرت برخاست و بهیچر آمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابوالعاص را نام دانا و آنحضرت  
 است علیه الله علیه و آله و سلم که حضرت بی بی زینب و دختر آنحضرت در خانه وی بودند و استی و زید با و نگاه داشت  
 رضای ارا و حضرت بی بی فاطمه جلوسه گشته است و من ناخوش دارم که از آنکه دور افتد و دور افتد و دور افتد و دور افتد  
 فاطمه او من شنیده ام که علی همسنگاری میکند و دخترانی جبل را و بخدا سوگند جمع نمی شود و دختر رسول خدا و دختر  
 و من خدا و جلاله بیکر داول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند و این حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه  
 آمد و غدر خواست و ترک داد و خواستگاری دخترانی جبل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر  
 فاطمه ثلثت حیات وی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که از آنکه فاطمه را لازم می آید از آن آزار من  
 و منطبق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری ثلثت ایام سه جاری  
 گردانیده شد و جمیع بنات فخر و از آنجمله آنست که جهتا و و عری کرده نشود قبله در عراب سحر بنوی که می بیند  
 چپ در است و قومی و او شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که تنوع آورد و از آنکه اردن نماز بسوی عراب بنامیر صلی الله  
 علیه و آله و سلم گفت که من جهتا و میکنم قبله را وی گذارم که اگر کردین کار را با احترام آنکه این عراب در زمان  
 آنحضرت بود و من گفتم که نعم و الله مناه و اگر ناهیل میکند که این عراب که الان است آن نیست که در زمان آنحضرت بود  
 علیه الله علیه و آله و سلم بلکه غیر داده شده است از آنکه بدو کافر شده و دو دور و ایستاده است که دور کرده شده  
 جهتا که در میان بود پس دید آنحضرت تعبیر او و بنا کرد و عراب بشاقت من کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت  
 را در خواب دید او را حدیثی شک و شبهه نیر که شیطان تشبیه میکند وی یعنی بصورت خریف وی نمی تواند بر آمد و  
 او را در قدرت نداده اند که بر آنحضرت درین باب اقرار تواند کرد و در وایتی آمده که فرمود من را آنی فدا ای کنی  
 مرا همین درین در خواست و در وایت جابر رضی الله عنه آمده من را فی المثل تمام قدر آنی یعنی اگر چه حق تعالی  
 شیطان را قدرت بخشیده است که بصورت که خواهد بر آید و لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آن حضرت  
 علیه الله علیه و آله و سلم بر آید زیرا که آنحضرت مظهر برایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت

خداوند متعالی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس تواند برآمد و افترا کرد و بازمی داد زیرا که وی سبانه خالق هدایت و  
ضلال است هر دو در آنجا محل اشتباه نیست که اقالوا بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مگر تا راه بسیار را  
و شیطان متشکل نمی تواند شد بصورت هیچ غیر بر آن صاحب بود پس بدین این را در فضائل آنحضرت آورده است  
علیه و آله و سلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرط نیست که بصورت خاص بیند بصورت که کسی  
ویدایش از او دید و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم بر آن صورت بوده و در مدت عمر خود بعضی تنگیز ازین گرفته که بصورتی بیند که آنحضرت بقیوم بر آن شده حتی  
اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و بیست زبیده و میگوید که کسی که پیش این سیرین  
که صاحب تعبیر رویا بود می آید و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که چه صورت دیده  
اگر بصورتی و وصف کرد که بنو آنحضرت بر آن صورت می گفت بن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگوید که سید این  
حدیث صحیح است الله اعلم و کسی که این عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچ صحت دیده گفت بصورت حسن  
بن علی رضی الله عنهما پس گفت این عباس است ندیده تو آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند که دیدن بصورت خاص  
صفت معلومه وی در ادراک حقیقت اوست یعنی آن که مثال حصول آنست که هر کس بخواند بر آنند که بصورت که بنی آنحضرت را  
دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص آنرا در حالت آن نیست هر که آنرا خیال صاف تو بخواهد سلام مقدسه و بی  
درست تو کلامش را در تحقیق انقیاط بسیار است و در شرح مشکوٰۃ جلد از آن آورده شده است آنجا باید دید و در حدیث مسلم آمده  
که من رأی فی المنام فیرانی فی البقعة کسیکه دیدم را در نوم سرانجام است که بیند مرا در بقعه این را بخند و بهر توجیه  
کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگوید که در آخرت تمام امت خواهند دید و امید و الاصول این دولت است  
و وجه تخصیص بر دیت در مقام حیات مگر که گویند این را روتی خاص و قریب مخصوص باشد و تواند که بعضی  
گناه کاران بشومی گناه خود محروم باشند از دیت جل چندگاه و بعضی موطن بخلاف این را می گویند که از سران و خدایان  
محفوظ باشد و وجه دیگر آنکه مراد بر دیت در بقعه روتی تاویل رویا و صحت اوست این مخصوص است بآن حضرت که  
صلی الله علیه و آله و سلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در مقام شرف بشد امید است که بشرف محبت  
نیز مشرف خواهد شد و این معنی آنست چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بخضرت رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم آمد و گفت پدر من پیر است بلازمت شریف نمیتواند رسید و لیکن در خواب مشرف شده است فرمود  
رأی فی المنام فیرانی فی البقعة و آید که این بشارت باشد بعضی مستعدان و مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه  
بیکگاه باین نعمت مشرف شده اند حال بجای رسید که در بقعه نیز باین سعادت مشرف شوند و علماء را در رویت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بقعه بعد از موت خلاف است و صاحب اهدی الدنیا فریغ خود نقل کرده است

که گفت زبیده است با این پنج کی از صاحب دین بعد هم و تحقیق سخت شده اند و دانسته بر وقت آنحضرت علی السلام  
علیه السلام تا فردی غنی و ثروتمند با نده نهانی بعد از آنحضرت شهباشاه بر قول صحیح و نهاده وی که سایه قبرش در  
بود و افکار و نهاده از وی رویت آنحضرت و درین وقت فراتر لیکن از این صاحب دین و حکایات از نفس خود و نه آنکه در  
توشیح عیری الایمان مازری و بجهت النفوس این ای جبره و درین ایامین عیفت یا نفی و دیگر تصنیفات وی  
شیخ صفی الدین بن منصور در ساله خود هم در سوابب عبارات این جبره را افکار و نهاده است که گفته چنین ذکر کرده است  
از سماع خلف از جماعه که تصدیق کردند باین بیست و هفتی من بهی فی المنام تفسیرانی فی الحقیقه که دیدم آنحضرت را  
در مقام پس از آن دیدم در نقطه و پریدند از حضرت دی از اشیا که شوش بود پس قبر و آنحضرت ایشان را  
بلکه اکار و شیوه طهرار که از آن کشاد حاصل شد و همچنین آمدنی زیاده و نقصان و گفت که اگر آن تصدیق دارد  
بکرامات او لیا یانه اگر از او یاد می بردند متواند کرد بهر چه اثبات کنند وی بکرم و بخواهد کرد و اگر تصدیق دارد  
باید گفت این از انجیل است زیرا که گفتن کرده میشود مرا و لیار را بخرق و عادت از شیاد و عیبت و غریب بر عالم علیه  
و صفی که سنا و ناس و آن راه نیست و هم صاحب سوابب گفته که شیخ ابو منصور در ساله خود گفته که می گویند که  
شیخ ابوالعباس تفسلافی در آمد یکباری بر حضرت رسول پس گفت آنحضرت مرا در اخذ اندیشه بید یکبار یا احمد  
و شکیلی که از اندیشه عالی یا احمد و شیخ ابی اسعد آورده که گفته می باشد که شیخ ابوالعباس است و شیخ دیگر از اصحاب و شرف  
است و شیخ شام که گفته که در شام بزم این دو شیخ بر حضرت پیغمبر علیه السلام معارفه کردند و آنحضرت را از هر یک از آن گفت  
ابوالعباس چون که آمد بر پیغمبر علیه السلام و آنکه یکباری دیدم آن حضرت که میفرمودند تا شیر را با بدلا بپوشانند آنحضرت  
بر او بر آوردن که بعد نام و او را ایشان نشور می گفتیم بار رسول الله فی نوبی بر او من چنانکه بپوشید و درین نوبی  
فرمود آنحضرت علیه السلام که او را مقامی است غیر این و نام حجه الاسلام بر کتاب خود و نقد من الفضائل میگوید  
که از باب قلوب شایده میکنند و بیداری ملائکه را و ارج و نیاز او می شوند از ایشان آواز با و نامش میکنند  
از ایشان آواز و استفاده میکنند و مانند حکایت کرده شده است از سید نور الدین الحلی و الدیلمی و سید  
عیفت الدین که تنفید و بشفی زیارات جواب سلام را از داخل قبر شریف علیه السلام با و لدی و در هر یک  
در تیره ازین قبیل حکایات می آید که احتمال نقطه و مقام هر دو دارد و می آید که شیخ شهاب الدین سهروردی  
قدس الله عنده در عز و کرامت المزارت آنشیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می آید که فرموده است که در  
تا آنکه فرمود و در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تراج که گفت ساطر این حروف میزند که میگوید عبد الحق  
بن سیف الدین ثبته الله فی مقام الصدیق و المیقین و بجهت الاسرار تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن اویس الشافعی  
الهمنی که میان وی و میان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه و در سلسله است از شیخ



حفظ از آن سخن در روایت میرود و در صورت و مثال و اینجا که جائز است که در مقام جوهر شریف آنحضرت مقصود و تمثيل گردد  
 به شوق تمثيل شیطان در تفسیر حاصل گردد و آنچه نام در نوم می بیند مستقیماً در نقطه به بیند چنانکه از حکایت بجهت  
 الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل  
 عبا پوشیده به حج می آیند و تلبیه میکنند محل این حال نیز بر مقام و مقام در تعیین خلاف ظاهر است و تمثيل لکونی  
 بصورت ناسوتی امر متصور است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و لازم  
 نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجه حکم صحابی داشته باشند اگر فیسی از عالم حسن  
 با سبیل است ذکر اثبات کنند به ثبوت نوم نامنی نیست و نوم تعطل حواس است بقلبه ربطت مزاجی بر دماغ  
 و اینجا طبیعت حواس با سبیل است ذکر دشود است و در نقطه است و در نوم و با بکله دیدن آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی میشود و در نقطه نیز مینماید و آن فغص شریف که در مدینه  
 در قبر آسوده و می است همان تمثيل میگردد در یک آن متصور و بهر متعده عوام را در مقام و خواص را در نقطه  
 و صاحب مدیه خود گفته که هر که قصد یق بکرات اولیا دارد و قائل است بآنکه منکشف میگردد و ایشان اشیاء در عالم  
 علوی و مثالی مشکل و مشتبه میگردد و بر دی چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هر چه عامه در خواب می بینند و خواص  
 در بیداری یابند و هر چه آنها را به کسب حاصل شود اینها را بوجهب و الله یقول الحق و چه بیداری اسبیل تسهیل  
 اگر چه روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مقام حق و ثابت است بی شک و شبهه و لیکن گفته اند که آنچه  
 را می بشنود از احکام عمل بآن نمی کند نه ادب است شک و روایت بلکه از برای آنکه از برای ضبط مفقود است  
 در حالت نوم که اقا و افراد احکام شرعی که مخالف قرار داد دین است و الا بعضی علوم که نه ازین قبیل باشد  
 در قبول آن عمل بدان ضلالتی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مردی است از حضرت می نموده  
 و عرض کرده که باز رسول الله فلان اینچنین است از حضرت تروایت کرده است پس فرمود آنحضرت نوم اولاد و روایت  
 که در نقطه است بعضی مشایخ نیز چنین استفاده علوم نموده اند و الله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت آنست که نام  
 نهادن بنام شریف می میون و مبارک و نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک  
 و بنی الله عنهما که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده کرده میشود و دو بند در درگاه حق پس امیکند  
 حق تعالی ایشان را به بهشت و میگویند این دو بند خداوند را چه چیز متاهل و مستحق شدیم ما بهشت را و حال آنکه  
 عمل نکرده ایم که جز امید بهی تو را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند خورده ام  
 بر نفس خود که در نیاید آتش را کسی که نام او از حق و حمد است و تروایت کرده شده است که گفته است پروردگار تعالی  
 آنحضرت سوگند بخورم بعزت و جلال خود عذاب نکند هیچ کس را که نامیده شود بنام تو و آن علی بن اسبیل طالع است

رضی الله عنه آمده است که گفت ایچ مالک نیست که نهاده شود حاضر شود بر وی یکبار نام او احمد و محمد است مگر آنکه  
 پاک کند خدا تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مالک در وی هر روز دو بار رواه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده  
 که بیع خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن و آمده که مجتمع شوند قومی بر سر مشورت در این  
 کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت و آمده که هر که نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت  
 کند و بهشت در آرد قال ابو بصیر شمر قانی ذمه منتهیستی محمد و هو ان فی الخلق بالذمه و کاتب حروف یکبار  
 حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان بایستاد حاضران مجلس شریف گفتند که محمد بن سلمان سلام  
 میکنند و آنحضرت قیام ننمودند و معافه کردند و فرمودند آتش در رخ بر شما حرام است مگر این بشارت نتیجه این تمییز  
 است که کردند و علمای اتفاق است در تمییز بسم شریف و در تکلیف بکفایت آنحضرت که ابوالقاسم است اختلاف  
 است خواه بسم باشد یا نه و بعضی از جمیع میان تمییز و کفایت منع کرده اند و برخی از او را تجویز نموده و این قول  
 صحیح است و وی گفته که درین مسئله مذموب است و در مذموب امام شافعی رحمه الله علیه منع است مطلقاً و امام  
 مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقاً و مذموب ثالث جائز است مگر کسی را که نامش محمد نیست و یکبار تجویز کرده  
 است مطلقاً مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و الا قرب انتی از جمله  
 آنست که مستحب است غسل و تطیب بر سر قراة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آداب است  
 کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبیین  
 ویر که کلام وی صلی الله علیه و آله و سلم که مروی و ما تدرست بعد از وی در عزت و رفعت مثل بکلام او است  
 که سمیع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع روايت است از مطهر که چون می آمدند  
 مردم بر مالک رحمه الله علیه بیرون بمفرستاد جاریه را و میگفت میگوید شیخ چه میخواستند شما حدیث یا سائلان اگر میگفتند  
 سائل میخواستند و بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد و ایشانرا مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفته سیرستان  
 از درون جواب سائل را و اگر میگفتند حدیث میخواستند می در آمد مفصل را پس غسل میکرد و جامه سفید می پوشید و نماز  
 بر سر می نهاد و طبلستان می پوشید و تطیب کرده و نهاده شده که کسی پس بیرون می آمد و نمی نشست بران و بخیر  
 میکرد و بعد از حدیث می نمود باخشوع و وقایف نشست بران کسی که در وقت حدیث می گویند که امام مالک  
 این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقق کرده داشته اند نهاده و مالک و جامع دیگر حدیث بر غیر طهارت  
 و بود و شمس که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد و کرد  
 و سماع حدیث شریف وی و جمیع رسم مبارک و سیرت و سبب لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراة  
 حدیث قیام نکند و سبب را که در آید زیرا که درین قلت او نیست با آنحضرت و قلت احترام است مراد از قطع حدیث او نیست

عنه و انما  
 ذمه منتهیستی  
 محمد و هو ان فی  
 الخلق بالذمه  
 و کاتب حروف  
 یکبار  
 حضرت غوث  
 الثقلین را در  
 خواب دید و در  
 پیش ایشان  
 بایستاد حاضران  
 مجلس شریف  
 گفتند که محمد  
 بن سلمان سلام  
 میکنند و آن  
 حضرت قیام  
 ننمودند و معافه  
 کردند و فرمودند  
 آتش در رخ بر  
 شما حرام است  
 مگر این بشارت  
 نتیجه این تمییز  
 است که کردند  
 و علمای اتفاق  
 است در تمییز  
 بسم شریف و در  
 تکلیف بکفایت  
 آنحضرت که  
 ابوالقاسم است  
 اختلاف است  
 خواه بسم باشد  
 یا نه و بعضی از  
 جمیع میان  
 تمییز و کفایت  
 منع کرده اند  
 و برخی از او را  
 تجویز نموده  
 و این قول  
 صحیح است و وی  
 گفته که درین  
 مسئله مذموب  
 است و در مذموب  
 امام شافعی  
 رحمه الله علیه  
 منع است  
 مطلقاً و امام  
 مالک رحمه الله  
 تجویز کرده  
 است مطلقاً و  
 مذموب ثالث  
 جائز است مگر  
 کسی را که  
 نامش محمد  
 نیست و یکبار  
 تجویز کرده  
 است مطلقاً  
 مخصوص  
 گردانیده  
 است نهی را  
 بحالت حیات  
 آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله  
 و سلم و الا  
 قرب انتی از  
 جمله آنست  
 که مستحب  
 است غسل و  
 تطیب بر سر  
 قراة حدیث  
 آنحضرت و  
 باید که نزد  
 خواندن حدیث  
 آنحضرت  
 آداب است  
 کرده شود  
 چنانکه در  
 حالت حیات  
 چون تکلم  
 میکرد و قوله  
 تعالی یا ایها  
 الذین آمنوا  
 لا ترفعوا  
 اصواتکم فوق  
 صوت النبیین  
 ویر که کلام  
 وی صلی الله  
 علیه و آله و  
 سلم که مروی  
 و ما تدرست  
 بعد از وی در  
 عزت و رفعت  
 مثل بکلام  
 او است که  
 سمیع میشد  
 از لفظ شریف  
 وی باید که  
 خوانده شود  
 بر مکان عالی  
 مرتفع روايت  
 است از مطهر  
 که چون می  
 آمدند مردم  
 بر مالک رحمه  
 الله علیه بیرون  
 بمفرستاد جاریه  
 را و میگفت  
 میگوید شیخ  
 چه میخواستند  
 شما حدیث یا  
 سائلان اگر  
 میگفتند حدیث  
 میخواستند می  
 در آمد مفصل  
 را پس غسل  
 میکرد و جامه  
 سفید می پوشید  
 و نماز بر سر  
 می نهاد و  
 طبلستان می  
 پوشید و تطیب  
 کرده و نهاده  
 شده که کسی  
 پس بیرون می  
 آمد و نمی  
 نشست بران و  
 بخیر میکرد  
 و بعد از حدیث  
 می نمود باخشوع  
 و وقایف نشست  
 بران کسی که  
 در وقت حدیث  
 می گویند که  
 امام مالک این  
 روش را از سعید  
 بن المسیب گرفته  
 بود و تحقق کرده  
 داشته اند نهاده  
 و مالک و جامع  
 دیگر حدیث بر  
 غیر طهارت و  
 بود و شمس که  
 چون بر غیر طهارت  
 میبود تیمم  
 میکرد و شک  
 نیست که احترام  
 و تعظیم و توقیر  
 آنحضرت بعد از  
 وفات نزد و کرد  
 و سماع حدیث  
 شریف وی و جمیع  
 رسم مبارک و سیرت  
 و سبب لازم است  
 چنانکه در حضور  
 شریف بود و باید  
 که در وقت قراة  
 حدیث قیام نکند  
 و سبب را که در  
 آید زیرا که در  
 این قلت او نیست  
 با آنحضرت و قلت  
 احترام است مراد  
 از قطع حدیث او  
 نیست





با بادیش که در منزل آنحضرت در ویافته و بعضی از محدثین گفته اند که نیرت در فضیلت مخصوص صاحب است  
 گفته بود صحبت ایشان بسیار بود استغافه و استفاده ایشان آنحضرت و غایت قول او است و حق آنست  
 که فضل رویت آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیا فی خصوص است ایضا چه که چنانکه دیگر دارد و احادیثی که در  
 آنرا است و در مشهوره انصافیت دیگر است که ایمان بنی بجا است چنانکه در این باب صاحب یقین وجه تقدیر کرده اند  
 و الله اعلم و آنرا بخوبی خلاصه ای این را نیز ذکر کرده اند که در خطابه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود  
 اسلام علیکم ایها البنی و خطاب نمیکرد غیر او را اگر ما باین اختصاص آنرا داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت نبیند  
 و تمام شده است پس این موافق است بحدیثی که از ابن مسعود رضی الله عنه است که گفت ایومیم ما چون  
 میگذاشتیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم اسلام علی الله اسلام علی نبی الله اسلام علی رسول الله  
 علی فلان و چون برگشتیم آنحضرت را نماز روزه و آنرا بجا نمیدادیم اسلام علی الله و میگویم که خدا و اسلام  
 است یعنی سلام است از انفاض و محافض و سلام بر بنده گان است از ان سلام بودی و همه فواید و احتیاج  
 است معنی ندارد و چون بشنیدیم که از شما در نماز باید که بگویم التحیات لله و الحمد لله و در ایجابات اسلام علیکم  
 ایها البنی در حمد الله و برکات اسلام علیها و علی نبیها و الله الصالحین که چون این را گفت رسید هر عید صراج را  
 که در آستان و زمین است بحدیثی که در اینجا تخصیص واقع شده سلام بر آن حضرت و دیگر از اجماع گذارشته و  
 اگر مراد این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیبت از خصائص است نیز و جمعی دارند و در جمیع میگویند که چون  
 در اصل شب معراج در و بعضی خطاب بود که از جانب سید العزت سلام آمد بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم بعد از آن هم برین صیغه گذاشته و در کتابی شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از فوت حضرت اسلام  
 صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند بعضی خطاب و الله اعلم و در بعضی کلام بعضی عرفاء گفته اند که خطاب این صیغه بلاحظه شود  
 روح مقدس آنحضرت و سرایان دی در واری موجودات خصوصاً در ارواح معصیان است و آنرا بخوبی درین حالت  
 از مشهود وجود حضور آنحضرت غافل و ذایل نباید بود و باید در و فوض از روح پر فروج دی صلی الله علیه و آله  
 و سلم و آنرا بخوبی آنست که واجب است بر کسیکه بخواند او را آنحضرت جواب داد و آن اگر چه آنکس در خانه باشد و شاهان و پادشاهان  
 سید بن ابی طالب است که گفت نماز میکردم من پس خواندم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس جواب ندا دادم  
 پس بعد از نماز بخدایت آمدم و گفتم یا رسول الله من در نماز بودم از آن جواب ندا دادم فرمود آنحضرت آیا گفتار است  
 خدا تعالی بجهت الله و الله رسول او و عالم را بخوبی پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرمود است عاصی می شود و  
 تا که آن آیتان را باطل می شود و یا نه صاحب نماز میگوید که کسی که در نماز باشد و از شاهان و پادشاهان که باطل می شود  
 بعضی بر آنست که باطل می گردد و از حدیثی چیزی معلوم نمیشود و الله اعلم و آنرا بخوبی آنست که در روایتی برین صیغه

صلی الله علیه وآله وسلم بخود روغن گفتن بر غیر او نیست و هر که در روغن بر بندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود و اینست  
 ابد اگر چه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جامه از محمد بن و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی در روغن گفت بر آنحضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی  
 پدر امام احمد بن حنبل آن روغن را که بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفر است لیکن موافقت نکرد و از آنکه در او  
 درین قول و حق آنست که در روغن بر بستن بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافر نمی شود صاحب آن  
 تا احتلال نکند و توبه اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیت میان شهادت در و اینست  
 و الله اعلم و از آنکه آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عدا و سهوا  
 نه سبها غفارا نیست و همچنین انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از آنکه آنست  
 که جائز نیست بر آنحضرت خون زیر که این نقص است و نه اغیار طویل و همچنین انبیا و صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین  
 تنبیه کرده است بیکه بر آنکه اغیار ایشان مخالف اغیار دیگران است و از غلبه او جاع است بر عروس ظاهره نه بر قلب  
 زیر که دارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلماسی ایشان و چون نگام داشته شده است و دلماسی ایشان  
 از نوم که سبکتر از اغیار است پس از اغیار بطریق اولی محفوف باشند و هم سبک گفته است که جائز نیست انبیا را عملی زیر که  
 این نقص است و داعی نشده است هیچ پیغمبر هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشد و اما یعقوب را  
 حاصل شده بود بروی پرده و بر طرف شد و نام فخر از وی در تفسیر قول حقیقانه و ایهیت عینیه من الحزن گفته  
 است که غالب شد بروی بکا و نزد غلبه بکا بسیار شود آب و چشم گویا سفید شده است بفضیله آن آب و دلیل  
 بر صحت آن قول آنکه تاثیر خون در غلبه بکاست شد و حصول عی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند که در  
 علیه السلام عی شده بود با لکینه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای تمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند  
 که ضعیف شده بود بصروی از کثرت بکا و اخرا و ادراک میکرد و ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر او  
 بسیار که گماند خشنود قومی شد بصروی و رفت نقصان آنی پوشیده ماند تفصیل سبکی عدم جو از عی را با آنکه عی نقص است  
 به قول است آنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلا ای که بر اوب علیه السلام عارض شده و تفسیر عی ضعیف  
 علیه السلام مشهور است حکم عدم ثبوت آن حکم است و صحیح در یعقوب عی است و لهذا فرموده فارتد بهیچ و تعالی گفته است  
 که در یعقوب شش سال تا گشت کرد و او را تمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر خون در غلبه بکاست نه و حصول  
 عی جالب آنست که تاثیر خون در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عی پس بواسطه تاثیر خون در عی نیز باشد مشهور  
 آنست که هیچ پیغمبر هم نبود اما بعضی از ایشان عی بوده اند و الله اعلم و از آنکه آنست که هر که دشنام کند آنحضرت  
 را و تمیص کند بوجهی از وجه بصیرت یا کنایت و جیب است قتل و سی در اینجا اتفاق است اختلاف و آنست که

این نقل بطریق حدیث است و با انفعالی باید گشت و طلب توبه نباید کرد یا بجهت روت که توبه باید جست و اگر توبه آورد  
بخشد و بخار قول اول است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد در اسلام آورد و در میگذرد و در این  
در آخر کتاب تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هر کار هر چه بنحویست از احکام  
اینها دو قول است یکی آنکه احکام منقض بود بوی صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواهد حکم کند دوم آنکه هر مکی می  
جدا میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم و شهادت دارد و قصه آنست که آنحضرت  
خریده بود از اعرابی پس را پس آن اعرابی منکر شد امتیاع حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد بر من که  
فروخته ام و هر که از مسلمانان می آمد با اعرابی میگفت ولس بر تو پیغمبر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه  
آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه گرفته ایم  
ما را بدان گفت یا رسول الله تصدیق میکنم ترا بر خبر همان آیا تصدیق کنیم برین اعرابی پس گره از پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مخصوص گردانید اعدا باین فضیلت خطاب می گفت عمل  
کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر عمل آن در تسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی احتمال شهادت هر  
مردی را که معروف است نزد ایشان بصدق بر هر چه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر  
اعرابی بعلوم خود و جاری ساخت شهادت خزیمه را بجمعی تا کینه بر قول خود داشته باشند بر خصم پس در معنی و حکم شهادتین  
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام علیه را که از فضلاء صحابیات است بیاحت بعد از نزول آنست  
مباہیت نساکه در اینجا واقع شده است و لا یصحبک فی معروف عرض کرد یا رسول الله اگر فلان یاری میدهد  
مرا بر بیاحت و در جاہیت و چاره نیست مرا که من نیز سوختن کنم بایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام علیه را  
در بیاحت گفت امام نووی این تریخ است ام علیه را و تخصیص است مرا و در بیاحت آن فلان فادته و شایع  
را امیر سعد که تخصیص کند هر کار خواهد هر چه خواهد چنانکه رخصت کرد و اسما بنت عمیس را بر ترک سوگواری کردن  
پیغمبر این ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه ماتم بپوش نسوگ و از بینه ازاله هر چه خواهی کن چنانکه  
رخصت کرد ابو بردہ ثمال را بقبول زانیه بر عاقل جزعه و قصه آنست که آنحضرت فرمود بود که هر که در فحش و شایع  
از قربانی محبوب نیست ابو بردہ گفت یا رسول الله من شایسته دشمنی که شتابی کردم در فحش آن و گفتم که امروز دنیا را  
و شرب است پس خور ایندم اهل و عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر نه عاقل که بهتر از او گفتند  
و شست آیا کفایت میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمی کند بعد از آنکه از غیر تو و چنانچه تریخ کرد و زنی خود را  
برای خودی و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان امرأه دہیت نفسها للنبی الایة آن حضرت قبل  
نفسا و مودی فقیر الیها داده بود و گفت بن تریخ کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که بخری

میکنی گفت پیچیدارم گرچه این از آری که در تن دارم فرمود بگوئی چیزها اگر چه اکثری از این باشد گفت ندارم  
چند سوره از قرآن بخندید یا دارم گفت تزیین کن و این چیزها که بانیست از قرآن و تعلیم کن او را و هر کس از او بی باشد  
قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خاص آنحضرت آنست که تپ کرده میشد چنانکه دو کس تپ زده شوند و جهت  
مضا عفت اجر و آذ آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت و پیش  
احوال شریف وی و آذ آنست که نماز جنازه گذار و نیز آنحضرت پنج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد  
بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد بر لبه دی در محله شریف می قلیفه که می گسترانید و زیر خود  
این هر دو امر جائز نیست مگر غیر آنحضرت را بعضی گفته اند که گسترانیدن قلیفه از مشران بود موی رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگستراند و از آنجمله آنست که زمین تا یک ناله بود و از آن  
آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه در مجلس بیاید و از آنجمله آنست که زمین میخور و جسد شریف او را صلی الله علیه و آله و سلم  
و همچنین میخور و اجساد انبیاء و این را از جمله خاص شریف اند و از بعضی اولیای نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی تقی را بعد از  
چهار ده سال بقبری گشادند و بچنان درست با کفن باقی بود و تقریباً آن بود که میخواستند که بر سر برادر زاده ایشان را  
که جوانی صالح بود و در قبر ایشان دفن کنند و در مکه محله عادت است که اموات را بر کافر بزرگان دفن می کنند  
و ظاهر آنست که ناخود از زمین جسد شریف را که کثرت است از حیات و این مخصوص آنحضرت و حضرات انبیاء است  
صلوات الله علیهم اجمعین و آذ آنست که ارش یافته نشد از وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت اقلاب  
ترکه وی در ملک و بی بعضی است گویند که صدقه میگردد چنانکه در حدیث آمده است با ترکه او صدقه میفرستد که در شهر  
بر مسافت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن صرف میکرد و از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصالح  
مسلمین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میکرد و مباحثت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت کنند بچنان  
خود و غیر وی جائز نیست مگر ثلاث و همچنین حکم تمامه انبیاء است که ایشان را از ثبوت بنا شد و مراد و قولی حقیقی و در ثبوت  
سلیمان و داود و قول وی سبحانه و ربیبی من لدنک و لیا یترقی ارش نبوت و علم است و از آنجمله آنست که  
پسین خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده است و قبر خود و همچنین انبیاء علیهم السلام و آن حضرت نماز میکنند و قبر شریف  
باذان و اقامت و حکایت کرده ابن زبالة و ابن الجار که ترک کرده شد از آن در ایام حرمه سه روز و سه شب آنست  
مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود و میگوید سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آواز اذان  
شنیدم و نماز ظهر گذاردم بیشتر شنیدم اذان و اقامت و در قبر ایستادم و هر نماز تا آن وقت سه شب و باز آمدند مردم و شنیدند  
اذان ایشان را چنانکه شنیدم از قبر شریف و بعد از آن اتفاق بر حیات آنحضرت افتاد که زنده در قبر  
با درجای معین پادشاه که خداوند در پیشگاه او رساند جای دیگر چنانکه مقید بجای معین نبوده و بعضی گویند که با حرمه

در قبر نهادیم و دلیل بر ترحم آن عزایم پس ظاهر آنست که هر کس بنده باشد و اگر گوید این بقعه شگ است مناسب  
نیست حس جسد شریف در آن جایش آنکه در حدیث آمده است که نوحیت کرده میشود در قبر و من در نهاد چه جای  
شریف سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که نوحیت آن از دار ابراهیم قیاس بیرون است و اگر گویند که  
فردوس علی نسبت اولی است بر است تکلیف و استقرار آنحضرت از بقعه قبر جایش آنکه که امم بهشت بهشت و شرفتر از قبر شریف  
باشند اگر آنحضرت در اینجا بود امام امی الدین سبکی رحمة الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضا می شریف  
کرده است بر تمام انما کن و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی که یکصد معطره عرش عظیم نبی انم بیچ مومن را که توقف  
کنند در آن و ظاهر این حدیث سید بن اسحاق که افان یشتند از قبر و حدیث شریف معراج که آنحضرت فرمود و دیدم بودی  
علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تا میزد میگرد این قول را و حدیث دین انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث  
دیگر که دیدم موسی را که با نهادن اسرار کج می آمدند و تلبیه میگویند تا در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن  
چید ناطق است بوقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انک میت و انت حیون و فرمود آنحضرت  
انی رجل مقبوض و صدیق اکبر فرمود کان عجزاً اقدات و اجتماع دارند است بر آن جوش آن که اگر آنحضرت چشید  
در دوزخ است و در بعد از آن دیده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اگر نزد خدا اندازم  
چنانکه در دوزخ بود و قبر زیاده بر چهل روز نیز آمده است که فرایض تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت  
علیه السلام زنده است بجات جسمانی دنیاوی بعدنی که حیات و شرف و این اکمل است از حیات شهید که بد جانی  
آخر دی است و این ثابت است بر روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کنند بر لسان ارواح ایشان اجساد مثالی  
در آن عالم یا نه در ابدانی که حکم ظروف دارد و نسبت آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در عین طیر و حشرات  
که می چرخند و در زیر قنادیل عرش یا بهشت و اما ارواح انبیا اعاده کرده میشود در همان ابدان که در دنیا بود و پسید نشود  
خاک نکشت و حق تعالی قادر است که نگاهدارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل وارد شده است بوجوه آن در ابدان  
چنانکه بدون موسی نماز گذارنده در قبر چه نماز گذارون تقاضای جسد می میکنند و صفات مذکوره در انبیا و شب معراج  
همه صفات جسمان است و لایم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که شایسته صفاتی که در دنیا بوده شرف را احتیاج بطعام  
و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهد میکنم در دنیا بلکه آنها را در برنج احکام و گیر باشد و احتیاج  
بطعام و شراب و مثال آن در مادی است و حال در اینجا خلاف عادت باشد و تواند که بدوای و مثال آن از  
از ان روحانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است بر زقون فرحین و اگر از طعام بهشت هم بود و عجیب نیست  
چنانکه در حدیث یحیی بن یسافیه و اسامع و سماع شکی نیست در ثبوت آن را ایشان را بلکه سائر اصوات را هم در اهل  
در احادیث آمده است نماز میکنند و تلبیه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند اگر گویند که آن در اصل نیست و در اینجا



تکلیف نیست این اعمال بر کسی که میبکشد بپوشیدن آنکه عالم برنج منسوب و جاری است بروی احکام دنیا از استکثار اعمال زیاد  
و جور و گناه محلی شود عمل بی تکلیف تبدیل کند و دشمن و دودن چنانکه حال نوافل و تطوعات این چنین است  
از او در بهشت تسبیح میکنند و قرآن میخوانند و در شان قاری قرآن واقعه شده رتل و ارتق و ازین قبیل است سجود  
حضرت سید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و وقت فتح باب شفاعت و بعضی از علما گفته اند که مال آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم باقی است بر ملک دسی قائم است بر نهفته و می عدد کرده این را از خدا نقل کرده است امام احرارین  
که آنچه گفته اند آنحضرت باقی بود بر ملک و مسلم و مسلم و اتفاق میکرد و ابوبکر گفته اند که حضرت باقی نیامد و  
خلافت می بماند و قدم و سائر مصادف می و ابوبکر گفته اند که نیست که مال باقی است بر ملک و مسلم و مسلم و آله و سلم  
و این قول تفاضا میکند اثبات حیات در حکام دنیا نیز و این را اندر است بر حیات شریف و بعضی گفته اند که بیرون ملک  
قول او را ترکناه صدق صادق است هر دو تقدیر و الله اعلم و این سیرت حیات انبیا را باید که بشود و آنحضرت را یافته و تفریب  
در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه در آخر کتاب در باب وفات انبی و پیروشان است و اشتمال اگر چه موجب تکرار است  
است لایس تا این مسئله موهوم و متفرک و دو دان ایضا نیست که گفته اند مشهور است بر قدر شریف و می فرشته که میرسانند  
اورا ملوکه و سلام و از در و در و گفته اند که است این سیرت را از حد و نسائی و حاکم و ترمذی و دیگران است و او را حاکم این لفظ ان الله  
اما که سیاحین فی الارض سیلونی من امتی السلام مرخصان از فرشتگان است که میگردند و در زمین میگردند و از آنجا که  
من سلام و در آنجا فی ان عماره انبیین آمده که خدا استعالی را فرشته میباید که داده است قدرت می از همه پندگانی است  
پس هیچ نیکی از پندگانی که در دو میفرستند پس اگر آنکه میرسانند آن فرشته مراد و او را و آنکه نیست که عرض کرده اند  
بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احتمال است و مستفاد میکنند مرایش از او را میباید که داده است این امپارک از سید  
بن السیب که هیچ روزی نیست که آنکه عرض کرده باشد و بر آنحضرت احتمال است هیچ و شام غنیان است آنحضرت ایشان را ایامی  
ایشان و اعمال ایشان در پیش رو ایات آمده است که عرض کرده باشد و برین اعمال است آنچه بدست می پوشم و آنچه نیک  
است عرض میکنم بدرگاه هر چه پیشین عرض کردن خواهد بود و گویا صفت الهی جاریست بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن  
بشود میباید و آنچه عرض کرده میشود و مسافرا کرده میشود و از درجه اعتبار باقیماند و باقیان و در حدیث کعب جابر  
آمده است که هرگاه در یکجا بنشیند و هزار فرشته بر قدر شریف فرود می آیند و گرد میکنند از او میزنند بازوهای خود را  
و چون مبعوث میگردد آن حضرت را فرشته میرودن می آیند میان این فرشتگان و زلفان میکنند او را و زلفان در میان  
بعضی بدون عروس بخانه زوج و مراد اینجا لازم معنی است که هر دو محبوب است پیش محراب یعنی بدون آن حضرت است  
صلوات الله علیه و آله و سلم بدرگاه عزت و از آنجا آنست که منیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در سجد شریف است  
بر پادشاه و من شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در حدیثی غیر من پندگانی است از شرح جنس و در حدیثی

تفسیر کرده اند به باب و بیضی بدرجه و بیضی بر وجهه که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر شریف ایستاده بود و فرمود قدم من الآن بر تریزه ایست از ترع جنت و در روایت  
دیگر آمده که منبر من بر وجه نیست و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عرش و عرش خود و عرش منی که آب  
در حوض از انجا در آید و در تائیل آن بیضی علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کنایه است از آنکه تقد آن و تبرک  
به آن و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف و بیضی در حوض نبوی و مشرب از لال جان فرمای او است  
و بیضی گفته اند که توانکاین منبر را که سر را بنمایا مشرب داشت فردای قیامت در رنگ سار و خلایق اعاده  
فرمایند و بر کنار حوض کوثر که نزوح جنت عبارت از آنست بر پا دارند از برای تعظیم و تنوید نشان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم و گردوی بر آن رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز بر سر آنحضرت بنا کنند این خبر  
که در سبب شریف است و این قول در قیامت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید این جبره من و منبر من  
روضة ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض نیست ظاهر و مباه و از این کلام همان منبر است که از برای بقا  
روضة مرقه شده است که ذکر فی تاریخ المدینه و صاحب مذهب گفته که اختلاف کرده است یکی از این علما  
در آنکه این بر ظاهر محمول است و این حق است و محسوس و موجود است و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و هر چه  
خبر داده بودی غیر صادق از امر غیب ایمان بآن و حبیبیت قدرت بر آن آنکه آنست که میان منبر و منبر شریف و  
روضة ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین یتیم و منبری در اینجا نقل کرده اند بیضی گفته اند  
که مراد تشبیه بقعه شریف بر روضه جنت در نزد رحمت و حصول سعادت که از ملازمت تعلق ذکر و مجاست آن حاصل  
است چنانکه از تسمیه مساجد بر ریاض جنت در حدیث از امر رقم بر ریاض الحجه فار تو ابر تو اشارت بآن ساخته  
خصوصاً در زمان سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم و انوار از کار محاسن جنت آثار قطعات و اقتباس منبر  
و بیضی گفته اند که ملازمت و عبادت در مقام موصل بخت است چنانکه فرموده اند الحجه تخت ظلال السیرت  
و الحجه تخت اقدام الالهات و این هر دو قول ضعیف و بعید است چه تشبیه بر ریاض جنت و نزول حجت اعیان  
بر روضه نیست و ترتیب ثواب بر آن شامل تمامه مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص این مسجد شریف و منبر شریف  
نیست و اگر محل بر رحمت خاص و روضه مخصوص از بنده کنند نیز خالی از بعدی و بلکه نیست حق آنست که کلام  
محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و ما بین جبره آنحضرت و منبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن معنی که  
فردای قیامت از باب بهشت نقل کنند و در رنگ سار بقاع ارض فانی و متشکک نگردانند چنانکه این فرعون  
و این جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جامعه از علماء بادی نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر  
علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند و ابن ابی حبه که از کبار علماء مالکیه است فرموده است که احتمال دارد که

عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از اینجا بار و نیا فرستاده باشد چنانکه در شان مجر اسود و مقام ابراهیم  
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم مقام اعلیٰ خودش برسد و نزول رحمت و استحقاق جنت لازم مراتب فضل و  
علو مرتب این مقام است یا چنانکه رتبه جلیله ابراهیمیه بحسب الاجازة امتیاز یافت حضرت حبیبیه پیغمبر بر روضه  
از ان اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر نسبت سایر اجزای راضی و نیا در آید چندان محب نباشد زیرا که  
تا انسان درین نشاء محبوب محب کشفه طبیعت و محبوب حجاب عادت بشریت انکشاف حقائق اشیا و ادراک  
اسرار قدرت از وی نیاید و توهم کنی که چون این بقعه شریفه از روی حقیقه روضه از ریاض جنت باشد باید که  
تشنگی و برستگی و امثال آن که شقای آن خاص و لوازم جنت است در وی نباشد که قال سبحانه ان لکسان لا یخرب  
فیها ولا تضری الا یہ چه تواند که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال و الهکاک پذیرفته باشند پس  
قد مجر اسود و مقام ابراهیم علیه السلام چه گوی در اینجا نیز این آثار پدید آید و اگر گویند که امثال این امور بی تمام  
و خبر ثابت نباشد و چون در شان رکن و مقام و لاکل و شواهد و قواع بطریق تعبد و تسلیم ایمان آوردن بدان وجه مفاد  
در غیر آن نه چنین است گویم دلیل و شاهد خبر جز رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چه آنکه حقیقت رکن و مقام باخبار  
آن صادق و مصدوق معلوم شده که لک حال روضه شریف و منبر نبی نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل بپردازیم در هر  
وجهی ممکن است و اگر حقیقت روند در هر دو ثابت نماید و وجه الفرق و التفریق و سببه از منتهی تحقیق و هو  
بافاضة العلوم علی من یشاء من عباده جلیل و حق و آذ انما است که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که می گانند  
بر او پیروی آید و مبعوث میگردد یعنی حاضر شود در موقف قیامت و نخستین کسی است که می گانند و نخستین کسی که می گانند  
در بهشت را و حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ی آیم من باب جنة و اور و قیامت استفتاح  
میکنم پس گوید خازن جنت یک امر آن لا اشی لاحد قبلک بواکر و شده ام که نگشایم و بهشت هیچ یک را پیش از تو  
جائز است که با و یک برسد قسم باشد و یعنی احسن الذمات و ذالقه محبت و نخستین کسی که ی در آید و بهشت و نخستین کسی که  
میگشاید و شفاعت را و آذ انما است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حشر کرده میشود و سواره بر براتی و کوه شجاعت  
داده شود و اعظم نفس خلل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده میشود مردم روز قیامت پس ی با ششم من و  
است من بر تل منی تمام بلند می پوشاند مرا بر درو گار من حله سبوی الیته آنحضرت بر استای عرش که می ایستد و اینجا یکس  
در تهای که رشک بر بندروی اولین و آخرین و آذ انما است که داده میشود و اورا مقام محمود و مجاهد که از انکه تفسیر است  
گفته ام و این جلوس آنحضرت است بر عرش از عبد الله من سلام آمده جلوس که می در تفسیر هیفا و می گفته تهای که ساید  
اورا هر که و شواهد است و روی دیگر که می شناسد اورا و درین مطلق است در هر مقام که مضمون است که امرت را و شواهد است  
که این مقام شفاعت است و کلام و بنیام در فضائل آنحضرت بیاید که در آخرت ظهور یابد انشاء الله تعالی و آذ انما است











بر مردم چون در غضب در آید تلبیل میکنند و چون نزاع کنند تبیح میکنند و با یک میکنند و دیگر را و اندام پاری بندند  
از ده تا نصف ساق و تلبیل میکنند بر تله و بلندها قربانی میکنند بر ختن خون انجیلهای ایشان در سینههای ایشان است  
و اها باشد در شب شیر اند در روز خوشا که با ایشان است بر کیش ایشان است و براه دروش ایشان است و فضل است  
میید هم هر که میخواهم و من خداوند فضل عظیم ام رده ابو نعیم این فضل این است مرحوم است در کتب سابقه پس اها  
باید که برین صفات باشد که هفت خیریت ایشان است و شک نیست که اتم و کامل درین صفات او اهل ایشان اند که هاهیه  
اند و من بپیم بسته اند نعمت جعین و از خصائص این است علال گردانیدن غلام و طلال بود و مکتب استی و پیش  
از ایشان و گردانیدن تمام زمین سجد و گردانیدن خاک پاک کننده چنانکه در خصائص آنحضرت که شفا یعنی امرت  
نیز بایک شریک اند در صفات و احکام و بعضی گفته اند که در ضمیر از خصائص ایشان است نسبت بام سابقه اگر چه  
پیش از این بود که شلال کرده اند برین حدیث ان الله یبعث یدعون یوم القیامة عزوجلین من آثار الوضوء و لیکن گویند  
که این جزو خصوص باشد با ایشان در فتح الباری در قصه ساره با آن جبار که گفت ایا گفته است که چون خواهم  
آن کافر که نزدیک شود بساره ساره برخاست و وضو کرد و نماز بگزارد و در قصه جمیع ما هیچ نیز آمده که وضو کرد و نماز  
گذارد و کلام کرد با غلام پس ظاهر آنست که آنچه مخصوص است باین است غره و تجلیل است نه اصل وضو و در واسطه  
بر مسلم را از ابو هریره آمده که فرمود آن حضرت که این سیاهی است که نیست مغیر شمار و از ظاهر حدیث احمد که در مشکو  
در کتاب طهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این است است و در ام سالی  
چهار نماز بود بر عشا و اول کسیکه نماز عشا گذارد پیغمبر باو صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تقصیل داده سده ای باین نادر سائر ام و نگذاشته  
است از ایچ اشقی پیش او شاد اذان و اقامت نیز از خصائص این است است و بسم الله تعالی و بعد از اذان نازل فرموده  
پیش ازین است که بر سلمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص است است نسبت باستهای دیگر داین را نیست  
از خصائص این است است اندوه حدیث فاکه رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت که ای و حدیثی برده  
بر باب چیز است چنانکه حدیث میبرد بر وجه که حاجت نمود از حدیثی و گفتن مادر پس امام آمین و در روایت آمده چنانکه  
حدیثی برده بسلام و آمین از خصائص این است است رکوع در نماز و است است از علی رضی الله عنه فرمود نخستین  
نماز که رکوع کردیم مادر وی نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نمی کردی فرمود رکوع یا علی الله  
علیه و آله و سلم باین امر کرده شدم و از حدیث معلوم میگردد که در ادائی در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود  
و نصاری نبود پس اذان امر شده و واقع انتقال از قیام بر رکوع و از رکوع بسجود و سجود و در آن احوال است در حدیث  
محمود و در حدیث و لیکن در بخا اشکال آورده اند که قل من تعالی یا محمد اقصی لربک و اسجدی و اركعی مع الاربین

در حدیثی که در کتاب طهارة آورده است که این سیاهی است که نیست مغیر شمار و از ظاهر حدیث احمد که در مشکو در کتاب طهارة آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع صلوات خمس نیز از خصائص این است است و در ام سالی چهار نماز بود بر عشا و اول کسیکه نماز عشا گذارد پیغمبر باو صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده تاخیر کنید نماز عشا را زیرا که شما تقصیل داده سده ای باین نادر سائر ام و نگذاشته است از ایچ اشقی پیش او شاد اذان و اقامت نیز از خصائص این است است و بسم الله تعالی و بعد از اذان نازل فرموده پیش ازین است که بر سلمان علیه السلام پس بسم الله از خصائص است است نسبت باستهای دیگر داین را نیست از خصائص این است است اندوه حدیث فاکه رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت که ای و حدیثی برده بر باب چیز است چنانکه حدیث میبرد بر وجه که حاجت نمود از حدیثی و گفتن مادر پس امام آمین و در روایت آمده چنانکه حدیثی برده بسلام و آمین از خصائص این است است رکوع در نماز و است است از علی رضی الله عنه فرمود نخستین نماز که رکوع کردیم مادر وی نماز عصر پس گفتیم یا رسول الله چیست این رکوع که هرگز نمی کردی فرمود رکوع یا علی الله علیه و آله و سلم باین امر کرده شدم و از حدیث معلوم میگردد که در ادائی در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری نبود پس اذان امر شده و واقع انتقال از قیام بر رکوع و از رکوع بسجود و سجود و در آن احوال است در حدیث محمود و در حدیث و لیکن در بخا اشکال آورده اند که قل من تعالی یا محمد اقصی لربک و اسجدی و اركعی مع الاربین

ولایت دارو پر جو در کوع و رانم سالنہ و میگورینہ کہ مراد بقوت ادا رت طاعت است از جهت قول سبحانہ من ہو  
 قانت انوار الیل ساجد و قانت بقوت بعضی طاعت و قیام و شوع ی آید و مراد بحدوث نماز است از جهت قول دسے  
 سبحانہ و ادبار السجود بر کوع خشم و اخبار و تقدیم جو در کوع فیض از قرینہ است بر ہمینی والا ظاهر آنست کہ  
 رکوع مقدم بودی و این بر تقدیم است کہ ثابت شود نہیں حدیث عدم رکوع در نماز امام سابقہ و علماء استدلال کردہ اند  
 بحدیث علی رضی اللہ عنہ بران و تمام نیست این استدلال فافهم گر آنکہ نظر واقع گویند کہ رکوع نیست و نماز آن قوم  
 و اللہ اعلم و از خصائص این امت آنست کہ صفوف ایشان در نماز و قتال مانند صفوف ملائکہ است و در قدر و منزلت  
 و قرب در نگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود کہ تشبیه در اتمام صفت اول است اگر اتمام کردہ صفت دیگر مستند بود  
 میشود آنکہ کہ این کتابت باشد از وجود جماعت و نماز اگر کسی کہ جماعت نیز از خصائص این امت است و اللہ اعلم  
 و از جمیع خصائص تجتہ سلام است چنانکہ در حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا آنست کہ فرمودند تا کہ ظاهر از حدیث عائشہ  
 سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارات تجتہ سلام آنست کہ در وقت ملاقات سلام یکدیگر میگردد چنانکہ گویند کہ  
 هر دو یک صفت و سلام نیز در وقت آنست کہ هر ملاکر در قوم میگوریند و بر و از خصائص این امت است جماعت کہ دیگر آنست  
 چنانکہ در حدیث آمده است کہ در ایام مہم الذی فیہ من اللہ علیہم فدا ان اللہ و الناس فیہ لکافون و غدا ان اللہ و الناس فیہ  
 بعد فدا و ان اللہ فی و این حدیث را بیانی است کہ جماعتی فدا کردہ شدہ است و از خصائص این امت است آن ساعہ جمعہ کہ  
 هر چه در وی از خصائص اللہ تعالی بلکند یا بچند و در اینجا اقوال است فرسیدہ بکل قول و در شرح سفر السعادت آنرا با طبیعت در آن  
 آنکہ در ایام و صحیح ترین آن و قول است اول آنکہ آن ساعت بعد از خروج امام است و در خطبہ جمعہ آنرا از نماز و قول دیگر  
 و آخر ساعہ در دو جمعہ و فائزہ ہر رضی اللہ عنہا بر پنجانبہ است میگوریند کہ وی رضی اللہ عنہا خادمی را بری گماشت کہ  
 غیر کند آن و اللہ اعلم و از آنجاکہ آنست کہ در اول شبی کہ بیاید از رمضان نظر میکنند بر شمعان لبوی ایشان نظر نمایند  
 در هر کہ نظر کنند خدا بستی وی نظر نمایند عذاب نکند او را بداد و نیست سید ہدی آری بہشت را و دوی و میگردد اند  
 بری و درین روزہ و در آخر شب و در خود از ہوی مشک و استغفار میکنند در ایشان را ملائکہ ہر شب ہنگامیکہ انتظار  
 میکنند و چون آنوقت از رمضان بیایدی آمد و ایشان را ہمہ و دادہ شدہ است این است را در شہر رمضان پنج  
 کہ دادہ شدہ است پنج است پیغمبر را و آمدہ است کہ استغفار میکنند بر ایشان ہنگامیکہ انتظار میکنند و در بزرگان  
 کردہ میشود و در شامین و از آنجاکہ استیاب حور و جمیل فطر و اباحت اکل و شرب و جمیع در شہر تافہ و حرام بود بر کسیانکہ  
 پیشین از ما بودہ اند بعد خواب و بچنین و بعد از سلام بر این پس از این شمعان گشت و از آنجا کہ شرب قند است چنانکہ  
 گفتہ است خودی و شمعان و در وقت آنست کہ در آن شبی امر ایستاد بر آن کہ ہر نماز و در ام خدا جنگ کردہ  
 و سالار اندر نگشاید و خواب نکند کہ آیا طاعت است یا رانما کہ آنچنین تواند کرد پس ندانند سوراخ قدر کہ شرب قدر

طہ  
 اربع  
 و پنج  
 و شش  
 و ہفت  
 و ہشت  
 و نہ  
 و دہ

بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام در بیان خود  
 بناید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این است است یا بر اتم سابقه نیز و آیه کریمه که میگوید  
 کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن است که بر اتم سابقه نیز میگوید و این  
 الی حاتم از ابن عمر فرموده که صیام رمضان مکسوب بود بر اتم سابقه چنانکه بر ما در اسنادین مردی مجهول  
 است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است و قول جمهور درین است  
 از خصائص این است استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و تجلی صلوات در جهت است از پروردگار تعالی  
 و بسیار است در ایشان از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق داده نشده است این است و نیز در مصیبت چیزی  
 که داده نشده است انبیا را مانند آن دان قول اما شد و انالی که در جود نزد مصیبت و اگر داده میشود یا داده  
 میشود یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا مسقی علی یوسف گفت بنده مسکین بنده اش علی طریق الحق و الذین این قول  
 موجب و موهم ترجیح است است بر انبیا و تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام نصیر بن سبیل و اندک مسلمانان و این درستی  
 استرجاع است و قول اول یا مسقی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شده این است در استرجاع چیزی  
 که داده نشده اندامهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص است نسبت با اتم باشد نسبت با انبیا صلوات الله  
 و سلامه علیه جمیع و از آنجمله آنست که خدا تعالی بر داشت ازین است امر و اطلاق که بر اتم سابق مراد نیست  
 در قیامهای شان است که بود بر ایشان مثل تبیین قصاص و قتل عمد و خطا و قطع اعضا و خالیه و قطع موضع جراحت  
 و قتل نفس در توبه و میباید و مرده از بنی اسرائیل که میکرد گناه در شب و نوشته یافت وقت صبح بر در خانه خود  
 که کفارت این گناه این است که بر آری هر دو چشم خود را پس می بر آرد و آرد آنجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی  
 است بر ایشان از آنچه سخت گردانید بر غیر ایشان و نگردانید بر ایشان در دین از جرم چنانکه اگر آیتاه متواتر  
 گفته اند که ناله نداشت بگذارد و مباح گردانید فطام و قصر و سفر و کثرت بر ایشان در توبه را و مشروغ گردانید  
 بر ایشان از کفارات در حقوق الله و ارش و دین و حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفتند  
 هیچ آنچه بود بر بنی اسرائیل از شدت کار که نهاده حق تعالی ازین است و از آنجمله آنست که خدا تعالی ارفع کرده است  
 از ایشان مواخذه خطا و نسیان و آنچه اگر کرده شوند بر آن و حدیث نفس که آنرا خطا و وسوسه خوانند تحقیق بود  
 بنی اسرائیل چون نسیان میکردند چیزی را از آنجمله که امر کرده شدند بر آن یا خطا کردند و متعجل میشد بر ایشان عفو است  
 و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب بر اندازد آن گناه تحقیق فرمود است آنحضرت علیه السلام  
 را که و سلم که آن الله تعالی ارفع من امتی الخطا و النسیان و ما یشرعوا علیه رواد احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه و  
 فرق میان خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق فراموشی است چنانکه در روزی در راه فراموشی کرده بخورد و در خطا

یاد دارد و لیکن غلط کرده چنانکه روزه یاد دارد و مصطفی که ده آب بکشد در رفت و اگر آه ببرد که را بر کاری نهی  
چنانکه غلطی زور کرد و گفت محکم کن بگفته اگر نه نمی میکشم ترا اینجا اگر بگفت که بفرمود دل بر قرار خود است بایان  
نزد و بران مواخذه نیست و اما در حدیث نفس به آنکه در اینجا چند چیز است یکی آنکه چیزیست یکایک به اختیار و دل  
افتاد و این را با جس خوانند در اینجا اصلا مواخذه نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان کرد و گردید  
در دل آنرا خاطر خوانند بعد از آن هم آنست که خداست بکند و نکرد این مرفوع است ازین است بلکه اگر نکرد یک حسنه  
می نویسد بعد از آن عزم است که بجد است که بکند و لیکن از خارج با نسی پدید آید که عقیقه کرد و اگر مانع نباشد البته  
میکنند در صورت مواخذه است زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قول وی تعالی دان تبد و اما  
نه انفسکم و آنچه بیا سبکم به الله اعلم و نه نایست و مواخذه بروی مواخذه زنا نه بلکه گناهی است سر خود و نه  
کرده میشود آدمی بران و از خصائص کامله این غیر الامم آنست که شریعت ایشان کامل است از جمیع شرائع متقدمه  
و این جهانست که محتاج نیست به بیان و در حق است که خفایت دران و چون آنحضرت با نبوت است برای تیمم کارم خلافت  
و حاد افعال لایم دین و شریعت ادا تمام و اکمل ادیان و شرائع باشد و این شریعت فرا جامع است میان جلال و جمال  
و قهر و لطف و رعایت مرتبه توسط و اعتدال نظریه شریعت موسی علیه السلام باین کرد که چه تکالیف شاقه داشت از  
قتل نفوس و تحريم طیبات و تحمیل عقوبات و تحمیل آصار و اغلال و اطهار آثار و قهر و جلال بود موسی علیه السلام  
و عظم و اشرف خلق الله در محبت و غضب و بطش و اخذ چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود و آورده اند که اند  
آوردند که وی علیه السلام بشریت تکلم و تجلی مخصوص شد بر وی مبارک میگفت شت تا از تاب قهر و جلال و  
مردم بی تاب نه شوند و بود نفوس است وی نیز شریعت و غلیظه و متوج که جز به تکالیف غلیظه و احکام شدید و مصلح  
و استقامت نمی پذیرفت و الله تعالی ثم قوت قلوبکم من بعد ذلک فی کالجایرة او اشد قوه و بود شریعت موسی علیه السلام  
شریعت نفع و احسان و لطف و اعتدال که مقاتله و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری قتال و اگر  
بکنند عاصی میشوند و بود نفوس است وی علیه السلام لین و نرم خود نبود و ایشان آصار و اغلال و احکام شدید  
داد و از غلیظه در تحمیل آمده است که هر که طایفه بر خوار است تو دزد بگردان تو خواره چپ را بسوی وی و هر که  
شمار کند تو را در جامه که بر بدن تست به مان جامه ردای خود او هر که تسبیح کند ترا تا یک میل بر تو باد و  
و میل داین به بانیست که نصاری پیداکردند و بدست است که از پیش خود پیدا کرده اند باینکه حق تعالی نوشته  
و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآنست و بهایثیه ایتد عموما ما کتبنا علیهم و بهایثیه  
علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر محض جلال و قهر و سلطان و پیغمبر ما  
صلی الله علیه و آله و سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین و در قوت و رحمت و

در بیان

شریعت ادا کمل شرائع و است ادا کمل اعم و احوال و مقامات ایشان اکل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت  
 و سی در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی دارد شد بازام و ایجاب و گاهی به بندب  
 و استحباب و در موضع شدت شدید و در جای لینت لین در جای شمشیر نیز و در جای عطا میگرد گاهی عدل میفرماید  
 و گاهی فضل میفرماید و قتی جزا میدهد و قتی شکها میگوید و این عدل است و زمانی فمن عفا و اصلح فاجزه علی الله و این  
 افضل است الله لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتهم فاعوذ بک ما عوفیتهم بهم ایجاب عدل و بهم تحریم ظلم  
 است و لکن صبریم او خیر لصا برین تنبیه است بر فضل و حرام گردانید برین است هر خصیت ضار را و مسلح گردانید  
 هر طیب نافع را و تحریم رنجار حمت است و بر اعم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه بایشان بود اجتناب کم و اجتناب کم کی  
 الدین من حرج و گردانید ایشانرا شهدا بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهدا اند بر اعم خود و گردانید ایشان  
 را خیر امت اخر حجت للنباس و مخصوص گردانید ایشان را الفضائل و کرامت و براتب و درجات الهی و تخصیص به حمت  
 من یثاب و یهز و افضل العظیم و از خصائص این است نیست که اجتماع نمیکند بر فضائل و دین حدیث مشهور است  
 با سائید کثیر آمده و مراد ایشانرا کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پدر و در کار خود که جمیع نشو و نما  
 بر فضائل پس و او مرا این سکت و این دلیل است بر محبت اجماع و اجتماع ایشان حجت است و اختلاف ایشان  
 رحمت است و اختلاف اعم سابقه عذاب بود در حدیث آمده است اختلاف اصحابی کم رحمت و مشهور باین لفظ  
 است اختلاف امشی رحمت و همیشه بود در علمای است از اهل فتوی و افتها و که یکی فتوی محل مبداد و دیگری برت  
 و عیب نیکو رفت یکی بر دیگر و بعضی ازین حدیث اختلاف امت در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب به  
 تسهیل امور دنیا و نظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترخیص و توسع امر  
 دین است و از خصائص این امت مرعومه است که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را بر اعم دیگر مذکور  
 چنانکه وارد شده است طاعون بهز انزل علی بنی اسرائیل و در روایتی علی بن ابی طالب در حدیث صحیح آمده که طاعون  
 شهادت لکل مسلم و در روایتی که طاعون شهادت لامتی و رحمت لعم و جبر علی الکفرین غیر از انان و در کم فرار از زحف است چنانکه  
 در حدیث عائشه و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام شیخ ترازین آمده ایم از خصائص  
 این امت است که نزد شهادت و کس از ایشان مرعوبی را بخیر و حبس میگرد برای می جنت و عذاب سابقه و قتی که شهادت  
 و بهز و کس و در حدیث آمده است من یتیم علی خیر و حبت له الجنة و من یتیم علیه شبر و حبت له النار و گفته اند که متبر شهادت  
 اهل عدالت و صدق است کی شائبه فرض و کذب باشد و از خصائص این امت است که اعمار ایشان قصر و اعمال ایشان  
 اقل نسبت با هم سابقه و اجر ایشان اکثر و او فرمایند که در حدیث صحیح آمده است که هر کس که در میان شهادت و انان که پیش از شهادت باشد  
 از پیرو نصاری مثل منان می است که حیرت گرفته کی از یاد نامش چو و دیگر دشمن تا یگر و دیگری از یگانه شام و هر کی یکدیگر هم

در این حدیث آمده است که هر کس که در میان شهادت و انان که پیش از شهادت باشد از پیرو نصاری مثل منان می است که حیرت گرفته کی از یاد نامش چو و دیگر دشمن تا یگر و دیگری از یگانه شام و هر کی یکدیگر هم



اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد اجیران بایستادند که چون رو باشد که عمل با منافات دارد اجرت برابر  
آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم شمارا دادم باقی فضل من است هرگز نخواهم به هم اول مثال بی دواست  
ثانی مثال نصاری ثالث مثال این است مرحومه و آن جمله خاصه این است آنست که ایشان داده شده به بنام و آنرا  
که آن سلسله باو پیش نبوی صلی الله علیه و آله وسلم یافته است و نام روز قیامت بخیرین خواهد بود و این خصیصه فاضله  
و صفت سنی است که اگر ام کرده است حق تعالی بدان این است را و تشریف و تفضل داده ایشان ابدان که هیچ  
یک از ائمه را نداده بود و محقق انبیاء ایشان و دوست ایشان و خلط کرد بدان اخبار خود را که گفته اند از غیر  
اثبات نیست پیش ایشان نیز و تفرقه میان از دست و انجیل و میان آنچه لایق گردانیدند از اخبار و این است فاضله  
در حدیث و اما در فضلاء و مشرفان گفته اند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود و بعد از آنست  
و ایشان ادو دیگران با منشی بخت نبوت شده و بخت و تقیض کردند تا شناختند حفظ و ضبط در مرتبه و نیز کردند  
میان آنکه اول بود صاحب و یا است و یا شیخ خود از کسیکه قصیر بود و نوشته اند احادیث را بطریق متعده و  
خط کرد و در صورت و کلمات آنرا از خط و خطا و لال و خلل و نیز سبب تفریق نمودند خصوصا صاحب معالج که عمده ایشان  
بنامی و مسلم اند که غیر آن آسمان بهالات و عداوت اند جز این است که این مسلمانین نیز از این فضل خاص خبر است عزوجل  
برین است فخر الله تعالی و الله تعالی و سایر الله و سایر الله که المیزان من فضله و اگر می توانم حاتم رازی گفته که بنود و هیچ است  
از امام سلفه از همگان یکیش آدم علیه السلام علیه السلام که گاه از آنرا رسول خود را گردان این است مرحومه و مشرف  
تر از این است که هم از خدا شایسته این است و میگوید که ما در تریب صاحب علم انساب ابو یوسف مدین بود رضی الله عنه  
و آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنه را یک روز صرف علم و شایسته و آنچه و انساب و امام عرب بود از آنکه ایشان  
چون خطاب نموده اند و آورده اند که وصیت میکرد با تمام و خط و دو و این شرف و اخات عرب از باب معرفت و جود  
تفسیر قرآن و احزاب آن را رضی الله عنه و جود هم چنان را از جمله خاصه این است که این است مخصوص و معروف شدند  
تقصیرات کتب ایشان در میان مردم و حدیث و لایزال و ملائکه هم ظاهرین علی الحق می بانی امر الله و جود این فی  
سبیل شهر و مسکین بقیه رسول الله و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگر چه  
کتابت علم و جمع احادیث نیز و تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج نوشت و تفصیل و وضع در صلاح و تدوین علم و  
تثبیت موضوع و مسائل سلوک بود بعد از آن چندان شد که از حد ضرورت و احصاء خارج آمد که جزه لام الفیروب احاطه آن نتواند  
کرد باری الله فهم و کثر سواد هم از خصایص است مگر در حد مطالب و داده و بنیاد ابدال است در ایشان در حد و حد  
مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مردوزن اند چون بصره و یک اطن مردان و زنان پیدا آمدند و اینها  
در بدنه وی موی و زنی دیگر را روایت کرده است این را خدا و کرامت الله و لیا و در حدیث کرده است طبرانی

در حدیث و کتب  
در حدیث و کتب  
در حدیث و کتب

در اوسط باین نقطه که خالی نباشد زمین از چهل مروت غلیل الرحمن علیه السلام که بایشان قائم است زمین و بکبرت ایشان آب داده میشوند مردمی سیر و بیجی که از ایشان گرانگردد بدلی میگرداند الله تعالی بجای وی دیگر بر او قسمیه ابدا الهم از بیعت است و بعضی مثل عظام گفته که بحسب آیه تبدیل کرده اند صفات ذمیه را بصفات حمیده و مسلخ شده از صفات بشریت و مراد بودن ایشان مانند غلیل الرحمن بودن ایشان در صفات کمال که خاص صفات باشد شریک با وی علیه السلام و این است معنی آنچه قوم میگورند که هر ولی بر قدم نبی است نه مثل مبرج صفات حاشا و این حدی در کامل آورده است و دو کس ازین چهل تن بشام میباشند و نه دره بمران و چون امر آبی بیاید مقبول میشوند قائم میشود قیامت و همچنین مراد است نزد احدی در سند و ابوالفیم در طایفه از این عمر مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خیال برست من پانصد کس است و ابدال چهل اند نه پانصد کم میشوند و نه چهل هرگاه بپرویکه دیگری و بدلی وی آید و ایشان در تمامه روی زمین میباشد و هم در طایفه از این مسعود رضی الله عنهما آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهل مرد اند از دست من که دلهای ایشان را بدلی ابراهیم پیدا کرده است و رخ میکند خدا تعالی برکت ایشان ببار از خلق گفته میشود ایشان را ابدال و ایشان در نیافته اند این درجه را بر روزه و صدقه پسند این مسعود و چه چیز یافته اند ایشان این و وجه را فرمود لبخا و غیره خواهی مسلمانان یعنی در نماز و شریک اند با مسلمانان اما صفت خاص ایشان که بآن در یافته اند این درجه را این دو صفت است و نقل است از معروف کرخی رضی الله عنه که هر که بگوید هر روز اللهم ارحم امته محمد بنو محمد و خدا تعالی ابدال و در طایفه هر روز ده بار گفته باین نقطه اللهم ارحم امته محمد بنو محمد و الله ارحم امته محمد و آمده است که نشان ابدال آنست که در انبیه نمی شود مرایشان را اولاد ایشان لعنت فی کفند چیز را و از زید بن هارون آمده و ابدال اهل علم اند و امام احمد گفته ابدال اگر اصحاب حدیث نباشند پس چه کسان باشند و در تاریخ بغداد و طایفه از کتانی آورده است که گفت اقتباسی صد ابد و نجبا هفتاد و بدلا چهل و در چهار غوثه کی مسکن نقباء در مغرب است و مسکن نجباء مصر و مسکن ابدال شام و احیاء سیاح اند در زمین و بعد در گمشدگی زمین اند و مسکن غوث که مبارک است و چون عارض میگردد امر عامه و عا میگویند و ابدال میانند در بر آمدن آن حاجت بعد از آن نجبا بعد از آن ابدال بعد از آن اختیار بعد از آن عمر اگر استجاب شد دعای ایشان منها و اگر نه ابدال میکند غوث و اجابت کرده میشود و عا غوث پیش از تمام شدن مسله و از خصائص است آنست که ایشان می آیند در فور با گناه و بیرون می آیند با گناه پاک کرده شوند از گناهان با استغفار کردن مومنان مرایشان را داده الطبرانی فی اوسط من حدیث انس و با خبر حدیث استیثاسی حامل میشود با آنچه بعضی از علما گفته اند اگر چه این قول شافعیست که عذاب قبر از خواص است مراد است ایشان صفات و پاک کرده با خبر برنده گیر حجابی برایشان نرود و او انچه آنست که ایشان نخستین کسی باشد که می فرماید بر سر

ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر و پیش از سالوا هم و در حدیث آمده است که فرموده اند اولین تشییع الارضی است  
و من امتی و از جمله آنست که خوانده میشود ایشان را غر مجمل او آثار و ضو و غره بیاضی که در وی آب است باشد و  
مجمعی بیاضی که در قوام است باشد و غایت تجلی استیجاب عضدین و ساقین است و در تن دست و پا و سر و تن  
مقدم سر و صوفی و غن و شستن روی و از جمله آنست که ایشان در موقت بر مکانی عالی باشند و در حدیث جابر آمده که  
آنحضرت فرمود صلوات الله علیه و آله و سلم بر ما شتم من درستی من بر جای بلند مشرب بر خلایق نیست هیچ مردم گرانگاه  
دوست میدارند که از ما باشد و نیست هیچ بغیر کسی که کند یب کرد او را است او گرانگاه با گوای میبیم که وی رسانند  
و سالمت پر و بکار او در حدیث دیگر آمده که فرمود پس میباشم من درستی من بر تل و از جمله آنست که ایشان را عکاست  
و نشان میباشد و روی از اثر سجود قال الله تعالی میباشم فی رجوعهم من اثر اسجود و اما این علامت در دنیا است یا  
در آخرت و در قول است یکی آنکه این سیاه و دنیا است و مراد بدان حکمت است و سیاهی سلام و شوق و بچشم گفته اند  
صفت در روی از اثر پیدای پس گمان میبری که ایشان چاره اند نیستند چاره قول دوم آنکه این سیاه در آخرت خرم  
بود که مواضع سجود ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان ساجد بودند و دنیا از شهرین و شکیباده  
که میباشد مواضع سجود از رویای ایشان مثل ماه شب چهاردهم قطار خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که حافظت  
میکند بر نماز پنجگانه و از جمله آنست که داده میشود کتاهای ایشان در دست درستی ایشان رواه احمد و ابوزید که دانسته  
اند و سبب این تحقیق معلوم میشود که داود کتاب بدست است از خصال این است که میباید است در مشکوٰۃ نیز حدیث احمد  
از ابی الدرداء می آید که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم که من میباشم است خود را و نه قیامت آنکه غر مجمل اند  
و آنکه کتاهای ایشان در دستهای است ایشان است و میباشم آنکه سبی میکنند دریت ایشان پیش ایشان  
شیخ ابن حجر در شرح میگوید که ظاهر اینست که داود کتاب در دست است از خصال است محمدیه است  
صلوات الله علیه و آله و سلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و تفسیر حدیث عموم است مگر آنکه حل کرده شود بر آنکه داده شود و  
پیش از دیگران بایست که نیست مرغی ایشان را اما سبی دریت تواند که از خصال است باشد زیرا که یافته نمی شود و چیزی  
که معارض آن باشد نیست و از جمله آنست که نور ایشان سبی می کنند پیش ایشان و جابر را شای ایشان چنانکه منقول  
کتاب تپید است از جابر احمد اسناد صحیح و از جمله خصال است ایشان است که ایشان را است چیزی که سبی کرد از ایشان برون  
و آنچه سبی کرده شود بر است ایشان و خود مرگانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سبی میکردند بذات خود این چنین گفته  
است که در دنیا اشکال می آید بقول سبحانه و ان لیس للانسان الا ناسی چه این ولایت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست  
چرا از آنچه خود می نموده عمل کرده و جاس میگردد از این اشکال بچند وجه یکی آنکه این آیت منوخ است بقول و یفعل  
و دشمنم از بیم با مان است با هم در ششم پس گردانیده میشود و ولد طفل در میزان و الدین و فرط میگردد و در است ایشان



که شش شود برای نعل و محبت و حصول برکت و فتحی که بفرستد ثواب قاری مراد را و ذکر کرده است صاحب عده که اگر هر روز  
 آورده چشمه را یا کند چاه را یا نشانده درخت را یا وقف کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیره بعد از موت  
 او میرسد ثواب آن محبت چنانکه وارد شده است در خبر مخصوص نیست حکم بوقف مصحف بلکه این است بآن هر وقت و  
 این قیاس اتفاقا میکند چنانکه قربانی را از میرسد زیرا که آن نوی است از صدقه و لیکن در تندیب گفته است که بکار  
 نقدی از غیر مراد بجهنم از میرسد اگر آنکه در میرسد کرده باشد و راست خود و تحقیق روایت کرده شده است از امیر المؤمنین  
 علی رضی الله عنه که تفسیر میکرد از بنی بر بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سمرقانی  
 آمده که گفته تفسیر کردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد تفسیر را با اید او ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم پس تفسیر در وی تفسیر و اثری در آنکه کرده اند از اجتماع و گفته اند که کرده اند از اصحاب و بعضی از آنها  
 متأخرین متعب شده اند از آنرا و بعضی برعت می دانند آنرا و گفته اند که آن حضرت غنی است از آن ویر که آن حضرت را ثواب است  
 بحکم بن سنان سینه شسته اند در آن عمل خبر کرده اند است و می بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چیزه امام محمد بن احمد علیه  
 گفته که هیچ چیز نیست که عمل میکند آنرا یکی آن است که آنکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم اصل است و آن در تحقیق آنکه است  
 گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر آنچه مرعوف است  
 اجر یا مضاعفه که نیکو تر از خدا تعالی زیرا که هستی در عامل تار و قیامت حاکم میشود مراد را هر چه بخود می شود و مراد  
 معلوم او را مثل آن اجر و شرف شیخ او را و مثل شیخ ثالث را چهار و مراد پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و بیست و یک و  
 حاصله تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و باین وجه معلوم میگردد تفصیل سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مراتب ده بعد  
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشد آن حضرت را یک هزار و بیست و چهار و چون حدایت بجا شد باید و ده هم میباشد اجر  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در هر دو چهل و هشت و همچنین چند آنکه زیاده میشود که متضاعف میگردد و اقبل می آید اما کمال  
 آنکه حق باین جواب دارد و میشود اشکال دعای قاری آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم زیادت شرف با علم بحال  
 آن حضرت و در سائر ذرات شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول فرات او متضمن است بر علم او و مثل اجر و همچنین تا آنکه میباشد  
 معلوم اول را که شایع است مثل جمیع آن اجر چنانکه تقریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه مشروعت نزد ویت کعبه معلوم  
 که میگوشد و السلام زهد البیت شریف و تعلیم را که کرده است همه در هر سبب که بدین و ازینجا معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم انشا بر کرده است قبول خود من سن سفت حسنة قلل اجر من علمها بعد از ترغیب و تشریح امت بر تسبیح سنت  
 حسن قبول و کمال خود و در اثبات احوال غیر فتنای مراد صلی الله علیه و آله و سلم در خصائص این است است که ایشان  
 میرد آینه بهشت را پیش از سالز امم روایت کرده است بطرفی در اوسط از حدیث ثمر بن الخطاب مرفوعا که آن حضرت فرمود  
 صلی الله علیه و آله و سلم حرام کرده شده است بهشت بر اینها تا در ایم من و حرام کرده شده است بر ائمه تا در امت من تا آنکه











مراجعه بکتاب آسمان و ظاهر اخبر می آید که آنست که آسمان سوار بود بر بران و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارج  
عادت است که بیشتر بر هوا نیر و خصوصاً که سوار باشد بر چهار پا یا نه همه در دست قدرت الهی است و معجزات قدرت او  
بجریان عادت و در بعضی آیات آمده که مر او را دو باز و دو که بدان پرید و بعضی گویند سواری بر براق نامی است که در بعضی  
سراجی نهادند که بدان بالا بر آید و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتی آنست که بعضی از روایه ذکر کرده  
چیزی را که ذکر کرده است را وی دیگر اولی ذکر کرد سواری بر براق نامی است که بعضی گفت که همین سواری بر آسمان رفت و  
را وی دیگر ذکر کرد که در عین بر آسمان شاید که سوار می بوده باشد و الله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعلیم دیگریم حضرت  
جبرئیل علیه السلام بود و چنانکه عجمان عجمان فرستاد و شخص خاص که محرم دین علی بن خاص است بطلب بفرستد  
در شب که زمان خلوت خاص است بنیان از چشم غیاب طلبید و الله اعلم و حکمت در فرستادن براق در وقت  
براق پست تر از ثقل بلبل تر از سماریه شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در علم و این بود در حجب و خوف  
و از برای تعلیم آنچه بود وقوع امر را شنید و باید که معرفت نیست بدان در معرفت و عادت حضرت شیخ میفرمودند که نام  
او براق است نه فرس و ثقل و اشتغال بران از برای این است بجهت لغزان از جهت سرعت سیر وی قاضی عیاض گفته اند را  
براق از آن گفته که در رنگ بوده شاه بر قایم گویند که میان معرفت و این وسی طاقات سیاهی باشد و صاحب  
مواهب گفته که احتمال دارد که مشتمل نباشد و در بعضی آیات آمده که چون آن حضرت پیشی در رکاب نهاد و براق بر گشته  
که پس جبرئیل علیه السلام بر براق گفت چه شده است ترا که سرگشی می کنی سوار نشده است و هیچ یک گرای ترا محمد علیه السلام  
پیشی که بر براق نشست بر زمین در ام شش شش است آن حضرت بر پشت نهی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق  
آمده بود بر براق و سوار بر براق علیه السلام و بعضی گفته اند که هر غری را بر آید بود بر اندازد و در مرتبه چنانکه در روایات آمده  
است که هیچکس علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بکه انچه زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل  
جبرئیل است و الله اعلم و وجه تصحاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بود و بعضی  
یا از جهت بند بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این تصحاب براق برای ناز و طرب و افتخار بودند بطریق استصواب و سرگشته  
چنانکه در جبرئیل فرمود و ثبت یا بشیر فاما علیک بنی اوصد بنی او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و پیام  
در دست میکائیل علیه السلام و بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام روایت آن حضرت بود و شاید که تحت در رکاب باشد  
بعد از آن در اشنامی طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته روایت خود ساخت  
یا تحت روایت یا در اشنامی عایت طریق ادب و تکریم آن حضرت کرده فرو آمده باشد و الله اعلم پس بر زمین نماند  
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرو داد و ناگاهدار که این زمین شربت پس از آن بهرینه رسید و بنی که گذشت که مولد عیسی  
علیه السلام بود درین دو جا جبرئیل گفت فرو داد و این حیات یا جبرئیل جبرئیل گفت سر کن یا جبرئیل و پس از آن شنبه کسی را



مر اجبرئیل یا همان وظاهر خیریت آنست که آسمان سوار بود بران و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارج  
عادت است که بشیر بر هوا میرود و خصوصاً که سوار باشد بر چهار پا یا نه همه در دست قدرت الهی است و مقید نیست قدرت او  
بمحرمان عادت و در بعضی روایات آمده که مراد او باز بود که بدان برود و بعضی گویند سواری بر براق نامی است که در بعضی روایات آمده  
معراجی نهاده که بدان بالا برآید آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از روایات ذکر نموده  
چیزی را که ذکر کرده است را دومی دیگر اعلی ذکر کرد سواری بر براق نامی است که بعضی گفته اند که همین سواری بر آسمان رفت و  
را دومی دیگر ذکر کرد معراج بر آسمان بنیاید که ب سواری بوده باشد و الله اعلم حکمت و در فرستادن بران تعظیم دیگریم حضرت  
صاحب العالمین بود چنانکه عجمان عجمان باز از سپهر فرستند و شخص خود را که محرم دین علی بن خاص است بطلب بفرستند  
و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم غیار بطلبند و الله المثل الا علی تعالی و قدس و حکمت و در بودن  
بران عیسی ترا در قبل بدین ترا از اسرار شکرل فرس از برای انوار است آنگاه طلبیدن در سلم و این بودند در حرب و خون  
و از برای تعظیم اسرار و بوقوع اسرار شد بر بدایه که موعود نیست بدان و در عرف و عادت حضرت شیخ میفرموده که نام  
او براق است نه فرس و نقل و اشتقاق بران از برین است یعنی همان از جهت سرعت سیر دمی قاضی عیاض گفته اند  
بران از آن گفته که در رنگ او و شایه بر قاصد گویند که میان حروف ابجد وی طاقات سیاهی باشد و صاحب  
مورسب گفته که احتمال دارد که مشق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آن حضرت لای در رکاب نهاد براق سرشته  
که در پس جبرئیل علیه السلام بر براق گفت چه شده است ترا که سر کشی می کنی سوار نشده است ترا هیچ کی گوی ترا محمد علیه السلام  
پس آن کرد بران و نشست بر زمین و رام شد پیش پست آن حضرت بر پشت شد و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق  
آنکه بود برای رسول کائنات علیه السلام و بعضی گفته اند که هر غنی را بر آن بود بر اندازه قدر و مرتبه و چنانکه در روایات آمده  
است که این که دریم علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بکعبه انکسای دیارت سمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل  
جنس بران است و الله اعلم و وجهی است صاحب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قوی که سوار نشده بر روی یکس  
یا از جهت بعد عید بر قوی دیگر و بعضی گفته اند که این است صاحب براق برای ناز و طرب و تفریح بود بطریق استصحاب و سرشته  
چنانکه در جبهه جبرئیل فرمود است یا بشیر فاما علیک بنی اوصدین او شهیدان گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و فرام  
در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام رویت آن حضرت بود و شایه که نخست در رکاب باشد  
بعد از آن در آشیای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته رویت خود ساخت  
یا نخست رویت باشد پس از آن می عایت طریق ادب و دیگریم یا آنحضرت کرده فرود آمده باشد و الله اعلم پس سپید زمین بختان  
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرود آید و نگدار که این زمین تیر نیست پس از آن میرید رسید و بنی که گذشت که مولد عیسی  
علیه السلام بود در این دو جا نیز جبرئیل گفت فرود آمدن این چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا بعد و بر پس از آن زمین کسی را



که از راه یک موی است و بخواند آنحضرت را فرمود این کیفیت گفت سیر کن با عید و برو پس از آن گذشت بجا آمد که سلام کردند  
 بر آنحضرت گفتند السلام علیک یا اهل اسلام علیک یا محمد بن عبد الله علیه السلام گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد  
 جواب سلام ایشان گفت الخ بیست پس گفت جبرئیل آن عجز که دیدی دنیا است بی فایده است از دنیا اگر جهان مقدار که  
 باقی مانده است از عمر آن عجز و آنکه آواز داد و خواند ترا ایس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار میکردی و زارت تو دنیا را  
 بر آنحضرت و گاه میکرد ایس ایشان را و آنجا که سلام کردند بر تو بر ابراهیم موسی و عیسی بودند علیه السلام و در روایات آمده است  
 که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بموسی علیه السلام که نماز میکنند و در قیام خویش فرمود اشهد انک رسول الله و  
 چون انبیاء اند و خدا تعالی میکند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن بعد از آن گذشت  
 آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف انعام از بیع کلان دید آن که در عالم بربخ و مثال آثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول  
 و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید به بیت المقدس و بیت یاق را بجلقه باب مسجد که آن ای باب مسجد  
 میگفتند پس در آمد و مسجد و گنبد و در کعبه و ظاهر این دور که در کعبه تخته مسجد بود و حاضر نشدند ملائکه و تمثیل گردانیده  
 شدند از روح انبیاء از آدم تا عیسی و شاک گفت مر خدا را و صلاوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اعتراض کردند  
 بر بعضی فضیل هم پس از آن گفته شد و تکبیر بر آورده شد بایست نماز و تقدیم کردند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی پس  
 آنحضرت امامت کرد و همه انبیاء و ملائکه افتد اگر در دنیا و در خلافت کرده اند علمای کفری که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود  
 نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده است که در آمدن و بیت المقدس پیش از عروج با سمان  
 با شمس نماز عشا بود و بر قول کسی که گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که  
 آنحضرت با جماع کمالات و برکات فرد آورده ظاهر فضل و شرف بر انبیاء نمودند و بخاطر این مسکین گذشت بود که چنانچه  
 در هر دو حال بنا شد بهم پیش از عروج و هم بعد از آن و لیکن از نوشتن این خیال بی ذکر علمای حدیث و روایات ایشان  
 ملاحظه داشت بعد از آن و نظر آمد که شیخ کبیر عا و الدین بن کثیر که از اعظم علمای حدیث و تفسیر است گفته که نماز گذاردن  
 آنحضرت با انبیاء پیش از عروج و بعد از آن در هر دو حال است و گفته که در حدیث و تفسیر است که دلالت دارد بر آن و بی هیچ  
 شبهه نیست از آن و اگر بخواهیم انبیا را که کثیر رحمة الله علیه گفته که بعضی مردم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 اقامت کرد در آسمان و آنچه مشاهد و متواتر اند بر آن روایات است که در بیت المقدس کرد و ظاهر آنست که بعد از عروج  
 کرد و اینجا چرا منگی بدید که هر دو جا بود و هر دو حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات و در است و الله اعلم و چون  
 بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد آورد جبرئیل و ندی از خمر و آوندی از لبن و غیره و ایند که هر کدام که  
 بخوردی اختیار داری پس اختیار کرد موسی صلی الله علیه و آله و سلم لبن او گفت جبرئیل اختیار کردی فطر شد او مرا و فطر  
 اینجا و این اسلام و نقل است بر آنست یعنی اختیار کردی و امامت اسلام و مقام است و این علامت آنست زیرا که سهل و



مقتضی امر است زیرا که هر بنی دهشت مثل آن که اتباع کرده است او را بدو کیسه اتباع کرد و او را علیه السلام کمتر در عدد او کیسه  
اتباع کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اقبال شیخ ابن حجر فی فتح الباری ابن ابی حمزه که از حدیث مالکی است گفتند  
حق تعالی بناده است و عدل انبیا رحمت و افاضت رحمت خود را در مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بر این تخمین که نسبت پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم به بعضی اعدا است پس گفته شد مرا در آنچه چیز در گریه آورد و زاریا رسول الله فرمود این رحمت است  
و رحمت نیکوتر خدا استقالی از پیغمبران خود مگر رحمت کند که از او تحقیق گرفته اند انبیا علیه السلام از رحمت خدا انصیب یافته اند  
پس نسبت رحمت و در دلهای ایشان بر بندگان خدا بیشتر و او فرمود دیگران پس از رحمت گویست موسی علیه السلام  
از رحمت رحمت و شفقت مرا ترش را زیرا که این وقت افضال بود و کم در وقت قدم حبیب کی رحمت تا خالص شود  
خلع و فضل عظیم پس میدوشت و در وقت قبول و افضال که رحمت کند خدا استقالی امر است را بر کثرت نبوت رحمت  
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که پیغمبری که در آن است و بعضی نامی دیگر به حبیب حضرت است نسبت به حبیب و عرب نام میکنند  
مروم جمع است غلام مادام که در دی بقیه از قوت است و در فتح الهامی گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد با تمام کردن  
رب العزت جل جلاله و کثر افضاله استمرار قوت را تا پس اوست و تا دخول در سن شصت و دوم و دخل شصت و هفتم و درین  
شریف دی و عدم تفرق شفقت در قوت وی صلی الله علیه و آله و سلم آنکه اطلاع کردند به پیش مردم در وقت قدم آوردن  
آنحضرت به پینه اسم شایب برای بر کشفه الله علیه علیه السلام شیخ با آنکه آنحضرت این بود از این بزرگداشت به همه مسکین از رحمت  
بود و عدم طریای شیب بر آنحضرت مگر موسی چند ریاس و شیب شریف و سی تا در دوازدهم و بیرو شفقت نماید چنانکه میان  
این سخن در باب حلیه شریف گفتند و تحقیق ظاهر است از افضال و شفقت موسی علیه السلام بر امت مرحومه و در شفقت  
صلوة که از پنجاه بیت آمده و گفته اند که این عفتا در رحمت از موسی برین است و مرحومه نبوت آن بود که وی علیه السلام  
خوانده بود و در توبیت صفات این است را و آرزو کرده که ایشان را شفقت می سازد و فرمود وی تعالی اینها است احسن  
خواهند بود که این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از دست هر کس و صلی الله علیه و آله و سلم از ان برداشته شد آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم به سوره المنتهی که بومی منتهی میشود و حال خلق و علوم ایشان و از انجا نزول میکنند و گفته میشود احکام و نود و  
و نود و یک میگردد بلکه هیچ کس را مجال ندارد از ان مقام و عروج از ان میرسد و بومی منتهی میگردد و آنچه معهود میگردد از عالم  
مستطیل و نزول میکنند از عالم علوی او امر عالی علی و تجاوز نکرد از ان هیچ یک که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم  
و باز مانده و جدا شد از حضرت دی جبرئیل و گفت بوی آن حضرت یا جبرئیل این چه جاسه باز ماندن رجا شدن است این  
جای نیست که دوست و دوست را تنها که آمد و جبرئیل گفت اگر مقدار برانگشت نزدیک شوم سوخته شوم و بگفتا فراتر  
مجال نمایند و هماندم که نرسیده به عالم غایت اگر یکسر موسی بر ترمیم و فریغ تجلی میوزد بریم و در بعضی روایات آمده که فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام که اگر حاجت داشته باشی بمن بگو تا آنحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من

و در این حدیث از حضرت موسی علیه السلام

آنست که بخواه الله گاه که خداوند آن کرم روز قیامت باز و سه خود را بر صراطی بگذراند و آن کرم است تو و این روز و این  
معلوم شد که صدره المنتهی در آسمان ششم است و در دایره دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند  
بیان روایتین با آنکه پنج و سه در آسمان ششم باشد و شاخه های آن در آسمان هفتم است و وجه تسمیه به سه و سه  
که یعنی درخت کناره است مغوض و موقوف بر علم شارع است و می گویند که درین درخت سه صفت منفعت  
است تامل در بدو تعلم لذت و آگاهی لطیف و بمنزله ایمان است که جمع می کند قول و عمل و نیت را و تامل بمنزله  
عمل است و حکم به ثواب نیت در آنچه بمنزله قول گذاشته اند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان  
چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز در قدرت شامل که چنانکه در خان در زمین نشانده می شوند این درخت  
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت علیه السلام در آنجا که فرمود باشد در تراب جنت چنانکه در خان وی و  
در خان جنت نیز احتمال دارد که فرمود باشد و آنرا علم حقیقه الحال و اندر صدره المنتهی می باشد چهار هزار و در بیان  
و در در ظاهر آنکه در باطن اندر پشت می رود و آنکه در ظاهر از نیل و فرات می آید و از حدیث ابی هریره معلوم می شود  
که چهار هزار خیمه از نیل و فرات و حیان پس بعضی می گویند که بود در اینها از جنت باین معنی است که منافع  
و غرات اینها دائم و بشمار است یعنی بیگمینه بخش از بهشت بر آمده اند و اندر عالم و در احوال نیل چیز نوشته اند  
از حجاب غائب که عقل در آن حیران است و اینها را دو لب و غسل و غمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منقولات  
قرآن عظیم است و درایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزیهای با قوت و زور جاری است و او را آبی از هر لب قطره می افتد و او را  
در بر جبهه است آب می سفید تر از شیر و شیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده  
است ترا خداوند تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری می شود چشمه که آنرا المسبیل می گویند منقش می گردد و آنرا  
دو نهر یکی را کوثر میگویند و دیگری را نهر رحمت و این نهر است که چون عصاه از درون سیاه سوخته بر آیند چون در سوخته  
بافتند در سعادت تر و تازه شوند و صدره المنتهی را از او پرورشند مانند طنج و پودانه طلا و بر هر برگی فرشته ایست و  
وصف آن مقام بدون از حد قیاس و عقل است و در اینجا نیز آمده است آنحضرت او را از خود بین و غسل پس اختیار کرد لبین را  
چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نیز خازن گدازد بر انبیاء و امارت کرد و ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن که  
بیت المعمور و در داشته شد از آن پرده ای چنان است لفظ حدیث قمی رفع الی ابیست المعمور و تفسیر کرده اند از بابین منی گویند  
میان می و میان بیت المعمور عالم بود و قدرت بود و در آن آن پس مدوخته شد و لبین گردانیده شد و در آورده شد  
در بهر و بهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا دید آنرا و بیت المعمور سجده ایست بخدا که گفته اند آنرا که اگر فرشتی کرده شود  
افتاد و این در زمین می افتد بر کعبه گویند که این خام است که فرستاده شد بر لبی آدم علیه السلام بعد از آنکه طرد شده شد









و می آید که در دنیا و آخرت پس پیدا کردم فرشته را بر صورتی که خدا کند و از آنجا که می آید که در دنیا و آخرت  
 نشود و از ادبیت چیزی که باز دارد و از آنجا که می آید که در دنیا و آخرت  
 از آنجا که می آید که در دنیا و آخرت پس پیدا کردم فرشته را بر صورتی که خدا کند و از آنجا که می آید که در دنیا و آخرت  
 پس گسترانیده شد برای من فرشته که غالب بود و بر او بر آفتاب پس خورشید بان نور می بیند و نهاده شد من  
 رفعت و بر داشته شد تا بر سیم برش پس دیدم امر عظیم را که نتواند زبانه و صفات آن که در یک شب من قطره از عرش افتاد  
 بر زبان من پس بشنیدم چیزیکه بخشد و هیچ چیزیکه از آنجا که می آید که در دنیا و آخرت  
 دل مرا پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را بدل خود دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش در فرشتگان را گویند دور اصل  
 بساطی را گویند که رفیق باشد از دنیا و دنیا و آنکه می آید که در دنیا و آخرت  
 در حق خلقت نه در حق خالق عزوجل و حق سبحانه منزه است که محبوب باشد و بر منند او را چیزی که در آنجا که می آید که در دنیا و آخرت  
 به قدر محسوس و محبوب خلق اند از حق تعالی بهیچان و صفات و افعال و بسیار مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را  
 از حجاب مقامی است معلوم و نفیست در او که معرفت معلوم و ملائکه مقربین از ائمه که در عرش عظیم اند و گویند  
 که قربان درگاه اند بخوبند بنو هاب و عظیم و کبریا و جلال و قدس و قومیت و صفات حجاب اند و ملائکه محبوب اند  
 و طبقات مختلفه اند هر یکی را از ایشان مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه محبوب اند از خالق پس قومی محبوبند  
 بریت نم از نعم و بریت احوال از محول و بریت اسباب از مسبب و قومی محبوبند عظیم از عالم و نعم و محفل از عقل و نهیم  
 قدسی حجاب است بنعم از نعم و محبوب از نعم و قومی محبوبند عظیم از عالم و نعم و محفل از عقل و نهیم  
 محبوبند با موال و نهیم از نعم و محبوب از نعم و قومی محبوبند عظیم از عالم و نعم و محفل از عقل و نهیم  
 آیهین و باید دانست که این شرف فانی که ذکر کرده است و محیر قلوب قوسین او را می گشت و مذکور است احادیث  
 معنی غیر شرفی فانی که مذکور است و در آنجا که آن نسبت بر بیت و قرب جبرئیل است بقول غفار و سیاق مسیان  
 آیه نیز ظاهر است در آن و در آنجا که بر بیت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز عمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است  
 و از آن کمال دعایت ادب و اجلالی جانب بر بیت و نگارنده شد در عبودیت و نهیم سکون قلب طاعت باطن و محفل  
 و معاطات بصورت بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچیک از اینها موجب و انقضا نپذیرد و غایت نکند و  
 چنانکه فرموده سبحانه از آنجا که با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچیک از اینها موجب و انقضا نپذیرد و غایت نکند و  
 سید رحل اهلوت اند و سلامه میسر نیست طاعت نفوس آن است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را مطلع  
 و شرف میباشند چنانکه عظیم عظیم سلام چون مقام مناجات و تکلیف سید طلب کرد و در بیت و دین نوعی از سکر و نشاط است که  
 در مقام قرب از عایت ادب و دوری افکنده و سید اهل طاعت علیه و آله و سلم چون در مقام قرب میتم که دانسته شد و فاکر حق از او















تبارک الله رب العالمین و اولاد لائل نبوت است که بود آنحضرت ای ناخوانده که اصلاح و کتابت نه از دست کتاب  
 نه خوانده و جاهل و ناخوانده مودود شد و نوی که همه ای و جاهل ناخوانده بود و الا ما شاء الله و ناشی شد میان ایشان و  
 بلای که میبود و وی کسیکه بدان اخبار ماضیه را و سفر کرد و بشهر و دیگر که در اینجا عالمی باشد و ملازمت کند او را و بخواند پیش  
 نماید از اخبار توریت و انجیل و احوال اعم ماضیه را و تحقیق رفته بود معالم آن کتب و مندرج محرف شد و بود از کمال  
 و موضح خود و باقی خوانده بود و در تمسکین بدان و عالم و دارن بدان مگر قلیل و نادر بیشتر حجت کرد آنحضرت هر فریق را  
 از اهل مل که اگر جاهل و نادان و عالم هیچ شوند برابر آن خوانده آورد و این اول دلیل است بر آنکه این امر بیست که  
 از پیش خدا آورد و تصور باید کرد و در یافت باید بود که بکسب و تعلم بر چه مرتبه از علم و معرفت رسیده که علوم اولین و  
 آخرین بدان متقارن رسیده و قد احسن ما قال الشیخ سعدی رحمه الله علیه بیست و نهمی که ناکرد قرآن درست و کتب خانه  
 چند بیست و نهمی و بیاد و بد و رسیده که همان جماعه که بکمال و نادانی و ناپار سائی و داخل السافلین بودند در صحبت و می  
 و خط و مستطی و تعلیم و تربیت و می و علم و عمل با علی علین رسیدند و ما ذکر است که لا من عند الله صلی الله علیه و آله و صحبه و  
 قریه و کماله و اگر در اخلاق و صفات کمالات و اوصاف و آداب و می مگر از اول دلیل است که هیچ بشری چون وی  
 مخلوق نشد که دعوی که نبوت رسالت را و نمود و مجرات را پس دیگران شک و شبهه ماند و اقوی و اظهر و ابقی و اتم و  
 قرآن مجید است که بانی است و پاینده است و تار و قیامت و مثل است بر معجزات کثیره باین حساب که واقعتا ایجاد  
 با قصه سوره ازان که انما اعطیناکم اگر شکیست و چه مقدار مثل است قرآن بر مقدار این سوره هر یک از مقدار و تجزیهات  
**و** وجه ایجاد قرآن متعدد است و معرفت ایجاد آن تفصیل آن موقوف بر معرفت آن و وجه چنانکه مذکور گردد  
 و معرفت ایجاد علی الاجمال با نیل رتبه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخدای گردید و آن خواند ایشان را بهما غرض  
 و استیان بستی از مثل آن فرمود آن گنیم فی رب ما نزلنا علی عبدنا قالا اموره من مثله الا انهم یسبوا زیتنا و عذرا  
 آورده و چیزه از آن دانستند و ما و اموال خود را و در طه هلاک و تلف اولی بحسب خود و چون بود اگر می آورد و مثل آن  
 نمی افتادند و برین مهلاک گفته اند یعنی علماء و ائمه آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حسب کلامی که حاضر گردانید  
 ایشان را از آوردن بمانند آن عجیب و خد و افع و مست و در دلائل از ایجاد می موتی و ایراد که و این می زیرا که آورد و برای آنست  
 و در باب بلاغت خطابت که کار و پیشه ایشان بود و از جنس کلام ایشان که معلوم و مشهور است و افاضه می کن نزد ایشان پس  
 باشد عجز از امتحان مثل آن عجب تر از عجز کسیکه مشاهده کرده است مسیح را علیه السلام نمود ایجاد موتی و ایراد که و بر حسب زیرا که  
 ایشان طبع و توفیق نه شد و در حصول آن و نبود علم ایشان بطریق و اصول بآن بختان کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه  
 ایشان بود پس عجز ایشان که فیه صحیح است و این عجز قاطع و برهان در سختی که شک نیست را بران را و فرستاد  
 ایشان خطابی که از اعلم علمای حدیث و شرا حانیت گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اهل جلال و اهل کمال

وصلی الله علیه و آله و سلم



مردی و نامش را از من و نه نامش را بشنیدم بخدا سوگند نمی‌دانم چه میگوید به سخنان ایشان و در خبر دیگر آمده است  
 که موسی بود که قادر فریش آنجا حاضر بود پس ولید بن نضر گفت و قود عرب همه حاضر آمدند اجماع کنند و متفق شوند بر یک است  
 و تکذیب کنند بعضی شایسته را اختلاف کنند میان خود پس گفتند که همه با اتفاق میگوئیم که کاهن است گفت ولی او اندیشه  
 می‌کند که کاهن نیست قول می‌دهم منزه کاهن و هیچ وی گفتند پس میگوئیم بخون است گفت اندیشه می‌کند وی بمنزله می‌آید  
 پس است گفتند پس میگوئیم که وی شاعر است گفت نیست می‌شاعر شاعر می‌داند و نام و همه اقسام او را شناسم و جزو هیچ  
 و ترض و بسو و مقبوض او می‌شاعر نیست گفتند پس میگوئیم که وی ساحر است گفت اندیشه می‌کند ساحر و نقش و عقد وی  
 و گفت هر چه شما میگوئید از اینها من میدانم که باطل است رواه ابن اسحاق و البیهقی و گفته اند که این قرآن اگر نوشته  
 یابند او را مصحفی دریا باشد و ندانند که نهاده است او را اینجا که آورده است گواهی میدهند عقول سلیمه و انهام  
 مستقیمه که وی منزله است از پیش خدا عزوجل و قدرت نیست بشر را بر تالیف می‌چون آمد بر و رفت است گویند و چون  
 و پس از کار تالیف ایشان و گفت می‌که اینکلام خدست و توحیدی کرد خلق را بدان که سوئی باشند آن بیار همه عاقل اند  
 و دیگر چه جای شک و شبهه است این وجه اجمالی است بر این معرفت اعجاز قرآن و آسان است سلوک طریق آن شریک  
 است در آن عالم و جاهل و مناسبت آن نهیب که میگویند ثبوت قرآنیت قرآن بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 و ثبوت نبوت پیغمبر عزرات دیگر و اما طریق تفصیلی که در وی اثبات اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت و غرائب اسلوب اخبار  
 غیب و جز آن است و مناسبت که بنده سب دیگر که می‌گویند ثبوت اعجاز قرآن باین وجه است و ثبوت غیب و  
 بقرآن این مخصوص است بعلم که معنی فصاحت و بلاغت را در آن می‌کنند و اما وجه معرفت اعجاز متعده و در آن  
 اعجاز و بلاغت است چنانکه قول بجانم لکم فی القصص حیات جمع کرده است در دو کلمه که عدد حرفها آن ده است و بیانی کثیر  
 و حکایت کرده است ابو عبیده که اعرابی شنید مردی را که میخواست فاصیج با تو مریس سجده کرد اعرابی قاری گفت ایست  
 سجده گفته سجده کردم فصاحت این کلام را شنید اعرابی دیگر مردی را که میخواست فاصیج با تو مریس سجده کرد اعرابی قاری گفت ایست  
 می‌بهم که هیچ مخلوقی قادر نیست بر مثل این کلام و آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه روزی در مسجدی می‌نویشت و با او آمده بود  
 ناگاه مردی آمد از امرای روم و بر سر پایش ایستاد و حالیکه گواهی میداد و می‌پنداشت و بود که نیک می‌دانست زبان عربی او گفت  
 شنیدم که ای ادریس بن سلمان را که میخواست از کتاب شما پس تامل کردم در آن و دیدم که هیچ کس نکرده است تمام این فرستاده  
 شده است بر عیسی بن مریم احوال دنیا و آخرت با وجود اختصار و آن آیه است من یطیع الله و رسوله و محشی الله و یقینه  
 فاولئک هم النازعون و حکایت کرده شده است از جمعی که شنیدند دخترکی که عظم می‌کرد کلامی و می‌فهمید فصاحت پس  
 تعجب کرد و در فصاحت می‌پس گفت آن دختر که آیا فصیح می‌پنداری تو این کلام مرا بعد قول الله تعالی و اوجینا له الامم و  
 ان ارضه فاذللت علیه فاقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی اما روده الیاب و جاعل من المرسلین جمع کرده است و آیه





و در حرفه انحراف وی و قول می سپهرم این و یولون الدیه و قول می قانو هم نید بهم انشد باید یکم الایه و قول می سبحانه  
 والا یمینو نه اید و قول می وکن نعلوا و امثال این آیات و اخبار رابع اخبار و قانع و حوادث کائنات سالقه از اینچه  
 سید نشاند ایشان و نمیدانستند مثل قصه اصحاب کعبه و شان موسی و حضرت و احوال ذی القربین و قصه یوسف برادران که  
 و یمن و این وی و قصص انبیاء امام ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالقه و اجماع ضمیمه در شریع دایره و علوم و این  
 آخرین از اینچه نمیدانست از اگر بعضی از اخبار اهل کتاب که قطع کرده بودند خود را در تعلیم آن پس آورد آن قرآن بر وجه  
 آن که کرد و نص آنرا که در محضرت میگردد بدان رصدا و صحت آن و میدانستند که آنحضرت ای بود بخواند و نوشته و  
 مشغول نشده به بار رسد و مجاله بیرون ز رفته از ایشان و تعلیم نکرده و نه شنیده از علما و ما وجود آن خبر داده از اینچه نوریت  
 و انجیل و صحت بر ایم موسی و دیگر انبیاء عالم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفای ندارد و محسوس است  
 انکار آن حکم انکار بهیات و محسوسات و اردو کائنات ثابت است در ذات قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن جز  
 و غیر نیز که قبیل صفات قرآن است فکر کرده اند که متنازع و منفر دست قرآن بدان شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن  
 یکیه آنکه عارض میگردد و خوف در دلهای سامعان اشیان نزد سماع قرآن و ظاهر می میگردد و هدایت قاریان آنرا  
 نزد عبادات آن و این بر کافران و کذبان بیشتر و عظیمتر است و عظمت و جلال و قهرمان ادب ایشان غالب تر فرقت آنست که  
 بر کذب و منکران نقیض می آید استماع وی و زیاده میکند ایشان را نفور و تنگ میگردد و سینه ایشان را دوست میگرداند  
 انقطاع او را و مکرده پندارند استماع او را و مومن مصداق زیاده میگردد و در عرب و بهریت او می افزاید ذوق و شوق  
 او و حاصل میگردد باطن او را از جذاب و خفت و ارتجاع و انشراح و جذب از همه وجود میل و محبت قلب و تمسکین قلوب  
 تعالی تقدر منه جود و الدین غیثون بهم ثم یلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر انشد و قال سبحانه لا انزلنا ذال القرآن الی قلب لک  
 خاشعا متصدعا من خشیته الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت طبیعت قرآن عظیم است اگر چه سامع  
 از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از انسان و حیوان و عوام الناس که از شنیدن  
 آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمماند حکایت کرده اند از نصرانی که گذشت بر بنیامی پس  
 ایستاد و گریست گفته شد مراد از آنچه میگویی که نمی فهمی گفت میگویی از لطافت این نظم و ذوق لطیفی که حاصل شده اند  
 شب بن قرآن عظیم طبعی جامع را پیش از اسلام میان آوردند فی الحال بی توفیق و اجمال چنانکه روایت کرده اند از جبرین  
 مطهر که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید به این آیه ام خاشعوا من غیرتی ام هم الخ انقون  
 ما هم لم یصیطرون زد یک شد دل من که بر دو جان من که بر آید و این ادل حالی بود که رنجیده شد ایمان در دل من و تقصیر من  
 ربه شنید از آنحضرت سوره حم السجده را و مدحش و ستایشش پس گفت از قوم خود و گفت و الله کلام که مرا از محمد علیهم السلام  
 بکلام که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و در دنیا فتم که چگونه اورا شنیدم ثابت ماند بر کفر و ایمان نیار و نبی او خدا داد



اینجا معلوم شد که این عطای باری تعالی است علم و کثرت در آن کفایت میکند بر هر فن انبیا و هم و جبر و ایضا و استغنیها  
و دلیل آنست بعضی از وجود آنست که قاری قرآن طول نمیشود و سماع آن کرده نمی پندارد بلکه زیادت میگرد و جلالت  
و نشاط محبت و تزیین و لذت گرفته میشود و بعضی در خلوت و انس یافته میشود و سبک و سبکی در جمیع حالات بخلاف  
کلامهای دیگر اگر چه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد و نیز در مکرر غزل و مکرر می گردد و چنانکه چهره است از این شسته و پیا  
و غیرت است و اما کافران و منافقان و اعدا اظهار می یابند الاخبار را و از وجوده اعجاز جمع کردن است علوم و معارف و  
که معهود نبود و عرب را و حضرت را نیز پیش از نبوت سرفراز آن در مقام بدان و محیط بود آن علم میسر یکدیگر را و هم  
و مثل نبود بر آن هیچ کتابی از کتابهای ایشان پس جمع کرد میان علم شریعت و عیاشی و ادب و شیم و معارف و حکم و علوم و سایر  
انبیا و ائم و اخبار و از آنوقت بر وجه کمال و اتم و تنبیه کرد بر طریق حج عقلیه و بر این تعلیمیه و ادله سینه بر صفات کمال صانع و  
توحید و می خواندند قال الله عز وجل لقد علمنا فی الکتاب من نمی و نیز کتاب یک القرآن تبیان کل شیء و لقد ضربنا للناس  
فی هذا القرآن من کل مثل و قال الله تعالی ان هذا القرآن یقض علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هم  
بیان للناس و هر ای آیه از عجایب آنکه جمع شده در وی دلیل و مدلول زیرا که احتیاج و استدلال کرده میشود و نظم  
قرآن و حسن و صفت بلاغت و سی در انشای آن در امر و نهی و وعد و وعید است پس تالی نمی سیکند و از اینها بدست است  
و حکم را معان کلام واحد و از جمله وجود آنکه گردانیده است و در هر جمله و در هر کلمه و در هر حرف و در هر حرف و در هر حرف  
مر قلوب را و آسمان و آذان و اهل است بر افهام و میل است بر وی طبع و سرست بر وی امواد و از اینها نیز شمع نهان  
استان فرموده است حفظ قرآن را بر تعلیمین و تفریب آن بر تحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و انشای دیگر  
یا و نیست شتند کتب خود را گردانید قلیل از ایشان چه جای جامع با وجود در اندی عمر و مر و زمین و در آن مجید آسان است  
اختلاف آن مرصعیه از او علم از او اندک قدرت و از این جمله شکست بعضی اجزای او بعضی دیگر را و تلافی انواع و التیام اقسام  
در حسن و غلظت از قصه قصه دیگر و فرج از تالی بتالی و دیگر با وجود اختلاف معانی و انشای سوره و احد بر امر و نهی و خبر و اخبار  
و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه آهنگان گردد و در فصل آن و کلام فصیح چون  
عاده میگرد و او را مثل این اختلاف و اقسام ضعیف میگردد و قوت و قوت است و در حالت و کمیک و در وقت او و نقل می گردد و الفاظ و در  
یشود عبارات و از وجوده اعجاز قرآن بودن است آیه باقیه و نقل حجاب و تعالی بخلاف آن چنانکه فرموده و انما نحن زوالنا  
الذکر و انما لیاظنون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر میان و در جوار کند اثر است لاجرم منظر گردد و بدین تغییر و تحریف  
فرمود و تعالی لایا یته الباطل من بین یدیه و لامن خلعه ساکر سحرات انبیا علیه السلام منتضی و غنی گشت با نقضای  
اوقات و انشای اذان ایشان و باقی ماند از وی جز قرآن عزیز که با هر سحر آیات او ظاهر است سحرات و باقی است تا روز  
که هزار و سی پنجاه سال بر این گشته و هر عصر بخواند و از این بیان و کمال اهل لسان و آنکه بلاغت و فرمان کلام و جهان بر عت

و





در صحیحین و آنچه که گفتند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آن وقت نماز دیگر و بعد از نماز دوم آب وضو را  
وینا گفتند و آورده شد و آن حضرت آب وضو را در دست مبارک خود در ظرف آب و اگر در دوم را که وضو گفتند از آن پس  
دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی به این گونه میان انگشتان  
راطراف انگشتان پس وضو کردند و تا آخر گفتیم مرا انس یا چند کس بودید شما گفت می صاحبی و در حدیث ابن شاپور  
آمده که گفت بودم من بار سونجی را صلی الله علیه و آله و سلم در غره تبوک پس گفتند که یا رسول الله تشنه شده اند شتران و  
چهار یا بی فرمود آیا هست چیزی از باقی آب پس آمد روی منیزه از آب و شک کند فرمود بیاید کاسه را پس بخت آب  
در آن کاسه و نهاد و گفت دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمه از میان انگشتان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم پس آب و اویم شتر را و چهار و اهار و بر و ششم باقی آنرا و بیستی از من نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجا  
قبایل آمد و شش او میان بعضی خانه ها قدی افروز پس در آورده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در  
و پنجید دست مبارک او در قلع پس در آن و چهار انگشت شریف را جز از انگشت پس در آن انگشتان شریف و بی آب در دست  
و اویم صحیحین آمده گفت جابر قشقه شدم روز جمعه و پیش آنحضرت رکوع و چو که وضو میکرد و آن در زیر که در دوم گرد و  
صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال داری برای چه گوئی آمده اید گفت یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و چون شستم آن را  
نگریه پس که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در گودال پس چشمش زدن گرفت با شست و شویا پس خود دوم آب  
و وضو کردم گفتند بجا چند کس بودید شما گفت اگر صاحبی را کس میزد که آب و میگرد و مارا بودیم یا زنده صدقه و حدیثی مسلم  
از جابر آمده که بودیم مادر غره و باط که یا نه نشد آب مگر قطره چند در شکم پس بیفتاد از آن کاسه و نفرین کرد اصحاب شریف  
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را آب خوردن پس فرمود تا سیراب شدند پس دست  
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیقی و ابن شاپور و اما حدیث ابن مسعود و صحیح  
آمده از روایت عقیقه که گفت ابن مسعود در شنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود با آب پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بچند کس را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و  
نهاد دست مبارک خود را در آب بخیث اگر چه یکی از صحابه نقل کرده شش انس یا جابر مثلاً و حقیقت گویند همه آنجا است که حاضر بود  
را و می حاکمی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی در زید و چنانکه جلالت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم  
و جمیع بود باین نکته خبر داده اگر در پیش جاع صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه او باشند  
فقد بر حدیث صحاب و از ابن عباس نیز بطریق متعدد آمده است و سوالی که در حدیث است آنست که چه حکمت است در آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و شپا پیا شد چرا و نخست شپا نه  
آمد جواب میگویی که این از جهت آب حضرت خلد و نعل جلالت است که با جاد و اباع معنه است متفرق است بی اصل و ماده بلکه

در صحیحین و آنچه که گفتند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آن وقت نماز دیگر و بعد از نماز دوم آب وضو را  
وینا گفتند و آورده شد و آن حضرت آب وضو را در دست مبارک خود در ظرف آب و اگر در دوم را که وضو گفتند از آن پس  
دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی به این گونه میان انگشتان  
راطراف انگشتان پس وضو کردند و تا آخر گفتیم مرا انس یا چند کس بودید شما گفت می صاحبی و در حدیث ابن شاپور  
آمده که گفت بودم من بار سونجی را صلی الله علیه و آله و سلم در غره تبوک پس گفتند که یا رسول الله تشنه شده اند شتران و  
چهار یا بی فرمود آیا هست چیزی از باقی آب پس آمد روی منیزه از آب و شک کند فرمود بیاید کاسه را پس بخت آب  
در آن کاسه و نهاد و گفت دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمه از میان انگشتان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم پس آب و اویم شتر را و چهار و اهار و بر و ششم باقی آنرا و بیستی از من نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجا  
قبایل آمد و شش او میان بعضی خانه ها قدی افروز پس در آورده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در  
و پنجید دست مبارک او در قلع پس در آن و چهار انگشت شریف را جز از انگشت پس در آن انگشتان شریف و بی آب در دست  
و اویم صحیحین آمده گفت جابر قشقه شدم روز جمعه و پیش آنحضرت رکوع و چو که وضو میکرد و آن در زیر که در دوم گرد و  
صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال داری برای چه گوئی آمده اید گفت یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و چون شستم آن را  
نگریه پس که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در گودال پس چشمش زدن گرفت با شست و شویا پس خود دوم آب  
و وضو کردم گفتند بجا چند کس بودید شما گفت اگر صاحبی را کس میزد که آب و میگرد و مارا بودیم یا زنده صدقه و حدیثی مسلم  
از جابر آمده که بودیم مادر غره و باط که یا نه نشد آب مگر قطره چند در شکم پس بیفتاد از آن کاسه و نفرین کرد اصحاب شریف  
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را آب خوردن پس فرمود تا سیراب شدند پس دست  
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیقی و ابن شاپور و اما حدیث ابن مسعود و صحیح  
آمده از روایت عقیقه که گفت ابن مسعود در شنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود با آب پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بچند کس را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و  
نهاد دست مبارک خود را در آب بخیث اگر چه یکی از صحابه نقل کرده شش انس یا جابر مثلاً و حقیقت گویند همه آنجا است که حاضر بود  
را و می حاکمی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی در زید و چنانکه جلالت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم  
و جمیع بود باین نکته خبر داده اگر در پیش جاع صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه او باشند  
فقد بر حدیث صحاب و از ابن عباس نیز بطریق متعدد آمده است و سوالی که در حدیث است آنست که چه حکمت است در آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و شپا پیا شد چرا و نخست شپا نه  
آمد جواب میگویی که این از جهت آب حضرت خلد و نعل جلالت است که با جاد و اباع معنه است متفرق است بی اصل و ماده بلکه

در صحیحین و آنچه که گفتند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آن وقت نماز دیگر و بعد از نماز دوم آب وضو را  
وینا گفتند و آورده شد و آن حضرت آب وضو را در دست مبارک خود در ظرف آب و اگر در دوم را که وضو گفتند از آن پس  
دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی به این گونه میان انگشتان  
راطراف انگشتان پس وضو کردند و تا آخر گفتیم مرا انس یا چند کس بودید شما گفت می صاحبی و در حدیث ابن شاپور  
آمده که گفت بودم من بار سونجی را صلی الله علیه و آله و سلم در غره تبوک پس گفتند که یا رسول الله تشنه شده اند شتران و  
چهار یا بی فرمود آیا هست چیزی از باقی آب پس آمد روی منیزه از آب و شک کند فرمود بیاید کاسه را پس بخت آب  
در آن کاسه و نهاد و گفت دست مبارک خود را در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمه از میان انگشتان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم پس آب و اویم شتر را و چهار و اهار و بر و ششم باقی آنرا و بیستی از من نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجا  
قبایل آمد و شش او میان بعضی خانه ها قدی افروز پس در آورده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در  
و پنجید دست مبارک او در قلع پس در آن و چهار انگشت شریف را جز از انگشت پس در آن انگشتان شریف و بی آب در دست  
و اویم صحیحین آمده گفت جابر قشقه شدم روز جمعه و پیش آنحضرت رکوع و چو که وضو میکرد و آن در زیر که در دوم گرد و  
صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال داری برای چه گوئی آمده اید گفت یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و چون شستم آن را  
نگریه پس که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در گودال پس چشمش زدن گرفت با شست و شویا پس خود دوم آب  
و وضو کردم گفتند بجا چند کس بودید شما گفت اگر صاحبی را کس میزد که آب و میگرد و مارا بودیم یا زنده صدقه و حدیثی مسلم  
از جابر آمده که بودیم مادر غره و باط که یا نه نشد آب مگر قطره چند در شکم پس بیفتاد از آن کاسه و نفرین کرد اصحاب شریف  
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را آب خوردن پس فرمود تا سیراب شدند پس دست  
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیقی و ابن شاپور و اما حدیث ابن مسعود و صحیح  
آمده از روایت عقیقه که گفت ابن مسعود در شنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود با آب پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بچند کس را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و  
نهاد دست مبارک خود را در آب بخیث اگر چه یکی از صحابه نقل کرده شش انس یا جابر مثلاً و حقیقت گویند همه آنجا است که حاضر بود  
را و می حاکمی اند اگر انکار میداشتند سکوت نمی در زید و چنانکه جلالت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم  
و جمیع بود باین نکته خبر داده اگر در پیش جاع صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که گویا همه او باشند  
فقد بر حدیث صحاب و از ابن عباس نیز بطریق متعدد آمده است و سوالی که در حدیث است آنست که چه حکمت است در آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و شپا پیا شد چرا و نخست شپا نه  
آمد جواب میگویی که این از جهت آب حضرت خلد و نعل جلالت است که با جاد و اباع معنه است متفرق است بی اصل و ماده بلکه

آب و جیل بود و میخورد و دعای آنحضرت در آن برکت حاصل شد که اولا در عالم دوزخین قلیل و مثلاً این مجزیه است که  
 تا قلیل روان شدن بهشت و دعای صلی الله علیه و آله و سلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در قصه فروده  
 بشک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرصحا به ارضی الله عنکم اجمعین بدستی شمای کنید اگر خواسته است  
 خدا چشمتان چون او وقت روشن شدن و در پیش هر که بیاید از پای که دست زبانه و ساس نکند آب از آسمان بر آید گفت معاذ  
 پس آیدیم ما آن چشم را و حال آنکه بیشتر رسیده بود و نماز ما و در چشمه مانند و دال بود که میزدن چشمه تر شمع میکرد و از وی آب پس  
 بر سید آنحضرت آن دو مرد را آید ساس کرد و دست نه بر آب را گفتند نم پس و شام کرد و ایشانرا و گفت آنچه خواسته بود  
 خدا عزوجل پس گاوید صحا به دستهای خود چشمه را تا جایی کردند پس چشمتان جدا شد آب مادی که مراد حسن است مثل صفت  
 پیش شرف آنحضرت روی مبارک هر دو دست شرف خود را باز داشت آب را و چشمه پس شد آب بسیار پس نوشیدند و مرد  
 بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ و یک است اگر از شود ترا حیات که بینی اینجا که برده شود بسیار این دعا را است پس چنین  
 را گفته و این خبر دادن نیز از معراج آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و احباب غریب قسمی اونی و او فرزند معراج است لا تعد  
 و لا تحسب و در قصه حدیث آمده که هزار و چهار صد کس بوده اند چاه وی سیراب نمی گردانید پنجاه شاة را پس کشید بر آب را و  
 آنکه آید در آن یک قطره بیش نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکجا شرب چاه و بر آورده شد و لای آب و وضو کرد و در آن  
 و آنکه در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس نوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانید و شتران خود را و در وایتی آمد  
 که بیرون آمد و تیر را از ترکش خود و انداخت در چاه پس چو شید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر حیا که گذشت  
 در حدیث بر آمدن چشما از میان اصابع نیز آمده در میان این دو قصه معارفت است جمع کرده از میان قصصین که هر کدام  
 در وقتی بود پس حدیث جابر نیز و حضور و قصه نادر چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب که در کوه بود در چاه انداختند  
 پس بسیار شد آب در چاه و از آبی خاده آمده است گفت خبر وادار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اسفار خود گفته است  
 سیر کند شما شبانگاه و میرانید تمام شرب وی آید بر آب فردا انشاء الله تعالی پس همان شدند مردم به میل و التفات بیکدیگر  
 و رعایت کنند حق صحبت از جهت اهتمام طلب آب و حوس بدان و چون آخر شرب شد بر ناو آنحضرت سرور و انانیا و آب کن فرمود  
 با صبا بنگاه و آید بر مانده را یعنی بیدار باشید که نماز با مدافعت نشود پس همه خواب رفتند و اولی که بیدار شدند پیغمبر خدا را و  
 و گفتند خود تا نماند بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار شدند تا بلند شد آفتاب پس  
 فرود آمد و طلسمی از من بر کوه ماکه با من بود و در وی چشمتان بود و در وی چشمتان بود و باقیانده در وی چشمتان بود  
 نگاه کرد که خود را که اورا شانی عظیم خواهد بود و از آن گفت برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز را و سوار شد تا رسیدیم به مکانی که  
 گرم شد آفتاب و گرم شد هر خیز گستر نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که شدیم و فرمود نه است هلاک بر شما پس خواند که را و دهن مبارک  
 خود را و سوار گردید و آنحضرت علم پس میرانید آب از کوه و میوه شایندیم پس چویم کردیم و مردم فرمود چویم کنید و خوشی دارید

درج اول

در حدیث آمده که هزار و چهار صد کس بوده اند چاه وی سیراب نمی گردانید پنجاه شاة را پس کشید بر آب را و آنکه آید در آن یک قطره بیش نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکجا شرب چاه و بر آورده شد و لای آب و وضو کرد و در آن و آنکه در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس نوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانید و شتران خود را و در وایتی آمد که بیرون آمد و تیر را از ترکش خود و انداخت در چاه پس چو شید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر حیا که گذشت در حدیث بر آمدن چشما از میان اصابع نیز آمده در میان این دو قصه معارفت است جمع کرده از میان قصصین که هر کدام در وقتی بود پس حدیث جابر نیز و حضور و قصه نادر چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب که در کوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از آبی خاده آمده است گفت خبر وادار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اسفار خود گفته است سیر کند شما شبانگاه و میرانید تمام شرب وی آید بر آب فردا انشاء الله تعالی پس همان شدند مردم به میل و التفات بیکدیگر و رعایت کنند حق صحبت از جهت اهتمام طلب آب و حوس بدان و چون آخر شرب شد بر ناو آنحضرت سرور و انانیا و آب کن فرمود با صبا بنگاه و آید بر مانده را یعنی بیدار باشید که نماز با مدافعت نشود پس همه خواب رفتند و اولی که بیدار شدند پیغمبر خدا را و و گفتند خود تا نماند بر پشت مبارک وی پس گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار شدند تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلسمی از من بر کوه ماکه با من بود و در وی چشمتان بود و در وی چشمتان بود و باقیانده در وی چشمتان بود نگاه کرد که خود را که اورا شانی عظیم خواهد بود و از آن گفت برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز را و سوار شد تا رسیدیم به مکانی که گرم شد آفتاب و گرم شد هر خیز گستر نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که شدیم و فرمود نه است هلاک بر شما پس خواند که را و دهن مبارک خود را و سوار گردید و آنحضرت علم پس میرانید آب از کوه و میوه شایندیم پس چویم کردیم و مردم فرمود چویم کنید و خوشی دارید

چ





کرد و دست پادشاه را بر سر می نمود و سینه سکون و طمأنینه که بخورانش بآن مردم را فقط فارسی است که بر زبان مبارک گفته و رسول  
 بکس که بجز طعام که ساقی مانده یا شرباب و غیره بود و دیگر را فرمود نیارید و نمیرید و نگارید و بنامین بر سر می آورد آنحضرت  
 علیه السلام با هزار کس و بیرون آوردیم نمیرد و دیگر و نظر شریف وی پس انداخت و در آن آب بن مبارک خود را و دو جا کشت  
 کرد فرمود با زن زن آن را و خود زن دیگر را که وی نیز بیرون کشید از یک گوشت را نگاه کنید در آن پس بخند و گوشت  
 خود و زنان هزار کس طعام را و سیر شد و هنوز یک و در جوش بود و نمیرید همچنان باقی و حدیث پیش از آن را نیز بخاری و مسلم روایت  
 کرده اند که گفت ابو طلحه یا ام سلمه گفتیم که آواز رسول خدا است که شام و روی گرفته را آیا هست نزد تو چیزی پس  
 گفت بپزدن آورد ام سلمه فرمودی چند از رو و چیده در جامه و بن داو پس بر دم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آن حضرت  
 در مسجد و بود با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفت نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت مرا بیا  
 که با وی بودند بر چیزی پس دان شد آنحضرت با ایشان و در آن شام من پیش ایشان تا آمد ام سلمه را و خبر کردم او را و گفتم  
 که ای آید رسول خدا پس ابو طلحه یا ام سلمه گفت یا ام سلمه آمد رسول خدا با جامه از مردم همراه و دست نزد ما چیزی که بخوریم  
 ایشان را این چند نفر که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفت خدا را رسول وی و آنرا ترست یعنی با آنچه واقع شد که  
 گویا یافت ام سلمه که رسول خدا که آمده است با وجود علم او و جمال و عظمتی خواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس دان شد  
 ابو طلحه را و یافت رسول خدا پس آمد رسول خدا صلوات بر محمد و آله و سلم و فرمود بسیار ام سلمه آنچه ترست پس آورد ام سلمه آن را تا آنکه فرستاده  
 بود پس فرمود که گفت کرده شد و تا نهاد و پیشتر ام سلمه نظر می کرد در وی روشن بود ناخودش ساخت آنرا پس فرمود و سوخته  
 صلوات الله علیه و آنکه و سلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خوانده و عا بر کت بعد از آن فرمود که از آن کن و بطلب و کس را  
 پس آمد زده کس و خورد و تا سیر شد و در آنکه نزد فرمود بطلب ده کس دیگر را تا آمدند و همه و فرمود و سیر شد و بهشت و یا بهشت  
 شک را دی است و در روایتی مسلم بهشت آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات صحیحین و ده است  
 که فی المذهب ابو طلحه و حکمت در جماعه طلبیدن در همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر ایشان  
 فکلی می نماید و کافی نمی نماید و این موردی موجب باب برکت میگردد و یا جای شک بود و گنجایش همه نیست یعنی وجه  
 موجود اش موجب روایات معتبره شکی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا و جش عدم گنجایش بود یا کاسه کی بود و تناول  
 چهار کثیر دشواری آمد موجب از دو جام میگشت و روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که چون فرموده بود که آنرا فرمود است  
 آنحضرت بود صلوات الله علیه و آنکه و سلم گفت که مردم غالب آنرا رضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر من مردم را که بقایای  
 و شمای خود را اگر آید و دعای کن سیر کند در آن فرمود نعم کن پس فرمود تا نطقی بگتردد و بقایای زیاد آورد و مدتی که شستی  
 آورد و دیگران را به او راهی ایشان کسی بود که در دعای آنرا که آمد و طبعی چیزی که در دعا و برکت فرمود و بر سازید هر نظر نماهی  
 پس تا در شکر طری که آنکه هر شد و خورد و همه تا سیر شد و هنوز قیام از آن نماند و در شکر و روزه و توبه که برایتی هفتاد هزار

در بیان احوال

کس بود و چون مشاهده کرد آنحضرت این مجروح را فرمود و اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله طاعات بکنه خدا تعالی  
 را باین شهادت تسلیم بکنه که باز داشته شود از بهشت گفت بکنه مسکین شته الشدی مقام الصدیق و یقین است که شهادت  
 و بهر نزد مشاهده مجروح و جهت حصول تصدیق و یقین بنی و دعوی نبوت اما شهادت آنحضرت علیه السلام در مقام او کلام  
 عالم است که حال حضور غیب تفاوتی دارد و با حال نیابت یقین و ایمانست با بکس تنبیه و یقین است و الله اعلم  
 بحقیقت الحال و روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عروس بزمین پس فرستاد هم سلم  
 برای آنحضرت جلس را در کاسه کلان پرست من و حسن مکتب و عثمیه و بیان نام طعمای است که از قزوین و قزوین  
 بسازند و گاهی بجای تروت سوین نیز کنند و گفت یا انس این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را ماورای حضرت  
 تو فرستاده است و بر تو سلام بخواند و غدر قلت آن میکند پس انس از نزد آنحضرت آورد فرمود نه و فرمود و فلان چای  
 از مردان نام بر و بطلب و بخوان هر که ترا پیش آید پس بیرون رفت و بخوانم هر که آنحضرت نام برده بود هر که پیش آمد مرا  
 چون باز آمدم دیدم که خانه پرست از مردم گفته مرا انس را چه مقدار کس بود و گفت نزد یکسایم یکسایم دیدم که  
 بناد آنحضرت و دست مبارک خود را بالای آن حسن و حکم کرد و چینی پیر بخواند ده کس از خود و فرمود بخورید بنام خدا و باید  
 که هر کس از پیش خود بخورد پس خورد و سیر شد و یقین طائفه طائفه می آمدند و می خوردند تا همه خوردند و سپس فرمود بر دار  
 یا انس پس برو ششم و هفتمی ما بم که در وقت بناد و داده بود و در وقت برو شستن روده البخاری و مسلم و در حدیث ابی  
 یوسف آمده است که می ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ابو بکر صدیق رضی الله عنه و قدری که  
 گفتم گفت ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف انصار پس خواند ابو یوسف ایشان را پس خورد و گفت شسته  
 باد فرمود بطلب شصت کس ایشان نیز خورد و در گذشتند باز فرمود بطلب هفتاد کس ایشان نیز خوردند و گذشتند  
 و بیرون نیامد از ایشان هیچ یک تا آنکه اسلام آورد و بعد از آن که گفت ابو یوسف خوردند از این طعام من یکصد و هشتاد و ده  
 مرد می است از عمره بن حنظل که گفت بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخدا که نوبت نبوت می خوردیم تا ما را بخوردند  
 و ده کس ایستادند و ده کس نشسته بودند خوردند گفت شصت این برکت او کجا بود پس اشک کرد و سره بجانب آسمان و  
 گفت از اینجا بود و داد الداری و ابن ابی شیبه و الترمذی و الحاکم و البیهقی و ابونعیم و در حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله  
 عنها آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صد سی تن و ذکر کرد که غیر کرده شد که بیامع از طعام و ساخنه شد  
 گوشتی پس بریان کرده شد و او باطن شاه یعنی جگر و دل و گردن و آنچه در میان شکم باشد و بخدا سوگو کرد و هیچ یک از این  
 صد سی تن مگر آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن پاره ای می پس گردانید از آن شاه و کاسه بزرگ از طعام  
 پس خوردیم ما همه و باقیانده در ده کاسه بود پس برداشتم من آن و بر شتر فارابی هر برهه رضی الله عنه مردی است که امر کرد مرا  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانم اهل صفه را پس ختم من ایشان را و فراموشم آدم و روم پس بناده شپش پاک کاسه را

کتابت حضرت امیر

کتابت حضرت امیر

کتابت حضرت امیر

کتابت حضرت امیر

کتابت حضرت امیر

کتابت حضرت امیر

پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم دفاع شدیم و کاسه بخیان پر بود که نهاده شده بود و گر همین که در وی اثر انگشتان بود  
 و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بنا بهت گرسنه بودم کاسه شیر می پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آوردم و بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من میداد میخورد و من و آنسوده میشدم  
 اما از فرموده شایع و امثال امروزی چاره نیست پس حکم آنحضرت علیه السلام بیرون آمدم و یا را از اطلبی هم پس در آمدند  
 همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام بن و او بعد از آن خود خورد و فرمود ساقی القوم آخر سهم و فرمودی  
 از صلی این ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنی عبدالمطلب را که چهل کس بودند و  
 میان ایشان قوی بودند که میخوردند و جگر او نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک سیاه از طعام  
 پس همه خوردند و سیر شدند و باقی نماند چنانکه بود و طلبید قتی از آب پس نوشیدند و سیر شدند و بخیان باقی بود  
 رواه فی الشفاء و از جابر آمد رضی الله عنه که ام مالک انصار میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر  
 که مراد را بدو عن پس می آمدند او را پس از آن او می طلبیدند تا خورش و می بود در آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرده  
 ام مالک بسوی آن عکه که در وی و عن بر سر آنحضرت میفرستاد و می یافت و در وی پس همیشه میبود مراد را  
 در عن در آن عکه تا بیشتر در وی آن عکه را پس آملام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بیان کرد و در وقت  
 حال را فرمود آنحضرت میفرستاد و آن عکه را و اگر کسی افشروی و میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود در عن برای شما  
 در آن عکه گفت بنده مسکین از بخندیت معلوم می گردد که هر که خدیت کند مر حضرت سید المرسلین را و انفاست که بحسب  
 می چیزی را که تواند برکت و بر خدا تعالی در زرق و می مال می بود و همه چیزش را زرقا الله تعالی جابر رضی الله عنه آمده که  
 آن موی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طعام طلبید پس او برای وی نصف و شوق شیر و شوق بفسخ  
 و او سکون بین همه شدت صاع پس همیشه میخورد و می و زن وی و همان می از آن روزی پیاده کرد و آنرا پیش آنحضرت  
 آورد عرض کرد فرمود اگر چنانچه نمیکردی ای استاد نزد شما می خورد و دید از آن همیشه گفته اند که حکمت در رفتن برکت و عن  
 هنگام افشردم عکه و معدوم شدن شیر هنگام پیاده کردن آنست که افشردن و پیاده کردن رضا و تسلیم توکل بر خداست  
 عز اسمه و تفحص تدبیر و اخذ بول و قوت است پس سزا داده شد فاعل آن بزال نعمت قاله النووی و مثل این است نکته  
 در نگاه کردن بر یک خمیر در حقیقت تکثیر طعام که گذشت و الله اعلم بالاسرار و حکم و حدیث جابر رضی الله عنه در دام  
 پریش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب مشهور است که گذاشته بود عبد الله بن مرهم رضی الله عنه  
 رفت شهادت خود را می کشید دام به خود و وصیت کرده بود جابر را رضی الله عنه و گفت و خنجر گذاشته بود پس جابر رضی الله عنه  
 بزل کرد برای قرانی به اصل الی را قبول کردند و در نو در خنجر الی وی کفایت دین ایشان پس آمد جابر نزد آن حضرت  
 و گفت تخمین میدانی تو یا رسول الله که پدر من روزی احد شهید شد و گذاشت دام بسیار و من میخواهم که به پیشین تلاطم فرموی

روایت از جابر  
 که با شکر از وی کرد  
 و در وقت  
 که با شکر از وی کرد  
 و در وقت  
 که با شکر از وی کرد

در این باب

بر دو خرمین هر قرار و یک گوشه بنه پس که دوم آنچه آمد کرد آنحضرت و خواندم آنحضرت را چون دیدم غرض آنحضرت را پسندیدم  
 پس چون دیدم آنحضرت ایشانرا گشت کرد خرمین را که کلان و از همه بود و گشت بران و گشت بخوان و فرمود امان خود را  
 یعنی غرض را پس کیل کرد برای ایشان تا او اگر خدا استعالی از او این امانت را پسندد راضی بودم که امانت الله داد اگر  
 شود و هیچ چیز برای خواهر این پانزده جابر را راضی الله عنه نه خواهر بود و مذکور می گشته بود دیگر خبر منها همه باقی و  
 سالم ماندند و من می بینم آن خرمین را که بران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود گو یا یکسان روی کم نشده و پیش پد  
 کردند غرض را و ایت کرده است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را اگر سنگی خفت پس آنحضرت از من چیزی داری یا  
 اما هر چه گفتم نعم یا رسول الله آنکه تری دارم در نوشته و آن فرمود بپار آزار از من پس در آور و دست نهاد که خود را  
 در نوشته دان و بر آرد و از آن یک ششت نمود و عابرت کرد و طلبید مردم را ده کس ده کس تا تمام لشکر از آن سپید شدند و  
 فرمودند پس بگیر آنچه آورده بودی از نزد آر و دست خود را در مزاوله و بگیر از آن شتی در وقت حاجت شمار و مردم را از آن  
 گرفت من بیشتر از آنچه آورده بودم پس خودم و خورانیم از آن گرفت حیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و  
 ابی بکر و عمر تا آنکه گشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من و در و اشی آمده که گشت  
 بر و اشم از آن چنین و چندین و سق در راه خدا و سق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که مجموع غرات ده و اشم  
 بیست و یک گفته اند و الله اعلم و در وقت الاحباب از ابوهریره رضی الله عنه درین باب بی نیز نقل کرده است  
 بهیئت الناس هم دلی فی الیوم همان + هم الجواب و هم النبی عثمان + و الله اعلم و مروی است که آنحضرت عمر بن الخطاب  
 را فرمود تا از اندک خرمهای چهارصد شتر سوار را زاده ترتیب کرد و آن خرم باقی بود گو یا یک خرم از آن کم نشده بود  
 و احوال و در کشیر طعام بسیار است و بالا از همه حکایت غزوه بنوک است که بقایای را در آن قتل برکتها بخشید  
 و نه از کس از آن سپید شدند و تمام لشکر ظرف پر کردند چنانکه گشت پر و در کار تعالی ما را از برکات آن سپید گشت  
 حاجت اصل اوصاف و کمال انقیاد محروم ندارد و وفات را از نعم ظاهر باطن آن حضرت عبود کرد و انا و حکایتی یاد  
 دارم که در بازار که را و الله تعالی و تکر یاتره فروشی بر ترهای آب میپاشد وی گفت یا برکتی تعالی و از وی و تفر  
 ثم لا تری علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و صل در کلام حیوانات و کلام ایشان را آنحضرت را صلی الله علیه و آله  
 و سلم همچنانکه آدمیان مطیع و منقاد امروین و شریعت اوین صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه قرعه سعادت باطل ایشان  
 افتاده از اهل ایمان همچنین سایر حیوانات را که مطیع و منقاد امر ابدی الهی اند سحانه بطریق اجماع و خرق عادت منقاد  
 و مطیع وی صلی الله علیه و آله و سلم ساخت اینچنانست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بکافه خلق انجیوانات و نباتات و جمادات معشوق است و لیکن چون از او در عقل و تکلیف امرونی بیرون اندازد ایشان  
 هر اطاعت و ایران و شهادت بصدری رسالت نیاید و موسوم بحیثیت نشو و نما چنانکه آدمیان اما حیوانات را از انبیا و

در وقت حاجت شمار و مردم را از آن  
 گرفت من بیشتر از آنچه آورده بودم  
 پس خودم و خورانیم از آن گرفت حیات  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و  
 ابی بکر و عمر تا آنکه گشته شد عثمان  
 رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه  
 من پس رفت از من و در و اشی آمده که  
 گشت بر و اشم از آن چنین و چندین و  
 سق در راه خدا و سق نام شصت صاع  
 یا بار شتر گفته اند که مجموع غرات  
 ده و اشم بیست و یک گفته اند و الله  
 اعلم و در وقت الاحباب از ابوهریره  
 رضی الله عنه درین باب بی نیز نقل  
 کرده است بهیئت الناس هم دلی فی  
 الیوم همان + هم الجواب و هم  
 النبی عثمان + و الله اعلم و مروی  
 است که آنحضرت عمر بن الخطاب را  
 فرمود تا از اندک خرمهای چهارصد  
 شتر سوار را زاده ترتیب کرد و آن  
 خرم باقی بود گو یا یک خرم از آن کم  
 نشده بود و احوال و در کشیر طعام  
 بسیار است و بالا از همه حکایت غزوه  
 بنوک است که بقایای را در آن قتل  
 برکتها بخشید و نه از کس از آن  
 سپید شدند و تمام لشکر ظرف پر  
 کردند چنانکه گشت پر و در کار  
 تعالی ما را از برکات آن سپید گشت  
 حاجت اصل اوصاف و کمال انقیاد  
 محروم ندارد و وفات را از نعم  
 ظاهر باطن آن حضرت عبود کرد و  
 انا و حکایتی یاد دارم که در بازار  
 که را و الله تعالی و تکر یاتره  
 فروشی بر ترهای آب میپاشد وی  
 گفت یا برکتی تعالی و از وی و تفر  
 ثم لا تری علی محمد صلی الله علیه  
 و آله و سلم و صل در کلام حیوانات  
 و کلام ایشان را آنحضرت را صلی  
 الله علیه و آله و سلم همچنانکه  
 آدمیان مطیع و منقاد امروین و  
 شریعت اوین صلی الله علیه و آله و  
 سلم از آنکه قرعه سعادت باطل  
 ایشان افتاده از اهل ایمان  
 همچنین سایر حیوانات را که مطیع  
 و منقاد امر ابدی الهی اند سحانه  
 بطریق اجماع و خرق عادت منقاد  
 و مطیع وی صلی الله علیه و آله و  
 سلم ساخت اینچنانست که بعضی از  
 ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند  
 که وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بکافه خلق انجیوانات و نباتات  
 و جمادات معشوق است و لیکن چون  
 از او در عقل و تکلیف امرونی بیرون  
 اندازد ایشان هر اطاعت و ایران و  
 شهادت بصدری رسالت نیاید و موسوم  
 بحیثیت نشو و نما چنانکه آدمیان  
 اما حیوانات را از انبیا و

صلی و سلمایه است بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه پس بن ملاک رضی الله عنه روایت کرده که مرسته از ایل بیستم  
 را شتری بود پس آمد نزد آنحضرت و عرض کرد دنیا را رسول الله را بخرم که آب می کشیدیم بدوی اکنون غنی و سرکش  
 میکند بر او شمع بیکدانشا پشت خود را داخل و زرع با همه قشقه میزد پس برخاست آنحضرت با اصحاب در دشت در وان شد  
 بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر دو گوشه از آن شسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر را بزرگ گزیده  
 شده است و ما ترسیم بر ذات شتر نموده ایم که از وی گوشتی نبرد فرمود نیست برین بانی انسان پس چون دید شتر آنحضرت  
 را صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد و بجانب وی و سجده افتاد و پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بپوشید  
 و آورد و میگوید گفتند یا رسول الله این جوان را بقتل ترا سجد کرد ما سزاوار تریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
 فی باید که بشتر را که سجد کند بشتر را اگر و او بودی که بشتر سجده کند بشتر را امر میکردم زن را که سجد کند بشتر خود را بجهت  
 عظمی مرد بر زن رواه احمد و انسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در عقیقه نیست میان آسمان و زمین که نیاید  
 که من رسول الله ام گر عصا عین و انس و در غیر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را فرج کنند پس می شکایت و آمد  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و فریاد کرد  
 بآواز می که شتر دارد پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود به صاحب شتر بفروشد این را بدست من گفت یا رسول الله  
 پیش کش نیست و لیکن این شتر را بجهت راست که جزایی در عقیقه است بخرم و این شتر گله کرد که شتر عمل و قلمت  
 حالت را احسان کنید و بی و نگارید هر حق و دیر او را بخرید بطریق متعدده با الفاظ مختلفه آمده و صحیح است و از انس  
 آمده که گفت در آمد رسول الله و او را بگریه و غم و در بستان یکی از انصار را بود و روی غمی پس سجد کرد آنحضرت را و گفت  
 یا رسول الله بخرم یا رسول الله بخرم که سجد کنیم ترا فرمود آنحضرت علیه السلام می نبرد بشتر را که سجد کند بشتر را ای سجد بیکبار  
 شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش او انکه نادان خلق بگذارند خواب میکنند و من میترسم که  
 استعالی آن قوم را عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن می فرمود ما قشقه رضی الله عنهما میگوید که در خانه  
 نشانی بود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه می بود این شاه ساکن و ثابت و آرامی می بود و چون  
 بیرون میرفت آنحضرت پریشان میشد و بغیر او میرفت می آمده و آمده است که آنحضرت شتران قرمانی میگردید و دفع  
 میکرد هر یکی و دیگر را و نزدیک می آمد به حضرت تا غصه او را فرج کند و میروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگردید  
 خود را بر پشت گوسفندی یا بیکد که نزد می رسید به بستان وی یا شیر میشد بدو شیرد خود یا شامید و او بیکر صدیق را  
 نیز یا شامانید و قشقه و شیرین شاه ام مسجد که خشک شده بود و اصل شیر بدشت مشهور است و در باب بهجت  
 بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی و امثال این حدیث را در تفسیر طحاوی نیز ذکر نموده اند که در انقیاد و اطاعت حیوانات نیز  
 از بن باب است قصه کلام فی شهادت او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و حدیث تکلم فی شهادت او را که در حدیث آمده

کتاب

کتاب

از جماعه صحابه بطریق متعدده روایت کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دیدم که پیشانی  
پس گرفت شانه را پس دوید راعی و کشید شانه را از گریش سرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت  
از خدا می ترسی یکیش از من رزقی را که رسانده بود خداوند تعالی آورد بسوی من پس گفت راعی و عجب اگر کسی افتخار نموده بگوید  
بکلام آدمیان پس گفت اگرگ آید خبر و هم ترا بجهت تر ازین مجرب خبر میدهم مردم را باخبار سابقه و مردم نمی گویند و بوی  
پس راعی غم خورد از راهی ساخت تا در آید مدینه معتقد را و گنبد شربت غم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون آمد مردم گفت بر اعی که خبر ده مردم را با آنچه شنیده و دیده  
و همچنین روایت کرد بهیچ از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده  
که گفت فؤاد عجب تر ازین آنکه مروی در غلات بین الحرمین خبر میدهم با آنچه گذشته و با آنچه می آید و این راعی یهودی  
بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه  
آمده گفت اگرگ بر اعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غم خود و ترک داده پیغمبر را که بسوخت نشده هرگز عظم  
قدر نزد خدا از دی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنت و مشرف شده اند اهل جنت اصحابی و منتظر اند  
قتال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان و بهشت میگیرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در آیند در بهشت و  
انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت فؤاد برای که نیست حائل میان تو و ی که رسید  
خده و آنکه مروی از کوه در حضرت می دید که مروی بخود گفت ای پس غم مرا که میچراند گفت فؤاد من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت  
و اسلام آورد و فرج کرد و فؤاد و فؤاد شاتی اذان و مثل این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که  
اگر کسی را دیدند آهوی را گرفته است چون آهوی مجرم در آمد گرگ برگشت و تعجب کرد پس گفت اگرگ عجب تر ازین آنست  
که محمد بن عبد الله بنی المذنبه بدو حکم الی الجنة و تدعون الی النار پس ابوسفیان گفت بلات عزی اگر تو در میان  
این حکایت را بگو میگذاری زنان که را بی مردان و داد ابو جهل و اصحاب وی نیرو و ایشان مثل این کرده اند و ازین باب است  
حدیث ضعیف یعنی موسار و کلام کردن او و این بیست مشهور است و روایت کرده است از ابی هریره در احادیث کثیره و ذکر کرده است  
قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عطف از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی  
از بنی سلیم که کشته گاه کرده است ضرب را و گردانیده است او را و آستین خود تا بر او را در منزل گاه خود دید میان کعبه  
بخورد و چون دید اعرابی جامه را گفت این کیست که با جامه شسته است گفت رسول خدا است پس بیرون آورد  
ضرب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آورد این ضرب از اخوت فؤاد پیش  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ندان که آنحضرت ضرب را فرمود یا ضرب پس جواب داد ضرب بزبان متین که شنیده اند  
توم هر یک یک سدی که فرمود آنحضرت ای ضرب کسی آید قیامت گفت ضرب تمام خلق پس فرمود آنحضرت که عبادت میکنند



گفت خدا را که در آسمان است عرش او در زمین است سلطنت او در زیر است که او در جهنم است و در آتش عذاب  
 او فرمود آنحضرت من گیسو گشت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد اطلع من صدق کتب خاب من کتب بک  
 پس اسلام آورد اعرابی الحدیث بقوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این حسب نسبت آن حضرت خوانده است الله علیه و آله و سلم  
 و از آنجمله است حدیث خواله که روایت کرده اند او را الله بطریق متعدد که تقویت میکند بعضی او بعضی را ذکر کرده است  
 قاضی میا حن در شفا و ابو نعیم و دلالی و امام سلیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحابی گشت ناگاه شنید آواز پانقی  
 بسیار رسول الله پس آنرا نگریست آنحضرت و دید که آیه ماده بسته در بند افتاده است و اعرابی آنرا در جامه پیچیده  
 پس گفت آنحضرت علیه السلام با هو صیت حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرد او آه برده است و زن  
 گوید که مرا کن مرا تا در صوم و شیره و هم ایشان را و یاز آیم فرمود آنحضرت همچنین میکنی و یازی آئی گفتند که بکنند مر خدا تعالی  
 عذاب پیشتر را که از بنایم پس را کرد او را آنحضرت و گرفت باز آمده بر لبست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت  
 یا رسول الله حاجتی مادی فرمود حاجت این است که مرا بکنی این غلبه را پس را کرد اعرابی او را دید و در صحرا از  
 روی خوشحالی و میز پاهای خود زمین را میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نیز آمده است  
 که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و بر آبی فرود آمده بودند آیه ماده نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را در دست  
 و همه را سپر ساخت که مقداری سی صد کس بودند بر آبی که منوی آنحضرت بود فرمود که این را بکنند و پس را رفع او را بر لبست  
 بعد از ساعتی دیدند که رفته است فرمود ان الذی جاء بها و هو الذی ذهب بها و از آنجمله است کلام شمار روایت کرده  
 است ابن عباس که چون فتح کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیبر را تکلم کرد و می فرمود آنحضرت نام توصییت گفت  
 نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت هزار و سوار شده است آن را  
 یحیی بن یزید بن من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی مانده است از نسل جد من جز من نیست از انبیا کسی جز تو و  
 گفت بود من پیش از تو در دست یهودی و بود من که می لغزیدم مرا بکنند یهودی او بود آن یهودی که گریه میشت  
 شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یغور باشد و یغور و یغور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد  
 اعتبار بر در کسی تا خبر کن و بطلبید او را پس می آمد یغور بر در و میگفت در را بر سر خود و چون بیرون آمد صاحب اشارت  
 میکرد که حاجت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آن حضرت علیه السلام قات بافتند یغور بر چاهی که مرالی ایستیم  
 بن النبیسان را بود و فاکت نمود او را نجای و بخت و نفع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم ازین باب است تسخیر سده  
 علق و این بنیه که در میان باقی از لشکر و وفادار راه کم کرده بود و گفتن او که انامولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیره او  
 بشکر و این موهبه آنحضرت بود و خود کلمات او و ما و موهبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این جهت و است کرده  
 که کبر تران که معطر سایه کرده بر آنحضرت بود فتح که پس دهاک و برکت ایشان و نفع عباد و بندگان و حاکم بر وفادار و

کتاب

مکان حکایت

را در توان کرد

چون از بنایم

بست و بکنند

که یون و یون

بکنند و او را

بکنند و او را

بکنند و او را

بکنند و او را

مشهورست و گویند که بوتران حرم از نسل آن که بوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را  
 بقدر آدمی که در رسید و پوشید و غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث و روایات کلام حیوانات و طاعت ایشان  
 در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیارست و آنچه مشهور بود از آن و واقع شده در کتب آمده آوردم و حاصل  
 همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز و حیله فرمانبرداری و طاعت وی بودند و ازینجاست کلام  
 شجره و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت رسالتی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مائمه رضی الله عنهما آمده که فرمود  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون وی فرستاده شد بیوی من نیکو ششم بهیچ سنگ و درخت گرانکه میگوید السلام علیک  
 یا رسول الله از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بلام من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بکس بیرون آمدم و در بعضی از این  
 پیش من نیامده که درخت گرانکه میگوید السلام علیک یا رسول الله در راه القریه ای داین چنانست که در این راهی دمی  
 بود چنانکه در حدیث سابق گذشت با دیگرست و راز من و دیگر و الله اعلم و حاکم در مستدرک باسناده و جبرائیل این شجره آورده که  
 گفت بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک آن حضرت آمد گفت مرا و رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم کجا میری گفت میروم بیوی اهل خود فرمود آیا شربتی است ترا در خیر یعنی میخوای که نیکی و سعادت  
 حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت آمدن لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان محمد عبده و رسول الله  
 اعرابی آید ایچ شاهدی هست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و فرمود  
 که ای وادی بود پس شکایت کرد زمین را و می آمد و ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی پس بار و  
 گواهی داد آن درخت بعد از آن با گذشت بجای خود احدی بیست و داری نیز روایت کرده مانند این و در روزی که کافران  
 مقهوران رخسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آن را در ساینده آنحضرت را شمشیر  
 نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس زمین و سنگین یافت آنحضرت را گفت یا وادی که بیایم تا پیش آنحضرت که در جنگ  
 خاطر شریف تو گرد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرخشی که در پس وادی بود گفت بخوان اسی محمد این درخت را پس خواند  
 آنحضرت آن درخت را و درخت مثنی کرد و آهزد آنحضرت و ایستاد گفت جبرئیل اگر کن که باز گرد و بجای خود پس امر کرد  
 برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل ای وادی که در حدیث افسوس زید و سلمی آمده که سال کرد  
 اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بپرسید پس فرمود آنحضرت آن اعرابی بگو آن درخت که در وادی طلبید ترا پس کرد  
 آن درخت که کلام است چپ و پیش و پس چهار شد که گاه ای وادی آن درختی که پاره میکند زمین را و می کشد گهای محو  
 و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی اگر کن این درخت را که در وادی خود پاشیده  
 رگهای او در جای خود و بپوشد پس گفت اعرابی آنحضرت که ازین و مرنا سیده که ترا از این شهادت پس ازین کنی که در  
 پیش شریف ترا پس کنم اینجا داده آورده الله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در راه یکسایه شجره را بر درخت نشاند

طلب آورده آن سده دو نیمه شد آنحضرت سلامت از میان گذشت همچنین شخرج ماند و سمرقند بسده الهی گشت  
صلی الله علیه و آله و سلم و از این عباس رضی الله عنه آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پیغمبر  
پیشتر اسم ترا که رسولی امی فرموده بآنکه بخوانم این نشان خوار که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس چنان  
از دست و افتاد پسر فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود برگشت و بجای خود رفت اسلام آورد و اعرابی روانه القریه  
و بعد آمدن و زحمت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود و احادیث بسیار آمده در فی القصیده شهر جارت الحقیقه  
الاشجار ساجده به شش ایامه علی سابق بلا قدم به کما سطر سطر الما کتبت - فرد عمامه بهیله الخط فی القم و دور حقیقه  
ازین طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرائی گشاده پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت و در فتره  
من و پس آنحضرت با واده اناب پس ننید که بختار کند بران ناگاه دو درخت بود در کنار وادی پس رفت آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت افتاد کن بر من باذن خدا و جل پس  
افتاد شد آن درخت مانند افتاد شتر که مهار در بینی است پس نژد درخت دیگر رفت او را نیز کشید و آورده گفت بپای من چسبید  
و در وایچی دیگر آمد که فرمود یا جابر بگو این درخت را که می گوید ترا رسول خدا ملحق شوی به صاحب خود که نشینم در پس شما پس نشین  
من و گفتم درخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد پیوست به صاحب خود و نشست آنحضرت پس ایستاد و چون آمد من و  
و پیوستم در جای دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه افکات کردم می بینم که آنحضرت می آیند و هر دو درخت  
از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز ما نزد این آمده که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم در بعضی مفادی خود ایامی بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جائی خالی از مردم فرمودی بینی  
و درخت خرابی مانسته گفتم می بینم خللات متغایب گفت برو بگو باین خللات که رسول خدا امر کنند شما را که بیایید برای حاجت  
رسول خدا بگو بنگاهان همچنین رفتم و گفتم سوگند بخدا که فرستاده است آنحضرت را بحت دیدم خللات را قریب یکدیگر آمده و سنگها  
را بهم رسانیده و چون تنها که حاجت را فرموده بگو باینکه جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث جابر بن عبد الله  
بن مسعود رضی الله عنه آمده که مشرکان گفتند چه چیز است که شهادت دهد ترا فرمود شهادت میدهند این درخت پس فرمود  
بیای ای درخت پس آمد درخت و شهادت داد گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه جمعی کثیر از عظامای صحابه اتفاق کرده اند برین  
و از نااهلین اصفاف آن رضوان الله علیه جمیع و صل چنانکه نباتات را منقاد و مطیع اموی صلی الله علیه و آله و سلم ساخته  
بود و نه عبادت نیز چون حکم دادند اسلام کردن و بگویم او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت بیخ شجره جری بود و اگر  
آنکه سلام میکرد بر من می گفت السلام علیک یا رسول الله فقلت علی من فقلت صدیقته رضی الله عنه و نیز حدیثی درین باب  
گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث را هم در وقتی که آمده بود همراه ابو طالب و اجدادی امر فرمود پیش آنحضرت  
گفت باقی نامه خبری و خبری مگر آنکه سجد کرد و او را میاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم او

عنه و از جابر رضی الله عنه نیز آمده و همچنین حدیث را هم در وقتی که آمده بود همراه ابو طالب و اجدادی امر فرمود پیش آنحضرت گفت باقی نامه خبری و خبری مگر آنکه سجد کرد و او را میاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم او

ع

حدیث جابر بن سمرة که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدین معنی که من شناسم حجری را با آنکه اسلام میکرد برینا پیش از آنکه  
بعوث شوم بدین تحقیق من می شناسم او را و هر دم اختلاف است درین حجر که کدام است یعنی گفته اند که حجر اسود است بعضی  
حجری غیر دی در کوهی که او را ذوق الحجز گویند در راه خانه فریاد می کرد و می فریاد می کرد و می فریاد می کرد و می فریاد می کرد  
بمسوی میگویند که این همان حجر است که اسلام میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که میگفتند از آن راه شایع میگفت  
که این شایع گفته که متواتر آمده است از اهل کوفه که این حجری که در ذوق الحجز است همان حجر است که اسلام میکرد و بر سر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
و آله وسلم در مقابل دی و در دیوار دیگر اثر مرقع شریف است که در سنگی نقش بسته است میگویند که سنگ آهین زرم کرده شده  
برای انبیا علیهم السلام و در کوهی که آنحضرت وقتی که سینه چوانی میکرد و از قدین شریفین است و الله اعلم و صاحب  
مهر و پاسبان میباید از این حدیث میباید آید که گفت خبر داد مرا که هر دو لاقات کردم پوی از اهل کوفه که این حجر که در همان حجر است  
که اسلام میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از آنجمله است آئین گفتن آستانه دور و دیوارهای خانه وقتی که خاک کرده  
آنحضرت علیه السلام برای عباس پسران دی ضی الله عندها روایت کرده است از ابی هاشم و در لایق این ماجرا و هر که فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عباس بن عبد المطلب را با الفضل مروان منزل خود پسران تو بیایم من شمارا و با آنکه  
هر ابا شاکر است پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود اسلام علیکم گفتند علیکم السلام  
و در جمعه الله و بر کاه فرمود چگونه صبح که دید گفتند صبح که دیدیم خبر و الحمد لله فرمود نزدیک شوید بیکدیگر بپسید بیکدیگر پس  
پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود را و فرمود یا رب این عم من است و حضرت پدر من است و ایشان اهمیت من اند پس پوش  
ایشان را از آتش و دود و بخار پوشیدن من ایشان را باین چادر پس آئین گاه آستانه و دیوارهای خانه و گفته آئین آئین آئین  
و یکبار ای غیبی ابن ابیطالب در سفری در دست آنحضرت بود و گفته شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود فرستاد و فرمود که  
آن که که که تا آب دهد آن که که شکم شده گفت یا غیر خدا بگو که از آن روزی که این آیت نازل شد و انقار النار الی و قد انزل  
و الحجاره چندان که نسیم از ترس خدا که آب در جوی من نماند مشهور درین باب چنین حدیث صحیح و در این  
آیه و سوره و ناله ناله که از بچه جدا شود و جنم کسبیم و سکون ذال تنه و رخت و حدیث چنین حدیث از جمعه کثیر از صحابه  
آمده است که منید قطع در قین است بدان در موبد لیدیه الانجین تابع الدین سبکی آورده که در شرح مختصر این احادیث گفته  
که صحیح نزد من آنست که حدیث چنین حدیث متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطریق  
کثیره متعدد و حاج از حدیث و صاه تواند که متواتر زود قومی غیر متواتر باشد زود قومی دیگر و شیخ ابن حجر و شیخ الباری گفته که  
چنین حدیث و شافعی نقل کرده شده است هر یکی از این نقل استفیض شایع که منید قطع است زود کسبک مطالع است  
بر طرق حدیث منفردی که ماست خوار و درین کار و اندر علم و بهیستی گفته منید قطع از امور ظاهر است که حمل کرده اند  
از اختلاف در سلف و از آنکه آیات اهر صحاح است که ولایت میکند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و شافعی گفته که

در حدیث جابر بن سمرة که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدین معنی که من شناسم حجری را با آنکه اسلام میکرد برینا پیش از آنکه بعوث شوم بدین تحقیق من می شناسم او را و هر دم اختلاف است درین حجر که کدام است یعنی گفته اند که حجر اسود است بعضی حجری غیر دی در کوهی که او را ذوق الحجز گویند در راه خانه فریاد می کرد و می فریاد می کرد و می فریاد می کرد و می فریاد می کرد





ابوهریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بر حرا و کسره حرامه که جبل که معقله است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا  
و سی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل میشد و بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بن عقیل و جندب بن جابر و  
آنحضرت آرامیده باش حریت بر تلک بنی یاسدین یا شهید و در روایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است  
که علی و در روایتی تمام شش مذکورند که ابو عبیده بن الجراح و اشتر اعلم و در روایتی آمده که چون طلحید بن قریش آنحضرت  
را گفت نمیرود آیا رسول الله زیرا که من میترسم که بکشد و دشمنان ترا بکشند من پس عذاب کند مرا خدا را استغاثی پس گفت  
خدا در من بر آید رسول الله و شهید و خراهر و گوید که معقله اند مقابل یکدیگر گرفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال از  
رجفه غضب بود که بنوم موسی علیه السلام واقع شده و فتنه که تحریف و تبدیل کلمه کرده بود که گفته شده بود و ایشان آن  
رجفه غضب بود و این سبب طرب و لذت انحصار کرد آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب  
سرور و استقرار جبال شد آنرا این بابت تسبیح حصی بدست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت  
کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و شنبه یکم بالتسبیح را پیشتر بخیرات آن حصات را آورده  
ابو بکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست بالتسبیح کردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده  
مثل این ابو ذر و ذکر کرده تسبیح کردند و گفت عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این احوال آنست که در مواهب لایحه ذکر  
کرده که ولید بن سواد گفته که مروی از بنی سلیم کبیر السن که در یافتند ابو ذر را رضی الله عنه بر بنده که مسکن ابو ذر بود و او را  
میگفت از ابو ذر که گفت در آمدیم نیم روزی بر سوخته صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است نسبت نزد وی  
تسبیح کی از مردم گویای بنیم او را درین هنگام که در حالت دمی است پس سلام کردم بروی او و جواب سلام داد فرمود چه چیز آوردی  
دست ترا اینجا یا با فر گفتم خدا و رسول خدا و امانت است پس امر کرد مرا بنشین پیش شستم و در پهلوی شریف وی در پیشم ایستاد و  
و نمیکامید وی من چیز پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابو بکر در حالتی که شوی میگفت نیز پس سلام داد و گفت آن حضرت  
چو او سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ابو بکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود به شش که  
پیش دست و یکسایبندی که مقابل آنحضرت بود پیشتر آمد و کرد و مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن شست و در پهلوی ابو بکر  
پیش عثمان ایستاد و شست در پهلوی عمر رضی الله عنهما و تسبیح جمیع پیشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سنگریزه را  
در دست یا از دیگ آن پس تسبیح کردند سنگریزه آورد دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تسبیحده شد آنها را چنین  
مانند حلین غل در گفت شریف رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس او آن سنگریزه را با ابو بکر و در گذشت او من پس تسبیح کردند که  
ای که پیشتر گرفت سنگریزه را از دست ابو بکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزه بعد از آن و او را تسبیح کردند  
در گفتی چنانکه در گفت ابو بکر که در پهلوی پس از آن و او عثمان را تسبیح کردند و در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست  
ابو بکر و تسبیح کردند سنگریزه را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند نیز پیشتر را بر او طبری در اصل حقایق از



در حدیث

در حدیث

در حدیث شریفی آمده که گفت ابوذر پسر بنی نضله در روزهای او تسبیح کرد و بعد از آن کی اینچنین آورده است این حدیث را  
 در مورد سبب تدفین و در روز خفته الاحباب از تمهید ابو شکور سلیمان نقل کرده است که گفت علی رضی الله عنه نیز در آن مجلس شریف  
 بود و بر دست کسی تسبیح کرد و در آن مجلس تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت با ویم که می فرمود  
 بار سونصلی الله علیه و آله و سلم و ما یستقیم تسبیح طعام را و از جعفر بن محمد باقر بن علی بن العابدین سلام الله علیه هم چنین آمده  
 که گفت چهار شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس آمد و از جبرئیل علیه السلام بطریق که در وی انگور بود و آن را پس خود از خفته  
 و تسبیح کرد و بر دست شریف او و روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و زی بر منبر  
 این آیت را و ما قدره الله عز و جل بعد از آن فرمود ثنا میگوید جبار ذات خود را میگوید انا الجبار انا الجبار انا الجبار  
 المتعال پس بنفید منبر تا گفتم که ای افتخار آن حضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت با ویم که در خانه که  
 سیم و شصت و شصت است که خوانیده شده بر صاحب در جواره پس چون هدایت آن حضرت در مسجد عام افتخار شریفی کرد و بوی که در دست  
 شریفی وی بود و ساس نیز که میگفت جا، الحق و در حق الباطل پس اشارت می کرد و بوی آنها گری افتادند بر فضا و اشارت  
 می کرد و بفضا بقی را اگر آنکه می افتادند بر وی و همه در دست سلطنت و می خواند و فرمود و در حکم این دست که بیان شهادت  
 ایشان بر آنست که صلی الله علیه و آله و سلم در دست سلسله یاقوتی که گفت حج که در حجه اول و در آیم در دست که و ویم در وی رسول خدا را  
 صلی الله علیه و آله و سلم و ویم از وی ایستاد و بوی از لایله بنی نضله که بین روز را میزدند و دست بر می داشتند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 می گفت انت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت صدق است که آنکه از آن گفت که در هرگز تا بدان شده و ما می بینیم و او را مبارک است  
 و از تمهید بن علی و در دست که آورده اند از آن حضرت خلاصی که بر آن شده هرگز سخن نگفته پس فرمود آن حضرت من اتقاه الله انت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم و او بهیمنی وصل در برای ذوالعالمات و احیای موتی یعنی بگردانیدن بیاد احوال و سلام زنده گردانیدن و از آن حضرت  
 از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر  
 من چون دارد که می گیرد و در چون در وقت طعام شام که در می سازد و بر ما وقت را پس مع که در آن حضرت علیه السلام سید او را پیش می کرد  
 و بیرون آمد و شکم وی را خندنگ بچه سیاه که می دید و راه الداری و عدده ابو صیری حیث قال شجر الم ابرات و هی با الممن احده  
 و طاعت ارامن بقیه الم و اما آن حضرت را زنی از چشم دباوی پسری بود که حکم میکرد پس آب طلبید و وضو می کرد و شکمست هر دو دست  
 شریف را و نشانید آب را آن پسر پس به شد غلام فی الحال و مائل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز احد زخمی جوشم  
 قناده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد قناده نزد آن حضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم و او می رسد که  
 پسیده و کرده و نظردی و آیم پس گرفت آن حضرت چشم او را بر دست مبارک و نهاد و پیخورد و فرمود خداوند از پوشان چشم او را و اطمینان پس  
 آن چشم بهترین و زیبا ترین و نیاز ترین چشمان او و در دیگر وقتی که بدی چشم دیگر آورده اند که از او لا و قناده بن النعمان در وی  
 بود و در خدمت عمر عبدالعزیز آمد پسید و گوشتی گفت شجر ابو الهادی سالت علی الله علیه و آله و سلم فقلت ای بار خدایت



ولیکن محدثان را در صحبت این احادیث مخفی است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار رسانیده و انوار شمس  
رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را مادر وی بود عجز و غمیا پس پوشیدیم آن مرد را و عزیمت کردیم آن را  
گفتیم ای مادر پس من گفتند آری مردی گفت خداوند مرا تو میدانی که من بخت کرده بودم بسوی تو و بسوی یغیر تو امید آنکه یاری می  
بودم و آری کرد و در هر شریعت و عفت پس من بخت کردم با این مصیبت پس از جای رفتیم تا در کریم جامه را از روی مرده پیش نهاده شد  
و طدام خورد و مادر او این حدیث را از ابی الدنیا و البیعتی و ابو نعیم و ابن جریر استفاضه آن زن بود و حضرت رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم پس معجزه وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است از کربن الضحاک از سعد بن السید که مردی از انصار مرده بود چون  
تأخیرین کرده شد آمد مردم که برادرند و کلمه کردند محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که نیدین خارج انصاری خبری که حاضر  
شده بود و در او وجهی از عمران مادر فاطمه یافت و خلافت عثمان رضی الله عنه و کلمه کرد و بعد از موت بجای که محفوظ داشته شد و وی گفت  
سعد بن ابی السائب اول صدق ابوبکر الصديق في نصيبته في نقد القوي في امره في الكتاب الاول صدق صدق عن الخطاب  
القوي الاميني في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علي منها جرم صنت ربع سنين و بقيت من ثلث الفتن و كل شئ من  
الضيق و قاتل الناس في جامع الاصول و در مواهب لدنيه انجمن آورده که عثمان بن بشير گفته بود نیدین خارج انصاری خبری که حاضر  
و قتها کسی که میفرستد بهای اندر ایهامی مدینه منظمه میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بر دوش آمدند عثمان انصاری و گریستند و مردی مروان  
ایشان پس اندر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگویی خاموش باشید پس نظر کردند تا گاهی آمد و از او خبر  
جامه های پس کشا و بر روی دسینه او را میگوید محمد رسول الله البی الامی خاتم النبیین لابی بعده و کان فاکسا فی الکتاب الاول و  
و صدق محمد رسول الله و سلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و بركاته و ابوبکر بن ابی الدنیا فی کتاب من عاش بعد الموت استی  
و روایت کرده شده است از حدیث بن عبید الله انصاری گفته بود من در جامه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را و کشته  
شده بود و چنانچه پیش شنیدیم اما اوقتی که در آوریم او را و قبر میگویی محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الشهد عثمان بن عفان  
و ابوبکر صدیق پس نگاه کردیم وی که مرده است که انی الشهادت شکایت کنند و گویند که شاید مرده باشد و طبیعتی واقع شده باشد و  
بیز این بر دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشد تا بجزوه وی گویند چویش آنکه مروان امری نیست که چنان باز و ذکر  
آنحضرت و حج وی فخر و در آن است که یمنه برکت و عزت وی بود و اگر که است باشد بجزوه او است و ابو نعیم روایت کرده که  
جامه بر روی الله عنه فوج کرد و در دشتانی و بختی لشکر و ستانده و زنده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد پس خبر داد که در آنجا  
بخبرید و لیکن استخوان شکسته بعد از آن جمع کرد آنحضرت و شوق آنها را و بجا آورد و در آنجا و کلمه کرد و کلامی را که در کتاب است  
شاه در حالیکه می افشاند که شمای خود را و بعضی از کلمه او را که مظهر قدرت الهی است و باید بشنود و استیانت از رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم پس تو می بینی خاشاک استاده که مرغی خورد و در دشتی بر استخوانهای آن شاه و نام محمد رسول الله را که شنیدند  
و در آن شد و این نیز از معجزات است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بدانکه کلمه شاه سمیه که در حدیثی از قبیل این آمده است و در آنجا





که این جبهه را بنام حضرت محمد بن ابی بکر می‌نامیدند و نامی شریف آنرا برای پیران و شفا می‌جویم آن در دکان حضرت  
که آب می‌انداختند در آن دشت می‌جستند آن بود و چند موی از آن حضرت در کلاه خاله بن ولید و حاضر نشد با آنها هیچ قضا  
را اگر آنکه داده شد نصرت و ریخت آن حضرت از بقیه آب وضوی خود و بر قبا پس خشک نشد و کم گشت آب و هرگز و آب برین شربت  
اندر آن وقت در جای که در دار انس بود پس نبود در مدینه شیرین چراغی آب و گذشت آن حضرت بر آبی در پیریه که نام این حبیب  
گفته نام وی بستان است و آب وی شور است فرمود نام وی همان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و می‌آوردند  
نزد آن حضرت و لوی از آب در زم و انداخت آب و بن مبارک خود را در آن پس گشت خوشبو تر از مشک انداخت آب و بن  
در لوی از شیر و ریخت در آن و فلاح گشت از وی بوی مشک و داد حضرت حسن بن رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس  
کعبه در ایشان و ساکت شدند و میگفتند پیش از آن از عطش وی انداخت آب و بن مبارک خود را در دهان خردان  
شیر خوار و کفایت کرد ایشان را تا شرب و گذشت است ذکر این در حلیه شریف و گذشت حدیث ام مالک که او را آنکه بود که  
می‌رستاد و در آن روغن برای آن حضرت می‌یافتند همیشه در آن تابینه و در آنجا است برکت دست شریف و لمس آن  
در زمان آن غلیل برای می‌بود و بر دادن آنها در همین سال در قندهار سلامان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند  
او را می‌بود بر این اوقیه و نشانند سید غل تا بلند شود و بر هر گریک غل که کس دیگر نشانده بود در وایت کرده است  
این عبد البر که آنکس عمر رضی الله عنه بود و بخاری گفته که مسلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند در آن یک غل را نیز آن حضرت  
قطع کرد و نشانند آن نیز بر داد در همان سال و داد آن حضرت مثل بقیه و حاجه از ذی ب بعد از آنکه گذران آنرا بر زبان مبارک  
خود پس داد آن را به بن اوقیه باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه وزن اربعین را اگر بنید و جش بن عقیل کی صاحب است میگوید  
که داد آن حضرت شربت برای آنکه بنی که نوشیده بود و اول آنرا آن حضرت نوشید من آخر آنرا پس هفتاد بودم که با فتم سیری آنرا چون  
گرسنه میشدم و بسیار فتم سیری آنرا چون تشنه میشدم و در وی آنرا چون گرم میشدم و آنرا بنجمله برکت است و در شیر گوشت آن مثل  
شاه ام سعید و شاه ابن و غنم حلیمه رضی الله علیه و آله و سلم و افشای او شاه عبد الله بن مسعود که بنحیه بود و بر  
نرو شاه متعده و جز آن و از آن جمله است نوشته دادن و می‌آورد صاحب را مشک آبی بعد از آنکه بسبب دهان آنرا و دعا کرد و در آن  
و چون حاضر شد و تمهید نماز نزل کرد و برکشادند آنرا ناگاه دیدم که در وی شیر خوش شیرین است و کفها بر دهان و دست و  
بر آورد آن حضرت بر سر بن سعد انصاری و دعا کرد و برکت پس هشتاد سال عمر داشت و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت و شفا  
میگردد که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و سج کرد بر قبر بن زید بنی و دعا کرد و او را پس صد ساله شد  
و تمام جسد وی سفید بود الا موضع گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دست مبارک وی بر آن گذاشته بود و پاک کرده بود  
آن حضرت از روی عاید بن عمرو که مجروح شده بود و دوزخین و دعا کرد و او را پس بود عذره فرس نام کردند او را عذر و سج کرد و بر  
دیگر پس بود همیشه بر روی او نور سج کرد و اس عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را وی قهیر بود و پیر وی طویل بود پس دعا کرد



هر در این کتب پس سر آمد در این احوال و عظام و حسنات و آداب پائین در روی زمین بنیت ام سلمه پس شناخته نمیشد و در کتب پیشینی  
 اینچنین یافته میشود در روی وی احسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روی مزاج و نزل بود تعالی الله چون مزاج و نزل را  
 اینحال بود در عزم و جبر و چنانچه ظاهر بود صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست مبارک خود بر خنجر خطه بن جزم و دعا کرد و برکت پس  
 بود خطه که آورده میشود روی که درم کرده است روی وی دیشانی که درم کرده است پستان وی دهناده میشود بر موضع دست  
 بنی صلی الله علیه و آله و سلم و میرفت درم و مسج که بر سر صبی که افتی داشت پس به شد و برابر شد روی سر وی و دیگر صبیان که  
 بسیار بودند و آورده نمی شد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ یکی که دیوانگی و پس جن داشت گرد دست نمی زد  
 در سینه وی و میرفت آن مس و چون عقوبت بن فرقه روی بود که در آن تعداد داشت و زنان وی تعصب یکدیگر و شویب  
 نمایند روی بر پهنه غلبه و خوشبختی بالیه بنود و اگر آنحضرت مسج کرده بود و بر شکم و می پشت می بخت و عارضه نمیکرد و پشت  
 از عظام مبرهات که برکت دست شریف او بود و آمد گرفتن قبضه از تراب سست و از چنین انداختن آن در روی کناره افتاد و  
 آن در چنان این همه اشرار و بهر نیت خوردن لشکر ایشان بدان بود از آنکه غلبه آورده بودند و بهر نیت گوته و جلاله  
 با لشکر اسلام راه یافته بود و رسید ایشان بدو در جلالت و در اسبابی انکه بهر کتب سوار می آنحضرت بعد از آنکه بفایست  
 تنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسبی ماسا و مجازا نمیتوانست کرد بوسی و پیدا شدن سرشت و یکی در شتر جا بود  
 ایستنی و ماندگی غلامان چون بی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را نگه داشت و چنان سوار شدن  
 حارث شک گام مسعود بن عباده را و باز گردانیدن بوسی تند و تیز که سپهری و هیچ و ابیه نمیتوانست بوسی مسابره کرد و  
 چهره بن عبد الله بن علی رضی الله عنه که بر پشت اسب نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی در پس گشت فاس تین قر  
 و ثابت درین ایشان دانا بخند دادن او دست معکاشه را بخ دخت و در وقتیکه شکست شمشیر او روز بدر و گشتن آن در دست وی  
 شمشیر بران و قاتل کردن بدان همیشه در مواضع و مشاهد تا وقتیکه شهید شد در قتال اهل روت و نام این بیعت خون بود چنان  
 دادن وی برای عبد الله بن جش روزا حد شایع خرم و گشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قتاد بن ثمان را و در شب  
 مار یک شایع خرم را و روشن شدن آن در راه و خبر دادن بوسی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزبان او اینچنین  
 که وی شیطانت است پس رسید بخانه و زدن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کردن ابوهریره لیلان حدیث را و امر کردن  
 او را به بیعت را و زدن دست مبارک خود را در دامن وی و امر کردن بضم آن و حال شدن حفظ علوم برکت دست شریف  
 مشهور است و حاصل از جمله معجزات بابرده وی صلی الله علیه و آله و سلم بودن او دست مطلع بر عیوب و خبر دادن یا بحدیث و اخبار  
 از کائنات علم غیبی اصالة مخصوص است پروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هر چه یزبان رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم و بعضی از تابعان وی ظاهر شده است بوسی یا با لسان و حدیث آمده است و الله تعالی لا اله الا الله تعالی  
 در ظاهر میگوید که این باب بحری است که در یافته نمیشود و هر او معلوم است با قطع در سیده است بتواتر و خبر آنحضرت صلی الله





این اسلام چنانکه خبر داده غالب است بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله والفتح و اینست الناس یظنون  
 فی دین الله افواجا پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نماز در بلاد عرب سیح موضعی که در کد اورا علم اسلام و الله و الله  
 و قسم دیگر از اخبار واقع شده است در احادیث از انجمله است روایت از حدیث ابن ابی انیاس که گفت که خطبه خواند آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و وی پس ترک نکرد چیزی را که واقعه شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا که یکبار گفت  
 یا گرفت و فراموش کرد کسی که فراموش کرد و تحقیق دانسته اند آنرا یا ران ماو گاهی بیاید چنانکه که فراموش کرده ام من آنرا  
 پس بیستم آنرا می شناسم و یاد می آورم چنانکه یاد آور و مروی را و غالب میشود از وی و چون بمنید شناسد او را گفت  
 حدیثه فیدانم که فراموش شده است یا ران ما را یادیده و دانسته فراموش میکنند بجای سوگند ترک نکرد هیچ کی از حدیثه  
 بر انگیزند گان را تا تمام کند شستن و نیا که سید کس یاد می باشد مگر آنکه ذکر کرده است نام او را نام پدر و نام قبیل او را گفته  
 است ابو ذر رضی الله عنه ترک کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما را از آنچه می شناسد پندیده باز دای خود را  
 در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از آن علی در روایت کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در باب ذکر جاهل  
 که میفرستند مسلمانان و ده سوار را علیه من شناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و شناسم نامهای ایشان  
 ایشان را و ایشان بهترین سواران باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند آنکه اخبار صحیح او آنچه و پانیده است آنحضرت  
 است خود را و وعده کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح که بیت المقدس و بین و شام و عراق و ظهور این طریق تا مفر نیکنند  
 و فی تنها از حیره بودی که نیرسد مگر خدا را چنانکه و حدیث آمده است و نزول بحدیثه و فتح کردن خدای تعالی بر دست  
 او از دنیا و قسمت کردن ایشان کنو کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا نباشد این ازان کسری و قیصر کسری  
 منقطع شد ملک دی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی مشور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قیصر  
 منقسم شد از شام و در آمد قیصر بلاد روم را و فتح کرد و مسلمانان بلاد او را و این در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله  
 عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحدیث فتن و اختلاف اهل و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و آنکه  
 و افتراق است بر هفتاد و سه فرق و بجات یکفره و گسترشیدن اهل تنعم و ازان از امت فرشتاد و پوشیدن حله و صبا  
 و مساهله و در داشتن و تنعم در طعمه و پوشیدن و پیرایه و مثل پوشش کعبه و خرامیدن در خانه و خدمت کردن  
 و خزان فارس و روم و فرمود چون انجین کنند پید آید و خدا تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و بر گمارد ایشان را  
 از نیکان ایشان و بر دینیکان او میان و پی یکدیگر و خبر داد بتقارب زبان و نیز گفت شستن آن نزد قرب قیامت بر شستن  
 علم بخت حکما و فرود رفتن و پید شدن هر چه و هیچ که اول آن واقعه عثمان بود و آنچه در حدیث شریف است که در زمان زید  
 واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بهر سبب که از اب و انداز کرد بر دست ایشان و فرمود وی در عرب را از شستن  
 که نزد یک سید است و فرمود بهر چه می باشد برای من زمین و نذر و شد برای من مشارق و منابر از زمین و نذر و یک سید است

خطبه خواند آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم











بیزست مر این است از فرعون مرقوم خود را خبر داد که قائم نشود قیامت تا آنکه قتال میکند دو گروه که دعوی هر دو یکی است  
یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین آیه صنفین است قاضی ابو بکر بن ابی ریحان گفته که این اول امری است که ناگاه در آمد  
در اسلام و در طبعی گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عمر است یعنی آنکه بعد از آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم شطوط شد و می ظاهر شد از بلاد عرب غیر فاک و بورت عکر کشید و شتیخ فتنه و کشته شد عثمان پس شد  
از قضا و قدر آتی انچه شد و سهیل بن عمرو که از ایشان قریش و خلیف ایشان بود و در میان آنحضرت و صحابه ای رضی الله عنهم  
جمعین میکرد چون اسیر کرده شد روزی در گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که در اینها می بود و ایشان هم فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا که ایستاده شود و در مقامی که شاد گردانند ترا و می یا عمر و انچه بان بود که وی بعد از اسلام  
در که بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قدس گردانید و لهامی مسلمانان را در دشمن  
گردانید و ایشا را از او گفت ثابت بن قیس بن شماس و ابی شیبہ و قتیل شهید ابی شیبہ کشته شد و در کتب کتب بایسته  
و فرمود مر خال را همگامیکه فرستاد او را بر آید و بنجم بجزه و فتح کاف و سکون نشانی که در سر می بود و بعد از شکی که پایانی نواد را  
که شکار میکند گلزار او هر و یک خبر داد آنحضرت اندام را بدو اعلان و مطلع شد بر آن از اسرار منافقین و مومنین پس او افتاد  
در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه می گفتند اینست از قوم عربی که در اندک روزی ایشان برود  
کیکه خبر دهد او را خبر میدهند و نگارند باسی طایفه اسلام کرد آنحضرت بیست و هجری که کرده بود مراد از البیعتین اعظم بود وی و  
در سوپهای آن حضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در و فاد شکو فله غل و بزرگ و در بزرگان یافته شد بجهان حضرت  
و بر آورده شد و خبر داد بخوژون ارضه صحیفه را که نوشته بود و در قریش بیتی داشتیم که نامهای خدا را و یافته شد بهیچان  
و در صحت کردن آنحضرت بیت المقدس او قتیله که یکبار در قریش او را در ایستاد و در سیران قافلای ایشان و ذکر  
سراج گذشت و خبر داد بجهان صفات قیود و در آن زمان از فی با نیت و قرآن و شیوخ بیانت در حدیث قرآن و  
قلت رجال و کثرت نمودن و خبر داد به نقصان آل و در قرع فتن و ملاحم و افلال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مفسر  
و در کتب و اخبار از اشراط ساعت و شرو نشرواتی از احوال آخرت و احوال قیامت با بی تعلیم است که گمراهی جلالت علیهم  
و در نوع آن منظر و متوقع است در این ذکر کرده شد کفایت است در ظهور مجر و صدق و حقیقی صلی الله علیه و آله و سلم  
و صلی الله علیه و آله و سلم از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت خطب حضرت آبی است عزیمت و بعل جلاله مراد از صلی الله علیه و آله و سلم  
از شرم مردم و کید اعدای بن قال الله تعالی و الله یصیبک من الناس و هبیر حکم یک فانک عیننا و قال تعالی انا  
لفینک المومنین الذین یحیون مع الله اما آخر قال و از یکریک الذین کفروا الا الله و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله  
در اسلام که هر است و نفس نفیس خود را و پاسانی نمیدهند و صحابه رضوان الله علیهم او را تا نعل شد این آیه و الله یصیبک  
من الناس پس بیرون آورد و در مبارک خود را از خیمه و گفت برو می که حراست میکردند ای مردمان برگردید و بروید زیرا که

۳

برستی نگاه داشت و در کارین عزوجل در حیا و نیکوئی نگذاشت و با شما روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در یزد رفتی و در آنجا بود و دعوت شریف چنان بود که چون نزد آنحضرت رسیدی و منزل اختیار میکردی صاحب برای آنحضرت و رفتی را که قیام میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشید و بشیر خود را گفت کیست که شرف کند و باز دارد و ترا از من فرمود آنرا پس در روزه افتاد اعرابی و افتاد و بشیر از دست وی و خود اعرابی نزد بشیر نشاند و آنرا و ماغ او پس نازل شد این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عنواید آن اعرابی گوشت می بخوردی قوم خود و گفت آمده ام شمار از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گفت بشیر از دست وی و فرمود که نگاه میدارد از من و میزند او را آورده است مثل این چنانکه در غزوه بدر که جدا افتاده بود آن حضرت علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در وصال وی کی از منافقین و کفار که در مثل این و در غزوه غطفان نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و چون رجوع کرد و قوم خود بودی سید قوم و بشیر نشان گشت چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم و او را و ممکن بود ترا چرا که وی گفت دیدم روی سفید روی بلند قامت و در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد و بشیر بر زمین پس دانستم که دی فرشته است و ام ایام آورد و در وستی آمده که آمد و بشیر آریخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند انکسایت کن مرا از شرفی بهر طور که خواهی پس در افتاد بر روی خود و بخت و روی که در کوفه پیدا شد و در اینجا نازل شده است اقول وی بجا خدا ایها الذین آمنوا و انتم

علیکم از هم قوم ان یسطوا الیکم ایدیم و خطاب بومنان چه آیت است که نشاء و حضرت آنحضرت بحقیقه با ایشان رابع است و آورده اند که چون سوره بقره بتیلا ابی لهب نازل شد زن ابی لهب ائمه الله علیهم السلام جبل بخت و اهری سفید بود که حاله خطاب در شان اوست آمده تا بهرگز ایندا کند و دشنام دهد که ای که صدیق و در ذریه آنحضرت بود و دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله وی فی بغایت عیالی ابی لهب و بد زبان است اگر از اینجا بریزی بهرست آنحضرت فرمود که وی را نخواهد دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابو بکر صاحب قوم احوال کرده است ابو بکر رضی الله عنه فرمود صاحب من بشیر میگردد و چون نمیکند پس آن زن خائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که حدیثین جانشین بودند و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملک فرستاد تا احباج خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در وستی آن ننگی بود گفت ای ابو بکر که می بینم من غیر از این ننگ باین سنگ همان اهراف ذکر کرده است و در شفا که مردی انبیا المپیتر آمده تا آنحضرت را بکشید پس که در شان چنان او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را و او را دادند و او را ندیدند و نشان ختن قریش آنحضرت را در قصه ابتداء هجرت که آنحضرت درون خانه برآمد و با ایشان سخن کرد و بگذشت ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشان ختن و خاک بر سر ایشان انداخته برآمدیم باین باب است چنانکه در محل خود بیا پیشاء الله تعالی و ندیدند و نشان ختن در غار هجرت قریب با خیال است روایت است از عمر رضی الله عنه که گفت و عده کردم و اتفاق نمودم

در این باب ششم مناجات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در یزد رفتی و در آنجا بود و دعوت شریف چنان بود که چون نزد آنحضرت رسیدی و منزل اختیار میکردی صاحب برای آنحضرت و رفتی را که قیام میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشید و بشیر خود را گفت کیست که شرف کند و باز دارد و ترا از من فرمود آنرا پس در روزه افتاد اعرابی و افتاد و بشیر از دست وی و خود اعرابی نزد بشیر نشاند و آنرا و ماغ او پس نازل شد این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عنواید آن اعرابی گوشت می بخوردی قوم خود و گفت آمده ام شمار از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گفت بشیر از دست وی و فرمود که نگاه میدارد از من و میزند او را آورده است مثل این چنانکه در غزوه بدر که جدا افتاده بود آن حضرت علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در وصال وی کی از منافقین و کفار که در مثل این و در غزوه غطفان نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد و چون رجوع کرد و قوم خود بودی سید قوم و بشیر نشان گشت چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم و او را و ممکن بود ترا چرا که وی گفت دیدم روی سفید روی بلند قامت و در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد و بشیر بر زمین پس دانستم که دی فرشته است و ام ایام آورد و در وستی آمده که آمد و بشیر آریخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند انکسایت کن مرا از شرفی بهر طور که خواهی پس در افتاد بر روی خود و بخت و روی که در کوفه پیدا شد و در اینجا نازل شده است اقول وی بجا خدا ایها الذین آمنوا و انتم

من باو هم بن حدیثی نقل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس آیدیم مادر منزل پس شنبهیم ما و را که افتتاح کرد  
 و فرمود الحاقه الحاقه و مادر اک با الحاقه تا قول وی نقل می نمود پس ما و هم بر پا زدیم و عمر و گفت بخانه  
 ما پس گرفتند هر دو و فرمودند و بود و بخاکیت انداختند اسلام و بیاضی الله و عذرا و عجا و  
 و احسان قصص است چنانکه در مجلس مذکور گردید انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک بن بهمن و حین حیرت که می کند  
 او را در طلب آنحضرت و گرفتن وی صلی الله علیه و آله وسلم برگشته بودند و در رسیدن می آنحضرت و فرود رفتن پاهای  
 اسب می و زمین و بر آمدن بدعای شریف و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چو بی شناخت آنحضرت را  
 و او بگوید و دید تا بداند قریش را چون بکوه سپیده شده بدل می و در نیافت چه کند و گوید و فراموش گردانیده  
 شد و او آنچه بیرون آمده برای آن تا برگشت بجای خود آورده اند این احسن و غیره که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در پی راه بود و او چهل بعین سنگی برگرفت و ملائین دیگر میبردند و است که در میان آنرا و آنرا آنحضرت پس بچشم  
 سنگ پرت می و خشک شدند هر دو دست وی تا گوی و برگشت بطریق قهری بجانب پس و در خواست از آنحضرت  
 طایه السلام که واکند و در گذرد پس کشاده شد هر دو دست و بار دیگر شیر را وید بزرگ که هرگز بان شیر ندیده بود  
 پس قصد کرد آن شیر که بخورد و او را فرمود آنحضرت که آن جبرئیل علیه السلام بود و باینصورت بر آمده اگر نزدیک می آمد میخورد  
 او را و یکبار می آنحضرت و در پی و یونس نشسته بود یکی از تنقیاتک آسیا برگرفت و خواست که آنرا بالا برد و بیاورد که او بیادند  
 پس برخاست آنحضرت و بجانب مدینه برگشت و او هر چه روایت کرده که ابو جبرئیل لعین و عده که قریش را که اگر بنیم  
 محمد علیه السلام را در نماز یا کمال کند گردن او را پس بناد آمد آنحضرت و خبر کرد آن شقی را و آمد چون نزدیک سید گنجیت  
 در حالیکه اتفاقا بر نیز میگذشت هر دو دست خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدیم و دیدم خدنی بر آتش که می افروزم و می دیدم  
 امواتی عظیم و آواز اجنه که بر کرده است همین را و فرمود آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آمد می بودند  
 و عنای می او را و پاره پاره میکردند و نازل شده کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ایا بیت الذی نبی عبدا اذا صلی آخره  
 و در و اینها کرده شده است که شنبه بن عثمان مجی که قوم وی در بیان بیت الله بودند و کلید که بر دست ایشان بود و ایشان را نگه  
 بشرف اسلام مشرف گردید و در روز حنین بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رسید و عمره بن عبدالمطلب پدر و هم او را گفته  
 بود گفت امروز کینه خود را از محمد بکشتم که پدر و عم مرا حظه علم او کشته است پس چون دیدم افتادند مردم بروشت شمشیر خود را  
 تا بزنند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گوید چون نزدیک شدیم از آنحضرت بلند شد لبوی من بانه عظیم از آتش میجرت  
 از من پس گریتم و پیش می چون دیدم آنحضرت بخندد و او را دوست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین  
 مردم من نزد من پس برداشت دست را اگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت لبوی من گفت نزدیک با قاتل کن و شمشیر  
 رسول خدا پس آمد پیش آنحضرت در حال میزدن شمشیر و اگر پیش می آمد مرا در آن ساعت پدر من میزد و او را شمشیر بر آنحضرت میزد

استدلالی

صلی الله علیه و آله و سلم از فضاله بن عمر و آنکه که گفت خاتم قتل آنحضرت را در سال فتح و آن حضرت در طواف بود چون در  
 شدیم از آنحضرت گفت ای فضاله چه سخن میگوید با نفس خود میگوید که کشتی بسوی کعبه را گفتم لا اله الا الله پس فخره کرد  
 آنحضرت و استغفار کرد برای من و دنیا و دست شریف خود را بر سینه من پس آراستید من پس بخدا سوگند بر بند شرف  
 دست مبارک که در تاسید انکه در خداست چنانچه را عجب و پند و زود من از وی صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه مشایخ چهار درین باب  
 خبر عامر بن الطفیل است و درین بن قیس هر گاهی که فرود آمد نزد آنحضرت و گفت عامر چه بدید من شوق مدیدم از تو روی خود  
 و بزنگ تو روی شمشیر خود را پس ندید عامر بدید که کاری کن پس گفت چه شد که کاری نکردی گفت بخدا سوگند که هر  
 گز مردم من که بزم او را اگر آنکه یا فتم در میان خود و بیان او آیمینو ای که بزم ترا و از صحبت حق است عز و جل حبیب خود را که  
 بسیاری از پیرو و کاهنهان خبر دادند فرشت را و فرسایند برایشان از الهی و تعیین کردند او را بطریق سلطنت و بی ایشان و  
 در خلافتند از ایشان از قتل صلی الله علیه و آله و سلم و نگارند ایشان را در سوره تاریخی از پیرو صلی الله علیه و آله و سلم  
 نور الله و ابی الله الان تم دوره و لکه الکفر و وصل از بجزات با هر و آیات بینه علوم و معارف است که جمیع کرده  
 حقانی و ذوات جامع الکمال است صلی الله علیه و آله و سلم و مخصوص گردانید از ایشان که مشتمل اند بر تمامه مصالح دنیا و دین  
 و معرفت او با سر و شرائع و قواعد دین و سیاست عباد و مصالح مشایخ احوال اخبار مهم و مآل قدر و ماضیه از زمان آدم  
 تا وقت خود و خطا شریعت و کتب سیر ایشان و صفات اعیان و احوال و شایسته و سیر ایشان و معرفت مدد و آثار ایشان  
 و حکم حکامی ایشان و محبت کفار برست و معارفه هر فرقه از اهل کتب با آنچه در کتب ایشان بود و اطلاع با سر و بقیات علوم  
 آن اخبار آنچه پوشیده اند و تفسیر و ادعایان و احتیاجات غریب الفاظ فرق و احاطه بضرورت فصاحت و حفظ  
 ایام و امثال و حکم و ضرب امثال و محله بینه به تقریب فهم و فهم و قیاس و مشکلات آن اشتغال غریب قرآنی و بجزان  
 اخلاق و محامد آداب و قواعد و اصول و حفظ انس و اعراض اموال که شخص است نزد او با عیال حتی نزد کفار و جهال و ملائکه  
 که عقل سلیم انصاف داشته باشد مگر معاند غرض و مخالف معقول و حکم بچوای کلمه عوی بر ضرر و بلام و فزون مزارع مثل آب  
 و تعبیر و قرآن و حساب و غیر آن و از علوم که نیک اندیش از آنکه کسی که محارست کرده در سواد و حکوف کرده برکت بجا است  
 کرده با اهل کتاب در یافت کرده در آن و آنحضرت خود آنکه و نوشته و محبت نداشته که یک صفت او این باشد و ناشی شده  
 میان قومی که ایشان را علم نبود بدان و بیرون نیامده از میان قوم خود و مفر کرده در طلب آن و غایت و معارف علم  
 انساب و اخبار و ایل و شعربها نیست حصول آن نیز بعد از تفرع و تعلم و اشتغال بطلب ساخته و محالست با اهل آن فن است و  
 این فن قطره ایست از بحر علم و نظامیست از کتاب فضل صلی الله علیه و آله و سلم شریف که با علم بالامی مجرّه فی انما الهی  
 و التادیب فی الیم و از دلائل نبوت و علامات رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ترا و از اخبار از زبان احوار و  
 علمای اهل کتاب در صفت و صفات است و اسامی و علامات صلی الله علیه و آله و سلم شریف و غایت نبوت و امثال آن و وقوع آن

ک



در اشعار موحیدین تقدیرین مثل نوح و قس بن ساعیه و سید بن موسی بن یزید و غیر ایشان و تهریف کرده مراد از پدر بن عمر  
 بن نفیل که او را موصوفه جاویدت گویند و در قه بن نوفل که تنصیر و تدبیر میکرده و قهر ذکر شریف و بی کتب و بی معرفت است  
 و بدان که آنرا که براه حسد و عناد و قتل و جمل از آن در ابواب سابقه تبیین و تفصیل بی یافت و آنچه شنیده شده از آن  
 جن و ظاهر شد بر آنکه احسانم فایح نصب و جوارفت طیار و دیده شد از کتب شریف شهادت رسالت و می در  
 جوار و قهر و غبط قدیم و اسلام آوردن کسی که مشاهده کرد و آنرا که در مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت ولادت  
 شریف و وقت وفات و در منافات و غرابت ظاهر شده در مجلس مذکور گردانند و الله تعالی و از جمله خصائص و کمالات  
 و آیات اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از طالع و جن و احوال و غیرت عزت مراد و کلام و طاعت جن و دیدن سیار  
 از محال و می مراد و شایسته چنانکه در غرضه بدر و جز آن ظاهر گشته و یکی از آن جنود و پادشاهان است برای معنی اسلام ایمان  
 در احسان آمده و نیز دیدن عباس و اسامه و جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت و حیه و دیده و بعد بر زمین و بسیار آنحضرت جبرئیل و  
 میکائیل علیه السلام را در صورت و در در که بر ایشان جامه های سفید است و دیده و بعضی از ایشان را ندان ملائکه سپان خود را  
 در دیده و دیده و بعضی بریدن سرهای کافران و نمیدیدند ضارب را و دیگر بوسفیان بن الحارث مردان سفید چانه را  
 بر سپان الحق در میان زمین و آسمان و صفات و دیگر ملائکه عمران بن حصین را که اندک حیرت و است و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم و جبرئیل را و کعبه پس پیوسته و آنرا و حمزه و وید عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جن را و در بلیه ابن و شنید  
 کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت است و در او آمده شده است که چون گشته شد مصعب بن عمیر در در و در  
 رایت را یکی در صورت و می پس مذکور آنحضرت و فرمود پیش آری مصعب گفت من مصعب بن عقیلم پس و آنست آنحضرت که  
 وی یکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم باروزی نشسته با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 ناگاه پیری آمد و عبادت و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود که کیستی  
 گفت من یاسر بن ابراهیم بن الاقیس بن ابی اسامه ملاقات کردم نوح را و هر که را دوست و تعلیم کرد او را و اسوره از قرآن و دیده  
 او هر چه رضی الله عنه شیطان را که سرور آمده از طعام حرقه فطر که حواله او بود و دیده و تعلیم کرد او هر چه را آنچه از کسی ذکر  
 کرد که سید و قدسی که دید خاله زعمم کردن غمی فی سباه را که بر آمد میان او و پنهان بر ایشان موسی پس و پاره کرد او را  
 پشیمانی و فرمود آنحضرت که این غمی بود و در حدیث ثعلت شیطان را و شیطانی تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواستن آنست  
 بسمت او را بسمت سجد و یاد کردن و حامی علیان علیه السلام که در تخریب کرده و با کردن آن شیطان را شورش و صلح  
 ظاهر شد از معجزات آیات در وقت ولادت و بعد از وی در حین صلح و وقت صفر من تا وقت بعثت ظهور نبوت و تمامه زمان  
 عمر شریف و غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد و احصا است اگر خدا خواست باشد چیزی از آن در مجلس مذکور  
 خداوند گفت قاضی الفضل عیاضی یکی از محققان قدس سره و درین باب چیزی از معجزات و صفات و از جمله علامات

این نقل  
 از حدیثی است که  
 در کتاب شریف آمده

۳

مستفید که در آن کفایت است دلی نیازی است از زیادت و تحقیق معجزات پیغمبر ظاهر و واضح معجزات رسل و اکثر اولاد و اولاد  
اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبر معجزه نیاورد و در مثل آن یا بلغ اذان او سید ظاهر شده و یکی از وجود اکثریت آنست که قرآن عظیم  
نامش معجزه است و فعل آنچه واقع میشود بدان اجماع و نزد بعضی اهل تحقیق سوره انا اعطیناک الکونین است یا آیتی که مقدار است  
باز اجماع قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت دیگر بطریق نظم و نالیف پس در هر جزوی از این دو  
و معجزه باشد پس مضاعف شود در دوا این وجه باز در وی وجه دیگر از اجماع است از اخبار علوم غیب و تواند که سوره و این معجزه  
تجزیه خبر باشد از اشیا متعدده و هر چیز معجزه پس تضاعف شد کثرتی پیدا کرد اگر وجه دیگر از اجماع که سابقا ذکر کرده شد  
اعتبار کنند مضاعف شد کثرت کشد این در حق قرآن است پسترا حادشی که دارد است آنکه اکثر معجزات رسل بقیه بر اهل آن  
ایشان میباشد و بر اندازد وقتی که آن قرن و آن سامی فانی میباشد و چون در سن موسی علیه السلام ثابت عالم اهل آن عصر بود  
مبعوث گردانیده شد موسی معجزه که مشابه چیزی بود که دعوی می کرد و در اهل آن زمان قدرت را بر آن پس آن مردی میخواست  
چیزی را که فرق کرد عادت ایشان از او نبود در قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان از آنچنین در زمین عیسی صلی الله علیه و آله  
مرتبه بسیار بود و اهل آن تفاخر میکرد و در آن پس آن مرد موسی علیه السلام با دلی که قادر نبودند بر آن و آورد ایشان از پیروی که گمان  
نشدند آنرا از احیای میت و برای آنکه در بعضی معجزات و طلب و پیروی معجزات انبیای دیگر علیه السلام پست فرشتا و خدای ایشان  
موسی علیه السلام صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و گمانت و در فرشتا و  
بر وی قرآن که خارق این چهار است که شگفتی در فصاحت و اجماع و بلاغت خارج از حد کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب  
عجیب که راه نیافتد در هیچ منظومی بدان و ندانند و اسالیب اذان منج از اخباری که صادر است از آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بحال خود است اما و ضوح معجزات آنحضرت از جهت آنکه اخبار از کتب این حوادث و اسرار و خفا و جناس  
که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراض کردند و بصحت و صحت آن و ابطال کرد گمانت را که گاهی یکی از ان صدوقی می آید  
و ده کا و سب از اینج بر کند آنرا منع شیاطین که القا میکرد بر ایشان اخبار را بر استراق سمع شرب و صد و خرم و خرم و از  
قرون ساله و انبیاء و ائم و هم بالکه و حوادث ماضیه بود و چه که عاجز است که کسیکه متفرع و منفرد بود بدان از بعضی آن و وجه بعد از آن  
ماند این معجزه جامعه مرادین و وجه را از ثابت و باقی تا روز قیامت که بماند و نظر کنند در آن و تاویل نمایند و در وجه اجماع  
پس نگذار و هیچ معجزه زانی که ظاهر شود در وی صدق اخباری که خبر داده است بدان و مقدر میشود بدان و متظاهر میگردد و بر آن  
لیس الخبر که الحاقیه و شایده را ناشری است در زیادتی ایتان و نفس شدت کفایت و بی معین ایتان از علم ایتان  
هر چند کفایت و یقین در هر صورت حاصل است سائر معجزات رسل علیه السلام منقرض شد باقرض ایشان و در علم  
بودم از ان ایشان و معجزه سید مصلوات الله و سلامه علیه با که نمیشود و منقطع و منحل میگردد و در دست آیات و کلمات  
البصیری شهر دامت دنیا فالت کل معجزه با بر این معجزات و علم مردم و ظهور و ظهور معجزه پیغمبر از وی دیگر

انفجر











یا از جهت ضعف نفسی در حد ذاتی و سی چنانکه وحاشی باشد که درست نمی‌دارد و از خدا تعالی محبت آنچه در دست نباشد از حد  
 حسانیت و انصاف با از جهت ضعف قلب در حق عدم اقبال او بر جناب حق تعالی و تقدس و حضور جمیع او بر وی نیست عایا  
 از جهت حصول مانع الطالت مثل اکل حرام و عرض ظلمت بین بر قلب استیلا و غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است که  
 حق تعالی قبول نیکنه را از قلب لای ساهی غافل و محال و عذراست مدافعه و معالجه می‌کند آنرا منع میکند نزول آنرا  
 و منع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند در آن و در عاصی است اگر با حضور قلب و جمیع کلمه بر مطلوب مبادرت  
 کرده اوقات اجابت را با حضور و خشوع و انکسار و ذل و تقصیر و طهارت و رفع بین و ابتدای مجدد و صلوة بعد از توبه  
 و استغفار و صدق و الحاح و تلقی و توسل با سواد صفات الهی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سایر  
 شریک بر مثال رمی که تیر و گمان درست و درست بود و در بازده کمال بود و در مقابل باشد و قابل تاثیر و صالح آن بود  
 و حاجت مانع وصول در میان نبود و علم بصفت تیر اندازی تمام از شرایط و آداب آن حال باشد و اما اشتغال و معوقات  
 و غیر آن از اساسی آنی نیز از قسم طلب و وحشی است اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اقربا توجه تمام و همه تمام و لیکن چون  
 وجود این نوع عزیز نادرسست مردم و در طلب جهانی روزه اذعان فارغ و غافل شستند و معروضات است که در حدیث آمده است  
 است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند که هر کس در امور معوقات مثل احوال و برب الناس است و  
 بعضی مثل بواحد و قل یا ایها الکفرون یا هر که در قرآن آیات متضمن اعتقاد و اشتهار مثل یا عوذ بک  
 من هزات الشیاطین و احوال بک یا بن یحیی و آنها از قرآن است و در نیاب که سخن میگویم عامه اذن مراد است و از کار  
 او عیب است بابت عاده بسیار است و تحقیق اجماع کرده اند علما بر آن رقیه نزد اجتماع همه شرطی آنکه بکلام خدا و صفات  
 و تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میرد معنی آنرا و اعتقاد آنکه مؤثر حقیقی حدیث عظیمه تاثیر رقیه تقدیر است تعالی شایسته  
 چنانکه در حدیث آمده است که پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این قیما و حررها و اسباب دیگر که میگویند تفسیر می‌دهند  
 تقدیر خدا تعالی شان فرمود اینها نیز از تقدیر الهی است و حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میگوید و از زبان  
 جابریت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در نیاب فرمود عرض کنید قیما و حررها و اسباب اگر در آن شرکی بود بکنید و بی  
 و از جابر آمده که نمی‌گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از قیما پس آمدند بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله زود رقیه بود که  
 برای تفریب می‌گویم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمودی منم و این یکی بکنید فرمود هر که تواند که نفع رساند بخیر  
 برساند و مشک کرده اند قومی باین عموم و تقریر کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت آن اگر چه معلوم نباشد معنی  
 آن و اگر احتیاط و آن است که بجز معلوم المعنی نکنند میباید شرکی بود و این در غیر آثار است و الا آنچه مانع باشد چنانکه  
 در رقیه می‌فرمودند که استسم الله و شجرة قرینه لم یحفظا چنانچه او را بودی شریک و تحقیق معلوم شد از حدیث عوف بن مالک  
 که هر رقیه که متضمن شرک باشد جایز نیست و همچنین دعوات و اسامی زبان سریانی و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند

در حدیث

در حدیث

در کلمات مشایخ آورده اند که شخصی طاعت میخواند شخصی دیگر در اینجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد که دشنام میکند خدا  
در سوختن آن کلمات این بود و آن شخص ناوانسته میخواند یارب اگر بعضی کلمات باشد از تکلمات معلوم نشده  
است خواندن آن و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در جزئیاتی که آنرا معنی می نامند و مانند آن میخوانند و الله اعلم و در حدیث  
ابوداود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است اگر حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قاتلیم و توله  
شرک است تا هر چه تمیسه است و این فرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا در جا طهرت برای دفع آفات میگردانند و  
توله که بر شانه و دفع داود لام خیری است که زنان برای جلب محبت مردان میکنند و این نوع از سحر است و دعاء حزب و رقیه  
که در کافه پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو ببندند بعضی علماء از آن نیز منع میکنند ولیکن آنرا از مشایخ  
عبداللہ بن عمر رضی الله عنہما سندی هست که آنحضرت از برای دفع فتنه و وحشت و بیخوابی این کلمات که خود بکلمات  
التماته من غضبه و عقابه و شرعباده و من حمزة الشیاطین و ان یحضر و آموخته بود پس می رضی الله عنہما تعلیم میکرد  
آنرا کسانی را که حائل بودند از اولاد و کسیکه حائل نبود می نوشت آنرا در صک می آویخت و در گردن می و لفظ تعویذ که  
در احادیث واقع است مثل تعویذ لطف بکلمات الله التامه الحدیث و تعویذات البنی چنانکه ذکر آنها بیاید می استعاذ  
و پناه طلبیدن است از شر بنی حار و جل و از دینب امراة عبد الله بن مسعود آورده اند که دید عبد الله در گردنم رشته ایست  
که این چیست یا زینب گفتم این خطی است که افشون کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبد الله و پاره کرد  
و گفت شما ای آل عبد الله بی نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
بر قاتلیم و توله شرک است گفتم چرا اینچنین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت جمع و می انداخت چو که او را و  
اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواند وی افسونی و همه در دهان میزدن رفت و آلام یافتیم گفت عبد الله این  
در وی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باد و است آنرا و لازم بود بر تو  
که میگفتی چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مہلب ابی اس بن اسرافیل گفت آن گفت که اهل جا طهرت اعتقاد مؤثریت آن داشته اند  
و بنام غیر خدا میگردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه باشد و حال آن که در او شده و این  
احادیث و اخبار صحیحہ و خلاف نیست در شریعت فرج و الیها الی الله سبحانه و در هر چه در حق شده یا مستحق است  
و بعضی گفته اند که نبی از آن رقی است که میخوانند آنرا اهل غرام و عیان تنجیر می آید یا مؤثر است بر کرب و رجوع و باطل  
که جمع میکنند یا ذکر خدا و اسمای و حیاتی اسما و شیاطین و ذکر ایشان را و متغاش میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان  
و میگویند که جن از جنه علاقه خدا و تنی که بالطبع بانسان دارد با شیاطین و معتقد چون خوانده شود عزایم با شیاطین  
اجابت میکنند آنرا و بیرون میدهند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی از جن می باشد تمثیل می آید بجهت بارگاه



حیات باقی در امثال ایشان است و آنهایی که سطح نظر ایشان حیات دنیا است از مقام مقامت می افتند و در ورطه کفر و معصیت افتند عاقلانند من ذلک و در دیار افونی است که آنرا نسبت و اضافت شیخ شرف الدین علی میرزا قدس سره میکنند که مردم بدان شغوفند چون نسبت بحضرت شیخ مرقوم می یابند شغوف تر و مفتون تر میگردد و در دایره است که متعارف زبان هستند و نسبت اجتناب از آن لازم نیاید و مانند علم بصحبت حاصل و تیار از آنحضرت و هر باب مروی است خصوصاً در عین و حجه لضم حاو تخفیف میماند که در حدیث و واقعه است که انون گنبد در چشم زخم و از حجه و از غم یعنی ریشها که بر پهلوی ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لاریه لانی نفس و حجه نیست رقیه مگر در چشم زخم و حجه و از نفس عین است یعنی چشم زخم و در و استی الله زاده کرده و مراد بجهش زهر و است از حجب مانع آن و از غم اگر بدین بدن چنانکه مار و مانند آن و مراد بصبر با الله است نه تخصیص رقیه باین ریشا زیرا که رقیه مخلوس نیست با آنها بلکه در جمیع امراض و آلام شروع و مسوغ است چنانکه در تب و در سرد و در دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود ثابت است نفس الامر و حق تعالی این خاصیت و قدیمی نفس را نداده است که چون نظر کند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر یا بد آن چیز چنانکه در سحر و فرود و کان شمشیر سابق القدر سبقه همین اگر چیزی بود که پیش دستی میکرد و غلبه می نمود و قضا و قدر را بر آئینه محبت میکرد و از همین و این به الله است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر آنگی چشم زخم است و اکثر علمای دین بر آنند که عین حق است و جماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال و هر که بر طریقه ایشان می رود منکر شده اند آنرا و چون بخبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطل باشد و آنکه گویند همه بتقدیر آنگی چشم زخم چه اعتبار دارد و جایش آنکه این نیز بتقدیر آنگی است و عین را تاثیر ذاتی نیست و هر که بر طریقه اهل سنت است میگوید که آن سبب عادی است یعنی که عاده الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد مقابل شخصی شخصی را و نظر کردن این بسوی دی بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عائن می بر آید و بمیون میرسد جز بهیچ جانب شایسته نفسی نمیتوان کرد و هر دو جانب مختل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر رقیه منقلب میشود از عائن و متصل میگردد بمیون و درمی آید درون مسامات چشم و می پس پیدا میکند بارتیالی هلاک را نزد آن چنانکه پیدای کند هلاک را از نشیدن زهر و این اصل است اما دعوی قطع و جزم خطاست و نقل کرده است از بعضی کسانی که منسوب بوده اند بعین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بیرون می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که بعضی می گوید از چشم عائن قوت سمیه که متصل می گردد بمیون که باعث هلاک و فنا میگردد و مثل زهری که از انفی بلدیغ میرسد و از بعضی انامی بر سبب نظر نیز زهر میرسد و با جملۀ امثال را نیز می بیند از جانب عائن یا شایسته عین را نداند میگردد اگر انفی که حفظ و قایم می کند در میان نبود میسر بود و کار گری افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تھود و عاست و مانند سیر است اصول افق و نایب

وحدیث

صاحب جواهر و صاحب کمال  
 در بیان این مطلب  
 در کتاب ششم بحار المحضرت  
 در باب ششم از صفات آنحضرت  
 در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر آنگی چشم زخم است



بجایست خود این نیز از آن قبیل است و حدیثی که را در این زمان قبیل است بدانکه مراد از آنکه از احوال است یعنی  
گفته اند که فوج است و مراد از آنکه طرف انداز است آنکه بدن او رسیده است از جانب است و قاضی عیاض گفته که  
مراد جسد است که متصل است باز از یا موضع از از جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که متعلق از است و جماعت از  
سلف رو آورده اند که آیات قرآن بنویسند و بگویند بنویسند عجا و بگویند که باکی نیست که بنویسند قرآن را و  
بنویسند آنرا و بنویسند بیا از مطلق قرآن یا آیتی که مناسب باشد یا شکیبایی که اسما و صفات حق جل و علا باشد و  
هو الانسب از این عباس رضی الله عنه مرویست که دینی در طلق مادره بود یک آیه یا دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسند  
و بنویسند و بخوانند و آنچه سابقا ذکر شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات شریفه بنویسند یا بنویسند  
حکایت از ابو عبد الله بنیامی مرویست که گفت در سفر بودم به شتر خوب هواد و در میان اینها این شخصی بود که بسیار  
بیشتر زخم زد و بر هر چه نظر احسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله بنیامی را گفتند شتر خود را از شتر و نگاهار بنیامی  
گفت او را بر شتر من قدرتی نیست باین این طبع رسید نگاهار بنیامی را شد تا بنیامی از منزل غاصب شد پس عاقل بمنزل  
بنیامی آمد و در شتر وی نگاه کرد و شتر مضطرب شده بینداد چون درختی که او بیخ برکنده بنیامی را خبر کرد که عاقل شتر را  
چشم زد بیا و چون عاقل را دید این رقیه را بر خواند بسم الله حسن عاقل و شتر را پس و شتر را عاقل پس رو دست  
عین العاقل علیه و علی احب الناس الیه فابصر البصر لثری من ثور ثم ابصر کریم بنیامی الیک البصر فاستأنا  
و بهر چهره بنیامی این دعا بخواند و در مان چشم آن مرد عاقل بیرون افتاد از محل خود و شتر تند رفت شد بر پشت  
و این نیز از دیرتهای چشم زخم است و در مواسب از این قلم نقل کرده است که گفته اند از جمله علاج عین اشرار و دشمنان  
از آن دست عاقل از کسیکه رسیده میشود از عین وی چیزی که در دهن عین را پاشد آنکه بنویسند و در شرح است آورده است  
که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید که دوک خوش روی را و فرمود سیاه کنی و چون او را تا رسید به می چشم و مراد بنویسند  
گوئی است که میباشد در زندان کوک کذا فی الموابه و پوشیده نماند که سیاه کردن و چون او کوک و در منزل بود  
و ظاهر آنست که این نیز سری است که فاصیحت و در ضرر عین است و علم رقیه داده و در آخر علم در آن حضرت و در آن مقام  
کنیز کی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ عجین چنین است که چهار پیر دید که در روی وی سینه است یعنی حضرت فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افسون خوانید برای این کنیز که بروی نظر جن است تا نه بخوابد معلوم میشود که عینان که از آن  
عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان نیز از انسان است و بعضی از مشایخ حدیثی نظر را تود ساخته و گفته  
نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه سلمه بنه و در روی که در کی صفر قرار داده اند که بروی چشم بیاید  
است فرمود چرا افسون نمی کنید و از آن عین و گفته اند که صاحبان عین بنویسند و عینان عینا بنیامی را بنویسند اگر چه بنویسند یا بنویسند  
و از روی محبت باشد و از موصالح باشد چنانکه از عامر بن ربیع بنیامی مرویست که عین که در آن است و در آن حضرت







والناس بهر آنی که میخواهند گریه ازان گشاده میشود این سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام  
 علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در وایتی در فم البارسه  
 نوکر کرده فروه آید مردی یافت طلعه نخل را در وی شش آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از نوم ساخته و در وی  
 سوزنها خلا نیده و رسته در وی یازده گره زده پس فروه کند جبرئیل علیه السلام بعد ازین بهر آنی که میخواهند  
 گریه گشاده بشد هر سوزنی که میکشیدند الهی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد آیات این دو سوره نیز یازده اند  
 بهر آنی که گریه گشاده میشود بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه  
 مسلک تقویض و تسلیم مرا بر پروردگار را و صبر کرد در طلب اجر برین بلاد چون تادی کرد و رسید از تادی آن  
 که ضعیف گرد و از فنون طاعات و از نشیت امر دعوت و ابلاغ توجیه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت  
 بهر وی و معالجه بعلاج حسی و روحانی خود این بود که منزل شد به وی معوضین و حسی آن بود که حجامت کرد  
 سر مبارک و صاحب سفر السعادت گفته است که کسی از دین و ایمان حظی ندارد و هر آینه ازین علاج انکار میکنند یعنی  
 میگویند که حجامت که قسمی از استغفار است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و میگوید که گاه  
 لابدی و چون جالینوس و ارسطاطالین نقل کردند می البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون ایشان حکم کرده اند  
 لابدی و جمعی و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و نسبت به ازان اشارت میکنند مقبولیت  
 حکمت در نفع حجامت و دفع سحر و میگویند چون ماده سحر بر سر مبارک رسیده یعنی در قوای و ماغیه تاثیر کرده  
 چنان نخل میگرد که خیس که نکرده است کرده می شود این تصرف است از ساحر در طبیعت ماده موسی تا آنکه ماده  
 بر بطین مقدم و ماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیر روح خبیثه از جن  
 و شیاطین و جنات نفوس بشری و افعال قوای طبیعه بدینه ازان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح  
 حیوانی است که ماده آن و موسی است که بعد از انهمضام آن در تجوین قلب بخاری لطیف بطون و ماغ متقاعده  
 گشته حاکم قوای و ماغیه میگردد و بتاثير و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید  
 که احتمال حجامت در محلی که سحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت باشد و بعضی از بندگان انکار  
 کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو رتبه  
 شریفه اوست و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه موسی بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشیرت  
 است چه احتمال دارد برین تقدیر که تحمل کرده باشد که می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وی کرده  
 شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر و افعال می باشد نه در بار کمال و این سخن مردود است زیرا که بران قائم  
 شده است بر صدق نبی صلی الله علیه و آله و سلم و دعوی نبوت و در آنچه می رسانید از خدا بر عصمت وی و تسلیم و جود

معه دارم این بخش  
 نقل می شود که این  
 سید را در این قضیه  
 بهر آنی که گریه  
 گشاده بشد هر سوزنی  
 که میکشیدند الهی  
 تسکین یافت و راحتی  
 پیدا میشد آیات این  
 دو سوره نیز یازده  
 اند بهر آنی که گریه  
 گشاده میشود بعضی  
 از متصوفه گفته اند  
 که سلوک کرد آن  
 حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم درین  
 قضیه مسلک تقویض  
 و تسلیم مرا بر  
 پروردگار را و صبر  
 کرد در طلب اجر  
 برین بلاد چون تادی  
 کرد و رسید از تادی  
 آن که ضعیف گرد و  
 از فنون طاعات و  
 از نشیت امر دعوت و  
 ابلاغ توجیه بجناب  
 حق نمود و دعا کرد  
 پس اشارت یافت  
 بهر وی و معالجه  
 بعلاج حسی و روحانی  
 خود این بود که  
 حجامت کرد سر  
 مبارک و صاحب سفر  
 السعادت گفته است  
 که کسی از دین و  
 ایمان حظی ندارد  
 و هر آینه ازین  
 علاج انکار میکنند  
 یعنی میگویند که  
 حجامت که قسمی از  
 استغفار است بعلاج  
 سحر چه مناسبت  
 دارد و دفع وی  
 چگونه کند و  
 میگوید که گاه  
 لابدی و چون  
 جالینوس و ارسطاطالین  
 نقل کردند می  
 البته انکار نکردی  
 یعنی گفتی که  
 چون ایشان حکم  
 کرده اند لابدی  
 و جمعی و حکمتی  
 نخواهد بود و این  
 سخن در فعل آن  
 حضرت اولی و  
 نسبت به ازان  
 اشارت میکنند  
 مقبولیت حکمت  
 در نفع حجامت  
 و دفع سحر و  
 میگویند چون  
 ماده سحر بر سر  
 مبارک رسیده  
 یعنی در قوای و  
 ماغیه تاثیر  
 کرده چنان نخل  
 میگرد که خیس  
 که نکرده است  
 کرده می شود  
 این تصرف است  
 از ساحر در  
 طبیعت ماده  
 موسی تا آنکه  
 ماده بر بطین  
 مقدم و ماغ  
 غلبه کرد و  
 مزاج آن از  
 طبیعت اصلی  
 برگشت زیرا  
 که سحر مرکب  
 است از تاثیر  
 روح خبیثه از  
 جن و شیاطین  
 و جنات نفوس  
 بشری و افعال  
 قوای طبیعه  
 بدینه ازان  
 تاثیرات یعنی  
 چون تاثیر  
 سحر در بدن و  
 روح حیوانی  
 است که ماده  
 آن و موسی  
 است که بعد از  
 انهمضام آن  
 در تجوین قلب  
 بخاری لطیف  
 بطون و ماغ  
 متقاعده  
 گشته حاکم  
 قوای و ماغیه  
 میگردد و  
 بتاثير و  
 تصرف سحر  
 مزاج آن محل  
 متضرر و خارج  
 از طبیعت  
 اصلی میگردد  
 و میگوید  
 که احتمال  
 حجامت در  
 محلی که سحر  
 متضرر شده  
 باشد غایت  
 حکمت و نهایت  
 حسن معالجت  
 باشد و بعضی  
 از بندگان  
 انکار کرده  
 اند وقوع  
 تاثیر سحر را  
 در آنحضرت  
 صلی الله علیه  
 و آله و سلم  
 و گمان برده  
 اند که این  
 موجب  
 انحطاط  
 علو رتبه  
 شریفه اوست  
 و موجب  
 تشکیک در  
 نبوت است  
 و هر چه  
 موسی بآن  
 باشد باطل  
 است و موجب  
 عدم وثوق  
 بشیرت است  
 چه احتمال  
 دارد برین  
 تقدیر که  
 تحمل کرده  
 باشد که می  
 بیند جبرئیل  
 را و وی  
 جبرئیل  
 نباشد و  
 خیال کرده  
 که وی کرده  
 شده باشد  
 و نه اینچنین  
 باشد و تاثیر  
 سحر و افعال  
 می باشد نه  
 در بار کمال  
 و این سخن  
 مردود است  
 زیرا که بران  
 قائم شده  
 است بر صدق  
 نبی صلی الله  
 علیه و آله و  
 سلم و دعوی  
 نبوت و در  
 آنچه می  
 رسانید از  
 خدا بر  
 عصمت وی و  
 تسلیم و  
 جود

باهره شاهدند بران و آنچه متعلق است بعضی امور دنیاوی که معجز نیست برای آن ولایت سالست برای آن دان  
عرضه است مرچیز که عارض میشود بشرائش امرض بعد نیست که تخیل کرده شود لیوی می گمان برد که کرده است  
چیز برادر حالانکه نکرده است که جزم در امری از امور دنیا چیزی که حقیقه است مرآت عصمت او از مانند آن در امور  
دین لازم نمی آید که کرد آن بلکه از جنس خاطر است که بطور میکانیز ثبوت ندارد پس باقی می ماند برین ملاحظه محبت  
و باجمله تفکر ده نشانه از آنحضرت در هیچ چیز از اخبار که گفته شده باشد چیزی را برخلاف چیزی که خبر داده است بدان  
و آنکه گویند که موجب نقص است باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تاثیر سحر و وی صلی الله علیه و آله و سلم از دلائل  
نبوت و صدق است زیرا که او را کفار سحر میخواندند و سحر است که سحر سحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر و وی است  
این حکمت و مصلحت است قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بناقصان است کلیه نیست شاید که در کمال آن نیز بهر  
مصلحت و حکمتی ظاهر گردد و احادیث در بیان صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقیه و تقویدات  
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است استیفاء آن از طاقت کتاب و کاتب حروف بیرونست ازینجهت اول  
به تقدیر و امراض مجملات گفتا کرده شده اما طبع تبرک آنها یکبارہ نیا سوده قرار بدان یافت که جمله از آنچه ابتداء  
بدان کثیر الواقع است بترکاو تمیاز مذکور گردد و با الله التوفیق و از آنچه اشهر اکثرین است در قیامی این هم بسیار  
بزرگترین رقیه برای این و تمامه بایا و امراض و آفات قزوات فاجت است و معوذتین و آیه الکرسی است این  
و عا که از هر باب الباس ب الناس و شمت انت لسانی لا شفاء الا شفاک شفاء لا یغادر سقا کلیه دعوت آنحضرت  
بود برای جمیع امراض و آلام و از آنچه اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شرب عباد و من همزات فی طین  
و ان یحضر و ان یجمله اللهم انی اعوذ بک بوجک الکریم و بکلمات التامات من شر انت اخذ بناصیتها اللهم انت  
اکشف الماثم و المغمض اللهم ان لا یضرک لا یخلف عدک سبحانک بحرک و از آنچه اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس  
شی عظم منه و بکلمات الله التامات التی لا یجادون بر ولا فاجر و باسما و الله الحسنى اعلمت منها دالم علم من خیر خلق  
و ما ذرأ و ما برأ و من شر کل شیء شر لا طین شره و من کل فی شر بی اخذ بناصیتها ان بی علی صراط مستقیم و از آنچه اعوذ  
ربی لا اله الا انت هل یک توکلت انت ب العرش عظیم ما شا و الله کان و ما لم یشا و لم یکن و لا حول الا با الله اعلم  
ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی من شر الشیطان و شره که و  
من شر کل و اجه انت اخذ بناصیتها ان بی علی صراط مستقیم و از آنچه اخذت بالذی لا اله الا هو الکی و الله کل شیء محسب  
به و هو ربی و رب کل شیء توکلت علی الکی الذی لا یوت و انت نفوت الشریع و لا حول الا با الله جسی الله و نعم الله  
و نعم الوکیل جسی الرب من العباد جسی الخلق من المخلوق جسی الرزق من الرزوق جسی الذی یوحی جسی الذی یبده ملکوت  
کل شیء و هو بحیر و لا یجار علیه جسی الله و کفایت الله من و علی لیس و الله مری جسی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو

و

رب العرش اعظم و کلمۃ اللہ کہ ہر کہ این دعوت را تحریر کند عظمت قدر آن باند و از اجلہ رفیعہ جبرئیل است کہ پیشینہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رفیعہ کردہ و در صحیح مسلم ثابت است ہمیشہ از تباریک من کل شیء یزیدک و من شکرک نفس عین  
حامد و شکر شفیق ہمیشہ از تباریک رفیعہ و صحیح مسلم از عثمان ابی العاص آئمہ بہت کردی رضی اللہ عنہ حکایت  
کردن ز رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در کہ بیافت در تن ازان باز کہ سلام آوردہ است پس فرمود و را آہستہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بندہ است خود را بدینا می کہ در میکند از جسد تو گوئیم اللہ سہار و گوئیم موت بار خود بفرست  
و قدر تہ من شرا جدہ و احادہ رفیعہ فزع یعنی ترس و بخوابی و شکایت آورد خالہ آنحضرت و گفت یا رسول اللہ  
خواب نمی بردم از شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی بخواب خود گوئ اللہم بسم اللہ و ما ظلمت در باب الارضین  
و ما ظلمت رب الشیاطین و ما ظلمت کن لی جار من شر خلقک کلہم جمیعاً ان یفرط علی احدہم و یغنی علی عمارک و حل  
تثاؤبک و لا آتہ غیرک رفیعہ و الا الکرب و الهم روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگفت  
نزد کہ رب لا الہ الا اللہ العظیم الحسبکم لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب  
السوداء الارض رب العرش الکرم و اہم شیخان در روایت کردہ است ابو داؤد و ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ  
رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوات الکر و ب اللہم شکار و جلا تکلنا فی نفسی طرفہ عین و اصلح لی شائے  
کلہ لا الہ الا انت و در سند امام احمد از ابن مسعود رضی اللہ عنہما آئمہ کہ آنحضرت فرمود نزد سید ایچ برندہ را ہم و حزن  
و گوید اللہم انی عبدک ابن عبدک و بن امیک و ناصیتہ بی یک ماہ فی حکمہ عمل فی قضاک اساک یک اسم ہو لک سمیت  
بہ نفسک و انزلتہ فی کتابک و علمتہ اہد من خلقک و اسألت بہ فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن اعظم  
برسج قلبی و نور صدری و جلاہ حزنی و ذبابہ می دور کند خدا تعالی حزن و ہم اورا بسیار و در بدل آن فرج کند و  
از ابن عباس رضی اللہ عنہما آئمہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ لازم گیرد و متفقار را بگوید و اللہ تعالی  
اورا از ہر ہم فرج و از ہر ضیق خروج و رزق و ہر اورا از آنجا کہ گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی اللہ عنہما آئمہ کہ گفت  
کسی کہ بسیار شود ہجوم وی بایہ کہ بسیار گوید لاجل و لا قوۃ الا باللہ و در صحیحین آئمہ کہ وی کنسرت از نور بہشت  
و در جامع ترمذی آئمہ کہ وی بانی است از ابواب جنت و در بعضی آثار آئمہ کہ فرود می آید ایچ فرشتہ از آسمان و  
بر غیرہ و مگر با حول و لا قوۃ الا باللہ و مشایخ گفتہ اند کہ نیست ایچ چیز با عون بر عمل ازمین کلمہ آئمہ کہ ہر کہ  
بخواند آیتہ الکرسی و فوائیم سورہ بقرہ نزد کہ پ فریاد می کند اورا خدا تعالی و در حدیث سعد ابی وقاص آئمہ کہ  
فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کسی در آستین ہر آئینہ من می دانم کلمہ را کہ گوید از او کہ بگوید کہ شاد و ہر  
اورا خدا تعالی ازان آن کلمہ بہ اورم بولش است کہ اگر در ظلمات لا الہ الا انت سبحانک فی کنت من المظلومین  
و نزد تہذیب آئمہ است کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ما تکلن با نذر مسلمان در ایچ چیز ہر کہ اگر استجابت

کرده شود و مراد او در روایتی آمده است که تمام العاقبة سالک دوام العاقبة و سالک الشک علی العاقبة و سالک  
 الغنى عن الناس و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقره روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله شربت وادودی گروانند دنیا از من فرود کانی تا از صلوة ملائکه  
 و تسبیح خلایق که بوی داده میشود و ایشان را رزق بگویند و مخلوق فجر جهان الله و مجر و سبحان الله العظیم و بحسب  
 استغفر الله صد بار می آید ترا دنیا خوار و رام پس رفت آن مرد و درنگ کرد و بی و باز آمد و گفت یا رسول الله  
 روی آورده ام و دنیا چندانکه نمی دانم که کجا نهم آنرا و این کلمه را در سلسله کبر و پی میان نماز شست و نجس و فرض فجر بخوانند  
 و اگر ختم کنند با وی لا حول و لا قوة الا بالله خواتم چنانکه در حدیث آمده است موجب مغفرت جمیع گناهای آن گردد و این سبب  
 و مسترزق است و لهذا استغفار سبب است زیرا که معاصی موجب خنق رزق و غم و غم است چنانکه گذشت  
 و آنچه آورده می است که آنرا کیمیای مشایخ نام است و مجرب است بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه بگردانند پاها را از  
 وضو که در تشهد نهاده است بخوانند فاتحه الکتاب هفت بار و قل هو الله هفت بار و قل اعوذ برب الفلق  
 هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار این مقدار در حدیث واقع شده است برای عفران یا تقدم من لا یزوب  
 و ما تاخرو مشایخ بعد از آن این چهار که در آثار آمده است بخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مهدی یا معید  
 یا رحیم یا ودود یا غنی یا ملائک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلك عن سواک رقیه طهاره و احکامی  
 طهرانی و این دعا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اذ اقام الحرق فکبر و اوجن شیهة انش را  
 که در گرفته است تکبیر بر آید فان تکبیر تکبیر فیر که تکبیر میراند آنرا مجرب و در طهاره و تکبیر حرقی را گفت از که  
 نار ما و شیطان است که پیدا کرده شده است از آن و هست و روی از نسا و عام که مناسب شیطان و فعل او است  
 و آتش طایف میکند بطبع خود و نسا و شیطان نیز دعوت میکند بدان و سخا و هلاک نبی آدم را پس شیطان  
 هر یک میخورد و زمین نسا را و کبرای حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس ازین هفت تکبیر اثر است در  
 اطهار حرق و نمی آید نزد کبرای حق هیچ چیز پس چون تکبیر گویم پس بدو نگاه خود را اطهار میکند نار را و تحقیق تجربه  
 بهیوسته است این مثل رقیه جمع گفته اند صریح یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اطهار دیده و در قیاس ثانی  
 حکم کرده اند اطهار و اما علاج صریح از ارواح خبیثه بر قیاسها باشد و معاجله این محاربه است و محارب را باید که سلاطین  
 صحیح باشد و ساعا قوی تا آنکه بعضی ها چنان کسی بود که گفت میگردیدم از خروج منه ما یقول بسم الله را یقول لا قوة الا بالله  
 و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود از هر چه خدا را نارسد و الله و بعضی خوانند محمد رسول الله و آخر میگردند  
 معراج را بکثرت قرأت آیه الکرسی و بقرارت معوذتین و بعضی خوانند محمد رسول الله و الله و بعضی معاذ الله و بعضی را که از  
 تا آن فرسوده با سوزند بجزئی نبی صلی الله علیه و سلم و دفع آن خبر کرده اند رقیه جمعی را روایت کرده است

فمن یقوله

فمن یقوله

فمن یقوله

فمن یقوله

فمن یقوله



حمیدی در طبیب زبوش بن یعقوب را بعد از آنکه گفت بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که تو دمیگرد از صداع بقول  
 خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نوار و من شر حر الزمان و الیم و مع الفرس  
 بهیقهی آورده که بعد از آنکه بنی رواد شکایت کردند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دندانها پس نهاد آنحضرت  
 دست مبارک خود را بر خضار که او که در آن جانب بود و فرمود هفت بار اللهم افرب عنه یا بعد فحشه بدعوة بیست  
 الکبیر المبارک عندک پس شفا داد و او را خداوند تعالی پیش از آنکه برادر و دوست کرده است حمید را که فاطمه زهرا  
 رضی الله عنها آنرا نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حالیکه شکایت میکنند در ویرا که می یافت از دندان پس  
 در آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم با بینی خود را و نهاد بر دندان که در دمیگرد و فرمود بسم الله و الله اسألك  
 بفرک و جلاک و قدر تک علی کل شی فان موم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلک ان کشتن فاطمه بنت  
 خدیجه که پس را م یافت و روی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غزاتی که شافع و ذالقع ستان و سخنان  
 محبت باری امام به مقام انجیل بکه دیدم او را که کرد بار نهاد دست خود را بر شخصی که در دمیگرد و دندان وی در پیدای وی  
 نام او را و نام مادر او را پرسید از منی که میخواهد که در نکند در آن مدت دندان وی یعنی گفت در چند ساله ترا به بندم  
 پس میگویی آن شخص پنج سال یا هفت سال یا نه سال مثلا و ترا یعنی عدد طاق پس بر نهاد داشت دست خود را اگر آنکه  
 ساکن شد الم وی و کشت میکرد در دندان که در دمیگرد و این امر شافع و شتر است از وی انتی انا هیچ دعای مبین  
 ذکر کرد ظاهر همین دعا با ثور مذکور خواهد بود با توجه میکرد و از پیش خود دعای میخواهد و الله اعلم بحقیقه الحال گفت صاحب  
 مواهب و آنچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر خضار که در جانب در دست بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله الذی  
 انشاکم جعلکم السمیع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد و له ما سکون فی اللیل انما هو السمیع العظیم  
 رقیه عسر البول بهوایت کرده است فسانی از بانی الله و او که آید او را مروی و گفت پیرا او و محض شده است  
 بول در سیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم بنی الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء و الارض کما جعلت من رحمتک فی السماء  
 فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطاینا انک رب السبطین انزل شفاء من شفایک و رحمة  
 من رحمتک علی هذا و جمع قیومی و امر کرد او را که رقیه کند او را باین دعا پس رقیه کرد بومی و به شد و این رقیه در شکوی  
 عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیه النجمی روایت است از انس رضی الله عنه گفت  
 و سر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم به عائشه رضی الله عنها وی تب زده بود و دوشنام میکرد و تب را فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوشنام کن تب را که روی مامور است و لیکن اگر خواهی یا موزم ترا کلمات که چون بگویی  
 این کلمات را بر دانه خدا تعالی از تو فرمود پس بیاموزید مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق و عظمی الدقیق من

درایع الغیة

درایع الغیة

درایع الغیة

شده الحرق یا ام طرد ان كنت آمنتم بالله العظيم فلا تصدقوا الراس ولا تبني القم ولا تأكلوا اللحم ولا تشربوا الدم  
وتحولوا عنى الى من اتخذه الله آتزا كفت عائشة رضی الله عنها پس گفتیم من این کلمات را که آموخت مرا  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس رفت تپل زمین صاحب موایب میگویی چه بستی این رقیه چنانکه دیدم من بخدا  
شیخ خود و لفظ او اینست اللهم ارحم عظمی الرقی و جلدی الرقی و اعوذ بک من فورة الحرق یا ام طرد ان كنت آمنتم  
بالله و الیوم الاخر فلا تأكلوا اللحم ولا تشربوا الدم ولا تنودی علم القم و انتقلی الی من یزعم ان مع الله آتزا خرفانی  
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بنو سید برای محی فقیله چنانکه ذکر کرده است صاحب لندی بر سه ورقه  
الطریق اسم الله عز و جل اسم الله عز و جل و دیگر و هر روز یک ورقه را و بنید از دا نزد و بن و فرو برد بآب و در کتابت قرآن  
و شمره آن برای شفا از سلف شخصی است چنانکه گذشت و شیخ ابن الحاج در دخل ذکر کرده که شیخ ابو محمد جانی همیشه  
بیست و شش اوراق برای محی و چون و میگذاشت بر روز زادی پس هر که بود بوی آبی میگذاشت در قدر از آن و در حال  
میگرد و شفا می یافت باذن الله عز و جل و میگوید و کتاب از لی لم یزل ولا یزال یزید الی الزوال و هو لا یزال الی احوال  
و لا توفی الا الله و هو العلی العظیم و منزل من القرآن باهو شفاء و بر حمة لا یومنین رقیه خراج بفتح خای ریش  
و دویدرگی بر روی پوست صاحب زاد المعانی گفته که بنویسد بروی این آیه را و بسا آنکه عمل به آن شفا  
را بی شفا نیاورد با قاعه صغیرا لاری فیها حو جوادا استامبر است رقیه عسر و لاوت و انما یخبر به سید عسر و لاوت  
را چیزی است که روایت کرده شده است از عبد الله بن یام احمد بنبل گفت دیدم پدر خود را میخواستند بفرستند که فرستاده می شد  
بر زن ولادت و در جام سفید یا چیزی نقلیست همیشه ابن عباس رضی الله عنهما گفت که ای محمد بن حمان الله به امر من العظیم  
اگر نشد به الهامین کانهم یوم یرون یا و در دن لم یلبسوا الا ساد من انما کانهم یوم یرون یا و در دن الا عشیة یلبسوا  
خلال گفت که خبر داد ما را ابو بکر مروزی که آمد امام احمد را مروی و گفت یا ابا عبد الله بنویس چیزی را بر منی که سخت  
شده است بروی و لاوت دورن گفت بگو مرا و که بیاد و دام واسع و در عفران را گفت خلال دیدم او را که بیست و شش  
بسیار کسی را و در دخل گفته که بنویسد در آوند و جودا حیح ایها الولد من یطعن غیثی الی هذا و یسج و یقرب الی جلیک  
فی قرار یکین الی قریه معلوم و الله لنا هذا القرآن علی جبل لرا آیه الی آخر السورة و منزل من القرآن باهو شفاء و بر حمة  
الکونین و بنو شفا از آن و بیفتانند بروی خود گفته است شیخ مر جانی که گرفته ام این رقیه از بعضی بزرگان و بنو شتم  
انرا از هیچ احدی را اگر سنگاری یافت و ساعت بفضل خدا و روایت کرده شد از ابن عباس رضی الله عنهما گفت  
گزشت عیسی علیه السلام بر زنی و حال آنکه معتزض افتاد و بود و در شکم وی پس گفت آن زن ای کلمه الله دعا که  
برای من که خدا را ص کرد و مرا از این محنت که من در آنم پس گفت عیسی علیه السلام یا خالق النفس یا مکنس النفس یا مکنس النفس  
و یا مخرج النفس من النفس فلهما آتیا نأخذت آن زن و در او بفاست گفت شیخ مر جانی پس چون دشوار گردید

و در کتابت قرآن  
و شمره آن برای شفا  
از سلف شخصی است  
چنانکه گذشت

بر زن ولادت بنویس این را برای وی که قیصر رعافت و از آنچه تجربه کرده اند برای رعافت آنکه نوشته شود  
 بر چهره معروف و قیل با ارض ابلعی باک و یا سارا قلمی و غیره اما در قضی الامر و جاز نیست کتابت آن بخوان رعافت  
 چنانکه بعضی جهال کنندند که خون نجس است پس باز نیست که نوشته شود وی کلام خدا را قیصر برای هر مرد  
 و یا از زبان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود  
 کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم سید بار وقت شام نرسد او را  
 پنج بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید از وقت صبح نرسد او را بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس  
 رسید بان بن عثمان را قیل پس نظر میکرد در وی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث و بطریق تعجب الکابر گفت  
 ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ برده بسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم و آنکه بگوید هر روز که رسیده است ترا آنچه رسیده است بسبب آنکه عصبیان کردم من پس فراموش کردم که  
 بخوانم آنرا و او را بداد و او از نزدی و قال حدیث حسن صحیح رقیه که حامل گرد و بوی معاف است از جهل و بلا  
 و از آن است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة  
 الا بالله العلی العظیم عشر و است پاک گردانیده میشود از گناهان پنج روزی که زانیده است او را و در عافیت داده میشود  
 از همت و بلا از بلاهای دنیا که چون و جهام و بر من در هیچ از آن نیست و تندی از ابی هر سیه آورد که فرمود رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم بسیار گویند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کمتر غنیه است گفت کجای کسیکه گوید لا حول و لا قوة  
 الا بالله العلی العظیم من الله الا الله و در کردار اندوی خدا تعالی هفت باب در ذکر او نامی آن حضرت روایت کرده است  
 طبرانی از ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا حول و لا قوة الا بالله كان دواء من شدة  
 و تسعین و الله اعلم بالله و در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه گوید لا حول و لا قوة الا بالله هر روز صد بار صد فقر  
 هرگز دیندار است کسیکه درنگ کند بسوی رزق باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر  
 از پدرش از جدهش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و همین آمده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است  
 کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملك الحق المبين باشد او را انان را فقر و انس از وحشت فروگشاده شود  
 بوی باب غنا و گشاده شود در بهشت و بعضی روایت از بن حدیث گفته اند اگر حالتی کنند برای این حدیث تا چهلین  
 بسیار باشد که کرده است این را عبد بن در کتاب الطب النبوی رقیه و در و طحا هم روایت کرده است بخوان  
 حدیثی که از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نیاز شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض  
 و السماء لا یضر من اسما و الله اعلم فی حق و شفا هر روز کند او را پنج چیز رقیه اهم الصیدیان از امیر المؤمنین  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هرگز ناچیده شود مراد او را فرزندی پس از آن گوید

رقیة رعافت  
 رقیة عامر بن  
 هر روز و بلا

رقیة  
 رقیة عامر بن  
 هر روز و بلا

رقیة  
 رقیة عامر بن  
 هر روز و بلا

بیت شریف



بما لم يحيطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند با طب که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان  
و غذای مالوت و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگاه و ارادت و طعام که ناشی میگردد و از  
چوبشی و اتفاق دارند که علاج این تبرک طبیعت یا فعل اوست پس اگر محتاج است بسوی غسل اراد و او داشت  
کرده شود بان مادام که در علیل قوت است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از چوبشی بود پس وصف کرد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم را در غسل برای دفع فضول که جمع شده بود و در دواخی معده از اخلاط لزج که منع میکنند اشتراک غذا را و  
معده و روی ریشها و برزخ است چون می چسبند وی اخلاط لزج فاسد میگردد و معده را فاسد میگردد و از غذای را که در غسل  
میگردد و وی پس دواخی آن با استعمال چیزی باشد که جلا دهد پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافذ در بدن  
با غسل مخصوصا اگر آمیخته شود آب گرم و در تکرار امر با شامیدن غسل نکته طبیعت است چه دوا بیاید که آنرا  
مقدار و کمی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بکلی مرض را ناکل نگرداند و اگر از آن زیاد آید قوی را ساقط  
گرداند و مرض را زیاد کند و ضری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوبتی چندین غسل نداد وی که مقام مرض شدی لا جرم  
اطلاق زیاد و باشد و امر با عادت شرب غسل میگردد تا بعد خویش رسید لا جرم فرمود و صدق الله و کذب بطلان انیک  
که چهار است است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر انقدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض کافی و دوا فی بود دفع آن  
ظواهر شرب پس قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که کذب بطلان انیک شارب است تا آنکه این دوا نافع است و قهوا مرضی  
نیست از جهت قهوا و در شفا بلکه از جهت کثرت ماده فاسده است پس این جهت امر کرد با عادت شرب غسل از برای  
استمرار دفع و بعضی گفته اند که غسل گاهی جریان میکند شتاب بسوی عروق و نافذ میگردد و با وی اکثر غذا و او را میگذارد  
بول را پس قهوا میگذرد و گاهی باقی میماند و معده پس برمی انگیزد و معده را و میگذرد او را تا آنکه دفع میکند طعام را و  
اسهال میدهد بطلان را پس انکاره وصف غسل با سهال مطهر از قصور عقل منکرست و بعضی گفته اند در وصف کردن  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل را برای این سهل چهار قول است یکی حمل است بر عموم در شفا و باین اشارت کرد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فی شفا للناس چون تنبیه کرد برین حکمت تلقی کرد آنرا  
بقبول پس شفا داده شد باین الله تائی آنکه وصف مذکور بنابر الف عادت ایشان بود و در دوا وی بمسح بر جمیع  
امراض ثالث آنکه اسهال از معده بود چنانکه گذشت تابع آنکه احتمال دارد که امر بطبیع غسل بود پیش از شرب زیرا که  
وی عقد میکند و شام شربت بلی طنج خورد و قول ثانی در این ضعیف اند و تا میگویند قول اول را حدیث  
ابن مسعود و علیکم بالشفا من الحسل و القرآن اخرجه ابن ماجه و الحاکم مرفوعا ما خرجه ابن ابی شیبہ و الحاکم مرفوعا و جاله  
بر حال الصحیح و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون آشکار کند و در دوایتی چون طلب کند شفا را  
یکی از شما باید که طلب همه کند از زن خود از هر شئی چیزی و بخورد آن غسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه

و شفا

و شفا

و بشوید آنرا بآب آسمان و غلط کند با غسل شفا و بد خدا تعالی ادر بعضی علماء در شرح آن گفته اند که حق تعالی فرموده است و تنزل من القرآن ما هو شفاء و فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکاً و جای دیگر ماء طهوراً و فرموده فان طینکم من ثی منة نفساً فکلوه یعنی اگر به بند زن شما را بخوشی نفسی خود چیزی از هر خویش بخورید آنرا خوش و گوارنده و فرموده غسل فی شفاء للناس پس چون اینها سیب شفا جمع گردد امید حصول آن بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم انشفا شفاء عا جلاً یعنی القرآن العظیم و میر که نیکو السلام صلی الله علیه و آله و سلم در تعبیر و یا آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر یعنی نفسیست عبرت الرافی یا بختیست و تشدید بر دو آمده و تشدید بر پیرامی مبالغه است و رویا بضم را و سکون همزه انچه به بند شخصی در خواب و بیان حقیقت رویا بطریق کلیمین و حکما در شرح مشکات ذکر کرده شده است انچه انچه بر طریق محمد بن در کتاب مواهب واروده ذکر کرده می آید قاضی ابن بکر بن ادرنی که از اعظم علمای مالکیه است گفته که رویا اورا کاتی است که پیرامیکند خدا تعالی در دل بنده بر دست کلی یا شیوهانی برحقائق آن یا تعبیر است آن و حاکم و عقلمی بر روایت کرده اند که ملاقات کرد و عمرار رضی الله عنه و گفت یا ابوالحسن روی بنده رویا پس یعنی از ان صادق آید و بعضی کاذب می باشد گفته اند نم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگفت نیست هیچ عبودیه امته که خواب میکند پس چه بگوید خواب اگر آنکه بیرون می آید روح او پس روی عرش می گردد آن عرش آن رویاست که صادق می آید آنکه پیدا میشود و پیا ان عرش کاذب می آید و آتم ذمی بر این حدیث را صحیح میماند و ابن القیم حدیث آورده که رویای مؤمن کلامی است که میکند اورا پروردگار تعالی و تقدس و حکیم بر روی گفته که بعضی از اهل تفسیر و قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب گفته اند و در حجاب ای فی المنام و رویای اینها اصوات الله و ساطع علم و سخی و خلایف غیر ایشان پس وحی نمی آید آنرا خلایف زیرا که وی محروس است بخلاف رویای غیر ایشان که گاهی حاضر میگردد اورا شیطان و در تکیه ای از حدیث انش آورده که رویای حسنه از مرد صالح که جزو است از چهل و ششتر چو از نیت و گفته اند که مراد ظاهر رویای صاحبین است و اگر مرد صالح می بیند گاهی اضافات احلام را و لیکن نادر است از جهت قلت ممکن شیطان از صلی خلایف غیر صلی که صدق روی نادر است از جهت غلبه سلطان بر ایشان و در اینجا اشکال کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشته بپوست بنی صلی الله علیه و آله و سلم و چون آمده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه و آله و سلم پس جزو است از اجزای نبوت بر سبیل بیان اعتبار تشبیه رویا به نبوت از انقاد علم و بعضی گفته که مراد اخبار علم نبوت است و نبوت اگر چه منقطع شد علم او باقی است و از امام پرسیدند که آیا تعبیر کند رویا را هر کس گفته آیا نبوت باقی میکند بعد از ان گفته الرافی جزو من النبوة مراد می همان تشبیه رویا به نبوت است از جهت اطلاع بر بعضی غیبی است

و اصل تعبیر خواب

شکوة



و بعضی گفته اند که جز قتی مستخرج نیست نبوت و صفت کل از کسیکه میگوید اشتهد ان لا اله الا الله یا و از بلند میگوید پیدا و را  
 مؤذن و این سخن حق است باعتبار معقول زیرا که جز غیر کل نیست و نبوت مجموع این اجزا است و هر جز و نبوت نیست  
 و این ظاهر است و لیکن بفضل از آنست که در نبوت داخل است و نبوت عبارتست از مجموع آن اجزا و ظاهر است  
 و حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم باقی نمی ماند بعد از بعثت  
 اگر بگوید که حدیث ابن عباس رضی الله عنهما ترویض و ابی داود و آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بعثت  
 پیرود خانه ما و سر مبارک او بسته بود و بعد ما به در عرضی که رفت ازین عالم و در دم صفت بسته ایستاده بودند و پیش از بی  
 رضی الله عنه و گفت ایها الناس باقی نماند از بعثت نبوت مگر و یای صلی که می بیند آنرا مسلم یا دیده بشود و برای  
 و تعبیر و ثمرات باعتبار غالب است و الا بینه و یزید و هم چنان شد و صافی هم چنان بد حق تعالی آنرا برای مسلم بهرست  
 رفیع است و کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابوبکر بن العرونی گفته که اجزای نبوت  
 نمیدانند حقیقت آنرا مگر یک یا نمی دانند و آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین مقدار است که یک یا  
 جزوی از اجزای نبوت است فی الجمله زیرا که در وی اطلاع است بر غیبی از غیب و باری از و چه اما تفصیل نسبت  
 مخصوص است به حضرت او در حدیث و آحاد را بی رحمة الله علیه گفته است که لازم است عالم را که بداند هر خبر را  
 و تفهیم و تحقیق گردانیده است حق تعالی مرید عالم را حدیث و ائمه است نزد آن پس بعضی از آن چیزی است که  
 دانسته بشود و در آن جمله و تفهیم و بعضی از آن آنست که دانسته بشود و تفهیم و در وی ازین تفصیل است  
 و درین حدیث نیز روایات مختلف آمده و در بعضی چهل و سه و در بعضی چهل و دو و در بعضی چهل و یک  
 و بعضی و در بعضی شصت و در بعضی اربعه و عشرین پس وثوق بصحت آن نماند و مشهور است و در بعضی است  
 و بعضی آنرا برای حد و دانسته شود که در بعضی است و بعضی پیدا کرده اند و گفته که حق تعالی وحی فرستاده و بعضی  
 خود مشاهده در تمام بعد از آن وحی فرستاد و نقطه باقی مدت حیات و در نبوت همه است و سه سال است و نبوت  
 شش ماه بهرست و سه سال نسبت یک به نبوت و بهرست و چهل و شش این وجه مناسب و معقول است اگر ثابت شود  
 که وحی در ابتدای نبوت شش ماه در تمام بود و خطابی گفت که بعضی از اهل علم در تامل این حد و قولی گفته اند که نزدیک  
 نیست که ثابت گردد و وحی شنویم مابعد از خبری و انتری و نه ذکر کرده مدعی نبوت و درین باب چیزی و بجز و ظن چیزی گفته  
 و انظر لا یفنی من الحق شیئا و لازم نیست بر آنکه هر چه خفی باشد علم آن بدانیم تا آنرا مانند اعداد و کلمات و ایام و ایام  
 بر وی چهار و جز آن و نیز این مناسب است و داده و ذکر و ایات و دیگر آمده جاری نیست پس ولی بلکه واجب و فایده است  
 و علم شایع و افکار علم دیگر بدانکه در حدیث آمده است که احدی از اهل اسلام راست ترین روایت را می گوید  
 که وقت سخن پنداره و الترنی والداری و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرمود

و بعضی گفته اند

و بعضی گفته اند

صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه متقارب شود زمان دروغ نمی شود رویای مسلم و راست ترین شمارش زمان دروغ نیست و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آن وقت استوای آنهاست در ایام پنج که وقت اعتدال طالع الربیع و استواء لیل و نهار است همچنین است عبارت قوم و ظاهر آنست که ایام خلیفه را نیز بگویند که وقت تحویل نیز آنست و وقت استواء لیل و نهار است و معیار این نیز آنست که اصدق رویانزد اعتدال لیل و نهار است و در اینجا بحث کرده اند که برین وجه فائده تفسیر مسلم چیست زیرا که اعتدال طالع درین وقت مخصوص مسلم نیست و جوابش آنکه حال کافرا خارج از دایره اعتبار است اطلاق صدق بر رویای او ممنوع و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت است و است نزدیک قیام ساعت و نمایند میکند این را حدیثی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب رویا المؤمن آورده این مسکین از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد باقتراب زمان موت است و بعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مدعی است که زمان ضبط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است زیرا که آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی ماند باقی این مردم علیها السلام بعد قتل و جال و اهل این زمان احسن اند و احوال از میان این است بعد از صدر اول و صدق در احوال و ازین جهت گفت در آخرین حدیث را صدق کم رویا اصدق کم حدیثا و وجه اعتبار صدق قول و صدق رویا ظاهر است چه هر که صدق میور و روشن میگردد و دل و قوت بی پذیر و ادراک او متعین میگردد معانی بروج صحت و سداد و هر که بیداری و بی صبح و سالم است خواب و نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخاط که فاسد و ظلم است طلب او پس نمی باشد مگر کاذب و اضافات ایضاً نامی بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح و لیکن اکثر و اغلب همچنان است گفته شده و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدا را و عزوجل و تجدید کند بآن اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استغاثه کند بخدا از شر آن و ذکر کند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خبرند کسی را آن و باید که گفت کند بجانب دست چپ سه بار و توبه کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بخمسپان پهلوی است پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تجدید کند بآن مگر حبیب لیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را و بخواند آیه الکرسی را و نیز آمده است که رویا بهای پرمه است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمیشود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رویا مراد کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه نخست تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و خواب کند تعبیر و اگر خواب نکند پسر صد و دیگر اگر اقاوالا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بران جانب کند از آنکه رضی الله عنهما آمده است که گفت نه فی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد و بوج من غائب است گذاشته است مرا حال در خواب می بینم

که ستون خانه شکسته است و زانیده ام که کجاست چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز آید و تو انشا الله تعالی  
صبح سالم و بزائی تو غلام نیکو کار و این زن یکبار دیگر آمده و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب و راپرسیدم  
پس گفت خواب خود را بگو من در تعبیر خواب او که اگر این خواب تو راست است بمیرد و بچ تو بزائی تو غلام بدکار را  
پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آن مرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود باز آن ای عاتشه و این چنین مکن  
چون تعبیر کند خواب مسلمانی را تعبیر نکند بخیر و حل کند بر آن زیرا که رؤیا واقع میشود بر آنچه تعبیر کرده شود بر آن و نیز  
آمده است که معبر پیش از تعبیر گوید خبر نما و ثمر لا عدائنا بعد انان تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین میکرد  
و گفته اند که از عادات طبران است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد  
شب چنین آورده است صاحب مواهب و در جوش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نموده و اگر گویند که این  
اوقات اند که نماز در آنها مکره است پس وقت استوایم باید ذکر کرد دیگر بزرگواران اشارت بآن کرده و چه منع  
در دلیل چیست و تحقیق ثابت شده است در صبح که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از نماز با دعا و بیگشت می پرسید  
از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی شب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی  
صلی الله علیه و آله و سلم و بخاری در صبح خود بانی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از  
طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیل بر آن خبر کرامت نماز در آن اوقات ظاهر  
نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقع است و آنکه بعضی گفته اند که مستحب نیست تعبیر کند بعد طلوع شمس  
تا نایفه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور میکند بر آن و در وجه سوال آنحضرت از صحابه روایت روایان گفته اند  
که آنحضرت نظر بشارت فتح که بودی خواست که از جانی ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند ظاهر آنست  
که مقصود از سوال مذکور تعریف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشایخ طایفه که معاملات  
میدان و اوقات ایشان را میپرسید و علاج میکنند با تبلیغ همین سنت خواهد بود و الله اعلم و بعضی علما گفته اند  
که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقرب است نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا و یا از جهت قریب عهد  
بآن و گاهی حدیثی دیگر در نسیان و از جهت حضور ذنن عابر و آن وقت بجهت طلبی و یا از جهت قلیب  
و کمی شغل و بی فکر است در امور و مباحث و از جمله آداب رانی آنست که صادق الله به باشد و بهر جهت پسندیده و بهر جهت راست  
چنانکه سنت است در غفلت و بخت اندر وقت خواب رفتن سوره و الشمس و الليل و التین و سوره اخلاص و سوره قیامت میگوید  
اللهم انی اعوذ بک من شی الالهام و استیجر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظه و المنام اللهم انی اسألك رؤیا صالحة  
صادقة تا فقه حافظه غیر مشبهه اللهم انی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جابل تا بطلت جمل و باعث  
عداوت بر جانب غیر محل نکند و تمام رؤیا منصرف در دو قسم است یکی اخفاش احلام و آن خوابهای پریشان و کاذب است

در آیه الکرسی

در آیه الکرسی

چنانکه کسی را بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگرد و ضعف در لغت یعنی خس و خاشاک در هم آمیخته  
 دنی الصراح ضعف دسته گیاره در آمیخته خشک و تر اضغاث احلام خوابهای شوریده و ضعف الحذیث در آمیختن  
 سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رویا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطان  
 است تا اندو بکین گرداند رانی را و مخزون سازد مسلماً از چنانکه کسی بیند که بریده شده است سر او در پس آن  
 میروید یا مرده است یا در جانی هولناک افتاده و خلاصی ندارد از آن روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه  
 که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد  
 او را آنحضرت و گفت خبر نده بلعوب شیطان تو در منام و چنانکه ببیند که فرشته امر میکند او را بفعل جرائم مانند آن  
 از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس و آرزوی محال دارد همانرا در خواب می بیند یا آنچه غالب است بفرج  
 او از بطن یا صفرا یا دم یا سودا مثلاً موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بطنی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای  
 زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است  
 مثل رویای انبیاء و تابعین ایشان از صاحبین و گاهی غیر ایشان از انبیا و رسل ندرت اتفاق می افتد و در نیا و عبارت  
 رویای صادق و رویای صاحب ظاهر آنست که هر دو بیک معنی است و بعضی فرق کنند که صادق آنکه راست باشد و  
 صاحب آنکه موافق مقصود و بر حسب دخواه نماید و این در رویا و انبیا و صاحبین نسبت با ورا خرت یکی باشد و اما نسبت با ورا  
 دنیا بحسب ظاهر دخواه نیست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز احد وید که گاو از فرج میکند و در شمشیر خود  
 که رخنه افتاده است تعبیر کرده فرج بقره را با آنچه رسید اصحاب و را در آن روز شمشیر بکشته شدن مروی از ابلیس می  
 یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از آن عاقبت در متقیان است و فتح و نصرت بر ظالمین اجماعین  
 و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فسقه و غالب بر ایشان فضیلت  
 است و نادر است بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایت نادر است و از بعضی کفار صادق نیز یافتند چنانکه  
 رویای صاحبی السجین بل و سلف علیه السلام در رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که صدق رویا  
 بالا سحر ذکر کرده اند بعضی علماء که رویای اول دلیل در رنگ می افتد تا قبل آن و از نصف ثانی تفاوت جزای او و  
 شبای و اسرع از همه رویای محرمست خصوصاً نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا  
 در تاویل رویای قلیله است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نادر مثل دلیل است و نادر حکم روان را رند  
 بعضی گفته اند که زن چون چیزی ببیند که ناهل آنست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او همچنین  
 رویای طفل برای پدر و مادر اوست و الله اعلم و حصل رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است  
 بسیار است از آنجمله روایت ابن عباس که از آنحضرت از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فمن رآه  
 من رآه

ص

میرفمود در آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قبح خیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرانی را که  
 بیرون می آید از ناخنان و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آنکه در آن میگردد در گامی من میان پست  
 و گوشت پست را دم آنچه زیاده اندازان در مکر را گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله گفت بعلم و شیخ  
 ابن ابی حمزه گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لبین را بهجت اعتبار بخیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را  
 در اول اندر یعنی در شب مدارج هنگامی که آورده شدند نزد آنحضرت قبح خمر و قبح لبین تا آنکه کدام که خواهد بود اختیار کرد  
 آنحضرت لبین را پست گرفت مراد اجبریل علیه السلام اغیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرئوس  
 تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبین را بعلم شریعت نفع اوست و بودن او سبب صلاح  
 بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبین است در غذای بدن و صلاح آن دو گویند که مثال علم در آن عالم لبین است  
 و آنحضرت این مسکین در بعضی منامات صدقه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باین سعادت و بشارت رسید  
 و مستبشر گشته می بینم که سیوچه و دو پاک ترا و شیر طلیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده است و بدو است  
 که بنصیبه دلم درین مشورت و ملاحظه گردد و بار دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف و طریف خورده و آنحضرت  
 علی ذاک و از آنجمله روایت اوست صلی الله علیه و آله و سلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده  
 که فرمود در آنشای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرد و پیشوند بر من و بر بدن ایشان پیراهنهاست بعضی از آن پیراهنها  
 میرسد پستانها و بعضی دونه است و گذشت بر من عروص اعطاب و بروی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی مرا از تان و بیرون  
 و احتمال دارد که آنکه کوه ترازان چنانکه کلن چسبیده باشد دیگر آنکه پایان ترازان بود چنانکه بسور رسیده باشد پس و از تر  
 شخت خواهد بود و در موبدان احتمال است روایتی که حکیم عریضی در فوار الاصول آورده بعضی از آن کسی بود که قمیص او تاسه است  
 و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر از دین قمیص آنست که قمیص پیوسته عورت را در دنیا و دین پیوسته و آخرت و حاجب  
 میگردد و از هر کرده و اصل درین باب قول حق تعالی است و لباس التقوی ذاک غیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که درین ستر  
 میکشد عورت جل را چنانکه پیوسته قمیص عورت بدن را پس آنکه رسیده است تا سینه پیوسته دل او را از کفر اگر چه از کتاب  
 معاصی میکند و آنکه پایان ترست و فرج او ظاهر است و پایهای او تا پوشیده نمی میکند بسوی معصیت و آنکه تاپای رسیده  
 کسی است که پوشیده است تقوی از جمیع وجوه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آنست بمل صاحب کامل و مراد باس با تمامه  
 مومنان باشند یا خصوص است درجه محمدیه بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از حرص بر تشال  
 او را و چنانچه بنامی بود و مکرر از صنی الله علیه و آله درین باب مقام عالی و ازین حدیث معلوم میشود که اهل دین متفاوت اند  
 در دین بقلوت و کثرت و قوت و ضعف و این از امثله آنست که محمود و منام و زوم است در نقطه و آن در قمیص است  
 که زوم است شرعا از بهجت و در دو عید در تطویل و عالم منام دار کلیف نیست و این مشابه آنست که در شب مدارج قلب شریف را

در طشت طلا شستند و از آنجا رویت سوارین در دستهای شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم و تیسر آن بکذا این ابو هریره  
روایت میکند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شنای آنکه بودم من در خواب ناگاه داده شد از آنسای زمین کنایه  
است از خزان کنسری و قیصر و غیره که فتح کرده شد بر است وی را احتمال دارد که معادن ذهاب و فضه باشد فرمود پس نهاده شد  
در هر دو دست من دو سوار از طلا پس گران و مکرر آمدند بر من و اندوختن ساختند بر پس دخی کرده شد من که نفع کن  
این سوارین را پس نفع کردم آنها را پس رفتند سوارین و در سواقی پریدند پس تاویل و تعبیر کردم سوارین را بآن دو کذاب که  
من میان ایشانم یکی صاحب صنعا و دیگری صاحب یامه که دعوی پیغمبری کردند پس کذاب دو بودند یکی اسود و یکی که درین  
دعوی نبوت کرد و گشت او را فیروز علی پیش از وفات آنحضرت دخی آمد بوی صلی الله علیه و آله وسلم بقتل وی در مرض  
موت قبل موت پس خبر داد بقتل وی و فرمود قتل البدر الصالح فیروز علی و فرمود ناز فیروز دیگر کسی که کذاب است که دعوی کرد  
در یامه که بلدی است از بلاد حجاز کشته شد در خلافت صدیق و قعه او مشهور است و در یامه کذا این دو سوارین گفته اند که  
کذاب وضع فحشی است در غیر محاش پس چون دید آنحضرت در سوارین خود و سوار از طلا و نبودند از اباس آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که آنها حلیه نساز اند و آنست که ظاهر خواهد شد کسیکه دعوی کند چیزی را که نیست اهل آن درین  
در بودن از ذهاب که معنی غنه است مراد از پوشیدن آن دلیل است بر کذب و نیز ذهاب شتی از ذهاب است یعنی  
رفتن پس دانست که آن چیز نیست که ثابت میماند امر آنها اذن کردن حق سبحانه تعالی را و را بفتح کردن آنها را پس فرمودند  
پس پریدند پس دانست که میر و وزا اهل یگردد و کلام وی صلی الله علیه و آله وسلم و دخی که آمده است از آنکه میکند آنها را از اجاس  
آنها و قرطبی گفته که مناسب تاویل ماین رویار آنست که اهل صنعا اهل ایام اسلام آورده بودند و شناسانند اسلام را پس  
چون ظاهر شد در اینجا و کذاب پس زناسری کردند بر اهل این دو بلد و کارانش دادند کلاههای خود را و دای باطله خود  
و فریب خود را کشته آنها را پس گویا بدین بمنزله شدند سوارین بمنزله کذا این و بودن آنها از ذهاب شت است بآرائش  
دادن آنها کلام خود را و از حرف نام ذهاب است انتی و بعضی در وجه تاویل سوارین بکذا این گفته اند که سوار در دست  
مشابه است بقید مر و ست را چنانکه در پای میباشد و قید منع میکند دست را در متع از عمل و لغزش گویا کذا این گفته اند  
هر دو دست شریف را و نگذاشتند که عمل و تصرف کنند بهر دو دست که از کذا الطیبی از آنجا که رویت من سیاه و ولیده  
که بیرون می آید از مدینه و تعبیر کن بقتل و با آن مدینه بخفته روایت کرده است بخاری از حدیث عبد الله بن عمر که فرمود  
آنحضرت دیدم امراة سودا و ز ولیده موی را که بیرون آمده است از مدینه و قامت کرد و بمهینة بفتح میم و سکون با  
و فتح یا و غین معجمه نام جفده است بضم جیم و سکون حاء و هاء و نا که نام وضعی است میان کبر و مدینه مکرر و ساکن بودند در  
میوه و پس تاویل کردم آنرا که و بای مدینه نقل کرده شد بسوی جفده و در مدینه پیش از قدم بسیار که آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم با و تپ بسیار بود پس آنحضرت او را بر آورد و در دیار کفر فرستاد و در وجه تعبیر و تخیل و با بامرة سودا

در بیان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در بیان آنکه فرمودند که این دو سوار از طلا و نبودند از اباس آنحضرت و در بیان آنکه فرمودند که این دو سوار از طلا و نبودند از اباس آنحضرت



گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هنگام گفتن از لفظ سورا که معنی بدی است و داور را که معنی در دست است تاویل کرد و بیرون رفتن او را و بر آمدن معنی چیز دیگر جمع کرده است آنرا اسم او که سورا است و تاویل کرد و نوران را سورا را به آن بدی که می برد گفت شمشیر را در رفت و نورانی گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب است بر وی سیاهی در روی او مکرده و نه موم میباشد و گفته اند که نوران را سورا تاویل کرده بشود به تپ زیر اگر وی می برد انگیزد ابدان را بلرزیدن و گردیدن مخصوصا تپ سوراوی که بیشتر وحشت می آورد و از آنجمله روایت سیف که می جنبانید آنرا گستره شدن سیف و باز آمدن بحال خود در روایت ابی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم در مقامی که من جنبانیده ام شمشیر را پس بسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا با آنچه آورد و خدا تعالی از فتح و اجتماع مؤمنین در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند از صحابه سیف را دیر که جمله زور و غلبه و سستی صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان بود و تعبیر کرد جنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکست شدن شمشیر و وقوع هزیمت بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و حیست بر ایشان از این مقام در قضیه غزوه احد است در مواهب مثالی دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که دیدم در مقامی که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی تخمیل است پس خیال کردم که آن ارض پیامه باشد یا هجره فتنین که در آنها تخمیل بسیار است پس از آن دانانیدند که شیراب است و در روایت امام احمد و غیره از جابر بن عبد الله که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم من که گویا در وضع حدیث را دیده ام و دیدم گاه و آنرا که فتح کرده می شوند ناگاه آورد و خدای تعالی خبر و ثواب صدق را پس تاویل کردم در حدیث را به مدینه و تاویل کردم فتح گاه و آنرا بکسانی که کشته شوند روز اعدا از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین و تاویل کردم با آنچه آورد و خدای تعالی از فتح و ثواب در صبر بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر فتح که در مشکوٰۃ ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین شیراب و شهر سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقدر و خبر آن در حدیث نکرده و قد بر و از آنجمله روایت اوست صلی الله علیه و آله و سلم که به چاهی است و آب میگذرد روایت است از ابی هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه وادی است پس کشیده ام از آن چاه آب آن قدر که خدا خواست پس از آن بطن ابی قحافه و کشید از آن چاه یکدو و لو آب و در روایتی آمد ابو بکر و گرفت و دور از دست من تا در راحت اندازد و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از وی که حال او پس گشت آن زوئب غریب و غریب و بفتح غین و کون را دلو بزرگ و زوئب بفتح ذال معنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعیفی است و خدا پیامر نهاده و پس از آن آمد عمر بن الخطاب پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن این خطا است و پس آب شد و در عبقری از قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پرمایه را گویند

و عرب هر چیز از مردم و جامه و فرش و غیر آنرا که در غایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند که زانی الصراح  
 و فی القاموس العبقري الجمن العبقري الکامل من کل شیء و اسید الذی لیس فوقه غنی و الشدید و در روایتی آمده  
 پس میکشد غرب را تا آنکه سیراب شد و مردم و پر شد و حوض دروان شد و در مواهب میگوید که گفته است زودست  
 این مثالی است که جاری شده است در این دو خلیفه را از ظهور آنرا صالحه ایشان و انتفاع خلایق بایشان و اینهمه  
 با خودست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که صاحب امر و دست پس بایستاد در امر دین اکمل و اتم از همه  
 و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه و آله و سلم پس خلیفه شد او را ابوبکر و قتال کرد اهل  
 ردت را و قطع کرد آزار ایشان را تا باقی نماند از ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد عمر پس فراخ شد دائره اسلام در زمان آنحضرت  
 پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاهی که در وی آبست که در وقت حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول  
 آنحضرت که فرمود که فیت ابوبکر و لولاه من تاراحت بخشد مرا اشارت است بخلاف ابوبکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت  
 راحت است از که دنیا و قلوب آن پس قیام نمود به تدبیر امر است و معاناة احوال ایشان و آنکه فرمود و کشید آنرا  
 ضعف است اخبار است از قدرت و ولایت وی و دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد تا ولایت  
 عمر رضی الله عنه چون و از شد بسیار شد انتفاع ناس بوی و انتفاع یافت و دائره اسلام بکثرت فتوح و مضر اصدار  
 تدوین و و امین و نیست در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم و یفر ائمه که در بعضی روایات مذکور است نقص و اثبات  
 و نبی بلکه این کلام است که در مقام تحسین این شکر میگویند و از آنجمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس و گفته است  
 شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و دیدم امشب در خواب که خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه  
 ابن خاله عمر و بن العاص یک طبق رطب بن طلب پیش یاران آوردند و رطب ابن طلب نوعی از رطب مدینه است و آنرا  
 و این طلب شخصی بود که این نوع از رطب بوی فسوب است که پیدا کرده و نشانده او بود آنرا یا خوش میداشت خوردن  
 آنرا رطب ابن طلب و قمر ابن طلب میگویند باید تعبیر فرمود که عاقبت قمر ایشان راست در دنیا و آخرت این غنی را  
 از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت دعایت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع  
 گرفت و و نبی که اختیارات کرده است در ایشان از خدا تعالی شیز من و خوش آما ایشان را از لفظ رطب  
 بن طلب گفت اینها از جمله منامات است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود دیده و تعبیر نموده است و لیکن پوشیده  
 نماند که تعبیر است آنحضرت نه بحد و استنباط مناسباتی است که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل تعبیر مناسباتی که ایشان را روی  
 اعتبار نمایند بلکه همه بوی و الهامند و اگر بر عایت مناسبات هم باشد و نیست چنانکه درین حدیث روایت رطب  
 ابن طلب معانی از اسماء گرفته تعبیر فرمودند و عادت شریف بود که از اسماء معانی اخذ کرده تفاوت مینمود چنانکه در حدیث  
 بریده آمده که در طریق مدینه در هجرت پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برو امرنا یا زید پس بنیست

در حدیثی که در کتاب  
 التوحید است

تو بیست گفت اسلمی فرمودم امر تا باز پرسید که ام اسلمی گفت از نبی هم فرمود اصبت سبک و غیر آن و لهذا تمسیر کرد  
سبک را بنوسن و حال آنکه سبک را تعبیرات دیگر است نزد معبران مثل ولد دلخ و زوجه و لسان و لادیت و امثال  
آن چنانکه ذکر کرده است طبیبی و الله اعلم و حاصل آنچه گذشت بیان رویای آنحضرت بود که بذات شریفین خود دیده  
اما آنچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار است و عادت شریفین چنان بود که چون از نماز بامداد بیدار میشدند  
می آورد و به خواب می فرمود هر که دیده است از شما شب خوابی با باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر  
نمی گفت هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک بادهای بنشین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است  
از ما هیچکس خوابی فرمود اما من می بینم امشب دو مرد را که آمدند مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند و بسوی ارض  
مقدسه ناگاه مردی ایستاده است و مردی دیگر ایستاده بود در دست و سینه بنورست از آهن که می در آرد و انور را  
در گنج وی دیده که میکند تا برسد قفای او را و همچنین میکند یکدیگر مانند آن باز هم می برانند کله و در دست ایشان باز می آرد  
انور را و کله را همچنین هربا میکند گفتیم بآن دو مرد این چیست گفتند روان شو پس دیگر چیزها هم دیدنی است پس روان  
شدیم تا آمدیم بر مردی که بر پهلوی خفته است و مردی دیگر ایستاده است بروی سنگ در دست که می شکنند باین سنگ  
مرا در پس چون سنگ میزنند و ارمی غلطه سنگ پس بر و در این مرد بسوی سنگ تا گیر و آنرا چون بازی آید می بیند مرا و که  
هم آمده است و به شده و بحال خود آمده بازی شکنند مرا و گفتیم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم  
بسوی سوراخی مانند تنوره که بالای وی تنگ است و اسفل او فرخ و در آن مردان و زنان اند برهنه و مردی آتش  
افروز است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میرود و اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش  
بر میگردد و در تنور پس گفتیم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آمدیم بر هنری که از خون است مردی مردی  
ایستاده در میان هنر کنار هنر مردی است که پیش وی نگه است پس روی می آورد بسوی کرانه مردی که در هنر است  
چون میخواند که بیرون آید می اندازد آن مرد که کرانه هنر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگردد و او را باها نگاه بود  
و همچنین هربا که تصور میکنند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد و چنانکه بود پس گفتیم من این چیست گفتند روان  
شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که مردی درختی است بزرگ و در برج آن درخت پیری است و کودکانند  
و ناگاه مردی است نزدیک درخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس بر و در آن دو مرد بالای آن درخت  
پس در آورند مرا سرا را که همان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرا را مردی مردانند پیرانند و جوانانند  
و زنانند و کودکان پس در آورند مرا از آن سر و بالا تر بردند و در آورند در سرا را بهتر و افزونتر و حسن از اول  
مردی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتیم من مر آن دو مرد را تحقیقی بسیار گردانید مرا امشب اکنون خبر دهید  
مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر بدهم اما مردی که دیدی تو را که پاره کرده و بشود کله وی پس در و غلغلی است که



یعنی استخوانهای که بهم شقیبک اند در یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است و هم آورد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم انگشتان خود را و فرو و بحسب المستی انه محسن یعنی گمان میبرد و در آن فتنه بدکار که در  
نیکو کارست یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک می پندارند و دم المؤمن عند المؤمن علی من شرب الماء  
یعنی در آنوقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تقابل تادی است گفت صاحب  
مدام پس نظر باید کرد باین تعبیر و بای ندازه از مشکوه دوست محشو بحلاوت حق مکتوبه ابر صدق مجاد با نوار و حی  
و ازین عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجز و اخذ نماسبت و شایست و فطن و  
تجربین نیست و اگر این راه هم باشد احتمال تخلف و خلافت واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوارین را درین  
تعبیر راجع به شایست ساخته و فرو تعبیرش آنست که مکی عربی عابد بنیست و بخت خواهد بود و سابقا گذشت  
که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار بار و دست خود و گران و مکره اند بر وی جوابش آنکه نعمان بن لیسند  
با و شاه عربی بود از جانب کاسره و ایشان سوار می پشانیند و مکره را و تکی می ساختند و کلی و سوار لباس  
نعمان بن لیسند و مکره نبود در حق او و موضوع نبود در غیر و فیه عرفا و اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می کرده است  
لباس در هیچ بهاری احاد است پس جای آن بود که اندر دیگر سوار او که از لباس می بود پس استلال کرد آن بامری  
موضوع در غیر و لیکن محمود شد عاقبت بر فتن و پدید آن و از قیس بن عباد بنهم صین تخلف بود و در صحیحین  
آمده که نشسته بود من در مسجد مدینه در حلقه که روی سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و رضی الله عنهم پیش نشسته  
عبد الله بن سلام و در روایتی در آمد روی که بروی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند این  
مروی است از اهل خبثه پس گلدارد و در کت نماز و سبک گذارد و بر آمد و رفتم من در پی وی و گفتم بوی که هنگامیکه  
در کت می در مسجد گفتند این جماعه که این مروی است از اهل خبثه گفت نمی باید کسی را بگوید چیزی که علم ندارد و آن در روایتی  
نمی باید که ایشان را بگوید چیزی که نیست مرا ایشان را بدان علم و درین سخن قاضی است از وی رضی الله عنه و ترس  
از عجب و ترس آنکه شمار الیه صاحب نگردد یعنی نمیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد یا یعنی چیزی که هست این است  
که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گو یا مغراری است بهر ترغابت فراخی و بیزی در وی  
ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است و اعلا وی در آسمان و در اعلا آن عروه ایست و عروه و تمه کوزه  
و در او مانند آن استقار میکنند او را چیزی که محکم گیر و آنرا میگوید پس گفته شد مرا بالا بر آگفتم نمیتوانم و طاعت  
ندارم که بر آنیم پس بر آمد مرا خدنگاری و برداشت جامهای در آن پس من پس بر آمدم بالای عمود و رفتم عروه را  
و گفتم شد محکم گیر آن عروه را پس بسیار شدم حال آنکه عروه در دست من بود پس عرض کردم این خواب را  
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این روایت از اسلام است و آنرا بگوید و گوید اسلام و آن عروه و تکی می کرد





این خواب را ایشان را اختیار است متوجه اقب و انقباء مراتب و هرگاه که بعد از این رویا کاشف متنازل در مراتب و بین فضل  
 بعضی را بعضی تر رسیده که تواند متوالی گردد چیزی که منع است در کشف ازان و در خدا در متراحوال خلق حکمت با کشف و کشف  
 ناکده است کذا فی المواهب یعنی آنچه تو بدیدی از تفاوت مراتب اگر چه حق است اما کاشاده شد و این راه خوب نیست که  
 کاشف اشاعت میکند و اگر چه آنحضرت تفضیل و ترجیح بعضی صایبه بعضی خصوصاً ابو بکر و عمر کرده و لیکن ظاهر آن عرض  
 رایی و خل در خلافت ایشان و ترجیح و تفضیل آن بوده و لهذا در مشکوٰۃ در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت  
 علیه السلام خلافت نبوت ثم یو فی الله الملك من یشاء و در شرح نوشته که آنحضرت از پیران شستن میزان این فرموده که  
 خلافت صرف که مشوب نیست در روی از طلب ملک و خلافت و نزار غشوی و نقضی میشود با نقضا و خلافت غرض  
 انتهایی و رجوعیت تا عثمان و دلالت میکند بر حصول ننازعیت و خلافت علی و این که در زمین علی مشوبست بلکه با وجود آن  
 خلافت تا زمان او است و اما بعد از عثمان و علی خود ملک عضو است و بعد از وی خلافت نبود که اقال فی جمع الجاه  
 و الله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مسأله و کرامت آن بود و الله اعلم که بر و ایشان میزان و دلالت دارد بر انحراف طریقه  
 امر و در زمان قائم بدان بعد از عرضی الله عنه زیرا که راهیت بود از انت و راشیای متقاربه پیدا شد و چون قبایل  
 گرد و سوادت نباشد از چنین گفته اند شرح حدیث و الله اعلم و از این قیله نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رویا  
 حدیث ابن ربیع است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذارد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه در راه  
 کننده است هر دو پای خود را سبحان الله و بحمد الله و استغفر الله ان الله کان توا با مقتاد بار و میفرمود بمقتاد بار است  
 و تضرع است بهدشت صد بار طبر نیست بر کسی را که باشد گنا بان وی او یکم و زی بیشتر از بهشت صد بعد از آن یکس کرد  
 روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود ایامیده است پیچ یکی از شما چنین را از رویا گفت این ربیع گفت میگوید من  
 دیده ام یا رسول الله فرمود غیر تلقاء و شرف و فاه و غیر لنا و مشرف علی اعدائنا و الحمد لله رب العالمین بخوان قصه دیای خود را  
 گفتند دیدم تاسم مردم را بر راه فرار نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس ایشان را آگاهی ایشان بر جاده میروند مشرف  
 گردانید آن راه ایشان را بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و می درخشید آن چراگاه درخشیدنی  
 و میچکد قری وی یعنی چنان تر و تازه است گویا آب میچکد از وی و در آن چراگاه گونگیاه است و گویا من با تیس  
 و لاتی ام بگفته شکر در دست و اهل آن که نخست مرآمده در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل کله بران چراگاه  
 تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نصابت آن پسر سواد و اندو اصل خود را در راه و کم نکرده اند راه را  
 چپ و راست بعد از آن آمدند که دوم و اینها بیشتر از نخست و چون ایشان مشرف شدند بر چراگاه تکبیر بر آورده  
 پسر سواد و اندو اصل خود را در راه پس بعضی از ایشان چو اینند و بعضی رفتند و برداشتن دستهای گیاه را و گذاشتند  
 بر زمین حال بعد از آن قدم آوردند عظیم و کثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر بر آورده و گفتند

این بهترین منازل است یعنی خوش کردند آنجا را و مقام و منزل ساختند پس میل کردند و شتند در چراگاه چوپان است  
 پس چنگامی که دیدم من این را لازم گرفتیم راه را ندانیدیم آمدیم آنجا و تا آمدیم نهایت چراگاه را پس ناگاه من با تو  
 یار رسول الله و پیغمبری که هفتاد و سه بار در دو روز اعلام و در جانی و بدست راست تو مروی بلند بینی گندم گون چون سخن  
 میکنند بلند میگردد و نزدیک است که بالارود از مردان مردان می و بدست چپ تو مروی میان قد و پرگشت شریف  
 خالهای بسیار بر روی چوک کلم میکنند گوش میدارند یعنی دی بجزت اگر دم و بزرگ داشتن او را دور پیش چشم می  
 بزرگ گویاشما افتد اسکینید بوی و اتبارع میکنند او را دور پیش او ناکه است لاغر کلان سال گویا که تو می انگیزی  
 و بر میخیزانی یار رسول الله گفت ما کی این رویا که این را مل است و چون شنید آنحضرت بر گشت رنگ روی دی  
 صلی الله علیه و آله و سلم ساعتی بستر کشاده شد این خال گویا وحی شد که در آن وقت آنحضرت را از آن خال  
 بستر کشاده میشد پس شروع کرد در تعبیر این خواب و فرمود اما آنچه دیدی اندر آن فرخ نرم پس آن را با هر استیست  
 که نموده ام بشما و شما بآید و با چراگاه می که دیدی تو از او دنیا و نصارت نصارت میشد او است که چوپان را با او  
 و خواسته است وی را و خواسته ایم با او را و اما کله ثانیه و ثانیه و خوانند آنحضرت فانا شد فانا الیه راجعون کلمه است که  
 نزد اصابت مصیبت میخوانند مقصود از آن جماعت است در فرخ خواست دنیا و آخرت و تقه یط و  
 استماع و ارتفاع بتعارف حیات و پانچان که لوک و امرای است کردند اما تو این را در هر طریق صانع خواهی بود و میشد  
 خواهی بود تا آنکه ملاقات میکنی بمن چنانکه گفت من با تو ام یار رسول الله و آنحضرت پای که دیدی آن دنیا است  
 که عمری هفت هزار سال است و من در الهف آخرم که پایه اعلام است اما مرد و را گندم گون که دیدی آن خوشی است  
 علیه السلام که می بینم او را افضل کلام کردن خدا عز و جل با وی و با سلاطین و میان بالای پرگشت شریف روی می بینم  
 علیه السلام که می بینم او را بر پایه مرتبه او نزد خدا و اما پیری که دیدی که ما تقدیم میکنم بوی آن را به چشم سلامت الله  
 و سلامه علیه و آله و اما ناکه لاغر کلان سال که دیدی می انگیزم من با او را میست که بمن و بر است من قائم  
 میخورد و نیست هیچ نبی بعد از من و نیست هیچ است بعد از است من گفت سوال نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم بعد از من قصه هیچ یکی را از رویای وی مگر آنکه می آورد مروی را و از پیش خود پس خود پیش یکدیگر و با او را و  
 ابن قتیبه و الدبرانی و البیهقی فی الدلائل و سند وی ضعیف است و الله اعلم بالصواب و اسما و شریف آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از اعظم کلمات و مجامع فضائل کلمات اسما و شریف است که منتهی از حماد اخلاق و محاسن  
 افعال و جامع حال و جلال اندک حق جل و علا شریفه که «است» و بسیار خود را صلی الله علیه و آله و سلم  
 در قرآن عظیم و غیر وی از کتب سواد و بر زبان انبیا و رسل علیه السلام با سواد کثیر و کثرت اسما و دلالت میکند  
 بر شرف مسمی که اشتقاق اسما از صفات و افعال است و بهر می شتوق از صفاتی و فعلی است و شرف و اعظم اسما و شرف

فصل هفتم  
 در بیان اسما و شریف  
 و مختصر است  
 در بیان اسما و شریف  
 و مختصر است

محررت بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسماء صفات اند که محمول اند بر وی تسمیه وی سبحانه و ادا با این اسم عظیم  
بر زبان جاوید است عبدالمطلب که او را شنبه الحمد گویند و گفتند عبدالمطلب را چه تسمیه کردی پس خود را محمد  
و قال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو و هیچکس را این نام گفت از جست آنکه امید میدارم که حمد گویند و ستایش کنند او را  
اول عالم همه و آورده اند که عبدالمطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از فضه بیرون آمده که یک طرف  
او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ  
از وی سست و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان تعبیر آن وقت تعبیر کردند آنرا بولودی که از عبدالمطلب بودی برگزیده  
و شایسته گشتند او را اهل مشرق و مغرب و هر گویا او را اهل آسمان و ارض از نبوت او را محمد نام گزیدند و ریش کرد  
عبدالمطلب را و الله آنکه که گفته شد او را یعنی در مقام که تو بار داده شده پس در این است و چون نبی و برای  
او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ یکی از وی محمد از جهت حفظ  
و صیانت حق تعالی این نام عظیم را بر وی دروغ و تشویش و اشتراک و اختیاب در آن ولیکن چون عرب شدند از آن  
خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقریب زمان و خبر دادند بنام شریف وی صلی الله  
علیه و آله و سلم نام نهادند و می پیران خود را بدان امید که وی باشد و الله اعلم حیث یجعل رسالته فلک فضل الله  
یوتیه من یشاء و در حدیث شریفی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن لی خمسة اسماء انا محمد  
انا احمد و انا الماحی الذی یحو الله فی الکفر و انا الحاشی الذی یبشر الناس علی قدری و انا العاقب فرمود بدست منی پنج  
نام است من محمد بن احمد و من ماحی نام که محو می کند خدا استعالی بمن کفر را یعنی آنکه و بلا در عرب و از آنچه پیش پدید شده  
از زمین و نموده شد با آنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک است و می آید چنانکه در حدیث آمده است و بعضی  
گفته اند که محمد عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است و می سبحانه و یظهره علی الدین کله و در حقیقت است محو کرده نشد  
کفر هیچ یکی از انبیاء علیهم السلام آنچه محو کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بعوض شد و در حالی که اهل زمین  
همه کفار بودند از بهت پریشان و کواکب پریشان و آتش پریشان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند  
پروردگار را تعالی و تقدس و قائل بودند بیداد و معاد و فلاسف که نمی شناختند انبیاء را و قائل نبودند بایشان اعتقاد  
و اقرارنداشتند بدین ایشان پس محو کرد خدا تعالی آنرا بر رسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان  
و رسید دین او آنجا که رسید شب و روز و شمس و شارق شد و آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان  
که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده بود اگر چه در مدت حیات بگنجایش اوقات در عرب که قرب ترین دیار بود و بهت  
آن سید ابرار بود و آنها را آن نمود و لیکن قواعد قوانین اکیال و احکام دین و اوامر احکام شرع متعین خود نمیداد و می نمود  
که بی از وی اصحاب و اتباع وی در کثافت و آفاق عالم رسانیدند و روز بروز در کثافتی و تاریکی و اگر محو کفر از پهنه

مومنان و انهای که گردیدند بوی و در بقیه اطاعت و انقیاد و آید مراد دارند و اطلاق این اسم کافی است و موافق است با معنی آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که حاجی آنکه محو کرده شد بوی سیات کسی که اتباع کرد و ابراهیم است آنکه اسم مخصوص نباشد حضرت وی مگر باعتبار غلبه وی و کمال و تمام آن و الله اعلم بحاله و اما الحاشا لذلک یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشی است که این گفته میشود و گرد آورده میشود مردم بر قدم من ظاهر معنی این عبارت آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر از همه بعثت و عیون و گرد مردم بر قدم وی یعنی بعد از وی و در نظری و پیشتر وی بعثت و مشهور بشود چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من خلق الله عز وجل پس حشر کرده میشود مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در شرفگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشود مردم بر زبان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از من پیغمبری نیست تا دوزان وی و عهد وی مشهور شود پیش من و آن را جمیع باشند چون وی خاتم النبیین که اقبال لقاضی در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان پسرو ایشان و قدم وی و گرد وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این مبنی بر آنست که حشر فاعل بعثت است بعثت بر آنکه محقق از قبور و حشر گرد آورده و بر آنکه کردن در عصا است قوله وانا العاقب عاقب پس آئیده یعنی خاتم الانبیاء و اگر چه رجوع حاشی و بعضی وجه معنی خاتم انبیاست ولیکن لفظ عاقب همین معنی است و خاتم مستلزم انیم معنی است و معنی قول دی لی خمسة اسماء آنست که این اسما موجود اند در کتب مقدسه و مذکور نزد علماء اعم سابقه یعنی گفته اند که لفظ خمسة لفظ راوی است و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله و سلم و هو سابقا آنست که لفظ حاشی است و شاید که اعلام با سمار و حی بان تجدید باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم در حدیث آمده است نقاش که نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در قرآن هفت اسم است محمد و احمد و ایس و طه و الله عز وجل و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا بادی و در تیسر یا سید و حکایت کرده است از اسلمی از اسلمی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده خسته که در حدیث اول گذشت و دیگر فرموده ان رسول الرحمة و رسول البراهة و رسول الاملاحم جمع محمده یعنی حریب باشد حریب و جهادی که آنحضرت در راه خدا از جهاد است آنکه صلی الله علیه و آله و سلم و انا المقفی بکبر فادفع آن از قضا یعنی عاقب و بعضی یفتح فا و از نقاد است بمعنی کرم و لطیف داشته و قفی کریم لطیف را گویند مقفی بنیاده تا بعد از قاف نیز آمده انا القیم بجمعا نینه مشدده بمعنی جامع کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قتم است بضم قاف و فتح مثانه گفته است که حربی روایت کرده است که آنحضرت قتم مود اند مرا فرشته و گفت انت قتم ای قتم و گفت القوم الرجل اجماع الخیر و این اسمی است که آن در اهل بیت و صلی الله علیه و آله و سلم معلوم است ولیکن قیم هم نزدیک باین معنی است و در کتب انبیاء آمده است که داود و علیه السلام فرمود خداوند را بگیر برای ما محمد و قیم سنت پس قیم باین معنی میتواند بود و قنی الملمیة و قنی الرحمة

والرحمة والرحمة والرحمة نیر آید قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین فرمود با المؤمنین رؤوف رحیم و در صفت  
است او واقع شد اسمت بر خود و فرمود و تعالی در شان ایشان و تو انصوا بالصبر و تو انصوا بالرحمة ای بر من بعضی بعضی  
و فرمود ان حضرت ان الله یحب من عباده الرحماء فرمود الرحمون رحمهم الرحمن از محو امن فی الارض بر حکم من فی السماء  
پس رحمت را نسبت خاص است با حضرت و است او بنی التوبه واقع شده که خلقی کثیر بر دست وی توبه کردند و  
او توبه کرد حق سبحانه تعالی بر دست و بر آدم صلی الله علیه و آله و سلم و سلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات  
که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او شد این که آئی بحرمت خود آله و تحقیق آمده است از القاب  
و اسماء و در قرآن مجید در سوره نازع و نذر و بشر و شاهر و شهید و الحق المبین و خاتم النبیین نبی الامین  
و الغنیة و المحض و الرؤوف الرحیم و قد م صدق لقوله و بشر الذین امنوا ان لهم قد م صدق عند ربهم و رحمة للعالمین  
و گفته اند العروة الوثقی و الصراط المستقیم و طه و یس و النجم الثاقب و الکیم و البی الامی و الحق و البدران و امر اکبر  
صلی الله علیه و آله و سلم و صفات کثیره و سمات جليلة است در کتب معتبره و در حدیث چنانکه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
و الشفیق و المتقی و المصلح و الطاهر و المبین و الصادق و الصدوق و الهادی و سید المرسلین و امام المتقین  
و رسول رب العالمین و قائم الامر بالمعروف و الناهی عن المنکر و صاحب الجود و صاحب الشفاقة و صاحب  
المقام المحمود و صاحب لوسیة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب لتاج و المهرج و اللؤلؤ و القصب و الکلب البراق  
و الناقة و الغیب و صاحب النجیة و السلطان و الخاتم و العلامه و صاحب لمراد و العالمین و از اسماء شریفه است او  
در کتب معتبره المتوکل و المتبار و یمیم السنته و القدر و روح الحق و ابن سبتی القار قلیط که در اسماء شریفه و در کتب معتبره  
گفته اند که فار قلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسماء شریفه است او در کتب معتبره و در حدیث او علیه و سلم و سلم  
عالمی المحرم و اسم شریفه او بزبان سریانی مسخ و الحنا و اسم او در تورات اید و یعنی صاحب الشفیة صاحب السیف  
واقع شده این تفسیر در انجیل با چوبی که در دست شریفه او می بود خلقای عبادیه آنرا در دست داشته اند و هر دو فرشته  
یعنی عصا است و صاحب شفا میگوید که گمان دارم و الله اعلم مراد آن عصا است که در حدیث حریف آمده است که  
فرمود میراثم مردم را بعضای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش او نیایند مراد بکلام عامر است و نبود  
هر زمان پیش گری برای عرب و در حدیث واقع شده است العاکم یحجان العربیه این اسم است که در حدیث مذکور شد  
گفت قاضی عیاض القاب و سمات اکبر است در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم تا قتی که آنها نیست الله او را توفیق  
و کثرت مشهوره اکبر است و در روایت است از انس رضی الله عنه که چون از آئینه شریفه برای حضرت  
ابراهم آمد جبرئیل علیه السلام و گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انشی و یعنی او را ماطل و ابوالموئین نیز گفته اند  
و نیز اگر ابو ایمنای نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در حدیث او طالب آمده خال لیتای عصمه لار ایل و صاحب و اهل بیت گفته

در بیان صفات  
ابن تیمیّه

که اسما شریفه آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده اند از بعضی در سائیده اند بعد مخصوص پس بعضی هر فرد و نه  
 رسانیده موافق اسما را آتی و این وجه در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن  
 و حدیث میرسد بی صد و دیده ام در کتاب حکام قرآنی در قاضی البوکرین العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند  
 مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام است و در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز هزار نام است و در او اوصاف است  
 از هر وصفی ای مشتق است بعضی مختص است بوی و غالب است بروی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بعضی مشترک و چون از هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر و اصل صاحب  
 مواهب ذکر کرده از اسما شریفه وی صلی الله علیه و آله و سلم نه یاده بر چهار صد ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف  
 بهم چنانکه میاید و اعظم و اشهر اسما آنحضرت احمد و محمد است که نه یازده نام ذات اند و دیگر اسما صفات و این هر دو اسم  
 در حقیقت یک است مشتق از محمد مفید معنی مباله اول یا ثبوت کیفیت و دوم باعتبار کیفیت پس وی محمد گویند است بر خدا را  
 یا فضل محمد و محمد گفته شده بروی بکثرت محمد در دنیا و آخرت و احمد را باین وجه و محمود بن و افضل بن و محمد بن و  
 احمد بن و زقیات و دوست او و اذکار نام شود و اکمال شود و مشهور گردد و این اوصاف با صفات عادت و محمودیت و بر آن گیرد  
 او را پروردگار او در مقام محمود چنانکه عدد کرده است بقول خود عسی ان یشاک ربکم مقام محمود و محمد گویند او را  
 اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حق تعالی محادی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است وی  
 جل و علا است او را حامدون پس سزاوارست که تسمیه کرده شود با محمد و محمد باین تقریر ظاهر شد که احمد یعنی حامد است  
 اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب ترست در استعمال و تواند که بمعنی محمود تر باشد مشتق برای مفعول پس مقصود  
 بیان محمودیت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه با احمد مقدم است چون صلی الله علیه و آله  
 بدان خوانده و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه محمد در قرآن و حدیث آنست که هر دو نام قدیم است و باین معنی  
 و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعلق احمد خواندند که صیغه تفضیل است و حسان بن ثابت درین اشعار گفته است  
 اغر علیکم للنبوة فامم من اشد من نور یوحی و منهم الاله ام النبی الی اسمہ و ان قال فی الجمل الموزون اشهد  
 و شق له من اسمہ لعل به فذوالعرش محمود و نه الخمره و بخاری و تاریخ صغیر از طریقی علی بن زید بن ابی اسلم  
 اخیرا با بطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از  
 آفرینش هزار سال و این عساکر از کتب لا حبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسر که من تو خلیفه منی بود از من  
 اخذ کن بجهاد تقوی و عزمه و تقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن و جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب  
 بر ساق عرش و حال آنکه من روح و طین بودم بعد از آن طواف کردم سجوات و ندیدم در آن هیچ وصفی مگر آنکه  
 دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدستی پروردگار من ساکن گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ تفسیری را

و اصل این اسم شریفه



و هیچ غرض را که نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را که توبه بر خور العین و بر برگامای سدره المنتهی و بر  
اطراف محبت و در ویدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر که محمد را در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرود  
صلی الله علیه و آله و سلم چون برده شده مرا با لای آسمان نه گز ششم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتیم نام خود را در وی  
نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بود و در دایره است آمده است که آدم علیه السلام نزد  
مسیحیت خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیته و در دایره نقل توبتی گفت ادر اعدای تعالی از کجا شناختی تو محمد را  
گفت و دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در دایره آمده که نوشته  
شده است عبدی در سولی پس دانستم که وی اگر هم خلق است بر توبیس توبه کرد خدای تعالی بروی و اینست دلیل  
قول وی تعالی متعلق آدم من به کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجائب و غرائب نوشته که لا اله الا الله  
بر ثبت اسم شریف در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی صلح این گفته بر سنگی بخط عجمانی نوشته یافتند  
باسمک اللهم جانا بحق من ربک بلسان عربی بین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن قنبر  
فی الیسر عن عمر بن الزهری مشاهده کرده و در بعضی بلاد خراسان مولودی زائیده شد که نوشته شده است  
بر پهلوی علیه لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی هست که نوشته شده است بروی بخط سفید لا اله الا الله  
محمد رسول الله و علامه ابن رزوق ذکر کرده است از عبد الله ابن صوحان که گفته و دیده بر بادوی هند و مادر و بچه های  
همه هند بودیم پس گفت که دیدم کشتی را در جزیره دیدم در وی گلی سرخ نیز بودی خوش نسیم و نوشته است بروی  
خط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر سفید که نوشته است بخط زر و بر آه من الرحمن الرحیم الی جنات  
النعم لا اله الا الله محمد رسول الله و دستایح ابن الفریح از علی بن عبد الله هاشمی شمری آورده که یافته خود در بعضی  
قری هند گلی بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق  
گفت پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز در شکفته و شکافته است  
و بدو بروی نیز چنین خط نوشته دیدم در شهری چیزی بسیار از آن و اهل آن قری عبادت می کنند سنگها را  
و نمی شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابوعبد الله بن مالک در آمد بلاد هند را و میگردم بدین که او را نمیدانم بنون  
یا نمیدانم بیا میگویند پس دیدم دشتی بزرگ که میوه او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه  
بیرون آید از آن و در آن سبز پیچیده که نوشته شده است بسوی لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند بر کعبه میجویند  
بآن و آتش قایم نمایند بدان چون فط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابوالبقا بن صافی در  
منسک خود و در کتاب روضه الریاضین یا فی نقل کرده است از بعضی علما مثل این و گفت حدیث کردم  
این را با یقین و با کفایت بودم من که حیدر میگردم بر نهر ابله بنم هنره و موحده و تشدید لام پس حیدر کردم باهی را

که نوشته است بر پهلوی راست او لا اله الا الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در آن آب  
از جهت تعظیم و احترام و بعضی مردم در شرح قصید و مرده بود میری انان بن مروق نقل کرده اند که گفت آورده شد که  
پس دیده شد و یکی از ششمی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان  
یا قندر خریز که زرد روی خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده به عربی در یک پهلوی وی شد و در دیگر  
احمد و خن که شک نگذرد روی و انا بخط و گفته که یافته شد در سینه تسع و ثمان مائت دانه انگور که نوشته است بخلاف ظاهر  
بزرگ سیاه و محمد در کتاب بطین مفهوم مر این نظیر سیاق نقل کرده از بعضی که پدر خریز در ختی بزرگ را که در یک  
کالان است خوشبو نوشته است روی بر سرخی و سفیدی و سبزی کتاب پیخته و انچه بطریق خلقت که ایجاد کرده است  
او را خدا تعالی در یک سطر اول لا اله الا الله و دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله اسلام و حمل در مشرف  
گردانیدن پروردگار تعالی اصیب خود را بر تسمیه کردن با اسماء حسنی و صفات اعلی خود گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه  
که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از اینها خود را صلوة الله و سلامه علیه جمیع بکر است خلقتی تعالی  
بر ایشان از اسماء خود چنانکه الحق و اسمعیل را علیم و علیم خوانده و ابلیس را علیم گفته و نوح را شکور و عیسی و یحیی را بزرگ و قوی را  
کیم و قوی و یوسف را حقیق و ایوب را صابر که در معنی صبور است و اسمعیل را بهادق و بعد چنانکه مطلق است بدان  
کتاب عزیزه در معنی ذکر ایشان و گفت عیسی که در محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمیع اینها بسیار از اسماء خود را مخفی کردیم و علیم  
انقی بنحو ظاهرین اسم و اسید داریم که زیاده بر آن فتح کنند و اهرام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
جامع است که اسماء و صفاتی حضرت رب العزت را تعالی و تقدس و تخلی است جمیع اخلاق الهی عز اسماء چنانکه بعضی  
او عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند مقصود قاضی فکر آن اسماء است که در کتاب مجید احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه  
سیاق کلام وی رحمه الله ناظر است بدان یکی از جمله اسم معبود است و محمود است زیرا که هر گفته است وی تعالی ذات خود را  
در کلام قدیم بهشت آیات و دلائل و ال بر کمال دی علی الاطلاق و النفس و آفاق و هر گفته اند او را بندگان و توانا که هر معنی  
حادث باشد که حادث است از ذات خود و اما در کمال طاعات را پس وی تعالی هم حادث است و هم محمود و تسمیه که در جمیع خود را  
که معنی محمود است که هم معنی حادث هم معنی محمود و تحقیق واقع شده است در زیور او و علیه السلام و قد سبق بیان  
معنی اسم الشریف و از جمله اسماء الهی است الرؤف الرحیم تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود بالمؤمنین رؤف  
رحیم و این هر دو اسم متقارنند و معنی و بعضی گفته اند که زافت شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم  
بالمؤمنین و از اسماء الهی الحق البهین حق موجود ثابت که متحقق است امر وی و بین آنکه آشکار است امر البهین است  
و بهر مان حقانیت او بدان و امان به یک معنی می آید و معنی مبین مر عباد امر دین و مبداء و معاد ایشان نیز حاضر است  
و تسمیه را صلی الله علیه و آله و سلم نیز تسمیه کرده و بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود قد کذبوا بالحق

و در بعضی از اینها تسمیه خود را با اسماء شریفه آنحضرت

و در بعضی از اینها

لما جاءهم و فرمود حتی جا رکم الحق و رسول مبین و قال لا النذر البین و المراد محو و قیل القرآن و معنی حق اینجا صند  
باطل است یعنی متحقق است امر صدق او و بین است امر رسالت او و بین است از خدا و نبی را که فرستاده او را بان  
اقله تعالیٰ لتبین للناس ما نزلنا لیم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض  
و ما بینهما الا بالحق گفته اند ای محمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه اهل البیت  
و الاسماء و الارض و جمیع الموجودات و از اسما و الکی تعالیٰ نور است و معنی او ذوالنور و خالق النور یا نور السموات  
و الارض یا انوار و منور قلوب العارفين یا الهدایة و الاسرار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود قد جا رکم  
من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله علیه و آله و سلم و سر اجا منیر تسمیه کرده او را به این جهت  
و ضوح امر او بیان نبوت او و تنویر قلوب مؤمنان و عارفان با آنچه آورده از دین و از اسما و الکی الشهد است قال  
القاضی معناه العالم و قیل الشهد علی عباد الله آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده و از اسما و الکی الشاهد عالم  
و حاضر و حال است و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و بکون الرسول علیکم شهید او چنانکه در جمیع دایم  
ارسال یا نبی را و شهادت است محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت است را آمده است و از اسما و الکی  
الکریم است و معنی او کثیر الخیر و الفضل و الله و کذا قال القاضی و در حدیث در اسما و الکی اگر مینماید آمده است آنحضرت را  
پیوسته کریم خوانده است و فرمود انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا لا تو منون و لا بقول کاسر قلیلا لا تذکرون  
مراد محمد است صلی الله علیه و آله و سلم نه جبریل بقرینه قول وی و ما هو بقول شاعر و لا بقول کاسر زیرا که وصف  
نیکو کردند کفار جبریل را علیه السلام بدان پس تعیین شد که مراد بر رسول کریم آنحضرت است نه جبریل و این در  
سوره الاحقاف است و در سوره تکوین مراد جبریل است و بمعنی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت است صلی الله علیه  
و آله و سلم از جهت صدق این صفات بر وی و صواب آنست که محتمل است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم فرمود انما اکرم اولاد آدم بمعانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند  
که چون وصف کردند یکی را بکرم و وصف کردند بجمع صفات خیر و بود آنحضرت به صفات کرم ظاهرا و باطنا  
و اما وصفه صلی الله علیه و آله و سلم و از اسما و الکی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او است  
و گفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام و انک علی خلق عظیم واقع شده است در اول سفر از تو رحمت براس  
و تمجیل در شان عظیم است و بر خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم  
خواهد بود و در باب الخلق شریف چیزی از این کلام گذشته است و از اسما و الکی العجبار است و عجبار معنی مسلط و قاهر و علی  
و عظیم الشان و بکبر آید و تسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در برابر او و در فرج او چهل چهارم  
گفته تقلید ایما و عیال و سیفک فان ناموسک و خرقه یک مرقه و نه بیتیک یعنی در گردن اندازی جبار شمشیر خود را که

را از تو و شریعت تو مقرون است بهیبت تو و قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه و آله وسلم فی الکتاب السابق فی  
در حق صلی الله علیه و آله وسلم صادق است از جهت اصلاح او است را بهدایت و تعلیم و قهر و اعدای دین او و علو مرتبت  
و عظم خطر و کبر شان او نسبت بسائر افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر تکبر است که لائق نیست بحال او  
فرموده است و ما انت علیم بجبار و از اسما الکی الخیر است و معنی او مطلع بر کنه شیء و عالم بحقیقه آن و همین جهت بر  
در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خیر یعنی خیر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خیر است بهر وجهی که وی  
عالم است بخفایت از علوم با پنجه دانا نیده است حق تعالی او را از کنون علم و عظیم معرفت خود مجرب است و است غورا  
با پنجه او ان کننده است وی تعالی او را با علام و اخبار آن و تسبیح وی صلی الله علیه و آله وسلم با هم خیر و برین است  
از من فی اسفل بر خیر امر او و تجبر حضرت رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم بر یکی از وجوه که مذکور شد در آنچه و از اسما  
الکی الفتح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و کشائیده کارها  
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بهما ایشانش است برای معرفت حق و معنی ناصر فر آمده در قول و بیجا نه ان تستفتوا  
فقد جاءکم الفتح ای تستنصروا فقد جاءکم النصر و تسمیه کرده است او را خدا تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی طالب  
و غیر وی از ابی هریره آمده که گفت جلالتک فافتحوا فاما و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز برای شکر نیست حق گفته  
در رفع لی ذکری و جعلنی فاتحاً فاما و تاپس وی صلی الله علیه و آله وسلم حاکم فاتح ابواب رحمت است بر امت خود  
و فاتح قلوب و بهما ایشانش است برای معرفت حق و ایمان بخداوند و تا صرح و نصرت دهنده بدین و ایمان و از  
اسما الکی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنی بر مطیع و تحقیق و صفت کرده است  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود را بشکور و گفته افلا کون عبد الشکور یعنی مقترض بنعم پروردگار عارف  
بقدر آن شاکو گزیده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خودش بشکور باذن و امر الکی است و از اسما وی تعالی  
العلیم و علام و عالم القیوم و الشهاده است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص کرده اند به استوار بر خیریت  
و انضلیت در ان و گفته و ملک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً و گفته و علیکم الکتاب و الحکمة و علیکم  
ما لم تکنوا تعلمون و از اسما وی تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق در وجود و مابقی بعد از فنا و تحقیق این آنست که  
بیست مراد اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول پیاست در خلق و آخر ایشان است و در بحث  
و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و از خدا من انی بین یثا تم و شک و من نوح و ابراهیم الکیه زیرا که  
تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرها و نیز فرمود آنحضرت من الکا خون السابقون و اولیت ثابت است  
آنحضرت را در امور کثیر و فرمود تا اول من تشق عند الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشیع و هو  
خاتم النبیین و آخر المرسل و از اسما الکی القوی ذو القوة المتین است و معنی او قادر است و وصف کرده است

ادرحق تعالی بقول خود ذی قوه عند ذی العرش کلین گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام و بعضی گفته اند  
 جبرئیل است یا مشترک نهایتش که این صفت مخصوص نباشد با حضرت و از اسماء آنکی صادق است و در حدیث  
 آمده است و صفت آنحضرت بصادق مصدق و از اسماء آنکی ولی و مولی و گفته است وی تعالی و انما ولیکم الله و رسوله  
 و فرمود آنحضرت انا ولی کل مؤمن و فرمود من کنتم مولاه فعلی مولاه مراد اینها محب و ناصر است و از اسماء آنکی غوث است  
 و معنی آن غوث و در گذرنده از گنا بآن و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن و تورات و انجیل و یسوع و غیره  
 و فرمود و هذا الغوث و امر بالغوث و گفت فاعلموا نعم و انفع و گفته است در تورات و انجیل و صفت اولیس فیظ و اولیظ  
 و کلین یعقوب و یسوع و از اسماء وی تعالی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده مگر کسی را که خواهد از بندگان خود و هر چه  
 بمعنی راه نمودن و خواندن و فائده بدعوالی دار السلام و پیدایی من بشمار الی صراط مستقیم و فرمود وی تعالی و انک  
 لتهدی الی صراط مستقیم و فرمود و اعیالی الله با ذمه و لیکن بمعنی اول مخصوص است بحق تعالی و ثانی مشترک است  
 میان وی و پیغمبر وی و از اسماء و تبتالی المؤمن الیهین است بعضی گفته اند این بر دو اسم یک بمعنی است پس  
 معنی مؤمن در حق تعالی مصدق و عده خود است که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود که حق است و مصدق  
 بندگان مؤمن در سلی خود و بعضی گفته اند موعود است و شاید بر الوهیت خود و بعضی گفته اند امان دهنده بندگان  
 خود را در دنیا از ظلم و شدت و در آخرت از عذاب خود بعضی گفته اند همین بمعنی این است صراط مستقیم  
 پس قلب کرده شد بهر راهها و گفته اند که همین بمعنی شاهد و حافظ است و آنکه این کسر دیگر بر از خونس و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم این است و همین و مؤمن است و تسمیه کرده است ادرحق تعالی این و گفته مطالع ثم این  
 و آنحضرت معروف و مشهور به این پیش از نبوت و بعد از نبوت و تسمیه کرده است او را عباس عم و همین در شری  
 که هیچ کرده است آنحضرت را بدان و گفته است و تبتالی و مؤمن باشد و مؤمن الی مصدق و فرمود ان الله  
 لا اله الا هو و صاحب مواهب و قول حق سبحانه و انزلنا الیک الكتاب باحق مصدق و این پیغمبر الیهین و همین علیه  
 از جای نقل کرده که مراد آنست که چنانکه با حق همین است و از اسماء تعالی مقدس است و معنی او منزله است از انکس  
 و از مقامات و در شرف واقع شده است در کتب انبیاء و اسماء آنحضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب و بی چنانکه فرموده است  
 یقیناً که الله ما تقدم من ذنبک و تا آخر یا مقدس از انکس و میسر و صفات و تسمیه را آنکه مقدس و مطهر میشوند مردم  
 با جماع دی چنانکه گفت و نیز یکم و از اسماء و تبتالی و مؤمن است و معنی آن جمیع غالب یا آنکه نظیر ندارد و یا بیشتر غیر را  
 و گفته است و الله لال کرده است فاعلمی برین بقول خدا تعالی و تبتالی و رسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت  
 مر خدا را در رسول خدا و خدا عزیز است و مغز پس رسول خدا نیز عزیز و مغز باشد و صاحب مواهب گفته که عزت  
 منزه مانده از نیازات کرده اند که فرموده است و الله و تبتالی پس از خصائص نیست این صفت و این اسم با آنحضرت







الحنفى الحافظ الحق الحكيم حماد مطايا او قال حمياطاً محقق الحميد الحنيف خ خفيه خاتم النبیین خاتم المرسلین  
 الخاتم الخازن لمال الله الخاضع الخاضع الخالص خطيب الانبياء والامم خطيب لواقدين على الله الخليل خايل الرحمن  
 الخليفة خير الانبياء خير البرية خير خلق الله خير العالمين ط خير الناس خير هذه الامة وخيرة الله ودوا الحكمة الداسة  
 الى الله ودعوة ابراهيم ودعوة النبيين ولسيل الخيرات والذكر والذكر ذكر الله وذو الجود والموود وذو الخلق العظيم وذو الصراط  
 المستقيم وذو القوة وذو مكان وذو فضل وذو المعجزات وذو المقام المحمود وذو الوسيلة را الرافع الرضی الرفع راكب البراق  
 الماهب راكب البعير راكب الجمل راكب الناقة راكب الخيول رحمة الله رحمة العالمين رحمة هذه الامة  
 رسول الراحة رسول الرحمة رسول الله رسول الملاحم الرشيد الرفيع رافع المراتب رفيع الدرجات الرقيب روح الحق  
 روح القدس الروح ركن المتواضعين ز الزاهد زعيم الانبياء والركن زين العباد الزمزمي زين من والى القیمة من  
 السابق السابق بالخيرات سابق العرب الساجد سبيل الله السراج النیر السعيد سعد الله سعد الخلق السميع السلام  
 سيد ولد آدم سيد المرسلين سيد الناس سيد الكونين سيد القبلين سيد الفلقين سيد الفلقين شل شاعر  
 الشانق الشفيق الشاكر الشاهد الشكور الشكار الشمس الشهيد قن الصابر الصاحب صاحب الآيات صاحب المعجزات  
 صاحب لبريان صاحب البيان صاحب لتاج صاحب لجماد صاحب لحة صاحب لظيم صاحب لوفل المورود  
 صاحب لخمات صاحب لخمير صاحب لدرجة الرفیعة صاحب لدرار صاحب لشرع صاحب لشفاعة الكبرى صاحب لعلاما  
 صاحب لعلامات الباهرات صاحب لعلوم والدرجات صاحب لفضيلة صاحب لفرج صاحب لانوار الطلقات  
 صاحب لسمو در لب المحمود صاحب لبراه صاحب لسلطان صاحب لسيف صاحب لنقيب صاحب لثقیب المصطفى  
 صاحب قول لا اله الا الله صاحب لقدم صاحب لكوثر صاحب للواء صاحب لمحفة صاحب المدينة صاحب للمشرق  
 صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعم صاحب لمقام المحمود صاحب لمنه صاحب لمحارب صاحب النعمان  
 صاحب المودة صاحب الوسيلة صاحب بما امر الصادق الصبور الصديق صراط الله صراط الذين انعم الله عليهم الصراط المستقيم  
 الصفيج على الزلازل الصفوة الصفي الصالح صل الصواب بالحسام المشفوع الضحك ط طالب السب الطاهر  
 الطبيب طمس طمس طر الطبيب ظ الظافر الظفر الظاهر ع العابد العائذ العادل العظيم العافي العاقب العالم علم الايمان  
 علم اليقين عالم بالحق العادل عبد الله عبد الكريم عبد الجبار عبد الحميد عبد المجيد عبد الوهاب عبد الغفار عبد الغني  
 عبد الخالق عبد الرحيم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس عبد القهار عبد المهيمن عبد الولي الصمد  
 العروة الوثقى العزيز العظوف العفو العليم العلي رخ الغر الغالب لغفور الغني الغني بالله الغيث الغوث  
 الغياث قن الفارخ فارخ الفار قليب الفارق الفارق الفتح الفخر والفطر الفصح فضل الله فاتح النور قن  
 القاسم القاضي القانت قائد الخمر قائد الغر المحجلين القائل القائل القاتل القاتل قن القوم قدم الصدق القسري



اقسام را قبائل ساخت و گردانید مرا از قبایله که بهترین قبایله است و اینست قول حق سبحانه و جعلناکم شعوبا و قبائل  
 لتعارفوا ان اكرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم بر خدا عز و جل و لا فخر بیشتر گردانید قبائل را  
 بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت و اینست قول وی سبحانه لینذربکم عنکم الرجل بل البیت و یطهرکم تطهیرا و در  
 حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدا بر گزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و بر گزید  
 از اولاد اسمعیل بنی کنانه را و بر گزید از بنی کنانه قریش را و بر گزید از قریش بنی هاشم را و بر گزید از بنی هاشم را و در حدیث  
 اش آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده  
 انا اکرم الاولین و الاخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم آمده ابراهیم را  
 و گفت که یدیم و تقصیر کردم مشارقی از من و مغایر آنرا پس ندیدیم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدیم پیران هیچ پیرانی را  
 از پیران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که پیداکرد خدا شما را  
 آدم را فرود افکند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتیکه او را فرود افکندند من در صلب وی بودم و گردانید مرا  
 در صلب نوح در سفینه و از اذنت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از صلابت کریمه بسوی ابراهیم طاهر تائید  
 آور و مرا از میان ابوبین من که برگزیده اند بر شما اشاره کرده است باین معنی عباس بن عبدالمطلب عم  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت فصاحت و بلاغت  
 و آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشست و گفت ای ابا عبدالمطلب  
 که نشستی با آنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه در غضب آورده است ترا یا عباس  
 پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بشیر و گفت با مردی که نشسته بود در من گفتم گفت  
 تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بدستی و راستی پیداکرد خدا تعالی خلق را پس گردانید مرا در  
 بهترین خلق و گردانید خلق را و فرقه بنی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی عرب و گردانید ایشان را  
 قبائل گردانید مرا در بهترین قبایله و گردانید ایشان را بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت پس من بهترین جنس خلقم  
 از روی ذوات و بهترین ایشان از روی نسب از عبد الله بن محمود رضی الله عنهما آمده که خدا تعالی فرمود که بسوی من  
 قلوب عباد پس خدایا گردان از ان قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد او را بر جهان  
 و آمده است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت خدا تعالی فضل داد محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل سما و بر اهل دنیا  
 و ملوات الله علیه گفت چه است فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مرا بر اهل سما و من یقل منکم فی الله  
 من دونه اندک است بجز من و گفته است محمد صلی الله علیه و آله و سلم انا فتحنا لک فتحا مبینا یعنی کتبت  
 ما آتاکم من ذلک و اما غیر یعنی اهل سما همه در معرض خوف عتاب و عقاب اند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم

مغفور و مومن و مومنین است که در این صفت افضل او بر اینها گفت مرسل را اینها را و ما را برسلنا من رسول الله البسان قومه  
 و گفت مرسل را و ما را برسلناک الا کافه للناس و کما لایست و کلمات آنحضرت بعضی از ان قبیل است که آثار  
 انوار آن درین عالم ظاهر و با هرست و در آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت در آن روز ظاهر  
 گردد و وی صلی الله علیه و آله و سلم محبوب الهی و سرور کائنات و مظهر فیوض ناطقانه ای اوست جل و علا و خلیفه  
 رب العالمین و نائب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ کی را نباشد و جایی که او را است  
 کسی را نخواهد و روز روز اوست و حکم حکم او حکم رب العالمین قوله تعالی و لاخرة خیر لک من الاولی و سوف  
 یعطیک ربک قرصی و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز بنده ای از قسم  
 ثانی نیز مذکور گردد و باشد التوفیق باب هشتم در خصوص آنحضرت در در آخرت بفضائل و کمالات و درجات  
 عالیهات و افراد او بود و برکات در آن مقامات صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فضل داد پروردگار تعالی تقدس  
 او را در بدو خلق و ابتدای امر گردانید و او را مبدای و منشأ آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح و اول خلق در جاهات  
 در روز است شکست بوی هر فضل و کمال را در معاد و آخر کار پس گردانید و اول کسیکه بشکافت بوی زمین و  
 بر انگیزد و بجزر و اول شافع و شفیع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق همه مجبورند در آن هنگام و اول بی که  
 حکم کرده شود از امت وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و اول کسیکه در آید بهشت را و امت او اول امتها  
 باشند و او را در بهشت و عطا کند او را لطافت نعمت و تقاضای طرف خارج از حدود و احصاء و ایت است از ان  
 ابن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من تخشع روئاه و قتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب  
 ایشانم و قتیکه در آیند پروردگار و من بشارت دهنده ام و قتیکه نا امید شوند و او را حمد و در دست من است و من اکرم  
 اولاد آدم پروردگار خود را و لا فخر و در روایتی آمده که قائم ایشانم و قتیکه گرد آیند و خطیب ایشانم و قتیکه خاموش شوند  
 و شفیع ایشانم و قتیکه حبس کرده شوند و او را کرم در دست من است و میگردد و من هزار خادم گویا و او را پیدنا سفته اند  
 و در روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حلقه از جمله ای بهشت پیغمبری ایستم در راستای  
 بهشت نیست هیچ یکی از خلایق که بایستد در آن مقام جز من و در روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم من هشون اولاد آدم روز قیامت و برست من است و او را حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز  
 آدم و هر که جز او است مگر آنکه در زیر او است و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم من بر و ارنده او را حمد روز قیامت و اول کسی که می جنباند حلقه های بهشت را پس کشاده  
 میشود و برای من و می در آیند با من فقرات مؤمنین و من اکرم اولین و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم من بهتون مردم روز قیامت و می در آید شما که آن بجهت است جمع کند خدا انسانی اولین

باب هشتم در خصوص آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و آخرین را پس از آن ذکر کرد و حدیث شفاعت را که باید ذکر آن و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت  
امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیا از روی اجر روز قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود یا خرسند نیستید  
شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد از آن فرمود که ایشان داخل است من اندر قیامت ما ابراهیم میگویم  
و دعوت منی و در بیت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علایق اند که پدر ایشان یکی  
و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نسبت میان من و میان وی چنین است و من قریب تر  
مردم بودی آنکه فرمود من سید اولاد آدم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم سید ایشانست در دنیا و آخرت  
تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد و از جهت آنکه در آن روز منزه و بیگانه باشد  
و رسود و وقتی که روی آرند همه بوی دینا که گریه و بیهوشی نباشد رسیدی و رای وی رسید آنرا گویند که انبی اگر مردم بود  
در دعوت خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و او را نمیکند از برابر مثال قول  
حق سبحانه لمن الملك الیوم ثم الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت و یکین در آخرت منتقل  
میشود و دعوی مدعیان که در دنیا بجهت اظهار دعای خود بچنین محمد صلی الله علیه و آله و سلم پناه میجویند بوی تمام مردم در شفاعت  
پس بسیار باشد ایشان در آخرت بیدعوی شرکت و ذکر آنکه صاحب الشفاء رحمت الله علیه در مواهب الوهاب از  
حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اول کسی ام که می شکافد بر سر و  
زمین پس از آن ابو بکر پس از آن عمر پس از آن ایم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند بعد از آن انظار می برم اهل کربلا تا آنکه  
حشر کرده میشوند میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح است و روایت ابو حاتم در نوادر الاصول حکیم حرزی  
از ابن عمر آورده که پیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از منزل بر زمین و ابو بکر و بر فکال او عرضی شد  
و تمام پس فرمود آنحضرت بچنین برانگیخته بشوم روز قیامت آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود بر اهل و حشر کرده  
بیشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صلح بر ناله خود و حشر کرده میشوند هر دو پس فاطمه بر ناله من که عذابا و عذابا  
و حشر کرده میشود بلال بر ناله از ناله های بهشت و در حدیث کتب اجماع آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه  
فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و میزنند بازوهای  
خود را در دو میفرستند بروی صلی الله علیه و آله و سلم چون شام میکنند عروج میکنند با آسمان و فرود می آیند  
هفتاد هزار فرشته دیگر بچنین تاروی که شکاف زمین از آنحضرت و پیرون می آید وی صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد هزار  
فرشته دیگر که می برند او را بر گاه عزت انداخته عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره  
آمده که فرمود من اول کسی ام که می شکافد از وی زمین پس پوشانیده میشوند علیه ظاهر این روایت آنست که  
انشقاق و کسوت هر دو ثابت است مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول



خلایق که کسوت داده میشود مراد را ابراهیم است علیه السلام و زیاده کرده است یعنی که اول کسی که پوشانیده میشود  
از خلق ابراهیم است که پوشانیده میشود از حله جنت و آورده میشود کرسی و نهاده میشود در جانب یمن عرش پرنیان  
آورده میشود مراد پوشانیده میشود حله از جنت که قیمت نتوان کرد او را بشود و نهاده میشود بر کرسی جانب یمن عرش  
و گفته اند که لازم نمی آید از تخصیص ابراهیم با ولایت کوفتی که وی افضل باشد از آنحضرت و احتمال دارد که پیش از ابراهیم  
علیه و آله و سلم با جاه خود از قبر شریف برآمده باشد و حله که او را پوشانیده بجهت تکوین و تقییم است نه بجهت برتری  
و ابراهیم را از جهت برتری پوشانیدند پس ولایت ابراهیم در کسوت نسبت به لقیه خلق باشد و جواب داده است  
حلیه که پوشانیده میشود ابراهیم علیه السلام اولاد و اولاد وی پوشانیده میشود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه  
ظاهر خبر است لیکن حله پوشیده با حلی و انفس و اغوا باشد از آن خبر کرده میشود و نفی است آنچه فوشت شد از ولایت گفت  
بشده مسکین ثبوت الله فی مقام التکلیف که تقدیم ابراهیم بر کسوت نیز از جهت رعایت نسبت الوصی آنحضرت است  
که آیه در مثال این امور مقدم و سابق میباشد بر اولاد و این فصل چیزی است و مراد از حله و نفی و دیگر مندرج در آن خبر  
است و لهذا آنحضرت را بکرسی نشاندند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت بر ابراهیم را جزای عریان کردن  
نمود است او را و وقت نهادن در آتش که اقبل و الله اعلم و مشهور است که حشر مردم حقا عراة عزل باشد چنانکه  
در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی که ما بدان اول خلق شنیده هم بدانست  
و لیکن ابوداؤد و ابن حبان روایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت احتضار جاهلای از طلبید و پوشید و گفت شنیدم  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود میباید بر انگیزید میشود در جاهلای او که مرده است در آن و صاحب حدیث  
از حارث ابن ابی اسامه و احمد بن حنبل روایت کرده است که مرده با سهو و غفلت میشود در آن گمان خود و زیارت میکنند  
یکدیگر را و آن گفته که جمع کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است باینکه این معنی میشود  
جاری و بعضی کاسی و بعضی گفته که مراد از ثیاب اعمال است که بر انگیزند میشوند بر آن و ابو سعید در نیافت تا و ابل او تل  
کرد و بر ظاهر و بعضی از اصحاب اند از ابل فلوهر که در نمی یافتند مراد چنانکه در نیافت عدی بن حاتم تا و ابل خطا میض  
اسود را در حیا که کذا قال الله شتی و سخن درین حدیث در شرح مشکوٰۃ زیاده برین کرده ایم و الله اعلم و بعضی مراد  
بهلوی حمد افراد و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بجهت مقام محمود چنانکه در فصل شفاعت معلوم گردد  
و عرب و فرج میکنند لوا را بواسطه شهرت چنانکه آمده است لکل غدا لای و می تواند که آنحضرت را لوا می دوست باشد  
و در او را احمد نام باشد کذا قال الطیبی و صاحب موطا سبیل طبرانی در ریاض النضره حدیثی آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم گفت بعلی رضی الله عنه آیا ندانستی تو ای علی که من اول کسی ام که خوانده میشود روز قیامت پس می ایستم  
من جانب راست عرش و سایه وی و پوشانیده میشود حله بر از طهارت بهشت بعد از آن خوانده میشود و بنیای می

در پی یکدیگر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده میشوند و حلهای سبز از حلهای بهشت و انا و آگاه باشند  
است من اول متهاست که حساب کرده میشوند روز قیامت بیشتر بشارت میدهم ترا که تو اول کسی که خوانده میشود  
ترا و سپرده میشود و لوای ملائکه و لای احمد است که آدم و تمامه خلق سایه میجویند بسایه لوی من روز قیامت و درانی  
لوی مبارک من مسافت هزار و شصت و سه سال است و ستان وی با قوت احمد است و قبضه وی لقمه سپید است  
و بن وی مروارید سبز و راسه گیسو است از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا که کعبه است  
در وی سه سطر است اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله رسانی  
هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس سیر میکنی تو یا علی بان لوی و حسن جانب راستان قسمت و حسین  
جانب چپان تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه پوشانیده میشوند و حلهای بهشت را پدید آورده است  
این پنج در خصایصی که سوال کرده عباد الله بن سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لوی احمد که چیست حضرت وی  
پس فرمود آن حضرت که لوله مصیقه الف است و حدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلوی  
چنانکه نقل کرده است عجب بن ابی الهیثم که این حدیث در جمیع است و ظاهر است در وی آثار وضع و خدا فانی است  
بجمله آنکه الله علیه و آله و سلم گفته اند که عباد الله عنه قول و خدا فانی است بحقیقت لوی احمد حق است و لیکن در احادیث  
تعبیر حقان با مثال این صورت واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از بر جبر است یا از  
یا قوت است و در حله عرش واقع شده است که اذغال نمک از گوش تا زنده و دوش مسافت دو صد سال و در دواتی  
بهشت صد سال است و امثال آن و ایمان آوردیم با آنچه بصحت رسید و به ثبوت پیوسته است نقل آن از شایع و بدیه  
مرا دوست ازان و اگر آنرا تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم عقل کوتاه اندیشی که باستعمال  
و استبعاد آن کند و تفویض میکنم حقیقه امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا  
استنباط نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید و الله اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه  
نمیدارند و لو اگر صاحب همیشه درین وسع و احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشند باذن وی و تالیف باشند  
مرا و را در متحرک بود و حرکت وی و مانع گردد و بهر جانب که وی بماند است و در استعمال عرب نزد عرب نگاه نمیدارند و او را  
بگر صاحب او منع نمیکند او را قتال بلکه میکنند با وی الله تعالی و لهذا لایق نیست بگاه داشتن او هر کس چنین کند  
علی راضی الله عنه در روز قیامت بدین نام است را فراموشی را که دوست میدارد و خدا و رسول و خدا را دوست میدارد  
خدا و رسول خدا و او را که قال صاحب المواهب و در غزوه موده آمده است که گوشت راست نخست جعفر بن ابی طالب  
پس قتال کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عباد الله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد  
بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او را قتال پس معلوم شد که لوی احمد در دست قاتل و در پیش شش میباشد و الله اعلم

صفت لوی احمد

مسافت

وصل در حقش کثر

وصل در طول جودش کثر

بجای تمام حال وصل و تفصیل و تخصیص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جوین کثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آن حضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم جوین من مسانت یکماه است و گنجهای آن برابرست و آب شیرین از غسل و مجری بر در و باقوت است و سفیدتر از شیر و در وایتی سفیدتر از نسیم و در بعضی روایات سفید از برف و پوسته ار خوشتر از مشک و کورهای مانند ستاره های آسمان و اگر در وی قهاس است از لولوا و در تحمید مسانت جوین مواضع عدیده و احادیث ذکر یافته بهر جماعه از بلادی که متعارف آن دیارست نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشد در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه ازان باشد بطریق تمجید و تقدیر و تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و مسافت نیست یا مسافت کنیه داین طریق مسکوک شایع گران است اینچنین توجیه میکند در مواضع عدیده و بعضی گفته اند که آن حضرت خبر داده شد اولاً بمسافت بسیم بعد ازان اعلام کرده شد مسافت کثیر و تفصیل کرد حق سبحانه بروی با تسامع آن شیافشیا پس امتداد بمسافت طویل باشد و بعضی گمان بردند که این اختلاف از خطای روایه است در روایت ولیس کند لکن دانسته اند که سلم آمده است که عرض جوین همچو طول است و ثقیف هفتاد هزار فرسخ است و آمده است که هر که بنوشد ازان تشنه نگردد هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال کسی که تشنه نشود آنست که مذاب کرده نشود با تشنگی و تشنگی و حرارت و حرقت لازم دخول نارسد و احتمال دارد که هر که مقدورست بروی اندازد کرده شود بی تشنگی و بعضی گفته اند که آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دو جوین است یکی در موقع دیگر درون بهشت و هر دو را کوثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کوثر نهی است داخل حبس و آب و درخت میشود در جوین و کوثر میگویند از جهت آنکه مد کرده میشود ازان و در بعضی روایات آمده که هر که بنوشد در جوین مست بر قدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود پس شخص به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن کوثری است که ریخته میشود از آب وی در جوین او زیرا که نقل کرده نه شده است مثل آن مرغی او را صلی الله علیه و آله و سلم و واقع شده است اقتنان بدان بروی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که جوین مخصوص آن حضرت است و از قرطبی نقل کرده شده است که واجب است بر کلفت علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه تعالی تخصیص کرده است پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم جوین که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شریعه که حاصل میشود بجموع آن عالم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاد و برسی نفر واقع شده است و صحیحین زیاد و برسیست و بقیه در غیر صحیحین است و روایت کرده از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین از اصناف آن و جماع کرده سلف و خلف بدان و در روایت مسلم از ابوهریره در حدیث مرفوع آمده که دارویش شود بر من است من بر جوین من و من میراثم مردم را از وی و گفته اند که حکمت در دادن آن حضرت مرفوع را





ما نزد پروردگار خود ایامی بینی که مادر چه حالیم و چه شرفست و محنت رسیده است ما را تا آنکه راست روی تو ما را  
از نیجای ما پس میگویی آدم علیه السلام بدستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غصه که هرگز نکرده است  
مانند آن غضب پیش ازین و نمیکند بعد ازین و حق کرد ما را از خوردن درخت و میوهائی که در آن نفسی بود و در آن  
کینه بسوی غیر من بود و بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسل که فرستاده شدی  
بنشین و تحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد الشکور آیمانی بینی بحالی که ما را ایم آیمانی بینی چه چیز سبب آن  
ما را از شدت آیت شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگویی نوح علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است  
امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی و یاد کند نوح خطیه خود را که سوال کرده بود پروردگار را که علم در شما  
پس رو روایتی یاد کرد دعای خود را که در حق است خود کرد که غرق شدند بر وی بسوی بلقیس که خلیل الهی است  
پس بیایند نزد ابراهیم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل الهی از میان اهل ارض شفاعت کن ما را بسوی پروردگار  
خود ای بینی که مادر چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز غصه  
که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و دوم من که گفته بودم سه روح که ذکر کند آن در و چهار نفسی بسوی غیر من  
بر وی بسوی موسی کلیم الله کلام کرده است پروردگار تعالی باه و نوز یک گردانیده است او را در باز گفتن  
پس بیایند بسوی را و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی را بر رسالت خود و کلام خود  
بر مردم نمی بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگویی موسی علیه السلام  
پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و نیت من اهل شفاعت و کشته ام نفسی را که  
امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی بسوی غیر من بر وی بسوی عیسی که دی روح الله و کلام او است  
بیایند عیسی را و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلام که القا کرده است او را بسوی مردم و روح وی و کلام او  
مردم را در دهر نمی بینی که در چه محنت افتاده ایم پس بیگوید عیسی علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است  
امروز غصه که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرده عیسی خطیه را و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده  
که گفت من اگر گفته شدم آنکه غیر خدا و گفت نیت من اهل شفاعت نفسی بسوی غیر من بسوی محمد و آل محمد که  
او را که می بیند ایست که امروز دیده شده است او را گناه او را هر چه متقدم و هر چه متاخر است پس بیایند  
خلایق آنحضرت را و بگویند ای بینی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود  
پس بفرماید آنحضرت این کار هست و من میکنم این کار پس میروم من وی ایم در بهشت و در روایتی  
در و در بهشت العزیز تعالی زیر عرش پس انتم در سجده برای پروردگار خود پس میگشاید خدا تعالی بر من  
و من را در حسن ثنا که گفته شده است هر پنج یکی پیش از من بعد از آن گفته میشود و بر او تهنیت مبارک خور و بخور



هر چه خواهی داده شود و تر شفاعت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میدارم سر خود را و میگویم یا رب امی  
امی پس گفته میشود در آزار است خود کسی را که نیست حساب بروی از در است از درهای بهشت و ایشان  
شکر میکنند مردم اورغیان از برای دیگر و در دعائی آمده که حکم میشود با حضرت که هر دو هر که هست در دل وی مقدار دانه  
از گندم یا جو از ایمان بیرون آرد و پس بیرون میگویم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم همان حمد  
و ذکر کرد مثل اول و گفته در وی مقدار دانه خردل پس میکنم آنرا باز رجوع میکنم و ذکر کرد وی آنچه گذشت و گفت  
مقدار ادنی ادنی دانه خردل و در چهارم آمده میگویم یا رب اذن ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید  
خدا ایتعالی هست اینکار تو اینکار نیست و شفاعت میکنم نزد خود سوگو کنند پیغمبر و کبروای و عظمت خود  
که بیرون می آید از کسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی نماند در تارنگ کسی که نص کرده است او را قرآن یعنی  
واجب است بروی خلود و این حدیث بر آیات متعدده با اختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و  
احادیث و این باب بسیار است و از هر ظاهر میشود که شفاعت آنحضرت علیه السلام از اول و توقف مردم  
بجمله تا دخول نار برای دفع عذاب و بعد از دخول جنت نیز برای رفع درجات شامل و واقع است تنبیه اشکال  
کرده اند در قول ایشان مرفوع را انت اول لرسول بل الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین  
طیث و ادیس علیه السلام پیش از نوح و جواهر گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند در منزل  
و دیگر آنکه او ایست مقیدست بقوله من بل الارض زیرا که مذکورین مرسل بابل ارض نبودند و رسالت آدم بسو پیش از نوح  
بود و ایشان موصوفه و مدح تعلیم کنند ایشان را شریعت خود را و همچنین شریعت و ادیس نوح علیه السلام رسالت وی  
پس بکار بود که دعوت میکرد ایشان را بتوحید فاما در گفته اند که موطن شفاعت پنج اند اول در راحت اهل معرفت  
او شدت و خوف و محسوس در آن مقام و از گری آفتاب و عرق و انتظار حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و  
و سادین در بهشت بحساب ثانی در شان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند بر رفع عقاب و ایشان  
را بی در اخراج قومی که آورده شدند در آتش بیرون آرد و ایشان از آن خاصر مع رفع درجات کسانی که در آید  
در بهشت و در هر کدام از این ابواب احادیث و روایات و تفصیل شفاعت سادسین نیز ذکر کرده اند و آن  
شفاعت آنحضرت است هر گاه خود را بی طالب در شفعت عذاب و بعضی شفاعت سایه گفته اند و آن شفاعت  
عزرایل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلا دای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی صبر  
کنند بدان مگر آنکه باشم او را شهادت و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست  
از پنج قسم اول و اگر این را جدا بشمارد اقسام دیگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسی که شفاعت کند  
من دور اهل مدینه و بیشتر اهل مکه بیشتر اهل طائف و دیگر شفاعت هر کسی را که زیارت کرده است و شریف است

صلی الله علیه و آله وسلم دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن را بعد از آن در دست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 دیگر در تجاوز از تقدیر صلواتی دیگر کسی که برابرست حسنات و سیئات وی که در آید بجهت راستی است از این عباس  
 که سابق در می آید بهشت را نیز حساب وی در آید بجهت رحمت خدا تعالی و ظالم تقدیر اصحاب عرفان شفاعت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و ارج احوال در اصحاب عرفان آنست که ایشان قومی اند که برابرست حسنات و سیئات  
 ایشان و الله اعلم و صلی بر او است از انس رضی الله عنه که گفت سال کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 که شفاعت کن مرا و قیامت پس فرمود آنحضرت بیکم انشاء الله گفتیم پس کجا طلبیم ترایا رسول الله فرمود بیکم  
 طلب کن نزد مرا گفتیم اگر ملاقی نشوم و نیام تر آنجا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتیم اگر آنجا نیامیم کجا طلبیم فرمود  
 پس طلب کن نزد جوی زیر که خطا نمیکند من این سه عمار را و آنجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جمیع  
 اماکن موطن آخرت حاضر و قائم است اما در اوقات و شفاعت کند است را و میراند و خلاص میگردد انداز شفاعت  
 و منافع اما صراط در حدیث ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زده میشود در صراط بهشت  
 در رخ پیاشتم من و امت من اول کسی که بگذرد آنرا و دعای رسل در آن نیست که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر  
 آمده است که پیغمبر شاقم است بر صراط میگوید رب سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای طلب سلامت  
 است بخیر بود از رسل دیگر نیز چنین میتواند که در آن روز بر مقرران نیز خوف و وجل در گاه لا اله الا الله که طلب  
 سلامت کنند و در روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند و دعا کنند یا رب سلم سلم و این بر عباد  
 ایشان است که همیشه برای نمونین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که سافت  
 صراط پانزده هزار سال است پنجاه صعود دست و پنجاه بر پیوست و پنجاه برابر و هموار نمیکند و از وی شخصی که  
 لا غرور فی راز ترس خدا نباشد و مشهور است که صراط نیز ترست از شمشیر و بار یک ترست از نموی و در حدیثی  
 آمده است که بعضی مردم اینچنین است و بعضی مثل داوی و سبع و این اینچنان است که میگویند که طول و قوت و شمشیر  
 بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال است و بر بعضی مقدار در حدیث نماز و این بنابر تفاوت اعمال و احوال ایمان است  
 و آمده است که چون امت بر صراط بفرزند و در مانند فریاد کنند و همراه پس آنحضرت از شدت اشتیاق با و از  
 بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمیکند ترا در روز نفس خود را و نه فاطمه را که دختر است و این بر الف و غایب  
 اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان و این حدیث معلوم باشد و کمال محبت و استقامت  
 فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس فریفت وی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث ابی هریره آمده است  
 که کسی که نیک دهد صدقه را میگذرد بر صراط و در حدیث کسی که مسجد خانه کوست ضامن است او را خداوند تعالی  
 بروج و رحمت و گذشتن بر صراط او و اما میزان که در سوال حساب بد آنست در حدیث آمده است که

کلی

کلی

نهاد و پیشو و بهشت راستای عرش و دوزخ در چپای و سه بعد از آن آورده میشود و میزان و نهاده میشود گفته  
 حسانت مقابل بهشت و گفته سیات مقابل نار و از این عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق نما میکنند کجا است خیر علیه السلام  
 و است و در روایتی کجا است است امیه و پیغمبر ایشان پس بپای آورده میشود من و پیروی کند راست من  
 غرض از این در وضو و کسب و داند و میشود و امتها اندام و چون می بینند مردم غفیل و درجه این است را میگویند  
 که نزد یک است که این است همه پیغمبران باشد و بهجت رسیده است که شست چیزی که حکم کرده میشود و فقیه  
 خون است و راه انجاری در تیره نبوت رسیده است که اول سوال از نماز و طبیعت میان دو حدیث است  
 که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در ولایت تسامی آمده که اول آنچه حساب کرده میشود  
 بنده را نماز است و اول آنچه کرده میشود بوی حکم میان مردم است و در تقصیر این حدیث اشارتی بود که طبیعت که  
 نظر مال را جمع است بود و ذکر واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون  
 حکم میان مردم است اگر چه در نماز هم کمی خواهد شد ولیکن مقتضای بذات بنده است و میان بنده گان بیکدیگر نیست  
 فافهم و آمده است که زائل نمیشود و قدم بنده از جهایش تا آنکه برسد و از چهار چیز از عروسی که در چه چیز فانی  
 ساخت و از علم دی که چه عمل کرد و در وی و از مال دی که از کجا حاصل کرد و در کجا اتفاق نمود و از جسم دی که در چه کار  
 گفته کرده و از راه الهی و قال هر چه حسن و بهجت رسیده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان  
 و دیوانی که در وی عمل است و دیوانی که در وی گناهان است و دیوانی که در وی نعمت الهی خداست که هر سه انعام  
 کرده و در طبیعت گفته که نمی گزرد هیچ یکی مرطبات تا آنکه سوال کرده میشود و در وقت قطره اول سوال کرده میشود و از اهلان  
 که شما دست لا اله الا الله و لا اله الا الله است اگر این غلغله بجا آورد گذشت پس سوال کرده میشود و قطره ثانیه  
 از نماز اگر آنرا به تمام بجای آورده است گذشت سوم از روز و رمضان چهارم از کوفه پنجم از حج و عمره ششم  
 از غسل و وضو و پنجم مظالم مردم است که از همه چه تر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردی باشد که فرضا را ادا نکرده  
 بهشتا و پیغمبر باشد و وضو و پنجم و دهم و آنکه در نماز را تا آنکه راضی سازد و ختم خود را و نیز گفته اند که گفته  
 میشود و بیک و آنکه در نماز و وضو و دهم را و داده میشود و در ختم را و روز قیامت هیچ در ساندگی و اضطراب پیش نمی آید بنده را  
 بر این خصوص است اعاننا الله من ذلك و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضی میکند که بعضی بیسان می ختم خود را و  
 بیرون می آید از این در طریقه چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسانت است که آخر کلام مرد و کلمه طیبه باشد  
 چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا اله الا الله و قل الخ و حدیث لطافه درین باب است  
 و از این عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کسی که قضا کند حاجتی را برای برادر خود می باشد



در مایه آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم اما خصل شریف و درود بر آن ظاهر آنست که بعد از خلاص از شدت  
وقوف و سوال و حساب و تجاوز از مضار و نجات از احوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شریف لایق  
ابدا و بعد از آن و قول جنت است و اول کسی که در بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود نا اول من فرج باب  
الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میرود خازن جنت میگوید صبر و استاده میشود و در خدمت چنانکه در امام در  
خدمت ملوک و میگوید احکم است که نگشایم در بهشت را بر پنجس پیش از تو و نه ایستم برای کسی بعد از تو آمده است  
که مؤمنان چون بایند در بهشت مشا درت کنند که آنکه استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم پس نوح  
و ابراهیم راه موسی و عیسی را علیهم السلام تشریفی و در خشی که کرده بودند در عرصات نزد استشفاع تا ظاهر گرد و شرف  
حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن و روایت است از آنکه این خطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا  
صلی الله علیه و آله وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر اینها است تا آنکه دایم من و حرام است بر امم دیگر تا در آیند  
است من و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدن جبرئیل پس گرفت دست مرا و فرمود در بهشت  
که هست من از آن در می آیند پس گفت ابوبکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت  
آگاه باش بدستی توئی اما اگر اول کسی که در بهشت را از است من و از این حدیث معلوم میشود که این است را  
بابی است مخصوص که می آیند از آن باب سائر است اما در حدیث آمده است که هر نفس از اعمال راوری مخصوص  
کشی در آیند از آن چنانکه میگوید از باب الملو و چهاردهان از باب الجهاد و باب روزه داران را باب السلامان گویند  
و میرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از آن در آید در بهشت باب الرحمة و باب التوفیق گویند لیکن زنی  
می آید که مبارک است بکنند و این میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگویند زنی ام که صبر کردم و ششستم  
به پیمان یعنی بوجه شدم و شوهر دیگر نکردم و پدر من کریم فرزندان خود را که یتیم شدند رواه ابو یعلی و در اینه لا باس  
و قال انذری اسناد حسن انشاء الله تعالی و معنی مبارک کردن یعنی می در آید با من یا می در آید و سببی من  
و گویای سید مرزبان حدیث را از آن کافل الیقیم فی الجنة یکنه او اشار با صبیحه المسماة و انوسلی رواه البخاری من  
حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا با شنود  
رفیق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت و کدام مغرقت و مرتبت در بهشت افضل از این است و در  
تشریح گفته اند که شان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین  
خود را و تعلیم میکنند و تمسکین میکنند و را اما تفصیل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حقیقت بوسیله و تفصیل  
در حدیث زینب که واقعه شده است در دعای اذان اللهم آت محمدن الوسيلة و الفضيلة و الدرر و الدرر و الدرر روایت  
کرده است مسلم از حدیث جده الله بن عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون بشنوی موزن را بگوید

آنچه در میان بعد از آن در دو مرتبه است بر من و هر که در دو مرتبه است بر من یکبار در دو مرتبه است بر من و خدا تعالی در بار  
 بیست و نهم سوال کنید خدا را برای من و وسیله نیز که آن منزلتی است در بهشت که غیر سه و نهمی است و هر یک یک بنده را از  
 بنده گان خدا میدارم که باشم من آن بنده پس کسیکه سوال کند برای من و وسیله فرود آید برای منی شفاعت  
 و گفته اند که وسیله نام اعلی منزلتی است در بهشت و آن منزله رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و برای اوست  
 در بهشت و وی قریب ترین بهشت است به من و گفته اند که وسیله نبی است و رسول الله از اقرب تو است صلی الله  
 علیه و آله و اطلاق کرده میشود بر منزله علیه چنانکه در حدیث و این نیز راجع به معنی اهل بیت نیز است که و اهل بیت با آن منزله  
 قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عبادتی است که اقرب به جنت میشود و هرگاه رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم اعظم خلق است از وی عبودیت هر چه و در کار او و عارف تر و امانت تر از مردم است بحق سبحانه  
 محبت ترین ایشان در خشیت و محبت منزل و اقرب منازل و عظیم تر باشد بنده او در بهشت و اعلی باشد در بهشت  
 که اقاله گفت بنده مسکین خدای تعالی بر ما العلم و یقین که وسیله در امانت است و است او نیز بود و سل نیز یکی  
 جستن چیزی بقال و سل الی الله و تو سل و اقرب الیه بعل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که در وسیله  
 دوست آید نیز باشد که آنحضرت بدان تو سل و اقرب جوید درگاه عزت و باعث قجاب شفاعت گردد چنانکه  
 سیاق حدیث مشعر بدانست و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می در آید در بهشت و در روایتی نیز می  
 و در روایتی در دار رسالت تعالی و امر امت بمسوال و وسیله برای آنست که تا بیا به اهل این دعا  
 و سوال ثواب جزیل و قریب به جمیل و زیاده ایمان در خدای حق و شفاعت رسول وی و به معنی گفته اند که  
 حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزله را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سبب آنکه یکی از ان دعای  
 است است مرا و وسیله بمقتضای چه چیز است که یافته اند بر دست وی انهدی و ایمان که اقاله است اما حدیث الهی است  
 و حق بهمان حق اول است و کمالی که نهاده حق تعالی برای جمیع خود و وعده کرده است او را بهمان روش  
 و وسیله بر سوال و دعای است نیست و فایده دعا و سوال ایشان بهم ایشان را چه است چنانکه در فرستادن  
 صلوة بروی آمده است صلی الله علیه و آله و سلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت است پس آن مرتبه از آنکه  
 بر سایر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در حدیثی بیان آنست و در حدیث  
 ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن  
 در هر پس سوال کنید برای من و وسیله را و احمد فی المسند در روایت کرده است این مرد و این مردی را که  
 از نبی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت وقتی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من و وسیله گفتند یا رسول الله  
 که سکونت میکند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آید که گفت





بسوی وی تعالی و محبت او را در اخیالی و اختلاطی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد با نیکویش اختیار کرده اند  
این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل خلعت است و خداوند خلاص است و نام کرده شراب را بهیم خلیل شد  
زیرا که وی خالص بود برای خدا و دوست میداشت از بهر خدا و دشمن میکرد نسبت از بهر وی و خالص خدا را در انفس  
و گردانیدن او را امام مکی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن فقیر محتاج منقطع مانع از خلعت شفیق وای  
معنی حاجت نسیم کرده شد بهی ابراهیم زیرا که وی قصر که حاجت خود را بر پروردگار خود قطع شد بهست خود  
بسوی وی و گردانیدن خود را بهجانب غیر وی تعالی هنگامی که او را جبرئیل در حال آنکه وی در تحقیق بود تا اندیشه شود  
در آتش پس گفت جبرئیل بل ملک حاجت فقال اما لیک فلا گفته است ابو بکر بن فورک خلعت عذافی میورست  
که موجب اختصاص است و بجای اسرار و بعضی گفته اند اصل خلعت محبت است و معنی او اشتقاقی و الیاف و  
ترفع و تشفیق و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود در تورات و انجیل و قرآن و در انبیاء و در  
انبار الله و اجاره قل فلم یذکم بذنوبکم پس واجب گردانیده الله تعالی هر که بخواهد که در خلعت و بجا آید  
و محبت اقوی است از نبوت زیرا که نبوت گاهی عداوت نیز میباشد چنانکه در سوره ابراهیم در آیه ۱۲  
اولادکم عدواکم و هیچ نیست که باشد و او را با محبت پس تمیز ابراهیم و محمد علیهما السلام محبت اعلی می باشد  
باشد بسوی خدا و نفس خواجه خود بر وی تعالی و انقطاع از ماسوای وی و اضربا بر دستان است و اسباب  
بازداشت اختصاص از وی در ایشان و خفی الطاف وی نزد ایشان و در آمدن اسرار الهی است و گفته اند  
غیب و معرفت در خلل باطن ایشان راسته صفای و بی تعالی مراد ایشان را راسته صفای قلوب ایشان است  
ما سوای خود تا در نیاید در دل وی ماسوای حق و این است نزد ایشان و قل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و او كنت متخذاً لخلیلتی ابیکم خلیلاً و لکن اخوة الاسلام باقیه ذکر گردانیده را قاضی عیاض و مشرک گردانید  
خلعت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این صفات که در حق خلعت مذکور شد و اثبات کرد اشتراک  
آنرا در میان ایشان در پندار علم و توفیق و کمال تر خواهد بود و با وجود اشتراک در جهنت فیضات وی صلی الله  
علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خواص و لوازم آن مشترک است میان مسائرا و نبیا و صلوات الله علیهم  
علی بعضی باز گفته قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند علیاً از باب قلوب که در جهنت خلعت این است یا در محبت  
پس گردانید و اند بعضی هر دو را برابر پس نمی باشد حبیب مگر خلیل و نمیدانند خلیل مگر حبیب لیکن مخصوص گردانید و غیر  
ابراهم خلعت و محبت یعنی تخصیص در ذکر تمیز است و در تحقیق اتفاق است و حال آنکه اطلاق خلیل  
بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته که در جهنت خلعت این است و اتم است و احتیاج کرده قبول وی صلی الله  
علیه و آله و سلم و كنت متخذاً لخلیلتی ابیکم خلیلاً پس نگرفت غیر از خلیل در حال آنکه اطلاق محبت بر قاطب

و پس آن شریف او و اسامه و جزایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از غلبت زیرا که درجه حبیبی که پیشتر است  
صلی الله علیه و آله و سلم ارفع است از درجه طفیل علیه السلام و اصل محبت میل است بسوی چیزی که موافق است  
عجب را و لیکن این در حق کسیکه هیچ میل اندوی و انقطاع بر حق بوی و این درجه مخلوق است اما خالق جاشانه  
منزه است از اغراض پس محبت او مرعده را نگین و سرست از سعادت وی و عظمت وی و توفیق و تدبیر اسباب  
ترب و افاضه رحمت و هدایت آن کشف حجب است از قلوب وی تا به پدید آوردن انقلاب خورشید که در سوی او و در پیشتر  
پس باشد چنانکه آورده است در حدیث فاذا جئک سمعوا الاذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به  
و فی سوره که فهم کرده شود انیر غیر از تجر و برای خدا و انقطاع بسوی وی و اغراض از غیر وی بماند و در اسلامت قلب  
و افاضل و حرکات و اعمالی در خدا را عز و جل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله  
علیه و آله و سلم کان خلقه القرآن بود فانی آنحضرت قرآن را ضی بود بر ضای وی و ناراض بود به بی رضائی وی  
و از بیجا تعبیر کرده اند بعضی اقول خود قد خلقت مسلک لروح منی و بدایمی انخلیل خلیلا اذا امانت خلقت کنت  
حدیثی و اذا مسکت کنت خلیلا فخشش برای تو باشم سخن برای تو گویم و این برای تو گویم سفر برای تو گویم و در این است  
خلقت و در صومیت محبت هر دو حاصل است سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم به ولایت اجناس و عبودیت و انوار و شرف  
و شرف و کفایت است درین باب قول حق سبحانه قل انکم تم تجون الله فاتبونی الا ینه با پس تمام در فیه و آیه است  
از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی ایمان آوردن و پیروی اطاعت وی در او امر و نهی و امر به انچه آورده  
از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدای سیرت و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و مناصحت  
در عایت ادب با وی و حکم صلوة و طام بر وی و این ثمره و نتیجه ابواب سابق است چون مقرر شد با انچه گذشت  
نبوت نبوت و وحی رسالت و استیجاب شد ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فاستجاب الله و رسول  
و انزلنا الذی انزلنا و قال انا انزلنا که شاهد و بشرا و نذیرا لقوموا بالله و رسول و قال قل یا ایها الناس انی  
رسول الله الیکم جمیعاً ان الذی له ملک السموات و الارض لا اله الا هو یحیی و یمیت فاستجاب الله و رسول الله النبی الامی  
الا یاتسیران یان محمد را حبیب و شعیب است و تمام نمیشود و حقیقه ایمان صحیح نمیشود اسلام و حصول غنی پذیرد  
نکر با ایمان محمد و شهادت بر رسالت وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله  
اکنفا بجز و اول و اعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلام اسلام چنانکه می پسند چه بخوانی گوید محمد صلی الله  
و علیه و آله و سلم یا الم ذلک لکما سبب می خوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله  
در این مشهورانی و با محبت به و این سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جهل  
آنست که حقیقت ایمان تصدیق است و نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع انچه آورده از پیش خدا گفته

باب نهم ذکر حقوق آنحضرت

در طاعت



که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق چیزی بر سر نرزد و با وجود منافی حکم بایمان صورت ندارد و آنچه عدم  
تحقیق تصدیق و بعضی گویند که صاحب این حال نمون نیست تا مقارن نگردد اند عقد قلبی را بشهادت لسانی  
زیرا که شهادت انشاء عقد است و التزام ایمان است و در عقد است انشاء تمام نمیشود و تصدیق با وجود فرصت  
و همت مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است میان فعل لسان و سایر افعال نعم حالت  
عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است انما قال فی الشفاء و الله اعلم و در اینجا قسمی دیگر است که تصدیق  
و اقرار دارد ولیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شدن تار و وجود نعم در باطن پس اگر امارت بودن  
بدریل قطعی از شارع ثابت شده و از کاسکین یقین وجود پذیر نیست باید که کافر باشد از جهت حکم شارع بدان و کلام  
بعضی متنفذین واقع شده است که کافر است بکلم ظاهر یعنی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر شکلی خوانند و این سخن  
محصل ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرده ایمان او معتبر بود و کافر باشد حقیقه مگر آنچه ثابت شود که شارع حکم  
بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی و قدر بر تنفیذ جماعه از فقهار حقه الله علیه صلوات الله علیه و نعمه و برکات  
علیه و بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند نیت خود را نیت بد و چیز آن را گوید این ماقم سخت است  
یا گوید چیزی برای خدا بد و انشال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صاحب این باب آن مینماید که  
گویند اینها منطوقه کفر و او هم آنند و کفر از بیجا لازم می آید اگر آن معنی متوهم منطوق را الزام بکنند کافر و در برشال  
اصل قبله که از نه اسباب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل ننمایند کافر نشوند اگر آنرا تاویل کنند و بجهت  
استناد و بدریل کشفیه که دارند ادعای حقانیت آن گفته کافر نشوند پس منع از تکفیر اصل قبله یعنی برسان چنان است  
نعم اکثر است شود که آن افعال و احوال و تقبیله امارت کفر است حکم بکفر بنابر این باشد نه بجهت لزوم کفر  
و الله اعلم بالمتعین و کلام در باب اسباب ایمان و ایمان و تقصیران بسیار است و کلام قوم مذکور است  
و تحقیق در این باب آنست که زیادت ایمان و تقصیران آن بر یادش علی و تقصیران او است و هر که قائل است  
بمغول علی و ایمان قیل بر یادش و تقصیران ایمان اندوی متصور و معتدل نه و مجر و تصدیق آنرا قابل نه چند یادش  
در عدد و در نعم کمال و تقصیران و تصدیق از جهت اختلاف صفات و تبارک حالات از تو قایلین و تقصیران  
اعتقاد و در نعم قدرت و دوام و اعتقاد و حضور قلب است ایمان پادشاه و تقصیران نه از آنچه تنبیه بر این است  
بیان این بطلان قوی که در بعضی مردم شهرت یافته که ایمان نزد محمد شریف عبارت از مجموع تصدیق و ایمان و اقرار  
بلسان و عمل بارکان است و هر چه اگر آن کلام محدثین خبر نیست آن مفهوم میشود و مراد ایمان کامل است چنانچه  
تصحیح کرده است بآن مثل بخاری و در تریب و می تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شهرت  
کافیه از زبان قدیم راه یافته چنانکه قاضی عسکری در مواقف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقه ایمان و مذاهب





شرط محبت است که استغفار و مستلزم استغفار است و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود او است و لا بد این محبت که معلول متابعت است و موجود میگردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است بر او را و مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بحکم الله بدان است فافهم و قال تعالی  
 فاستجابوا لله و رسولہ الہی الامی الذی یومن بالله و کلماتہ و اتبعوہ لعلمکم تتقون ایمان آید بخدا و رسول وی  
 و متابع است که پیروی رسول را با سید آنکه هدایت یابد به صراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای اهدا و اثر  
 دو چیز ساخت ایمان بر رسول و اتباع وی و پیروی هر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد با التزام نیست و  
 در فعل است است اگر چه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 واجب باشد بر ما که آنچه میگوید کرده است دلیل و قال بیانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یکونوا بشیئ منہ سجد  
 میخورد و پروردگار تعالی بشارت پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آید از ایشان تا آنکه حکم  
 سازند از او چیزی که نشاء است و متابعت میان ایشان تمام لا یجدوا فی انفسہم حرجا مما قضیت پیغمبر نباید در خود  
 تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کرد که او و رسول او تسلیم و متابعت نمایند برای تو بظاهر و باطن این اشارت بر تبه اعلی از  
 اطاعت و تبعیت و انقیاد است که را معنی باشد بحکم رسول در ظاهر و باطن خواه موافق بخواهی نفس یا شایع مخالف آنکه  
 بقیه این دانند که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احق است و بعد از آن در باطن خدشه و ظلمانی فاند  
 و این را مقام رفعا و سلیم گویند که قول وی بجهان افقال لہ ربہ اسلم قال اسلمت لربک لوالدینک لشیئ منہ است  
 و در مواظباتی آمده صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است بر شما بآنکه لازم گیرید و محکم گیرید و سنت مرا و سنت  
 خلفا را باشد برین مورد پس بر او و روایت خود و از حدیثات امور زیرا که هر حدیث بدعت است و هر بدعت ضلال است  
 و در حدیث جابر رضی الله عنہ این زیادت آمده که ضلال است در نارس است و در حدیث عائشہ رضی الله عنہا  
 آمده است که اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را عمل کرد و روی بر خصمت پس تنزه کردند و دوری  
 جستند انسان نمی داند و ترش است خود را که عمل بر خصمت کنند پس رسید این خبر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس تنگ گفت به خدا و گفت چنانچه حال تو می که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بجای سوگند برستی من  
 و اما ترش این ابشاشم بخدا و بر بنای او و خدایت من این شام از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم  
 و خشیت عمل بر خصمت میکنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین و درین صفتهاست که متضمن  
 صلاح کار دین و دنیا است چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده شود بر خصمتی او چنانکه دوست  
 میدارد که عمل کرده شود بر خصمتی او اگر چه عمل بر خصمت افضل و ارفع است ولیکن گاه گاهی عمل بر خصمت نیز  
 محمود و مرغوب می افتد و بلا خطه ترقیه و ترقی و تفسیر الهی حکم عزیمت میکنم و در حدیث دیگر آمده است

و الله اني لاشك انكم بالحق والحق انكم لکنی اصوم و افطر و اصلي و ارقد و اتزوج نساء من رغب عن سنتي فليس مني  
و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمل قلیل فی سنته غیر من عمل کثیری بدعت و فرمود کسی که زندگردد  
سنت مرا پس تحقیق زنده گرداند و کسی که زندگردد مرا باشد با من و نیز آمده است که کسی که تسک کند بسنت  
من نزد و فساد است من باشد او را اجر صد شهید آمده است که تسک بسنت بهتر است از احداث بدعت یعنی  
اگر چه بدعت حسنه باشد چنانکه احیا آداب غلا و قیلولة مثلاً چنانکه در سنته واقع شده است از نماز و رباط و درسه  
و میسر قاعل آن باطلی مقام قرب و وصول بهرکت اقامت سنته و حصول رضای حق و مقرر است که مذموم و  
مردود بدعت مغرشته است و آنکه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنته بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است  
از جهت رعایت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند قلم صرف و نحو و علوم الهی  
که نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط و مدارس و بقیاع خیر و صباح مثل سیری و ترفه باقی مکروه و حرام و  
اقامت سنته اگر چه قلیل و صغیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگر چه کثیر و کبیر بود و منفعت و مصلحت در آن و باشد  
التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبدالعزیز نوشتند بسوی وی احوال بلاد خود و کثرت نمودن آن یا کمیشانرا  
بنظرم یا برادریم ایشانرا به بنیه چنانکه سنت است پس نوشت عمر ایشان بگیرد ایشانرا به بنیه و بر آنچه جاری شده است  
بر آن سنته و اگر اصلاح نکند ایشانرا آنچه حق است اصلاح بکند ایشانرا خداوند نظر کرد عمر رضی الله عنه بهر اسود و گفت  
و الله میدانم که تو حجوی فقع و ضرر نمیکنی اگر نمیدانم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که بر من میگردد ترا بوسه نمیکردم  
ترا پس از آن بوسه کرد و او را دیده شد عبد الله بن عمر که میگردد ایندناقه را و رجائی پس پرسیدند از سبب آن و گفت  
نمیدانم مگر آنکه دیدم من رسول خدا را که میگردد من نیز میکنم و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه و فرموده در آنجا نمانی بود  
میگشت کردوی انداخت آب را بر سر وی از کوه و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که کرد و اینچنین  
من نیز کردم و آمده است در تفسیر قول و تعالی و العمل الصالح یرفع که عمل صالح اقتدا بر رسول الله است صلی الله  
علیه و آله و سلم و گفت سهل تستی اصول مذہب ماسه چیز است اقتدا بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق و انقیاد  
و اکل حلال و افلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی در مسجد  
باجامعت پس چون شد ندا ایشان و در آمدند در آب و غسل کردم من بعد پیش که فرمود کسی که ایمان دارد بخدا و روز آخرت  
باید که در نیاید حمام را اگر بخیزد و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب داعی را که میگوید احمد بشارت باد ترا که خدا بخشد  
ترا با استعمال آن سنت و اگر دانید ترا امام که اقتدا کرده شود تو گفت کیستی تو گفت منم جبریل و صل و از جمیع  
حقوق رعایت ادبست با جناب صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مجید مملو دشوین است بایات که ارشاد میکند  
بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی لتؤمنوا بالله و برسوله و تقروه و توقروه

وقال يا ايها الذين آمنوا انقذوا ما بين يدي الله ورسوله وقال يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت  
النبي الا انه يقول لا تجعلوا دماء الرسول بينكم كدماء بينكم بعضكم بعضا وقوله تعزوا اي تجلبوا وتبايعوا في تعظيمه وتعزوه ونهى  
كراهه ان تقدم كرونه اي يوقل وسواء اوب بسبقته كرونه في كلامه يعني نگویند پیش از فرمودن وی و چون  
فرماندگوش نهید ونهی کرد از شتابی کردن بقضاء امری پیش از قضای وی و در هیچ امری از امور دین بعد از ان  
تخیر کرد و گفت و اتقوا الله ان الله سمیع علیم کذا قال لقاضی و در مواهب گفته از جمله ادب است انقدم نکنند  
پیش از حضرت بار و نهی داد از بی هیچ تصرف تا آنکه امر کند و نهی کند و ان کند وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فرموده  
وی سبحانه و درین آیه و این حکم بانی است تا روز قیامت و منسوخ نشده است پس تقدم پیش سنن و ادعای و  
بعد از وفات وی همچو تقدم است پیش وی در حالت حیات بی فرقی مجاهد تفسیر این آیه گفته تفوق نکنید  
در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخیري تا حکم کند خدا متعالی بر زبان وی و سخاک گفته حکم کنید بامری بحکم  
رسول خدا و گفته اند که نظر کنید با ادب به رقی رضی الله عنه با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که تقدم کرده پیش  
در نماز چگونه تا فرمود اگر چه آن تقدم باذن و امر از حضرت بود و گفت خیر در این بودی تا فرمود که تقدم کند پیش رسول خدا  
و کجا رسانید و این ادب و قائم مقام و امام گردانید بعد از وی و بجای رسانید که هیچکس نزد و از جمله ادب است  
با حضرت که بلند کرده نشود و آوازها بر او چنانکه جر سکند بعضی بعضی را و ندا یکسانید و او را چنانکه ندا میکنند بعضی  
بر بعضی را و بخوانید بنام بلکه تعظیم کنید و توقیر نمایند و بگویند یا رسول الله یا نبی الله و نازل شده است و در نهی تمیم  
یا در قومی غیر ایشان که آمدند و بایستادند بر و از حضرت و ندا کردند که یا محمد اخرج الینا پس نامت کرد و ایشان را  
خدا تعالی و گفت اکثرهم لا یعقلون و بعضی گفته اند که نزول کرده است آیه اولی در شان ابی بکر و حضرت صلی الله علیه و آله  
اخطائی واقع شده بود میان ایشان پیش از حضرت تا بلند کردند آوازها را و بعضی گفته اند که نازل شده در حق ثابت  
بن قیس بن شماس که در گوشهای وی کرمی بود و بلند کرد و آواز را پس شست در خانه از ترس آنکه بزرگوار شود  
اعمال وی پس طلید و او را از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بشارت داد و بشرا درت و دخول بهشت پس شسته شد  
در یوم الیمامه و قاتمه این حکایات در مواضع خود بیاید انشاء الله تعالی و روایت کرده شده است که ابوبکر صدیق  
رضی الله عنه چون نازل شد این آیه گفت و الله یا رسول الله کلام نمیکنم با تو بعد از این مگر مانند شخصی که راز گوید و  
عمر فاروق رضی الله عنه نیز سخن میکرد با حضرت همچنین تا آنکه فی فهمید از حضرت علیه السلام سخن او را اگر چه از استفهام  
پس نازل شد قول حق سبحانه ان الذين يعصون اوصوا ثم عند رسول الله انكس الذين اتقوا الله فاستجاب لهم  
الموتى هم منفردة و اجر عظیم در روایت کرده شده است که ابو جعفر امیر المؤمنین مناظره کرد امام مالک و امام محمد  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود ایشان را امام مالک رحمه الله علیه چیست سخن آواز خود را یا امیر المؤمنین

三

در مسجد زید که حق تعالی ادب آموخته است قوی را دگفته لازمه اوصواکم فوق صوت البنی الایه و مدح کرده است قوی دیگر را و گفته است ان الذین یفوضون اوصواکم الایه و ذم کرده است قوی دیگر را و گفته ان الذین ینادونک من وراء الحجرات الایه و بدستی حرمت و عزت رسول بعد از موت پیچو حرمت اوست در حالت حیات شریف پس زاری کرده و خاموشی گزیده ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در دعا روی قبیل آرم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه وی وسیله تست و وسیله پذیرفت اوم صفی الله روز قیامت و روی آری وی و شفاعت طلب کنی از وی قال الله تعالی و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک الایه و چون رفع اوصوات فوق صوت آنحضرت موجب جود اعمال گردد چه گمان میری برفع او از تبارخ انکار برتن و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت است از باب معقول و اهل تفلسف است و از جمله ادب به آنحضرت است که استشکال نکنند در قول آنحضرت بآیا بلکه استشکال کنند در آری بقول او و معارضه نکنند نفس را بقیاس بلکه تأیید کنند قیاس را بنهض خود بشرط صحیح قیاس عدم وقوع اوست در مقابل نفس و شریف و تغییر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخیالی که مخالف است اوست که اصحاب آن فنون آنرا معقول خوانند و با او را شک و شبهه پیدا نمیم و موقوف داشته نشود قبول یا جاب به بعد هم موافقت این قول که موجب سود ادب و جرات است نعم تاویل تشابهات و تطبیق آن محکماست بشرطی که مذکور است در مجلس مقرر است ولیکن بعد از وصول بمرتب استقامت نه بجز استبعاد و خلاف عادت و بدیهه است و در اینجا نیز تسلیم و تقوی پس است و این روش در تفسیر و حدیث که به پیروان وی و اشیاء وی کرده اند بسیار است حاجت به ذکر آن نیست تاب الله علیه و غفر لهم و نسأل الله العاقبة و باجمله تکلیف و تسلیم و خضوع و استکانت فضل و انابت و توکل در توحید مسل واجب است و در توحید رسول و عظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا در توحید است که بخاست نیست مر عبدا از عذاب خدا و فو نیست برضای او مگر بدان یکی توحید مسل در بدو بیست دیگر توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر و رضای نگردد و حکم غیر وی کذا لقتل اصحاب او از عیب عن مدارج السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود دعا را و خواندن او را مانند دعائی بعضی از شما بعضی را قال الله تعالی لا تجادلوا رسوله الرسول بینکم که دعا بعضکم بعضا و در بعضی این آیه مر مفسر آنرا دو قول است یکی آنکه نخواهند او را بنام مبارک او چنانکه میخواهند بعضی از شما بعضی را بلکه بگویند یا رسول الله یا نبی الله یا توفیر و توفیع و بر معنی بعضی مضاف بفعل است و دوم آنکه نگردانید خواندن او و شمارا و پیچو خواندن بعضی از شما بعضی را که اگر خواهد جواب ندهد اگر خواهد بد بلکه بر تقدیر خواندن او و شمارا البته جواب باید داد و حاجت است و واجب است و تخلف از آن گنجایش ندارد و چنانکه مضمون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا

استجیبه و آمده للرسول و ادعای کم لما یجیبکم است و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل است و شاهد بر اینست حدیث ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب گفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبه و الله رسول و در ذکر خصائص شریف گذشته که نماز باطل نیست و نزدیک شافعی رحمه الله علیه با حاکم بنی و وصلی در لزوم محبت آنحضرت واجب است از تمامه خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات از رضا و احوال بالاتر و فاضله نیست و شخص وقت سالک بی محبت جسد بی روح را مانند عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده ولی الحقیقت اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع ثمرات و نتائج محبت است نه حقیقت او در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است که تعریف و تحدید نمیتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا اگر کسیکه قائم است بوی بطریق و جودان که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده میکند آنرا از خفا پس خدا و وجود است انتی و این کلام در ذوق و محبت و جهالت و الایجاب و وضع نقطه سنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مغرب و آنرا مراتب درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بر آن واقع است پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب است در جمیع احوال و آثار و وجود و طاعت او است بر شهوات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و وفائی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و در نمی یابد آنرا اگر کسیکه فانی گردد و انیده است او را در محبت و گرفته است او را از وی تمام و او بیزید بسطای گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از عیب و محب صادق اگر بدل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بر آن کم می پندارد آنرا و شرم دارد اگر بیاید از محبوب خود و اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را فدای تمام برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوای محبوب از دل و کمال محبت تقاضا نمیکند آنرا و تامل بقیه ایست مرغیرا و محبت غیر راجح است محبت بدخول و معلول است و بعضی گفته محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بقای وی و هیچ لسان بد که او را الله و ام و من احب شیئا اکثر ذکره و انیمه آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است به وی چیزیکه موافق است انسانیا استلزام او است با دراک حسن ظاهر و خوب صورت جمیل و اصوات حسنه و اطهر و رول و شاه آن و باوراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه همچو محبت عالمان و علما و آنها که ماثور و معروف اند بسیار جمیل و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مایل و مشغوف است با مثال ایشان یا حب لذت احسان و انعام است و تحقیق محمول گردانیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند ایشان و با بحال سبب محبت حسن است

یا احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و نفع البرکات علیه افضل الصلوات و اکمل  
التسلیمات و آنحضرت جامع است مابین معانی را که موجب محبت اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل و کمال  
و اخلاق باطن گذشت چیزی از ان در ابواب سابق آنچه در وی کفایت است و اما احسان و انجام دی صلی الله  
علیه وآله وسلم بر امت از رفت و رحمت و شفقت و تعظیم کتاب و حکمت و هدایت بصراط مستقیم و انفاذ امر  
نارجمیم و کدام احسان و انجام اجل و اعظم است از روی قهر و اغوا اگر هست از روی نظر از احسان این  
رسول کریم جمیع مؤمنین و کدام انضال و اکرام اعم و اشمل است از روی منفعت و افادت از انجام کن صحابه  
فضل عظیم بر کافه مسلمانین که وسیله ایشان است بسوی هدایت و منفعت است از عنایت و داعی است بفلاح  
و کرامت و شوق و شاهد است مرایشانرا نزد پروردگار و موجب بقای دایم و نعم هر دو هم قرار پس ثابت شد که  
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مستوجب محبت حقیقه است شرعا و جبلته و چون جاری است عادت آدمی و دل  
بر آنکه دوست میدارد کسی را که احسان کرده یکبار و دوباره نمایی را که فانی است اخلاص کرد او را از ملکیتی و مقرری که  
در دستش نیست چگونه کسیکه رسیده است از وی نعمتهای دائمی ابدی و نگاه داشته است از بلیه های سرمانی چون  
پست، مرو که دوست میدارد کسی را که چیزی از صورت جمیل و صورت حمیده دارد و پس چگونه کسیکه جامع تمامه  
انواع حسن و جمال و عادی جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس متقی موجب آن شد آنحضرت صلی الله علیه  
وآله وسلم که محبت ما را و او را و او را و اولی و اصلی از محبت ما بنفس اهل و اولاد و اموال خود را باشد و هر که  
ایمان آورده است با آنحضرت ایمان صحیح با خلاص خالی نیست از وجدان چیزی از این محبت ولیکن بعضی  
حظ او را ندان یافته و بعضی کمتر و مدار بر ترک شهوات و عدم احتیاج به غفلت است اما ذنا الله و شک نیست که  
خط صحابه و تبعی اتم و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت است و معرفت ایشان آنحضرت راعیان است  
چنانکه از اخباری که منقول است معلوم میگردد و قال الله تعالی قل ان کان آباءکم و ابناءکم و اخوانکم و ازواجکم  
و عشیرتکم و اموالکم اقترفتوها بتجاره تخشون کسادا یا مساکن ترضونها حب الیکم من الله و رسولہ و جهاد  
فی سبیلہ الا ینہ و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن احدکم حتی اكون احب الیه من والده و ولده  
و در روایت نسائی بتقدیم ولد بر والد و در روایتی و الناس جمعین و در حدیثی من اله و مالک و در روایتی من نفسه  
نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت بار رسول شد تو محبوبتری  
نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایان نیاز دیگری از شما تا آنکه باشم من محبوب تر  
نزد وی از نفس او پس گفت عمر سوگند میخورم بخدای که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوبتری نزد من از  
نفس من پس گفت الان یا عمر و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام وقتی در سینه فرو برد



و تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی گفته است سهل فستری کسی که نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه و آله  
و سلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او بخشد علاوه بر سنت او زیرا که آنحضرت گفته است  
صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه الحديث و گفته اند بعضی زیاده یعنی تا ایشا را کنی  
رضای رضای خود را می خود اگر چه باشد و روی هلاک تو از اینجا معلوم شد که محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که  
آن حاصل بود غیر از پیش ازین قطعا حسب او ایجاب الدنیه گفته و قوف عمر رضی الله عنه در اول درواستثنای او  
نفس را از محبت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی است و محبت اختیاری بتوسط اسباب و موجبات  
علم بمنافع و مضار و فوائد آن میباشد و اراده حضرت در محبت اختیاری بود زیرا که گاه نیست بقلب طبعی  
و تغییر جبلت و باین تقدیر جواب عمر نخست حکم طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت با استدلال که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت بسبب نجات وی از هلاکات  
و شیاء آخرت پس خبر داد با آنچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم الآن یا عمر معنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب است  
اتقی و نزد این سبکین آنست که غیر عمر رضی الله عنه اول از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه با شرم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول بآنکه قلب طبعی  
تغیر جبلت ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و عزای که بریا ضیاء و مجاهده تغییر پذیر نیست و تبصره و هست  
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته و ظلمت نورانیت بدل شده  
خداوند را در محلی قابل دستبرد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موبد این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست خبر داد دست میداری تو یا عمر گفت نعم یا رسول الله  
محبت من مشرک است میان اهل و آل و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه عمر زد و فرمود الان چگونه  
می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و آل و ولد و نفس را محبت نفس که هنوز باقی است پس یار دیگر دستی زد و گفت  
همه را از دست نه محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری با استدلال باشد و عمر رضی الله عنه  
از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و معنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلت است  
خواهد بود و معلوم شده است که غلبه محبت بجای می رسد که هر ایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل  
حبکم احب الی من لی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد اگر محبت نفس شایسته  
اختیار باشد اما در محبت عطشان ماء بارور را اختیار اصلا دخل ندارد و فایده باشد التوفیق و گفته است علی  
ابن ابی طالب رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما

و مادران ما و از آب سرد بر تشنگی و غسل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت  
 معنوی روحانی اگر چه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد روی  
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت ای امیر المؤمنین خواهی شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت  
 چه آمده کرده توان اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می بینی عمل کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت  
 آمده نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه و لیکن دوست می دارم خدا را و رسول خدا را  
 فرمود آنحضرت انت مع منی حبیب و از صفوان بن uryه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و آدم  
 اورا و گفتم یا رسول الله بده مرا دست شریعت خود را تا پیوست کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم  
 یا رسول الله ای اجبک قال لم یرو عنی احب و رواه ایست کرده اند این نقل را از آنحضرت عبد الله بن مسعود  
 و انس و بی فروان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین رضی الله عنهما  
 و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در درجه من روز قیامت در دنیا و آخرت  
 سهالقه است که فرمود که باشد در درجه من مانا که مرا غایت قریب و معیت است نسبت به دیگران که آنجا است  
 بطلاق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد روی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو محبوب تر هستی  
 نزد من از اهل حال من چون یاد میکنم ترا صبر نمی توانم کرد تا می آیم و نظر میکنم بحال مبارک تو من یاد میکنم  
 موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می درانی تو بهشت را برداشته بشوی با پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر  
 می درایم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی و من یطیع الله و الرسول قالوا لک مع الذین انعم الله علیهم  
 من النبیین و الصالحین الا به پس خواند آنحضرت آنرا و خواند این همه را بروی و ذکر کرده اند بعضی  
 مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و حضرت محبت مرا آنحضرت را کم صبر کرد  
 پس آمد روی نزد آنحضرت و حال آنکه شغیر شکسته است رنگ روی و شناخته میشود و روی او اندوه  
 پس فرمود مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفت زنگ گفت  
 یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم بحال مبارک ترا شوخ می شوم و حشت شدید  
 تا می آیم و می بینم بحال جهان آزایی ترا بیشتر یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شایا بالابد و بشیر  
 با پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در مرتبه پایان ترا از مرتبه تو خواهم بود و اگر اندام نمی بینم  
 ترا تا بعد پس فرود آید این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین آمده علی الاجمال  
 و در حدیث دیگر آمده که روی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بحال مبارک میدوخت و اصلا بجانب  
 دیگر نگاه نمیکرد و فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مندی شوم بحال مبارک

و ذوق میگویم بیدار و اما غم ازان دارم که چون روز قیامت شود بر میآورد و ترا حق تعالی پس حق تعالی این آیه فرستاد  
 و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من اجبتی کان محی فی الجنة پوشیده نماند که مراد جمعیت مساوات  
 در درجه نخواهد بود اگر چه در بعضی اجاد بیت کان فی جنتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است  
 بیشه ای که ممکن شود بدان دیدن جمال وی صلی الله علیه و آله و سلم و رفع حجاب اگر چه از دور باشد و چون زانل گردانیده شود  
 حجاب حاصل میشود مشاهد و معیت معنوی همه را حاصل است و با باب محبت را مشاهده بسیار باشد و نعم و انوره ایشان  
 از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد جمعیت و الا جمعیت قلبی همیشه فی مشاهده بهتری حاصل است چنانکه  
 در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که میزنند و در شامیری را و نزول نکردند منزلی را اگر آنکه ایشان باشند  
 مجوس داشته است ایشان را عزیز پس معیت معنوی هر جرح است نه مجرد دیدن بقلب و نه بقالب و لهذا بود نجاشی  
 قریب ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه جابر بود و عبد الله بن ابی العقیق از وی یا آنکه  
 پیوسته بودی در مسجد و لیکن همان ششاقان با وجود معیت قلبی محبت بهتری نیز میخواستند تا دل و دیده هر دو متوجه و محفوظ  
 باشند گفت بند مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون ششاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بهتری  
 در قیامت محبت علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد ایشان را که اندرین دنیا  
 چون در رویت قلبی و بهتری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بهر و بهیترت متحد شوند معیت حاصل شود که هیچ  
 پرده در میان نماند و الله اعلم و حاصل بر بیان بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از ثواب محبت رسول خدا  
 و شوق وی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او خت ترین  
 است من در محبت من مروی اند که می آیند بعد از من دوست میداروی یکی از ایشان کاشکی میدید مرا در مقابل اهل و  
 مال خود یعنی همه اهل مال خود را بدو و خداوند را حاصل کند و این تمنای دیدار شریعت و اظهار محبت آنحضرت  
 است که اگر باین طریق هم حاصل میشد میگردید من معنی مراد دیدار آنحضرت است در آن فریضه آنحضرت و این طریق  
 فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین هر سده که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در مقام چنانکه سایر صلحای است در  
 دنیا باشد یا در بقعه چنانکه کمال اولیاء را بیانشد نیز و در نباشد یعنی چنان مشتاق جمال و ولقائ شریف اویند که اگر  
 آنرا بدل اهل و مال میدادند اگر چه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فانهم والله التوفیق روایت است از ابو  
 اسحق کوفی از ائمه اربعه شده بر او و برادر او و زوج او و زاهد با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس پرسید  
 آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه دوست میدارد  
 و گفته بنام مرا تا به نهم جمال مبارک او را چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبه بعدک قلیل بر مصیبت بعد از  
 سلامت تو فرود آسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز بر خاست روز احد و دشمنان آنحضرت

گشته شد و بسیار شدند در مدینه زنان فریادکننده بیرون آمدند زنی از انصار پس پیش آمد برادر خود را و پسرو شوهر  
 و پدر خود را که همه گشته شدند و در نمی یابد آن زن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است و هر کرامی بشما از ایشان قناده  
 بر زمین می پرسید این کیست میگوید بنده برادر است و پدر تو و پسر تو و زوج تست التفات نمیکند آنها و میگویند  
 پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش است تا رفت و رسید با آنحضرت و گرفت طرف جامه مبارک او را و گفت پسر و مادر من  
 فدای تو باد یا رسول الله پاک ندارم و تئیکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد و چون بیرون آورد ز اهل که زید بن العقیله را  
 رضی الله عنه از حرم تا بکشند او را گفت مراد ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان  
 بجای تو بیاید که میزدیم ما گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام  
 اکنون در جای خود باشد و میخواهم که در دست شریف وی برسد فارسی و من در اهل خود باشم گفت ابو سفیان  
 ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد را و از این عباس بن علی الله عنه  
 آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام از بعضی زوج و نفرت دی  
 بر زمین از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مرخدا را و رسول خدا را و چون مختصر شد بلال رضی الله عنه  
 فریاد کرد زن وی و گفت و احسنه و در روایتی و اگر باه گفت بلال و اطرباه غدا لقی الاحیه محمد و حزن بنده خوشی  
 و شادی قروا ملاقات کنم وستان را که محمد و گروه او بنده و نعم ما قال المشاء بیعت در غربت مرگیم تنها نمیست  
 یاران و عزیزان طرف بیشترند و از عهده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خاله که جای میکرد بخانه خاوند  
 اگر آنکه ذکر میکرد شوق خود را بر رسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و نام می برد ایشان را و میگفت هم اهل و اهلی  
 ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزوی میکند دل من دراز شد شوق من بسوی ایشان زد و دکن است  
 پیر و دو گاه من قبض روح را بسوی خود بگیرم میگوید می نالید و میگفت این کلمات را تا غلبه میکرد او را خواب و در دست  
 کرده شده است از ابو بکر صدیق که میگفت سوگند بخدا می کنی که فرستاده است ترا بحق که اسلام ابو طالب خاکش روشن  
 کنند و ترسیده چشمم را از اسلام دی یعنی ابو قحافه که پدر من است زیرا که خاک کنند است چشمم ترا و همچنین میگفت  
 محمد بن الحنفیایه عباس رضی الله تعالی عنهما که اسلام آوردن تو محبوب تر است نزد من از اسلام خطاب ندیدم که تو  
 محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ایت است از زید بن اسلم گفت بروا آمد عمر رضی الله عنه  
 شبی برای حراست خلق پس وید چراغی را در خانه و پیر زنی میزد چشم را و میگوید علی محمد صلوة الله علیه  
 الیه یون الحبار قد کنت قریبا کما بالاسفار یا لیت شعری و النایا اطوار اهل جمعنی و جمعی الدرد یاد میکند  
 آنحضرت را اظهار شوق میکند ببقای او پس شصت عمر و گفت اعاده کن تول خود را پس اعاده کرد بصوت خریز  
 و گوی کرد و درین حکایت دراز است روایت کرده شده است که عبد الله بن عمر خواب کرد پای او پس گفته شد

او را با دکن محبوبترین مردم رانزد تو تا بر دوا این آفت پس فرما کرد یا محمداه پس به شد پای او در قیامت کرده شد  
 که آمدن من نزد عافیه و التماس کرد که بکشای برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بکشاده اند  
 قبر شریف را اگر یک در آن زن تا جان داد یعنی الله عمنها و از پید بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است  
 که کار میکرد در بنیانی که مراد او بود پس اندیشش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خدا و در این  
 بهر امر تا نه نیم بعد از مجرب خود هیچ یکی را پس رفت بهر دو مثالین دعا از بعضی اصحاب و دیگر نیز را نورست  
 و وصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اندا علی و اعظم اتماع و اقتدا با او و استعمال سنته  
 و سلوک طریقه و امتداد بهدی و سیرت او و قوت نزد و در شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال الله تعالی قل انکم تم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله پس گردانید متابعت خود را و دلیل و علامت محبت  
 خدا و محبت خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در ساله قشیری از ابو سعید خراسانی آمده که گفت دیدم آنحضرت را  
 صلی الله علیه و آله و سلم در منام و گفتم یا رسول الله معذرت دارم که محبت خدا با او داشته است مرا از محبت تو یعنی  
 محبت من با تو چندان یابست که اصلاً بشیر تو نبرد و نام و یا و غیر تو نکند و بذر غیر تو مشغول نشوم و لیکن چون محبت حق  
 اصل و مقدم است و تو نیز فرموده بدان مراد بود و است فرصت را و گنجایش محبت دیگری نگذاشته است  
 مقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بود و حق آید و این از بی تمیزی است و سبک حال است و در مرتبه جمع و اجمال  
 چون که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک من حب الله فقرا حبنی کسیکه دوست میدارد خدا را  
 پس تحقیقی دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند و لیکن از جهت غلبه سکر و عدم تمیز  
 از طالع بر حقیقت حال دوست نظر به سیرت میرود و این سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از دوست  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مفارقت میدانند و بهر رفته وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی  
 از تعلیقات را اشرح تر از این گفته ایم و تواند که این کلام تعجب دارد باشد بر ابو سعید که این که تو میگوئی معنی ندارد و  
 خطا و نقیض است باز گرد و این خیال گردد و این سخن گو و لیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خالصان  
 و نگاه و همان آگاه است ندانند که یا مبارک و معذور داشت و منع کرد بر فحش و زنی و نه نمود و عفت و شدت  
 بهر نوع آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و التماس نمود و مثل این از راجعه بصیرت نیز نقل میکنند و الله اعلم  
 بحقیقت احوال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و بیاد فی الحقیقه محبت علت متابعت و باعث  
 بر آن است پس متابعت و دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از مطالعه نعمت و بقدر  
 اظهار بر نعمت و یا باشد قوت محبت و این بلا حظ احسان است و بمشاهده حسن و قدر آن نیز پیدا میشود  
 به متابعت یکشده چه محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی از محبت است ثقلی

وصل علامات محبت رسول خدا

و تنبی در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قره عین خواهد بود و اعظم خواهد بود  
از لذت دنیا و این خصوصیات بصورت آنحضرت چنانکه آمده است من احببني فقدره جنتی دین اجتنی کان می فی الجنة  
و در حقیقت محبت نورست و معصیت ظلمت و نور و ظلمت است و آفته اند که نیست هیچ مقامی اشرقت  
افضل از متابعت حبیب ولیکن باید دانست که این اقوی و اکمل از اعراف محبت است و هر که شهادت است  
بمعصیت متابعت کامل الحجة و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص الحجة و دینی در جبهه است  
ولیکن از اصل اسم محبت و القادسی بدان پیروی نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در آن شخص که  
حد زده است و شرب خمر و کمر واقع شد این فعل از وی پس لعنت است کردند او را یعنی مردم فرمود لا تأمنوه  
فانه یحبب الله و رسوله و آن شخص بود از اهل بدو نه از اهل نزد آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل  
تیره و سبزی و مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از پیروای شهر از جامه و زرد و مانند آن بوسی  
عطا میفرمود و میفرمود زاهد روستائی است و ما شری ادریم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر  
عبدالله است ملقب بخار و زاهد دیگر است و الله اعلم و اینجا معلوم میشود که اصل محبت همان میل آنحضرت است  
اگر چه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم میشود که ترک کبیر و کافر نیست چنانکه در مباحث اهل سنت و جماعت است  
ولیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل ماضی مشروط و مقید است بآنکه نادم باشد  
به وقوع معصیت یا اقامت کرده شود و بر وی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود و دانست از وی  
و ترس آن نیست که تکرار زو جوب و اصرار بر آن بمرتبه طبع و عین و ختم گشته و سلب کرده شود و از وی ایقان الله از الله  
و از علایق محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف او است چه کثرت ذکر از لوازم محبت است  
من احبب شیئا اکثر ذکره و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت است در خدمت علم حدیث و  
مطالعه کتب علم سیر حاصل است و اصحاب علم همیشه را نسبتی خاص و شنای مخصوص با آنجا است و دیگران نیست  
که همیشه احوال و صفات شریف ذکر زیان و در جهان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال  
تقریبی و تشخیص صفات بامکات او را نزد ایشان حاصل و همیشه مثال جمال شریف بطرف نظر و انوار العین ایشان  
باشد و پیوند باطن و بصورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد و لذت آن در دل  
بیاورد و عظمت سعی در دل مشاهده کنند و متحضر و متفکر و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را درین باب به مشارکت  
و مشایهت است بجهت صفا به رضی الله عنهم و جمیع کمال طبع اندر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و محبت و  
بعضی حاجت و محال است و مکالمات شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صورتی مجبورانند  
این یکی از فوائد عظمی است که حاصل میشود از آن تکرار آن تکرار شریف او را و جانان بقای معینت را و در واقع



چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متعلق باخلاق الهی است بقیه فاذا ذکر فی انکرم الیسا نرا  
 نیز ذکر کنند و صلوة که اقرب وسائل است جز این علم شریف است و از بزرگی نقل است که میگفت اشتر  
 بوا عشت و اتوی و داعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم و ان علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تو قیر و تعلیم و دست نزد ذکر شریف است و دست  
 صلی الله علیه و آله وسلم و اظهار تشویع و خضوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد و کسی را تشویع  
 می کند او را و بدو صحابه بعد از وی و قتی که ذکر میکردند آنحضرت را اگر یسیر میکردند و تشویع مینمودند و بر وی خاص است  
 بر تن ایشان موی از جهت ثابت تعلیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین تا بعین و من بعد ام  
 رضوان الله تعالی علیه جمیع ابواب ایم حق گفته که واجب است بر هر موی من هر گاه ذکر کنند آنحضرت را  
 یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و تشویع نماید و ساکن گردد و از حرکت خود و دیگران باز ایستد و اجلال آنچنانکه اگر  
 در حضور شریف میبود و تا دست بآنچه ادب کرده است مارا حق بجا نهد و بود ایوب سبحانی چون ذکر میشد آنحضرت  
 نزد وی گریه میکرد تا جم میگردید بر حال وی در دم و بود و جعفر بن محمد کثیر المزاج و التمسیم چون ذکر کرده میشد نزد وی  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زردی گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنه چون ذکر کرده میشد  
 نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دیگر گونه میشد رنگ مبارک وی و نم میگشت پیشانی وی بآنچه می بیند و می شناسد  
 او و زنی گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا میشود و گفت اگر میدیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید این تحقیق  
 دیدم من محمد بن المنکدر بود وی رضی الله عنه سید القرائن دیک نبودیم تا که می پرسیدیم ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله وسلم مگر آنکه گریه میکرد تا جم میگردیم بروی و تحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی خونی خشک میشد زبانی در دهان و  
 از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بود عاصم بن عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنه چون ذکر کرده میشد  
 نزد وی آنحضرت میگفت تا باقی نمی ماند در چشم او اشکها و بود هر ی رحمة الله علیه زکوار از بن سلم و نزدیک ترین  
 ایشان در محبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میگشت چنانکه گویا نمی شناسی تو  
 او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم از اصحابان و متریدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله  
 علیه و آله وسلم بسیار میگفت تا آنکه بر میخواستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و او قناده  
 رضی الله تعالی عنه چون می شنید نام شریف آنحضرت را میگفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن  
 بن مهدی چون میخواند حدیث را در میگردید مردم را بسکوت و میگفت لا ترفوا و لا ترفعوا و لا ترفعوا فوق صوت النبي و میگفت  
 واجب است انصاف نزد قرائت حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول وی و در صلوة نزد آن

در این موی

ایوب سختیانی

و از علامات  
 محبت آنحضرت

بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد جمیع اهل شریعت کلامی است که باید در باب خود انتشار الله تعالی و از  
 علامات محبت و صلی الله علیه و آله و سلم کثرت شوق است بسوی بقاوری زیرت هر حبیب دوست میدارد  
 نقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی المحبته بی الشوق الی الحبیب و لهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون  
 سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت ایشانرا سوزش محبت تقدیر میکردند ملازمست آنحضرت را و شغای  
 می جسته اند بشاهد جمال جهان بای می ولدت میگرفتند به پیشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه  
 و آله و سلم و در حدیث اشهرین آمده که در وقت قدوم مدینه جز میخو اندزد و میگفتند خدا نطقی الا حبه همدا و همسر  
 و تحقیق گذشته بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد و مدان و جز ایشان آنچه مناسب این باب است  
 از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی  
 سلام الله علیهم و همای اوان مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسی که معاد است دارد با ایشان  
 و دشنام میگردد ایشانرا هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد و دوست او را و دشمن او را و دشمن او را و فرمود  
 آنحضرت علیه السلام و حسن و حسین رضی الله عنهما خداوندان دوست میدارم ایشانرا پس دوست دارد ایشانرا  
 و فرمود کسی که دوست داشت ایشانرا تحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست داشت مرا پس تحقیق دوست داشت  
 خدا را و کسی که دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا و کسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود و فرمود  
 رضی الله عنهما وی گوشت پاره من است و غضب منی آرد مرا چیزی که در غضب منی آرد او را و فرمود عاتشه را در  
 اسامه بن زید و دوست داری عاتشه او را زیرا که من دوست میدارم او را و فرمود در باب احوال نگریه ایشانرا پس  
 و کسی که دوست میدارد ایشانرا پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسی که عداوت دارد با ایشان پس  
 بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا و کسی که از او تحقیق اندک دارد و هر که از او اندک دارد  
 خدا را و هر که از او اندک دارد خدا را از او یک است که نگریه دارد و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن از شماست  
 و نشان از نفاق دشمن داشتن ایشان است و فرمود کسی که دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت  
 ایشانرا و کسی که دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشانرا و از علامات محبت آن بر علیه السلام  
 شفقت بر امت و الترام نصیحت و سعی در قاست مصالح و ایصال منافع و رفع مضار ایشان است و در حقیقت  
 هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیز را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت مطلق حتی  
 در دنیا و آخرت و شهادت نفس و چون دیدنش یعنی آنحضرت که آنحضرت تنج میگردد در اگر و قصه همیشه دوست شیرین  
 که در آن حق بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر می آمدند و نزد صلی که فادیده آنحضرت بود تا بعد از  
 ایشانرا طهار می کردند پس میداشت و رسول خدا آنرا احدی را و از جمله دوست داشتن علما و اهل بیت و اهل ایمان

محببت

و از علامات محبت

و از علامات محبت و شوق

و بنص جمال و نساق و اهل برکت و استشغال هر که مخالفت شریعت اوست قوله تعالی لا تجدوا یومنون بالله و الیوم  
 الآخر یوادون من جاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم و ابائهم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشته شدند پس از این و پس از این برادران  
 و دوستان خود را در طلب رضای وی مصلی الله علیه و آله و سلم گفت بعد از من عبد الله بن ابی که از خصله همان  
 درگاه بود پدرش راس و رئیس سنانقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را چون گفته بود این منافق کفری چنان  
 الی المذنبه لیسر جن الامم منها الاذل و مراد با عز خود داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت را و بیو ع کرد و هر چه این  
 پسرش شمشیر با دست گرفته بر سر دینیه مطهره آورده و با دست او گفت به پدر بگو بنده بان خود که انما اذل الناس اصحاب  
 محمد عز الناس و اگر می بر سر ترا گفت راست میگویی و میکنی همچنین گفت بکنم پس از زبان او این اقرار گرفت  
 و بگذاشت و جویده و محبوسه و برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده بود و آن شخص سرش علیه السلام او را  
 بر قیل پیروی که از مفسدان و فتنه بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو مردی که پیوسته شکم ما از آزار  
 لغت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرا بید که ترا بکشیم تو اینهمه محبت داری پس بکشیم پس آن برادر  
 از جای درآمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو اختیار کرده و اینهمه محبت داری پس من نیز مسلمان شدم  
 و ادعای محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن است که آورده است از نزد باری تعالی و مهدی و مهدی و مهدی و  
 متعلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن محبت آن تلاوت است و علی بوی تو هم تیری و دقوت  
 نزود و دوی سبب تسری رضی الله عنه گفت علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت  
 پیغمبر محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه فیه و نکهت  
 توفیق که برساند او را آخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد و لها سیه نیکو و از قرآن  
 و چگونه سیر کرد و محبوب و دوی غایت مطلوب است و این صفت دلهای پاک است که در فضل است بنده ایمان  
 و طریقت جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بکشايد که در الملک ایمان را بیاید فاضلی از خوفاه و در حقیقت  
 مصداق و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت است  
 که محبت ملائی و فرامیر بیشتر باشد از محبت کلام الله و این نشان سواد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ  
 گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت قرآنیت است که بحسن صوت و بی آن مسادی باشد و آنکه  
 بی صوت ذوق نیار و یا بصوت زیاده گردد و در حقیقت ذوق صوت است نه ذوق قرآن و این سخن از مباهله  
 نیست و الا صوت حسن زینت و زیور قرآنیت است چنانکه مراد است که زینت القرآن باصوات و کرم و من لم یقرن  
 بالقرآن فلیس منا و صحابه را رضوان الله علیهم سماع بود از قرآن و اذ اسمعوا ما اتزل الی الرسول تری پیغمبر  
 من الممع معهم فوا من الحق و در حجاب خوش خوانان بودند که صبر ازل میر بودند و جانی در قالب ایمان افزا بودند

نسخه  
 کتاب  
 تاریخ  
 وزارت  
 معتمد

قرآن خواندن  
 به آواز خوش

جمله

فصوحاً ابو موسی اشعری و عبداللہ بن سعید و امثال ایشان و هیچ چیزی برای توست و فریاد ایمان بالا از آسمان  
قرآن بصورت حسن و صفا صوت عربیست شبی ابو موسی رضی اللہ عنہ قرآن میخواند و آنحضرت صلی اللہ  
علیہ وآلہ و سلم در گوشه گوش بر آواز او مناده ذوق میگرفت و مخطوط بود چون صبح شد فرمود بوی شب چه خوب  
میخواندی قرآن من می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر از این  
بلندتر و دلم را شادای روداده از نالیدنم امشب بنزد جای یار گویا گوش بر آواز من دار و با آنحضرت  
بعبداللہ بن سعید رضی اللہ عنہ فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن عبداللہ گفت یا رسول اللہ من بخوانم  
بر تو مال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبداللہ و چشمان مبارک  
آنحضرت اشک میریخت و مینمود بر پیشانی و میگوید چنانکه دیگر مسبین چون در این عمره می افتد عنایه ای برای گذشت  
از روز و خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یکدور و روز خانه تاردم و او را بهاری پنداشتند  
بعبداللہ می آمدند و صبحی به چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ بیرون میگفتند  
یا ابو موسی یاد و ما خدا را پس میخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیره روایت  
روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مرا و او را علی السلام روز قیامت تجید کن مرا آن صوفی که در دنیا سیکردی  
پس را و او علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بروی تو از من آن صوت را پس فرایه پروردگار تعالی من  
باز و میکنم بر تو آن صوت را پس بایستد او و نزد ساقی عرق و تجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بشنایان  
آن آواز او را فراموش کنند نغم جنت را و چه عظیم تر از آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب و تعالی را ایشان را و چون  
اضافه شود بآن رویت وجه که میروی بجهان فراموش کنند همه را و متفرق گردند در آن شیخ شهاب الدین بهرودی  
رحمۃ اللہ علیہ فرمود این سماع است که مختلف نیستند بروی و کس از اهل ایمان و اختلاف در خواندن آن خارج است  
با ایمان و وسیقه طائفه آنرا مایل و مقرب دانند و قوی طبع بعضی گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند  
انتهی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بر آن  
فوق همه است که داردین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم برهان  
من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مهیناً و از علامت تمام محبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم و کمال آن نبی  
در دنیا و ایشار فقر و انصاف بدان است و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم که فقر بسوی  
کسی که دوست میدارد و سریع ترست از جبل که از اعلا ی وادی با سفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام هر دو یکی  
و گفت یا رسول اللہ من دوست میدارم ترا فرمود و من شدار و بیندیش که چه میگوئی گفت من دوست میدارم  
ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مرا فقر را بخود و دیگری آه و گفت من دوست میدارم خدا را



واعتراض نمود از آن و شققت بر امت نبی و تحقیق و تفحص بر تعریف اخلاق و سیر و آداب و عی و محلی آنحضرت علیه  
 و آله و سلم و بعد از آن دوران و کوششش کردن در آن و از جمله نصیحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آداب و محبت و کثرت  
 اوست و تشریح ساحت عز و جلال او را از هر عیب و معصیت که تلافی مقام نبوت و رسالت با او و عناطه در باب نگاشت  
 آداب آنجناب آنست که هر چه برای مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر که ال منقبت که یا شد  
 او را شایسته است و محبت هر که در هر منصب است بوی از علمای و علماء و بلاد و دیار و جز آن خصوصاً اگر آدم و مودت  
 ابلهیت و قرابت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمر بن ابی طالب را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و قوا و  
 باز و قوی دولت بود و در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آن مرد میزد و گفتند چه آمدند بدگنست  
 روزی بر بلندی کوهی بودم و نظر کردم و مستشرق شدم بر لشکری خود پس خوش آمد که شربت ایشان پس آن روز  
 کردم که کاشکی حاضر بشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم و او را پس شکر گفتم مرا خدا تعالی و آمرزید مرا  
 در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربه نام حسین و اهل بیت و موت حاضر  
 بودم و حضور و مقهور میگردد و اینم نیز یا از وی اما نصرت بکتابت شد ایمان آوردن بآن و عمل کردن آنچه  
 در دست و تدبیر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و در او است تلاوت آن با  
 رعایت طهارت و تحسین صوت و حضور قلب و تنظیم آن و تفهیم و تفقه در آن و وضع کردن تاویلات اهل ذی  
 و ضلال و طعن ملاحظه و زنادقه و نیز از رعایت حقوق کتابت شد ترک کلمه در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود  
 بی مسند و نقل و سلف و موافقت شیخ شریعت چنانچه بعضی از جاهلان بوالفول این روزگار کنند  
 و آنرا تفسیر آن نام کنند و ندانند که من فسر آن بر آیه نقد کفر لغو باشد من و لک و اما نصیحت مرا مرا  
 رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان بمصلح و معونت و امر وین و دنیا بقول و فعل و تنبیخ فاعلان و  
 جاهلان و عطای محتاجان و دستورات دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس  
 ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت و مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایامی ایشان باز داشتن و  
 امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است کلمه بر قدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق و حقائق  
 و کشف اسرار نمودن و اظهار احوال علماء و اختلافات ایشان بر غیر علماء نیز همین حکم دارد و من الله العتمة و العون  
 و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد خواص امر و سلاطین داشته اند که حاکم بر خلق چنانکه در روایت دیگر  
 آمده است که وائمة المسلمين طاعت ایشانست و حق نصر و معونت ایشان و امر کردن و نهی نمودن ایشان  
 بدان بر احسن وجه و ارفق و اصلاح آن و تنبیخ بر آنچه فاعل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و  
 ترک خروج بر ایشان و عدم اغراء مردم و انسداد قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت



والتی نام تمام خلق در این باشد و صبر کردن بر آنچه از جانب ایشان از شدت و کثرت و در سرد و دوی نسیب کردن  
 مرد ایشان را و بعضی از علمای صوفیه از مثل شیخ مغرب رحمة الله علیه خواص اسمی ساخته اند یکی اما و اولی الامر گفته  
 که در روز قیامت خود امیر است و علم بر شاگردان امیر و بر برادران امیر و بر حاکم و رئیس بر تابعان و در دوستان که در حوزة علم  
 امیر است دوم علمای و تنظیم علمای و تصدیق ایشان واجب است در آنچه موافق دین نقل کنند و تمسک بکتب و سنت  
 نمایند در آنچه مخالف است دین گویند و بهوای نفس و محبت دنیا خلیه آموزی بگفته اند و می نمایند تا به خود را از این امور  
 مشایخ طریقت را داشته که بعد از عمل به علم و تحقیق و معراج و تامل و سبقت و توجه تمام به کتاب حق و انقلاط از غیر حق  
 بسیارند و ترک دنیا و تفریط از ماسوی الله بعد از سوختن و غفلت و طریقت با قیاد و اسرار تحقیق و رسیدن به حقیقت  
 کمال و مرتبت ممتاز شده اند و باین تحقیق و تکلیف ایشان که جامع اند میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت  
 و آنچه غیر و بهر از احوال باطن و اسرار حقیقت که مخالف و بسیار ظاهر شریعت نیستند لازم و ضابطه دین است  
 آنست که هر چه بی شبهه مخالف است قضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در این شبهه و دو شک  
 در آن لازم و اگر قائل و فاعل مروی است که امام است در علم و عمل مستقیم است و تقوی و وسیع تاویل و توجیه قول  
 دین الای و اگر مخالفی شرعی در دکان بود تا باعث ضلال و اضلال ناقصان نگردد و در واد جانز باید دانست که عصمت  
 خاصه انبیا است و خطا بر هر که جز ایشان نیست باینکه اگر اندک عاقلین و جلیل که از علمای صحابه و عظمای ایشان  
 در وقت رحلت خود میگفتند روایان که بیدیدیم که خلافت دین و شریعت کبیر کائنات من کان هر چه گوید و هر که باشد  
 و الله الموفق تهجدی هر آنچه در باب مناصحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات محبت و خلافت  
 از علامات آن بود چنانکه سابقا معلوم شد و لیکن چون قاضی عیاض در وجوب مناصحت آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم باین نحو میگوید: نای قول حق تعالی اذ انصروا الله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یحب  
 المصلحین ذکر کرد ما نیز بر این تعین دوی رفیق و از مکرر حکم مکرر تیر ضرر اندیشه نکردیم و ذوق شرح اجمالی حدیث  
 نیز برین داشت و در تحقیق هر چه از نصیحت خدا و کتاب و عاقل و عوامه مذکور است همه متضمن تعلیم محبت و نصیحت  
 رسول است و بیان حقوق اوست صلی الله علیه و آله و سلم و حاصل در تعلیم و توفیق و اجلال صحابه شان آنحضرت را  
 صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث طویل از عمر بن العاص که ذکر کرده است و در صفات رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم آمده است که گفته شد و پیغمبر کی محبوب تر از من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز گفته شد و پیغمبر  
 از من و بود نیز من که طاقت عداوت من که چشمان خود را از دوی و سیرنگه ها تمام کرد و دوی و اگر پیغمبر بودم که  
 و صفت کنم آنحضرت را قدری که در این بر من بر می توانستم که چشمان خود را از دوی و سیرنگه ها تمام کرده و می دانستم  
 که پیغمبر منی آمد و جلوه کرد بر من صلی الله علیه و آله و سلم که اسباب خود را از دوی و سیرنگه ها تمام کرده و می دانستم

ایشان

نشسته میبودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس بر میخیزد و بیچ کی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت جلال  
عظمت و کبرای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر کردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی  
ایشان و قسم میکردند ایشان بسوی وی و قسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان  
ایشان بود و اسامی برین شریکه گفته است که آدم من نزد آنحضرت در باران وی گردوی بود و گویا بر سرای ایشان  
در نهان نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر بر میداشتند چه کسی که بر سر بر سر و بر سر  
اگر حرکت کند و سر بردارد و بر نهان که بر سر وی نشسته میبود و میرود و در بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر  
که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو میانگذاشتند و خا موش میبودند نه نشیمنان و نه  
گویا بر سرای ایشان بر نهان داشتند و گفته عروه بن مسعود و یحیی که فرستادند را قریش در حال صلح حدیبیه بسوی  
رسول خدا و دیدار تقییم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو میکنند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت میکنند  
و می افتند بر آب وضو و نزدیک است که قتال میکنند بسوی و می افتند بر آب وضو و نزدیک است که قتال میکنند بسوی  
و آب مینی و حلق را اگر آنکه مبادرت آیند و میگردد آنرا بگشای دست خود و یا آنرا بر دوش خود و بر نهان خود می افتند  
از آنحضرت بسوی اگر آنکه مبادرت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند آنرا به تبری و چون امر میکنند شتابی میکنند با قتال  
و چون تکلم میکنند بپست میکنند آوازهای خود را نزد وی نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن بسوی وی  
از جهت غایت تقییم و جلال وی و چون رجوع کردند و بسوی قریش و دید ایشان از گفت یا معشر قریش من آدمم  
کسری و قهصر را و نجاشی را و وقت بادشاهی ایشان و بخدا سوگند ندیدم من آنچه کی بادشاهی را در قومی مانند من  
در اصحاب و در وایتی گفت ندیدم هیچ بادشاهی را هرگز تقییم کنند او را اصحاب او چنانکه تقییم میکنند در اصحاب و  
در روایت آمده است از انس گفت تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سر تراشی می فرمود و بسوی سر  
او را گرد میکردند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتند یکی بسوی مبارک گرد دست مردی و تقسیم کردن  
آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب و سرچ در عجلش بیاید انشاء الله تعالی و از غایت ادب  
آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را بر قریش فرستاد و بدعوت  
اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش در عثمان را و طواف کردن بیت پران آورد عثمان رضی الله عنه و گفت  
بخش من که یکم طواف تا طواف کند بسوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیمتر دانست رعایت ادب را با آنحضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طواف و احق چنین باید هیچ علی و نه حج عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را  
با آنحضرت کنند صلی الله علیه و آله و سلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست میداشتند که از اهل بیابان  
کسی بیاید و چیزی برسد از آنحضرت و فائده کنند ایشان را و برون و خود را بحال ندانستند که بر سرند از جهت

پیش

میست و جلال وی در حدیث قبله آمده که رسول خدا را دیدم شصت و نه مرتبه و در آن روزها بر اندام من قناده  
از هیبت عظمت او حدیث قان منیر آمده که گفت بود در اصحاب رسول شد که میگویند در آنحضرت را با حق  
تا که از کشتن سخت نگرده و مشوش وقت شرفش میفرمود و گفت برای من غایب تحقیق بودم من که میخواستم که سوال  
کنم از آنحضرت از کاری پس تا نیاقتاد از آن تا چند سال و با وجود آنکه بود آنحضرت در آن ترین مردم و خوش خلق  
چون مردم با اصحاب خصوصاً از آنرا و مساکین چنانکه در باب خلق شریف گذشت صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم  
و حاصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دستهای گفت عمر بن یمن آنکه در وقت کردم  
بسوی ابن مسعود یکسال نشیندم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چون تجدید شد که یک روز  
پس رفت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه و سلم پس هر که گفت او را که بتانیدم عرق را که میروند از جبهه  
و در دایمی خاک گون شد روی او و پرش داشت که برو چشم او فاسیده گهای گردن او و گذشت مالک بن  
انس روزی برای ما زم روی حدیث میکرد پس گذشت از آنجا مالک گفت نیافتم من جای را که نشینم در آن و  
نگرده پیدا شتم که گیرم حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه استاد ما هم و گفت مالک آنکه در نزد  
بن السیبت و پیر سید او را شنیدی روی بر چلوئی خفته بود پیش من و حدیث کرد گفت آنکه در دست میارم که  
در پنج میکشیدی و بر نمی شستی گفت نکرده می پندارم که حدیث گفت ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه  
بر پهلوی افتاده ام و از خود من بیرون می آید که نشد و میگرد و چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم شروع می نمود و فرمود میفرمود و ابو صعب گفت که بود مالک که حدیث میکرد بعد پیش  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم گمرا نکرده وضو میداشت و حرکات میکرد و است از آنجا مالک از جعفر بن محمد گفت ابو صعب  
بن عبد الله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد از رسول خدا وضو میکرد و ساق خفته میشد و پیر میزد و اما  
نمود و اما بعد آن حدیث میکرد پس پرسیده شد از آن گفت این حدیث را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
یعنی اسان بناید داشت آنرا و تعظیم باید کرد آنرا و شرط گفته است که چون می آمدند مردم بر مالک بیرون می آمدند و می گفتند  
که میگوید شیخ مرثدا که حدیث بخوانید یا مساکل اگر میگفتند مساکل میخوانیم بیرون می آمد صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم  
مساکل پیشانرا و اگر میگفتند حدیث بخوانیم در می آمد غسل گاه خود را و غسل میکرد و خوشبوی می مالید و باهای  
پیر میزد و طیلسان خود را سیاه یا سبز می پوشید و عمامه بر سر می نهاد و نهاده باشد برای دست نشینی پس بیرون آمده  
می نشست بر آن مخصوص و شروع و خور میکرد تا فلان می شد از حدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر در وقتی که  
تجدید میکرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کرده می داشت که حدیث کند و راه یا ایستاده یا تکیه و صاف  
کرده پنداشتند و حدیث را بر غیر خود و از اعش نقل کرده اند که چون وضو می داشت تمام میکرد و در قناده و حدیث میکرد

در تعظیم روایت حدیث رسول

در تعظیم روایت حدیث رسول

که مالک بخیریت سیر کرد و مالک پس نیش زد و زد و او را نشانزد و بار و تیغ را بشد رنگ مالک و زرد میگشت رنگ و سر  
و قطع نمیکرد و حدیث را و چون فارغ شد از مجلس و متفرقی شدند مردم از وی گفتند یا ابا عبد الله و یوم از تو امروز از سر  
عجیب گفت آری صبر کردم از جهت تعظیم و اجمال حدیث رسول الله و گفت این حدیثی مما شاة کردم روزی  
یا مالک بسوی عقیق که نام وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم او را وادی مقدس خوانده پس سوال کردم از آن حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در چشم من بزرگتر از من  
سوال کنی از حدیث رسول الله و الا که ما در راه میرویم جز بر عبد الله و لا قاضی که قاضی شهر بود پرسید مالک از حدیث  
رسول الله و الا که ایستاده بود پس امر کرد بحدس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی من از او ترست که او آب  
کرده شود و به شام بن غار سوال کرد مالک را از حدیث وی ایستاده بود پس نزد او را بیست تان یا نه بوزانان شد و گفت  
که در جوی و در وایت کرده او را بیست حدیث پس گفت به شام دوست میارم کاشکی زیاده میزد و تان یا نه را تا زیاده  
سیر کرد او حدیث را و گفته است عبد الله بن مسلم بود مالک وایت که نمی نوشت حدیث را مگر بر طرارت و شهر و بیست  
که بخاری رحمه الله علیه در نوشتن صحیح خود به حدیث را غسل میکرد و دو گانه میکرد و در چنین در نوشتن تراجم کتاب  
و بعضی گفته اند که غسل با آب زمزم میکرد و دو گانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذاشت و در آنکه علم و اصل و از جمله  
توقیر و بر وادب آنحضرت بر وادب آل و ذریت او که دیگر گویهای او نیز و از وادب وی کلمات المؤمنین اند  
چنانکه تفسیر و تفسیر کرده است بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صلح  
و چون بگنجد حق تعالی جیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر که ماسوای او است و مخصوص گردانیدار این فضل علم  
مشتمل شد بر کتب او هر که نسبت است بوی نسب و نسبت و محبت و قرینه و قرب و بیاد و در حقیقت دوستی کسیکه دوست  
داشت او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ابلهیت دی بسان دوستی رسول است چنانکه محبت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسان دوستی خداست تبارک و تعالی و چنین عداوت و بغض نسبت با ایشان است  
هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد هر کس و هر چیز را که متعلق است بوی و دشمن و مکرده میدارد و هر کس  
و هر چیز را که بیگانه و مخالف است قال الله تعالی لا تجد قوم یؤمنون بائمه و الیوم الا خیر یأون من جوار الله و ربه  
پس حب ابلهیت و اسیب و اولاد و از وادب او از واجبات متعینه باشد و بعضی ایشان از موافقات حاکم کمال است  
و بعضی چیزی را نیست که سرایت کند به تعلقات وی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت  
و لیطهرکم تطهیرا و قال و از واجبات هم اتم و در تفسیر ابلهیت احوال و اطلاعات است گاهی بمعنی کسیکه حرام است  
بر ایشان حدقه آید آن آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس بن ادریس و الله عنهم اجمعین و گاهی بمعنی  
شامل اولاد آنحضرت و از وادب مطهره افند و گاهی مخصوص آید بفاطمه و حسن و حسین و علی سلام الله علیهم اجمعین

جهت زیاد فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و  
بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب و از ولج مطهر اهل بیت سکنی اند و اولاد کرام اهل بیت ولادت  
و علی اگر چه از اولاد نیست ملحق است با ایشان بواسطت فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارنده ام  
در شما دو چیز را که اگر بگیرد و تمسک کند بدان اگر راه نشود یک کتاب الله و عمرتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشود  
شمار ادران و دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش و فرخ و حب آل محمد گدازد شرف  
از صراط و ولایت در آل محمد را مان است از عذاب و در او شناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت و وجوب اجسال  
و حرمت ایشان را به سبب دوی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت بهنگانی که نازل شد تا میرید الله علیه و آله و سلم  
الرحمن اهل البیت الایة و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را و حسن و حسین را  
و گفت خداوند اینها اهل بیت منند و پوشانیده ایشان را کسا و علی پسر ابی طالب آنحضرت ایستاده بود و در روایتی آمده  
که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بیک دست گرفت و فاطمه را بدست دیگر چسباند و در آنجا فرمود  
خداوند ایشان را بلیت من انداخت و در گردان از ایشان در حسن ظاهر کن ایشان را و اختلاف است در آنکه دران  
با بلیت درین آیه که مبینه کیست اکثر برانند که مراد بان فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیهم اجمعین  
چنانکه اکثر روایات دال برانست و انصاف آنست که فساد مطهر نیز داخل انداز جهت ندای سیاق و سباق کلام  
دران و نزول آیت در ایشان چنانکه امرایه ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله وبرکاته علیه اهل البیت و چنانکه  
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خمین ندارد و بار که اهل بیتیم هیچ یکی مگر آنکه در آنجا  
خدا کسائی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چهار تن پاک را و نشان دادن ایشان در کنار  
مبارک و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث شافعات ندارد  
بدخول فساد مطهر دران و شمول فضل او با سبب حسن و غوث قطره ایشان را نیز در روایت جبریز ام سلمه  
آمده است که گفت گفتم من تا یا رسول الله من پاک پس فرمود آنحضرت و انست من اهل و در روایتی و انست علی خیر  
و همچنین اختلاف است در آنکه میگوید قل لا اسألكم علیه اجر الا المودة فی القربی در روایت کرده شده است که چون  
نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هو لا علی و فاطمه و اینها و صحابه آنست که  
شامل است تمام مردم را که قرابت دارد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این چهار تن عمره و خیمه آنجا اند  
و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه گفته که در اینجا تفصیل کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت مستوی دارند  
بان جناب صلی الله علیه و آله و سلم و گفت در شان علی من گشت مولا و فاطمه مولا و آل الله و عا

من عاده و گفت مراد برضی الله عنه لایحیک الاموس و لایسیدک الامناقی و گفت انشاء الله منی بمنزله یارون  
 سن موسی و در روایتی انارشنی ان تكون منی بمنزله یارون من موسی و این تشبیه مهم است و قول وی صلی الله علیه  
 و آله وسلم الا انی بعدی بیان کرده که اتصال نبوت نیست بلکه تفریق است و آن خداست مت و یارون خلیفه  
 موسی در جیانت وی بودند بعد از حیات از جهت موت یارون قبل موسی و ایل برین گفتن آنحضرت است این کلام را  
 بعدی در وقت او به غزو تبوک و استخوان وی بر ایل و عیال چنانکه موسی یارون را ساخت قوله تعالی و اذ قال  
 موسی الاخیر یارون اقلنی فی قومی الا ید و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امام جماعت این  
 ام مکتوم را و علی را برضی الله عنه و مراد بولی در قولی و من کنتم مولا و لا اسلام است نه ولایت حکم را گفته اند که  
 موسی در وقت پیچ جامعی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه زهرا علیها السلام منی یوفی ما اذا ما فیه منی الیهما  
 و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و احب الرجال ذوها علی  
 رواه الترمذی و این از خاصیت صفات عائشه است یعنی الله عنها و انما اردو اگر فرضاً از فاطمه می پرسیدند میگفت  
 کان احب الرجال ابو بکر و احب النساء عائشه و این نیز صحیح است زیرا که وجه بهت متعدد و مختلف است فافهم  
 و باقیه التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی اجماعاً فاجها و احبهما و احبهما و احبهم الله عنه و یم  
 من آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که میکشاد و این مبارک امام حسن را پیوستی در آور و زبان شریف خود را  
 در دهان و میفرمود خداوند من دوست میدارم او را پس دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد  
 او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست میدارد مراد دوست دارد این هر دو را و ادراش از باشد با حق  
 در هر چه من روز قیامت و آنحضرت می بکشد زبان حسن را و شفقت او را بود و این هر دو امام اجل شریف ناس بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان از اثبات شایسته با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پیرو او عبدالله  
 بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن اکثارت بن عبدالمطلب و غیرهم که اقارب و اخوان او بودند و کائنات برین پیچ  
 مروی بود از اهل بصره نیز شایسته داشت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون در آید از سرای معاویه برحق  
 از سر به شود و پیش آید او را و بوسه داد میان دو چشم وی و انقطاع کرد در قباب اکبر سیم و سکون را و غنیمت محب که نام  
 موفقی است برای او و مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل نبوت که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی  
 بن اکسین بن علی که طقب بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة مشایبه بود مراد مقتدر بقیة الامم مشایبه خاتم النبوة  
 و بودی چون می دیدند او را مردم در و میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از دهان  
 مینمودند بروی وی بوسیدند پشت او را تبرکاً و مراد شبیه در بعضی امور خواهد بود و الا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در تمام حسن فسر کی ندارد شش هزار نفره عن شریک فی محاسنه فخر الحسن فیه غیر قسم و غیر ذلک الا عادت از و





اعوذ بالله و الله هم غیور باشند و تازیانه از وی از جسم من بگذرد آنکه عمل میکردم آنرا از جهت فراموشی او بر رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم و ایوب بکین عیاش که یکی از اعلام امت است میگفت که اگر بیاورم ایوب بکین و آنرا به  
هرایت میکنم حاجت منی پیش از حاجت ایوب بکین و عمر از جهت فراموشی او بر رسول خدا و اگر بقیتم من را آسمان جز من  
نیست و در سن ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و عجب از حق بن عوف خداست و عطاهاست و عفو  
او و ارج مطهره را که سبب رفتن ایشان بشد و می گفت عاتقه رضی الله عنهما هم میر عبد الرحمن بن عوف را  
بنوشاند خدا تعالی پدر را از سبیل جنیت و بودند ایوب بکین و عمر که زیارت میکرد و امام امین را که ولایت رسول الله بود  
صلی الله علیه و آله و میگفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیارت میکرد و چون آمد علیه سوره نوره رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم بگسترانید برای وی روای بسیار که خود را بر آورده و حاجت او را و چون وفات یافت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد نزد ابی بکر و عمر پس بگریه و بوی که چنانکه کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و صلی و از جمله توقیر و بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقیر اصحاب و بر ایشان است و معرفت حق ایشان  
و ادای آن ائمه و اتباع و جریان بر من و او اب و اخلاق و عمل با نفع ایشان در آنچه عقل را در این مجال نیست  
و حسن ثناء و حمایت ادب بایشان و در عا و استوفیاء ایشان از حق و کرمی که ناکرده حق تعالی بروی و راضی است  
از وی که ناکرده شود بروی و استوفیاء نموده شود و مر او را گفت عاتقه رضی الله عنهما امر کرده شده اند مردم که استوفیاء  
کنند اصحاب رسول و در او مردم دشنام کردند ایشان را و او مسلم پس سب و طعن ایشان اگر مخالفان و له قلم است  
چنانکه قدون عاتقه کفر است و الا به عتد و فسق است کذا قال فی المواهب اللدیه و همچنین اساک و گفت نفس  
از ذکر اختلاف و مناقات و قانع که بیان ایشان شده و گذشته است و اعراض و اضرایب را اخبار مورخین  
و جمله روایات و ضلال شیعه و خلاه ایشان و بتدوین که ذکر ثواب و معائب و فواح و زلات ایشان کنند  
که اکثر آن کذب و افتراء است و طلب کردن و التماس نمودن در آنچه نقل کرده شده است از ایشان از مشاجرات  
و محاربات با حسن تا ویلات و اصوب خارج از جهت بودن ایشان اهل آن و عدم ذکر هیچ یکی از ایشان بهر یکی  
و عیب بلکه ذکر عنایات و فضائل و حمایه صفات و سیر ایشان و سکوت و غماض از ناواری آن از جهت آنکه  
صحبت ایشان با آنحضرت یقینی است و ما برای آن ظنی است و کافی است درین باب که حق تعالی برگزید  
ایشان را برای صحبت حمید خود و لا یجوز فی ایشان تقصیری در حقوق البیت و جز آن واقع شده است است است  
که هم بشما حق آنحضرت از آن در گذر و بطریقه اهل سنت و جماعت درین باب نیست در عقاید نوشته اند  
و لایزال که احادیث و اخبار و روایات و فضائل صحابه عموماً و خصوصاً واقع شده است درین باب کافی است  
قال الله تعالی محمد رسول الله و الذین یؤمنون به و اتبعوا ما هی الا حلال لکفار حمار ینعم الی آخر السوره و قال السابقون الاولون

من المهاجرین والا نصار الآیه وقال الله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة وقال الله تعالى  
 رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه الآیه وقوله تعالى يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه الآیه وقال صلى الله  
 عليه وآله وسلم اصحابي كالنجوم بايعهم الله تيممهم وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم مثل اصحابي مثل الملح في الطعام لا يصح الطعام الا به الحديث وقال الله تعالى في اصحابي اتخذوه  
 عرضا بعدى فمن اجتمعتم فبجتي اجهم ومن ابغضهم ابغضت وقال لا تسبوا اصحابي فوالله انفق احدكم مثل احد ذبيبا الحديث  
 وقال من سب اصحابي فعليه لعنة الله ولأكله الناس جميعين وقال اذا ذكر اصحابي فامسكوا ودر حديث جابر آمده  
 ان الله اختار اصحابي على جميع العالمين سوى التبيين والمسلمين واختار لي منهم اربعة ابا بكر وعمر وعثمان وعليه  
 لجعلهم خير اصحابي واصحابي كلهم خير ودر ذكر اربعة درين حديث ودر احاديث ديكر ذكر اربعة وعشره باين ترتيب  
 دليل روشن است بر ثبوت ترتيب ميان ايشان وگمان آنكه را بيان يكسب عقدا خود ذكر كرده اند و عبارت  
 حديث را تغير داده اند فاسدست لائق نيست بحال محدثين نعم در بعضي احاديث ذكر علي كرم الله وجهه مقدم آمده  
 بر عثمان رضي الله عنه وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من احب عمر فقد احبني ومن ابغض عمر فقد ابغضني  
 و احاديث در باب فضل صا به رضي الله عنهم جميعين بسيارست و امام مالک گفته كسيكه ابغض دار و صوا به را  
 و دشنام دهد صا به را ايست مرا و در في مسلمين و غنيمة ايشان حق و كشيده است وى رحمة الله اين حق را از آيه  
 سورة حشر و الذين جاءوا من بعدهم الآيه و گفته است وى رحمة الله عليه كسيكه در خشم و غضب در آرد و او را صا به  
 محمدى كافرست لقوله تعالى ليغيظهم الكفار و گفته اند بهر قسم مسلمانان درين آيات تقسيم يا قننه بغير هم هاجرون  
 و انصار و آنها كه بعد از ايشان آمدند و وصف آنها خود داخل نيست كه ميگويد ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا  
 بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا و صيغه خود داخل بهر كدام از اين اقسام نيستند و در فصل الخطاب  
 از حضرت امام محمد باقر رضي الله عنهما مى رسد كه قومي از اهل عراق نزد وى آمدند و ابوبكر و عمر رضي الله عنهما  
 را ياد كردند و چيزي از ايشان گفتند پس زبان زد و بيدگوي عثمان رضي الله عنه افتادند و ايشان را فرمود خبر  
 و پيديد مرا كه شما از مهاجرانند كه خداستالي در حق ايشان فرمود للفقر المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم و اكنانهم  
 كفرمود و اولئك هم الصادقون گفتند مانده از ايشانم فرمود پس شما از جماعه انصاريد كه در شان ايشان آمده الذين  
 تبعوا الذرا و الايمان من قبلهم تا آنجا كه گفت اولئك هم المفلحون گفت از ايشان نيز نايم گفت گواهي ميدهم من كه از ان  
 جماعه نيز بايد كه در شان ايشان فرموده و الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان  
 پس گفت بجز پيديد من خداستالي بهر كسي را از شما قابل رحمت خود نشاء و شما صورت اسلام را با حسن ساختيد  
 و نيكين در بعضي از اهل اسلام ميدهم و عبيد الله بن مبارك گفت دو فضيلت اند در هر كه باشد نجات يابد صدق

و حسب اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایوب بنیانی گفت کسیکه دوست دارد و ابوبکر را پس تحقیق برپا داشت  
 و بین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس تحقیق روشن گردانید راه را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس تحقیق  
 متور شد ثور خرد و کسیکه دوست دارد علی را پس تحقیق گرفت عروه و ثقی را و کسیکه نیک کند ثار را پس صاحب مهر  
 پس تحقیق بیزار شد از لفاق و کسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس دی بترج منافق مخالف سنت و طریقه  
 سلطنت صالح است و بیشتر سم که صعد و کند برای وی علی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد ملائکه  
 مرایشان را سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قدم آورده بدین راه از  
 حجة الوداع بمنبر برآمد و خطبه خواند فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض  
 عن عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحة و الزبیر و السید و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا له ذلک و این مثل حدیث  
 عشرست که در وی بشارت داده ایشان را بچشت و لیکن درین ذکر ابوسعید بن ابی جهل نیست امیر المؤمنین  
 عمر نیز در وقت شوری گفته که این ها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عالم و حال آنکه همه  
 را رضایت از ایشان و فرمود یا ایها الناس ان الله غفر لابل بدر و لجمیة ایها الناس احفظونی فی احوالی و  
 احوالی و احوالی لایزال لکم احد منهم مظلمة فانها مظلمة لا تذهب فی القیامة غدا و فرمود آنحضرت نگاه دارید  
 مراد اصحاب من و اصهار من زیرا که کسیکه نگاه دارد مراد ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت  
 و کسیکه نه نگاه دارد مراد ایشان میگردد و براند او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد و براند او را خدا تعالی  
 نزد یک است که بگوید او را دعا بکند و فرمود کسیکه نگاه دارد مراد اصحاب من باشم من نگاه دارند وی روز قیامت  
 نیز فرمود کسی که نگاه دارد او مراد و اصحاب من می در آید بر من و من را و کسیکه نگاه ندارد مراد اصحاب من  
 نمی در آید بر من و من را و منی بیند مراد از دور و بیرون می آید آنحضرت در اول شب سه و سه بقیع و دعا  
 میکرد و اصحاب را و استغفار میکرد و مرایشان را و پان امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد و اصحاب ایشان و اولاد  
 ایشان و معاد است کسیکه عداوت دارد با ایشان و از کتب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگذر آنکه مراد شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد که بکشد از منیره بن  
 نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورد و رسول کسیکه تو غیر  
 کند اصحاب او را و عزیز ندارد او را و او را آورده شد نزد آنحضرت جنازه مروی را پس نه گذارد و بروی نماز  
 فرمود می بغض میداشت عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب یعنی در باب فضیلت  
 اصحاب و تفاضیل ایشان طویل است در غایت طول و در شرح اشکالات و مسائل و انتخاب آن از آنچه در کتب  
 تویم در نظر آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و باشد التوفیق و هو اعلم و صلوات الله علیه

و اکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهده اماکن و معابد و آنچه  
دست شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که بوی خوره راضی الله عنه موسی پیشانی او دراز بود چنانکه  
چون می نشست و فرمود میگذاشت آن مویها را بر زمین میرسیدند گفتند چرا دراز میداری این مویها را  
دینی تراشی گفت نمی تراشم از آن جهت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآن رسیده  
پس نگاه میدارم آنها را تبرکاً و در کلاه خالید بن ولید روی چند بود از موهای شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
برنگا و افتاد کلاه وی در بعضی جنگ گاهها پس حکم بر بست کلاه را تا باز بفتند و زمانی بر آن کشید که چند کس از  
مسلمانان گشته شدند پس آنکار کردند صحابه این فعل را بر خدا گفتند که در میان این را بهیچ وجه کلاه بیک جهت  
موی شریف که در آن بست بود نگاه داشته اتم تا ضایع نشود و در دستهای مشرکان نینفتد و بر کاتان زمین  
مسلم نگردد و دیده اند این عمر را که نهاد دست خود را بر جای نشسته نگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
پس از آن نهاد دست را بر روی خود و آنام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد و در پیشه بطبره بر او میخورد و گفت  
ششم میدارم آنقدر که پی ببرم زینتی را که بر روی خود صلی الله علیه و آله و سلم در آن خفته پس اسب خود پناوه است  
آنحضرت پای مبارک خود را بر آن و بنشیند اسپان خود را که داشت برایشاخی پس گفت ششانی نگاهدار  
برای خود و نیزایی پس جواب داد همانند این جواب و حرکات کرده شد است از آن حدیثی که در آن بود و در  
رحمة الله علیه از آن دان گفت اساس نمیکش من که آن را به دست خود دیگر بکار بست از آن که شنیدم  
که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه فتوی داد در حق کسی که گفت تربت  
مدینه مقدسه روی دست بروی سه دره و امر کرده بحبس وی و بود مرا خود را قدری و منزلی در مردم و چه عجب که  
زده شود گردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شد و روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی دست  
نخیزد و یک از اسمای که است انتهای این بلده که میطاب و طیب است از جهت طهارت او از استیسا  
شکر و موافقت او بر طبع سلیمه را و از جهت طیب را که بلکه طیب تمامه امور را و گفته اند که ساکنان این بقعه  
از تربت و در دیوار رواج طیب می یابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت و شاید که است شام  
نم ازین معنی بشماره فوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان مشتاقان نیز راه یافته باشند و بعد از آنکه عطا کرده است  
بهمیست طیب رسول الله طاب نسیم با ثمال السک و الکافور و السندل و طیب قاصد که یکی از علمای صاحب  
و بر این است میگوید که نه هست مدینه را نفقه خاص است که هیچ مشک و عنبر نیست و گفته اند معنی از عجب عجا است  
و در تربت هیچ عجب نیست طیب در آن زمین که نسیمی و زو زو دره دوست به چه جای دم زدن نهای تا نالاست  
آورده است که چو غنای گرفت قصب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا بر او خود

در بیان فضیلت و عبادت آنحضرت

پس آنرا یاد کردند بر آن مردم پس گرفت خوره در ذاتی دی پس برید از او مرد و مردان سال و فرمود آنحضرت  
که یک بخور و سوگو کند بدین شیوه بر من باید که آماد سازد جای خود را در آتش و نوب و باین قبر شریف و منبر  
روشنه ایست از ریاضت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات این طهره مطهره و واضح و اکابر این  
و ادب اقامت در آن و رعایت تعلیم اهل آن در کتاب و حدیث و تفسیر و در راه محبوب مذکور است فی الجمله  
و حاصل در حکم صلوة و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفت  
و کیفیت و موطن آن و جز آن از آنچه متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوة و سلام بر آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم این است که میگوید است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و کوا له  
بها که حق تعالی درین آیه که استناد کرده صلوة علی النبی را بذات کیم خود و ملائکه و امر کرده مومنان را به صلوة و سلام  
بر آنحضرت و ملائکه را اقرار است در معانی صلوة متعارف بکتاب گفته ابو العالیة که از تابعین است معنی صلوة خدا بر نبی  
شما می و پادشاه و تنظیم می نزد ملائکه و معنی صلوة ملائکه بر نبی و عاگردن ایشان و در خواستن از درگاه عزت آن  
و همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد از ملائکه زیادت و برکت است در آن نه اصل و از معانی آمده  
که صلوة الله بر آنحضرت اوست و صلوة ملائکه استغفار و صفای آن گفته که صلوة الله رحمت اوست و در روایتی از وی  
منصرف است و صلوة ملائکه دعای نبی و دعا بر آنحضرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مومنان را قول تعالی و یستغفرون  
الذین آمنوا و در باب قاعده بعد از صلوة تنقل صلوة دیگر آمده که دعای گفته او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم رحمة بر گفته  
که صلوة از خدا رحمت است و از ملائکه رحمتی است که باعث دیگر و بر استعداد رحمت گفته اند صلوة خدا بر خلق خاص  
بیشتر و عام پس صلوة بر انبیاء و شفا و تنظیم که لائق است بحال هر یک خصوصاً بر انبیاء انصاف و افضل خواهد بود  
از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود در حق و محبت کل شی و باین ظاهر شد زقی بیان  
صلواتی که بر آنحضرت است و بر سایر مؤمنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی فرموده و الله صلی  
علیه و ملائکته و ظاهر است که آنچه لائق است بحال شریف آنحضرت اعلی و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیه  
از تنظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تنظیم و شفا و دعا  
میکنند او را و از صلوة بر مؤمنین گفت یفرحکم من الطلقات الی النور و طبی گفته که معنی صلوة علی النبی تنظیم او است  
و معنی قول اللهم صل علی محمد و آل محمد و تنظیم است در دنیا با علای ذکر وی و اظهار درین و اقبای شریعت و مع  
و در آخرت یا ایصال ثنوت و تشفیج وی در امت و اقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر مراد بقول و  
صلی الله علیه و آله و سلم او عباد یکم بالصلوة علیه و صلوة بر آل و از دلج و ذریت بطریق بیخ و طفیل است و منافات آن  
در صلوة در غیر انبیاء مگر به برکت و گفته اند که مقصود از صلوة بر آنحضرت زینت تقریب الی الله است با مثال او و شرف

تقریب



و قضا حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بر ماست و شیخ عز الدین عبد السلام و کتاب خود موسی شجره الدار روایت گفته  
که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت ما را و در درگاه خدای عز و جل زیرا که مثل ما شفاعت نمیکند  
مثل او را و لیکن حق تعالی امر کرده است ما را با کافات و شکر گذاری کسیکه انسان کند با و چه عظیم است احسان را  
عطا کرده است آنحضرت با و چون عاجزیم از کافات پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست عجز ما را از کافات  
پس امر کرد که در خواجیم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه الا حق بجناب عظمت و کبریاست  
پس در حال عزت و کرامت جمیع دست نزد وی و قاضی ابو بکر بن العزلی گفته که فائده صلوة بر آنحضرت به جموع  
میکند بهیچ وجه دلالت آن بر تصحیح عقیدت و خلوص طوالت و اظهار کبریاست و ما در مستند بر طاعت و معرفت حق  
و سلطنت و احترام و واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم که دعا کردن آنرا آنحضرت را و استدعای  
نهی و غیره و برکت مراد از حقیقت و عاست مرحق را در حکم آب انداختن و نانوایان که نازل میگردد از وی آبها  
و میرسد از وی فیض و نوا و عارضات الهیه قائمه اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرض است  
یا تحت افتراق است که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است و لیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت  
به نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط میشود بوی حرج بی تخصیص بعد از حدیث و بعضی گفته اند که  
واجب است اکتفا آن بی تقید بعد از آنکه حق تعالی فرض کرده اند است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند  
بر رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم و نگردانند آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار فرستند و غافل نگردند  
از آن و مذنب ثالث آنست که واجب است هر بار که هم شریف وی را ذکر کرد و صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که محتاج به هیچ  
و در مواهب گفته که این قائل است طحاوی و جماعة از حنفیه و طبعی و جماعة از شافعیه و گفت قاضی ابو بکر بن العزلی  
از مالکیه که همین است احوط که اقال از عشری و استدلال کرده اند این جماعة بحدیث من ذکر است عند علم بهیچ عمل علی قول  
صلی الله علیه و آله و سلم عن حدیث ابی هریره و حدیث رطل افمن ذکر است عند علم بهیچ عمل علی قول  
من حدیث ابی هریره و صحیح الحاکم و حدیث شافعی عند علم بهیچ عمل علی آخره الطبرانی من حدیث جابر بن عبد الله  
و جمیع ترک از علامات وجوب است و نیز فائده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کافات احسان  
اوست و احسان وی صلی الله علیه و آله و سلم بقرود اتم است پس متاكد شود و تنبی که ذکر کرده شد و نیز استدلال  
کرده اند بقول حق تعالی لا تعجلوا دعا الرسول منکم که دعا بفرستد بعد از آنکه ذکر کرده وی صلی الله علیه و آله و سلم  
و صلوة فرستاده نشود بوی باشد بخواه و الناس و جواب داده اند آنها که واجب نمیکند و انداختن آنها بخواه ای شریعتی  
آنکه نقل کرده شده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس آن قول مختص است و اگر چه عموم خود باشد  
الا تم یظهر مؤذن را و سامع اذان را و لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف است آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم لازم گردید و بر داخل در اسلام چون تلفظ کند به شهادت و حال آنکه آنچنین نیامده و نقل کرده  
 نشده است و نیز درین شققت و حج است و خلافت و وضع شریعت مطهره کما است و نیز ثناء بر حق سبحانه هر وقت  
 که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احتیاج به وجوب و حال آنکه قائل نشده اند بدان و گفته است صاحب  
 مواهب که اطلاق کرده است قدری از حنفیه که قول بر وجوب صلوٰه هر بار که ذکر و دعائست که منقذ  
 شده است به پیش ازین قائل نیز که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله  
 که صلوٰه میفرستادند و نیز اگر آنچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که مروی است  
 بسبیل مبالغه و تاکید است و در حق کسی از آنکه عادت کرده ترک صلوٰه را و خوبی گشته و باجمله دلالت نیست بر وجه  
 تذکر آن تذکره ذکر اسم شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفتند اگر چه ذکر شریف مکرر گردد و گاه از غرضی  
 و بعضی گفته اند واجب است در دعا و اکثر بر آنکه مستحب است و امر نیز استحباب است گفتند نه مسکین و نه ثقیل الله  
 علی طریق الحق و یقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثر آن واجب است و هر بار مستحب نیز صورتی دارد  
 در لایق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را بمنزله واجب داند و بتقصیر در آن از خود راضی نباشد و نیز اطلاق  
 بر وفاء و عجب آن عجب ز طالب که غایت بذل جهد و در آن نکند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل  
 و منقول است این قول از امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شعبی  
 و اسحاق بن راهویه است و قول عاشر آنکه واجب است در آخر صلوٰه بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام  
 شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق تعالی فرض گردانید صلوٰه را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از هیچ  
 موقعی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوٰه علی نبی صلی الله علیه و آله وسلم در تشهد آورده است  
 پس جائز نیست که تشهد را واجب گوئیم نه صلوٰه را و این حکم را انکار کرده اند شافعیه و گفته اند که موافقت کرده اند  
 و این قول سلف دوازده نشده درین باب منتفی که اجماع کرده شود و از اجماع دارند جمله علما که پیش ازین آورده  
 بر عدم وجوب آن و نماز و بعضی شافعیه نیز مثل خطابی و غیره انکار استبعاد این قول کرده اند از وی نهویست  
 کرده اند احادیث را که تمسک کرده بوی بعضی و این وجه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 چنانچه تعلیم کرد سوره تبارکی را و نیست در وی ذکر صلوٰه صاحب مواهب از غیر توحید مذهب شافعی رحمه الله علیه  
 و انحصار وی کلامی آورده و بیا فی تطویل کرده از آنچه دیگر نقل کرده و اندک علم به آنکه احادیث در کیفیت صلوٰه که  
 در تشهد واقع شدند بعضیهای مختلف آورده شده است و اگر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد  
 کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم آنک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم  
 و علی آل ابراهیم آنک حمید مجید کفایت است که اسمعت من بعض الشایخ و اگر در اول گوید و صل علینا معهم

و در شانی و بارک علینا ستم چنانکه در بعضی طرق آمده است برتر باشد و تشبیه کما هیئت و کما یارکست، حکم قانده  
 اهل عربیه که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می آید و جواب میدهند از آن بوجه اول آنکه شریعت تشبیه  
 کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از سابق و وجود دیگر نیز مذکور است و آنکه تو بهادت را آنچه  
 در نظر در آمده در ساله جدا ذکر کرده ایم لطیف طلب شده و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر بر آنکه که این مستقیم است  
 که در شان میخوانند که افضل حالت است تا آنکه اگر کسی نذر کند باین خود که صلوة فرستم افضل صلوة در این صحنه  
 بفرست از عمد بهر آید و بعضی گفته اند که هر چه شتم با خود زیادت کسیت و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این فرقی را تو  
 اللهم صل علی محمد کما هو ابل و مستحق و امثال آن و در ساله صلوات از صلوة و صبیح آن آنچه حاصل شده است ذکر کرده  
 شده است و باشد التوفیق و حاصل از موطن که دارد و است در آن صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه  
 اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی و بعضی از دیگران نیز تشبیه است بعد از تشبیه  
 قبل از دعا و در وجوب آن در تشبیه اول و در قول است از شریعت است از جهت بنای آن بر تحقیق است  
 و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازین تشبیه را بچنان زود و سری فاست چنانکه گویا برگ  
 اگر نم نشسته است و در انتخاب صلوة بر آل در تشبیه اول و در قول است و در وجوب آن در اخیر نیز و در روایت است  
 اصح آنست که سنت تأیید است و اینهمه اقوال شافعی است و نیز در حدیث صلوة بخیر و تشبیه شافعی است و در حدیث است  
 و اگر در تشبیه اول سهواً بخواهند سهواً واجب گردانند جهت تأخیر قیام و صحیح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد  
 سهواً سهواً واجب نگردد و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل او و در کفایه باعاده علی و در حدیث فضاله  
 بن عبیده آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی را که دعا کرد و در نماز خود و در دست راست بر بنی صلی الله  
 علیه و آله و سلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر او را و غیر او را وقتی که بگذارد نماز  
 یکی از شما پس باید که ابتدا کند بچشم خدا تعالی و در روایتی به تشبیه و ثناب مروی پست و باید که درود بفرستد به پیغمبر خدا  
 پس دعا کند هر چه خواهد و روایت است که گفت دعا و صلوة معلق میماند بیان آسمان و زمین و در حدیث است که  
 بسوی خدا چیزی از آن تا آنکه درود نفرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از علی رضی الله عنهما در حدیث و در حدیث  
 نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از موطن صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم از اقوی  
 آداب و ارکان دعا است از آن سهواً و کما چون خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند  
 بچشم خدای و شغای او با آنچه اهل آنست پس از آن درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن سوال کند  
 زیرا که بدستی این احق و اجد است به پیروزی و بهر آن حاجت فائده درود فرستد و اول دعا و اوسط دعا  
 و آخری چنانکه در حدیث جایز آمده است و این دعا گفته که دعا را ارکان است و آنچه در اسباب و اوقات

و صل علی محمد و آل محمد و در حدیث است که در نماز و در حدیث است که در نماز و در حدیث است که در نماز

پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق نشد آنچه پیش روی آسان و اگر موافق شد موافقت پیروزی می یابد و اگر موافق شد اسباب زود میرسد بقصد ارکان دعا حضور قلب است و برکت و لذتی کردن چشم خوا بائیدن و تعلق قلب بکتاب حق و قطع از اسوای و آنچه دماغ صدق و موافقت دعا سحر است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده که هر که در اول و آخر وی درود باشد در کرده نشود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محبوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود برین صمد و می کند بر آسان داد و صلوة بعد از دعا قنوت است و سند آن حدیث در تعلیم آنحضرت معلوم مراد خود احسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فیمن هدیت و در آخر وی آمده صلی الله علیه و آله و سلم و در شافعی است در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواضع صلوة علی البقی صلی الله علیه و آله و سلم خطابه جمعه و جز آن از خطیب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عز و جل شرط است و بر آن پس واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه مگر بآن و این از مذهب شافعی و احمد است و از مواضع آن عقب اجابت مؤمن چنانکه در حدیث احمد و عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چون بشنوید مؤذن را بگوید مانند آنچه میگوید و است پیوسته و در بقیه مستند برین زیرا که هر که درود فرستد برین یکبار درود فرستد خدا تعالی بر وی ده بار پیوسته سوال کند برای من و وسیله را حدیث و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مردم و بعضی نیز با و است کرد و در بعضی کتب عقب اذان و اوقات واجبت نیز آمده است و در اشعری تکبیر است عیدین ذکره فی المواهب علی مذهب الشافعی و نزد شیعیان و سید و خواجه اذان روایت کرده است فاطمه زهرا زکریا که در رسول خدا صلواتم چون می در آمد و مسجد درود میفرستاد بر محمد و پیغمبر گفت اللهم اغفر لی ذنوبی فاتح لی ابواب جنتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد و پیغمبر گفت اللهم اغفر لی ذنوبی فاتح لی ابواب جنتک و مثل این نیز آمده است از ابابکر بن عمرو بن حزم و ابوبکر بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید بیاید که درود فرستد و ترجم کند و بکات و سلام فرستد بر وی و ال وی گفته است عمرو بن دینار در قول وی سجاد فاذا دخلتم بیتنا فسلوا علی انفسکم که اگر در خانه بیکس بنشیند بگوید یا سلام علی البقی و در حدیث آمده و گفته است این چهار مرتبه از بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد بیکس بنشیند بگوید یا سلام علی رسول الله و اگر در خانه بیکس بنشیند بگوید یا سلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون می در آید من در مسجد میگویم یا سلام علیک یا ایها البقی و در حدیث آمده و گفته است علی علقمه و ما ننشد این آمده از کتب و در آمدن مسجد و بر آمدن اذان و ذکر کرده صلوة را در خانه خوانده و در مواضع میگوید که سنت آنست که سجده ای فاتحه را بعد از تکبیر است و بعد اولی درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی پیوسته را بعد از ثانیه و بگوئی بعد از اللهم لا تحرنا اجرة ولا تقننا اجرة و درین حدیث است که روایت کرده است شافعی و شافعی داین را بر شیعیان



ممنون در دو فرستادن در موجب ظاهر گفته در دو فرستاده نشود بر آنحضرت صلوات الله علیه بر هر طریق احتساب و طلب  
 احتساب واضح از این القاسم آورده است که گفته است دو موافقت که فکر کرده نشود و روی مگر خدای عزوجل و زخم  
 و عطاس پس گوید زیرا بعد از آنکه محمد رسول الله و آنسب گفته که نمی باید و نشود که گردانیده شود و بر صلوته علی بنی  
 و روی سنت و عادت گفتن آن و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مردم بعد از لا اله الا الله و آخر اذان میگویند  
 و ظاهر آنست که همین حکم دارد و نزد تیره شریف که اولی و اقرب موافق صلوته است و در حدیث ابی داود و از  
 ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرستد  
 خدا تعالی بر من روح مرا تا دو کنم سلام را بر روی و درین حدیث کلام است از حدیث نبوت حیات آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم که در تاریخ مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عباس که من صلی علی عنقه می  
 شنیدم و از او شنیدم و از موافق صلوته علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنکه شریف است و می شنیدم یا کتابت و می  
 بعد از حدیث نعم الخلف رجل فکرت عنده فلم یصل علی و حدیث الخلیل کل الخلیل چنانکه گذشت و از موافق صلوته که ثابت  
 شده است عمل است بدان و انکار نکرده آنرا هیچ یکی رسائل است و آنچه نوشته میشود بعد از بسم الله و نبود این در حدیث  
 اول و اصرار داشته کرده شده و در حدیث نبی با ششم پس گذشت بران عمل مردم در اقطار زمین و بعضی ختم هم بصلوته  
 کردند و یا ابتدای رساله و ختم آن بصلوته در حکم ابتدائی دعا و انتهای او بصلوته شد و حدیثی روایت میکند که هر که صلوته  
 فرستد بر من در کتابی همیشه الله قاری میکند و او را ملائکه دادند که اسم من در کتابت ثابت و باقی است این موافق  
 و مراعیه است که درین دو کتاب یعنی شفا و مواهب مذکور است و در رساله فاکهی که در زیارت نبوی صلی الله علیه  
 و آله و سلم تصنیف کرده است زیاده برین واضح نیز مذکور است و آنها را نیز ذکر کردیم تا نوعی از شمول استیعاب باوقات  
 حاصل گردد و بعد از آن در این تغییر از آنچه قدر سلسله شریفه قادر بر اجازت است که بعد از هر نماز فرض یا نفل سه بار درود  
 گوید یا الله التوفیق فی کل عمل و نیز قیام از شام از برای صلوته لیل حبيب و منوی محمد و بعد از تجدید درود و در حدیث نبوی  
 بعد از نماز چهارده درود و نیز شریف روز شنبه و یکشنبه و در هر یکی ازین ایام احادیث روایت شده و در وقت عصر  
 و در ویدن که بعد از آنکه شریف و نیز در اسلام مجرای درود و طواف و از برای در ویدن و وقت و نیز در شهادت ایشان  
 در موافق صلوته علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم مثل مسجد قبا و ادعی بدر و جبل احد و ساجده نبویه و جز آن و نیز در  
 و شرف و در کتابت و در وقت سفر و در کسب اعلی و نزول منزل و در ویران کردن و باز آمدن و در ویران  
 و نیز در میان شغل و غفلت و نیز در حضور دعوت و در وقت برگشتن از دعوت و نیز در آمدن خانه و برآمدن از خانه  
 و نیز در ولع حاجت و نیز در وقت حاجت و نیز در وقت غم و غلام بلکه که شدن هر چه و نیز در غم و شرف و طاعت  
 و در وقت عز و ذل و در وقت پستی و در وقت غم و غم و نیز در وقت غم و غم و نیز در وقت غم و غم و نیز در وقت غم و غم



از نظرات و تزیینات و مشهور و دوی استعاضه است از شیطان و در و نیز بخواند از قرآن شریف و بگوید  
اولم شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز تزلزلات برادر مسلمان یا مسلمان و در اجتماع که برای خدا  
و از شاعر اسلام بود و نیز دهم قرآن در دعای حفظ قرآن و نیز افتتاح کلام غیر منتهی عنه و در ابتدای درس علم  
خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرأت حدیث اولاً و آخراً و نیز در آستان پیروی از شیعیان و از تمام تعجب است  
مکروه داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد شاهان امری محترم قائم بود و باید که در آن وقت که است  
سلام را با صلوة فتم کند و امام فزوی مکروه داشته افراد صلوة را از سلام زیاده که امر هر دو واقع شده و در شیخ البیاضی  
گفته که مکروه آنست که افراد صلوة کند و سلام نفرستد اصلاً اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقت دیگر  
اخطال با تشال مرند و کذا فی الموابیث و نقل کرده شده است از ابو جعفر جونی که سلام اینها بدین صلوة است  
پس استعمال کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود در غیر اینها و گفته نشود و علیه السلام و اما در خطابه که کرده شود  
بوی گفته شود بوی سلام علیک و السلام علیک و بریزد که متعارف اهل مدینه کار شد است راهنی بنیاد که بسیار  
مستحب است تسبیح است تهلیل صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات مستحب و محسن است و در روز جمعه و شب جمعه  
که افضل ایام است در روی امر با کثرت آن واقع شده است و بوجه اول آن بجهت نبوت و قبول  
از آن حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثر ما من الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة  
بسیار فرستاده و درین روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثر الصلوة علی فی الیوم و لیلة الجمعة و یوم  
لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستاده و درین روز شب روشن که شب جمعه است در روز جمعه و احادیث درین باب  
بسیار است و صلوة درین شب و روز عمل کرده میشود بر آنحضرت اگر چه صلوة است بروی همیشه عوض میگردد  
و حتی سبحانه تعالی ملائکه ساجدین آفریده که صلوة و سلام است را در آن جناب میرسانند و لیکن درین شب و روز  
النبی بمقام وصول و محل قبول میرسد آمده است که من افضل ایاکم یوم الجمعة فی خلق آدم و فی قبض روحه و فی  
السمعة فاکثروا علی من الصلوة فیہ فان صلواتکم معروفة علی احدیث و حکمت و تفسیر اکثر صلوة بر روز جمعه افضل  
این روز است که موجب وصول قبول و حصول رهنمای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا  
و آخرت است چنانکه سقوی احادیث ناظر و آنست و صاحب موابیث را ابن القیم و جدهنا سبکی که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الانام پس صلوة بروی و روی خرقی و مناسبتی دارد که در غیر  
روی نیست با حکمت و دیگر که هر چیزی و منتهی که رسیده است است در دنیا و آخرت هم بر دست مبارک وی  
صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و منتهی که حاصل میشود و ایشانرا در روز جمعه حاصل میشود و در روز و شب  
و در این روز و تقدیس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المیز است که در روزی





فرموده اند هر مقلد سلوک و تمجیل معرفت و قرب الهی در زمان فتنان با وجود ادبیای و مرشد متصرف التزم ظاهر  
 شریعت است با دامت ذکر و کثرت صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تا از کثرت اشتغال بصلوة نورانی  
 در بیان پیدا شود که بیان راه پیمایان فیض و احسان و امداد از آنحضرت بواسطه برسد و بعضی ترجیح و تمجیل کرده اند  
 صلوة را بر ذکر از حیثیت رسول و استمداد اگر چه حیثیت ذات ذکر اشرف و افضل است و خلاصه طریقه نشان داده  
 اند که بقیة شریعت از شیعیان طریقه قادریه است استغفانه انوار از حضرت پیغمبر است بوسیله التزم متابعت و دوام  
 در بیان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ اجل و اکرم قطب الدین عابدی و ابوباسم معتقی راجع الله علیه  
 و نقیضها بیکدیگر در بیان علم و معرفت و پایداری است که در عین خواندن صلوة و کلام بجا فتنل رحمت خورشید  
 و غروب ماه تابان الهی که گفته اند در دایره ای رحمت الهی در آید و پیغمبر و مدینه که حسن بصری گفته است که چون بنده الهی گفت که یا  
 خدا منم تعالی را بپای نام اسماء الهی یاد کرد و چون صلی الله علیه و آله و سلم گفت در محضر فضل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نبش خود  
 و علی آله و اهل بیت در بجا فضائل و کمالات ایشان افتاده و آخر بعد خورشید و غروب درین بجا نماندای محروم و مایوس  
 آمدن چه صورت دارد وقتی که این فقیر را پیغمبر شریفه و داعی گردانده و ندیده اند که درین سفر پیدا از ادای قرآن  
 عبادتی بالاتر از صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چون از تعین عدد پیر سیده شد فرمود اینجا عدد  
 است و نیست چندان بخواند که بدان رطب اللسان شود و پیرنگ دی صبیح گردد و در روز غیره من وقت پیغمبر و در  
 طالب را باید که هر روز از صلوة و روی زمین داشته باشد از هر کس نباشد اگر نشود با نقصد بار خدای که بعد از نمازی  
 بعد از پنج و اندک از می صد خود و اصلا بخیر نکرده اند و در وقت خواب رفتن هم البته خالی نباشد و از مطالع السبب  
 سینه و فو الله علیه آنکه صلوة و سلام است میرسد بحضرت روی صلی الله علیه و آله و سلم و در آیه گفته که و استسبحت  
 ابوهریره که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام میفرستد بر کس که بپوشد و بپوشد خدا استقامت  
 درین روی هر آنکه رو بیکدم روی سلام او و جواب سلام وی میگویی و در پیشگاه دیگر از ابی هریره که گفت آن  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسی که در رو میفرستد بر من بنزد تو من پیش قدم کسی که در رو میفرستد بر من  
 از دور رسیده میشود و من یعنی ملائکه میرسانند و در حدیث آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که  
 در خدا تعالی را فتنه کنند یا صحت گفته و در زمین میرسانند از امانت سلام با و در بعضی روایات آمده که نام  
 او را نام پدر او یا نیمی بر عهده میگردد یا رسول الله فله ان مثل کسوف بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی بن  
 یسلم بن علی بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب  
 و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب و یسلم بن ابی طالب  
 در قلب و در مثل صورت خیال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عین که لازم کثرت صلوة است بصفت توجه حضور



در اینجا ثبت میگردد و باید آنکس را که طایبی آنرا در خود سازد و می آرد که روزی شبلی قدس سره بر او بگوید که از علمای  
 و آنکه عصر خود بود و آمد ابو بکر به دست کرام وی بر پای ایستاد و با وی معاذکره دو میان برد و چشم وی بوسه داد و حاضران  
 گفتند که یا سیدی این را شبلی میکنی و حال آنکه تو دهم که در بغداد است و او را بخون میخوانند و گفت من نگارم که  
 از پیغمبر دیدم صلی الله علیه و آله و سلم در خوابی بیستم که شبلی پیشش آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین ابوابیستاد و او را در کنار  
 گرفت میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفت یا رسول الله این را شبلی میکنی فرمود نعم و بعد از نماز این آیه میخواند  
 لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم الا یتذکرون و عقیب آن صلوٰۃ بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع  
 در صلوٰۃ متعارف نجاس موالیه اهل حرمین است زادهای الله تشریف و تعظیما و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند ان الله  
 و ملائکته یصلون الا یتذکرون بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوٰۃ می کنند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و سلم  
 و صل شک نیست که براندازه فضائل و فوائد صلوٰۃ بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روح و ثواب  
 قائل آنکه دارد شده قبایح و منار ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت  
 و ثواب آن عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بر آن شدید و قوی تر و در حدیث صلی الله  
 ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ان النجیل و در روایتی انجیل  
 من ذکرته عنده فلم یصل علی سبغ فایده که نجیل در عرف آنرا گویند که در بندل اسوال و صرف آن خستی کند و این نجیل  
 سخت تر و کاملتر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و باین مقدار صرف وقت و استعمال  
 زبان و رعایت من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیمتر و وافرتر از صرف مال و انقل از عتق رقاب است  
 آسانتر از انست و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادها الکرام امام محمد باقر  
 آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من  
 پس تحقیق کنم که در راه بهشت نرود و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 کسیکه فراموش کرده صلوٰۃ بر من فراموش کرد و طریق جنت را و از قناده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
 و قتیله ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت  
 فرمود بنشینند قومی مجلسی را بیشتر تفرق شوند درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانست که گویا  
 تفرق شدند از مجلسی که گنده ترست از مردار و آنرا ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت بنشینند قومی مجلسی را که درود  
 نفرستند در وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه باشند این مجلس حسرت برایشان روز قیامت اگر چه در آنجا باشند  
 یعنی اگر چه حکم ایمان و اعمال صاحب بهشت در آیند و ثواب آن دریا بند و لیکن محبت قوت ثواب صلوٰۃ بر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که عظیم است حسرت خوردند که چرا از دست دادند و در هر ریف دیگر ذکر الله و الصلوٰۃ علی النبی

و صل محمد و درود فرستادن بر وی صلی الله علیه و آله و سلم



هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خواب با مردی که ذکر کرده شدم من نزو و درود و نفرستاد بر من خواب با هر دو که در آن بدوی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی در رمضان باید که کارها کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و مومن مغفرت است و خواب با مردی که دریا قند پدر و مادر یا یکی از این دو پیری را در دنیا و دنیا دار بهشت یعنی باید پدر و مادر را خدمت کند و راهی دارد و ایشانرا خضوع نماید که هر من تا مستوجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آنکه بر بالا و منبر و گفت آیهین بانه بر آنکه گفت آیهین معاذ بن جبل گفت یا رسول الله اینها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شوی تو نزد وی درود و نفرستد بر تو و میرود و آید در آتش و دوری اندازد او را خدا تعالی از درگاه قهر و رحمت خود پس بگو این پس قسم من آیهین و پنجمین گفت جبرئیل علیه السلام و حق کسی که در یافت رمضان را و قبول کرده نشد از وی کسی که نیکی نکرد با او و پدر خود را آمده است که هر که در مجلسی نشیند و درود گوید آمرزیده میشود هر چه واقع شود از وی در آن مجلس تنبیه گمان نبرد که مراد بزرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس آیهین نام شریف وی بردن است بلکه عامتر و شاملتر از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال آیهین صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه بهر چه نام شریف وی مذکور نگردد اگر چه علم امتونج مسئله ذکر اسم شریف را ساقط از ظاهر و باقی التفوق و فصل اختلاف کرده اند و صلوة بر غیر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از سائر انبیاء علیهم السلام و مجبور است آنچه مفهوم میشود و از کلام قوم سه قواست جمعی بر آنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت و ششادیکوید که وایسته کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در میان ما میگفته اند ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است این را ابی شیبہ از طریق عثمان از او گفته اند از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که مراد از او بر پیشانی کسی که بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و سائر انبیاء است و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر پیشانی انبیا و جبرئیل صلی الله علیه و آله و سلم و از عمر بن عبد العزيز نیز چنین آمده ولیکن گفته اند که معروف از زید بن ثابت با کسب نه اینست بلکه دی رحمة الله علیه و صلوة گفته است که مکره پیدا نم صلوة بر غیر انبیا و گفت غیر سدونی سزوهار که بخاور و گفته اند از پنجاه مکره شده ایم بدان و این قول ثانی است درین باب که غرض من نیست با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوة علی الانبیاء قبلی فان الله یبشکم كما یبشکم انی من صلوة مخصوص است انبیا و غیر ایشان جائز نیست و از سفیان ثوری نیز چنین منقول است و از ابن عباس و روایت دیگر آمده که گفت ای نبی صلوة صلی الله علیه و آله و سلم و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعا است از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده بهستاین تحقیق

در حدیثی که در این باب است



این از باب خلافت اولی است که حکایت کرده است تووی در کتابت ذکر و گفته صحیح آنست که کرده است  
 اگر اینست تنزیه زیر که شعار اهل بدعت است و الله اعلم تخلیفیه معلوم شد که این بحث در صدر اول نبود بلکه عنوان  
 ما مورد بود بدعت صلوٰه و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حکم آنحضرت که فرمود و صلوا علی الانبیاء قبل ان یقال الله تعالی  
 انما یستغنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالف افتاده برای اهل بیت نبوت صلوٰه و سلام میفرستادند  
 اصالة و الا بر وجه تبعیت جائز است بخلاف و در کتب قدیم سلام نسبت باهل بیت یعنی کرشال از اوج مطهر  
 نیز باشد علی السلام دیده میشود و الله اعلم و مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و اما در بار عبادت  
 رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جمله مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگویند قال رضی الله عنه در طریق صوفیه  
 میشود پسند قدس سره العزیز یا قدس سره تنقادی که درین باب در عبادت است و بعضی قدس سره و بعضی کلام  
 صلی الله علیه و آله و سلم بنویسند و این بقاعده مشهوره خویش که در احادیث چهارست موافق نیست و بعضی در صلوٰه  
 بر انبیاء علی نبینا علیه و آله و سلم زیاده میکنند تا صلوٰه بر ایشان بر تبعیت و طفیل واقع میشود و در اکثر تفارقت در میان  
 عرب و هر که در علم ایشان است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کلام اکثر اعاظم نسبت  
 با آنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوٰه و السلام و لفظ صلی الله علیه و آله و سلم و نفایت ایمان  
 و سلام است واقع شده است یا پس و پنجم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شک نیست که  
 مقصود از آن فریش عالم عبادت است بقوله تعالی و اعطیتم اجمعین و الا انزل الاله بعد و ان و راه راست بقرب و وصول  
 بحق عبادت است چنانکه میفرماید ان الله ربی و ربکم فاعبدوه بذراعت مستقیم و قال الله تعالی و لقد علم انکم فیضیق  
 صدرکم بالیهولون فسیح محمد ربکم و کن من الساجدين و اعبدوا بحسب حق یا ربکم الباقین و مراد بقیین سورت است  
 از جهت بودن وی استحقاق بسبب زوال فنی صدر و تشنگی و حزن و غم عبادت آنست که چون تشنگی شد  
 انسان عبادات منکشف میگردد و بروی انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بطلان  
 حقیر و نظر وی و چون حقیر نمود ربکم و اسان شد بدول نقدان و وجدان آن پس متوحش نشود و بنقدان ان شمع  
 نگردد و وجدان آن پس و اهل گردد و حزن و غم و نیز چون نازل شد بر بنده مکاره گرخت از ان بسوی طاعت مولا  
 گویا میگوید واجب است بر من عبادت تو خواه بدری تو را خیرات یا نه بگنی در کلمات پس فراموش میگردد  
 مکره و فرار میگرد و بان امید و قال الله تعالی فاعبدوه و اصبر لعیادت و درین رواست بر فرقه که گویند که چون  
 حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهر و خلاص شد از که عمل و ساقط شد  
 از وی تکلیف و چون بنده مسافر است بسوی درگاه حق و منقطع نیست میروی مادام که در قید چارست  
 محتاج است به توفیق راه که عبادت است از عبادت و مستغنی نیست از ان و هر چند وی اقرب و عبادت وی

اعظم و او فرستاده در مجلس جنید حرفی میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمودند و این سخن از تناو و شرب خمر  
بیزیرست و اختلاف کرده اند علماء و در تعبد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشری  
از شرایع که پیش از وی بود و چه بر آنند که قبیح بود و بجزئی از ان بلکه عبادت میکرد و چه چنانداختند در دل وی از  
عبادت و حکم میکرد عقل و بیان و بعضی توقف کردند درین سلسله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بزرگ بود یا بکلی مختار آن که  
بزرگ بود و اگر هر دو باشد نیز مختل است که بنور اینست ذکر فکر صاف پیش رو می یافت علوم و حقائق را و الله اعلم  
چنانکه در لایزال گفته اند است مشهور اینست که گفتیم و باقی فکر کن و فکر کرد و بدو در ذکر کن و باقی ذکر است  
که بی واسطه اتصال بذات حق حاصل گشته فیوض دارد میگردد و در فکر تعلق به نفس است و بمعلوماتی که در ذهن  
سودست و ترتیب آن بر وجه مخصوص مجهول مایل میگردد و بعضی علماء قائلند که عمل بشرایع انبیاء خصوصاً بر ایم  
علیه السلام میگردد و محبتی است که از آنکه آنحضرت مأمور است در قرآن با تعبد و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله  
تعالی اولئك الذين هم الهدي الله فهدهم الله و قال حق سبحانه ثم اوحينا اليك ان اتبع مله ابراهيم حين بعث  
من بعثته نیز حال بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مراد به هدایم ایمان باشد و تو حید و اصول دین است  
که مشفق علیه است میباید همه فرغ و شرایع که فتمت است و خود ممکن نیست اجتماع در آن از جهت اختلاف  
در آن و نیز تسبیح گشت و بعد از شیخ هدی نمایند پس در اینجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرایع انبیاء سابق علی  
نبیایا و تعلیم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد بشیعی  
یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و النسب است و بعضی گفته عیسی اقرب است و الله اعلم و نیز گفته اند  
که متعبد هم میگردد و چون آنحضرت مقتدی و تابع انبیاء علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بود و دفع  
این وهم میگفتند یا نه چون مقتدی یقین بهما شد کمال است همه در وی جمع گردد پس کمالتر از همه بود و فایده باقی التوفیق  
صاحب است و اسباب تعبد عباد را بر بعثت شیخ ترتیب داده اند و نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت  
و دوم صیوة سوم زکوة چهارم صدق پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت در وی چند اصل است  
و اصل اول در وضوء و مسواک و مقدار آب وضوء وضوء است یعنی تمسک و نظافت است وضوء بضم و مصدر و بفتح  
آب وضوء یعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آید گاهی بمعنی آب که از این تعاقب است  
و اختلاف کرده اند علماء در وقت و وجوب وضوء بعضی گفته اند وجوب او بعدینه است بقول حق تعالی اذا قمتم  
الی الصلوة فاعسلوا و بوجه الایة و این آیه در سوره مائده است که در نیست و لیکن در احادیث آمده که جبرئیل  
علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدا و حی نماز وضوء آموخت و نیز در حدیث آمده است  
که فاطمه زهرا علیها السلام آنحضرت را در گریان و گفت قریش تمرد کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضوء مبارک

پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این در مکه بود و این عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را  
 بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و بر آنکه آنحضرت نماز نکرده و هرگز  
 نکر وضو گفت ابن عبد البر که این چیز نیست که عیال نیست بدان پنج عالم شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که  
 این رد بر کسی میشود که منکرست وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسی که منکرست وجوب آن را پیش از هجرت اتوا  
 و حال این سخن آنست که وجوب وضو آیت مذکوره باشد و این منافات ندارد با آنکه وضو پیش از آن باشد  
 ولیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندر وجوب بود و وجوب  
 ولیکن برین تقدیر لازم می آید که نمازی وضو جایز باشد و این خلاف است اجماعت و ممکن است که گفته شود که  
 نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام به مملو و انتم محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در آنجا  
 وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر نسخ گشت و تقدیر بوجود حدث گشت ولیکن در نسخ احکام سوره مائده  
 سخن است تقدیر بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای هر نماز وضو ساختی و در بعضی اوقات بیک وضو چند  
 فریضه گذارده است مسلم از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وضو میکرد برای  
 هر نماز گذارد و در نسخ چند نماز و در وایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عذر منی الله عنه رسول الله چیزی  
 کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عذر اگر دم یا عمر منی برای بیان جواز تا بداند که وضو برای هر نماز فرض نبود  
 بخاری و ابوداؤد و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مرا انس که شایع میکردید گفت کفایت میکرد یکی از نماز وضو مادام که حدث  
 نمی شد و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابوداؤد  
 از حدیث عبد الله بن خلفه عامر شیبلی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ماسور بود وضو کردن برای هر نماز  
 ظاهر باشد یا غیر ظاهر چون شاق آمده بروی او کرده شد مسواک نزد هر نماز نهاده شد از وی وضو نگذاشت  
 و اما مسواک مستحب است از مسواک بمعنی نالیدن و مالیدن دهن و مسواک با انگشت چوب دندان مال مسواک  
 مشکله واحد پیش و فضیلت و استحباب مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود توون مشقت بر است بر این  
 میکردم و واجب میکردم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و وجوب  
 رضا حق است تعالی و تقدس فرمود نیاید مرا چیزی بجز هرگز مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک تحقیق تر رسیدم که بسایم و پس گفتم  
 پیش دهن خود را و در وایتی الله را و الله بکبر لام و ثناء مثلثه محققه گشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله  
 خلفه که گشت نافله در وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن در حدیث ابن حجر  
 سخن است و خصائص ثابت میشود مگر دلیل صحیح و حدیث طبرانی و بیہقی که از او آورده اند که آنحضرت

و





خارج میگردد و از همین دروی پند از دغم اگر استیساک بدست بود این کلام جاریست و بدانند که چنانچه در این باب استیساک  
استیساک ابتدا بجانب یمن بحال خود دست بر بر تقدیر و با بجملة این کلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر استیساک  
بدست چپ است و اقله علم اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که غسل بر یک  
سایه کردی که پنج مد است و وضو یک مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بدو در طل کردی و تحقیق مقدار صاع  
و در طل بزبان عرف این دیار خالی از تفسیری نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقه  
نظر در بیان آن تفسیری زفته است و گفته اند که مراد از احادیث تعین و تقدیر نیست فائده چنانکه اکثر  
یا اقل از آن دفعه باید نیز جائز است و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برود و ادام که اسباب کند و بعد  
اسراف نشکند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن بر آله فرمودی و است را  
تخفیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار ریختن آب و میفرمود و در امتحان کسانیکه پیدا آیند که در وضو  
تقدیری و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود و وضو را شیطانیست نام او دلمان که آدمی را  
در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس پرهیزند و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن بود و راه  
کفایت در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و در پی آن خاطر نزنند هم بر خصلت عمل کنند و اگر شیطان  
بسیار مزاحمت دهد که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است و پذیرای درگاه حق نه بر ختم او بگویند  
که تو برادر دست من زیاده برین نمی آید و مولی من که میست اتعالی و تقدیر من همین قدر پند و فاضل و رحمت  
او و اسرار است و همچنین در نماز دیگر مواقع وسواس و وسواس و نقصان و اختلال آن  
نیز و شیطان درین میان راه یا بدستغاده لا حول و دفع آن بنام است مؤثر است کما جاء فی الآثار و در حدیث  
احمد فاین نامه از عبد الله بن عمر بن العاص آمده که بکار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سعد بن ابی وقاص  
رضی الله عنه گفت و وی وضوئی ساخت فرمود لا شرف بالماء و در روایتی باید الا شرف یا سعد گفت و بعد  
و بل فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کیساست و عزیز او جو نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم نعم و ان کننت علی نهر جار کردی در آب اسراف میباشد اگر باشی بر جوی روان  
و این همان است و منع و تخفیر اسراف و ارشاد دست بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چنانچه از آن  
باب احسان فرموده برای دفع آن این مبالغه نمود و در مسائلی فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود  
در ریختن آب اسراف نیست چه بر قدر آب بیز و باز هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نراند و در حقیقت  
زنی میان نهر جامی و غیر وی آنست که آب غسل در وضو یا تهاوی پاک کننده نیست و نزد اکثرین پاک  
هم نیست پس در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن منع باشد و در نهر جاری

که غسل هم در روی انگشت تفضیع نبوده و نیز آب استعمل در روی نمیناند و لیکن میبایست فرمود که در اینجا نیز تجاوزه از حد نباشد  
 بنود گفته اند اگر در بسیار بختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عرق و تفضیع وقت باقیست و نزدیک باین  
 معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد با اسراف در حدیث اتم است یانی اگر در کنار آب در نه جاری اسراف  
 و تفضیع آب نیست و لیکن در تجاوزه از تقدیر خرجه اش میبایست و الله اعلم و اصل گاه بودی که آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم اعضای وضو را از یکبار زیاده شستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافیست و آنقدر به مقدار  
 فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرمودند و لا یقبل ثلث الصلوة الا به و قدر هایت الوداد و از حدیث  
 ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما ابو وضو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد و مرقه و گاه وضو کرد  
 و بار شستی برای میبایست و تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعف اجور است  
 چنانکه در حدیث زرین از عبد الله بن زید که راوی حدیث و فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است  
 که گفت که وضو که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مؤمن مومن و گفت بود نور علی نور و گاه شسته با شستی  
 و این مرتبه نهایت تطهیر و میبایست و آن واسطه وضو که در احادیث امر بدان واقع شده و نیز اکثر علماء به اینست  
 و احادیث صحیح و حسان درین باب بسیار و پیشمار آمده که پیشک چون غزیرت و فضیلت درین است  
 عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال چنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که  
 گفت وضو که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار و فرمودند و وضو کنی و وضو لا ینبای من قبلی و در روایتی  
 و وضو ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم  
 عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مراد که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم پس طمید انای را و بخت آب از روی بر دو دست خود و شست هر دو دست را سه بار پس شست  
 در آورد دست خود را و آنرا و بیرون آورد پس بفضله و استنشاق کرد و آن یک دست و کرد آنرا سه بار پس شست  
 در آورد دست خود را و آنرا و بیرون آورد و شست روی خود را سه بار پس شست هر دو دست را و در بار  
 وضو کرد و بر خود باقیال داد بار و شست هر دو پای خود را و آنرا سه بار در روایتی از انس آمده که شست هر دو پای خود را و بار و  
 نیز چنین آمده که شستن پای عدو و نکو نشد و در روایتی از انس آمده که شست هر دو پای خود را و بار و  
 در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهرش و یکبار خواهد بود یا مقصود اوئی در آن مقام  
 بیان اصل شستن بود و از بیان عدد سکت ماند و در هیچ حدیثی در وقت وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نمی گردانند زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسی که زیاده شست بر سه بار  
 یا نقصان کردی که نکند و لیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص است از ثلث و جواب میگوید که



تعلیل در مقابل نفس چنانکه قسم توهم کند و دلیل با حدیث ابی داود و طبرانی است چنانکه شنی آورده که طلحه بن عوف  
از اعلام ائمه و ثقات تابعین است از پدر از جدر وایت میکند که رسول خدا و ضو کر و پس مضمضه کرد سه بار پس تنشاق  
کرد سه بار گرفت هر بار آب جددید و شافیه میگوید که این حدیث از جهت اسناد ضعیفی دارد زیرا که جد طلحه مجهول است  
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نرسیده است انتی و رجوع الی الاصول  
میگوید که طلحه بن عوف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو یا عمر بن کعب  
است و شنی در شرح نقایه میگوید که بیقی در کتاب معرفت آورده است که عهده الرحمن بن حمادی که از کبار  
ائمه محدثین و در عهد مشایخ امام احمد بن حنبل است گفته جد طلحه عمر بن کعب را و صحبت است و درین  
خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را  
 دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند  
 بصحبت وی مدعای ثابت باشد و عدم توقف اهل بیت وی در آن قاضی نبود و ابن سعد در طبقات حدیثی  
 در باب مسیح از جد طلحه آورده بلفظ راست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا پس ثابت شد که او صحبت  
 است که اقاله شیخ ابن العلام و شنی از فتاوی ظهیر به نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمه الله علیه خبر دارند  
 است که وصل کنند و مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق با بهای جددیدند  
 بود و در جمیع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نه کرده و اگر جدا جدا کنند محمود است نزد  
 پس در حدیثی خلائی مانند و آنحضرت و عده هرگز بی مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق سفت است  
 در حدیثی نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استنشاق بدست راست  
 کردی و استنشاق چپ را با دست چپ و مسح راس با دست چپ و مسح راس با دست چپ و مسح راس با دست چپ  
 و جامه بر انداخته و بی چیز نیست که اطلاق کرده شود بروی مسح اگر چه یکدوی و بر دوشی سه دوی باشد و امام مالک  
 و جامه بر انداخته که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه مسح راس و مسح تمام سر سفت است و در اهل این ایه  
 مذکور اند در محل خود و در شرح سفر السعاده است بانقصای آن بقدر وسع تفصیل کرده نشده است و بعضی از علما  
 گفته اند که انصاف و مسئله مسح بدست مالک است که اسمعت بن شفی علی بن جابر الله مفتی اکرم الشریعت  
 رحمه الله علیه و الله اعلم مسح تمام سر سفت است و کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بپای راس و برود و دست را  
 بجانب قفا بر کند و برود دست را تا باز آید بها بخاک ابتدا کرده بود و دست در مسح سر و در عقب مام اعظم  
 یکبار است و شنی از فتاوی ظهیر به نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار بآب جددید بدست است و امام شافعی  
 گوید مسح تمام سر سه بار با بهای جددید سفت است و در روایتی غیر از ابی حنیفه نیز آمده است آنست که

مسح بار واحد در باب گفته که آن مشروع است و روایت از امام ابی حنیفه در بعضی شرح برای گفته که در روایت  
حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح بسیار یک آب کند مستون باشد و مروی از آن حضرت علی الله علیه و آله که در مسح  
آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح مطلق آورده بی تقييد اجد و دو مقید بحد واحد نیز آورده و آنچه بصحت  
رسیده از احادیث اینست و در بعضی احادیث مرین نیز واقع شده و این بآن معنی است که هر دو در دست را  
از مقدم راس بخبر بر و باز از مؤخر بمقدم آورد و نیز این احادیث موسوم به وضو میدارند اما تشبیه مسح  
در پنج حیثی صحیح نبوده مگر آنکه واقع شده که وضو که در یک بار و دو بار و سه بار و وضو شال غسل و مسح است  
و قول شافعی در تشبیه مسح باین دلیل است و قیاس مسح بغسل و جوابش آنست که توفیر از تشبیه آنست که در  
حدیث آورده غسل است و بر و یا تشبیه که در عدم تکرار مسح آورده بیان کرده تشبیه مخصوص است با تشبیه غسل  
و بنا بر مسح بر خفیف است پس قیاس وی بغسل که بنی بر میان و بر کمال و با غایت قیاس مسح الغبار و تشبیه  
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما بر همین اند که شافعی  
که تشبیه مسح را مستحب میدارد و ابو داؤد گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند هر دو الاست دارند  
که مسح راس مرة واحدة است و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که با استحباب تشبیه مسح  
روایت باشد مگر ابراهیم می و لیکن درین قول نظر است چه این ابی حنیفه و ابن المنذر از انس و عطاء و غیره ایشان  
آنرا نقل کرده و این خزیمه و غیره در حدیث عثمان تشبیه را تصحیح نمود انتی و در جامع الاصول و در رواتی از  
حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس نشاء ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیعتی نقل کرده که گفت روایت کرده شد  
بوجود غیر تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه و لیکن آن بحسب مخالفت احادیث صحیح حجت نیست نزد اهل علم  
الهی و ترمذی از دلائل بن حجر آورده که مسح علی راسه ثلثا و مسح علی اذنيه ثلثا و هر چه ازین باب آمده اگر بصحت  
رسیده محمولست بر تکرار آب واحد نه باب جدیدی که قال فی الهدایة و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهر او باطنا یعنی هم  
بیرون گوش مسح کردی و هم در درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سر را بخ گوش در آورده و  
مسح گوش آب جدید است نزد ائمه ثلثه و نزد امام ابو حنیفه بروایتی از امام احمد بن حنبله و در اکثر احادیث  
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست با آب سرد و آنچه روایت  
کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمولست بر آنکه تری بعد از استیفاء راس و دست نموده  
اوست تطبیق میان احادیث و با جمله روایت مسح اذنین باب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطریق  
کثیر آمده که قال الشیخ ابن الهمام و ما غسل برطین و اکثر روایات مطلق آورده بی ذکر عدد اما بقیه تنقیح و تمطیفات  
را در ابی حنیفه تشبیه غسل در آن کذا فی شرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آورده که شست هر دو پا را

در باره در بعضی سوره نیز آمده و در بعضی مشیت پای راست که بار بر دوزان شست پای چپ را سه بار ظاهر دارد  
 هر وقتی بطریق و اوقاف شده و الله اعلم و تخیل خیمه از عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و عیسی بن ابی خنیس  
 و رحمت و شوق این در آن جانب شوق است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد  
 نیز هر یک چپ معروف و نزد بعضی از ائمه مذموب و واجب است از جهت حدیثی که گفت بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم که چون وضو میکرد و میگرفت کفی از آب و می در آورد آنرا تحت شک و تخمیل میکرد  
 خود را و میفرمود و هذا امر فی ربی و کیفیت تخیل نیست که در او اصابع خود را از اسفل بجنب و آنست که افاضل شریفی ظاهر  
 حدیث است که بار جدید بود و بعضی گفته اند که با وجه است و وقت و می نزدیک شستن روی است و نزد امام محمد  
 غیر است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود و از حدیث ابن عمر آمده که بود آنکه شستن  
 صلی الله علیه و آله و سلم چون وضو میکرد و میمالید و از حدیث خود را پستی در آورد انگشتان خود را در خیمه و تحت آن  
 را اما تخیل انگشتان دست و پا گاه گاه کردی که زانی السفر السعادت و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است  
 و نزد امام احمد تخیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف در اصابع پیرین و در وایت است اللهم سنت است  
 بر دایمی نه زیرا که انفرج آنها معنی است از تخیل و امام مالک تخیل مخصوص به اصابع رجل و آشفته و آنرا  
 نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست ولیکن تخیل لطیف است بر نفس را و تخیل اصابع رجل بخت کند گفته اند زیرا که خدمت  
 با اصابع مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخیل بخت بر پیری ابتدا کند از خضر رجل یعنی و ختم کند بخت بر رجل  
 پیری بجهت رعایت تپاس و اصابع پیرین را بدو آورد و در اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که  
 برین کیفیت که در تخیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتی در انگشت در حدیثی ضعیف است  
 و آورده شده و در مذہب حنفی آنرا از سنن و استحباب و وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک انگشتان  
 اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود واجب در زیر آن نرسد واجب و در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود هر که  
 مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل رو قیامت این حدیث را در سنن الفردوس از ابن عمر روایت  
 کرده و بر او بی دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است  
 است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیثی نزد ابی داود  
 جبریز آورده که مسح علی راسه ثلثا مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبه و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عجره بن ابی رباح  
 ابو داود و الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبه مع الراس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آنرا از سنن  
 و استحباب ذکر کرده اما مسح حلقوم بدعت است باتفاق و بخین آب در وضو بدعت است آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم در سفر و حضر ایضا نایب شده است و احادیث صحیحه درین باب آمده و در آن دلیل است



برجواز استعانت مرد غیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت و احتیاط آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از نیکی اجاز  
اعانت بمباشرت لازم نیاید آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن انا و بدست خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان  
رعایت ادبست که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را و پاکی نبود که بدان اعضای بعد از وضو پاک کنند و  
بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است فائز و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود  
آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضو اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث  
مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده  
و گفته که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه  
و تابعین و غیرهم درین باب ذمت کرده اند و بعضی مکروه دارند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب فساد است  
و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه  
مذکور است که اگر بعد از نزع و تکبیر و ذکر است ندارد و در بعضی از شرح مشکوٰۃ از او نقل کرده که مستحب است ترک  
نشستن زیرا که آنحضرت مکروه و اگر تشییع کند مکروه هم نیست بر قول صح و نزد بعضی مکروه است و احادیثی که در او ذکر شده  
دارد شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه دشمن حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی  
و استقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عهده  
از استیجابات شمرده است و بعضی علماء غسل اعضا و منوایکی از مواضع احتیاج صلوة برا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
شمرده اند و از امام احمد با اختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو لقوله صلی الله  
علیه و آله و سلم لا صلوة لمن لا وضوء له و لا وضوء لمن لم یسم و اه احمد و ابو داود و الحاکم عن ابی هريرة و در آخر وضو گفتی  
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو  
این کلمه بگوید گشاده شود بروی بهشت و گفته شود در آن هر که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین  
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سجاتک اللهم و سجرتک اشهد ان لا اله الا انت و سجرتک  
و التوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در کاغذ پاره و هر کرده میشود بر آن و گشاده نشود مگر در روز  
قیامت انا خواندن سوره انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است و سنن الهندی برای آن اثر ضعیف نقل کرده  
شاید نوشته شده و الله اعلم فائده شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب و منور جمع کرده نوشته است ترک است  
در آسب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح موضع استنجاء بخرقه و استیفاء آب وضو بفسر خود  
و مبارک است به تنوع عورت بعد از استنجاء و کشیدن خاکی که در دی نام خدا عز اسمها یا نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا  
در حالت استنجاء بودن انا و سفال و شستن دست و امیرین سه بار و نهادن آن بر دست چپ اگر نای باشد

که اغتراب میگرداند و بی جانب دست راست بپند و نهادن دست بر دست و دست شستن نه بر سر نام و نه ساق و نه تن  
و نه پیشانی است و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبر دادن شدن  
از کجای چشم مسح کردن و شستن آنرا و غافل نشدن از آن و خبر دادن از زیر انگشتی و ذکر محفوظ ماندن هر عضو  
و پایا نچه نزدن بر روی بایب و گذراندن دست بر اعضایی منسوله و آهستگی و آرام نمودن و غسل اعضا و مالیدن  
آنرا بدست مخصوصا در شاد و تپا و زکرون حدود و جبهه و پیرین و طلیحین تا قیصر گردد و شسته شدن آنرا و احوال  
منوره و خواندن دعا سبب تکمیل اللهم و بجز ک استخوان لاله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلني من اهل الجنة  
و اجعلني من المتطهرين و شرب بقیة آب وضو و استاده مستقیل قبله و اگر نشسته خورد و نیز جائز است و گذاردن در کورت  
بعد از وضو و پیر کردن آنای برای استعداده تا از آینده و نگاها نشستن جاهای از نقاط و نشان دادن بینی بدست چپ  
نزد استنشاق و نگه داشتن دست راست و همچنین بگوشت انداختن بزاق و آب و زیاده بر سر و غسل اعضا  
وضو یا ختن آب گرم کرده و زانباک اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک دارد در دست اگر  
اول شک است و الا نه و اگر شک کرد بود از وضو نکند مطلقا و وصل در مسخ خفین بدانکه در کتب آمده حدیث  
از کتب سته و غیره بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر بزرگ  
کشیدی و تقیر می کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسخ خفین بقرائن ثابت شده است که شک و شبهه را بدان  
راه نیست و بعضی از علماء روایت آنرا جمع کرده و از هشاد و گذشته اند و عشره بشره داخل ایشانند و سایر

همه قائلند بدان مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم در وایا صحیح از وی هیچ اند  
بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه و قول اندکی بجواز مطلقا و ثانی در مسافر را همین است بمقتضای آنچه  
در روایت است و باین جزم کرده است ابن حجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسخ حال اقامت در خاصه  
نفس خودش است اما فتوی بجواز بود مثل آن منقول است از ابو ایوب صیانی و ظاهر امر آنست که ایشان  
در حال اقامت مسخ نمیکردند و اخذ بفریفت می نمودند از جهت عدم وصول شقت صین حال نه آنکه معتقد  
بجواز آن بودند و الله اعلم و از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم نکو مسخ خفین تا نماند  
در روی آثار و انبار مثل ضرر بنار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسخ خفین از  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند رفعا و موقفا و اما آنکه بعضی  
قرار است جرارد و در باکم حل بر مسخ کرده اند و قرائت نصب را بغسل خالی از ضعف نیست چه مسخ خفین  
مقیما بکعبین نبود با اتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کرده اند از فقهاء تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم مسخ کرده بر خفین و در نهایت بیگویی که انبار در مسخ خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند

مستحب باشد و گرنه هیچکس بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابوحنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید  
 اهل سنت و جماعت آمده که تری المسح علی الخفین مسح خفین را از علامات سنت و جماعت دانسته اند  
 و در آنها هیچ ثبوتی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و بدست حضرت  
 یکشنبه از روز فرمود و بدست سفر سه شبانه روز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب که فرمود  
 و لفظ حدیث نیست جعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المسح علی الخفین ثلثة ایام ولیا لیسن المسافر و یوما  
 و لیایا التیمم مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح و وارد شده و ابو داود و در سنن خود  
 از زید بن علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار و بار دین بر سر تو شکم عقل بودی پایان پاسبی  
 اولی بودی مسح از بالای آن و تحقیق دیدیم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مسح کرد بر ظاهر پشت  
 و صاحب سفر السعادت گفته مسح در مغل موزه در حدیث ضعیف وارد شده چنانکه از معتز بن شعبه در حدیث  
 ابو داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت و خداوند منم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موزه تکیه پس  
 مسح کرد و اصلاح رخت و اسفارش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث ضعیف و مطایق واقع شده که مسح  
 علی الخفین بی ذکر اصلاح و افضل و ترمذی و در بعضی طرق قاضی داود و احمد علی ظاهر این واقع شده و نزد  
 امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر رخت است و در همه ایام احد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر رخت  
 فرض است و بر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قوی بر آنست که غسل  
 افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح رخت و اخذ بزمیت افضل است از عمل بزمیت پس اگر پای  
 از موزه بر آرد و بشوید افضل بود و بر آن با جگر و دو مختار صاحب پای نیز همین است و جمعی میگویند مسح افضل است  
 از برای اظهار سنت و در اهل بدعت که منکرند آنرا از خوارج و روافض و نزد این جماعه اگر پایهای کثوف  
 باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابرند و هیچکدام افضل و ارجح  
 از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل بر علین تکلیفی نبود بلکه  
 اگر حاضر است قصد وضو پایها کثوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه پوشیدی و اگر پایها در موزه  
 بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت حسن احوال این است که موافق عادت نبویست صلی الله علیه و آله و سلم  
 و غسل در تیمم تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و از خصائص این است که آنحضرت بر زمین  
 که نماز خواست گذارد خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرقی میان خاک و ریگ و غیر آن  
 نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بچاک و غیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بر خاک و ریگ  
 درست است و نه بر بوی حنظل و نه بر خاک و ریگ و نه بر چوب و نه بر چوب و نه بر چوب و نه بر چوب









این تفسیر در حدیث و اخبار و روایات معتبره است

در بعضی نسخ این عبارت حذف شده است

بر هر تقدیر آنکه جبرئیل وقت ظهر و روز پیاپی میسر می کرد و آنحضرت که ندانید که شب و صبح و صلاه جامع و پیر جمع شدند  
 صحابه و امامت کرد و جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذار و ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آنوقت  
 پس از آن امامت کرد و گذار و عصر را وقتی که سایه شخصی مثل وی شد و گذار و مغرب را در وقتی که غروب کرد  
 آنوقت بگذار و عشا را هنگامیکه غروب کرد و شفق و گذار و صبح را در وقتی که بشکافت فجر و در روز دوم باز آمد  
 و امامت کرد و گذار و ظهر را در وقت بلوغ ظل شی مثل او را و گذار و عصر را در وقت بلوغ ظل شی مثل او را و گذار و  
 مغرب را در وقت غروب آنوقت بگذار و روز یک وقت گذار و گذار و عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل  
 آنوقت بگذار و فجر را در وقتی که مشد شد و در دایمی در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد  
 این وقت اینهاست که پیش از تو بودند و وقت نماز اینهاست و دو وقت است پوشیده نماز که در فضیلت جبرئیل  
 صلاه و مبارک است بدان نزد آمدن وقت و عدم تکامل در آن و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این  
 و غیر آن نماز خواهد بود که تاخیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای  
 تکمیل نماز و تکمیل قیام بود و شافیه نماز گذار و در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز یا در اول نفع چنانکه  
 استعارت است میان ایشان افضل میدارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب است رعایت آن  
 کردن و ابرار و طاهر صیبت که در احادیث آمده و آن واقع شده و تاکید و مبالغه در آن رفته و نزد ایشان خصوصیت است  
 و بعضی از ایشان ابرار را حل بر زوال کنند و این تأویل در غایت بدست در زوال خود اول وقت است  
 نعم توقیت ظهر بلوغ ظل مثل شخص احوط است چنانکه در مذهب ما این است و نیز در بعضی مفتی به از مذهب امام ابوحنیفه  
 نیز همین است و عصر را ایشان در وقتی گذار که در ربع چهارم باقی ماند و همچنین حل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این نیز  
 معتقویت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابرار و ظهر و باقی و تاخیر عشا سجده دارد است که اصلاً قابل تعمیل نیست  
 اما صلاه مغرب تعمیل همان در اول وقت شفق علیه است که هیچکس با خلافت در آن نیست و نماز عصر را تا وقتی  
 که آفتاب بلند روشن و تابان باشد باید گذار و آنکه در ربع چهارم سایه شکیه باشد و آن احادیث که تمسک  
 کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند همان یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بعد از آن گذار و در بیست شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در رختهای آبادانی مدینه داشت  
 و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفا و لون وی از تغییر و روی و میگویند که این در وقت  
 رسیدن سایه بنعلیه می باشد و این سخن محال است و در حدیث دیگر نیز نزدیک به همین است در حدیث  
 آمده که میگذارد آنحضرت عصر را و آفتاب بلند روشن بود پس بیست روزه بجانب حوالی مدینه و هنوز آفتاب  
 بلند بود یعنی بالاسی افق بود و غروب نگردد و فاقم و بعضی حوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست درین

در بعضی نسخ







صاحب نهاده و ضعیف است چه برین تقدیر باستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اصل اعلی  
 الی الله است مستقر بود و بران نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت محتمل نیست اگر چه بعضی شش و دیگر  
 که قیام امام و قوم نزد وی علی الصلوة و شروع در نیت ترویج قیامت الصلوة وقت میشود و لهذا اختلاف است  
 کرده اند اما ترویجی که کرده است و نزد بعضی خلاف است اولی و بعضی گفته اند سبب است که جمع کرده است این قول را  
 از وی بر شافیه و شمس الامم از حنفیه و بعضی رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر اذان گفتن با اقامت  
 جمع میشود اذان می گفتیم پس از آنی فتح الهادی و اگر گفته اذان گفتن آن حضرت را ذکر شد بجهت رسد ثابت شود  
 جمع میان اذان و اقامت بکراهت است اگر آنرا هم قبول بر بیان جواز جمع کرده اند گفته اند که از شایع نقل کرده اند بر آنست  
 بیان اصل جواز جایز است و الله اعلم و اصل در اقتضای آنحضرت نماز را با حدیث آمده است که چون  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز می ایستاد فرمودی الله اکبر و پیش از آنکه بگوید یا حسین و یا علی و یا محمد و یا  
 و محمد ثانی میگویند که نیت بر زبان خواندن بدعت است و نگفته است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب و وی  
 صلی الله علیه و آله و سلم در مواهب از ابن القیم نقل کرده گفت این بدعتی است که روایت کرده است از  
 آنحضرت هیچ یکی با سند صحیح و نه ضعیف و نه مستند و نه مسل و نه از هیچ یکی از اصحاب و انتخاب نکرده است و این  
 یکی از تابعین و نه از ائمه اثنی و فقها اختلاف دارند در تلفظ یا نیت یا نیت بر آنست که بدعت است و چه آنکه منقول  
 نیست فعل آن و بعضی میگویند سبب است زیرا که آن عین است بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است  
 میان عبادت سانی و قلبی و از قواعد شرع و ضرورت عقل معلوم شده است که اگر دل بان بان جمع شود اتم و اکمل  
 بود و این سخن در مقابل نص است و قیاس بر تبلیه و بیحاجت کوع و وجود فاسد است چه قیاس در مقابل نص است  
 کما لا یخفی و یا تکبیر هر دو دست برداشتی در اکثر احادیث انجین واقع شده و مذاهب ابی یوسف و حنابل  
 جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیان آنست و گویند که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد و از بعضی  
 احادیث تا غیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذاهب امام ابی حنفیه و امام محمد رحمته الله علیهما این است و عاقله مشایخ  
 همین اند و در هر یک این را صحیح گفته و میگویند که در رفع یدین نفی کبر یا است از غیر حق جل جلاله و در تکبیرات کبر یا  
 مراد سبحانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده  
 و آن تقدیم تکبیر است بر رفع یدین و حدیثی از بعضی کبری از انس نیز مدافعی این آورده پس مجموع سه قول است  
 و جائز است که همه اگر فعل آنحضرت باشد در احیان متعدد و الله اعلم و دستاورد برداشتن اکثر بگو شهادت بر ربی  
 و کما هی تا بدو شهادت اول مذاهب ابو حنفیه و امام است و مروی است از احمد بن حنبل و مسک ایشان بدعت و اصل  
 این مجرب است که مسلم ها بود او در حمایت کرده اند و ثانی مذاهب شافعی و مالک و از آنجا نیز روایت است

و اصل در اقتضای آنحضرت نماز را

بجایز

نیت

و اگر چه

و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جامعه از صحابه گفته که من حافظ ترین  
 شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آن حضرت بوده باشد بعد از آن  
 دست راست بر دست چپ نهاده زیر سینه بالای ناف نزد شافعی و زیر ناف نزد ام ابی حفصه و بعضی  
 اصحاب شافعی گذاشتی المواب و در هدایه مذہب شافعی بالای سینه گفته در مذہب امام احمد موافق مذہب امام ابی حفصه  
 گفته و در روایتی نزد وی خیر است که بر سینه نهاده باز بر ناف نزدی گفته که امر درین باب واسع است نزد علماء  
 یعنی هر چه کنند جائز است بعد ازین میخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم و بحمک الحمد و ادعیه استفتاح بسیار است  
 انی وجهت وجهی للذی فی السماوات و الارض الایه و جز آن و شافعی آنرا کلا و بعضا در نماز فرض و فعل میفرمودند  
 و نزد و حنفیه آنرا مخصوص بنوافل و صلوة یل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و نزد ابی یوسف شافعی و حنفیه  
 هر دو آورده و در مذہب شافعی سبحانک اللهم است و توجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است و لیکن  
 گفته است که بعضی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز جایست است از ابی یوسف و شافعی و حنفیه  
 توجیه است از ثنا و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و در اسناد سبحانک اللهم  
 مستفی است و طبعی گفته که این حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده و اخذ  
 کرده بدان عهد الله بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان اختیار کرده است  
 او را ابو حفصه و غیر وی از علماء و چگونه نسبت کرده شود اینچنین را بطعن و ضعف و اجابہ علماء حدیث بدان رفته  
 مثل یحییٰ بن ثور سی و احمد بن حنبل و اسحاق بن راہویہ و غیر ہم و بحقیقت طعن که نزدی کرده در اسناد نیست که خود  
 آورده نه در جمیع اسانیدی و چگونه باشد که احادیث این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و بعد از دعای  
 استفتاح استعاذه میگردد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرات قرآن مسنون است  
 چه در نماز چه در غیر نماز و در عامه سلف از ثوری و عطاء و جوب آن نیز آورده است بحسب ظاهر امر که فرمود و اذ قرات  
 القرآن فاستعذ بالله و استعاذه است هم میان فقها و هم میان قراکه افضل اعوذ بالله است یا استعین بالله  
 و در بعضی از شروح شافعیه از جبریل بن عظیم روایت آورده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همچنین میخواند  
 و بعضی دیگر میگویند خوانند مگر جبریل و در حدیث ابی سعید نیز فقط اعوذ بالله آورده کذا فی شرح ابن ابی امام و در هدایه  
 میگوید اولی آنست که استعین گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم  
 و خواندن تسبیح در اول صلوة جمع علیه است اگر چه نزد امام ابی حفصه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره و لیکن  
 در اول صلوة فقط بخواند پس وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل توفد و در روایتی در اول هر رکعت در آن قول  
 صا حبیب است زیرا که تسبیح برای افتتاح ترأه است و هر رکعت مشتمل است در قرات و از جهت احتیاط باقی است

دست چپ  
 بر دست راست  
 نهاده  
 در سینه  
 سبحانک اللهم  
 و بحمک الحمد

بعد از دعای  
 استفتاح  
 استعاذه



علماء در پودن وی جز و فائده در بیان فائده و سوره مکرر و اقامه نماز و صورت مخافت است و بدانکه خواندن  
 بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است و لیکن اختلاف است در چه و اسرار آن و از آنجا که قائلند با سر تسمیه  
 ابو حنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست  
 از انس که گفت نماز گذارم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و ندیم از ایشان  
 که هر یک بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد و النسائی و ابن خزمه و الدارقطنی و در جامع الاصول حدیث  
 انس را در باب ترک هر قسم از کتب سنی روایت کرده و دارقطنی گفته که هیچ نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد نفیص کرده است که بعضی از آنکه در دین هر قسم  
 میگردند و مذمت بیان سنی و دارقطنی حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 از هر نیز برای تعلیم و چنانکه در نماز ظاهر است و در بعضی سوره هر یک را تا بدانند که فلان سوره میخواند تعلیم الله کتابی  
 و صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله میگفت در بعضی اوقات اخفا میکرد و نزدی  
 در جامع خود و باب عقد کرده اول در ترک هر بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر دست علی نزد اکثر اهل علم  
 از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابو بکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنهای که بعد  
 از ایشان اند از تابعین و باین قائل است سفیان و ثوری و عبد الله بن ابی بارک و احمد و متفق و میگویند که هر یک  
 صلی بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود است و باب ثانی در هر بسم الله الرحمن الرحیم آورده  
 و مروی حدیثی است که از ابن عباس که گفت هر یک در سوره خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسم الله الرحمن الرحیم  
 و گفت نزدی اسناد ابن حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندین از صحابه که ابو هریره و ابن عمر و ابن مسعود  
 و ایشانند و بعضی از تابعین نیز بر آنند و مذمت ثانی نیست اتقی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است  
 بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در هر آیه از سوره است و گفته اند که این دو حدیث مثل حدیث  
 است در جز شیخ بن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذمت ثانی و فوائده و عمر بن الخطاب نیز  
 و آنحضرت و زبیری و مجاهد و ابو ایوب و غیره نیز ترک هر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صحیح نیست در هر  
 مگر آنکه در اسناد او مقال است نزد اهل حدیث و از اعاظم کرده اند از باب مساند مشهوره و تقدیر است  
 آنکه در آنجا چیزی با وجود اشتال کتب ایشان بر او حدیث ضعیف و ابن تیمیه گفته که ضعیف است با آن  
 و دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر تسمیه حدیثی و با جمل او حدیث آورده و درین  
 باب اکثر اذیع و السراج اند چنانکه در مبدل نام ابو حنیفه است چنانچه مشهور شده است و بعضی مردم که هر یک است  
 و در پیامبر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه هر یک صحیح نیست و خود معلوم شده که مذمت ایشان ضعیف است و نقل شده

ترک هرست بن ازان فاتحه بخواند و در آخر فاتحه آمین بگفت و نماز هجری بخرد و در سری عقیقه و مقتیان نیز  
 بموافقت آمین گفتندی و در هر تمانین در نماز چهار حدیث و رفع شکر و در هر یک شافعی و احمدی همین است  
 و در مذہب مالک خلافت گوناگون است و مذہب امام ابو حنیفه هم اختلافات و جامع ترمذی حدیث و حدیث  
 بآمین و قفص صوت بدان هر دو آورده و حدیث هر را ترجیح نموده و از بخاری نیز چنین نقل کرده و گفته که نقل  
 اکثر علماء از صحابه و تابعین برین است انشی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که اختلاف امام  
 چهار چیز است و بسم الله و این و سبحانک اللهم محمد و از ابن مسعود نیز نقل این آمده و بعضی در جمع الحوائج از  
 ابی وائل روایت آورده که گفت بود در نماز و علی که هر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم و نه تعوذ و نه بآمین گفتند  
 ابن امام انابی و ائیل در اختلا و هر هر دو آورده و گفته بود حدیث و علول است و در این حدیث ابن مسعود است  
 و بدانکه در بعضی روایات بر حدیث آورده و این احتمال مدعیه نیز وارد و لیکن صحیح آنست که در این حدیث  
 بقدری روایت دیگر که آمده و در بعضی روایات آورده و در بعضی روایات آمده و در بعضی روایات آمده و در بعضی روایات  
 و این حدیث و تحقیق هم است و قهر الف نیز جائز است و الف را با نشدند و بعضی خطاست و مقصد نماز  
 نیست زیرا که کلمه قرآن است در قول وی آیه آن در البیت الحرام اگر چه بنا بر بعضی سبب و نزد بعضی خطاست  
 و اگر خطا هم باشد معنی دارد و ای قاصدین الاجابة که از که الشيخ ابن امام نقل این حدیثی و در کلام شیخ ابو عبد الله  
 سلمی صوفی نیز این معنی گفته و بعضی نقل کرده و باینکه کرده و ظاهر شد که مخطی خاکی است و بدان فاتحه خوانده و این  
 و در نماز هیچ قرائت در آن کردی مقدار شصت آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم و گاه  
 تحقیق در قرائت کردی و در سفر و مسجد و در خواندی و در روز آید و در نماز فجر سوره الم نشرط السجده در رکعت اول  
 و بل فی علی الانسان در رکعت ثانیة خواندی و شافعی هر بن عمل مواظبت و در او است و غیر هم و در نماز و قضا  
 خلافت آن بود و کنی اگر ندانند و تحقیق در قرائت سوره و تعیین آن کرده است و شیخ ابن امام خطای و در سجده  
 نقل میکنند که این در تقدیر است که آنرا لازم و اند و غیر آنرا کرده اما آنچه بگویم فاقه اما فی حدیث القرائن یا از حدیث  
 ترک قرائت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هستی ندارد و لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنرا از احیاناً تا گمان  
 نبود جابل که غیر آنرا جائز نیست و از صاحب مخطی نیز نقل کرده که گفت مستحب است قرائت آنرا در هر سجده  
 یوم الحجة بشرطیکه احیاناً غیر آنرا بخواند تا گمان نبود جابل که غیر آنرا جائز نیست شیخ ابن امام گفته که بخواند  
 نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مواظبت است انشی و ظاهر آنست که نزد حنفیه مواظبت  
 بدان از آن حضرت ثابت نشده است اگر چه بطرفی از حدیث ابن عباس بن زیاد کل جمعه آورده و در بعضی  
 روایات از حدیث ابن مسعود آورده و بدینکه و الله اعلم و در نماز جمعه سوره جمعه و منا قون خواندی

و گاهی بی سبب اسم ربک الاعلی و عاشیه خواندی و قرأت سوره جمع در شب جمعه نیز آمده است سیوطی سوره منافقون  
نیز ذکر کرده و با جمله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خوانی خواندی از سوره های طویل یا قصیه و نماز که باشد  
میخواند بحسب مصلح و حکم که در وقت دست اداوی کنی اجابتی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما را بخواند مشهور است که هر کس  
و اکثر آنکه فقیر باشد که در فجر و ظهر از طول فصل بخواند و عشاء از او سبب شود و در غیر اینها سبب احوال  
حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم همسری نوح بود و اخبار و آثار در این باب بسیار است و در هر باب میگوید  
که اصل دین باب کتاب است و میراث دین نوح است و کتابی است که در آن نوشته اند و در آنجا نوشته اند و در آنجا نوشته اند  
موافق سنت نباشد و آنچه از روایات هر خلاف آن مذکور شد صحیح نیست و اینک حکم غایب است و اشعار علم  
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از قرأت فارغ شدی تکبیر گفتی و هر کوع رفتی و این تکبیر در حالت  
قیام است یا در حال اعتدال اکثر بر آنند که تکبیر در حالت اعتدال گویند چنانکه در باب از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر در حالت  
و همچنین چون سر بر میداشت از کوع و در حدیث آمده است کان یکبر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هر که  
سر فرو می آورد و بر میداشت و این تکبیر را رفع بدین است نزد شافعی واحد و غیر ایشان و نزد مالکی رفع و این اختلاف  
همچو است میان حنفیه و غیر هم و شافعی در حدیث رفع میانه تمام نمائید و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت  
روایت است و از آنرا نه است و چهار حدیث از آنحضرت رسالت و صی او برین با صحیح شد و در حدیث روایت کرده اند و از آنرا نه است و از آنرا نه است  
و در غیر این چیزی ثابت نشده و منصف انجاسنن بمیان الله کرده اند و از حد در گذر آیند و با آنکه گفت لایزال علی آنحضرت برین کیفیت  
بود و از انجاسنن حلت کرد و راه نمح بر است و حق آنست که یا قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار و در هر دو جانب  
وجود است پس یا رفع و عدم آن با اختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد اکنون دلائل هر یک را  
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود و بد آنکه نزدی در جامع خود و باب وضع کرد و اول باب رفع الیدین عند الکوع و در نیاب حدیث ابن عمر  
آورده که گفت و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد و بر میداشت و دوست خود را تا عاذی میشدند  
و دشمنان را چون رکع میکرد و بر میداشت و مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لایرفع الیدین عند الکوع  
و نزدی از روایت ابن عمر حدیث چنانکه عادت است اشاره به طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عل بسیاری از صحابه و تابعین  
و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی واحد و حق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده است و  
اشارتی بر همان این حدیث نموده دوم باب من لم یرفع الیدین عند الکوع حدیث علقمه از عبد الله بن  
مسعود رضی الله عنه آورده که یا یاران خود فرمود که اگر از ارم یا شما نماز سوختن از را صلی الله علیه و آله و سلم پس گفته اند این  
مسعود غازی را بر نماز داشت و دوست خود را اگر اول بار میباید برای تکبیر افتتاح و در نیاب گفته که اگر بر این عازب  
نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود و حسن است و باین قائلند که خبری از اهل علم از صحابه و تابعین میگوید که قول سفیان

در حدیث

و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علماء دارد و باب عقد کرده اول باب رفع الیدین  
 و در این باب حدیثی آمده این عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد  
 بر میخاست و دو دست مبارک خود را تا محاذی پیشه و شهر را و چون بر کوع میرفت و بر میخاست سر از کوع  
 و در بعضی روایات آمده و کان الیرفع ین الیسمین و اشارت به دو طرف حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل  
 بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده  
 و تصحیح این حدیث کرده اشارتی بر همان این جانب نموده است دوم باب من لم یزل رفع الاضغده الافتتاح  
 و در این باب حدیثی نقل شده از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم باشما نماز رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم پس گذار و این مسعود نماز را و بر نداشت و دو دست را اگر برای تکیه افتتاح و گفت ترمذی که  
 در این باب از برادر این عازب نیز آورده و گفت که حدیث این مسعود و حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم  
 از صحابه و تابعین و قول سفیان ترمذی و اهل کوفه اینست و امام محمد و در موطنی خود از مالک و زهری از سالم  
 بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که تکیه کوید و در خفض و رفع اما رفع یدین جز در ایستادگی

بقیة کلماتی که در ۵۹ اهل کوفه اینست و جامع الاصول حدیث این مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث بر این عازب را  
 از ابی داود و نیز آورده که گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون افتتاح میکرد بر میخاست و دو دست  
 خود را تا محاذی پیشه و شهر را و چون بر کوع میرفت و بر میخاست سر از کوع و در بعضی روایات آمده و کان الیرفع ین الیسمین  
 که مراد عدم حدت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در حدت اصل حدیث و احتمال دارد که اشارت حسن حدیث بود  
 موافقت آنچه ترمذی گفته است و حدیثی غلط صحیح به است چنانکه در مقدم معلوم شد و امام محمد در موطنی خود بجز از آنکه  
 حدیث از ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین کوع و نیز وضع اس از کوع آورده  
 میگردد که سنت آنست که تکیه کوید و در خفض و رفع اما رفع یدین جز در ایستادگی نباشد و این قول ابو حنیفه است  
 و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن از حاکم بن کلب حرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است  
 بعد در روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد و تکیه اولی و از ابن عمر نمی آورد که گفت برادر و دوست  
 در نماز بعد از تکیه اولی آورده که روزی نزد غنی مردی از اهل حضری رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت گذارم نماز را  
 با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که آنحضرت بر پشت خود را از تکیه اولی و نیز کوع و نیز و سر برداشته از  
 کوع غنی گفت نمیدانم گوی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند  
 این مسعود و اصحاب او ندیدیم و نشنیدیم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمیدانستند و ستمای خود را بر اقریه و بر اقریه  
 نه تکیه و از عبد الغفر بن حکیم آورده که گفت دیدم این عمر را که بر میخاست و دستها را و اول تکیه افتتاح و بر نداشت

نماز تکبیر پیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب حمزی  
 از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد در آیات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین  
 نمیکرد و جز در تکبیر اولی و از ابراهیم شافعی آورده که گفت هرگز در دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی از عهد ائمه  
 بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و برداشت و را سواهی آن  
 و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده استی از مشکل الآثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرد و با کفایت  
 که از دوم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت و دو دست خود را گرد تکبیر اولی و اسود روایت کرده که دیدم  
 عمر بن الخطاب را که برداشت و دو دست خود را گرد تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان  
 از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد و آنچه  
 بر خلافت آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که  
 گفت که از دوم نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر بر برداشتند و دستها را گرد و افتتاح صلوة و  
 در نماز شرح را بر میگردد از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد و در سجده و بر شپش  
 بقیه حاشیه صفحه ۳۵۷ در سواهی آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده استی و از مشکوٰۃ و آثار طحاوی نقل کرده اند  
 که روایت کرده اند از جابر گفت که دیدم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت و دو دست خود را گرد تکبیر اولی و اسود روایت کرد و دیدم عمر این  
 خطاب را بر نمیداشت و دو دست خود را گرد تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از آن حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و بعد از آن ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلافت این نقل کنند اولی و احق  
 بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه  
 از عبد الله آورده که گفت که از دوم نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر پس بر نمیداشتند و دستهای خود را گرد  
 نماز و افتتاح صلوة و نیز نقل کرده که حماد بن ابی حنیفه را در این بکه در آن نقل بخیاطین پس گفت از را عی جابر از ابراهیم  
 شما دستهای خود را از در کوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از اینجست که بصحت نرسیده است از رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن امیه بن رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم کان یرفع یدیه اذا افتتح بالصلوة و عند انکسار کوع و عند انکسار منبیس گفته ابو حنیفه حدیثا حدیثا عن ابراهیم عن علقمه و الاسود عن  
 حماد بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود یرفی من ذلك و از را عی  
 گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این  
 اسناد من که در علوه است کجا رسد پس ابو حنیفه گفت حماد از زهری روید و ابراهیم از سالم و علقمه کثیر از ابن عمر نیست و آنچه  
 اگر چه این عمر بنیست بصحت مخصوص باشد و اسود را نیز نقل کثیر است و عبد الله بن الزبیر یعنی او را چه توان تعریف کرد

بقره حاشیه صفره ده سال که در عهد اودورفته و قریب حضرت رسالت مشهور است پس اوزانی ترجمه حدیث جلال استوار کرده ایم و حدیثه  
بقدر روایت و در هر باب وی تعیین است کما اکثر فی اصول الفقه و در نهایت شرح و اینگونه که از عهد الله بن العزیز روایت کرده اند  
که مروی را دید که فاضل گزاردند چه معلوم و بر میداشت و دوست خود را نزد کرم و نزهت راسی الد کو رعایش گفت ای  
زیر بن کن این چه نیست که کرد آنرا رسوخده اصلی الله علیه و آله و سلم پیدا از آن ترک داد یعنی حکم داد اول بود پس  
فسوخ شد و گفت این معبود یعنی الله عنه برداشت رسوخده انانیر بر و اشیم و ترک کرد و این نیز ترک کردیم و از این عباس  
رفعی الله عنه روایت کرده اند که گفت عسره مبشره بر نیکه اشفتد و شمارا نگزرد افتد چون مجاهد از ابن عباس  
رفعی الله عنه که حدیثه رفیع بدین نزد شافعی از و سه مردیست عمل بر خلافت آن روایت کرده گفت سالها خلف  
این عمر یعنی الله عنه نماز گذاردیم و هرگز ندیدیم که رفیع بدین کرد الا نزد او قتل عمل این حدیث ساقط باشد  
زیرا که نقل شده است در اصول حدیثه که چون راوی بر خلافت روایت خود عمل کند عمل این روایت ساقط گردد و احتی و اما  
آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند که لایفغ لایفغ الای الای بیع موطن و همت و سه سخن است تحقیق آنست که روایت در حق الایبی  
فی بیع موطن است بی حصر و آن منافات ندارد و ما به ثبوت رفیع و غیر آن در موطن کذا فی شرح ابن ابی حاتم معلوم شود  
که اخبار و آثار در جانب رفیع و عدم هر دو ثابت است و چه از سیاه بودن بعد هم خصوصاً این حدیث و تابعان وی در جانب  
عدم رفیع اند پس محال آن خبر اینست که گویم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وجود آمده و چون نقل  
الوجه فقه و استناد وی نقلی بجانب این حدیث و تابعان او است و در طریق ایشان عدم رفیع است و در هر باب فقهیه طریق ایشان است



پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذاشته باشد بار سوخته اصلی الله علیه وآله وسلم نمازی را که نماز و نمازی است  
از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث که در آنجا آمده بیرون از حد  
شمار از عبد الله که وی بر نیت داشت دستها را بر او نهاده نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم  
و عبد الله عالم است بشرایع اسلام و حدود و حدود و حدود است احوال بنی راضی الله علیه وآله وسلم و ملازم است  
او را در سفر و حضر و گذار و نماز را با حضرت مالا تعد ولا تحصى پس از قبول وی نزد قاضی ادری با شد از افراد  
مقابلش پس چاره نیست از قول بیعت هر دو فعل تنفیذی با ترجیح یکت چنانچه گفته شد و الله اعلم  
در شرح سفر السعاده کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فعلم یکسب به دور که شهریه که گفته است ابراهیم  
سخت کردی و در انگشتان کفایت کردی و گفته اند که انگشتان از نماز سه حالت بود تفسیح در حال رکوع و منعم در حال  
سجود و بحال خود گذاختن به منعم و تفسیح در حال احرام و تشهد و اگر بخای از جمله دور کردی و پشت را بر پشت کردی  
بقیة حاشیه صفحه ۹۵۹ تا ۹۶۰ باین عقیده ایم و علمای مذہب ما باین عقیده اتفاق میکنند و گویند که حکم رفع منبر سه چیز است  
راوی حدیث رفع است دیدند که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عل بخلاف آن که ظاهر شده که عل رفع منبر است با وجود  
کثرت روایات و احادیث درین باب و الله اعلم و هو اعلم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن العلام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و فرق  
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده جدا و کلام در آن واضح است و قد تحقیق بعد از ثبوت همه آن ثبوت یکسان است  
و امر است از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم پس بسبیل ترجیح احوال بخانین و از جهت قیام قیام قیام و بحال بنی یار  
انچه مذہب ما است یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در مناسبات و در ابتدا و احوال احوال از جنسین رفع  
مباح بوده که منسوخ شده است پس و در نیست که این نیز از آن قبیل باشد و شمول نسخ و خصوصاً که ثابت شد انچه معارض است  
ثبوتی که لازم است بخلاف عدم رفع که طرقی یا پدر در وی خفا و عدم شریعت زیرا که وی از آنکه نیست که معهود است در  
عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی شش و در وایت که ده است ابو حنیفه از امامان ابراهیم که  
فرموده شده نزد وی دائل بن جبر که دی دید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت و تنهایی مبارک خود را نهاده و سر  
و نهاده پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذاشته باشد بار سوخته اصلی الله علیه وآله وسلم نمازی را که نماز و نمازی است  
از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث که در آنجا آمده بیرون از حد شمار از عبد الله  
که وی بر نیت داشت دستها را بر او نهاده نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبد الله عالم است  
بشرایع اسلام و حدود و حدود و حدود است احوال بنی راضی الله علیه وآله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذار  
نماز را با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مالا تعد ولا تحصى پس از قبول وی نزد قاضی ادری با شد از افراد  
مقابلش پس چاره نیست از قول بیعت هر دو فعل تنفیذی با ترجیح یکت چنانچه گفته شد و الله اعلم  
در شرح سفر السعاده کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است فعلم یکسب به دور که شهریه که گفته است ابراهیم

و سر را بر پیشانی داشتی ز فرو ترو نه برداشته و سبها رفتی سحران ربی اعظم و این ادنی است و گفته اند ادنی کمال است  
و اگر زیاده بر سره کویر افضل است بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را احدی نبود بجز خدا گفته  
و بجز خدا تا می بیند بخود سهو نود و بجز خدا تا قریب بقدر قیام و این جمله در مفروض و امام را رعایت جانب محمدیان  
لازم است که در ایشان پیروی و ناتوانی بود و از آنش بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذارم نماز را  
پس هیچ یکی که مشایخ بود در نماز که از آن بر سر و خود اصلی الله علیه و آله و سلم ازین جوان بینی عذر این بعد از عزیمت  
و انداز که در رکوع و سجود او را بدو تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده می گفت و سجود هم برین موازنه کردی و چون  
سجده رفتی زانو را بر پیشانی زد و سترها بر زمین نهادی بعد از آن دستها را نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیشانی  
بجانب بینی بیشتر از پیشانی میزد که اقرب است و نه به پهل و جنبه و شافعی و احمدین است که زانو را بیشتر نهد و  
را به پهل مالک و از ائمه تقدیم وضع یدین است بر کتین و از احمد نیز و ائمه آمده و سجده به پشت و کمر و روی روی  
و یدین در کتین و قدین و بجهت و ائمه هر دو کردی و در گفته بجهت تنها و ائمه اقرار است نزد حنفیه و غنیان سجده  
و برقع قدین فاسد میشود نماز و بهر یک تقدیم کرده که ازانی شرح این اتمام و در سجده دستها را از پهل و در و آشتی  
چنانکه ظاهر بیشتر بیاصل بطین شریفین و باز و بار و شکم را از اینها نیز در و آشتی چنانکه برخلاف از میان آن  
در که آشتی و در سجده سبها رک میان و رکعت داشتی و قومه و حلیه نیز بر اندازد رکوع و سجود بودی و کجای نمی گذشت  
کردی که کسی در و هم می افتاد که نماز را فراموش کرد و در سجده ایستاده که قیام در رکعت و اعتدال سجده و حلیه قریب بر روی بود  
و این محمول است بر آنکه چون قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و حلیه طویل بودی و چون قیام خفیف است  
بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بقدر قیام بودی همچنین تاویل کرده این حدیث را و این باعتبار غالب  
و معناد است و الا در بعضی احوال چنانکه در صلوة مشغول و کسوف و احوال نماز سجده رکوع و سجود و قومه و حلیه  
می بود یا قیام و اعتدال در باب طینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و حلیه بسیار وار و شده و ادنی  
آنست که آنخوان صلیب است گروانده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز  
گفته بارسول الله دزدی در نماز چگون باشد فرمود آنکه تمام کند رکوع و سجود را و حلیه و حلیه یعنی الله عشت  
مردی را دید که نماز گذارد تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز حلیه را و از خود خود طلبید  
و گفت این چه نماز بود که تو کردی بحقیقت نماز نکردی اگر میری جو بدین حال میری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی  
که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان رکوع  
و سجود و قیام میان رکوع و سجود و حلیه میسان سجده نین همه فرض است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود  
تیر و واجب است و بر و ائمه فرض است و نزد امام ابو حنیفه و احمد و مالک و محمد الطینان در رکوع و سجود و حلیه

در سجده

روایت تخریج کفری واجب است واجب شود بقصان آن سجده و تخریج جرجانی سنت اما در قومه و طایفه است  
 و بعضی مالک نیز برین اندوایشان میگویند که حقیقت رکوع اختیار است و حقیقت سجده نهادن جهه بر زمین و در قومه آنها  
 اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرض است متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تقییم باشد که ترک آن  
 نماز ناقص ناتمام گردد و فاعل آن آثم و ثمنی از بعضی ایجه مذ سبب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع  
 و سجود لازم کرد و بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک نماز نیست گفت بهتر  
 که جائز نباشد و از سرشی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که  
 لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط را بادل و این لازم است یعنی رکعت ستم و هفتم  
 آنی این در ذیل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قومه و طایفه میگویند که انتقال بر کبی از کبی مقصود و لذت نه شود  
 پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن پس و بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که  
 ممکن نیست سجده دوم بی رفع و برواتی از ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما است ایستادن و فرض است  
 و تمسک آنکه فعل آن حضرت است که دایم و مستمر درین باب بر یک سو قرار بود و این حدیث بخاری و مسلم و غیره  
 از ابی هریره آورده اند که اعرابی بسجده در آمد و آنحضرت علی الله علیه و آله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس  
 بگذارد آن مرد و در رکعت نماز و تمام نکرد و رکوع و سجود را پیش آورد و در حضرت سلام کرد و آنحضرت رو سلام و سجده کرد  
 و فرض و اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد فرض است و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد و باز فرض و اعاده کرد  
 که تو نماز نکرده است یا نه چنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدا می فرستاد ترا بچون من به این بین نیست و آنم که از او پس بیاموز  
 مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرآن کرد و فرمود رکوع کن  
 تا قرار گیری و آن پسر بر سر خود ایستاد تا پاداشتی برابر چنین فرمود و در سجده و امام ابو حنیفه و محمد میگویند که اگر این مرد نماز  
 معقوله بجهت آن بود تا نماز بر وجه کراهت و نقصان واقع نشود و نه آنکه چهرت باطلانی و فساد و نیز اگر تعدیل از او بود که  
 هر آینه نگذاشتی او را که مرا چنین نماز کردی و تقریر و فرمودی او را بر آن تا آخر آن نماز و در آخر در پیش بر او ایستاد  
 ای داؤد و ترندی و نسائی واقع شده فاذا فعلت نماز فقل است و اما آنحضرت من یزافان الله تعالی است  
 من صلواتی می نماید و وصف آن بقصان شود و تعدیل و اطمینان و الا است دارد و در قومه فرض است آن والا  
 فرمودی که بطل مثلاً و الله اعلم بما حکم در انتقار حمله چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و طایفه  
 از آنحضرت مأثور شده و در سجود و نماز واقع شده که فرمود اجترأ کنید و در عا در حالت سجده که سزاوار است که  
 دعای ساجدان تجاہد کرد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از نماز و حال سجود است و دعای و نزع است  
 دعای ثنا و تجید و دعای طلب و سوال و گفته اند که هیچ دشناور حضرت کرم و باب متخص سوال و طلب است

در سجده

و حکم من شغله فکری عن سکنی و علی الساکین بحسب ما یطلبه است و ما یؤثر به من باب شمال هر دو  
نوع است و از اینجا ظاهر شد که خفیه که در نماز اقتضای برای کار کنند و از صریح و مانع فایده نیز اقبال امر بر عا  
فان رخ و بیرون نیستند و تحقیق جامعیت آنست که در توافل بصریح و عا نیز مشتمل گردد و در فایده اقتضای تسبیح  
و از کار کنند و از بعضی احادیث و تخصیص بنواقل و بعد از دلیل معلوم میگردد و بعضی خفیه این دعا پای زیادی را حرام  
نمیکنند بلکه در بعضی است که با وجود در و احادیث صحیح و عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم میشود که  
ایا در مطلق صلاوة حرام داشته اند یا نه و در فایده این کتابت باید دست یا مخصوص این فایده داشته و این نیز بر تقدیر میست  
که جز ما معلوم شود که بنواقل آمده و در فایده این قطع نماید و دلالت محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای  
که است دوم بر خاستی و اینجا دو قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و بر دست بر زمین نهاده پس بر خاستی  
و این را عا نیز است که گویند و اختلاف است فقها را در حکم این عا نیز بعضی آنرا عمل بر سجده کرده اند چنانکه مذکور است  
شافعی است که میگوید سجده آنست که بعد از سجده دوم بر زمین نشینی و تسبیح پس از آن بر خیزد و بعضی تسبیح  
بر حاجت کنند و گویند این تسبیح من از جهت عذر و حاجت بر زمین و غیر آن بود و در عا نام ابو حنیفه و مالک و مختار و  
در عا نیز است و ایشان میگویند که سجده نیست و تسبیح نام شافعی بخدشی است که بخاری و ترمذی و نسائی  
از مالک بن انحوریر روایت کرده اند که وی و دیگران بر علی ائمه علیه و آله و سلم چون میبود در و ترنانه میزدند و گویند  
اولی و ثانیة ثانیة نشستن بر زمین بر خاستی فاست و ثانیة آورده که ابن ابی شیبة از عثمان بن ابی عیسی شافعی  
روایت می کند که گفت در یافتم بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون بر میباشند  
سر بر خاک میخوردند از سجده دوم و در کتابت اولی و ثانیة میخواندند چنانکه بودند و آنکه شافعیان در این حدیث و علی  
و غیر این عا نیز ابن عباس را این را روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم و ثانیة میخواندند و از آنکه در عا نیز مالک بن انحوریر میگوید که بر سجده و ترنانه  
نزد آنحضرت اقامت نمود پس از آنکه گفتیم آن را و او را و از این که آورده که گفتند نمی گویند و او را  
صلی الله علیه و آله و سلم که اعتماد کند بر دو دست خود و قیام بر خیزد و در عا نیز و ائمه آورده که چون بر خیزد  
اعتماد میکرد بر خیزد و ثانیة میخواندند و آنست که عمل کرده شود و در عا نیز مالک بن انحوریر میگوید که  
وضعت و هم بر زمین انداخته و در آنکه آنچه از عا نیز مذکور شد خلافت و عا نیز است و در آنکه در عا نیز  
اعتماد بر خیزد بر زمین که عا نیز را بر خیزد و در عا نیز نام ابو حنیفه و نام احمد آنست که بر دو دست بر خیزد  
بهر دو دست بر خیزد بر خیزد و ثانیة میخواندند که ابی داود و از ائمه ابن حجر آورده که دیدیم پیشه خدا را علی ائمه علیه  
و آله و سلم که بر خیزد و اعتماد میکرد بر خیزد بر خیزد و در عا نیز آورده که در عا نیز رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد و اعتقاد کند مرد بر دودست و بر خیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت  
بر غایت آنست که بر زمین می کنند و خود مانع حکم ضرورت و زیادت ششقت نزد کبر سن و ضعف بدن جائز است  
و وصل و چون در تشهد شستی پایی چپ را فرش کردی و بران شستی و پایی راست نصب کردی و قول امام  
ابو حنیفه نیست و نزد امام شافعی همچنین است در تحمده اولی و این را افتراض گویند در ثانیه تورک و در هب  
ایشان آنست که هر تشهد که بعد از آن تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه  
در غیر نماز فجر تورک کنند صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پایی از  
جانب یمن با بقای آنها بر عادت افتراض و تکیه بر زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساهدی است  
که فرموده از صحابه گفت من دانایم که نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا  
و نزد امام احمد و نمازی که دو تشهد است و تشهد اخیر تورک کند ویر که مصلی در تشهد اولی مستعد و متحرک است  
و حرکت قیام از بیست افتراض آسانتر است و بی از جلسه خیر علی نیست پس تورک که بیست سکون استقر است  
مناسب آن باشد و این چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابو حنیفه آنست که گفته اند  
که در حدیث مسلم از عایشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراض مطلق آمده که سه و در تشهد نیست و بیست است  
صلی الله علیه و آله و سلم همچنین بود بی تقدیم تشهد اولی یا اخیر و نیز ششقت درین صورت بیشتر است و افضل  
الاعمال اطراف و در بعضی احادیث دیگر نیز در طریق افتراض مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریق تورک  
آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول و عید و ران چه در طریق تورک ششقت کمتر بود  
و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحبان مشافه هر یکی ازین طریق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن  
در اعمال سنن و در اقل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است انحرث الذی جعل فی الامر سه و چون تشهد  
خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهاده و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد شافعی عقد پنجاه و سه  
و صورتش آنست که انگشتاننا قبض کند مگر سی را که اندر بسط کند و طرقت ایها هم نزد اسفل مسجود بجا نباشد  
نزد همچنین تفسیر کرده علماء شافعی عقد پنجاه و سه را و در ایشان حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد ابو حنیفه  
تسعه و صورتش قبض خضر و بنهر و بسط مسجود وضع ایها هم است بر صبح و عصر و این نیز در حدیث مسلم از عید الله  
بن الزبیر آمده و همچنین است مختار در مذاهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک تهنه جمیع اصابع یا یکی و بسط سبابه  
و مگر یک آن و در شافعی را در کیفیت تخلیق و بی دیگر است و آن وضع انگله و مصلی بیان عقد عین ایها هم و انگشت مسجود  
در کلمه شهادت بر دشتی و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا تشهد است و پیش مجتهدان تمام آن وقت تلفظ  
بجمله الله و مشهور آنست که نزد قبی انگشت بر آورد و نزد اثبات نهند و باید که اشارت بجانف فوق نیست تا در نیم

بجهت نشود و باید دانست که عقداصلی بدینی بکفیف مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحیح واقع شده  
 و در جامع الاصول از کتب مستدرکین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقده است با اشارت  
 و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب مکرر حدیث و تفهیم و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند  
 که حق آنست که مذهب بام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و مستدرکین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن و کثیری متاخرین  
 ایشان خلافا فی در بیان آورده است و با اگر احادیث را بنام ذکر کتم سخن بتطویر بیان نماید بحدیثی که در حدیث خود مذکورند  
 سخن از علمای مذهب پیارم ناسودمند افتد شمی گوید امام ابی یوسف در امالی خود ذکر کرده که قبض کند خضر و  
 انگشتی را که متصل است بآن حلقه کند وسطی و ابرام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسولی اصلی الله علیه و آله و سلم  
 اشارت میکرد و آنچه از حضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و هم شمی از طبرستان آورده که چون شریع کرد  
 مسلمی در مشهد پس رسید بقول شمعان لا اله الا الله آبا اشارت کند بسبابه یعنی یا نا اختلاف کرده اند مثلاً فی دروی  
 پیتر چگونه کند نزد اشارت نمایی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خضر و بنصره و تحلیقی کند وسطی را با ابرام و  
 اشارت کند بسبابه و در مینة المقتی ذکر کرده که کرده است اشارت نمایی و در حواشی هدایه از کفایه بنویسید که در حدیث  
 گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه بدینی در مشهد از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد بن محمد الله و همچنین مروی است از  
 ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهر گفته چون اتفاق است روایات از اصحاب با جمیعاً در بودن اشارت مینماید و از  
 کوفیان و مدنیان همچنین آورده و کثیر است اخبار و آثار و راجع علم بآن اولی باشد انتمی و شایع و قاهر گفته که عقده  
 و اشارت از اصحاب آورده انتمی و خالی از غایتی نیست آنچه در باب بسط اصالح و نفی عقد میگردد که آن  
 مرویست حدیث و اصل بن جبره مال آنکه در کتب احادیث ابو داود و نسائی و دارمی و ابویعلی و عبد الرزاق  
 با روایات متعدد و از اول شارح با تحقیق ابرام و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی شقی  
 رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقیه از مذهب حنفی باختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث  
 صحیح آورده و جانب عقد و اشارت را جمع ساخته است و آن رساله را در شهر حین شکات شرح سفر السعاده  
 ترجمه کرده ایم و باشد التوفیق و در خطابه اسلام علیک ایها النبی و سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن بر شیخ مرنا  
 رساله رساله این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اننا الحق نقاد و نقادنا اتباعه و انما باطل باطله و انما اتباعنا به اعظم ان شاکنا فی الحق  
 فی اثبات الاشارة بالمسجد فی التمسک وقت التعلیل مذهب کثیر شم الی الله لا یغیر قال فی المینة و الاوقات و انجیس و شمار انوار الی غیره  
 و الی ابی و انتادی الکبری و علیه الفتوی و فی الخلاصة و خزائن المقتیین و هو المختار و حنفیه المذنبه و هو ظاهر الروایة و عالمی و کالی فی  
 زیاده رفع الایثار فیما فیکون التکرار ولی لان بنی الصلوة علی الوار و السکفیه و بان فیها مواضع الرفعة و کان ترک او  
 تحقیقاً للاحقة و مذهب آخرون منهم الی آیه مستحب حسن و مسند و غیر ذلک من الاماظ الدالة علی الرجحان و هذا هو المروی عن الامام



منفی عنه است و فساد است و جواب داده اند که از خصایص او است صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این عامی است  
 و در نماز اگر چه بصیغه خطاب است و چون در اصل فقه معراج است همچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد  
 و باین تقریر حاصل شد جواب این سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در مدول زینبیت خطاب با آنکه فقه غمائی  
 سماعی فقط غیب است چنانکه گویند التحيات لله والصلوات والسلام على النبي والسلام على عباد الله  
 الصالحين یعنی نگاه داشته اند فقهی را که از رسوخ آمده که تعلیم کرده و عباد را و صاحب و صاحب الله به بطریق  
 اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات است افتتاح باب ملکوت کرده اند و این کرده شد ایشان را بدخول  
 در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس در روشن گشت دیده بهیست ایشان و آنگاه شده و در پادشاه  
 که آن بوساطه نبی الرحمة و برکت متابعه است پس حاضر بافتند بهیست از حرم حیدر بهیست اقبال کردند و  
 و گفتند السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته انتهي و بعضی انداز باب تحقیق گفته اند این خطاب با فقهاء و  
 حقیقت محرمی است و در این مورد است و حضور است در باطن عباد و انکشاف این حال است در وقت صلوة  
 که افضل حالات و اقرب درجات است و در آن گمانی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان صلوة و حیاتی  
 آن سرور بود صلی الله علیه و آله وسلم و میباید بدان این پنجین سلام میفرستاد که السلام على النبي ورحمة الله  
 وبركاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و فرموده میفرمودند اللهم لا اله الا انت و لا اله الا انت  
 بقیة حاشیه صفحه ۴۴۵ الفقه و هو مشهور ما لك و انشائي و احمد وغيرهم من ائمة الاعصار و الامم و هو در خارج الامم و انما  
 و قد نص عليه مشايخنا المتقدمون ثم والمتأخرون قال الشيخ العلامة اتفق ابن الوهم في شرح الهداية ان المروي عن محمد بن حنفية  
 الاشارة انه قال يقضي من حضر هذه التي تليها و يكتفي بالوسط والابرام و تسمي المسجدة و كذلك عن ابی جعفر في الاماني و هذا فروع الجمع الاشارة  
 و عن كثير من المشايخ لا يشترط الصلاة و هو خلاف الرواية و الدرر اية من محمد بن ان ما ذكره في كيفية الاشارة بانقلنا قول أبي حنيفة  
 و كبره ان يشيخ حجة عن العماد أي فيقيم الاصل عند قوله لا اله الا انت و يقرأ الحمد و هو قول أبي حنيفة راجع الى كيفية الاشارة انتهى و قال  
 السقائي و قد نص محمد بن علي بن ابي عمير في الاشارة بالمسجدة في كتاب المسجدة و روى فيه محمد بن عيسى عن النبي صلي الله عليه و آله و سلم ان كان  
 يفعل ذلك ثم قال نعم يصنع رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و ناخذ فعله و هو قول أبي حنيفة راجع الى كيفية الاشارة  
 كما ذكره الحنفی ابن الوهم في شرح الهداية عن محمد بن راجع و انشد ايضا الى ابی جعفر الهندواني و قال لجاننا غير القادرين و عن الشيخ  
 محي الدين المكي و روى الشيخ و ابن ماجه باسناد صحيح ان النبي عليه السلام عقدا تحف و انصرف خلق الويل بالابرام و في  
 الاشارة عند قوله لا اله الا انت من الاشارة فيه قال ابو يوسف و يعقده تحف و انصرف خلق الويل بالابرام و يشيخ  
 بالاسامة و روى ذلك عن ابی جعفر في الاماني و ابن اسير الحاج في شرح البقية و في الزاوية اتفق الروايات من احاديثنا  
 انه سنة و كذلك عن الامم و المشيخ و الكوفيين و كثر من الاخبار و الاثار و كان اهل بها و اولي و نقل السروي عن صاحب العماد

رسول الله را قبی که از آنکه در بیابان شامیه است این را گفته و لیکن روایت آن تصریح نشده نعم و صحیح ثابت شده  
که در وقت ظهور و مجزیه گاهی فرمودی ای محمد انی رسول الله و صحیح بخاری در باب هجرات آنحضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم آورده که در سفری تو شهای قوم سبک گشت و پیری شد پس آنحضرت ده کار و سیرت چنانکه تمامه  
اشکای که در غیر آنها از آن و این در غزوه جعوک بود که هفتاد و نه از کس همراه بودند پس فرمود آنحضرت  
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علینا و علی عباد الله  
الصالحین پیغمبر است راست را که پیغمبری از من خارج داشته باشند تا پیغمبر آنحضرت و تمامه علما و اولیای آنحضرت  
و مخلوق باشند و ازین فضل عظیم هر چه بگویند و ازینجا الان می آید که در میان چنانکه حق خداست عزوجل حق  
مسلمانان نیز هست و کسی که ترک کند و نماز را احوال کرد و حقوق تمامه مؤمنین از آنها که گذشت اند و آنها که بیاینده  
ناروز قیامت از جهنم و چون بگوید قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت  
در شهر اخیر نیز در شافعی و سنیست آن نیز در پیغمبر سابقا در فعل خود گذشت و نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی  
از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست نماز کسی را که درود نفرستد بر پیغمبر خود  
و نزد دارقطنی از ابی مسعود و انساری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که بگذرد و نمازی که  
صلوة نفرستد در وی برین و بر اهل بیت من قبول کرده نشود و از وی در پیغمبر صلوة روايات متعدده آمده

[illegible]

و کافی است بین مقدار که گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم آنکه محمد و ابراهیم یک محمد و ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بدکست علی ابراهیم و علی آل ابراهیم آنکه محمد و ابراهیم یک محمد و ابراهیم کذا سمعت من بعض المشایخ و در آن حدیث ابن مسعود فی العالمین آنکه محمد و ابراهیم آمده و اگر این را هم گوید بهتر و در بعضی آیات و ارجح و ترجمه که رحمت و رحمت آمده قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه و حنفیه و شافعیه انکار کرده و معتقد است آنرا و از قبیل بدعت و داشته و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را که نیست صلوة بوجوهی پس زیاده کردن بر این است و اما آنکه است بروی صلی الله علیه و آله و سلم و در راه اسلام از ذخیره که از کتب حنفیه است نقل کرده که اگر چه است زیرا که موهم نقص است چه رحمت و ترجمه غالب در کون چیزی میگویند که بلاست کرده میشود بروی و حرم کرده است ابن عبد البر که از مشایخ محدثین است و گفته روایت است هیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بگوید رحمت الله علیه که آنحضرت بن صلی الله علیه و آله گفته است نه من ترجمه علی یا من دعا لی اگر چه معنی صلوة رحمت است ولیکن مخصوص گردانیده است بان فقط تعلیم آله پس عدول کرده نشود و از آن بروی بلفظ دیگر و قاضی هم اهل از جمهور علما جو از آن نقل کرده و قرطبی گفته صحیح همین است از جهت در و احادیث بدان و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و حق آنست که آنکار در حصول این نظر است که اللهم ارحم و ترجمه الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحقیقه حاشیه صفحه ۴۴۱ لا یشیه زیاده ممنوعه و نه الاخره نسبت طلبه و هدیه غیر عالم اند که در الاحادیث و الآثار و الروایات بالاکثره و من الثانی بان التثبیه بابل البدعة الممنوع انما یكون بشئ اینه عوده او یکون مختصا بهم و شارح ما غیره ماکون مستقلا او منعدا بمقتضا شرطا و لا اعتبارا بالتثبیه بهم و لا احتیوفاً لک یلزم ترک کثیر من الحسن و المندوبات لانهم یشاکون اهل السنة فی کثیر من اعمال الصالحات و کذا العبادات و نه الا یقول به قائل و انشی اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموماً لکن نه ستمه لا اهل البیوع و نه ذلک ما ذکرنا شیخ الامام التوئیدی فی شرح الصانع حدیث شرح حدیث فی اهل البدعة قالوا یا رسول الله یا ساجد قال تعلیق اسی بصرف من بنده السیاد و انما التقریر لباشتم فی الخلق و لا کفار هم منه و حدیث بیهیما علی اما یتم و توفیقا علی شارح الظاهر و یس فی ذلک دلیل علی ان وضع من یقید الخلق ستمه و الا نقده و صفهم بکثرة المساوئ و العیوب لکن و صفهم بالتعلیق و انشی اذا کان محمودا فی نفسه لا یصیر مذموماً ما استعان من ستمه من اهل الذریع فی حق العموم و انما یمکن بالتثبیه الیهیم بوجوه فی فسادهم و فساد خیم و الخلق من جملة شعار اهل الفسک و ستمه عیاده الصالحین اتقی فان قبل تذکره و انشی انما تعلیل نه پس الخاتم و هو ان السنة فی الیهیم و الا ولی بسیم فی السیاد فی هذا الزمان لان الختم فی الیهیم صامخ شارح اهل الرض آجیب بان نه الیس من ذلک القبول لان السنة فی الیس الخاتم الخیر بین الیهیم و الیس و فی اختیار السیاد لا یفوت ستمه مع حصول الاحترار عن التثبیه بخلاف التنازع فیه فان فیه تقوی السنة بالکلیه و من سلم فیه نقل البعض لا اکل عنی

والله

والله اعلم وأخفرت بعد از ورود دعای کرد و مشهور در اینجا این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی  
اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسيح الدجال و اعوذ بک من فتنة الحيا و فتنة المات اللهم انی  
اعوذ بک من الماتم و المعزم و در حدیث ابی هريرة و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم  
نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد و آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را و از ابی هريرة  
رضی الله عنه آمده که گفت گفتیم یا رسول الله بیا موزع دعائی که بخوانم آنرا تا خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی  
طلعت نفسی ظلمة کثیرة و لا ینفخ الذنوب الا انت فاعف عني من عترة من عندک و ارحمني انک انت النور و الرحمة  
و از علی بن رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این تشهد و سلیم اللهم اغفر لی  
ما قدمت و ما اخرت و ما سررت و ما علنت و ما سرت و ما انت اعلم بیتی انت المقدم و انت المؤخر  
والله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند کرد و در هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام  
میخواند و باشد در هر دو رای و عیبه و اشکال آن که در آن طلب مغفرت و استعاذه از عذاب القبر و  
عذاب جهنم و فتنة دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع هست اشکال کرده اند که آنحضرت  
مغفرت و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم است است  
یا سوال برای ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لایستی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت و التزم  
بقیة حاشیه صفحه ۳۹۸ فی اختیار الیسری علی ان یقال ان اهل البغیة لا یقولون بالاشارة اصلا فصار تحلیل ضاعا و ساد و اجزا  
عن الثالث انه تعارض القوی بالقوی و بالصحح والاصح بالاصح و فی سنن من البرهان المرویه و الاحادیث المصححة بالیسری  
فانه لیس لهم نص صریح و لا حدیث صریح بل و ان یضرب فی فی الاشارة اما ما یعلقون به فی بعض الاحادیث من التلویح قالوا  
لا یقام التوضیح و التصریح و سند کذا الاحادیث الودیة فی اثباتها قولنا و لعل من ابن عمر رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و سلم اذا تعدی فی التمشید وضع یدیه الیسری علی رقبته الیسری و وضع یدیه الیسری علی رقبته الیسری و عقد ثلاثا  
و خمین و اشار باصبعها السابعة و ایه النسائی و عند رضی الله عنهما کان صلی الله علیه و آله و سلم اذا جلس فی الصلوة وضع  
کفه الیسری علی فخذه الیسری و قبض اصابعه کلها و اشار باصبعها التي تليها الالبهام و وضع یدیه الیسری علی فخذه الیسری و ایه  
مسلم و مالک فی الموطأ و ابو داود و النسائی و عن عمر رضی الله عنه ان ابی بنی علیه السلام کان اذا جلس فی الصلوة وضع  
یدیه علی رقبته و رفع اصبعه الیسری التي تليها الالبهام قد عابها و یدیه الیسری علی رقبته الیسری باصبعها علیها رواه مسلم و الترمذی  
و النسائی و النسائی عن رضی الله عنه قلت کیف رایت رسول الله علیه السلام یفعل قال کذا و نصيب الرجل الیسری و وضع  
الیسری و جعل یدیه الیسری علی فخذه الیسری و ایه الیسری و اشار بالسابعة و فی اخرى نحوه و قال کیف کان  
یضع قال یضع یدیه الیسری علی فخذه و اشار بالتي تلي الالبهام فی القبلة و یدیه الیسری و نحو ما ثم قال کذا رایت رسول الله

[illegible]

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وخطاب بوی ملائکه وقوم را میداشت واین یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب  
 یمن است که بعد از نزول از علانج قریب و رجوع از مشهد انوار و دفعه که ناز است اول نظر بر اهل یمن چنانچه می فرماید  
 و دو سلام دادن نیز دایمی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که پانزده نفر از مشاهیر صحابه و خطای ایشان آنکه  
 روایت کرده اند و یمن است مذکور بی هفتاد و شانی و آنکه دیگر الا امام مالک در حقه الله علیه و آله و سلم که پانزده نفر  
 یک سلام است مقابل وجود مدنی که درین باب روایت کرده است هیچ نیست و اگر احیاناً در بعضی از روایات  
 یمن و چنانکه عایشه رضی الله عنها میگوید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یک سلام میداد برای پیدای کردن  
 ماه گفته اند که این حدیث معلی است و اگر جعل نباشد این عبارت صحیح نیست و آنکه سلام دیگر نیز داده و از آن  
 سکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صورت نکردی که مقصود از آن ایضا باشد و بدوی  
 و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که دوی تسلیم و اعدا تا دوی کرده که معنی دوی آنست که تسلیم  
 واحد دیگر و از برای اعلام و سلام دوم را آنست که میگفت و معنی گفته اند که مراد از مقابل دوی آنست که بعد  
 اسلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به یمن و بسیار که بدان رفع صورت نکردی و در باب  
 یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطهر بن سبت نیز و محمد بن و از شافعی نیز نقل کرده اند که معنی دوی  
 است اگر نخواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در میان التفات نکردی و صحابه را نیز از آن منع کردی

الباقی فی فیضی ۵۰۰ معلق بها و فیض سایر اصحاب و بعد از رزاق و عنه وضع مرفعه ایمنی علی فخذیه ایمنی و بعد از اصابعه  
 حلقه بالابهام و الاصلی تم جعل ید یمنه بالانحراف و رواه ابو یوسف و فی روایتی که فیض نشین و معلق حلقه فی الثالثة و من ابی حمید الساهلی  
 رضی الله عنه قال انما علیکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیکر علیها ثلاثاً و یدیه و وضع کفها ایمنی علی رکتیه الیمنیه و کفها  
 علی رکتیه الیسری و اشار باصبعه و اذ وجود و عنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس سنة الصلوة فی الکعبین الا الیسری  
 فیه یضع یدیه و انقرش الیسری و اشار باصبعه الی تلی الابهام و اذا جلس فی الاخرین انقرش یضع یدیه و انقرش  
 ایمنی و رواه عبد الرزاق و عن عاصم بن کلیب عن ایمیة عن جندب قال دخلت علی رسول الله علیه السلام و هو یصل فیه وضع  
 یدیه الیسری علی فخذیه الیسری و وضع یدیه الیمنی علی فخذیه الیمنی و بعض اصحابه و یصل ایما به و هو یقول یا مقابله انک و یخبر  
 تلی علی و فیکر رواه الترمذی و روی ابی یحیی عن حمزة و قال و فیه دلیل علی بطلان السبا و یخبر ما و عن ابی یحیی عن حمزة قال  
 روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اضما ذراعه الیمنی علی فخذیه الیمنی فی الصلوة و یخبر باصبعه و عنه قال روایت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اضما ذراعه الیمنی علی فخذیه الیمنی فی الصلوة و یخبر باصبعه و رواه ابو داود و النسائی  
 و عن امامه بن حارث انه قال روایت ابی فیض علیه السلام و اضما ذراعه الیمنی علی فخذیه الیمنی و یخبر باصبعه و رواه الطبرانی فی الکبیر  
 و عن ابی یحیی عن حمزة قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی آخر صلوة یخبر باصبعه السبا به رواه الطبرانی فی الکبیر



فصل چهارم در فرض معنی التفات دیدن بین و شمال است یا پیچیدن گردن پس بگوشت چشم نگرستن التفات  
نباشد و مکرده نبود کذا فی النهاية و در شرح ابن الهمام گفته که هه التفات مکرده آنست که پیچید گردن یا تابیدن  
آید از مواجه قبله و اگر تحرف کند جمیع بدن خود فاسد گرد و نماز وی پس یک قسم التفات مفاسد است و یکی مکرده  
چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکرده انتهی دشمنی گوید مکرده است التفات بتقی بی تحویل نیست و اگر تحویل سینه کند  
باطل گرد نماز و اگر بگوشت چشم ملاحظه کند مکرده نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس من آورد که گفت لفظ میگرد  
در حدیث و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل و علایو چه کنیم خود  
و چون التفات کند و بجانب غیر نگرند بگوید پروردگار تعالی این آدم بجانب که می نگریم ترا کیست بهتر از من  
که بسوی او می نگریم و بجانب من اگر و چون بار دوم التفات کند باز بچشمین گوید و چون بار سوم نگوید بگوید  
حق تعالی و چه کنیم خود را ندی و در حدیث دیگر آمده لا صلوة لملتفت اما این مقدار ثابت شده است که یکبار  
در بعضی اسفار شصت را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد و چون آنحضرت نماز  
مشغول شد در نماز بجانب آنرا که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب آن شب می نمود  
این قضیه بسبیل ندرت بود و در نماز ناقله بود که نه فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرض باشد که نماز فجر است

بقية حاشية صفحہ ۱۷۴ ورواہ ثقات عن ابی خزيمة قال قال رسول اللہ علیہ السلام اذا کان احدکم فی المسجد فلا یسبح الا بعد صلاته  
ویشیر باصبعه الی ربہ تبارک وتعالی رواد الطبرانی وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ علیہ السلام ان جزءا من سبعین جزءا البندۃ  
تأخیر السجود وتکبیر الاطوار و اشارۃ باصبعہ فی الصلوۃ رواد عبد الرزاق وعن ثانیہ قال کان عبد اللہ بن عمر اذا جلس فی الصلوۃ  
وضع یدہ علی رکبتہ و اشار باصبعہ و اتبعہ بصرہ ثم قال قال رسول اللہ علیہ السلام ہی اشد علی الشیطان من الحديد یعنی السبائتہ رواد  
احمد عن ابن ابی شیبہ قال سئل ابن عباس عن تحریک الرجل اصبعہ فی الصلوۃ فقال ذلک الاخلاص رواد عبد الرزاق وعن ملا  
بن یسعل کان اذا جلس فی آخر صلوۃ اعتمد یدہ الیسر علی فخذہ الیسر و یدہ الیمین علی فخذہ الیمین و یشیر باصبعہ اذا دعا  
رواہ الطبرانی فی الکبیر و عن بشیر بن حباب انه سمع ان عمر بن الخطاب یقول انکم ایدکم فی الصلوۃ لبدعۃ و اشد ما زور رسول اللہ علیہ وآلہ السلام  
علی غیرہ یعنی الاشارة باصبعہ رواد ابن قیمۃ المحمدی علی الاتمام والصلوۃ والسلام علی خیر الانام علی الاتمام ووشی رسالہ الشیخ علی بن  
اما قول خلاف الروایۃ فلانہ لم یر فی شی من کتب الحدیث لا من حدیث صحیح ولا من ضعیف ما یكون فیہا ایما الی مہمہا فنہ لا من التصحیح  
والدلائل والیضا لم ثبت رواۃ عن امام اخیفہ ولا من حدیث ولا عن ابی یوسف بدون ان الاشارة سنۃ کما قال الامام الزاہری انہ  
اتفقت الروایات عن اصحابنا انہا سنۃ واما قول خلاف الدرایۃ فلانہ رانہا لا صاحب المنع حکما الا قولہ انہ نقل کثیرا واثباتک  
من ذکرہ سلیم انہ لیس کل کثیر فعلا فاذا حی الصلوۃ کیف والصلوۃ انما ہی افعال مخصوصۃ مہمہا فروض و واجبات ومنہا سفن مشہات

چنانکه از جامع الاصول مفهوم میگردد و برای مهم و مصلحت اهل اسلام بود که محائظت و احراس و سلامت و جمعیت ایشانست پس این از باب تداعیل عباداتست نماز عبادتیست و نظر کردن بجانب آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر آنست و نماز خوف نیز ازین قبیلست و از عمر رضی الله عنه آمده می گفت فی لاجز حبشی و انانی الصلوة و بخاری و صحیح خود از برای آن بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل فی الصلوة و در ترجمه این قول عمر آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام بر خاست و در و ن رفت و بیا مد و گفت طلالی در خانه در نماز یاد آمد پس مکرر چند ایشتم که شب در خانه باشد و امر که بقیست آن و این همه را از قبیل تداعیل عبادات دانستند و گفته اند که فواخر جمیلت انسانست و از اینجا معلوم شد که مذموم خاطر رویه است که از قبیل عبادات و طاعات باشد و گاهی از شنیدن آواز گریه طفلی نماز را تخفیف کرده تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال شعور و گاهی آنحضرت در نماز بودی و طفلی متعلق شدی و او را برداشتی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دوش مبارک نهاد و گاه امام حسن چسبیدن رضی الله عنهما بیامدی و در سجود بر پشت مبارک وی متعلق شدی و از برای می اطاعت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی و رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بودی و عایشه بیامدی

بقیه جاثیه صفحہ ۳۷۲ و انما یقرب فیها ما یكون منافیا للصلوة و العالون بالرفق انما یحون السجدة فلیکن یكون تاهانی الصلوة الاثری ان رفیع الیدین جمیعاً فی السجدة من الارض ثم یضعهما علی الخفین ثم یضعهما و وضعهما علی الارض و کذا رفیع الیدین فی الودع اکثر من یغیر السبابة حرمة و هی من سنن الصلوة فافواکم بها العلماء المتحلون بالانصاف اجزم الله تعالی فیما اذا اتفق الامام بالوجیه و صاحباه علی مسندة قول و احوال و اذ كانت الاخبار الواردة فی هذا الباب مما حجا و حسانها و مضامینها کلها یشهد بحقیقة ثم آثار السجدة و اعمالهم یورده و بعض المحققین فی مذہب الامام اذا حکم بطلان ذلک الامر و عدم جازه اعتماد علی دلیل دهرین من جمیع التنبیحات کما تقدم و لم یکن شی من الاحادیث لاحسن و الاضعف یكون فیه ایادالی ذلک فکل یقبل جهاد و دیو خد و چرک ذلک الحوید المتفق علیه سلما ان بهم رواية عن ابی حنیفة و ابی یوسف و محمد و عنهما و عنهم جمیعاً لکن الروایة المشهورة المروية بالاحادیث الصحاح و آثار الصحابة احن بالاخذ و افتقر مسند من الروایة الشاذة الخافضة حاشیة بر عبارت محقق ابن العام تصنیف علیم اندین عبد الله المکی الخنقی ربهما الله و لا یشیر بهما بینه عند الشهادة و علیه الفتوی کما فی الودع الیه و التعمیس و عمدة المفتی فی خلاصة الفتاوی لکن المتقدمه الشرحه کما یما التماخون کالکمال و الجلی و البلیغ و البتانی شیخ الاسلام احمد و غیرهم انهم یبشرون علیه الصلوة والسلام و تسبوه لمحور و الامام بل فی تن و در البخاری و شهره عزرا الاذکار المفتی به عند تائید بشیر باسلاما صاحب کلمه و فی الاشیخ فیما یروون من الیربان الصحیح انه یسجد مستحج و حد بایر فیهما عند اتقی و لیضها عند الاثبات فاحترزنا بالاصحیح علی قبیل الاشیخ لانه خلاف الدرایة و الراء و ایه و بقولنا بالاسجده عما قبل یعقد عند الاشارة انتهى و فی الیعنی عن التحفة الاصح انهم مستحج و فی المحیط سنة ۱۱۰۰ و در المختار

و در بسته بودی چند گام بنهادی دور بروی بکشودی و در خانه بجانب قبله بود امتثال این چیز سه چند در  
 احادیث آمده است و ظاهر همه را در صورت عمل کثیر اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست  
 هل کثیرست و ما و این آنست که بجهان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضاً آنرا یک دست  
 کند نیز مفیدست مثل تمیز و تقصیر و تسوّل و آنچه محتاج بیک دست بود اگر اتفاقاً بدو دست کند تلبیل است و منسده  
 و بعضی گفته اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیرست و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر  
 پندارد و مختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیرست و ما دون آن تلبیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بود که  
 صلوات الله علیه و آله و سلم سلام کردی یا اشارت دست را و سلام کردی باین طریق که دست را بگسترده  
 چنانکه پشت دست به بالای بود و گاهی در اشارت اکتفا بگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث و روایات آمده  
 و گاهی بسیار که یک کردی هم در دو سلام و هم در غیر آن و ما در اشارت براس در دو سلام حدیثی صحیح نیافتم  
 جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر واقع شده کان یروا اشاره این را بیک یا اشارت براس یا مطلق عمل کنند  
 اما از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد بهان اشارت بدست است و بعضی  
 از شرح اشارت براس ذکر کرده اند بی ایراد حدیث دلا به حدیثی درین باب یافته باشند و الله اعلم و در غیر  
 دو سلام در صلوة کسوف از عائشه زهرا آمده که نماز میکرد در صلوة صلی الله علیه و آله و سلم و مردم گرد سه  
 ایستاده بودند یکی ازین بیان پرسید که این چه حال است پس اشارت کرد آنحضرت بسرخود و بسمت آسمان  
 بقصد جواب وی رواه مسلم و ما حدیث دیگر اشارت بدست برای غیر دو سلام نیز آمده چنانکه برای شستن  
 و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه جابر گوید فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آدم آنحضرت  
 در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی پیشین و یکبارگی ام سلمه رضی الله عنها نماز را  
 بران حضرت فرستاد تا بهر حد از حقیقت حال دور گشت ناز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه  
 آمد آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بچاپریه تا بهری کند پیش وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب فرمود که  
 این دو رکعت نماز پیشین است که بسبب جماع و قودتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اول اسلام  
 در اسلام در نماز کردی پس زان فسخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمده است  
 که گفت بودیم که سلام میکردیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز و روی کرد بر ما چون از پیش بخاشی  
 برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه در اسلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام  
 میکردیم خود روی کردی بر اسلام ما فرمود ان فی الصلوة تشغلا و در بعضی روایات آمده که الله تعالی میکند  
 نماز هر چه میخواهد بکنند امر کرد که تکلم در نماز جز بگو و سبحان و تعالی نکند و بعد از قرائت نماز دو سلام کرده آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بسیار گریستی چنانکه چون دیرا گوازی میبود بچو آواز دیکسین یعنی گریه میسازد  
 در روشن میجو شید و در دواتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از یکا در رفته حقی ذکر درست  
 که انین و یکا اگر با و از بود و اسلامت نیست و اگر با و از بود پس اگر اهلست در وی یا صیبتی دنیاوی باشد  
 مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رها و رغبت و ربهیت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت  
 حق و خشوع دارد و چنانکه در حدیث مطهر از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که یکا بعد از  
 از جهت آخرت اگر نگاهاشتن آن طاعت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاهاشتن مفسد نیست کذا ذکر الشیخی  
 و گاه بجا است تنفیخ کردی دینی و حاجت نه و از آنجا تنفیخ بلا در را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعد از بود مفسد و غیر  
 و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احترا و اجتناب از آن نداشته باشد و اگر بنا بر تنفیخ طبع یا به علت مرض بود پس  
 در حکم عطر آسوخ باشد و اگر برای تسخیر صحت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتضای تنفیخ کند تا هدایت و تنبیذ کند امام  
 خود را یا بکند او را مصلی تاها ناند و دیگر بر آنکه در نماز است فاسد دیگر در نماز و بکند اگر الشیخی و نیز گفته اند که در تنفیخ  
 آنست که بوی صوف پیدا گردد و در راه چنین است و در نماز چشم مبارک کشاده و شقی و فرو نگرفتی و صحیح بخاری  
 از انس را رواه که گرفت و او پیش پرده و رنگین و نقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز و تصاویر نقوش است یا این پیش  
 از حرمست تصاویر پرده گفته اند که مراد پوشیدن جانب خانه بآن است که متاعی در جانب خانه داشت که بدان  
 پوشیده بود و الا از ستر جدا و چشایابی واقع شده است کذا قال لا بهری فی شرح مشکوٰۃ و در معنی البحار گفته  
 که مثل غلبه عروس بر پاکر و بود مزین و منقش و آینه اهل و نیز در حدیث متفق علیها از عائشه آمده که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم جامه علیدار پوشیده بود در نماز بر عظمای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد  
 جامه از تن برکنده و فرمود این را برای جهم صحابی که جامه پیش کش آورده بود برده کلیم او را برای آنست بپای  
 که عظمای این جامه در نماز اشتغال خاطر گردانید و از غلو مقام ششوع و حضور فرود آمد و در حقیقت آنست  
 تعلیم است بود و الله اعلم و نیز در حدیث آمده که در سلام با شارت دست کردی اینهم دلیل است بر آنکه در نماز  
 چشم نمی پوشید که اقا و او پوشیده نمایند که این را حدیث و امامت ندارند مگر آنکه تمییز عین دایم و مستمر بود و  
 از اینجا لازم نمی آید استظهار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده بود و در دلائل  
 تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم است که احسان فی نیست و الله اعلم و فقها را اختلاف است  
 است که اگر استیصال عین و نزد ما کرده است و بعضی گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تنفیخ  
 و پیریشانی حاصل شود چنانکه در قبله است چیزی باشد که خافل قلب خبر دکر و نیست تمییز بلکه با کمال

اقرب باشد نظر عموم دلایل که در ترغیب و تکرار داشت حضور و شمع دارد شده اند و عدم درود منی هیچ از تقیض عین  
 و الله اعلم و صل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد صلوة میخواند و اینست  
 از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز یعنی سلام میداد و استغفار  
 میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها  
 بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام و منک السلام  
 تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت  
 چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبردیم تا که این درنگ کردن براس  
 آن بود که تا برگردد زنان پیش از آنکه در یابند ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است  
 صلی الله علیه و آله وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از آن بر میگشت گاهی  
 بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال می نمود بر اصحاب بوجه شریف خود و دعای میخواند و ذکر میکرد  
 و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی  
 و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب حدیث که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل  
 حصص همین جزئی و اذکار نووی و جتآن و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلاً  
 او بعضاً باعث احراز فیض است و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی و دعوت  
 استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز همین نسق بود نه آنکه بر جمیع  
 دعوات و جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صوابی که  
 چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال و افعال و مندرجات حال بخین است  
 و باعث اختلال نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکیرند بترغیب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواندن  
 از کار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان لازم نیاید و الله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهورند  
 و بعضی و نکته در آن مذکور است در اینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار بسیار باین لفظ استغفر الله الذی  
 لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار  
 کردی سه بار و گفته شد مرا و زاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله  
 استغفر الله استغفر الله و بعضی از علما آن استغفار را گویند که استغفار بعد از نماز موسوم است که نماز از جمله  
 گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله که ایشان را مسدودیه گویند نقل میکنند که میگویند هر که بعد از  
 نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و شهود تقصیر است که در ادای نماز واقع شده کافی است در تجماع







و سابقین فقره دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال غنیان ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقراء و هاجرین است چنانکه در حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقره واقع شده و الله اعلم و این در مذکور وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنرا به نسبت خود قاطعه زهره و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی و مسند امام احمد روایت ام سلمه ثابت شد که آنرا قاطعه بخانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که می طلبید از آنحضرت خادم را بپایه چارپایه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنهما از بس آسایا گردانید و پیشش از آب کشیدن شروع بسته بود و رنگ روی مبارک و سه از غبار چار و سه وادن و دو و دو طام پنجاه تیره گشته و چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که قاطعه به نسبت من برای چه آمده بود و گفت برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه قاطعه نشست بر روی او گفت یا قاطعه این خادم میطلبی خادم خود نزد ما با عقل نیست و چون از جانی بیاید خبر کن تا بدیم ترا پس از آن فرموده قاطعه محنت و مشقت و نیاز سهل است بهر طریق بگذر و یا قاطعه نه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مرا بل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگوئی او را سی و سه بار و تکبیر میگوئی سی و چهار بار و اه التیماری و سلم را بود از دو تنزدی و در بعضی روایات آمده که یکی از آنها اعلی التیمین سی و چهار بار و در روایت دیگر از همین از علی و قاطعه رضی الله عنهما آمده که هر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی و قاطعه این دو را برگزیدند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیدم از من برگزیدت نشد و نه در لیلة صفین تا آخر شب بیا و من آمد و بخوانم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صحیح را بگوئی لا اله الا الله و محمد الاشریک له لا اله الا الله و محمد و علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مطرب خیزد و با شفا کند و دیگر از مشایخ روایت کرده اند از نماز فرض خواند آیه الکرسی است چنانکه در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد نیز یاد کرده و در و این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و این بخودزی چنانکه حاجت اوست از اقراط و مبارک است بحکم هر حدیث و وضع بی تحقیق این را در موصولات آورده و حفاظ بروی آن رجعت طعن کرده اند و در همه طرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی فی وجه الصلوة المكتوبة کان فی فوته الله الی الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد امان وی تا نماز آینده این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه در مشکوة حدیث امیر المؤمنین علی را اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم گفت بر چه بهای این منبر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آیدن بهشت گوید موت پس از شرط است موت برای دخول جنت که غیر از وی بجهت نتوان رفت و هر که بخواند او را بهنگامی که بخوابد و در این گواهد را در احادیث عالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل خانه بر سرای نام

که گردهای اویند ساه البیهقی فی شعب الایمان وقال اسناد ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود  
سید آیات قرآنی الله لا اله الا هو الحی القیوم ست وحدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیه الکرسی که در وی  
صدق و هو کذب مذکور شده معروفست تفسیر بدانکه احادیث در باب اشیا متعبره واقع شده که بعد از نماز  
بخوابد چنانکه ادعیه مذکوره آیه الکرسی و معقیات و جز آن و مراد بیجا است اتصال بنماز نیست بی فصل که آن  
محال است بلکه مراد عدم فصل است بجزیکه در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغير ذکر  
و دعا نشمرند و اگر سکوت بعد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ از نماز هر چه ببرد چه مذکور بخوابد و غیره  
او و میراد است تا آنکه اشتغال بنبوت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم نماز  
گردد یا نه اینجا هم محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصاً بقول کسیکه سنت میدارد وصل سنت را بغير فرض و نیست  
قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است  
از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در اربعه صلوات تقاضا نمیکند وصل آنها را بغير فصل بلکه بدون آنها عقیب سنت بی اشتغال  
با آنچه از انواع نماز نیست کفایت میکند در آن و اختلاف است علماء را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته  
که قیام بنبوت متصل بغير فرض سنون است و درین میان شغول بسنن و لا اقل بناید شد و این قول مخالف درینست  
که در سنتی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی رسته که گفت استادم روی که دریافته بود با حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکیه اولی که تا مثل آن بگذارد سنت را عمر رضی الله عنه دوش او را بگیرد بجهانید  
و گفت بنشین زیرا که بلاء گشتند اهل کتاب مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
به پیشندید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل است بعباده ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند  
بعضی اذکار و ادعیه مختصر و ادعیه و اذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم فصل باذکار که مواظبت میکنند بر آن در مساجد مثل قراة آیه الکرسی و تسبیحات و اشال آن رحلهائی  
گفته است که لا باس است بخواندن او را در میان فریقه و سنت و این منافات ندارد با ولایت مذکوره زیرا که مشهور  
درین عبارت اولویت خلافت اولی است و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد  
آنها سنن است مگر و است او را بکث قاعدا و باید که بایستد تطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود  
بدست راست یا چپ یا پستز آید و اگر خواهد رجوع کند بنزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از آن  
تطوع نیست مگر و نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا بر روی برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در  
مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن افضل رجوع بنزل است برای تطوع ذکر بذا که فی  
شرح ابن الهمام آنکه در آورده شده است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات ندارد بخواند لا اله الا الله و حمد

لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير به بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست و اگر بسیار بعد است و تعجیل این ذکر را بعد از سنت بخواند که منافی بعد است از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی مردم آیه الکرسی در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت خواندن قبل ایها الکافرون قبل هوا نشاء است و وصل در بیان سجده سهو آنکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در احوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست باتفاق اما افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق جواز است و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است و با عتدلت تشریع احکام و دریافت سعادت اقتضا بر پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام و مجوز تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک باید و لیکن بی آن نکته باضمیم دریافت سعادت اقتضا اتمام پیش و دو فرموده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموشی داده بشود من تاسنته گردانم آنچه در جبر و جزای آن مشرب گردد و صاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سهو فرمود در نماز و در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول بنشست و برخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد و پسر سلام داد و دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد و سخن گفت بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و درین حدیث سجده سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که کوتاه شدن نماز یا فراموشی کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و درین حدیث دو اشکال است یکی آنکه این اجزاء است برخلاف واقع و اجماع دارند بر عدم جواز سهو در احوال و اخبار و خلاف در احوال است و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوٰه یا اتمام صلوٰه و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد اینست که در اعتقاد من اینچنین است در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنا نیست از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این نیز صادق است فافهم و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و ایتان بنافی بطریق سهو مقسم نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این مذهب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز جاری نمیکرد و ایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوٰه بود و تحقیق آنست که بعد از آن است و بعضی میگویند که این گفتگو همه بایما بودند بقول و این سخن در غایت بعد است و نیز گویند که که این قضیه برخلاف قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد و در شرح کنزالایقان مسمی به بحر الرائق گفته که ما جوازه نشانی ازین اشکال نیافتم و مذهب امام احمد آنست که کلام عا و ما و یا مبطل است مگر آنکه امام حکم بر آنست مصلحت نماز کند چنانکه گمان بود که و کسی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است

پس تمام کند و این نیز کلمه ذی الیدین و بعضی صحابه چو آب میشو و کلام درین حدیث در است و شیخ ابن حجر در شرح بخاری  
که متینفای آن کرده است شوم یکروز نماز کرده از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد  
طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب آن حضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس  
بمسجد رفت در کعبه کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگزارد و سلام داد و باز گشت  
و درین حدیث ذکر سجده سهو سکوت عنه است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجده سهو واجب  
نیست بلکه سنت است و شنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شیخ ابن الهمام از بعضی حنفیه نقل کرده است  
که گفته است سنت است نزد عامه اصحاب ما و الله اعلم بربک نسبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد  
صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود آنچه سبب گفتند پنج رکعت گذاردی انگاه دو سجده کرد و سه و سه  
و سلام داد و بران اقتضا کرد و در آخر این حدیث است که انما انما بشیر مشکلم النبی کما تنسبون الحمد یث و در نه هجده  
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است و رفته خامس نیز یکده است دیگر نماز عصر را سه رکعت گذاشت اگر دو رکعت اند  
مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند سجده بازگشت و یک رکعت بگزارد و سلام داد و بعد از سلام  
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد و درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر که غیر این مواضع خمس درین قیاس  
کرده اند آو و ظاهری که امام اهل طواهرست و اصحاب طواهر قوی اند که عمل بطواهر مخصوص کنند و غیر مخصوص با بران  
قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده کنند الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده  
در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده نکنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام  
کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش از سلام میکند و جمیع احوال پیش  
دارد و درین باب بابار عای ناسخیت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و ترجیح اینچند پیش بر احوال آن و در کتب  
ستة از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام و استدلال با محدثی که روایت کرده  
ابوداؤد و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که بنبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم تکمل سهو سجدتان بعد از تسبیح و قول  
اقوی است الا فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد قاضی فعلین یا بقیاس چنانکه پیش ایشان  
است از جمیع بقیاس نزد قاضی حدیثین زیرا که سجده سهو سجدتان نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم  
واقع شود و جبر کرده شود بدان که اقال الشنی و نیز گفته که چون است قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود  
و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین اما شک در نماز آنحضرت را هرگز نبود و این طریق  
که در نزد اقدمین باید که چند رکعت گذارده و پنج جانب جزم تواند نمود و در صورت نسیان بزم دارد و یک جانب  
اگر چه خلاف واقع است اما او را مقرر نمیداشتند و البته آنچه واقع و نقل الامر است بیاورش عید او و در صورت

شک نزد و تیرست و با حجة حجت علیه استغراق و توجو گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمده  
اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است آمده که  
فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید و از شیطان پس تبیس و تخطیط میکند و در التماس و اشتباه می اندازد و آنکه  
در نمی باید که چند گذارده است و اگر چه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شک در نماز هرگز واقع نشده و لیکن  
برای تعلیم حکم آن در است و میفرمود که اگر کسی در شک افتد و در نیابد که سرکست گذارده یا چهار مثلاً باید که بنا بر یقین  
نزد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن نزد و قرار دهد درین صورت بر آن که سه گذارده است چه گذاردن  
سه یقین است اگر چهار گذارده باشد و سجده سهید کند و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه میگوید که تحری کند و بهر جانب ظن  
غالب دارد و بنا بر آن نهد خواه با قلی بود یا اکثر و اگر ظن غالب بر یک جانب یقیناً بنا بر یقین کند و بجهت دوم درین حکم برین  
امام اجل طعن کرده اند که خلافت حدیث گفته که ظن حاکم است نه بنا بر عقل که یقین است و نه آنستند که بنا بر ظن غالب  
اصلی مقرر است در شرح که درین حدیث آنرا کرده چنانکه در اشتباه قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود آمده  
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اذا شک احدکم فلیتحرر الله و یسأل الله و یسأل الله و یسأل الله و یسأل الله و یسأل الله و یسأل الله  
از ابن مسعود بر و استثنائی می آید من فیهم فی سلوة فلیتحرر الله و یسأل الله و یسأل الله و یسأل الله و یسأل الله و یسأل الله  
و تروی گفته که بعضی از اهل علم در وقت شک میگویند احواله کند نماز را استی و در سهیل امام ابو حنیفه آنست اگر اولی  
در شک افتاده است یعنی شک عادت او باشد و او را ندانند که اگر عادت او باشد و اگر عادت او نباشد و اگر عادت او نباشد  
یکجا نب میفتد بنا بر عقل نهد و امام محمد درین باب گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید اگر  
اینچنین کند دیگر نجات از سهو و شک دشوار افتد و او را ندانند که در صورت کثرت شک و اعتبار آن حرجی تمام است  
و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله دیگر نیز گفته اند که اگر عادت او باشد و اگر عادت او نباشد و اگر عادت او نباشد  
بنا بر یقین نهد و در شرح مشکات تحقیق این کرده شده است و تدریس و فصل در سجده تلاوت اختلاف کرده اند  
صلوات در حکم سجده تلاوت آمده اند که واجب است و امام مالک و شافعی بر آنست که سنت است و فعل آن  
افضل است از ترک آن و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد و در غیر آن واجب نیست  
حجت علمای ما آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده اند و میگویند که در ادای آن در دو یا سه  
و نیز گویند که سجده جزء سلوة است که کجاست تخفیف اختصار بر آن کرده شد پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز  
جائز و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود و بوجوب قائل شدیم و تسک آنکه دیگر سجده زید بن ثابت است  
که گفتند سوره و انجم را نزد آنحضرت خوانند و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور  
نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند



بجست بیان بجزان اخیر این مخصوص سجده و النجم باشد که در وی اختلاف است و الله اعلم و طهارت شرط است  
در سجده تلاوت و از هیچکس خلائی در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز میگوید  
و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا شیخی و بیهقی با سند صحیح از نافع از ابن عمر روایت کرده که  
گفت سجده نکند مگر بر طهارت و جمع کرده شده است میان این دو روایت که مراد طهارت کبری است یا ثانی  
در حالت اختیار است و اول نزد ضرورت و نیز گویند که گاهی شمی و در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و نیز چرت  
قبلاهی وضو میگذاشت و بعضی سلف برین هم رفته اند که سجده تلاوت واجب نیست مگر بر متعین بر سماع یعنی  
اگر اتفاقا قاری قصد آیه سجده بگوش کسی رسید سجده واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجده نکرد بر سماع نیز واجب  
نگردد گو یا قاری حکم امام وارد نیست بر سماع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب  
بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصد خوانان میخوانند و در هیچ ما و  
در هیچ جهور آمده است که واجب است بر قاری بر سماع مطلقا بشرط صلوة و بعد از نماز و نیز ما پیش از سجده  
و بعد از سجده بگویند چه روایتند و واجب هر دی از این سه روایت است و نیز بعضی سلام هم هست اما تشدید نزد  
بسیکس نیست و اگر بایستد و سجده رود و اولی و افضل باشد تسبیح این سجده همان تسبیح سجده نماز است  
همان ربی الاعلی زیرا که نماز افضل احوال و اسبق محال است پس تسبیح سجده وی افضل و اسبق باشد و اگر  
سجده تلاوت در نماز افتد بیشک این تسبیح گوید خصوصا که نزد حنفیه و عا در سجده نماز نمیکند اولی خواهد بود و  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتی سجده و سجده و شوق سمعه و بصره بگوید و قوت و در حدیث  
ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجده قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی  
گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و نیز نزد بعضی بجهان ربنا ان کان و در بنی المفعول و در  
قرآن این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و همچنین میگویند و تسبیح بود که در سجده  
این دعا خواندی و فرمودی اللهم احطط عنی بها و را و اکتب لی بها اجزا و اجعلها لی عندک ذخرا و لقبها منی  
کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس آورد که مروی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
آمده و گفت که امشب در خواب دیدم که در پیش درختی نماز میکردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد  
و این دعا بخواند و گفت این عباس پس خواند آنحضرت آیه سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آمد و  
خواب بیندازد و درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب و در حدیث بخاری از ابن عباس آمده که گفت  
سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوره نجم که در آخر آیه سجده دارد و سجده کردند با وی صلی الله علیه  
و آله و سلم مسلمانان و کافران و مین و انس مراد همین جن و انس باشد که درین مجلس حاضر بودند بطریق تکریم

و تا کید یا هر که بر روی زمین از او میان و پیرایان بود و الله اعلم گفته اند که سجده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بجهت انتقال مراکتی تعالی بود و بسجود و شکر گذاری نعم علیهم و بیسمانه که معهود اند در اول سوره و سجده مسلمانان  
 بجهت متابعت آنحضرت و انتقال امر و ایتان شکر بود و سجده مشرکان بجهت استماع اسما و آله ایشان بود  
 از لالت و عزای که درین سوره مذکورند یا از بهر تظهور سطوت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شان و سطوع  
 انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تاب و طاقت  
 اختیار ایشان باطل شد و اثر وجود و انکار و تمکین و محو و فصل گشت مگر از ان کسیکه اشتی و وطنی قوم بود که کفی از خاک  
 برگرفت و بر جبهه زشت خود و گفت از تو پس است و آن یکی از ان شقیمای قریش بود که بجهنم رفتند و در اینجا قصه  
 هست از وضع زنا و فحشاء و مفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مایل اند بکفر غرائب و اعجاب قصص  
 آورده اند و علمای محدثین حکم بر وضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم نزد دیگر اسما و لالت و عزای و منازعه هیچ ایشان کرد و گفت تکلف الی الله تعالی و ان شفاعتمن لشریحی  
 و آن بسبب اینست که آنحضرت رفت با شیطان با و از بلند شایه صورت شریفه آنرا از پیش خود خواند و مشرکان  
 آنرا شنیدند و سجده مشرکان از بهر جهت بود گفته اند که چون خبر رسید آنکه ما کردار با وی خزا می نماید ما میدانیم که خالق جمعی و  
 حکیم عالم و قدیم رزاق یکی است این جهان شفا می یابد و اندوخته خود را ثابت شفاعت برای ایشان کرد پس هر یک  
 آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بانقادی شیطان پس عجب شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی  
 وی این آیه و الا رسلا من قبلک من رسول و لا یجی الا اذا اتی القی الشیطان فی ائینه ینسج الله ما یتلی الشیطان  
 ثم یحکم الله ایتة و الله یمیم حکیم و این قصه نقل و نقل باطل و موضوع است و مر این آیه را تفسیری دیگر است که نیست  
 در وی ذکر این قصه و الله اعلم و اصل در سجده شکر بر آنکه علما اختلاف کرده اند در سجده سفره که خارج صلوة کنند  
 آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بخدا است یا نه و بعضی برعت است و مرام و اصل الهی فی  
 الشرع و در بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکراهته و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز  
 بر چند قسم است یکی سجده سهوت و آن خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و در آن خلا فی نیست و دیگر سجده مناجات است  
 بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین آنست که این نیز مکروه است و اگر سجده شکر است حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف است زوایا  
 شافعی همت است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار آمده است چنانکه مذکور گردید و زوایا امام ابو حنیفه  
 و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گفته اند نعم الهی تعالی غیر قنای است و بنده عاجز است از ادای  
 شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود و سودی ب تکلیف مالایطاق باشد و گویند عباد بسجود که  
 در باره شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که غیر از ان سجده کردند یا عجز است و لیکن از انکه قائل است

و اصل در سجده شکر

بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز چنین واقع است نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف  
ظاهر است و چون از بعضی خلفائی را شنیدیم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده را توبه است قول  
شیخ درست نباشد و یک قسم دیگر است که آنرا سجده تحیت گویند و در بعضی روایات فقیره رخصه در آن واقع شده مختار  
گرا هست و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود و ابی بکر رضی الله عنه آمده که چون می آمد  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را چیزی که خوشحال می ساخت بر روی می افتاد سجده کننده مرخص را بچست شکر  
کردن را و از غر و جل و آنرا نس نیز مثل این آمده و بهیچ با سند صحیح روایت کرده که چون بکتوب امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه از زمین رسید متعفن آنکه قبیله همدان سلام آوردند و ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
و سلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد و بران قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی همدان و عبد الرحمن بن عوف  
رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد  
خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بنایت طویل کرد چنانکه سیلنده گمان برد که روح پاکش از بدن  
رفت و از بدن انسلامی پذیرفت و یکبار شیخ کتاه بالای حقیر ضعیف حرکت ناقص اخلافت را بدید سجده شکر  
کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روز بدر بر سر او جل ایمن را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود  
است فرعون بنده الاثم و در روایت دیگر آمده است که در رکعت گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است همان  
چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و آثار آمده که چون کعب بن مالک را بشارت توبه حق پوی رسیده  
سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شهر اسلام است و یکی از انان سه تن که خلف کرده بودند از غزوة تبوک و توبه و رجوع  
بر حست کرد و پروردگار تعالی برایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم است و علی الثلثة الذین خلقت حتی اذا ضاقت علیهم  
الارض من جبار جبت و ضاقت علیهم القسم الایه و این قصه دور دراز است غانا حاسن قصص است و شرح سفر السعادت  
آنرا ذکر کردیم فلپطلب منه و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون خبر قتل مسیله که اب بشنید سجده شکر کرد و وقته ذکر  
مشهور است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون خدا شدید را که اند و ساء و خوار بود در میان قتل بدید سجده شکر  
کرد و وقته دی و حال خوار نیز در کتب حادیرث و میر نکو است چیزی از ان نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکا  
ذکر کرده شده است و حمل در ذکر آن چهره مشهور و در جمیع مسمیم و سکون مسمیم و غم اوست و پیوسته شیخ مسمیم نیز  
گفته اند و در جراح کمر آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید امر است سجد سجد مسمیم است و سکون از شواذ است  
و این روز را در جابلیت عرب و بفتح عین و ضم با و بای موحده میخوانند و چون اسم سلام است بکثرت اجتماع آن  
در روی برای نماز که قبل و تحقیق آنست که عربیه نام قدیم اوست در جابلیت و هم از جابلیت تفسیر داده اند

نوع ۳۰

بجمعه بهشت اجتماع آفرینش در وی یا بخت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در سه چنانکه سایر ایام هفته را تغییر دادند  
 قائلند و نامهای قدیم هفته این بود اول اهن جیار مار مونس عرو به شیار و این روز در زمان جا بایت نیز شرفی  
 داشت و در اسلام بقضایل و خصائص تنبازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدا تعالی  
 از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما مرد یهود و نصاری اند و بود مرد یهود را روز سبت یعنی شنبه و نصاری را  
 روز احد یعنی یکشنبه پس در زمان ما و پیدا کرد و ما مسلمانان از این سه راه نمودار بر روز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه  
 با آنکه امر کرد در ایشان از عبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند  
 و تروید و زید و با آوردند و اختیار کردند یهود و بدل وی شنبه را و طبل نمودند باینکه روزانتهای آفرینش است  
 و روز قریح صانع است از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول شوند گفتند  
 نصاری که روز یکشنبه کوفت انبهای آفرینش است پس این روز را در ترست به تخفیم و شکر نعمت و ایجاب  
 عبادت و اکثر بر آنند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التبعین بلکه امر کرد با شتران و نعین آن نگاه و اجتهاد  
 نمود که در پانزدهم است پس یافتند یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را یعنی که مذکور شد و همبرین  
 قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز و معنی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند بدان  
 بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا لها بیت نمود و گمراه نگردانید ایشان را  
 با آوردن و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان از این یافت و اصابت این روز بنگر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق  
 گردانید ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در او ولی و انسیب باشد و نیز در سایر  
 ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت و جو و ولی و احری بود  
 از شکر بر نعمتها خارج از ذات و ظاهر و برینا معنی اولست بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در شرح  
 صحیح بخاری گفت که جمع گشتند نصاری در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از نزول  
 قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی است که در وی جمع میشوند و هر هفته برای عبادت و شکر و  
 روزی که جمیع شوییم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آوریم وظیفه شکر و عبادت را پیش از آنکه  
 را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگر چه نبود باین خصوصیات که در نماز جمعه است بعد از نازل  
 شدن قرآن باین خصوصیات و اینقدر در مقدمه و کافیه است تغییر و در حدیث اوس بن اوس آمده است که  
 آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود که آنایام بسیار از مثل  
 روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و انشاء الله است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام  
 یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه افضل ایام سنده و این سخن

ذکر از جمعه و شنبه و اربعه

موصیله ندارد و نه تامل و همچنین اختلاف دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است  
 زیرا که خلوق آنحضرت در رحم آمده در شب جمعه در آمد و در ایام متاب و چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شدند در وی خلق عالم پدید آمده شد آدم  
 علیه السلام در روز جمعه و در آورده شد در بهشت و در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین  
 و در روز جمعه و مرد آدم در روز جمعه و درین روز بر پا شد قیامت و در سوره نوح و در دست صدقه و ذکر وقوع امور  
 عظام است که وقوع دارد درین روز یا بجهت آنکه خروج و ظهور آدم علیه السلام و آمدن دی درین عالم متضمن جهت است  
 که عصر آن از دائرة امکان بیرونست و موت محصل است بخوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصیله است  
 به نعمت و ظهور و عید حق تبارک و تعالی و خصائص و فضایل یوم الجمعة بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است  
 که هر چه بنده در وی از خدا خواهد بیاورد و علمای از صحابه و تابعین و من بعد هم درین ساعت خلافت است بر دو قول یکی میگوشند  
 که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مرد دوست دانا بود هر سه  
 رضی الله عنه پرسیدند که قوی میگوشند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برده داشته شد یا هر سه فرمود  
 دروغ گفت هر که آنرا گفت آن ساعت موجود است الا آن در هر روز جمعه قول مردم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت  
 بود چنانکه در وقت نیز باقی است و در چنانچه در قول اتع شده جمعی میگوشند که آن ساعت در وقت مهم گذارشته و نفی داشته اند و در  
 جمعه نظیر شب قدر و عشره آخره اند که متعین است در چنانچه اقوال متعدده زیاده برین نقل آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری  
 نقل نموده نسبت آن بقالین آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و شیخ تصنیف و فیج و وقت آن بیان کرده و در آن تطبیق نموده است  
 و در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم و در سراج اقوال و در قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز  
 دوم آنکه آخر ساعتی است اندوخته باز اختلاف است علمای در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر  
 کرده اند و احادیث دارد و در آن لغویست و تأیید نموده و صاحب سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور  
 با سند صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث  
 کردند و از آن مجلس برخاستند کسی از ایشان اختلاف نکردند و آن که آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا  
 رضی الله عنها می آید که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبر دهد که در آن ساعت و چون خبر میکرد  
 مشغول می شد وی رضی الله عنها بدعا و در روایتی وقت غروب آمده و الله اعلم و دیگر از جمله خصائص آنکه در روز است  
 بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین روز بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه در وی نازی است که اعظم روز  
 اسلام است و تهاون در آن موجب ختم بر قلوب و روشن شدن از جمله منافقان است و غسل و در وی سنت موهبه است  
 و نزد جمعی واجب و تلایب و استیساک و تحمل شایب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تمجید مسجری یعنی خوشبو کردن آن

مستحب است درین روز نزد جمعی از علما، صلوة نافله در وقت استوا کرده نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود در پنج روز وقت می افروزدند الا روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فخر و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای تضرع معبادت را و عزیمت او بر سایر ایام چون عزیمت شهر رمضان است بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و در روز جمعه شب رسالت نامیده که در هر هفته مکرر میشود و در حدیث مر فوع آمد که یوم الجمعة سید الايام و اعظمها عند الله من یوم الاغصی و یوم المظفر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکسان نماز روزی بیاید و این روز مکفر سیئات و آسانها و زمینها و آسمانها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه می ترسند بجهت علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت در آن اما چون دانش که پرده بر روی دل ایشان زدوخته از برای قیامگاه ایمان نفیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند درین روز بقبول خویش و زیارت رومی شناسند شناختی زیاده بر سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول این بیشتر است از آخر آن و انداز یارت قیوم درین روز مستحب است و عادت در زمین شریفین بهرین است و در روز داشتن روز جمعه علی انفراد پیش اکثر علما مکرر شده است که روز عید ما است و روز عید صوم مکرر شده است و روایت است از امام ابو حنیفه و امام مالک رحمه الله علیهما که مکرر نیست و این روز مخصوص است باجتماع مومنان بر آن و عطف و تکیه بطریق و جوب در خطبه و خطبه در عید سنت است و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکرة این تقسیم فی کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکرر شده است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و عملای برای این وجهه گفته اند که تا تمام است و ظاهر نزد این مکتب آنست که این شناخت با آنکه طالب را باید که همیشه مشغول بعبادت و عبادت باشد تخصیص بعضی اوقات اگر چه تبرک باشد چیزی نیست و در فضیلت نوبت در روز جمعه و شب آن با سن از عذاب قیامت وارد و در شده سیوطی در جمع الحوام از حدیث احمد و یحیی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما من مسلم یوم الجمعة اولیة الاوقاه الله فتنه القبر و یومین انشیرانی و القابله بن عمر و ابو نعیم در حدیث از جابر آورده که یکبار در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاورد روز قیامت و حال آنکه برکت هر شمس و آفتاب در روز جمعه است که اگر زنده میشود و در جمعه شمس صد هزار کس سید بر آن کس در شب جمعه و در روز قیامت تمامه مردم و می نشینند ملائکه با صحت روز جمعه برای اول مسجد برای نوشتن مردم اول فالادل و چون بیرون آید امام برای خطبه بر میدارند صحیفه را و می خوانند در سجده و مضاعف میگردد درین روز حسنات و در کثرت نماز و روز جمعه فاضله است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آیه است که چون حق تعالی تبارک و تعالی می انگیزد ایام را روز قیامت بر می خیزد و صورتی که دارد نمی بیند و روز جمعه را روز قیامت



مرا اهل جمعه را در وشنائی میکنند روز جمعه برای ایشان پس میروند در وشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی  
مثل برت و بویهای ایشان مثل بوی مشک و خوش میکنند و کوههای کافور و می نگرد بسوی ایشان جن و انس  
و برهم نیز تشریف چشم از تعجب و حیرت تا آنکه درمی آیند در بهشت و محالطه نمود ایشان را هیچکس مگر موزنان که بر آس فدا  
اذان گفته باشند و حرمت و کرامت بیع نزد اذان و استعجاب شرا به از نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قرائت  
سوره اتم السوره و سوره بقره علی الانسان و نماز فجر و خواندن سوره جمعه و المنافقون یا سج اسم ربك سورة الفاتحه  
در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد و در نماز مغرب و می و خواندن سوره جمعه و المنافقون  
در نماز عشاء و می نیز مسنون است و شایع است التزام دارند و هرگز خلافت آن نکنند و حقیقه کرده میدارند تعیین سوره را  
و هرگز نخواهند تحقیق حقیقه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث و آورده  
در آن و گفته که مقتضای دلیل کرامت است که ایها تم فیضیل و بجز آن باقی و عدم چنان است عدم در اوست است  
نه ملاومت و درم گفت بنده سکین عبدالحق بن سیدت الدین ظاهر است که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم نیز و ابی نبوده باشد که هرگز خلافت آن نکردی چنانکه عادت شریف اوست در ذافل و اگر بود اکثری بوده باشد  
پس طریق حقیقه آنکه اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند جمعا این حدیث و المذهب و الله اعلم و فضائل خواندن سوره  
که در شب جمعه در روز جمعه بطریق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخواند سوره کاف  
در روز جمعه روشن شود و در قیامت برای وی دوی از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن  
شود نور تابیت العقیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرد بین این صفت اگر چه احادیث ظاهر  
در غفران عموم ذنوب است و لیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صفات و الله اعلم و صل و با جمله روز جمعه روزی شریف  
و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد و در عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است  
شتمبره نواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند بنماز جمعه حاصل میگردد  
از انوار شهود عظمت و جلال حق پر توی و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار  
و دیدار وی حق سبحانه و تعالی روایت کرده است امام شافعی و امام دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد  
مرا جبرئیل و حال آنکه در دست او است آئینه سفید که روی نکت سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه  
سفید و روی نکت سیاه گفت این آئینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و  
این نکت ساعی است که در روز جمعه است باعتبار انقیاد وی از سایر اجزای روز و انقیاد سیاهی در سفیدی دیگر  
و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت انقیاد سیاه را اختیار کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه  
یوم المیز است گفتم یوم المیز چه معنی دارد و چیست و چه تسمیه جمعه میوم المیز گفت پیدا کرده شده است در روزی

که اعلی در جات جنت است و در می کشاده را که طول در عرض آن را جز خدا کس نداند و روی تلخ است انگشت که سرای  
آن از غایت بلندی باسمان رسیده است و چون روز جمع شود در آن عالم میفرستند پروردگار تعالی آنقدر که  
میخواهد از فرشتگان خود گرد آن وادی منبر است از نور که بر آن نشستگاه پیغمبران است و گرد کرده شده است  
آن منابر نور پیغمبرای دیگر از طلا مکمل بیا قوت و زبر جبر که بر آن شهیدان و صدیقان در پیش آن منابر از نور می نشینند  
پس میفرستد وی تعالی آن مشک را در جاهای و بر و پهای و سونهایس میگوید پروردگار عزوجل من پروردگار شما  
که راست کردم با شما و عده خود را که در آوردم شمارا در بهشت بخوانید از من هر چه میخواهید بدین شمارا گویند پروردگار  
میخواهم از نور ضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی و اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیکردم شمارا در سرای خود  
یعنی بهشت بخوانید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد منست فرید در هر چیز چه نعمتهای من و در جات  
فضل من به نهایت و سبب اندازه است و امروز و زدیست پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یارب بنای را  
و چه که کم خود را که نظر کنیم بآن و بینیم آنرا بچشم سر عیانان نهایت مقاصد و نعمات طلب نیست که بالاتر ازین مطلوب نیست  
بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال را فی النظر الیک است این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم  
من ترا می گشت و چون وقت رسید بعد از لطف وهربانی خود بر سوال آورده و دعا کرد و ندانم تا معلوم شود که اصل اول  
در حصول سوال و مامول وقت است هر که پیش از وقت طلبد و پیش از وقت خواهد محروم باز گردد و صاحب الحزن  
مطرفا ناچار الا مانع می پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مرایشان را و بخاید خود را بی پرده پس بپوشد ایشانرا  
از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نرفت فضای و تعالی برین که هنوزند ایشان و باقی مانند در بهشت  
که هائی فنا و ذوال نیست هر آنچه می سوختند و مستملک می شدند و بعد از آنکه بیدار شدند و بنور جمال دی  
منور گشتند گفته میشود مرایشان را اکنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف وهربانی است بهندگان و دریم  
در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاعت و تابل ایشان است بروند و زبانی بحال خود بسیار  
و بسیار آیند و در پرده های صفات که محال و مرایای آن نفیم جنت است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند  
مشهود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است پس باز میگردند ایشان بمنازل خود و حال آنکه  
داره شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بران از حسن و جمال نورانیت هر بهشت  
چه آن جمال صفات است و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این  
مردان برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دید و نخواهد بشوند بر یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است  
ایشانرا نور ذات حق که تافته است آن نور برایشان چون باز آیند بحال خود زبانی بگذرد و فرشتند آن نور  
در پرده و غلبه آن در جوع نمایند بصورت های خود که پیش ازین بران بودند یکدیگر بینند و بشناسند میگویند مرایشان را

از زمان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید شما از پیش ما به صورتی بیشتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و بهشت  
 یعنی این حسن و جمال پیش ازین نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال بآن جهت است  
 که تجلی کرد و پروردگار تعالی و تقدس بر ما پس میگویم ما از ذات مقدس وی دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بدستی راستی الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه دارد اگر نکرده است و زسیده است بکنه ذات وی  
 هیچ مخلوقی ولیکن بنود وی جل جلاله ایشان از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن  
 بذات اقدس وی و نگویید که از اینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که فاش شد از ذات وی تعالی  
 و تقدس نه ذات و عظمت و جلال صفات و مشاهد صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نفی کردند و روایت  
 را داخل در دنیا مشاهد عظمت و جلال بدل بودند بچشم و با کمال چیزی بنماید که حقیقه و عرفا توان گفت که وسیع  
 حق است و احاطه دارد آن مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بودند بچشم  
 مثلاً عقلاً میگویند آنچه مرئی است از جسم منو و شکل و لون است نه که حقیقت جسم آنها همه صفات جسم است و با وجود آن  
 در عرض میگویند جسم را دیده و با کمال اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم ایشان  
 پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را اعتقاد کرده است اما اینقدر پس است و الله اعلم فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این حالت همیشه در هر جمعه باشد مومنان را و و چند روزیاده آنچه در جمعه و دیگر روز  
 و مومنان دوست دارند جمعه را از اجتهت آنچه میدهند ایشان را پروردگار ایشان از غیر و برکت و مخصوص میگرداند  
 با چنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود تعالی بخوانید و هر چه خواهید  
 شمارا بهم لاجرم همیشه حال برین منوال باشد و معنی الیوم المرید و خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قل الله  
 نفس اخفی لهم من قره اعیین جزا بما كانوا یعملون و صل چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خطبه  
 بمنبر شریف بر آمدی بلال شریف در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین  
 اذان نبود و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون در خلافت عثمان رسید و کثرتی و تقیقه در مردم پیدا شد  
 امر کرد با اذان و دیگر پیش ازین با اذان برز و را که نام منو نیست بیرون مسجد و بازار مدینه مطهره و در بعضی روایات  
 آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس مقرر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است  
 و آنچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان و این اذان را هم تائی گفته اند باعتبار حدوث و بهم اول باعتبار  
 وجود و ثالثاً نیز خوانده اند باعتبار تسمیه اقامت با اذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلاه و همین  
 اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو اذان بود و معتبر و واجب سی  
 و حدیث بیخ تردید همان اذان است که بعد از جلوس خلیف است بمنبر از جهت اصالت و وجود وی در زمان

آنحضرت پس بر او بقول حق سبحانه اذان اذی للصلاة من یوم الجمعة است ولیکن علما اجماع آنرا داشته اند که معتبر اذان اول است که مستحکم گشت اگر در وقتش که بواز زوال است گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام است بوسی حاصل میشود و اذان وقت خطبه برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای خطبه و التزام انصاف و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کی باز پیدا شد که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد از آن اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی بلاد و پیشه است و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از مسجد ثار بنی اسبه است و غالباً این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه برز در امر کرده بود هشام بن عبد الملك آنرا بسجده نقل کرده و الله اعلم و بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بر آن کرده باشند معنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود از بدعت هم و قبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المؤمنین عمر و جماعت تراجم کرده اند که گفت نعمت الله بعهده و حکم هر بدعت حسنة همین است و بر فعل عثمان رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی آنکار نکردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهت فریاد شوق و سباله و استماع حاضران بعدی که چنان مبالغه کنش سرخ شده بجهت شروع تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوا مع ابلاغ و انداز و غضب و بی سخت گشتی تا آنکه گریه و صله الله علیه و آله و سلم متذرعش است که میگویی چه حکم و مساکم و منذر عیش آنکه خیر میرساند قومی را و میرساند ایشانرا از لشکری که بر ایشان تاخیر می آید و اعلام میکنند که در وقت صبح بر شامی تاز و غارت میکنند یا در وقت شام می آید و شجون میزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فان خیر احدیث کتاب شد و خیر الهدی الهدی محمد و شجره الامور مؤمنان و کمال حدیث بدعت و کل بدعت ضلالة رده مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آورده و کل ضلالة فی النار و کلمه اما بعد یعنی بعد از حمد و ثناء و خطبه مستنون است و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داود و دست علیا السلام و حدیث مرفوع از فضی آورده که فصل خطاب که داود را داده اند و فرمود و اتیناه احکمه و فصل الخطاب بن کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قبل کعب بن لوی و قبل سیمان بن دابل و قبل قیس بن ساعدة و قول اول اشبه و ثابت است و جمع کرده شده است سیمان این اقوال با آنکه اولیست در اول حقیقی است و در بواقی اضافی در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عهد اگر چه دشمنی و تنویر بدست گرفتاری و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف میکرد و در جمعه عید

و در بعضی روایات خطبه خنیه آمده که آنکس بر قوس دعا ماکرده است و صحیح آنست که مکرده نیست از جهت در دست  
و بعضی گفته اند که در هر یک که فتح دی بجا آید و بخار به است چنانکه مکرر عظمه اعظمه بسلام کنند و اینجا بصلح است چنانکه در  
برین مظهر و بعضا و اندک شافیه در حرم شریف اعتماد بسید گفتند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و خطبه  
بعضا گفته اند که نزد ایشان بصلح است که سببین فی موضع انشاء الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است  
که این یعنی تکیه بر کمال و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آن از منبر موقوف نیست که بر پیزی است و اگر در خطبه  
در غیر آن و الله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت به نماز و نماز را در کردی یعنی نسبت به خطبه و الله اعلم  
مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و آله و سلم سیانه و در روایت ابی داود آمده که بود نماز وی میان خطبه و بیانه  
فرمودی که نمازی نماز مرد کوتاهی خطبه و نشان فقه و دانشوری اوست و آنکه وجهی آن را در کتب و عظام  
فصاحت حرفی پس است خصوصاً از آنحضرت که در صدر جمیع الکلم و نظم خراب حکم است و باید که در طاعت و عبادت  
گوشه و به تندی نفس خود مشغول باشد تا موقوف لم تقولن مالا تفعلون نگردد و گفته اند که در باید که گفتار پس فعلی  
آنحضرت تعلیم است و در آنرا تعلیم قولی نیز مکرر ساخت و نزد امام ابو حنیفه مقدار الحمد لله و الله الله یا سبحان الله  
و در بعضی خطبه کافی است و زیادت بدان سنت و مستحب است چه در آن مجیب بر فاسخه الی ذکر الله فرموده است و در  
بدان خطبه است و ذکر الله بر نطقه رصا و است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الله الله گفت و بسته شد و کفایت کرد  
بدان دلیل آنست که فی الهدایه و شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب حدیث مگر در  
بعضی کتب فقه و چون در مسجود آورده بر حاضران سلام کرد و چون بنشیند آمدی بر او  
سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشیند و اگر در انشای خطبه حاجتی عارض شدی یا سالی سوال  
کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سایل با جواب دادی انگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را  
دید که افتخار و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و برداشت ایشان را چنانکه سائل آمد و پرسید از دین اسلام پس  
فرود آمد از منبر بنشیند بر کرسی و تعلیم کرد و او را پس باز بنشیند بر آمد و خطبه را تمام کرد و اگر در ویشی یا محتاجی را در میان  
همی دیدی امر فرمودی حاضران را بتبصدق و تفرص کردی بدون چیزی بوی از ثوب هدایم و جز آن تا که علمای ائمه را  
از خصایص آنحضرت داشته اند و الله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدند برای خطبه بیرون آمدی از محراب اگر در خانه بودی  
یا از صفت اگر مسجود بودی تمام قادی پیش می نمودی چنانکه الآن متعارف شده است و بیرون آمدن جمعه  
و عید و عزیمت و غیره که با جماعت کثیر یا علمایا بوضع غریب بر آیند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طرقتا  
و الیکش بودی و صاحب سفر السعادت میگوید و طلیسان و طره و حاشیه سیاه و انشال این بلا پس متعارف و در  
و لیکن در مشاکات از مسلم بروایت عمر بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و بر سر مبارکتی

و ستار سپاه بود که گذارستند بر طرف آنرا میان هر دو گفت خود روز جمعه بیس سواد مستحب است و نیز در حقیقت در جمیع اوقات  
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد با نصیحت یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود که یک تکه کمر و حال آنکه  
 امام خطبه میخواند حال و مثال وی همچو مثال جاری است که بر می دارد و کتابها را تقریض است بخدمت یهود که این است  
 تا نازل شد در شان ایشان و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که شقت میکند و  
 بعد از شستن کتیب و شستن نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید یا سب خود را یعنی پنهان کردن خود را در وقت خطبه خاموشی باشد  
 پس تحقیق آنکه گفت چه درین امر کردن خاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد اند دست داد و هر که آنرا گفت  
 نیست چنانچه مراد از ثواب آن هر وجه کمال و آنکه کلام غیر مشروع و عیبت فی الصریح نبوی و ده گفتن این نصیحت  
 واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشان است و در سب نام مالک نیز همین است و پیش بعضی مستحب است  
 و امام شافعی از ایشان است و در سب او هیچ کس ندیده گفته که از شافعی و قول است و از احمد نیز در روایت است و میگوید که  
 ابن عبد البر ایضاً نقل کرد در وجوب نهات گرازی قلیل از تابعین و اختلاف کرده اند در و سلام و تسمیت و طمس  
 بعضی کرده و دارند و بعضی نهات کرده اند و در سب نام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه  
 یا شروع وی در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بعد از رکعت و نزد  
 صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام کفر یا باس است زیرا که این وقت  
 استماع نیست بخلاف نماز که امتدادی دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است  
 و الا فتدانی فایده در وقت خطبه دوست بودی که است و نیز اختلاف است در آنکه در وقت خطبه است و خطبه نمی شنود  
 سکوت کند یا در وقت سکوت است و بعضی از متاخرین گفته اند که در وقت خطبه یا مشغول بودن بکلام تسبیح  
 در وقت و کلمات سلاطین بهتر بود و در شرح این امام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه بامر معروف  
 باشد و تسبیح و تهلیل بود و حرام است اکل و شرب و کتابت و کرده است تسمیت و طمس و بر و آبی زبانی و گفت  
 که و نیست زیرا که فعل است و جوابش آنست که فعل است اگر سلام اذن باشد و از جهت آنکه در سلام ممکن است  
 در هر وقت بخلاف خطبه که در وقت سکوت و در وقت سکوت تا شاعلی سماع خطبه نشود و در جواب و جواب و خطبه نیز در دل گوید و در  
 شکوات اشارت به تسبیح دوست کرده بود و هو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف و سواد  
 است و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک النافقون یخونون و گاهی سجده ای که باک است  
 و بل آنکه حدیث الثانیة یخونون و در سوره یس و سوره یس و سوره یس و سوره یس و سوره یس و سوره یس و سوره یس و سوره یس  
 این دو سوره میخواند و در نماز جمعه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یعنی در نماز جمعه ترک نوم چنانکه تا شک  
 ترک تا شک و تهنیت ترک و اینها را ترک نوم یعنی استیفاء است چنانکه تهنیت ترک نوم و بعد از شستن از آن چنانچه

در وقت خطبه



اختلاف است در آن که قیام بیل که بمعنی نماز تجمید است فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول و تبعالی است فتعجبه نافله لک جمعی که سنت گویند نافله را از نفل گویند بمعنی زیاده بر فرض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل نفل است یعنی رفیقه زیاده علی الفرقان و گویند که اگر بمعنی تطوع بودی نافله لک که مفید اختصاص آنحضرت است گفتی چه نفل و تطوع مخصوص با آنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت در جهات چه تطوع و رخصتی صلی الله علیه و آله و سلم که مغفور مطلق و عفو مستوجب است جز برای رخصت در جهات نبود و خاص برای همین باشد در رخصتی غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بر آن محافطت نمودی و اگر گاهی به سبب رخصتی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال و از ده رکعت نماز بدله آن بگذاردی و این نیز نظام و ولایتی دارد و بر وجوب تجمید بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و چندان استادی که پائینهای مبارک وی درم کردی در حدیث عایشه آمده که بشکانت قدمهای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول وی سبحان علم ان لن تحصى قناب علیکم الا که گفته اند که قیام بیل واجب است به تفصیل مذکور در قرآن و حفظ اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابی وی صلی الله علیه و آله و سلم تا یکسال بعد از آن تسبیح گشت باین آیت و در اینجا نیز اختلاف دارند که تسبیح شاهی آنحضرت هم است یا مخصوص است یا است و وجوب باقی است بر آنحضرت و الله اعلم و گفته اند که نماز تجمید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب سیزده رکعت بود پنج دوگانه و سه رکعت و تر یا یک رکعت و تر و در نه سوره یا سه رکعت است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذارون و در رکعت پیش از وی و سلام و ادب از آن و از امام احمد بن حنبل که در ترجمه گاهی گفته اند که اکثر اقوی احادیث یک رکعت است پس من قائم بدان و گفته سلام بدو هر دو رکعت و اگر سلام بدو تر سوره رکعت کند امیدوارم که زیان نکند و کاتب حروف عفا الله عنه در شرح سفر السعاده اینار به رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بعد یکا اگر زیاده تر بر تیار یک رکعت نباشد کمتر از آن هم نخواهد بود و الله اعلم و اینار به یک رکعت میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذازند و سلام میدهند و در تیار سه رکعت سلام نمیدهند و در حدیثی منی از یحیی بن یزید روایت شده و شافعی آنرا بر رکعت مفروقه مستقلة فی ضم که تین حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر یازده رکعت نبوده و روایت سیزده نیز صحیح است اما مراد با دو رکعت سنت فجر است یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحجاب کون رکعتین سنت فجر از آن و صحیح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت با دو رکعت و هفت و پنج نیز آمده و ترجمه گاهی بر تمام نماز شب طلاق و نیز آمده و حکم ان الله و تر سبیل او تر از فضیلت ثابت شده و صلوة نهائیه یا مغرب تر شده و در بعضی از حدیث که صلوة المغرب و تر النهار و نماز شب استاده گذاردی و قنوت مان و از کردی چنانکه سوره فاتحه و سوره آل عمران است

و باید یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود و تومنه نیز بر اندازد آن راز کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک  
 آیت را مکرر کرد و آیت اینست ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت الغنیز الحکیم و هر دو گانه اخیر را کوتاه تر  
 از دو گانه سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و چون نشسته میگذازد رکوع و سجود نیز نشسته کردی  
 و گاهی نشسته میگذازد و چون باره از قرأت ماندی بر خاستی و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و سجده رفتی و در رکعت دوم  
 نیز چنین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترندی از حضرت رضی الله عنهما آورده که بنده رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین نه عایشه آمده رضی الله عنهما که  
 گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر بود اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی آمده شده است  
 بهیئت جلوس وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که نشسته گذاردی ترجیح بودی و حفاظ در حدیث ملعن کرده اند و فقها را  
 در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابو حنیفه جلوس بنقل بهیئت جلوس تشدید است و در روایتی  
 احتیاجا و ترجیح نیز آمده و روایت است از ابی یوسف احتیاجا از محمد ترجیح و جلوس تشدید افضل است با اتفاق و چون میگذازد  
 نشسته بخواند سوره را و ترتیل میکرد آنرا تا آنکه در اندیشه سجده مانند تر از آن و در بین دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز  
 نشسته بگذارد و قنوت و رکوع و سجود و سایر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آورد چنانکه تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند  
 چنانکه بعضی نادانان را صاحب در میکنند و چنان بشتابی گذارند که هیچ یکی از ارکان را بجای نیاورد و خواهند که حد و حد را  
 که در او را وجود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقتضای میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف  
 بعد از آن تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کیت رکعات روایات متعدده واقع شده متعدد فخرست در مواد طبیعت یکی  
 از آن الزام و در فعل هر یکی از آن اوقات ممکنه و این طریق اذخل و انشب است بسلوک طریقه اتباع و آن طرق  
 در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعاده و شرح آن سطر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تر آگاه و در اول شب  
 میگذازد گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذازد و در جمیع الاصول از حدیث ترندی آمده که غشی شده و تر  
 آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و صبح مسلم و ترندی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند بر خاست باید که در ایام و در اول شب بگذارد و بخسبید هر که امیازد  
 که بر خیزد در آخر شب پس بدستی نماز آخر شب مشهور و معروف است و این افضل است و از بعضی اصفیا شنیده شد که  
 گذاردن و تر در آخر شب بسی مقام رفیع است و در قرب حضرت عائشہ غزاسمه و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق  
 رضی الله عنه و تر در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابو بکر اخذ نماز  
 و گفت برای عمر اخذ نماز بالقوة و بالجمله بصحت رسیده است که غالب حوالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که  
 و تر در آخر شب گذاردی و قریب صبح و اگر احیاناً در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد از آن به سجده خاستی و تر را انعام کردی



قول بیدار است اما در فضیلت بجهت عدم ذکر اضطرار در بعضی احوال و پیش از آن بجهت ثبوت آن بجهت صحیح و عامه علماء  
 طریق توسط اختیار کرده باستقبال آن رفته اند و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام اعظم  
 نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بقصد استراحت بود و بطریق تعب و اما آنکه علی شقیه  
 الالبین گفت بجهت آنست که عادت شریف آنحضرت در بعضی احوال بود که او غل است در عدم نقل منام و تیسیر استیفاظ  
 برای قیام چنانکه در مجلس سنین شده است و حاصل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامه این دیار از آنجا  
 شب برات میخوانند ثابت شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا در این شب پس در آن روز سه روز را نگذاشت  
 بروم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی شیعی و جنبانیدم نرا گشت ابراهیم  
 بجنبید بروا شست سر خود را از سجود و قارغ شدن نماز و گفت یا عایشه یا گفت یا حمیرا تو گمان بروی که پیغمبر خدا خیانت  
 کرد در حق تو و خدا کرد در حق تو گفت لا یا رسول الله این نیست و لیکن من گمان بروم که قبض کرده شد روح تو از جهت درازی  
 سجده تو پس فرمود یا صری یا بی تو که نام شب است این شب گفتم خدا را رسول خدا را تا ترست بدان فرمود این شب  
 شب نصف شعبان است خدا تعالی می نگرد بر بندگان خود و در دایمی آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع  
 فجر یعنی زیاده بر سه روز و شبهای دیگر که در وقت غروب میشود درین شب تمام شب میشود پس بی آنکه از آمدن رزق طایبان را و حرکت  
 میکنند در حرکت خوابندگان تا خیر میکنند و بی آنکه از آمدن رزق طایبان را و حرکت میکنند در حرکت خوابندگان تا خیر میکنند و بی آنکه از آمدن رزق طایبان را و حرکت میکنند در حرکت خوابندگان تا خیر میکنند  
 و در پیش دیگر آمده که گفت آنحضرت بر روی بسیار درویش گشت و شب از جهت من بود پس بر آدم حد و نهال آنحضرت دیدیم  
 که آنحضرت در بیع سبز جانک سمان برداشته ایستاد و است و دعای کند پس چون بیدار گشت از سیدی توان عایشه که  
 چیت میکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بروم که اگر هر آدمی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت  
 آنحضرت که این شب نصف شعبان است نزد دل میکند حق سبحانه و تعالی بسیار پس آنکه از آمدن رزق طایبان را و حرکت میکنند در حرکت خوابندگان تا خیر میکنند  
 و در پیش دیگر آمده است که آنکه زید و عیسی و همه گیشک و شاخین و قاطع رحم و سیل از ازدواج و درین خود اهل خود و در  
 میشود و روی از رانی و آجال و نوشته میشود و حجاج و آقا و پیش و فضل نصف شعبان بسیار وار و شده و آن فضل  
 دیالی است بعد از القدر در احوال و پیش آمده است که کشاده میشود در های رحمت و در چهار شب شب عید الفی و شب  
 عید و شب نصف شعبان شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسید است قیام لیل و صیام نماز آن  
 و تا باین ازل شام چون خالد بن معدان و لقمان بن عامر و کول کو شمشیر میگردند درین شب در عبارت می پوشیدند  
 احسن ثیاب را و بخور میکردند و سر می کشیدند و قیام میکردند و از ایشان گرفته بروم تعظیم این شب را و می گفتند  
 رسیده است بایشان در باب آن آثار اسرار بلیغ و لیکن علماء حجاز و مدینه موافقت نکردند بایشان در آن و ابرار جماع  
 در مساجد را بدعت شمرند و ادعای که امام اهل شام است تنها تا نگذازدن را کرده نمیدارد و از آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم خبر قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بقیع بصحت نرسیده و از عایشه آمده که گفت بود شب  
نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون میانه شب شد گم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گفتم مرا پنجم  
سیکدر زمان را از غیرت پس پوشیدم من روای خود را وستم آنحضرت را در حجر بای زنان وی و نیافتم او را در آن و برستم  
بجگره و دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین و میگویی سجده کعب خیالی و سودای و آمن بک فوادی فزده یدعی ما بنبت  
بها علی یا عظیم المرحی لکل عظیم اعظم الذنوب اعظم سجده و حی للذی خلقه و صوره و خلق سمعه و بصره پس برداشت سر خود را  
بستر باز رفت بسجده و گفت اعوذ بفضاک من خطاک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا اخصی ثرا و علو ک  
انت کما انیت علی نفسک قول کما قال خی داود و اعرو حی فی التراب لیسیدی و حق له ان یسجد لیستبرأ اذ انت بربراک  
انور و فرمود اللهم انی قلبا نقیبا من لشک نقیبا لانا جز و لا شقیبا پس برگشت از نماز و در آمد با من و در جامه خوابید و دیدم  
که بلند و تنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگی نفس تو یا حمیرا پس خبر دادم من از حقیقت حال خود پس مسح  
کردن گرفت هر دو دست خود را و نوبای مرا و گفت دای مرا این دو زانو را که چه مشقت کشیده و پاره خطا زنده یا حمیرا این  
شب نصف شعبان است نزول میکند روی حق تعالی آسمان پایان می آید زوندگان خود را اگر مشرک و مشاخن را  
و خدا را و نام مشاخن و برین شب صدر رکعت نوشته اند و هر رکعت ده بار قل هو الله احد و نزد محمد شین بصوت ترسیده است  
شیخ امام ابو الحسن بکری رحمه الله از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم بگذارد چهار رکعت و شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحه الکتاب چهارده بار قل هو الله احد  
و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیه الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم  
آنحضرت را ازین صبیح وی گفت هر که بکند مثل صبیح من باشد از ثواب بیست حج مبرور و صیام بیست سال مقبول  
و چون صبح کند در روز بصدوم باشد از ثواب صد و دو سال یکسال گذشته و یک سال آینده و نزد محمد ثانی بن حدیث  
صحن بیست و آیه یقی آورده اند که گفت باین میانه که این حدیث مرفوع باشد و الله اعلم و آنچه متعارف شده است  
در دیار ما از سوختن چراغان و اشال آن همه نامشروعست و مشایخ بدوای که هندوان کنند و درم جوس ست و اما قیام لیل  
در رمضان که آنرا تراجم گویند بیان آن در باب صیام بیاید اما الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان  
همان نماز مقدار ده و چهارده رکعت که داریم و متحد میگذار و چنانکه معلوم کرده و اصل در میان صلوة صبحی یعنی نماز شبت  
صبح و صبح و صبحه بر وزن عشیة از تملع هزار و صبحی فوق اوست و معنی شجاع آفتاب نیز آمده و صبحا یعنی در وقت  
بلند شدن آفتاب تا صبح آنرا بدانند که متعارف میان مردم در اول نماز و از قائل و در نماز است یکی در اول روز و یکی  
در طلوع آفتاب و بلند شدن آوی یکد و نوره و این را صلوة الاشراف گویند و دیگر بعد از بلند شدن آفتاب مقدار صبح  
آنرا تا انتهای نماز و این را صلوة صبحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احوال پیش همین ام صلوة صبحی شامل هر دو نماز

در ارج الغدوة  
باب دوم در ارج  
در ارج الغدوة  
باب دوم در ارج

در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده همانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود  
صلی الله علیه و آله و سلم یا مانی بذه صلوة الاشراف و در تفسیر سیفناوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذارد نماز  
ضحی را و گفت بذه صلوة الاشراف و آمدن آنحضرت در خانه ام مانی روز فتح مدینه وقت چاشت بود و پنج اجل علی مرتضی در  
مواهب جمع البجایح سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراف نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز  
فجر در جماعت پست نشینند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب بگذارد و در کعبه باشد او را مثل اجر حج و عمره تمام تا سر  
تا سر و برای صلوة ضحی جدا به بحث رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو وقت نماز گذارده و استیذان  
ترغیب نموده و امر استجاب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز که اول آن وقت اشراف است  
و آخر وی تا قبل از نصف النهار چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان برود که مگر این دو وقت  
بوده نماز اند و بعضی صغری و صغری کبری نیز گویند و الله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی  
اشارت نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده و بعضی آنجا نبی  
ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت میگویند در نماز اولی که آنرا نماز اشراف می نامند  
چون این را بعضی از سنن مکرر داشته اند و احادیث در حدیث کثرت مختلف آمده و بعضی روایات در آمده و بعضی چهار  
در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و در هر یک از اینها علم و ادب و دگرگشت و در مواهب مدینه  
گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که در نوشته است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است  
محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجه قوت معتقوب رسیده و قاضی ابوبکر بن الصری مالکی گفته که وی صلوة انبیای  
سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و در کتب آثار و کتب ائمه علیهم السلام  
انما سخن انبیا صلی علیهم و آله و سلم و الاشراف پس باقی داشت حق سبحانه از انان فیجوز درین حدیثی الله علیه و آله و سلم  
عصر و صلوة اشراف را در حدیثی آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داوود و در حدیث دیگر آورده که صلوة الضحی  
نماز است که محافل میکرد بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و صلوة الله و رساله علیه السلام جمیع گفته اند که  
نصه الله بفضل البین که چون عنایت الهی در تشریف عباد و عموم مسلمین بلا غلطه حرام و شواغل ایشان ظاهر نموده است  
و در وقت مابین فجر و ظهر تشریف و تخفیف فرموده است بندگان خاص و تعالی که برای عبادت وی متوجه و متفرغ اند  
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشته و تعالی بدرب و استجاب ایشان را نیز بپس و انقضای تشریف  
و تخفیف فرموده جل جلاله و هم ناله داین یعنی استجاب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علی و عیسی و شیخ است  
زیرا که روایت اثبات باج و مقام است بر خیر نانی چه باقیست زیاده علم است که پوشیده شده است از نانی چنانکه این قاعده  
در علم از آن ظاهر شده است و جمعی از علما بکبرایت آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت است







بیش صادق می آید از نیت بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته اند که می کنند بفرج و سرور و توجیب فرج و سرور و غیره فطر  
شکرانه تمامی نیت صیام است و در عید الفصحی تمامی نیت حج که بر توفیق که همه ارکان اوست حکم تمامی دارد و وجهه که عید  
هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس بشکرانه تمامی بهمارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرج و سرور  
اهل اسلام گردد و وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بکلمه شکرتم لازم بکلمه هم بطاعت و عبادت ساخته اند تا زکوة  
چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاقی اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب آن همان فرج و سرور است که فقر را  
به حصول آن می پذیرد و کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاؤل بود و می گفتند یعنی بقایا دو سال دیگر  
بر سر و چنانکه قافله را در ابتدا و خروج قافله گفتند که تفؤل در لغت رجوع و بازگشتن بود که با تفاؤل است با نکه برود و  
بسلامت باز گردد و در بعضی حواشی بهایه نوشته اند که عید از آن گویند که هر دو روز کار تو عالی در روی و عده کرده است  
بندگانش بفرج و سرور و فضل و کرم خویش برین وجه دارد و میشود که اشتقاق عید از و عید است چو این اجود است  
و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در عید و عید شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گزاروی  
و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله که از آنجا منب در آید  
میان آن و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بسیار  
افضل است از گزاردن آن در مسجد چنانکه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن فضل و شرف که مسجدی دارد به مصلی  
بیرون آمدن در جایهای دیگر بطریق اولی بود بهرین است عمل الناس در امصار و در بعضی امصار که در مساجد میگذارند  
خلافت سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار پیش نبود و اهل که  
هم از زمان اول قیامت برین دارند که در مسجد گزارند و بهر ایدون نروند الا آن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در وقت  
از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الا آن بهر وجه کفایت است با بادانی این بلدة شریفه  
اختلاف زمان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الحام  
میگوید که سنت آنست که بر آید امام بچانه و اختلاف نماید کسی را که با ضعیف نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز است  
که از آن در شهر و در موضع یا اتفاق و نزد محمد جائز است در سه موضع نیز اگر چه اختلاف نکنه امام و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در عید اهل و احب شیانست پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیده از  
برای اظهار عزت اسلام و شمایران و حله جنت جامه را گویند که از هر دو است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل  
افرنشی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی بر عطف بخت و سبزه یا سرخ پوشیدی و این جنس بر دو زمین بسیار  
بود و میمانی که گویند این است و تجل و تزیین برای عید مسنون و مستحب است اما بلباس مشرق و عادت شریف است  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه بچند خرما افطار کردی و عدد آن در

بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب کل تمرعات اوست که مفید تقویت بهرست که صوم ضعیف  
 آنست و حلاوا موافق مزاج ایمان است که اگر من حلو و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت  
 ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرق قلب است و لهذا گفته اند که افطار به چیزی شیرین افضل است در رعایت عبادت  
 در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود آن الله و تره محبت او تر و در عید اضحی طعام نخورد و سه  
 تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که هر آنی اندر روز فطر تا میخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز سبک نداشت و گفته اند  
 که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر این است که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دست داشت  
 تمجیل فطر بقصد مبارک است باقتال برائی و اگر بجهت اقبال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو عید در وقت پیشرو عیدت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام چون  
 اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن بمبلی بوده صدقه بر آورد و اکل کرد و بمبلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد  
 از روزه بود که وقت آن بعد از نماز است فرج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین  
 و در حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت نهانجا آمده است و غیر این  
 یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکردیم آنقدر  
 دوم آنقدر و دوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت مرثی را بر او فطری را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم از شما دیدم الا آنکه غسل نیکیند روز عیدین و محمد ثانی حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث  
 درین کتب پیا قدم و در کتب سنده اصلاً حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از این که در جامع الاصول از ابو ظر  
 آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه بر دو عید گاه و شدت مخالفت وی رضی الله عنه در  
 متابعت سنت انقضای آن میکنند که حدیث درین باب صحیح است که اقاواودی رضی الله عنه تکبیر میگفت در تمام راه  
 بهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در تکبیر و عید فطر خلافت امام ابی حنیفه است اما اگر سرگودر باقی نیست  
 و آنحضرت بمبلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بید گاه پیاده و سوار نشوند  
 مگر بجز در اقام شافعی و رام گفته که رسیده است ما را از بهر آنکه گفت سوار نشود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر تا چیزی کردی و نماز عید اضحی زودتر گذاردی و بهمانکه حکمت در تأخیر فطر  
 آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شده است نموی در پیش نه تأخیر یا عشا زود یا اجتماع  
 خواهد بود یا آنکه ضعیفی بحسب صیام رمضان که با نیت استیصال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی  
 و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بمبلی رسیدی در زمان شروع نماز کردی نه اذان بودی و نه  
 اقامت و نه اهلوت جامع و در فعل آنحضرت در تکبیرات بعد از اذان است و مختار در مذہب حنفیه سه تکبیر است

غسل و عید

در رکعت اول پیش از قرائت سه در رکعت آخری بعد از قرائت و شلخی میگویند که چون در تکبیرات بعد روایات مختلفه آمده ماخذ باطل کردیم زیرا که تکبیرات در رفع ایدری در نماز خلافت است و شلخی است پس از خدا قائل اولی باشد که انی الهدایه و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مصالای عید نه روز و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه در روایتی امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و بنا کرد آنرا کثیر بن الصلت از کنگر خانه و در جوار صلا بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی بر خاستی و ایستاده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اصحی و فطر را پیش از خطبه میگذاشت و ابو بکر و عمر بعد از او نیز چنین میکردند و نزدی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود و در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح البهار می آمد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اهل نماز گذاردی پس خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنام نمی توانند رسید نظر باین صلیت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این صلیت غیر از علمنی است که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علمه در تقدیم و سه خطبه آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سبک تا ستر نسبت بجماعت که نه مستحق آن بودند و روح دشمنای قومی که در این آن بودند بیکر و بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه را نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً میگردد و مروان بران مواظبت نمود و باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریر از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و الله اعلم و در فتح القدر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند و بر بنای منبر بجهت بعضی گفته اند کرده است و فواهر زاده گفته که حسن است در زمان او مدوی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بهان راه که بعد گاه رفتی هم بدان راه باز نگشته بلکه بر راه دیگر باز گشته و حکما بر آن وجه و نکات پیدا کرده اند شاید که بعضی از ان یا مجموع آن را منظور نظر حضرت باشد و الله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال آنحضرت بود خلافت را راه درک آن نتوانست و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد مراد را بقلع و مواضع و اماکن مختلفه متکثر و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشارت و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت و شرف بر و سلام بر آنحضرت بر هر دو طایفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا آنکه بیکر است و صلی الله علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو بر ارباب فضل و برکت مرده و حضور شریف مشارک و مساوی باشند و یا آنکه قرائت و رواج طیب آنحضرت است شام کنند و یا آنکه حاجات و یقین را از تعلم و استفاده و تشراف

و صدقه و سرور و بشاوه جمال جهان افزای وی و مانند آن قضا کنند و یا آنکه اظهار شجاعت و شرف اسلام در هر دو راه  
 حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو و بجهت پیوند و یا آنکه اهل کفر و نفاق را بشناهد عزت اسلام  
 و رفعت اعلام دین بکلمه یقین بکلمه کفار و قتل مومنین بکلمه غناک و اندوختن و بکثرت عزت لشکر اسلام و دلهای  
 ایشان را عیان سازد و برساند و نیز گفته اند که راه اخضریت بمصلی بجانب یمن بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد  
 بر جهت یسار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بر جهت یمن واقع شود و بیانش آنست که قبل از رسیدن به  
 جنوبی است و مصلای عید بجانب غربی است و از منجیب لازم آید که رفتن بمصلا از جهت یمن بود و منزل شریف  
 در وقت و وقت بمصلا بر جهت شمال پس اگر بهین راه رجوع میکردند که رفته بودند بفروردیت بر جهت شمال واقع  
 می شد و آنکه صاحب مواهب مدینه گفته است که این محتاج بدلیل است ماقاطا است چه ظاهر آنست که اقبالی که حضرت  
 در ابتدا جانب یمن باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمال اختیار یمن بتدوین ثابت است  
 و وجه ظهور در مردم آنست که آن از جهت ترس از کید اعدای دین بودند تا در مقام هلاک خود نایستند و درین وجه نظر است  
 زیرا که اگر چنین بودی این روش را که نکردی و عادت ساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در همان راه دیگر آمده  
 نایستند و جواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت و اختیار بر بنی الفت طریقین مواظبت بر طریق معین لازم نیاید  
 قتال یا برای زیارت اقدار زاحیا و اموات و صله ارحام کریم و یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از دعام و هجوم غلات  
 کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقر و تصدق کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس راه دیگر که اجتماع  
 فقر و سیلان بودی رجوع کردی تا نه و منع سایل لازم نیاید و این وجه را صاحب مواهب تبعید و تصدیق کرده  
 و پس الامر کا قال و لیس گفته اند که باین تغییر طریق تفاوت میگرفت بر تغییر حال بسوی مغفرت و رضا و ترقی بمقام  
 قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از دو قبی و دشمنی نیست یا آنکه شاید راهی که بدان  
 متوجه بمصلی شدی در هر دو راه از آنرا بر آن راه که رجوع بدان میکرد پس خواستی که نکشید و اگر کند بکثیر خطرات  
 در فواید بسوی عبادت و اما وقت رجوع چون بمنزل آمدی سرعت نمودی که در اینجا قصد عبادت نبود و درین وجه  
 سخن کرده اند بآنکه اگر خطرات در وقت رجوع نیز ثابت است چنانکه در رجوع و نیز ثابت شده است و اگر عکس این وجه  
 نیز گویند صورتی دارد یعنی شاید راه رفتن کوتاه و نیز بکثرت خواست که مبادت بطاعت کند و فضیلت دل وقت زیاده  
 و خلاف وقت برگشتن که اگر در هر دو بمنزل رسید چیزی فوت نگردد و حق توانی را نماند است تا واقع چه بود و بنای این وجه هم  
 احتمال است و این بی حصره گفته که این در معنی قول یعقوب است علیه السلام و میلان خود را لاند غلوائی بابت احد و اولی این باب  
 شکر کرده این را از جهت عذر از عبادت یمن و الله اعلم بحقیقه الاحمال و ذکر تغفل پیش از نماز عید و بعد از آن شرح سفر السعاده و کوه  
 پیچیده در مسکنه و غیره پیش از وی بعد از وی نماند نیست بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از این باب آورده اند



و

چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود فرض بدان واقع نشد و اصل در استسقا  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحب مواهب الهیه میگویی که خلافت نکرده است هیچ یکی از علماء در سنت صلوة  
در استسقا مگر ابوحنیفه صحیح با حدیث که در آن ذکر صلوة نیامده و احتیاج کرده اند جمهور با حدیثی که ثابت است  
در صحیحین و غیره که آنحضرت گزار در استسقا دو رکعت و احادیثی که نیست در آن ذکر صلوة یعنی از آن محمول است  
بر زبان راوی و بعضی از آن در خطبه جمعه بود که بعد از وی نماز جمعه است پس گفتا که شده بدان و اگر اصلاً نگذار پس  
آن برای بیان جواز استسقا بود و خلافت نیست در اصل جواز و احادیث مثبتة مقدم است بقاعدة مقررة تقدیم  
قول مثبت بر نافی تنقی این است کلام شافعی نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی است و نیست و این  
و ما استسقا است بموجب قول حق سبحانه و استغفر و اربکم انه کان غفارا یسرل الیها علیکم مدار را در این حدیث و وجه  
بقیه صحیح هم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون آنکه در حدیثی بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی  
احادیث و تفرقی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبد الله بن عمرو ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم نماز پیش از نماز بعد از وی جایزه دارند و قول دل صحیح تر است انتهى ذکرش می کرد  
که امیر المؤمنین علی ابوسعید الفزاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد و در مسجد گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارد و خود  
پیش از امام رواه الناسی و روایت است از ابن سیرین که این مسعودی و حذیفه بایستادند و نمی کردند مردم را که بگذارد نماز  
روزی پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود که کسی که نماز گذارد و پیش از نماز بعد  
از آنکه در راه باشد و خلافت در آنست که این مخصوص صلی است یا شامل است یا نه و نیز را و بعضی گویند اگر در غیر مسجد بگذارد فلا باس در روایت  
کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از حدیث گذارد و چون در هر جا بمنزل میکرد میگذاشت و دو رکعت رواه  
ابن ماجه و احمد انتهى و در باب دیگر نقل نموده در صلی پیش از غیبت پس کراهت در صلی است خاصه و اگر نماز اشترق و ضعیف پیش  
از خروج بجایه کند مکره نموده اند کذا فی الشرح و بعضی گفته اند که در صلی و غیر صلی در شرح باید گفته این نقلی باطل است و مشا دل است امام را  
و قوم را هیچگاه و شافعی میگوید امام را کرده است نه قوم را و گفته اند مراد این نقلی آنست که پیش از بعد نماز مسنون نیست نه آنکه کرده است  
فی حدیث و در تفسیر الباری میگوید پیش از صلوة قبل العید و بعد از آنکه در آن منع تنقل باشد یا نه نقلی را بهر تقدیر منع تنقل و یا  
از جهت وقت کراهت است یا اما من از آن و بر هر تقدیر مخصوص امام است یا شامل است امام و امام را و مخصوص است یا شامل است  
صلی را و نیست اما اختلاف است مطلقاً سلطت را و جمیع کوفیان میگویند بگذارد و بعد از عید نه قبل آن و نه بعد و نه هیچ و نه هر یکی از این  
اینست و تهرانیان میگویند بگذارد قبل از عید و نه پس از عید و جماعه نیست و در میان میگویند نه قبل و نه بعد و نه هیچ و نه هر یکی از این  
خبریک و احمد نیست و بعضی از ناکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنقل امام در صلی و هر که بخون کرده گوید که آنوقت مطلقاً نماز است هر که  
نکرده میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گذارد و من اقتدی فقد اهتدی و حال آنست که نماز عید ازین ثابت نشده است

استسقا که مذکورند ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و غلبه خواند و این حدیث جمیع خصوصیات خود بصر حدیث نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سنت آن باشد که آنحضرت بدان مواظبت نموده باشند مع ترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثرست و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین ع نیز استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار پیش نبود و اگر نازی مسنون بود در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان یا عموم بلوی و قرب عمد بزبان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نمیداشت و گفته اند که مراد امام بآنکه در نماز استسقا نازی نیست آنست که نماز بجاعت خصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست والا اگر هر کدام تنها نماز کنند و نزع و زاری نمایند و بطریقه دعا و استغفار یا بنوعی بر پا دارند در صورت حسن است و یا کجمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرار نیستند و بسیاری از طرق حدیث که ششست برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس از ذکر و امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار است و توجیز کرد نماز و اثبات نمود جماعت و غلبه و امثال آن را اخذ با المتیقن و الله اعلم فترده صاحبیه و آنکه ثلثه رحمه الله علیه در استسقا نماز است بجاعت و غلبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بذهب صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعای استسقا نزع و اتمثال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر بشد سفیدی بغلهای شریف و دستها از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صغیر مسئله و مطلب قویز بر داشتن دستها بلند تر و عذاب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست شریف بجانبایمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانبایمان بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس از پنجه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داؤد و نیز مانند این آمده و گفته اند که دعا چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نساء باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانبای آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفا ی نایره غضب و فتنه و بلا دست کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حادثه را طبعی گفته است که نیز تفاؤل است بقلب حال چنانکه در تحویل رو که منقول و مردی است در استسقا گفته اند که این تحویل و قلب رد تفاؤل است برای تغییر حال و تبدیل اساک با مطارد تنگی بفراخی و بعضی گفته بکه این امثال مرئوس که کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار انگس واقع شود و از اینجا تفاؤل گیرند که اقل و استسقای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند بار بود یکباری تحلی در زمان شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنحضرت

روز جمعه در خطبه بود نگاه اعرابی بر فراست در پیاد کرد یا رسول الله ملک المال و جاع العیال فادع الله لنا پس  
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس بر فراست ابراهیم که هر ادا بارید یا جمعه دیگر  
 پس آمد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله شدم النبا و غرق المال پس برداشت دستهای مبارک را و  
 بر رایتی تبسم کرد از سرعت طلال نبی آدم و فرمود اللهم حوالینا و لا علينا اللهم علی الاکام و الضراب و بطون الاودیه و هر سو  
 که اشارت میکردی کشا و ابرازان سود و روایتی بس بکشاد ابراز مدینه و می بارید گرد و می بارید دره  
 قطره و جاری و یکپایه و آنکه بصلایا تو اضع و تهنیت تمام چون بمصلی رسید بنبر و آمد و خطبه خواند و این مقدار از ان  
 خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين لا اله الا الله فاعل ما یرید اللهم انت الله  
 لا اله الا انت تفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء انزل علينا الغيث و اجعل من انزلت  
 لنا قوة و بلاغا الی عین و دعا کرد و نزول کرد و شروع در نماز کرد و در رکعت نمازی اذان و بی اقامت و قرأت بفر  
 کرد و بخواند و رکعت اولی بعد از فاتحه سج اسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه بل آتک حدیث الفاشیه چنانکه در روز عید  
 و جمعه می خواند پس پیداکرد خدا تعالی ابری را باران در برق و صیحات بارید و تا آمدن مسجد روان شد سیل و چون دید  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دیدن مردم در گوشه ها بچندید و فرمود داشده ان الله علی کل شیء قدیر  
 و ان محمد عبده و رسوله و این همان حدیث است که تسکاید است و استسقا چنانکه گذشت باری دیگر استسقا کرد  
 بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیعتی در ولاییل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا و ما کن پروردگار خود را  
 تا باران فرستد بر ما باید که شفاعت کنی تو ما را پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود آنحضرت و یکم  
 به شفاعت پروردگار کنند کیست که پروردگار قالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود خنده  
 میکند پروردگار قالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکنید پروردگار را  
 فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن اعرابی بچندید پس بنبر ایستاد و دستها بدعا داشت و باران طلبید  
 تا اشته تمام بارید و حدیث و درین استسقا نماز محفوظ و روی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و باری دیگر در مسجد مدینه مطهره  
 استسقا کردند ششصد تن تمام بود و نه صعود بر منبر و از دعای آنروز همین مقدار محفوظ است اللهم استسقا عظامنا  
 طبقا عاجلا غیر رایتنا غیر ضار با و دیگر در مدینه مکانی است که آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا درین مکان  
 ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذراند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی  
 گرفته و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب بازند و تشنگی بر همه غلبه کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند

و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی  
 اینجا که موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و زو عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب  
 هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید  
 صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت فرمود که این چنین سخن گفتن تو میسر میشود شاید که حق جل شانته شمار آب و در پس  
 دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر با پیدا آمد که جازات تاریک کرد و باران عظیم فرود ریخت و ادایهای  
 عظیم بپیول گران متلی گشت این چند بار است که استسقای آنحضرت در آن مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم  
 و ترمذی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام در ناک کردند و ترمذی و یزدی حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمودند من کنس بوسف یعنی قحطهای بچو قحطهای بوسف پس گشت  
 ایشانرا قحط و اموال ایشان هلاک شدند و روی و نورند مردارها و چرها و استخوانها و میزدند در جو آسمان چیزهای  
 مثل دغان پس بوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امری کنی بصدایار حرام و این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را  
 و درخواه از وی باران پس دعا کرد و بارید و بر پشت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه  
 یوم تاتی السعاب و الدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دهائی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش از روز  
 انداختن این اشقیاء بود شکبه شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه و آله و سلم و لعن علی الکافرین و  
 المنافقین و از اینجا معلوم میگردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابو طالب بقول خود  
 و ریدج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابیوسف استسقی انعام بوجهه و الا سائر دجوه استسقا که مذکور شد در مدینه  
 بودند و ابو طالب را وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابو طالب اشارت است بانچه واقع شده بود در مدینه و عید  
 که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و پوشیده ماند که قول ابی طالب استسقی انعام بوجهه  
 وقوع استسقا را باین طلب یعنی شایع و در حال وی صلی الله علیه و آله و سلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند  
 آن را باین آب و ادن حق تعالی است خلق را بدعای حبیب خود از آسمان و آب و ادن در زمین معجزه آنحضرت  
 جداست پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه و آله و سلم بصورت الهی جل جلاله و کم نواله زمین و آسمانرا شامل است  
 بلکه تمامه شرایعها و طعماهای دنیا و آخرت و از لائق حس و در دعائی و نعمهای ظاهری و باطنی بواسطه طفیلی آنحضرت  
 مصرع آنرا می باد صبا اینهمه آورده است بلیت شکریض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گیاه همه پرورده است  
 و انت الشیخ العالم العارف بالذکر البکری قدس سره نظم ما ارسل الرحمن اویرسل من رحمة یسیر اویرسل من  
 ملکوت الله او ملک من کل ما یحقق و یشمل بالاولی المصطفی عبده و بنیه المختار المرسل و اسطر فیها و صل بها  
 بعلم هذا کل من یعقل و صل در صلوة کسوف بدانکه مشهور و در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است

در صلوة  
 و کسوف

و روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر روز یعنی بخار هر دو جامه بخار و قر و بکاف در شمس و احادیث که  
 مذکورند درین باب و غیر نماز فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر  
 در شرح خود بر مشکوٰۃ بر خسوف قرحل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که آن شمس  
 والقمر آتیان من آیات الله فاذا را تیمم ذلک فاذا ذکر الله و الله در حدیث عایشه رضی الله عنها فادعوا الله و کبروا و صلوا و  
 قصدوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عایشه آمده که آنحضرت  
 نماز کسوف را در آن گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاد بر قدر سهود کرد و قرات مقدار سوره بقره خواند و رکوع و سجود نیز  
 مانند آن کرد و آمده که در هر رکعت دو رکوع کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز میکرد و باز سر بر میداشت  
 از رکوع و میکرد و همچنین تا سه چهار مرتبه میکرد و غیره شافعی این را نپذیرد و رکوع و بطله است و همچنین نزد امام احمد بر قول  
 مشهور و نزد اکثر اصحاب ما فرادی بیک رکوع و بی خطبه بر وجه معناد و حدیث ابن عمر ناطق است با آنچه مذکور است  
 و در هر پایه گفته که حال اکتف است در رجال را که در صفت پیش ایستاده اند از سلاطین بیان که توقف ایشان صفت پیمین است  
 و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بر روایات صحیح و حسن که ثبوت مذکور حقیقه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع  
 که در اینها اضطراب کرده اند و روات آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است  
 که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق است بر روات اطلاق را چنانکه فرموده اند فاذا کان کذا لک فصلوا و بخت همین  
 اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بجهت کثرت از دعای اهل صفوف پسین را اقامه  
 و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچکس تعدد آنرا روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت  
 ده سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله  
 بود که از ماریه قبطیه در سنه ثمان متولد شد و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفته اند که رفتن آفتاب بسبب  
 موت او است و معهود بود در میان مردم وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظاما و مانند آن بیانش  
 پس فرمود آنحضرت که شمس قمر و آیه اند از آیات الهی که دلالت میکند بر کمال قدرت الهی و صنع او و دلالت  
 میکنند از خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی و موجب حیرت اند اهل دانش را که در یک ساعت بآن  
 نورانیت و ابروت و ظلم و کسوف شد و همچنین قادر است ویتالی و الیاء با الله که نور علم و ایمان از آدمیان کسفت کند و  
 تاریک گرداند و روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در هم بیع الاول بود و درین روایت قول  
 بنجین را که میگویند که رفتن آفتاب نبی شود و اگر در سه روز آخر ماه فتم عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و  
 اگر گویند که در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است و الله علی کل شیء قدير و صل در صلوٰۃ الخوف صلوٰۃ  
 خوف ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقم لهم الصلوٰۃ فلتقم طائفة الایة و آیه

سلفه هر روز کسوف الخوف یک بار قرات بر آیات معتده آورده و آنکه چندین بار کسوف شد و چندین بار کسوف شد و در این ایام علی بن

در هر پایه گفته

اذا ضربت في الارض فليس عليك جناح ان تقصروا من الصلوة واكثر برائتكم في قصر رباعي ست بدو ركعت وبعضی آنرا  
 برصلوة خوف محل کرده اند که در روی نیز قصرست تبرک بعضی افعال و کیفیات چنانکه در سفر قصرست در عدد و کیفیت  
 و بعضی شامل هر دو داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی حسن بن زیاد از حقیقه و زنی از شافعیه برانند که این نماز  
 مخصوص بزمان بنو قریظ است بجهت حرارت فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ظاهر منهدم کریم  
 و اذاکنت فیهیم همین است و مختار نزد جمهور آنکه جواز است بعد از اذان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی دانی مری  
 اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل آنست و قد  
 اذاکنت فیهیم اتفاقی است یا مردانگست است او من یقوم مقامک است چنانکه در آپه کریمه و خد من اهلهم صدقه  
 الایه ثابت است و از گذاردن نماز خوف باین کیفیات غایت تاکید و محاطت است بر نماز که هیچ وجه عذر از آن  
 گنجایش ندارد و نماز خوف از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه متعدد و صحیح و ثابت شده بر وفق مصلحت وقت  
 و ملا حظه حضور و عدد و هر یکی از آنکه وجهی از آن وجوه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه از آن وجوه وجهی است که در کتب  
 سته با جمعی از ابن عمر مروی شده است اگر نماز اذاکنتیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزا کردیم ما همراه پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم تا نماز گذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از میاه با آنحضرت در روی آورد و طایفه دیگر بر دشمنان  
 پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن طایفه که بادی بودند و سجده کردند و سجده پیستر برگشتند این طایفه  
 بجای آن طایفه دیگر که نگذاشته بودند آمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع و سجده کرد  
 و سجده پیستر سلام و آنحضرت و ایستادند هر یکی از این دو طایفه و بگذارد برای خود رکعت یعنی آن رکعت را که  
 با آنحضرت نگذاشته بود و این ترجمه لفظ بخاری است و در بوائی کتب سته نیز چنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات  
 و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصحیح آنکه در کدام نماز بود واقع نشده ولیکن در  
 سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت است ولیکن مذهب حنفی عامترست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف  
 جایزست و لهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام باهر طایفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی  
 اگر رباعی است باهر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت و مذهب امام احمد  
 شافعی نیز همین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذاکنت فیهیم که اقاله او تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد  
 و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفرست و وجه دیگر نیز در کتب حادیه بتعدد طرق و روایات صحیح مذکورست  
 و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود و وجود نماز خوف باین وجه و درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود  
 بر همین قدر اقتصار افتاد و این برین تقدیرست که بحال اقامت صلوة باین پنج صورت پذیر گردد و اگر خوف



زیاده بود و دایره مهال تنگ گردد بگذارند بر وجهی که توانند پیاده و سوار بر کوع و سجودهایم و اشارت و  
 و بعضی طرق حدیث این عمر که مذکور شد تفریح یا بمعنی واقع شده و اگر مشغله جنگ سجدهی واقع شود که گذاردن نماز ممکن  
 نباشد فعلا کنند چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حسبنا عن صلوة الاصلی  
 صلوة العصر ملائکه یوم تمیم و قبورهم نارادعاست برایشان بعقاب دارین سبحان الله در غزوه احد چه مختصا  
 و شدتها آنحضرت رسید صلی الله علیه و آله وسلم از شکستن دندان شریف دغون آلوده شدن روی مبارک و جز آن  
 دعا نکرد برایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفونی چه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق خدا و حق  
 دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان بی افتادیم پاره پاره میکنیم  
 ایشانرا و گفتند که ایشانرا نمازی است که محبوب ترست برایشان از اموال داده اند و آن نماز عصرست در آن وقت  
 برایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذارند آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله وسلم  
 و صلوات عبادت بقرا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول  
 تا وقت رجوع بوطن از حضرت دی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور میگردد و مسئله است یکی قصر و دیگر  
 جمع اما قصر که نماز چهارگانی را در رکعت گذارد متفق علیه است میان علمای امت و بحکیمین اخلاقی نیست و آن لیکن  
 نزد حنفیه قصر عزیمت است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در شهر دل نشست جایزی  
 افتد و اگر نه نشست نماز فاسدست و مذهب مالک نیز همینست و نزد شافعی هم بخصت است و چهار گذاردن نیز  
 جایزست و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد و حدیثی که مروی است از  
 ام المؤمنین عایشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و اظهار میکرد و صیام بصمت نه پیوسته و نه چکس از صایع عظام چهار  
 رکعت نگذاشته مگر امیر المؤمنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم حج چهار گذارده و آنرا توحیدات کرده اند و میگویند  
 که مذهب عایشه نیز همینست و عادت شریف بود که در سفر نماز فرض اکتفا کردی و محفوظان نیست که در سفر سنت گذارده  
 باشد پیش از فرض و نه بعد از فرض مگر در رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی است و از جماعتی  
 از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما این عمر نگذازدی اگر چه در بعضی روایات گذاردن از وسع  
 آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن و ااتب است اما در تلویع غیر راتبه خلافتی  
 نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگر چه در سفر بودی و گاهی توبه بر پشت مرکب گذاردی بایا و در تریز بگذارند  
 یتنفل بر پشت مرکب بایا و جایزست به طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت  
 دی و اصحاب دی و بالا باریان می بارید و بایان گل دلای بود پس در آمد وقت نماز پس از آن گفت و تکبیر آورد  
 و هم بر راحله پیش رفت و با صحابه نماز گذارد و بایا و اگر دایند سجود و ایست ترا در کوع و این یکی از تواضع است

و صحت در کتب حدیث



ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه و سه روز از جامی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله میان صلاتین در سفر گفت ندیدم که جمع کرده باشند هیچ شیئی از صلوٰه در سفر مگر بزدلفه و احادیث جمع تقدیم در اصحاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است و اندک است که از آنکه بدان قایل نیستند پس غایب الایجمع تاخیر و بعضی اعیان و تاویلش آنست که مراد جمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوٰه اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه و جمع در سفر تصویر میکنند در باب استیاضه در حدیث جمنه بنت جحش آمده است فتدبر و اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات انجین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و وقت عصر و میگذارد در وقت عصر جمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است ابو داود از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون مسافت میکرد و سیر میکرد و بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و می گذارد و مغرب را پس می طلبید طعام را و قشوی میکرد پستری میگذارد و عشاء را و احوال میکرد و میگفت انجین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است با از ابن عمر رضی الله عنهما که دس میگذارد و مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غایب الشفق در جمیع الاصول از ابی داود از نافع و عبد الله بن داود می آید که گفت مؤذن ابن عمر را الصلوٰه گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق نزول کرد و بگذارد و مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد و عشاء را پستری گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد و چنانکه سن کردم در روایتی از نسائی آمده حتی اذاکان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند و جمع بطریق که بذهیل نام ابو حنیفه است و ظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ عدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا لمحافظة الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که بعضی شافیه گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای جواز بود و الله اعلم بتعصیه آنچه گذشت و جمع بین الصلواتین در مسافر بود و اما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین جمع بین الصلواتین در ملحق را رفته اند و باین قایل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند و جمع در مطر و باین قایل است شافعی و احمد و اسحق و قلیل نیست

صک  
در جنازه

شافعی بجمع مریض را و این عبارت ترمذی است و از این عباسی می آید که گفت من جمع بین الصلواتین من غیر عذر  
نقداتی بایان ابواب الکبیره و عمل بر نیت نزدیکه و است که جمع کرده نشود بین الصلواتین مگر در سفر و عذر است  
و وصل در نماز جنازه مسایل کتاب بخانیز و احادیث و آداب و مقدمات آن بسیار است از فضیلت مرض و  
ثواب آن و ثواب عبادت و آداب آن و آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم برای عبادت روزی معین نبود و بلکه  
در جمیع اوقات در شب و روز عبادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شب نباید کرد چنانکه گویند در روز  
شنبه و سه شنبه تلا عبادت کردن مبارک نیست و در مواهب الدنیه آورده که ترک عبادت در روز شنبه مخالف سنت است  
و گفته است که این بدعتی است که طبعی یهودی آنرا پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و بسبب وی آنست که پادشاهی  
بهار شد و آن طبعی را الزام بعبادت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردش و تندرست پس این یهودی بر خاسته و از جبهه  
در خدمت طلبید تا روز شنبه که عبادت آن روز مردین یهود است از دست ندهد پس عرض کرد که روز شنبه بر من مبارک باید آمد  
که در وی خون هلاک بیمار است پس پادشاه از ترس جان خود در خدمت داد و آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم بهمت آورد  
چشم نیز عبادت کردی و امام احمد و ابو داود از زید بن اسلم آورده اند که گفت عبادت کرد مرا این غیر خدا راضی الله علیه  
و آله و سلم از در چشمم که داشتم و گفته اند سنده این حدیث صحیح است و درین حدیث بر کسی که قایل است که عبادت از زید  
مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سید جزیر است که در وی عبادت نبود و چشم و نعل  
و در دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم بهمت احسان کردی با موری که دیر در قبر  
قیامت نافع بود احسان کردی با قارب و اهل وی بغیرت و طعام و تفقه احوال و تجیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه  
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن همراه شده بخدمت رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی  
و تشبیه او بر کله ایمان و جواب و سوال منکر و نکیر و خواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و بسلام و دعا که موجب  
حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و مدتی عبادت صحابه آن بود که چون شخصی محض  
شدی و بیروت مشرف گشتی آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم دعوت کردند پس حاضر شدی تا در حضور رسیده  
وفات کردی و تجیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشیع جنازه تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام است  
بر آن افتضا کردند که چون ششوفات کردی اعلام کردند نام تجیز و نماز و دفن حاضر شدی چون بازید که این هم  
خالی از ششوفات نیست میت را تجیز کردند و آنحضرت آوردند و تابروی نماز کردی و در نماز اوقات اگر شرب بودی  
یا مانعی دیگر برای نماز تجیز نمیکردند و صحابه خود نماز میکرد و مدفون میکرد پس آنحضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد  
در احوال چنان بود که چون میت را بیاوردند سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که آن افتضا  
درین دی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود میگذاشت دین او را نماز میکرد و الا میفرمود صحابه را

که نماز بکنید بر پا خور و خور و نیکو و چون فتح کرد خدا تعالی بر وی صلی الله علیه و آله و سلم بلاد تو سح کرد و اموال میگذازد و  
نیمبر سید از دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل و عیال ست و هر که دینی گذاشت یا عیالی همه آن بر سرش  
و در نماز خانه گاه چهار تکبیر گفتی و گاه پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که شیع میکنند از زیاده بر چهار تکبیر  
که ثابت شده است که آخر ناتی که آنحضرت گذارده چهار تکبیر بود و قرار هم برین افتاد و اخبار و آثار در باب پنج تکبیر است  
متنقض و مشهور است و بر روایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که ملائکه چون  
بر آدم سلام الله علیه و علیهم نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند نه شکم یا نبی آدم رواه الحاکم فی المستدرکات ابو نعیم فی الحلیة  
و بر دو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذہب امام ابو حنیفه و شافعی است و گاهی بیک سلام اقتدار کردی و مذہب مالک  
و احمد این است و بر روایتی از دی و دو سلام است و در جمیع اصحاب از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد و از اصحاب دیگر  
اینچنین آمده و دستها در همه تکبیر برداشتی و مذہب شافعی و احمد نیست و مروی است از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس  
و زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در اثنای و در مذہب امام  
ابو حنیفه همین است نه جهت حدیثی از ابی هریره و احمد روایت متعلقه درین باب آمده است شاید که گاهی اینچنین  
بود و گاهی آنچنان و صاحب سفر السعادت گفته است که در باب رفع دین در تکبیر است نماز خانه چیزی صحیح نشده و الله اعلم  
و قرآن فاتحه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرائت در نماز خانه از آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم بشوئت نرسیده و لیکن در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی  
رضی الله عنه قولاً و فعلاً مروی شده و در بعضی روایات قرائت فاتحه الکتاب و سوره هجر از وی مافور شده و گفته اند که هر  
بچه تعلیم بود و تابدا شد که سنت بود چنانکه تصریح یا معنی نیز در حدیث آمده و مذہب شافعی و احمد و اخفی نیست و مذہب  
امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف است و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و کماوی گفته است که خواندن بعضی  
فاتحه را در نماز خانه بطریق شاذ و عابودنه بر وجه قرائت و انکلام شنی ظاهر میشود که اگر فاتحه را به نسبت شاذ بخوانند و یا نیز  
جائز است و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که ملزوم قایلین بقراءة فاتحه مشرعیست آنست نه وجوب لیکن کرمانی  
گفته که واجب است و مراد بنبیت که در کلام ابن عباس واقع شده طریق مسلم که درین جهت و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک  
واجب نیست و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز میخواند یا در غیر آن اعظم الله من الله و حمد  
و اعتق عنه و اگر نماز دو سجده و غل و غسل بالماء و التلح و البر و دفعه من خطایا کما تقیمت التوسل لایض من الله شمل و ابدله  
دارا غیر از این داده و اهل غیر از من اهل و زو و یا خیر من زوجه و اذ غل الخبثه و عده من عذاب القبر و من عذاب السبب المنار  
و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز میگذازد و رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم بر جفانه پس یا اگر قسم از دعای او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ج

بر این جنازه خواند آرزو برودم که کاشکے آن مرده من بودی والا آن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لی  
و سیتنا وصغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا و شهابنا و غائبنا اللهم من اجبتنا من احوالنا علی الاسلام و من توفیتنا من احوالنا  
علی الایمان اللهم لا تحررنا الا تحریرنا و لا تقلنا الا بعدد و در روایتی دلاقتنا بعدد و در بعضی روایات زیاده اللهم ان کان  
محسنا فزنی احسانه و ان کان مسیئا فحقنا و زعمی سئائنا اخرجنا من موطننا عن الی هریره و در نماز بر اطفال یاده میگفتند  
این دعا را که اللهم اجعل له ثلثا و ثلثا و ثلثا و ثلثا و چون نماز جنازه از آن حضرت فوت شدی بر قبر نماز  
کردی یکبار بعد از یکشنبه روز کردی و وقتی بعد از سه روز بگذشت یکبار کردی و در حدیث انجبین واقع شده است بعضی  
میگویند که جایزه است تا متفصح نشده است و آنرا تقدیر بیه روز کرده اند و نزد بعضی تا منقرض نشده و این تا یکبار بیشتر  
احتمال دارد و فقها و این مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از بدایه  
احمد پیش که فرموده بود که است بطلت و نماز من منور است آنرا و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند هر آنکه نماز  
ناگذاشته و فن کرده شده است درست است و الا فلا و آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و نزدی و ابی داود از  
ثوبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آدم ما جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جماعه از سواران را  
همراه فرمود و شرم ندارد این جماعه که فرشتگان خداست تعالی بر پامیر و نذر ایشان بر پشت و دواچه و در روایتی  
مرابی داود آمده است که آورده شد نزد آنحضرت و ابی تاسوار شود پس با آورد آنحضرت از سواران و چون  
برگشت سواره آمده و تا جنازه را فرود نهادند و پشتی و فرمود اذاتیتم انما فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی  
نمی نشست تا آنکه در بخار نهاده میشد و نیز اختلاف است که سبب شش است و در بنال جنازه یا پیش نزد امام ابو حنیفه  
افضل است شش خلعت جنازه و نه سبیل و راعی نیز همین است زیرا که این او خلعت است و تفکر و ایقان و توری و طایفه  
دیگر گویند هر دو برابر است و مالک رحم و شافعی و احمد و حنبل گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شقیانند  
و شقیج مقدم میباشد در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند و  
منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که را کس از خلفه رود و پیاده هر طور که  
خواهد شش کند پس و پیش همین بسیار آنحضرت بر غائب نماز نگذاشته اند اما بیخ شده که بر بخاشی که در جبهه مرد  
نماز گذارد و گفت بجا برادر ای انسان شامده بروی نماز گذارد پس مصطفی آمد و نماز گذارد و با صحابه و کبیر گفت  
چرا تکبیر بر معویه ای نشی نیز بگذارد و در وقتی که در غزوه تبوک بود و معاویه در مدینه بود پس جبریل آمد و خبر کرد و گفت  
با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس از جبریل علیه السلام بازوی  
خود را بر آنرااخت هر دوخت و تل که در میان بود و برداشت و در روایتی برداشت سر بر او آورد و  
نمود آنحضرت پس بگذارد آنحضرت نماز بروی و دو صفت از ملائکه خلعت دی بود و در هر صفت هفتاد هزار فرشته

ناله

ناله



پس بر سیدنا حضرت که بجه دریافت وی یا جبرئیل این امر را گفت بدوست داشتن وی قیل هو الله احد و خواندن و  
 ازاده آمد و رفت و شست و بر خاست و قنار نماز بر غایب قنات کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا  
 سنت است و ابو حنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز گذارده اند  
 بگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن در روزی است که مرده است  
 در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول عهد و حنیفه و مالکیه که قایل اند بجمع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که  
 کثرت گشت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه نجاشی و بر داشته شد پوده ازان یا آورده شد جنازه و در  
 در حضرت رسول بطریق طلی ارض پس نماز گذارده بروی دوی و دید و مردم دیگر میزد پس چنان شد که نماز کننده بر  
 جنازه که انا می بیند و قوم نمی بینند درین صورت خود جائز است با اتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه در قصه عدا  
 یثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و این تنقض است بقصه معویه یثی و نیز آمده است که نماز  
 گذارده بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه که در غزوه موده شهید گشتند و کور را بلند کردی و بر آن  
 بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و گل خشت نکردی و بالای گور عمارت و بنه ساختی و این مجموع بدعت است  
 و مکره کزانی سفر السعادت و در مطالب المؤمنین گفته است که میلح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء  
 مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت یابند و آن را بشینند و سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح  
 شرح مصابیح و گفته است که دیدم بنجارا قبر که عمارت کرده شده است بنحشتهای تراشیده و تجریز که آنرا اسمعیل  
 زاهد که از مشایخ فقهاست انتی و قصه کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور و شلخته  
 رحمة الله علیه نیز همین است و نمی کرد از پی سپردن قبور و شستن بر آن و آمده است که آن حضرت مردی دید که  
 در میان گورستان بعلین میرفت فرمود بکیش نعلین خود را و مسلم و ابو داؤد و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند  
 گفت مرا علی رضی الله عنه بفرست تا بر چیزی که فرستاد مرا بران چیز رسوخدا و گفت برونگه از هیچ مثال را اگر آنکه جو کنی  
 نقش و صورت او را و بگذارد از هیچ قبر بلند را اگر آنکه پست کنی قبر منم باید و بلند می او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و  
 معلوم گردد که اینجا قبر من است تا پا مثال کرده نشود آنرا و شسته نشود بروی و قبر آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و صاحبیه نیز زمین برابر است و منم و سنگریزای سرخ بران چیده و نیز آمده است که آن حضرت آب پاشید  
 بر قبر پسر خود ابی ایهیم و چید بروی سنگریزای دور و در پیش صبح آمده است که چون عثمان بن طلحه را دفن کردند  
 دوی اولی مهاجرین بود که بعد از هجرت مدینه فوت کرد آن حضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ  
 پس گران بود استخیم با الید و نیز و نیز و نیز کرده برداشت بر سر قبر او نهاد و در پیش صبح آمده است که آن حضرت  
 فرمود لعنت کند خدا بر ایتعالی میورد که اگر گفتند قبر انبیای خود را مساجد و نیست کردنانی را که بنیارت قبور و







چهار رکعت بعد از ظهر که با کعبه شمس میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه میگذازد آنحضرت عشاء را با مردم پس می در آمد خانه مراد میگذازد و دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشاء در احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل حریم بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا استحباب داشته اند و الله اعلم در سفر السعادت میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بر آن ترغیب فرمودی و فرمود محبوب تر من از مرد بعد از مکتوبه نازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذازد و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد و مجزئی نیست از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه سنن و اتمام مردنی گوید که اصی میگذازد از جهت فی القیام که فرمود اجعلوا فی بیوتکم و نزد اکثر علمای ما مجزئی باشد و لیکن اول افضل بود از جهت موافقت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت زود برخاستی و فرمود ملائکه انتظار آن دارند که بر دارند آنرا و فرمودن علی رکعتین بعد المغرب قبل از آن بی یکم رکعت صلوته فی علیین و محافظت و تاکید و سهی صلی الله علیه و آله و سلم در سنت باید ادا بجدی بود که در سفر نیز بر آن مواظبت کردی و مردی نشد که در سفر هیچ سنت را اتمه نگذاشته باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نیز بعضی سنت فجر واجب است چنانکه و تر و میگویند که سنت فجر ابتدائی عمل است و و تر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو معروف شده و نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد العشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر است و در مرتبه بعد از سنت فجر ذکر الشنئی تنبییه و عامه ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر از سنت مغرب و عشاء و رکعت نفل میگذازد و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشاء که چهار رکعت بعد از آنها آمده است و بعد و سلام نیز آمده پس این دو رکعت بآن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شمس رکعت آمده و در بعضی روایات با سنت در بعضی بی سنت پس گاهی که چهار رکعت بگذارد تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز خالی از غایت نیست همچنین عادت مردم گشته است تبریع سهوم زکوة و رکعت یعنی نماز افزونی و طهارت و پاک است زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی یرزقکم ای یدبرهم و در شرح ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نما مال و طیب و طهارت وی نما و اجر و صاحب مال و طهارت وی از جهات و ثواب است و بعضی زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکنند و شهادت میدهند بجهت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل است بر صدق صاحب دی و صحت دعوی ایمان واضح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است و رسته ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد

سنت از پیش از ع

فجر و ظهر و عشاء

سنت فجر

از وی





بما رو در رفتن بلاد اکناف عالم چهل یک فرمود و لا بد و قیمن این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز علم شریع بدان احاطه  
نمواند کرد و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و گنجی که جز علم شریع بدان مرتبه رسد تمام شود و شرعی خاص و حکمتی  
در تحت معنی چهل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد تمام شود و شرعی خاص و حکمتی  
مخصوص بدان مترتب گردد و نصاب زکوة قوری از مال که چون بدان حد برسد زکوة واجب گردد و در شرع شریعت  
در هر مثنی از مال به نصابی تعیین یافته چنانکه در فقره دوست درم که مبلغ آن بحسب نصاب دیار ما پنجاه و دو نیم توچه  
باشد و در زیر بیست مثقال که وزن این دیار بیست و نیم توچه بود و در غلات و ثمار پنج دست که اندک است و در  
سین شرعی است و دست شصت صاع و در گوشت چهل و در گاو دستی و در شتر پنج و اصل در ماه تعیین مقدار  
در نصاب زکوة کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب است چنان  
است بدان چهار زن و این مقدار و اعداد تنبی اعلم شریع و وحی آسمانی است و تا آنکه مسایل یا اینها حاصل آن  
و در کتاب فقہ مذکور است اینجا اینقدر نیست و هرگاه کسی زکوة بخشد بر سال الله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
آورده و او را کردی بکلمه قرآنی که فرمود خیرین اموالهم صدقة تطهرهم و ترفعهم و علی علیهم و مراد صلوة  
یعنی ده است و اگر هم طهارة صلوة بود و فرق و انساب باشد باینکه مخصوص چنانکه فرمود الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و از بیست است که در بعضی احوال باشد و از بیست است که فرمود الله صلی الله علیه و آله و سلم و مراد صلوة  
مطلوب و مرغوب می آورد و آنقدر است که صلی الله علیه و آله و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را با از شر و فرمود  
فقیه حاشیه ص ۴۲۹ از خصوصاً در مقدار و باین که احتمال خطر دارد چنانچه در برابر است و بی غایتی که در هر یک از اینها  
و هم است و نقل حکم است بر دو از اسباب عادی است سیدی احمد بن زین که از اهل علم و شایخ مغرب است در شرح حرب العزیز و دیگر کتب  
بمقتضی نظر از احوال خلافت نیست امر در جواز آن اگر چه نظر سلف مخالف است و آن منشع است و در پنج حال نخست آن کردی اگر چه  
فرضی از فرض یا اقل آن مالک گفته و فرضی اندک در شان کسی که سوار میشود و ناز نمی گذارد و ای کسی که ترک کند نماز دو تنم و اگر چه بیستم نشینند  
که خوفت بلکه در آن غالب است و هم آنکه ترس در بدنه دشمنان دین افتادن بعلیه و استیلا ایشان بفرس مال بخلاف آنکه عدد و امان در میان  
باشد و سلطان است و گنجی قدری بود چنانکه اگر کوبان غنای بودی بود بر آمدن در تحت احکام عدل و دین و داخل نمودن بایشان و در شایسته بود  
مکرات ایشان را و بعضی شایخ جاری گردانیده اند آنرا بر سر سبب تیار است و ازین عدد و شش و زنده سبب کرامت است باشد و اصل جواز و بی شریعت  
که در با علم و ایشان خیر و برانند که است را و در تحصیل اسباب که چست و آنچه در معنی است بچشم خوف کشت عورت بر کوب چنانکه زنان در هر کس به غیر آنکه  
برده ندارد و عمر آنرا بکتاب بیرون ادا می گرفت و معنی آن برای آن بجز آنکه قی غنیمت است که سوار میشود بیروی غلای تضعیف مثل فرود علی عود مانند کوفه  
چوبین تر گفت فرضی الله علیه که لا یم که حج و جهاد نمید و میرود بر هر گون کسی که سوار میشود بدان مرجع گوید و بدان زن قول و چنین واقع شده  
عشمان بر فرضی الله علیه بر زن قرار یافت و بجزو از آن بشمارید و نگردد و باشد همان التوفیق انتهی کلام این زن و از شرح مشکوة در کتاب جهاد ۱۲



و شادان دل بوی چه همه انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات ردیله وی و تجل و شمع و تعلق بدنی و  
 ماسوی الله پیدا گردد و شرح صدر از صفات و خواص عظیمه آنحضرت است که هیچکس از افراد بشر با وی درین صفت شاکت  
 نیست مگر بعضی از مکمل اولیا را بر قدر اتباع وی صلوات الله علیه و آله و سلم نوع چهارم صوم عبارت است از بازداشتن  
 نفس از طعام و شراب و جمیع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضاء از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و در بعضی  
 احادیث آمده که هیچ چیز نقص نمیکند صوم را کذب و غیبت مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر غیبت روزی باشد بشکند  
 کدام یکی را از ماه روزه سالم و باقی میانند و اختلاف است علماء را که صوم افضل است یا صلوة جمهور بر آنند که صلوة افضل است  
 از جهت حدیث و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابو داود و غیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت  
 آدم حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و گفتم که بفرما کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر هر خود صوم را  
 که هیچ عملی مثل آن نبود غایب از نفی و مخالفت در وجه مخصوص خواهد بود که از فواید و ثمرات صوم است که مناسب بحال  
 صایم بود و الله اعلم و در فضیلت صوم و صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزای میدهم  
 بوی و در روایت دیگر آمده که هر عملی بنی آدم برای اوست و صوم برای من است و من جزای میدهم بوی کنایت است  
 از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در مؤطا آمده که هر حسنه بن آدم بدو چندست تا نهفتند بگرد روزی که آن برای  
 منست و من جزای میدهم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیکردم و آنم کسی را بران و بی و ساد است  
 ملا که جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود از این  
 زیادت شریف و تذکره اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشد است بصوم غیر حق تعالی و هیچ کافری در هیچ عهد از عباد  
 تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگر چه بصورت نماز و سجده و شمار اموال و قصه وی از راه دور زیارت کردن و گردوی  
 گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزی که شرک اصغر است راه نیست یعنی بجز فعل و اگر بگوید که من روزه دارم برادران  
 قول خواهد بود نه نفس فعل و نیز نفس صایم را حفظ نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند روزه  
 طعام و شراب و شهوات خود را از جهت این پس از آن فرمود الصیام لی و انا جزای برادران بهشت جماع است چنانکه  
 در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات و اشارت است بکف تمامه اعضاء و جوارح از معاصی و بعضی از محققین  
 گفته اند که استغناء از طعام و غیره از صفات ربانیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت با آنچه موافق صفات  
 اوست تعالی انصاف کرد و تعالی آنرا بخود و با جمیع عبادت صیام را شایسته عظیم است میان عبادات خصوصاً  
 صوم رمضان که فرقی است در بود آنحضرت کریم ترین و جوادترین خلق و اما خصوصاً در رمضان که بخداست  
 و بخشش ادب بر مردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان و شهادت  
 گشته اند که روز نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب امور راستی و چون این ماه عظیم است تا صبح

در هیچ چیز بنی با اکل و شرب و جماع این دو یعنی کذب و غیبت شاکر و در حدیث آمده است که هر عملی

برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانه آن نیز با انواع عبادات است و  
 و قربات اکثر وافر کرده و چون خود حضرت و اهلبه برکات در وی متضاعف بود و حضرت سید کائنات که منظر  
 انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام  
 میکرد وی بود نزد ملاقات جبرئیل در خبر و بر خبر تر از باد آن که میرسد و شامل میگردد همه را و عرض میکرد بر جبرئیل قرآن را  
 و میخواند با و سه بطریق مداریست چنانکه حفاظ بهر گیر میخوانند و انیمه تنبیه است بر آنکه آدمی را باید که در ایام شریف و دهم  
 خیر و خصلت و صحبت به عمل آورد کسب خیرات و احراز وجوه مبارک بیشتر و بجز نرسد ساعی تر باشد و باشد التوفیق بود در فضیلت و عزم  
 در رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت در ماه رمضان دزد داشته و بود ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین  
 نزول وی با سمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول  
 تورات در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب نهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم  
 و آنحضرت در افطار تعجیل کردی بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسبیح تا خیر کردی و صحابه را برین تعجیل  
 و تاخیر ترغب نمودی و بدیج کردی و افطار بخزای چند کردی و اگر خزان نمودی و می چند از آب خوردی و فرمودم سمحوا  
 المؤمن التمر در وقت افطار فرمودی اللهم یک صمت و علی رزقک افطرت فقبل شی و این کلمات نیز خوانده  
 و هبیل نظار و بلبست العروق و ثبت الاجر و دعای افطار مستحب است و تنی کردی صلیم را از غش گفتن و غیبت  
 کردن و جنگ کردن و بجا آب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی  
 و دیگر آنرا نیز میگردید میان افطار و روزه و علما اختلاف است در آنکه صوم افضل است یا افطار اما ام ابو حنیفه  
 و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت  
 و حقوق ضرر و اگر تضرر کرد و افطار اولی است و در شهر رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کرده و در  
 بعضی شهرها تا نیت فرمودی و بعد از صبح غسل کردی و علما گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در شهر رمضان  
 حجامت کردی و مسواک کردی و در رمضان و در استنشاق مبالغه نکردی و در نیت از مسواک و اکتیال رمضان  
 حدیثی صحیح نشده و مذہب امام ابو حنیفه نیز جواز آنست در روزه نافله گاه چندان بیانی داشتی که گمان بر و ندر  
 لایزالک الله الباری و هو السجود باللیل فانه من سنن الانبیاء علیهم السلام و یجوز الا افطار ولا یعمل الغزب قبل الا افطار و یفطر علی الکراهة  
 و الا فضل ان یكون الفطر ترافان لم یجد فله ما و طوره کان النبی علیه السلام یفطر ثلاث تمرات و علی شیء لم یجد لثار و قیل کان ول الله علیه السلام  
 یفطر فی العقیق علی الماء و فی اشتاء علی التمر و یدعی هذا و افطار بهم حواکی و یقول عند اول الفطر یا واسع المغفرة اغفر لی و یقول  
 الحمد لله الذی هدانا لعلی ما صمت و زرقنی ما افطرت فی سعة رحمة الاسلام قالوا افطار رمضان عمدا شهرة و دلیل علی الکفر فقتل علی  
 مانی قتادی الفقیر من شیخ الاربعین الامام النووی ۱۲-

که دیگر افطار نخواهد کرد و گاهی بیایی افطار کردی گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن پنج ماه از روزه  
 خالی نگذاشتی و در صوم ایام بعضی تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام الدهر نیز فرمودی و در حق صیام  
 و هر فرموده لا صام و لا افطر و در روز و شب و پنجشنبه نیز تحریری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که هر دوازده روز  
 از صوم نیز روزه داشتی و فرمودی پنج ایام نیست که عمل صیام در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشورا  
 البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی باقیم روز نهم نیز دارم و روز عرفه اگر صیام بودی افطار کردی صاحب  
 سفر السعاده گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند چیزی نیست و درست شوال فرمود که صیام پنج شش روز  
 یا رمضان برابر صیام دهرست و در مجموع رمضان است اعتکاف میفرمود و در عشره انبیا یک یک در رمضان که اعتکاف است  
 از وی قوت شود و در ماه شوال تنها فرمود و یکبار در عشره شوال اعتکاف است فرمود و یکبار در عشره ربیع الاول و یکبار در عشره ذی القعدة  
 و چون معلوم شد در آن عشره که شب قدر درین عشرت است و یکبار اعتکاف درین عشره و طاعت تا آخر عمر شریف فرمود و  
 برای اعتکاف خیمه میزد و سی شریف و گاهی سه می پیزی می نمود و بران فراموش کردندی و در هر سال ده روز اعتکاف  
 شدی و در آخرین سال بیست روز اعتکاف شد و اعتکاف چهل روز در وی نشده و در هر سال یکبار قرآن را  
 جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر و بار عرض کرد و ذکر این در قصه و وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 بیاید انشاء الله تعالی و فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از لیالی رمضان و صال کردی یعنی بیایی  
 روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و محتاج به روزه از آن جهت نیست و شفاقت و کراهت نیست  
 تصدیق و تو غل چنانکه در حدیث عایشه آمده است نمی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو ده سال می کنی یا را  
 درین چنان می کنی یا نه همیشه یا این است خود می خونی فرمود نیست تا حدیث هشتم باشد یکی از شما در روزه ای فرمودم  
 مثلی کدام یکی از شما مثل من است ای ابی بن عبد ربیع بدستی من شب می خورم و در روز و کار خود که پرورنده و تربیت  
 کننده نیست یا یعنی یقینی بخوراند و می خورد و می خورد و کار من در روز و شبی آمده که مرا خوراند و نوشاند است  
 که بخوراند و نوشاند و علی را درین طعام و شراب اقبال مست یکی آنکه مرا طعام و شراب مستیست و من مستی برای  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شب طعام و شراب نه شب می آید که بخورد و بنوشد و این در حدیثی بود و نه  
 خداوند تعالی آن شخص بودی صلی الله علیه و آله و سلم و این منافی وصال بود و جمیع ابطال صوم بخورد و بنوشد  
 افطار است شرعاً طعام مستیست اما آنکه بطریق عادت و عادت از پیشین برورد و کار آید و حب  
 افطار و ابطال صوم نکرد و در این در حقیقه از جنس فواید است نه از قبیل اعمال و پیغمبر گفته اند که در طعام و شراب  
 اینها قوت است و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شرب می بخشد و خداوند یاری می دهد که قوت تمام شرب و  
 طعام میگیرد و بدان قوت بر طاقت و عبادت می یابم بی خوردن و شرب از این حالت نیست و عادت از این قوت

آنست که مراد غذای روحانی است که از ذوق ولذت مناجات و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریعت  
و روح بر فتوح وی صلی الله علیه و آله و سلم وارد و نازل میگشت و احوال شریعت از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب  
پیدا می شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این معنی در عیتهای خواصی و مسرتهای صوری تجربه است که  
اصحابان بعد از ایشان بلکه یاد آن نباید چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی است و انچه اعلام بحقیقه اعمال شریعت  
علماء آورده و در حال غیبه حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که جایز است یا در ام سست یا کوه طایفه میگویند که جایز است  
هر کس که آن قدر است بر آن چنانکه هر دم دوام و ترویج است از عبد الله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا پانزده روز  
از آنرا هیچ نمی که از آنجا این است آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد و در عوارضی در ده روز  
که بعضی بزرگش در ریاضت طی این بین حاصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یک روز بود که ده آورده اند که  
بعضی از اصحاب بعد از نبی وصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نبی بحیث رحمت و شفقت و شفقت  
بود و برای تحریم چنانکه اشارتی بآن در حدیث کرده شد و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک  
و جمهور از این روایت و امام شافعی رحمه الله علیه تصریح کرده است بکراهت و اصحاب وی عقیده اند که این کراهت  
تقریبی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که جایز است تا سه چنانکه در حدیثی است  
خدری رضی الله عنه نزد بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که  
وصال کند گویند آنرا تا سه و این در معنی تاخیر انظار است نه وصال و این نیز بر تقدیر نیست که مشقت نباشد  
و باعث اندیغ نفس نگردد و الا داخل قریب نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از مضایق شریعت  
است صلی الله علیه و آله و سلم و جمهور بر آنند که حرام است بر غیر وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت عموم نبی در قول نبی  
صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوا صلا و در حدیث و شفقت منافات ندارد بر تحریم غایتش آنکه حرمت بحیث رحمت بود  
و از اهل سلوک انهایی که مولع اند بر ریاضت نفس و گداختن وی افراط میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید  
و الله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شریعت قصد نیست انچه بر وجه مخصوص و فتح حاو کسر او بود و  
لغت است و در کرمیه و الله علی الناس حج البیت هر دو قرائت آمده و عمره در لغت بمعنی زیارت آید و عمره زیاده آن  
بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در عمره تغییر و تعلیم است مسجد حرام را و موجب عمارت بنای محبت و دواد است  
و در شریعت اسم است بر افعال مخصوصه که احرام بطواف و سعی است جز و قوف بعرفه که مخصوص است حج و نسبت عمره به حج  
بچون نسبت نماز نفل است بضرر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت یکس حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام  
گویند که بمنزله تعظیم احکام نمود و فرمود شاید که سال آینده مرا در نیابند و ایشان را بفرستد آخرت و داع کرد خطبه خواند و فرمود  
که نزد یک است که پیش آید پروردگار خود را و پرسد شمار از کردارهای شما و ناگاه باشید نگرید بعد از من گمراه



و در روایتی دیگر دیدگاه که بر بند بعضی از شما گردن بعضی را و دانا نگاه باشد که من رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود  
 خداوند آنگاه باش و باید که برساند این را حاضر غایب و شاید که کسی که رسانیده شود بسوی او حفظ و اسلم باشد  
 از رساننده و فرمود و مناسک حج پیامزید و شاید که من دیگر یا حج نکنم و فرمود عبادت کنید پروردگار خود را و بگذرید  
 نماز پنج وقت خود را و روزه دارید شهر رمضان را و اطاعت کنید اولی الامر خود را تا آید بهشت پروردگار خود را  
 و این رسال دهم بود و اما پیش از هجرت بعضی گویند و حج گذارد و بعضی گویند سه و بعضی بیشتر از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن  
 بعینه محفوظ نیست و فضیلت حج نزد هر رسال ششم از هجرت و تحقیق آنست که در سال نهم است و هر دین سال  
 به تخمیز اسباب سفر شرف و لیکن بر تن وی صلی الله علیه و آله و سلم درین سال میسر نشد هجرت اشتغال بامر غزوات  
 و تشبیه احکام و تقسیم و فو که در وی نمودند بروی پس بویکه صدیق راضی الله عنه امیر حاج ساخته بکه شریف  
 فرستاد و از عقب علی مرتضی راضی الله عنه بقرات سوره برات برشته کان فرستاد و چون علی مرتضی بکه رسید بویکه صدیق  
 با وی گفت امیر او نامور گفت بل ما و در تحفه علی مرتضی بقرات سوره برات آن بود که در وی انقض عهد مشرکان است  
 و عهد و نقض آن بردست مردی اهل بیت وی میباشد و اما عدد عمرای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار گفته اند  
 اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمده و چون به حدیبیه رسید که بر یک مروه است از مکه رسید مشرکان  
 همه با جماع جنگ برآمدند و از آمدن که عظیم مانع آمدند و چون میعاد فتح فرسیده بود آنحضرت با امرای ایشان صلح  
 کرده از احرام برآمد و بعد بنی مظهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره بجا آورد و دوم عمره که سال هفتم بکم قرار یافت  
 که در قضیه صلح حدیبیه یافته بود بکه شریف آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز به مدینه خود فرمود و هم عمره که در سال ششم که سال فتح است  
 از جوانه که بر یک مرحله است بعد از دست غنایم چنین شبها شبها رفته و عمره بگذارد و هم در شهاب بجرانه باز رفت  
 چهارم عمره که با حج در سال دهم از حجة الوداع کرد و تقسیم این احوال در بیان غزوات بیان شار الله تعالی و بعضی  
 سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره نبود زیرا که بکه درینا مدوا و از هاجها از احرام برآمده بعد از رفت و لیکن  
 جمهور آنرا حکم عمره دادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزم حج کرده همای را اعلام کردند حج و هر سالگی سفر حج  
 کردند و این خبر ببلاد قری که در اطراف و نواحی مدینه است رسیده مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه که  
 از هر طرف طواف طعن شدند و عدد حجاج از حدیصر و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و بین و شمال هر طرف  
 که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و قیین عدد آن معلوم نیست و در سواتی صد و بیست و چهار هزار آمد پس  
 در ذی الحجه احرام بست و برآمد و بکه رسید و حج گذارد و احکام و احوال آن در کتاب حدیث مسطور است ابو داود و ابن ماجه  
 روایت کرده اند که آنحضرت دعا کرد و مراست خود را در عیش عرق بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم بکمال عالم را که التماس  
 از جهت مظلوم بگرم پس آنحضرت فرمود پروردگار من تو قاری اگر خواهی مظلوم را و بهشت آری ظالم را نشنیدی

قول اول که در حدیبیه  
 از جهت مظلوم بگرم  
 آنکه در مدینه  
 فی الحقیقه  
 اسباب از مدینه  
 آوردند و حضرت  
 تشبیه به صلح  
 و بیات و انقض  
 عهد مشرکان

و این

در آنوقت جواب این دعایا بد چون در مرقعه صحیح گرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم انچه تو خواستی پس  
 بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله ما در پیر من فدای تو باد این ساعتی  
 نبود که تو در آنجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود ابلیس دشمن خدای چون دانست که اجابت کرد  
 حق تعالی دعا را و بخندید است مرا خاک بر سر ریخت و بوی دیلا فریاد کرد و دیگر ریخت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم  
 از خزع و فرج دمی گفته اند که مراد بامت درینجا و اتفاق معرفت اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی  
 گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیعتی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن جریر آورده  
 و گفت این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک بس است و ظلم نیز  
 ما دون شرکست و با کمال حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل خدا واسع است و ظاهر  
 حدیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یسرق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این محذور است  
 بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که ساقط میگردد و ذنوب متعلقه بحقوق و خود حقوق ساقط نمیکرد پس کسی که  
 بربوبت نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیکرد و از وی زیر آن آن حقوق است نه ذنوب و ذنوب  
 تاخیر صلوته است پس اثم تاخیر و مخالفت ساقط نمیکرد و حج پس حج ساقط میگردد و اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است  
 ابن تیمیه کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگردد و آنچه را که واجب است بروی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود او را و اقل  
 کرده شود ساقط نمیکرد و حق آدمی حج اجماعاً اینچنین نقل کرده است در مواهب لدیه و این سخن خالی از غرضی نیست  
 و الله اعلم و قد حج کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهاست  
 عمر مبارک وی بود و در حدیث ابی داود آمده است نزدیک آورده و بشدت حج شصت شتر تا آنکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم آنها را شتران نزدیک میشدند و از دام میزدند و میزدند و هر یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت صلی الله  
 و درون میخیزید تا او را پیشتر بکشند و امیر المؤمنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر و یکصد و یک شتر که وی رضی الله  
 تعالی عنه ازین همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده که  
 شتر کرد آنحضرت گناوی را از انفساء خود و در روایتی شتر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن  
 عبید الله نام داشت و اشارت کرد بخلق که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد موها را بر اصحاب و هر یکی را یک تار موی  
 یاد و تار موی نصیب رسید و موهای جانب چپ را همه با بوطلمه انصاری داد و با خرناخن انگشتان مبارک را تقطیع کرد  
 و آنرا نیز بر مردان قسمت کرد و بیشتر صحابه خلق کردند و بعضی تقصیر کردند و بکر فرمود اللهم ارحم الخلقین و در آخر با تمام  
 ایشان فرمود و المقصود چون آنحضرت بر سر زمزم آمد و عباس و اولاد وی که سفایه زمزم بدست ایشان بود آب  
 میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بردی که کسان بر شما غلبه کرده اند

و الله اعلم و قد حج کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهاست

من خود فرو آمدی و از چاه آب بر کشیدی و شمار بر تقایب امانت کردی از جنت فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است  
یعنی اگر من این کار بکنم بعد از من سنت گردد بر امت من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست دهند و بر شما غالب آیند  
چنانکه نوبت بشمارسد و این نهضت از دست شما برود پس ایشان یک داور وی صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند  
ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از  
جست کثرت از دحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر داشت اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب  
از مزه و آب و وضو است چنانکه در باب عادات شریعت بیاید و وجه تسمیه این چاه بزیم از جهت بسیاری آب است و سنت  
و بزیم و زمزم ما را کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی آبی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول  
کسی که ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام بود و چون آن بیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود را و از آنجا چشیده  
پیدا شد مادرش آب را که در دهنش از آنکه مشک پر کند پراکنده نشود و اگر میگذراشت چشیده میشد جاری چنانکه در  
حدیث آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم ساکن بکنه شدند آنرا با آنها شستند  
تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبدالمطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حق تعالی امر آن مخصوص بکرم است  
ساخت که آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی بفر کرد در عام الفیل و بروایتی پیش از آن و بعد از آن در سده ابوطالب آنرا  
بنام کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفس نفیس خود سنگی بکشد که ذراتی تاریخ که در آثار و اخبار و فضلی و خواندن و بسیار آمده  
چنانکه در احادیث و روایات و بدانکه ذبحی که بوی تقریب توان جست به است یکی مدی است که او را بحرم اهل اینا نهند خواه همراه  
برند یا بفرستند دیگر آنجیمه که روز عید اعیان قربانی کنند و دیگر عقیقه که برای بولان بکنند و عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی  
و نزد احمد رحمه الله در مذمت و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در مطایب گوید یا را  
چنین رسیده است که عقیقه از یوم جایز است بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن نسخ کرد و عقیقه هر ذبحی که پیش از آن بود  
و نسخ کرد و هم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود نسخ کرد و غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود نسخ کرد و نذوه هر صدقه  
که پیش از وی بود این چنین رسیده است با آنکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از امام مسلم آورده اند که گفتند گفت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به یمنید ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تفریح کند پس باید که دور نکند از موسسه و  
ناخن خود را از زمان که تفریح کند و بعضی از علماء و مذاهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر بیل محرم است و بعضی بر آنکه بر این  
که است سنت و در جامع الاصول از مسلم بن عمار رضی می آید که گفت بودیم ما در حمام نزد یکسره زن اصفی پس اهل آن بودند و چینه  
نیزه زن را جماعه از اهل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون طاقات گویم سید بن اسبیب را اندک کردیم این  
تحریر را و گفت یا ابن ابی حنیفه است که فراموش کردند مردم آنرا و ترک داده و حدیثش را در امام علیه السلام بنحو البی صلی الله  
علیه و آله و سلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به یمنید ماه ذی الحجه را و خواهد و نماند که آنچه از پیش

در عقیقه  
سنت است  
در حدیث  
در حدیث  
در حدیث

ام سلمه معلوم شود همین ترک قصاص شعار و اظفار است نه التزام لباس حرمان نیز پس قول صاحب سفره العبادات که گفت  
 در موی و ناخن خود چیزی دور نکنند و ازین روز و صورت شستن حرمان باشد محل نظر است و الله اعلم نوع ششم از عبادات  
 و اذکار و دعوات و استغفار و قرائت آنرا ذکر گفت عا کشته رضی الله عنهما بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر میکرد  
 خدا تعالی را در جمیع احوال و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق  
 و حمد و ثنا و تحمید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسماء و صفات الهی و عدد و عدد و نام و نمی و تشبیه و  
 تعلیم از احکام و ذکر جنات و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی و در دل و بی کسی تنگی  
 یا در حق بود و دل در زبان و القاس و بی در حالت قیام و قعود و خواب و بیداری و در شستن و برپا شدن و در قریب خوردن آشامیدن  
 و در آمدن و برآمدن و سفر و اقامت و در کسب و بخت و در وسایل و آلات و در ذکر حق تعالی متفکک بودی و ذکر یعنی یاد کردن هست  
 مقابل نشیانی که یعنی فراغی است هرگز که یاد کند خواه بدلی یا بجزایان در هر فعل و هر کلام ذکر بود لابد که زبان او را با حق  
 افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام حق قرائت شده است که آنچه غیر از این بود ذکر نباشد و معتبر نزد خدا و ایشان  
 و کلامی است و آنچه در شرح ذکر آن بسیار واجب خواهد بود چنانکه تفسیر است و اذکار که در میان واقع شده و اذکار و احوال  
 بعد از وی دارد شده و مطلق ذکر آن را ناموسرا الذکر اند التبیان پس شامل باشد ذکر کلی یا باشد و هم ترشید ثواب بر فعل  
 قلب و هم اعتبار آن باطل است و قیاس بر توبه و شریک بی فعل انسانیت تفسیر نباشد و هر چه از این شایع بر این عاقل کار  
 و دعوات و ترشید و روزان از این و توحید قیام ایل تا اوقات و فتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و او دنا و احوال  
 خواندی و در کتب احوال و تفسیر مذکور و مسئله است و او عید تا ثوره که شامل و احوالی قائمه مقام و وسط است و احوال است و هیچ  
 حاجت با عید و اذکار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب در این و غیر این بر این آیات و اخبار و آثار بسیار  
 بیرون از حد و شمار وارد شده و پس است در اثبات آن امر حق جل و علا و فی آنجا کلم و قول و بی مسئله الله  
 علیه و آله و سلم الله عاصی العباد و قول دی من لم یسأل الله فی شئ علیه و در دعاء و توحید و اخلاص است که روی از همه  
 و از همه بر تافته چنانچه حق آورده و حمد و شکر است چه در اذکار و احتیاجات کمال بر او را و توحید و اخلاص و توحید و شکر است  
 سناجات و تضرع و تضرع و استغفار است و این معانی به ظاهر عبادات و زبده آنست و ازین چون یاد شده است  
 که الله عاصی العباد و ارام الله القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعاء افضل است یا سکوت و در دنیا  
 و آخرت و این که دعاء افضل است زیرا که دعاء در حد ذات خود عبادت است و بیان عبادت و قیام و این افضل و اولی بود  
 از ترک آن چنانچه حق تعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بجز خواستش خود ترسگانه فانی  
 اند و در دنیا که بنده بدانچه حق ربوبیت بود قیام ننمود چه مقصود از دعاء اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و فیصل اینها  
 هیچ گفته در حقه الله علیه و در دعاء و تضرع گفته تضرع از محرومی اجابت و ابراهیم بن محمد بن ابی طالب رضی الله عنه

در موی و ناخن خود چیزی دور نکنند و ازین روز و صورت شستن حرمان باشد محل نظر است و الله اعلم نوع ششم از عبادات و اذکار و دعوات و استغفار و قرائت آنرا ذکر گفت عا کشته رضی الله عنهما بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر میکرد خدا تعالی را در جمیع احوال و اوقات و همیشه ذکر حق کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع در یاد حق و حمد و ثنا و تحمید و توحید و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر بودی و بیان اسماء و صفات الهی و عدد و عدد و نام و نمی و تشبیه و تعلیم از احکام و ذکر جنات و نار و وعد و وعید و ترغیب و ترهیب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی و در دل و بی کسی تنگی یا در حق بود و دل در زبان و القاس و بی در حالت قیام و قعود و خواب و بیداری و در شستن و برپا شدن و در قریب خوردن آشامیدن و در آمدن و برآمدن و سفر و اقامت و در کسب و بخت و در وسایل و آلات و در ذکر حق تعالی متفکک بودی و ذکر یعنی یاد کردن هست مقابل نشیانی که یعنی فراغی است هرگز که یاد کند خواه بدلی یا بجزایان در هر فعل و هر کلام ذکر بود لابد که زبان او را با حق افتد افضل و اتم و اکمل باشد و آنکه در کلام حق قرائت شده است که آنچه غیر از این بود ذکر نباشد و معتبر نزد خدا و ایشان و کلامی است و آنچه در شرح ذکر آن بسیار واجب خواهد بود چنانکه تفسیر است و اذکار که در میان واقع شده و اذکار و احوال بعد از وی دارد شده و مطلق ذکر آن را ناموسرا الذکر اند التبیان پس شامل باشد ذکر کلی یا باشد و هم ترشید ثواب بر فعل قلب و هم اعتبار آن باطل است و قیاس بر توبه و شریک بی فعل انسانیت تفسیر نباشد و هر چه از این شایع بر این عاقل کار و دعوات و ترشید و روزان از این و توحید قیام ایل تا اوقات و فتن بخواب و آنچه در اوقات و احوال و او دنا و احوال خواندی و در کتب احوال و تفسیر مذکور و مسئله است و او عید تا ثوره که شامل و احوالی قائمه مقام و وسط است و احوال است و هیچ حاجت با عید و اذکار دیگر نگذاشته است و در فضیلت دعا و ترغیب در این و غیر این بر این آیات و اخبار و آثار بسیار بیرون از حد و شمار وارد شده و پس است در اثبات آن امر حق جل و علا و فی آنجا کلم و قول و بی مسئله الله علیه و آله و سلم الله عاصی العباد و قول دی من لم یسأل الله فی شئ علیه و در دعاء و توحید و اخلاص است که روی از همه و از همه بر تافته چنانچه حق آورده و حمد و شکر است چه در اذکار و احتیاجات کمال بر او را و توحید و اخلاص و توحید و شکر است سناجات و تضرع و تضرع و استغفار است و این معانی به ظاهر عبادات و زبده آنست و ازین چون یاد شده است که الله عاصی العباد و ارام الله القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند این قوم که دعاء افضل است یا سکوت و در دنیا و آخرت و این که دعاء افضل است زیرا که دعاء در حد ذات خود عبادت است و بیان عبادت و قیام و این افضل و اولی بود از ترک آن چنانچه حق تعالی پروردگار است اگر استجابت آن نصیب بنده نگردد و بجز خواستش خود ترسگانه فانی اند و در دنیا که بنده بدانچه حق ربوبیت بود قیام ننمود چه مقصود از دعاء اظهار فاقه و احتیاج عبودیت است و فیصل اینها هیچ گفته در حقه الله علیه و در دعاء و تضرع گفته تضرع از محرومی اجابت و ابراهیم بن محمد بن ابی طالب رضی الله عنه

گفته که من برنیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت باوست و طائفه گویند که سکوت و خجود تحت جریان حکم و تقدیراتم و رضا بسابقه و اختیار مولی اولی است و بعضی ازین قوم باشند که چندان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب سوال نه کشانند و هم بذكر خدا شغول باشند و در آن مستغرق و بر آنچه جاری گردد از نصایح ائمه اراضی و تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حاکم یا عن ربہ تعالی من شغلہ ذکر من سئل عن اعطیتہ افضل ما اعطى السالمین و قومی دیگر گویند بده باید بزبان شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت علامت صحت آنست که دعا بکم بعد بیت و تذلل و اتئال در باشد بی قصد نیل خطوط و حصول مقصد و نزد تاخیر اجابت قسطنطین نور زودت نهید بولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزدی یکسان بود و آنام قشیری میگوید رحمة الله علیه که اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب و وقت به در آن باشد و بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد و ادب در آن بود و شناسای این سخن هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرا اگر از دل خود اشارت بجانب دعا یا بدعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن وی عبادت اگر غالب معرفت و حال است سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان از انصیب است بامر حق تعالی حق است دعا را اینجا و آنجا که نفس را خطی و نصیبی است سکوت احسن است و کلام الامام گفت بده مسکین خسته شد بزمید البقیین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان بطلبه حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه روح و شاکند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و وجود و عطا و این نیز در معنی دعا است زیرا که روح و شاکند حضرت کریم تعرض بدعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی مجرد رضا و تسلیم است و بعضی از عرفا دعا بزبان است و نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال است و در سکوت نیز حال است تا فهم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم کرده است امت را شرائط و آداب که مذکور اند در کتاب و عمده آنها اکل کمال و صدق مقال و جود و جود عدم استعجال و ابتداء بحد و شنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر روی صلح و اوصایب و آل و یکی از آداب و عاریف بدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات هزار تنگی بدین است و البته در او بر تفریق بدین و بسط آنها نه بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب از ابن عباس آمده که چون دعا میکردم ضم میسکر و هر دو کف خود را و میگردانید بطون آنها را مقابل وجه در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستها را تا دیده شد بیاض البظین او و گفته اند که هر چند و آنکه صعب تر رفع بدین بیشتر تا آنکه برداشت در استقامتی سوزا بالاسی و مسج و چه بدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا یا که در جماعه را که همه بموقع اجابت رسید و بگلی دعوات وی صلی الله علیه و آله وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر چه پیش از دعائی است تجاب که دعا کرد بوی و من میخوام که پنهان کنم و بهوشم دعای خود را از برای شفاعت ابرامت خود را





مراتکب بن ربیعہ سلولی را که برکت داده شود در اولاد وی پس زائیده شد و او را به قناده ولد ذکر رواه ابن عساکر و فرستاد که  
صلی الله علیه و آله وسلم نزد علی کسی را بود و در پس قفل کرد و هر دو چشم وی چنانکه هرگز بدین دنیا نرسد و فرمود اللهم اذهب  
عنه الحر و البدر پس نیافت وی رضی الله عنه نه فراد و نه برادر او فرستاد وی صلی الله علیه و آله وسلم علی را انقضای گفت  
وی رضی الله عنه علم نیست در بقعنا و روش حکم کردن در میان خصوم پس زده آنحضرت دست مبارک خود بر شقیه  
وی رضی الله عنه و گفت اللهم ادر قلبه و صد داسانه گفت علی رضی الله عنه بخدا هرگز شک نکردم و هیچ حکمی میان کسی  
رواده بود او و غیره و عبادت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی را رضی الله عنه در یک بیماری و گفت اللهم  
اشقه اللهم عانه و فرمود بر غیر گفت وی رضی الله عنه پس خود نکرد و در و هرگز بیمار شد ابوطالب عم رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم و گفت ای برادر زاده من دعا کن پروردگار خود را که عبادت میکنی تو را در امان عافیت دهد و مرا پس فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اشف علی پس برخاست ابوطالب گویا بندگان با کشاده شد و گفته ابوطالب  
ای برادر زاده من میداد ترا پروردگار تو که میپسندی تو را و هر چه میخواهی و میکند هر چه میخواهی و تو ای علم  
من اگر اطاعت کنی و فرمان بری پروردگار را میداد ترا نیز هر چه میخواهی و دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
این عباس رضی الله عنه فی الدین اللهم اعطه الحکمة و اعلمه التأویل رواه ابویوسف و در روایت بخاری اللهم اعلمه  
الکتاب پس گفت این عباس رضی الله عنه و گفت علم و در کسب المفسرین و توفیق القرآن و در روایت علی و آل و رضی  
و گفت مرزبان جدی را بر یک سببی که خوش آمد آنحضرت را از وی شنیدند و خداوند تعالی در آنها ای تر پس گذشت باینکه  
زیاده از صد سال و در واتی صد و چند سال و بیفتاد و یکصدان او بود و بهتر و آید از و نه بیستین مردم در وندان  
و در واتی بیستین آمده که چون می افتاد و در وندان میسر است بجای آن و دانی دیگر و نشانید آنحضرت را  
عمرو بن الخطاب آبی در قبح تو اسیر پس ویر و در وی موی را پس گرفت آنرا و بیرون آورد آن آب پس فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم اللهم جله خداوند صاحب جمال اگر دانی او را و خوبی ده او را پس که سید عمر آن مرد و نه سال با  
و نبود در سینه و اس وی یک موی سفید ظاهر آنرا در سینه است آنکه موی از آب که آنحضرت میفرمود که بر شقیه بخالی  
و جوانی برای وی طلبیدند و از جمال آنرا و از سواد و کیمیا و میگرداند و در اول کتاب در بیان علیه شریفه انقیاد شیب  
از حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم سخنی ازین باب است و بیعتی از انس کرده که یهودی گرفت از شقیه شریفه  
وی صلی الله علیه و آله وسلم چیزی که در شقیه شریفه افتاده بود مثل غس و مانند آن پس فرمود اللهم جله پس سیاه گشت  
ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که یهودی دو شیر ناقه را برای آنحضرت پس گفت اللهم عانه پس سیاه گشت  
مویهای او و فرستاد تا نو سال و پیر نشد ازین معلوم میشود که کافران و بیگانگان از خوان گفت و برکت و سبب  
محرورم نبودند چه جای مؤمنان و آشنایان و نیز معلوم میشود که خدمت و رضای بزرگان تا بیست و نه سال و بیست و نه سال

صلی الله علیه و آله وسلم و در واتی صد و چند سال و بیفتاد و یکصدان او بود و بهتر و آید از و نه بیستین مردم در وندان

نیم

و کافر اگر چه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند و اگر چه در دوزخین ناکه و دعا تجل با نیمی  
نسبستی ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاد و تواند که آن یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و عاجز بدان گردند  
و الله اعلم و مروی دیگر را فرمود الله متع به شبها پس گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکوی سفید را و آورده آنکه آمد  
روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه و دیده بود بروی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد و بوی وی  
آنحضرت و زرد دست شریف خود را بر سینه نهاد و گفت خداوند اسیر گردان گرسنگان را خداوند اگر سینه مادر فاطمه نیست  
محمدر پس بالا آمد خون غری بر روی وی و فرمود زهر که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب السمرقانی  
فی دلائل الاعجاز و در آنکه آنحضرت به عروه بن ابی الجعد باری الله باری الله حققت پس پیچید وی هیچ چیزی اگر آنکه سود میکرد  
در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بنیاد برکت در اموال پس سید حال و در غنا با آنکه رسید و گفته  
است وی رضی الله عنه اگر بیداشتم من نمی آید میباشتم که در زیر وی زرد و فقره باشد و دعا کرد و بفرمود یوسف بن عبد الله بن  
بدان تا آنکه بخورد و پخته او را در پار و فقه دعا ای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقبه بن ابی اسبب الله سلم علیه  
اکلیا من کلابک مشهور است و خورد زرد آنحضرت مروی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم  
فرمود هرگز نتوانی پس نتوانست برداشت دست راست را بسوی دامن خود بعد از آن و یکبار نماز میکرد آنحضرت  
بجانب نخل پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسی که قطع کند  
بر نام خدا را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نبشت آن شخص و فتق است ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس  
دیر کرد و نیامد گفته که وی طعام مجوز و فرمود لا تسلم الله علیه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد از این این چیز راست که  
ذکر کرده اند علی از او اینهمه قطره ایست از بحر معجز است دی سلمه الله علیه و آله و سلم و اجابت دعا حاصل است بر توان  
عبیر و آن آنحضرت را از اولیای و سلمای است فیکت به صلی الله علیه و آله و سلم حق است که دعوت آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد تا استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد است  
بسیاحت و در روایت ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم انی لا تقفر احد  
کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایت ثانیة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و بسیار  
در آنست نه خصوص این عدد و الله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنها که ما می شمردیم مرا آنحضرت را در  
یک مجلس پیش از آنکه برخیزد میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و التوب لیه و در روایتی آنحضرت  
الاعظم الذی لا یغفر و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می شمردیم مرا آنحضرت را در مجلس شریف ربیع بن خثیم و ابی اناس  
انست التوب لیه و در حدیث بخاری از شداد بن ادوی آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود سید الاستغفار  
این است که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت فطقتنی و انا عبدک و انا علی عبدک و وعدک ان تعفو عني

نسخه خطی

نسخه خطی

نسخه خطی

من شریعت بود که بختک علی و ابوبکر بنی فاضل فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی احوذ بک  
 من شریعت در آن آمده و گفت آنحضرت کسیکه گوید آنرا بطریق ایقان در روز و شب و پیش از آنکه شام کند  
 در آنکه بشت را و کسیکه گوید در شب و پیش از آنکه صبح کند در آنکه بشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت  
 تعلیم و تشیع است مراست را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معصوم و معصوم است  
 استغفار رو به از چه کند و این استغفار برای امت میگرد و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود آنکه ایقان  
 علی قلبی وانی لا استغفر الله احدیث میفرماید بدستی و تحقیق پرده افکنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و غین  
 بر رقیق را گویند که بر روی آفتاب نشینند و علما و عرفا عاجز و چنان اند در دریافت این غین و در افان انکثر برانند  
 که این غین پرده رقیق لطیف است که بکم بشریت از ملامت کثرت و اتمام مام و مین و ملت و دعوات خلق و بیان  
 احکام شریعت تفرقه و غفلتی از مشاهد و صحت بر دیده شود و آنحضرت می شست و بهر آن لطیف با شغفان را زوکر  
 و ظهور نور و حدت آنکمال می پذیرفت و آنحضرت از طریبان انبیا کالت و عروض فقرت استغفار میکرد و حسات الابرار  
 سیات المقرین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه به مقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را در رنگ تجلیات  
 حق نهانی نبی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر آن پرده از نور بطال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از ان  
 بر طرقت میشد پس بتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در آنجا مانده بودم و این را آن  
 تقصیرات خودی پنداشت قال بعض الصوفیه هذا غین لا نور لا غین لا غیار و طبعی در شرح مشکات نقل از شیخ ابوالوالت  
 شیخ شهاب الدین سروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت دائم در مقام ترقی و شوق وصول بر رفیق اعلی و التماس  
 بملکوت که مقرر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب و شد و شک نیست که حرکت و نهضت طالب اسرع  
 و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و رجوع و در مقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مراقت روح و قلب  
 جدایی افتاد و مستوجب قطع علاقه بیات غیری میگشت پس حکمت بالذات الهی و رحمت عاقلیت ناتناهی و مصلحت  
 برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای البقای عن شرفیش میکرد و از در و این غین و فروختن پرده سبب بطلان حرکت  
 قلب شریف وی گردنا بالکلیه بمانند روح خرد و بعالم قدس بحقوق نه پذیرد و آنحضرت بجهت کمال شوق و آنجذاب  
 بدان عالم از ابطار حرکت قلب با وجود نقصان این حکمت و مصلحت و کمال حرص وی بر تکمیل است استغفار میکرد و عزم  
 میخواست هر دو آهنگی را که از علمای علم لغت است پرسیدند حقیقت این غین چیست و مراد آن چه گفت ای سائل اگر از غیر  
 قلب رسول شد غین را می پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما در قلب سوختن و صفات و احوال وی دم نتوانم زد و مرا  
 از همه این سخن اصمیه خوشتر آمد و باد و نظر نشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نماند و قریب تر نماید و هر کس هر چه  
 گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خبر دهد و از حقیقت حال شفت کند

لایحه بطریق غین شریعت کمال خود خواهد و دیگر چنین غین دارد و ۱۲ میر علی

ص

گو یا تاویل تشابهات کرده باشد و ما بعلم تاویل الله **صل** اما صفت قرأت بدانکه قرأت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 قرأت مثل مفسره بود و حرف بعد حرف و در میگرد و نزد حرف و در وقت میکرد بر سرایت چنانکه میخواهند احمد بن محمد بن ابی طالب  
 وقت میکرد بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقت میکرد بعد از آن میگفت یا الکریم اللدین و وقت میکرد در راه العزیز  
 و این را وقت النبوی میگویند و اهل صناعت قرأت را قاعده است در وقت که بحسب تاملی کلام و عدم تعلق او بمسما  
 بعد از انقطاع ما بعد از اقبل تقسیم می شد وقت را بنام حسن و کافی چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل میکرد آنحضرت  
 سوره را تا آنکه در از تریش از سوره که از تران و نبود هیچ یکی خوش آواز و خوش قرأت تر از وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و تفسیر میکرد آنحضرت بقرأت خود منع میکرد صوت را بدان احوال چنانکه ترجمه کرد در روز فتح قرأت آنحضرت فحقا  
 همیشه و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجمه او را آنکه سبزه باز کرده بخاری و ظاهر آنست که این ترجمه فعل آنحضرت  
 و اعتیاد می بود صلی الله علیه و آله و سلم نه بطریق اضطرار و خویش ناته چنانکه بعضی مردم گمان برده اند اگر بسبب جنبش ناته بود  
 عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد و اخبار نمیکرد تا مردم آنرا نکند بآن و ترجمه را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد و نمیکشید  
 که ترجمه کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم فیه القرآن باهنگام  
 آرایش و هدیه و آنرا با آوازهای خوش و فرمود پس مناسن لم یمنع بالقرآن لیسود کوش نمی نهد و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ  
 چیز را بهیچ گوش نهادن و استماع کردن وی سر بی غیر حسن الصوت را که تفتی میکند بقرآن یعنی خواند قرآن را و هر یک بدان گفت  
 ابن عباس که فرمود و صلی الله علیه و آله و سلم کل شیء علیة و حلیة القرآن حسن الصوت مر بهر چیز را پیوسته است  
 و پیوسته قرآن خوش آوازی است و آمده است که گوش نهاده بود آنحضرت شبی سر قرأت ابو موسی شمری را که بنایت خوش آواز  
 و خوش خوان بود و در شان او فرمود اعطی امرار من من امیر آل داود چون روز شد خبر داد آنحضرت او را باین حال گفت  
 ابو موسی آه اگر میدانستم من که تومی شنوی یا رسول الله تحسین و تمیز میکنم آنرا بیشتر از این و اختلاف کرده اند علماء اسلام  
 تفتی بقرآن بعضی مطلق جایزه دارند یعنی اگر چه لازم آید از اطراد در د اشباع حرکات و مانند آن و اگر چه بقول شمس مینوی  
 باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریع تفتی برود و هر است یکی آنکه اقتضا کند آنرا  
 طبیعت و سماعت کند بدان بجهت تکلیف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذشته شود باطبعش بیار و آن قطر بیست و یکمین جایزه است  
 اگر چه بیار در زیادت ترین و تحسین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله عنه اگر من میدانستم که تومی شنوی زیاد میکردم  
 تمرین و تحسین را و کسیکه همچنان میکند او را طرب و حشمت و شوق مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیشود اندک در از قطر بسبب  
 و تمرین و تمرین صوت در قرأت پس وی مطبوع است نه منطبع و مکلف است نه شکلف و این هست مراد بصورت  
 عرب و کن عرب و این قسم از تفتی است که میگردند آنرا اصحاب وی شنیدند آنرا و این تفتی محمود است که متاثر میگردد بدان  
 تاملی و سامع و وجه ثانی آنکه بصناعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماعت بدان و حاصل نمیشود

اگر به تکلف و تضرع و ترن چنانکه آموخته میشود با انواع احکام موسیقی بسیطه و مرکبه بر ایستاده است  
 مخصوصه و آواز مختصره که حاصل نمیشود و نگر تعلیم و تکلف و این است که کرده و داشتند  
 آنرا سلف و از کار کردند قرائت باین وجه و هر کس که علم است او را باحوال سلف میداند قطعاً  
 که ایشان بیزار اند از احکام موسیقی که تکلیف کرده میشود بآن برای قاعات و حرکات موزونه  
 معذوره محذوره و ایشان همیشه نگار ترند که بخوانند قرآن را باین طریق و تجویر کنند  
 آنرا بلکه میخوانند بر ترمین و نظر بسب و تحسین صوت و این امری است مرکوز در طباطبائی و نهی  
 کرده است از آن شارع بلکه اشاره کرده است بآن و خواننده است مردم را بدان و خبر داده است  
 از استماع حق سبحانه بسوئے آن و فرموده که نیست از ما هر که تقنی نکنند بقرآن و روایت  
 کرده است ابن ابی شیبہ از عقبه بن عامر که فرموده است تعلیم کنید قرآن را و تقنی کنید  
 بدان و بنویسید حدیث را و ذکر هذا کلمه فی المواعیل اللدنیه حکایت آورده اند که چون میخواست  
 داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل و بخواند بر سر ایشان اگر سینه نبشند تا هفت روز و میخورد و نمی نوشند  
 و نمی آید نماز پیش از هر یک و سلیمان را که نذر میداد در کراتها و گوشها و پشتهها و کوهها و دریا که داودی نشینند فلان روز و تکلم  
 میکرد بعد از آن بیرون آورده بشد برای وی بنسبوی صحرای پس می نشست بر آن و سلیمان ایستاده می بود و بر سر  
 و می آمدندش و چون و طیر و وحش و دام و بیرون می آمدند ایجا و مخدرات که استماع میکردند و گریه می کردند و شروع میکردند و داود  
 در شمار خدا پیغمبری که سزاوار آنست و میخواند بر سر ایشان میزدند و طایفه از شنندگان پس از آن شروع میکرد و داود و بنو کریان  
 برگنا بگاران پس میزدند و طایفه از ایشان پس چون گرم میشد موت بآن و سخت میگشت و میگفت مرا و سلیمان  
 یا بنی الله سخت شد موت میان مردم و بار باره پاره شدند شنندگان بر روی می افتاد و داود و بیوش میگشت و  
 برداشته میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر که را خوشی و دوستی بود با داود و سجود او را و بیرون آرد پس  
 می آمد و دندنان سر بر باروی ایستادند بر سر بران و بران و بران نمود و بر سر ایستاد و می بردند شهر و چون بپوش  
 می آمد داود و روز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مرد یا بنی الله فلان  
 و فلان و بیشتر و ناچهای ایشان را پس دست بر سر میزد و نوچه میکرد داود میگفت آیا خشم می کردی تو خدا یا بر داود که فرود  
 همراه آنها که بر دند از خوف تو یا شوق تو چسبید و دایم از دین و مجلس دیگر واقامت کرد برین حالی تا آنکه خواست  
 خدا عز و جل و گمان برنگرفت که حال بنی اسرائیل ایله و اکمل بود از حال بن است اما شما و فرار پس پس است حال  
 ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی که داده شده است فرماری از امیر آل داود  
 و امامان از خوف و شوق در جواب از آن و و طریق است یکی آنکه گوئیم قوی که داده شده است این است را میگویند

میکنند باحوال که وارد میگردد بران و نگاه میدار و حیات را و فانی نمیکردند قوت جسمانی را بلکه پیدا میکردند قوت روحانی تا بیکدست الهی را و از جهت فرط قوت این است و تمکین وی بر این است حال سماع و معنیه و حال عدم سماع از جهت توالی احوال ذکر و طهارتین چنانکه فرموده اند گوشت افطاری از دست یقیناً چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر و اخلاص آن جماعت بودند و ایشانشان افضل بودند از است اتفاق بنفشان ایشان را موافق چنانکه اتفاقاً و مرغیر ایشان را و نبود آن اگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که در ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بران و اما آنچه بود و او علیه السلام بر آوردن و اعتدال روی علیه السلام از ان از قوا دفع و شفقت او است بر امت نه از اخطا و تبه وی از آحاد است و بود بر این قوت الهیه و تمکین بران اشارت کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه در تفسیر دید روی را که میگردید نزد استماع قرآن و زهد و صفا نمیکند از ان گفت وی رضی الله عنه همچنین دوم باو یکین نیست گوشت و لهای مانع که در از قوت تقوی است از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه است محققان منزلت وی رفعت و آورده اند که شنب روزی سهل تستری قرآن را از کسی که میخواند آنرا و برنید بر خود و بیفتاد بر زمین و بیوش گشت گفت این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت منعت حال گفتند اگر منعت این قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که هر چه را فهم کنند و از جای ندر آید و مستقیم مانند طریق دوم در جواب آنست که درین است نیز بسیار ان از قوت رزق قدما و محدثا و در مجلس سماع قرآن مردند و به رزق و شوق از عالم فتنه دور مواهب لذت میگویند که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسناد آن جماعت مچله می تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمعی از آنها که مجلس سماع جان دادند و کردند و وصل و چون سخن در فضیلت قرآن افتاد اگر مجلسی از سماع اشارت کرده شود و درین باشد بدانکه درین مسئله اختلاف بسیار آمده و قدما و محدثا و اولاً و ثانیاً بعضی باباعت متوقف و مستمر و باند و گفته که نه اینکار کنیم و نه آنکار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فی حیوة و احسنه و بقول و تیمالی و اذا سمعوا اما انزل الی الرسول تری اعیتهم فی فیض من المذموم معافا من الحق در عوارفت میگوید که این سماع است که مشفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست در وی دو کس از اهل بیان و این سماع مجلس رحمت است از پی در دگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است باحسان منظر به موسیقی و درینجا است کثرت قول و تباین احوال بعضی آنرا منکر باشند و بعضی در طبع و نور طبع دارند و بعضی بدان موع و آنرا حق واضح شمارند و هر دو طایفه در طریق تفریط و از اطنان سخن و درینجا سه طریق است یکی مذهب نقیص است و ایشان انکار میکنند باشد انکار و سلوک میکنند مسلک نقیص و عناد و الحاق میکنند فعل آنرا بذنوب و کبایر و اعتقاد آنرا بکفر و زندقه و الحاد و این از اراط است و خرد است از طریق اعتدال و انصاف و نبی باید بران جرأت کرد خصوصاً در موضع خلاف نعم نقل کرده شد ۱۰ است از علماء مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریقه محدثین است و ایشان میگویند



که ثابت نشده است در تحریر آن حدیث صحیح و نه صریح بلکه هر چه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگر چه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزه که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علماء و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود حل و اباحت بدلالة قول وی سبحانه و حل لکم الطبیات و بعضی گویند ثابت نشده است نه بر حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبتنی گردد بر اصل که در اشیا و خطریست یا اباحت رسوم طریقه ساده صوفیه و نه هب ایشان درین باب مختلف و افعال مجتهد آمده و بعضی اجتناب کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشتد باشد و اعتقاد و تشدید اقوی باشد زیرا که مذهب ایشان اخذ بر نیست و احتیاط در افعال و اقوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده دلیع و شوق و سکر محبت و صفح حال و وجود و بیجان و حکم ایشان حکم والد و سکران است و شک نیست در تاثیر نعمات در نفوس و تطرب بقلوب و آشادت کو اسن بواطن و این معلوم است بمشاهده و بیان حقی در حیوانات و بله و صبیان لیکن تنگنای ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب بار سوخ قدم و شلوتان از اهل شوق و نریج و متشعر بقلبه و جد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از باب بواجید است که میگذارد بر ایشان احوال مختلفه و صفات تبانی و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان در او برادر است و تحقیق کرده اند این طایفه شرایط و آداب نرا و کفایت میکنند طالب تبع را که جامع است میان احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و اختیار و بابی دیگر در ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر در ذکر کتاب و اعتقاد الله اعلم و صاحب کتاب لا متاع با حکام السماع گفته که اعتبار دو نوع است نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود و برای تشدید قلوب و محاولت اعمال و حمل افعال و قطع مفاد و در طریق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو و در وصف حرب و جهاد و مبارزت مثل حلا و نصب در کتابی در وصف قلب رهبان و در جزئیات جهان و مثل غنا و تسایر ای تسکین اطفال و مانند کن و این مباح است اگر در آن ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه خند و بست که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع و دوم غنائی است که اشغال میکنند آنرا غنیان که عارفانند بصفت و اختیار میکنند شعرهای رفیق را و تلخیص میکنند بملعونان رفیق که تهیج میکند نفس را و تطرب میکند نفس را و این نوع مختلف فیه است میان علما جامعه مباح داشته و قومی حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیب تحریر از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابو حنیفه میگردد اند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابوالطیب تحریر از عارفی و سفیان ثوری و حماد و نخی و تاکی پسندی که وارد روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پسندیده شد از غنا پس گفت که آن بمنزله بادی است که از زمین گوسن در آمد و از گوسن دیگر گرفت و گفته اند

که این اشارت است از وی باباحت آن و نقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق و  
 طائفه باباحت رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل نکرده میان رجال و نساء و مردان و نسویه کرده میان آن  
 ولیکن بشرط اسبق قننه و وقوع در آن و بعضی فرق کرده اند میان طلیل و کثیر و رجال و نساء و گفته اند قایلان باباحت  
 که روایت کرده شده است غنا و سماع آن از جماع کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندین از عشره مبشره اند و جم غفیر  
 از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت بوده اند  
 و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت است در آن و بیشک معلوم گردد که آنکه دین  
 و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غنا از وی مستفیض و مشهور است  
 و نقل کرده است آنرا هر که امعان کرده است درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب توارخ و ابن عباس و در  
 استیعاب گفته نمیدوی بقتاباسی و بود امیر المؤمنین در آن زمان هم دی علی بن ابی طالب و میرفت وی  
 رضی الله عنه در خانه جمیل که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تقنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تقنی  
 کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه و بشنود او را و کفارت دهد از بین خود پس منع کرد  
 وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند عبد الله بن جعفر را جاری که تقنی میکردند و عود میزدند بر آواز  
 و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و زوجه میشد بوی شل در مع می شنید غنای او مستند بشماع آن  
 و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنید غنا از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از  
 اعاظم تابعین است شنید از جاریه که تقنی میکرد و میزدند و همچنین عبد الملك بن جریج که از علماء و حفاظ و فقها و عباد که  
 اجماع است بر عدالت و جلالت وی می شنید غنای او و میداد است احسان را و ابراهیم بن سعد مروی بود امام عصر خود  
 در فقه و روایت نمی شنواید طلبه را حدیث تا نمی شنواید ایشان را غنا و فتوی داد در مجلس رشید تجلیل غنا و  
 پرسیدند از وی از احوال مالک پس خبر دادند مرا که دعوتی بود در بنی یربوع و با قوم دقوف بود و عود میزدند تقنی میکردند  
 لعل بینموند بدان بود با مالک و من میزدند آنرا و تقنی بینموند و الله اعلم حکایت کرد صاحب تذکره که پرسیدند شاعر  
 امام ابو حنیفه و سفیان ثوری از غنای پس گفتند هر دو نیست غنا از کبار نه از اسوه صفای و نقل کرده اند که امام ابو حنیفه را هم سایه  
 بود که هر شب بر میخواست و تقنی میکرد و امام گشت میداشت تقنی او و نشیندشی آواز او را پس پرسید از اهل وی  
 چه شد امشب که نشینده نمی شود آوازی گفته که بیرون بر آید بود وی امشب پس گفتند و در زندان کردند او را پس  
 پوشید امام غلام خود را و بر پشت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس  
 بر آید و از زندان هرگز اعمار نام بود و گفت امام یا نمر که باز گرد با نچه میگردی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه  
 بنشانی او نمی نکرد او را دلالت کرد بر باباحت تقنی نزد وی و استماع وی هر شب با آن مرغ و تقوی که وی داشت

صلی الله علیه و آله و سلم این روایت را در حدیث خود بیان فرموده است و الله اعلم بالصواب

حمل نمیتوان کرد مگر بر ایاحت پس آنچه وارد شده از وی بر غلات آن حمل کرده شود بر غلاتی که مقرر بخش از برای  
 جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه  
 رفت بولیم که در وی غنا بود و مانند آن حکایت کرده است ابن قتیبه که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسلم  
 غنا پس ذکر کرد قصه جابر و ابو حنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر پیش از مجلس  
 رسید و او میبود و در وی غنا پس پیشیند و میگفت و پرسیده پیش از مالک از سماع پس گفت در یافتم اهل علم را  
 در بلا و خود که منکر نیستند آنرا و نمی شنیدند از آن و گفت منکر نیستند آنرا اگر هائی یا جابر یا عرائی غلیظ الطبع و همچنین  
 نقل کرده است از وی علانی و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و او استاد ابو منصور و فقال  
 و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمه الله علیه که گفت نمیشنید آنرا مگر فاسقان و حمل است بر غنائی  
 که مقرر است بوی منکر جماعتی بقول و الفعل و اما امام شافعی رحمه الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا از هیچ  
 او نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات وی را ندیدم او را نصی تحریم وی و او استاد ابو منصور بغدادی گفته که نه بوی  
 اباحت سماع است بقول و امکان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود  
 در خانه خود یا خانه بیضی صدق او خود و نشنود آنرا در میان راه و مقرر نگردد سماع بجزئی از منکرات و مضایع کند  
 بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عصبه الا علی که شافعی است غنا باب  
 کرد مرا بسوی مجلس که در وی قینه بود که گفتی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را  
 گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حسن صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حسن است و  
 ناخوش داشتن آن نشان احوال طبعیت و نقصان حس و از اینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت و کراهت  
 آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی و در تأثیر گفته در طبع هیچکس سخن نیست که در حیوانات  
 موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی که الغنا لو مکروه بیشه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بکرده  
 آن باشد که ترک آن اولی است که اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست ازین بر حرمت  
 و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبود بر کراهت که معنی باطل آنکه فایده نباشد در وی و مباح نیست فایده  
 در وی و گفته حمل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر غلیظ بر غنائی که مقرر است  
 بخش یا منکر پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجملة تحقیق صحیح شده است  
 از قول و فعل شافعی چیزی که هر یک است در اباحت نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت  
 که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس و غانی که میگفت  
 شنیده ام صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بوم بن که دوست میداشتم سماع را و بودید من که ناخوش میداشتم آنرا

پس وید که در این جناده را که باشد نزد من شبی پس باشد نزد من تا دانستم که خواب کردید من پس شروع کرد  
 این جناده در تقنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس بر آیدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود  
 فخر او دامن در زیر بغل دست دوی میخراشد بالای بام گویا که قص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن  
 حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول است از وی مخالفت این  
 محمول است بر غمائی از موم معتز بن عقیق و منکر روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش  
 صالح و احکار نکرد پس گفت پس وی ای پدر آیا بشودی تو که احکار میکنی و مکره میداشتی تو آنرا گفت بن حنین  
 رسانیده اند که استعمال میکنند بادی منکر او حکایت کرده اند از داؤد طائی که وی حاضر میشد سماع را و راست میشد  
 پشت او و سماع بعد از آنکه منتهی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و  
 گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابوالبراء اسکندری در فتاوی خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود  
 صحیح است اختیار کرده است این قول را از خنابل ابوبکر ظلال صاحب جامع و صاحب وی علیه الغریزه و حکایت  
 کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله و پسر احمد و اختیار کرده است  
 آنرا حافظ ابوالفضل مقدسی و غیر وی از ظاهر و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن خرم در مصنفات خود و مراد را سال است  
 درین باب و تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بر آن و سوق کرده با سائیدی که دارد و نقل  
 کرده است شیخ تاج الدین عبدالرحمن فراوی شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و این قتیبه جماع اهل حرمین را بر آن  
 و نقل کرده این قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده اند  
 بر چیزی پس بدانکه سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الله علی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه  
 سماع را پس گفت بنیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکره دارد سماع را مگر آنچه در او مضاف است و ذکر  
 کرده است ابوالعلی حاکمی که یوسف بن یعقوب را با جشون و برادران وی رخصت میکردند و سماع و گفت  
 یحیی بن معین که از اعظم علماء حدیث است که می آید یوسف بن جشون را پس تحدیث میکرد و ما را در خانه  
 و جواری او میزدند و فراموشان دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح گفته اند  
 که ابوالغریز بن ابی سلمه با جشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند ایما از وی و تخریج کرده اند از وی در حدیث  
 رخصت میکرد وی در محو و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریک را از  
 بعضی از ایشان اباحت را وقتی که تقنی کنند تا استفاده کنند آن نظم قوافی را دیگر و فصیح اللسان و گفته لا باس  
 و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد تقنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و این اخذ کرده است  
 شمس الامینی رحمه الله و استعمال کرده است بر آن بانگام بود انش بن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود

و نمی کرد آنرا بطریق تلمی و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا عمل میکند حدیث انس را بر تشدید اشعار مباح و جزم کرده است صاحب بدایع از حقیقه بجزیی که ذکر کرده است شمس الایمه و تعلیل کرده است یا آنکه سماع غنا نرم میگرداند دل را و صاحب ذخیره از حقیقه نقل کرده است از بعضی حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعضی گفته لا باس به در اعیاد و سایر اوقات سرور مباح و اختیار کرده است آنرا از علماء متقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبدالسلام و صاحب دی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب متاع که تحقیق بودند در صوفیه جامعه از اهل فقه و حدیث و معرفت با انواع علوم شرعیه مثل تساد ابو القاسم قشیری و شیخ ابوطالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان در رسائل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میدهد بر مذموب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیره که وی گفت نزول میکند رحمت برین طایفه در سه موضع نزد اکل زیم که بخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمات زیرا که تکلم میکنند در مقامات صدقین و انبیاء و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشوند بوجد و در شهود حق و حکایت کرد از علماء و جماعه صحابه درین باب حکایت که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم و وصل بدانکه صاحب سماع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت و حکایت و ذکر کرد دلایل هر مذموب را و ترجیح کرد مذموب باحت را چنانکه مدعای او مست و جواب او از استدلال است و تمسکات حرمت و کراهت و اعجاب کرد در اثبات مذموب باحت و اثبات کرد آنرا بکتاب و سنت و اجماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح جواز قننی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجماع آنکه قننی در قرآن اثبات میکند وزن و شوق و استعجاب و نیمایه ششوع و خضوع را و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات و مباحات و زهد در دنیا و غیبت در آخرت و شمر فی محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر حد و نصب و تشیید اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند با اتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نفس قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابل نفس لازم آید و قائلان با باحت میگویند که نفسی در اینجا نبوده و دنیا فتنه است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل اقوال باحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مخلف فیه است جزم کردن یکجا نب و ترجیح آن و تعصب نمودن همان مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی را صلاح وقت در آن بنساید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در طریقه خلاف و نزاع بفتنه و سلامت حال خود و ران بیند و احتیاط و تقوی در آن اندیشد مبارکباد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تعلیل و تبیین بزرگان و افتادان در ایشان با وجود تعارض اوله و تباین طرق و وجود علماء و فقهاء و عرفاء در آن جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجح نکاه دارد و سر رشته انصاف را نمیکند بیست و عاقبت گرچه خوش افتاد ایدل به جانب عشق عزیز است

چند

اشکاف

فروگذارش و قایمان با بابت را نیز مناسب نیست که تعصب در نزد و شکر احوال علما شود خصوصاً آنهایی که  
 سالک طریقه دیانت و نصحت باشند و مکمل وجهه همو و لیها فاسد بقوا الخیر است و هر دو طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و  
 تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جای مذموم و باشد التوفیق  
 و منه العصمة و همچنین صاحب متلّع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب اندک از همه مذاهب است  
 و با وجود آن از بعضی علمای مذاهب شافعی و اصحاب ظاهر و غزالی و اشاعری و خلافا نقل کرده و انواع آلات  
 و مزامیر ذکر کرده اما در مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده  
 در جاهل دارد غیر آن و صواب بابت اوست در لباس و بعضی اعلان آن بدست تحجب داشته و در شبانه که  
 بمنی قید است نیز اختلافها ذکر کرده و دیگر از مزامیر عود است که از ابر و بنیز گویند و تارها دارد و آنها را از پردیم گویند و در  
 نیز اختلافها ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب ربه نیست که در آن و شنیدن آن حرام است و گفته اند طایفه  
 از علما بجز از آن و حکایت کرده اند سماع آنرا از عبداللہ بن جعفر و عبداللہ بن عمر و حکایت کرده شده است که در آن  
 عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن جعفر پس یافت نزد وی حاسیه را که میزد و عود پس گفت عبداللہ بن جعفر مر عبداللہ  
 بن عمر را آیا می بینی درین باسی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبداللہ بن الزبیر و یحیی بن ابی سفیان  
 و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحابہ عبدالرحمن بن حسان و خارج بن زید که از فقهای سبیه مدینه است و  
 نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبداللہ بن ابی عقیق  
 و اکثر فقهای مدینه مطر و حکایت کرده است خلیل از عبدالعزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد و عود و حکایت  
 کرده است ابن سعفی از طاؤس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که در آن بر رشید و گفت ابراهیم و گفت  
 رشید عود الحرام عود المزمع قال لابل عود المزمع پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد بابت  
 نشنا و عود و نقل کرده است قاضی در تاریخ مکه و عظمه بسندی که دارد از موسی بن المغیره که می خواند وی عطاء بن ابی  
 رباح را پس در آمد و بودند در آنجا قومی که میزدند عود را و قتی میکردند چون دیدند عطاء را که در آنجا ماندند از آن پس  
 گفت نمی نشینم تا عود نکنید با آنچه میگردید پس نشست و غزلی کرد و صاحب متلّع همین عود را اصل ساخته و  
 مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده و با جمله قول وی درین باب از وسعت و خلافت خالی نیست و اجتماع آلات و  
 مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف است از میان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه  
 بر آنند که صغیره است این چند کلمه از کتاب مذکور نقل کرده شده و العمدہ علیہ و غرض از نقل جز آن نیست که اگر حیثاً  
 ازین طایفه چیزی از آن نقل کرده شود مبالغه و تشدید و تحمیل و تشیع و تضییق و تضلیل نمایند و مستحق عتاب  
 تر است قوم شیوه خود سازند و عامه را نگذارند که تقلید ایشان کنند قاضی الحق ان یخرج و الله اعلم و علمه احکم

که از اینست مزامیر



و این ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدد کرده است و در همه طریقه تفصیل و تدرید و توسط نگارنده شسته بادی  
 سیلی بجانب حرمت یا اگر است و درین کتاب نقل اقاویل جانب باحت غالب قنایه است که آن جانب دیگر  
 مشهور و معتبر شده است و از آن حاجت بنقل ندارد و نیست همانست اگر گفته شد شمر عیبی چون گفته می باشد  
 نیز گویند تفسیر حکمت مکن او هر دل عامی چند به الله امرنا الحق حقا و از قنایه تبعه و از ناالباطل باطل و از قنایه  
 اجتناب و الحاقه یا بآخر باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الان هر که بجانب باحت نفعی و مایع آن  
 رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد بوی متوجه شد چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن  
 میگردد و در مشکلات آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدیدی نیز میگنید خواه بسبب آنکه  
 در غزو و بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی بدو و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سبیل غنایم را  
 مروی دیگر که حاضر بود غنایم را بر روی گردان آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله انما ای  
 دو یا رینیبیر صلی الله علیه و آله و سلم شماس روی شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که توفیر بشنوی با ما بنشین و بشنود  
 اگر نه برو و از آن اده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که تفسیر در این اتفاق  
 مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر که باین کار معتمد و مشهور بود و معاویه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی  
 تود و تشبیه و تود و زن معاویه را انکار کرد و بر عبد الله و عیب گرفت بروی و گفت معاویه را حال و نیست تو چه  
 متفقدی بوی روز دیگر عبد الله بن جعفر معاویه آمده و نماز بسیار گزارد و تمهید بسیار کرد و معاویه با دوش گفت این را نگردد  
 چه یکم پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و نشاء و اختلاف آن بنماید که سرود غنایم و آلات و مزایم  
 زدن در زمان قدیم کار و بار مقصد آن و لایهیان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود فرستاده شد ۵ ام من و امر کرده شد ۵ ام من که مخوکنم معارف را که نام آلات و مزایم الهی است  
 و منی که از شراب خمر و زنا و اصل نام غنایم است و ذکر دی و سیاب الهی میکنند و بعد از خود بحق آثار این امور  
 و منع از الله این منکرات چون آن رسم و عادات مانند مسلمانان و مسلمانان و پارسایان نیز در آن افتادند و از آن لحاظ  
 گفتند بی ملامت بفسق و منکرات و فاسق باطل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان  
 و نشان بی قدری است و مشابیهتی بحال ایشان و در دو خوت آنکه مبادی و اسری بآن جانب گفتند اجتناب نمودند  
 و تخدیر فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملاحتله تجدیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد و در نباشد و آنکه میثاقی  
 گویند که نفعی از شارع به ثبوت نرسیده و هیچ حدیثی درین باب بصورت نرسیده بعد از تقریر آنکه دائره بصورت باطل  
 بر طایفه ننگ است مراد آن خواهد بود که نفعی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال  
 آن و آنکه بعضی از اهل طوایف گفته اند که هیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکاره نیست و مثال این حال تفسیر

شرعیست

ظروف و اوانی است که آنها را ختم و زفت و قیود و با نام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب  
 و ران میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال بن قسم اوانی و خوردن مشروبات و دیگر و ران چندگاه حرام  
 ساختند از برای محو و قلع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت  
 آن نماید منع و تنبی ازان اوانی نیز نمایند و با وجود آن علماء و ائمه دین و وفرا شدند جمعی بمنع رفتن از استعمال آن  
 اوانی و قومی بتجویز کمادکر فی موصوفه و در مآخیز فیه نیز مانند این دو فرقه آمدند قومی بنظر عادت شرعیست قدیم که این  
 صورت نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداختند که  
 اگر ملاست فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین است مباح و الله اعلم و علمه احکم بعد ازان تعبیه و تشدید  
 در میان آدمی باغیان افراط کردند و ترکبان آنرا مطلقاً منسوب بفسق و کفر و مذکر داشتند و هم سببیان بر غم آنها  
 از اطاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و مجمعه و معرکه نگرفتند  
 و هر دو طایفه فرق میان اهل و ناهل نکردند و سرشته الفضا که معنی آن نصف لی و نصف لک است از دست دارند  
 و طریق او سه که حقیقت آن نگاهداشت حد هر چیزی است نگاهداشتند و یک فشار اختلاف آنست که جمعی را نظر  
 بر تاثیر و تصرف آئمه در بواطن اقامه و ارجار کنند و قومی را جواز و عدم جواز نفی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و  
 شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و اضطراب کار و است و روح انسانی  
 که محل در و معانی است ازان منزله است و سکون و اضمحلال و توانی صفت اوست اما انجا کس بلا میرسد که  
 بگوید نغم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جاری و القالی که میان روح حیوانی و روح انسانی  
 است حال این سلسل است بان کند چنانچه است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در بواطن آنست که بقناد غیر  
 غنائیکسان باشد و آنکه نغمه تاثیر کند تا غیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف  
 نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن با صواتکم و یکسان بودن هر دو  
 حال خارج از دایره امکان است مگر کسیکه مشهود و مکتوف مجرد ذات و صفت الهی باشد فالمراد صاحب  
 اشراق گفته که اختلاف کرده اند و نخستین کسی که تفنی کرد غناء عربی را پس گفته است ابو بلال عسکری که اکثر  
 اهل علم بر آنند که نام وی طولیس است و آنچه ان بود که چون بنا کرد این زیر کعبه را بنا میکردند آنرا فرس و روم و قبی  
 میکردند و الحان خود و شنیدند آنرا مغنیان عرب و نقل کردند آنرا به عربی و نخست کسی که ابتدا کرد طویس بود و طویس  
 میثوم گویند معنی نامبارک از جهت آنکه ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و قظام او در  
 روز موت ابو بکر رضی الله عنه بود و بالغ روز موت عمر رضی الله عنه و تزوج کرد روز قتل عثمان رضی الله  
 عنیه و شهید برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنه و گویند که پیش از قتل این غلام موسیقی در عرب از غناء



برای و کافری کجوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات صحت برای اهلایا برای ریاضت بر روزه اهلایان  
و گفته اند که هر که بسیار است تفکر وی قلیل است مطعم وی در رفیق است قلب وی و هر که قلیل است تفکر او کثیر است  
مطعم وی و صحت است دل وی و نیز گفته اند درنی آید عکس معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او  
کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی که خفیف است خواب او برکت است در عمر وی و کسی که گران است  
و خواب او بی برکت است عمر وی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
اهل شیع در دنیا اهل جوع اند و آخرت و از عایشه آمده رضی الله عنها که گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
بسیاری هرگز نبود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلب از ایشان طعامی و طعامی نمیگرفت و اگر میخواستند میخورند و هرگز  
میخورانیدند قبول نمایند و هر چه میخواستند میخوریدند و گفته اند که عدم امتلا وافی سیری میجوست و سیری کرده که گاه است  
و هستی میگوید و بجزیم بر اندازد آنچه بهتر است بگردن بران از فسد باطل و ضعیف نسبی متناهی اهل دنیا آنچه در حدیث  
صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صا حلیه الی بکر و در آن جوع و فاقان به بیت الصاری و فرج کردن وی شانه ها  
و خوردن ایشان آنرا آمده که چون میبردند و سیر میباشند بکشدند و گفته است شیخ محی الدین زوی که در حدیث جواز  
شیع است و آنچه در کرامت آن آمده محمول است بر دامت اتقی و چون واقع شد شیخ در حق آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلا شبهه و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل خود صلی الله علیه و آله و سلم  
از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از عالم روانه الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری وی صلی الله علیه  
و آله و سلم سه روز پیاپی نبود و اگر بود در کمتر از آن بود یا مراد آنست که تا سه روز نگرفتند و در هیچ روز سه  
روی سیری نمیدید و ظاهرا نیست که مراد معنی ثانی است و الله اعلم چنانکه از ابن عباس نقل کرده که میگفتانید آنحضرت  
و اهل و عیال وی شهادت پیاپی که نمی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان مگر نان جو و راه الزمندی و محکمه و در حدیث مسلم  
آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه بود و یکی ازین دو مورد در حدیث عایشه آمده که گفت بیرون آمد  
یعنی آنحضرت از دنیا و پرسید شکم شربت وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از شربت میشد از نان جو اگر سیر  
میشد از نان جو سیر میشد از شربت و از حسن بهری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و فرمود بخدا سوگند شام نکرد آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت الله فانه گفت حسن گفت آنحضرت این  
سخن را نه برای کم پنداشتن هر ذوق خدا را و لیکن خواست که اقتدا کنند بوی امرت وی و از عایشه آمده رضی الله عنها  
که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را  
یعنی طیب و نساء را و یافت طعام را و تریدی در شمال از نمان بن بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم را نمی یافت از دو قل چیزی که بر کند شکم و دو قل ردی ترین تمر که مخلوط باشد از اجناس مختلفه که نور که

فقر باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم مال محمد که مکث میکردیم بیکاه که نمی افروختیم آتش و نبود قوت ما که  
 خرد آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را برین حالت و می فرستادند بیهیچ همسایه ای از انصار شیر یا  
 و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام من در راه خدا یعنی ببلاد محنت چنانکه رسانیده  
 نشد هیچ یکی و ایند اگرده شدم در دین خدا چنانکه ایند اگرده نشد هیچ یکی و تحقیق میگذشت شب و روز و نبود مراد  
 بلال را طعامی که بخورد آنرا جگر داری مگر چیزی که می پوشید آنرا بغسل بلال یعنی اندک چیزی که در بلل او می گنجید  
 و پنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی و صححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب که میخوردند بر گهای درختان را  
 تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و نه دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نان تنک را و نان میدو را و نبود  
 در زمان آنحضرت غزال صاحب گفته بسیار تنج کردم تا بد اتم که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم خرد بود یا بزرگ و نیا فتم درین باب چیزی که بصحت رسید و در بعضی احادیث امر واقع شده تبصیر از غنیه که در  
 برکت است و آسانید آن ضعیف است و بود نان خورن آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الا و ام اخل و باید دانست  
 که این ضعیف و قلت در حدیث آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد و ایکی نبود  
 و همه را نبود و اگر بودند از جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کمایت  
 شیع و کسر ماده اکل و اختیار ریاضت و پیش از هجرت بود و در دقیقه بکه بودند و چون هجرت کردند و بهرینه آمدند  
 موااسات کردند ایشانرا اهل مدینه بمنزل و منایج و اموال و بسا تین و مزایع بودند اصحاب در باب اموال مثل  
 ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیر هم و بذل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت  
 و امر کرد آنحضرت ایشانرا با آوردن مال پس آن در دابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت  
 اغنیاسه صحابه را به تجهیز عیش عشرت پس تمیز کرد عثمان رضی الله عنه بهزار شتر الی غیر ذلک و ثابت شده است که بر  
 میداشت مر ابل و عیال خود را قوت یکسال و سوق کرد در عمره خود صد بدنه و خر کرد و طعام کرد مساکین را و قسمت  
 کرد صد هزار درهم در یک ساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در غنائم هوازن و حنین از بغیر و شاة و نقد و دیران  
 از حیطه قیاس چنانکه تفصیل این احوال در مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با مکان حصولی تو سح  
 و تبسط چنان که روایت کرده اند از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز و کار من که بگردانم برای  
 من بطا که را طلا گفتم لایارب بلکه روزی سیر شوم و روزی گرسنه ماتم تا چون روزی که سیر میشوم شکم میگویم تا چون  
 گرسنه میمانم شام میکنم تر که او طین عباس را در رضی الله عنها که بود روزی رسول خدا و جبریل بر کوه صفا پس بشنید  
 آوازی هولناک که بهر سید ایشان و فرمود یا جبریل چیست این صوت باطل مگر قیامت تا بگویم شد گفت جبریل  
 قیامت نیست ولیکن امر کرده است هر روز و کار تو اسفل را که نزل کند بر تو و بیا و مفاتیح خزائن ارض را

در شرح حدیث  
 حالت نبوت

پس آمد اسرا قیل و گفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تمامه را و بگردانم  
 آنها را از مرد و یاقوت و ذهب و فضه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که میفرماید پروردگار تو  
 که با وجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر با و شاه باشی و اگر  
 خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آن حضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله  
 آنرا که چندگاه از دولت تو بیا سایم پس یا اگر جبرئیل بسوی آن حضرت که تواضع کن و بنده باش و علماء افاضی میگویند  
 که آن حضرت را فقیر و محتاج خوانند و بزرگ و بزرگوار و وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه از طبعی و شرب الایمان نقل  
 میکنند که گفت از جمله تعظیم آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که وصف کرده نشود با آنچه پیش مردم از صفات ضعیفا  
 و مساکین است و گفته شود که فقیر بود و غلب بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آن حضرت علیه السلام حکایت کرده  
 است صاحب شتر الدار از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود و زود کرد  
 کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود بسیف السلوک که فقهای اندلس فتوی دادند  
 بقتل و صلب شخصی از متفقه که استخفاف کرد در نشان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انشای مناظره و تسمیه کرد  
 او را بر پیغمبر و گفت از بدوی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طبایات می یافت بخورد و استغفار و غیر  
 آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگر بر بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گو سفند میچرا بنده می گفت  
 اگر پدر من گو سفند میچرا بنده پیغمبر هم گو سفند چرا بنده است پس حکم کردند بعضی علماء بقتل و بعضی بقتل زنی که استخفاف  
 کرد بشان آن حضرت از برای دفع عیب و قمار از نفس خود و هم اگر بطریق مسلم و بیان حکم بگویند که آن حضرت گو سفند  
 چرا بنده است و است و هم صاحب مواهب از شیخ بدر الدین در کتبی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای  
 متاخرین که میگفت که نبود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فقیر از مال هرگز و نبود حال صلی الله علیه و آله و سلم  
 بهیچ حال فقر بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر و نیای او را و نفس شریف وی و عیال وی  
 و میگفت در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است اللهم اجینئ مسکینا که مراد است کثرت قلب است  
 و مسکنتی که چیزی در نیاید و ندارد و آنچه واقع شود و موقع کفایت و تشدید بیکدیگر و انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلافت  
 این را انتی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول آن حضرت الفقیر فخری و به فقر گفت شیخ الاسلام حافظ ابن  
 حجر که این حدیث موضوع است قد بر او الله اعلم فائده در احادیث وارد شده و شتهر گشته است که آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در وقت جوع سنگ بشکم مبارک بسته است و صحابه نیز از او روایت کرده شده است از ابن جریر  
 که گفت رسید آن حضرت را جوع روزی پس گرفت سنگ را و نهاد بر شکم مبارک خود پسته فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعنه  
 ناعنه و دنیا که جایبه و عمار به باشد روز قیامت و آگاه باشید بسا اگر ام کفنده نفس خود را و بزرگ دارنده و بیک

در حدیث

ابن جریر



[illegible]

اصطفی سلی خست که میان خندق و عرض شده بهر ایستاد بر آن مشورت ۱۳۳۱  
 یعنی چه بر آن تصویف است صحیح جز برای هجاست یعنی کنار آن از سر کمه که هم در مدینه طایر ایشان  
 چنانچه در غزو که خندق پیدا ۱۳۳۲



و اکل وی زیاده میکند هفتاد و نود را قالد الزهری بکذا فی المواهب و هم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن  
لحم تقدیه میکند لحم را و حسن میگردد اند خلق را و کسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بدی گردد خلق او کذا فی المواهب  
و همچنین که در استداست ترک وی درین مدت این خاصیت واقع شده در استداست اکل وی و درین مدت در  
قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سماع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر  
بخوراجم از پروردگار خود که بخوراند مرگوست هر روز هر یکینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی اکل لحم زیاده  
میکند عقل را و آمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم ازین جهت زهر کردید و در دست  
و از عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آن جهت بود که نیاید یافت لحم را و بخورد آنرا اگر گاه و گاه و لحم  
ذراع و دو ترنجبه میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت طیب لحم  
لحم الفکر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آن جهت بود که بعد است از مواضع نجاست و موی بدن توحیه است آنچه  
روایت کرده شده که آنحضرت مکروه پیدا داشت کلیتین یعنی گردن و بازو از جهت قربت آنها بجان بول اما حافظ  
عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهش میکرد لحم را یعنی بدن را و نهش  
از استخوان و آشش بشین معجم و بهله نیز آمده و بعضی گویند بجهت بدن تمام خوردن و بهله بسر دندان و لحم بکار و پدید  
نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت گوشت از شانگ گوشت بکار و که در دست  
داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست بکار و اگر میبرد بدن و در خاست بر نماز و و نهش و نهش  
در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطع نکنی لحم را بسکین که آن از صانع اعاجم است  
و بخورید آنرا بدن که آن باضم تر و گوارا تر است و ابو داود و گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر  
عسقلانی گفته که این حدیث را شاهی است از حدیث صفوان بن امیه از جبره الترمذی و در بعضی روایات  
از نهش واقع شده بی تصریح نمی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است  
آنحضرت بری از او و ایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده را پیش آنحضرت پس خورد از وی  
بعد از آن بر خاست برای نماز و و نهش و حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را سینه  
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مروی از صحابه فرج کرد من برای آنحضرت شانی را  
و اسافرویم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بود من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را  
تا رسیدن به مدینه و مراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند خورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده  
لحم و جاج را و ایت کرده آنرا بخاری و سلم و ترمذی و غیر هم و خورده است آنحضرت لحم حمار و حش را که آنرا



شیر که بیرون آورده شده است از وی سکه و بسته شده است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طواحا  
و آشها و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طاهرای تر و تمر خرمای خشک و بسر بضم با و سکون بین  
خورده خرمای نیم پخته يقال رطب بسر و يقال اول ما بد من النخل طلع ثم بلح ثم تخمین ثم بسر ثم رطب خورده است  
که باشت را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه تر از اک که پخته باشد و راک درخت سرواک که بزبان هندی  
از ایلو گویند و دوست میداشت جذب را بجمیم و زال المعجمه مفتوحین که چهار را گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی است  
که از درون درخت خرمای بر آید که آنرا شحمه النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده بمعنی پنیر از ابن عمر  
رضی الله عنهما آمده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در توبک پس کار و طلبیده و سمیه کرد و برید آنرا و او ابو داود  
و در جبن رومی بمعنی نقار سخن است و خورده است آنحضرت بلطیج را بر رطب و در روایتی بلطیج واقع شده  
تبعه بضم طاء بر باد و روایتی البلطیج او البلطیج بالشک و بلطیج کنت است و بلطیج کذا فی الموابیث نقله عن صاحب حکم  
و بود بلطیج احب فواکه نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و فضل بلطیج احادیث آمده و در آن کتابی ساخته اند و میخوان  
بر آن حکم بوضع کرده اند و الله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم بن خور و بلطیج را زیرا که منقول نشده است که چگونه  
میخورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن تقابل بر رطب آمده که در دست راستی و در دست چپ رطب گاهی ازین میخورد و گاهی از آن  
و همچنین در رطب و بلطیج که در حدیث اشرا شده است که جمع میکرد میان رطب و خرزنده این دو احتمال دارد که یکی را  
بر دیگری می نهاد وی خورده و یا گاهی ازین میخورد و گاهی از آن و خرزنده یکسره یا معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است  
از بلطیج صفر و از غریبه احادیث حدیثی است که ابن ماجه آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای  
فریبی من و استعجال میکرد در آن تا در آوردم را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه  
تا آنکه خورد من رطب و قنار و در روایتی تمر بجای رطب پس فرمود من فریبی نیک کذا فی الموابیث  
بدانکه شاید آن را بدان حدیث برانند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بلطیج کسر حرارت رطب بود  
همه در رطب و بلطیج و قدیل این بان بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده از صلی الله علیه و آله  
و سلم کان یا کل البلطیج بالرطب یکسر حرید یا بر دنا و بر دند البجر یا اطاهر میگردد و گفته اند که این اصل غلیظ است  
در ترکیب الطعمه و ادویه حتی که گفته اند که مراد بر بلطیج که رطب میخورد و بلطیج اخضر است که بار داشت و صفر که حرارت  
و تقصیر کرده اند آنرا که خرزنده یکسره یا که در حدیث اشرا شده است نام نوعی از بلطیج اخضر است و جواب داده اند که  
بلطیج صفر را نیز نسبت بر رطب برودتی است اگرچه از جهت علالت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که  
تغذیل جمع رطب بر بلطیج یکسر حرارت و برودت و قدیل این بان چنانکه قوم کرده اند شکست است و ظاهر آنست  
که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بلطیج علالت نداشت و قنار خود اصلا شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین گردد

و این از بی تکلیفهای آنحضرت و عدم آنها که در مسئله اذ بود و در خوردن آنحضرت تمر را با خبز شعیر نیز میخوردند گفته اند  
 که شعیر بارد یا پس است و تمر حار و طب پس و ام ساقن تمر نیز شعیر را برای کسر برودت شعیر است بجز آنکه تمر و کسر  
 حرارت تمر به شعیر و این احسن تدبیر و تعدیل است و الله اعلم بحقیقه الحال و تمر خوردن آنحضرت تمر را بزبدی یعنی مسکه  
 و خوش می آمد و او هنوز این طعام را آن دیار متعارف است و در بازارهای نیز میفروشدند تری است بر دهن و مسکه  
 نهاده و غالب بار طب است که در مسکه عفو صحت آنرا میبرد و میخورد آنحضرت نان را با نان خورشی هر چه میسر  
 میشد گاهی بگوشت و گاهی بطیخ و گاهی میبرد آمده است که نهاد تمر را بزبان و پاره آن نان شعیر و گفت این ناخوردن  
 این است و گاهی بخل و فرمود نعم الا دام الخل رواه مسلم خطابى و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام ملح اقتصاد  
 در ماکل است و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی ناخوردن کثیر بخل و مانند آن را آنچه خفیف است معونت آن و غیره نیست  
 وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد بدن و سقم بدن است و امام نووی گفته که این ملح نفس خل است که  
 که متضمن منفعت است و اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این قیوم گفته که  
 این شناس است بر خل بحسب مقتضای حال حاضر و تفضیل است مراد بر ناخوردنهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و  
 سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی برای خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود آید آن نان خشکی  
 نیست فرمود شما گفتند نیست نزد ما ناخوردن مگر خل پس فرمود نعم الا دام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام از سبب  
 حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و لایم میگردد اندی برای حفظ صحت بخلاف اقتصاد بر یکی از این و نیست  
 درین تفضیل خل بر لبن و لحم و عسل و زرق اگر حاضر باشد لبن یا لحم اولی بدو و بعد پس گفتن آنحضرت این قول  
 برای جبران کسایه قلوب و خوش کردن دلهای ایشان است نه برای تفضیل دی بر سایر ادویه و میخورد آنحضرت  
 از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پیر نیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگوید که این از اکبر اسباب حفظ صحت  
 است زیرا که پیر و در کار تقوی گردد اینده است بکمت خود در هر شهری از میوهائی که منتفع میشود اهل آن بدان  
 و در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگردد از استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی  
 باشد که پیر نیز کند و احتراز نماید از فواکه بلد خود از جهت ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر  
 و دورترین مردم است از صحت و قوت پس هر که خورد آنرا در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آنرا دوائی نافع انتی و منقول  
 است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرود غیب بطریق خرقه یعنی خرقه  
 آنست که نهند خوشه را در دهن و بگیرد و آنها را آنرا بدین و بیرون آورد شاخ آنرا برهنه از دانهها و متعارف گرفتن و آن بدست  
 و از اخلاص آن در دهن است و بعضی گفته اند که اصل نیست در این حدیث را و در بعضی روایات خرصا آمده بهما و جمله بر لب  
 طاهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصل نخورده و است را از آن نمی نمکد و فرمود هر که بخورد باید که در مسجد نه در آید



و جماع دیگر را نیز تیسار کرده اند بر آن در روایت کرده است ابو داود و از عایشه رضی الله عنها که آخر طعامی که خورد  
 آن حضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنرا برای اثبات و تاکید جواز خوردن یا نجسته بود و اما است که ده شش  
 بوی آن و کراهت در غام دوست دور آنچه بوی آید و در آن مدت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدا هجرت  
 در خانه ابو ایوبه نصاری بود و طعامها پیش آن حضرت می آوردند که در آن ازین بقول را بچهار میوه و خود بخورد و  
 بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غایب از آن و تودی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل  
 و کراهت در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بر وی واضح آنست که مکروه  
 بود و کراهت تشریفاتی نه تحریمی از جهت عدم قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا در جواب قول صحابه احرامی که میگفتند  
 قایل است بر محرمت بیگوید یعنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم و صاحب مواهب گفته که واجب است در محبت  
 صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله و سلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آن حضرت  
 آنرا زیرا که از او صحت محض صادق نیست که محبت دارد چیزی را که دوست دارد و محبوب وی و مکروه دارد چیزی را  
 که مکروه دارد و محبوب وی صادق با قال رحمه الله و گاهی که نظیر هر بیانی و عنایت آن حضرت که در تشریع اباحت می افتد  
 بحکم آن الله سبحانه و تعالی بر وی رخصه که محبان یونی غایب از کتاب آن واقع میشود آن چیزی دیگر است عن الله عنه  
 و در بعضی روایات آمده که یکبار وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و  
 گرسنه شدند خود را بر میزدی و دادند تا آب دهند بستان مردی را وی خنجره کراش پیش ایشان آورد آن حضرت نان  
 خود تناول کرد و کراش علی رضی الله عنه داد که ذکر فی تاریخ المدینه و صحل و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم که اکل میکرد بسه انگشت ابهام و سبابه و وسطی رواه الترمذی فی الشامل و دیگر که اکل یک انگشت و دو انگشت  
 اکل متکبر آنست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیکردند او را مگر بعد از زمان طویل و اکل نجسه خالی از نشان  
 شر و حرام نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به پنج انگشت خورده است  
 و جمع کرده است میان این حدیث و حدیث مقدم که در اکل سه انگشت آمده است با اختلاف احوال اوقات  
 و بعد از اکل می ایستاد انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمسح و در بعضی روایات امر واقع شده بلع اصابع و صحف  
 و آمده که صحفه استغفار میکند در لاس خود را و در تلمیل لعق واقع شده که دریافته می شود که برکت در کدام جزو طعام  
 و شرفیت در لعق که در اصابع و در میان و لیستیدن آنها بزبان یا سابلن شفت کافی است و در بعضی اوقات  
 می ایستاد انگشتان را بجهت اطفال و خواهانرا واقعی اصابع در آشنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه سابقا شده  
 از خواندن یا تهنیت نیز قوابل آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرف کردن  
 میشود و از اول دوی حق دعا نیست دلوه شود در ایشان و ویلی از طریق رشید که از خلای عبا سیم است

از آبای خود از ابن عباس آن درده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مایه برآید اولاد وی صبح الوجه و لقی کرده شود از وی  
فقیر و اتباع درین امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آنرا مستقذر دارند و اگر بحقیقت نگریزید هیچ جای استغناء نیست  
اجزای همان طعام است که خورده است بمسائل اصحاب و لقی تصدیق استغذر گردد و خصوصاً وقتی که بشنود که فعل آنحضرت  
است صلی الله علیه و آله و سلم و بحقیقت هر که استغذر کند چیزی را که منسوب است بآن سرور لازم می آید هر دست چیزی را  
عظیم نفوذ یافته من ذلک صاحب مواهب زبیری نقل کرده است که گفت آدمی مصنفه میکند و می درازد اصحاب خود را  
در دهن خود و دلک میکند و نمازها را باطن فرم را و هیچکس آنرا استغذر نمیکنند و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که  
بخورد و مشکلی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده و میخورد چنانکه میخورد بنده و در تفسیر آنکه از جمادات کرده اند  
قاضی عیاض که از محققین شرح حدیث است در شفا گفته است که مراد از آنکه نمک و نقد است برای اکل همچو ترنج و  
مانند آن از آن جلساتی که اعتماد کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استعدا میکند  
کثرت اکل را و استکبار میکند از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق  
اعتماد گفته است که نیست منشی حدیث در انکار ایل بیکجا نب نزد محققین انتی کلام القاضی و مراد باقی آنست که  
بجسپا ند القیین خود را بر زمین و ایستاده دارد و ساقین را و مستند باشد به پشت خود و اینست که منشی عنه است در نماز  
و صاحب مواهب میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض انکار ایل بدان در کمال از  
خطابی که از ائمه شرح حدیث معتد علیه ایشان است و گفته است خطابی غمالفت کرده است اکثر مردم را که ایشان  
تفسیر کرده اند انکار ایل با حدیث باینین و گفته است خطابی گمان میبرد عامه که مشکلی بمعنی خورنده بر یک جانب خود  
و نه نچین است بلکه مشکلی بمعنی معتد بر طای که در تحت اوست انتی و انکار ایل بیک جانب نیز تفسیر کرده اند و این  
جوژی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که انکار اعتماد بر چیزی چنانکه دیار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند  
اعتماد بر دست چپ در زمین و در بعضی احادیث منی ازین صرگها نیز آمده است و این اشیر و نه گفته که کسی که  
تفسیر کرده است انکار ایل بر احد الشقیین تاویل کرده است آنرا بر مذہب طایف ابن قیم گفته که این صر می کند  
با کل زیر که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانعی آید از سرعت نفوذ طعام بمعدده وی و بحسب  
معدده و او مستحکم نمیشود و دفع وی مرغزار او نیز میل میکند معدده و منی ایستد و نمیرسد فذا البسوی وی بسهولت و اما  
اعتماد بر شئی پس آن جلوس جبار است که منافی طریقه عبودیت است و از نجهت فرمود آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم اکل کما یا کل العبد و بعضی گفته اند که این حکم لقی اکل شکلیا از خصایص حضرت نبوت صلی الله علیه و آله  
و سلم و حق آنست که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر و الضرورات  
بجای مخطورات و صاحب سفر السعاده گفته که انکار بر پنج نوع است و همه این هیأت را که ذکر کرده شد مذکور است

و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد که اهمیت آنکا بودن او خلالت اولی پس محبت صفت جلوس برای اکل  
آنست که بر دوزانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و بنشیند بر پای چپ و ذکر کرده است  
این قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطین قدم یسری را بر نظر منی بجست تواضع و نادب و گفته که درین  
هیئت النفع و افضل سیات اکل سنت زیرا که اعضا و همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پدید آورده است خدا تعالی  
و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در طعام تسبیح میکرد و افضل آنست که بگوید بسم الله  
الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل پیشو دست در آخر طعام حمد میگفت خدای عز و جل یا ویتما  
حمد متعدد و ثورست و بس است این مقدار که بگوید الحمد للذی اعطانا و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز بصفت  
رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغذیت و اقمیت و هدیت فلانک الحمد علی ما عظیمت و میفرمود  
آنحضرت بر بین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام هم الله و کل ما یلیک و حل کرده اند بعضی از شایسته امر را بر زبان  
و صواب آنست که واجب است از جهت ورود و عید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دیدم روی را که میخورد  
بشمال خود پس فرمود کل بینک گفت انما ولا استلج فرمود لا استطعت پس نتوانست برداشتن دست را بر شایسته  
و برین خود و بعضی استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل ما یلیک و خوردن از محلی واجب نیست و چنانچه  
واده اند که آن واجب است و تارک آن عاصی و آثم است بعد از علم بنبی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون و آخر است  
آفتدی تکبیر بگرمایی خود را و اگر لوان متعدد است مثل فوکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن  
حدیثی ضعیف است که اقبل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنج میکرد و بار بار از حوائی  
قدحه و این معارض حدیث اکل بمایلی است جوابش آنکه نبی از آن بر تقدیر است که صاحب راضی نباشد و از حضرت  
کیست که را منی نباشد بعضی گفته که آن هر خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود و الله اعلم و آنحضرت شکی نیست  
دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود بر کبر الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده است  
که نزد یک گردانیده شد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم ترا که وضو کنی فرمود ما مورت بنستم بوضو و مروتی  
که با یستم برای نماز مرا و آنجا وضو شریعت و در این حدیث دست شستن است که وضو که لغوی است  
بمعنی قتلانفت و میخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرم را روایت است از ابی هریره که نزد آنحضرت  
طعامی آوردند در صحنه که بوشید پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرمود دست ما را بخورون آنش و در حدیث التل  
آمده است که آنحضرت کرده میداشت داغ کردن را و طعام گرم را و میفرمود بخورید طعام سرد را که در دست  
برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسامی آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آن  
تا آنکه میرفت جوش او گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است برکت دی و بود مرا آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم را قدسی از خشب متقب بجدید و گفت انس نوشانیده ام آنحضرت را باین قحج آب و بنید  
و غسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احوال آمده که گفت دیدم قحج آنحضرت را صلی الله علیه  
و آله و سلم نزد انس و خروم و روی آب و راه یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل گردانید و انس بهفته و آن قدسی بود  
جید و عریض آنچوب نصار بضم نون و هذا بحجه فالصل از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر آثل بود و لون او بایل  
به سفید بود و گفت ابن سیرین بود و روی حلقه از این پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذی سبب  
یا نفع پس باز داشت او را از ان ابو طلحه و گفت تغییر ده چیزی که ساخته است آنرا سوخت و او آدام ابو عبد الله بخاری  
آورده که گفت دیدم این قحج را بصره و خروم در روی آب و خریدند آنرا از اولاد نصر بن انس بهشتی و در هم  
آید انی المواهب و خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان بهرگز و خورد نان تنک و لیکن خورد بر سفره و آن از  
چرم یا برگ بود الان متعارف در جرین و برگ خواست در مواهب از کتاب های نقل کرده که بعضی اطباء گفته اند که  
هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشاء می کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضرت نماز گذاردن بوزن اکل  
آسان میگردد و بهضم را و حاصل و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس تحقیق دوست میداشت آب  
شیرین سرد را وی آورده صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از بیرقی یا بهضم سین مملو و سکون قاف چشمه ایست که  
بیان وی و مدینه دور و راه است سی و شش میل و استغذای آب منافی زهر نیست و داخل ترفه مذموم فی  
و چگونگی باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سیدنا از اهدین صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده بر آن از تلیس یک رنگ  
و بگللاب داخل ترفه و تنعم است و از نام مالک که است آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب بیشتر  
تفضیلت و سرد نیز همین حکم وارد و منقول است از یکی اکابر که گفت با تلمیذ خود ای پسر که من سرد کرده بخور آب را  
زیرا که آب سردی بر آرد و شکر را از میان دل تلمیذ گفت آنرا چو پی که آب بر او نهد بود تا سرد گردد پس رسید  
آنقاب بر آن و بر نداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بپردازم گفت ای پسر که  
آن مرد صاحب حال است متابعت او راست نیاید و گفته اند از ان مرد سری سقطی است رحمه الله و آورده اند که  
آنحضرت غسل بآب مزج میکرد و وقت صبح و آنرا نوش جان میکرد و چون ساعتی چند بر آن میگذشت و جو غنچه پیدا  
میشد تا دل بیکدیگر چیزی از آنچه حاضر بود از طعام و صاحب مواهب را این قییم نقل کرده است که در بین  
حفظ صحت است که راه نیابند آن مگر قاضی اطباء زیرا که شرب غسل و لقی آن بر نداشتن از آله می کند بایست و پیشو  
تخل معده را و جلا میدهد از وجع او را و رفع میکند فضالات او را و گرم میگرداند معده را با اعتدال و میکشاید بند را  
و آب سرد و طرب بار داشت قحج میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه  
واقع شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را و بدان همین آب سرد مزج بصل است یا نفع تر

صحت  
در شرب آب

وزمبیب و نینید است و زردی نفیع عظیم است و از دیاد قوت و روش ساختن نفیع و نینید آنست که تمویز برب را کوفته  
در آب انداخته نگا دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدور و رنگا دارند تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا گردد و نینید است  
و اگر بالفعل بخورد نفیع گویند و اگر یک روز و در بایستد نینید و این حلال است و وضو بوسه با نیت و زهیب حنفی و  
اگر بسیار است و نینید و نیز گرد و مکروه و اگر گرفت اندازد حرام و نجاست و آنحضرت دوست میداشت لب را و میفرمود  
بچیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند مگر لب و بعد از خوردن طعام میفرمود و زدن آنکه بعد از لب میفرمود  
و زدن آنکه و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که هر چیزی اندک اگر کسی به هر دو بناید که لب و دو ساقه  
و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که قدم متعارف از آنست و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی  
آمیخته با آب سرد زیرا که شیر زرد و شیدن گرم میباشد و آن بلاد و غالب گرم اند پس مشک گرمی شیر بر سردی آب  
و قه اندک شیر بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب موافق ترمی آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین خوال است  
آن شاء الله تعالی بهر کس این موافقت سعادت فیض گردود در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود مرا و او را روایتی آمده که ابو بکر صدیق بود  
رضی الله عنه و آن انصاری آب میگذاشت و این در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اگر نزد تو آبی باشد  
که شب کرده باشد در مشک کنه یعنی سرو باشد یا رو اگر نه کنه یعنی آب از جدول بخوریم که میرو پس گفت انصاری  
اگر نزد من آبی هست که شب کرده است در مشک کنه پس رفت در عیش بارخ در پخت آب در قوح و دو شید  
بر آن از گوشتندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را ولیکن باید دانست که آب از جوی خوردن  
بهین است چنانکه چهار پاشا و زرد و خراج حدیث گفته اند که در کعبه اینجا آب بدست خورد دست نه بهین گویند که ایشان  
حل بر حقیقت کعبه مناسب بلو مقام و رفت در جه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد یافتند و هیچ بعد نیست از  
به تکلیفهای آن سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی بهم یافته باشند و الله اعلم و این فقیر در صحبت یکم  
از صلحای وقت که بر علم حدیث اطلاع داشت رحمه الله بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن غریز  
کعبه کرده آب خورد و در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر  
معلوم شد که این فعل آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که مفسد است و تا طعام با نهضام  
نیاید آب نباید خورد و آب شسته میخورد و عادت شریف برین بود و راه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نمی کرد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که بخورد یکی از شما  
ایستاده و اگر نخورد و بفراموشی می کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما  
که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوئی از آب زرم پس خورد آنحضرت از آن ایستاده و در حدیث علی مرتضی

رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد و بقیه آب وضو را گفت مردم کرده می پندارند ایستاده آب خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیثها همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب قایما مکروه است بکراهت تنزیهی و فعل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مرشایع را کردن فعل مکروه برای بیان جواز که واجب است بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر استقامت محمول است بر ندب و استحباب پس هر که ایستاده بخورد و شرب است مراد آنکه فی کف بجبت این حدیث صحیح صحیح خواهد بسیار خورد یا عموماً و در حدیث تخصیص بسیار برای اشارت است بآنکه ترک اولی و افضل عدا از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه بر آنند که لا یاسن بالشرب قایما و استلال کرده اند بحديث جبر بن مطعم که گفت دیدم ابو بکر صدیق را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است مرا از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عجل بنی که از این حدیث است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قایما مخصوص بآب وضو و زمرم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی منصرف از توجیه بکسی است که آورد آبی برای یاران خود و بهادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بیرون چه استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخر هم شرب است و عمل برین وجه محض احتمال است که بر اینگونه اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارات حدیث را بر این وضو اب است که احادیث شرب قایما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث نهی بر استحباب شرب قاعداً و اولی و افضل شرب قاعداً است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قایما مبنی بر قواعد طبیعیه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد مینمود و مقتضای این کلام آنست که اعتیاد بدان نکند و اگر احوالاً بخورد و ممنوع نباشد و الله اعلم و بعضی گفته اند که قول با استدقاه موقوف بر این هر چه است و حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صحیح نیست در دفع بلکه ظاهر در وقت است و الله اعلم و نزد امام احمد از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دیدم که آب میخورد ایستاده پس گفت فی کن این آب را گفت مرد برای چه گفت ابو هریره خوش داری که بخورد آب با تو که به بگفت خوش ندارم گفت تحقیق آب خوردن با تو یکسان بدتر از آنکه به است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را بنده دم و میفرمود که این شرب سازنده تر و گوارا تر و شفا بخشنده تر است و قروح را از دهان مبارک جدا میکند و دم نیز و از دم بدن در قروح نمی میکند و چون نزدیک میکند و بدین نفیس تقسیم میکند و چون جدا میکند و حدیث میفرمود میگردان این را سه بار و آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم بعد از شرب این دعا نیز نافذ است الحمد لله الذی جعله عذیاً قرآناً بر جنته و لم یجعل له ملجأ جاً یا بدو نوا و نیز آمده است که فرمودست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه یکبار آب را یکبار در دو رنگشید و در کشیدنی و ازین حدیث معلوم میشود که لول کوزه بمیان دهان در وین گرفت



چنانکه بعضی میکنند ممنوعست زیرا که مص لب می باشد ولیکن جدا داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص  
 نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر همانان خود یکبار می نوشانید شخصی را شیر و هر بار میفرمود اشرب شرب  
 ما آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای نماده است آنرا راه انجاری و چون  
 میخورد با قومی نمی بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول نمیخورد و در آخر میوقت میکرد ایشان در حدیث  
 آمده است که چون نماده شود باید پس باید که برنجند مرد در دست باز ندارد از طعام اگر چه سیر شود تا قانع نشوند قوم  
 زیرا که این خجلی میکرد و اندیشه این را و شاید که باقی نماده باشد در احاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند  
 بطعام و به مهمانی می برد و شخصی در دنبال نمی افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود میگفت  
 این شخص تلخ شده است ما اگر خواهی برگرد و احدیست و طفیلی شدن خادمان و تابعان یا اکابر و مقتدایان  
 آمده است و جایزست و مقتضای این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کند و استجازات خواهد از وی  
 و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام میخورد و نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعای میکرد و برای ایشان میگفت  
 اللهم بارک لهم فیما رزقتم و اغفر لهم و ارحمهم و اصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع  
 و ترک تکلف بود یعنی هر چه می یافت می پوشید و تنگ نیگرفت تعیین و اقتضای بر صنف معین و طلب نفیس  
 غالی و نه شسپس رخص و تکلف نمیکرد و هر چه موجود و میسر میشد میپوشید و اقتضای میکرد بر آنچه داعی بود ضرورت وی  
 و غالب حال کسار و دوازار درشت می بود و پشمینه میپوشید و آورده اند که بود مرا آنحضرت را کسا و بلند پیوند کردند  
 که میپوشید و پیوندیستم من بگریده میپوشتم چنانکه بندگان میپوشند و راه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که  
 ملوک عجم ابداء و ارسال می نمودند بقصد استالط خاطر ایشان میپوشید و و میکشید از بدن شریف و می بخشید و مردم  
 قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بعلو همت سیایات در لباس و تزین بدان از خصال اهل شرف و جلالت  
 نیست بلکه از صفت و صفات نسا است محمود تفاوت و نظافت ثوبت و توسط در نفیس که لباس اشال عزیزان  
 باشند و مسقطا مروت نبود و در حدیث این عرضی الله عزما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 از جمله کرامت مومن نزد فدای عز و جل تفاوت ثوب و رضا بمیسرست و آنحضرت کرده میداشت جامه چرکین را  
 وقتی مردی را دید که بود بدوی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را  
 ثوابیده موی چرکین جامه بدنیات فرمود گاهی می آید یکی از شاهان و شیطانست و تکلف و مباهات در تزئین نیز  
 خوش نمیداشت در سفر السعادت میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم دو فرقه شدند بعضی میبانه کردند در تزئین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدن گرفتند و مقید شدند بدان و بعضی  
 التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس و مقید شدند بدان و این هر دو روش خلاف طریقه نبویست

ص

بند اول

و ترمیم

و توسط عدم تقید و تکلف محمودست در هر حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علماء و زهاد و عباد ایشان  
بذات هیئت ثیاب بود و حدیث هم در مدح آن در تشریب در آن نیز در و یافته و آمده است لهذا از قس الامان  
و در باب تجمل و تحسین هیئت و نظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و خفا کرد گفتند یا رسول الله  
مرد و دست میدارد که جامه وی نیک باشد و لطیف حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال کبر بطر الحق  
یعنی تجمل و تحسین در لباس و هیئت است از تم تکبر نیست که عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله  
لقیف جمیل لظفاة یکی از صحابه میگوید که دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود برین جامه و لون فرمود  
ایا هست ترا چیزی از مال گفته ام نهم داده است مر خدا تعالی از نعمتها و اموال دشتران و گو سفندان فرمود پس ظاهر کن  
نعمت خدا و اگر است او را بر تو یعنی جامه مناسب حال غنا پوش و شکر نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون  
داده است تر خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا و اگر است و تعالی بر تو دیده پریشان شود و دیده موی  
فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را و دیده موی که بروی جامه است چه بکن در یکمین فرمود  
نمی یابد این مرد چیزی که بشود بدان جامه خود را و آمده است که خدا دست میدارد که به بند اثر نعمت را بر بند خود  
پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس تقوی اشارت بآنست قال الله سبحانه  
یا نبی آدم قد انزلنا علیک لباسا واری سواکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر من آدمی را باید که ظاهر و باطن  
خود را طاهر و نظیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بجملیه اخلاص و صدق آراسته و جوارح بر یور طاعت  
و نظافت پیراسته و از نجاست امر تطهیر بدن را بپوشد و احداث و خلق شعور مکر و جهو ختان و تقطیع اظفار و حلق مانه  
و آرو شده است بدان سنت و آنرا حضرت خوانند یعنی سنن انبیا سابق و مدار کار درین باب بریت است اگر پوشیدن  
لباس فاخر برای نفسانیت و رعوت و کبر و قدر دنیا و اظهار جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس و تفوق بر قدر کم است  
تقلب ایشان میکند مذموم و مستحب است چنانچه در شان منافقان آمده و اذاریتم بجمک جسام و باین اشارت  
است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب زهدیث مسلم  
آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر به نیت اظهار نیست  
و شوکت علم و عزت دین و جمال حال و تنفید امر دین باشد مدح و چندین از علماء و عباد لباس حسن و جامه نفیس  
پوشیدند و هیئت ایشان در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای و خود تجمل مینمود و برای جمیع عباد نیز جامه جدا  
میداشت و گفته اند که این نظر لباس است حرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظفار خفا و اگر در آن است  
که متعین علماء کلمه الله و نصر الدین و غیظ اعدای دین است و بعضی برای آن لباس نفیس میپوشیدند تا اظهار غنا  
و ثروت کنند و فقرا و سایلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفضیل در لباس و لون و حشرین

میرود اگر بخت نخل و خبث یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بخت زهر و عدم رغبت در تناسخ  
 دنیا و زینت آن و کفایت و ایشار بود محمود و آنکه ازین هر دو قصد و نیت خالی بودند محمود خواهد بود و نه مذموم  
 کذا فی المواهب و ظاهر آنست که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن و تفصیلت  
 و استجاب و نزاهت ثبوت نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک  
 نیست که سیرت سلف صالح بذات هیئت و رشادت لباس بود پس هیئت حال پیش از لیه که نخل میکنند در لباس  
 و آراسته و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید  
 با نچه نقل میکنند از بعضی مشاییر عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان  
 بدنیار و انحراف در زینت ظاهر و مخفی بتلوع دنیا و مطمن بران مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت چیزی  
 که تحقیق کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند و او را فافلان و استغفار از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت و زهد  
 و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن بدون شکر گذاری ازین نعمت گوارد و دوستی و چون گذشت  
 برین حال زمان و راه یافت قساست به نیات این معنی و درک این حقیقت در راه یافت غفلت از راه دیگر  
 دیگر فتنه بعضی مردم رشادت و بذات هیئت را حیل در تحصیل دنیا و متکسر شد و گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود  
 وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه و هر که میروند از پی ایشان سلوک  
 میکنند بر مذہب ایشان رشادت لباس و بذات هیأت و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان  
 نظر بمعنی و حکمت اگر چه در نظر ظاهر بنیان مخالفت نماید و تحقیق ارشاد کرده است ابرو الحسن شاذلی که مقتداست  
 و رئیس سلسله شاذلیه است مگر سی را از اهل رشادت که انکار کرد بروی جمال هیأت و نخل لباس را گفت یا هذا  
 این هیئت من و لباس من میگوید بنیان حامل محمد نه شکر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس او  
 میگوید بدید چیزی مرا از دنیا می خود و افعال این طائفه دایره حکمت و نبی بر معنی و مقرون به نیت است اکنون  
 بیان لباس شریف و انواع آن در چند فصل بیان کنم و وصل بدانکه بنود عامه شریف است آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری بود و نه صغیر که قاصد بود از وقایع مرز و مرز آمده است  
 که از چهار ده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یک دست است از سر انگشت میانه  
 تا بند مرفق و آن دوشتر است مقدار است و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در  
 بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کپاسی نیز اعتبار کرده و آن ستاروف هر قوم است در هر زمان اما  
 اعتبار آن در اینجا نیز تجویز نمیتوان نمود و الله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معمول و سامعه کرده میشود  
 در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عامه عاجز است میان مسلمین و مشرکین عامه با عذبه است چنانکه

سیاق حدیث ناظرست در آن و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کردند و او ثواب و اقراس و مرکب را نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم اسما بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلمسوه می بود لایطیسه یعنی پست بسره پیوسته نه بلند مثل طایقه و بود و آنحضرت را قلمسوه سفید آمده است که آنحضرت نزد صلی الله علیه و آله و سلم فرق میان ماه و مشرکان عمامه بر قلائس است و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه ما عایم بر قلائس پیوستیم و ایشان نه بر قلائس پیوستند و دوم آنکه ایشان قلائس پیوستند بی عایم و مراد معنی اولی است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان مقررست و الله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد و راه الترمذی فی الشیامیل عن ابن عمر زیاده کرده مسلم و قد ارثی طرفیها این کیفیت یعنی تحقیق را کرده بود و طرف عمامه را میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوا به نیز گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تعظیم عمامه و بر میگردد و دیگر دانید هیچ دستار را بر سر مبارک و نمخلایند یک طرف عمامه را و بر با یک طرف دیگر را و صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر و بروی عمامه سودا بود که را کرده بود و طرف آنرا میان دو شانه خود از جا بر آورده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که را بود بروی عمامه سیاه و در حدیث جابر و ذکر ذوا به نیست و این دلالت دارد که از خا و ذوا به داریم جهود کذا فی المواجه بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفور بود و میگویند که در دخول که مکرمه ساز جنگ در برواشت و مغفور بر سر مبارک بودند دستار پوشید و هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفور بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفور بر سر داشت و بعد از آن در آن مغفور بر سر عمامه سودا بر بست باریل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بروی آنحضرت و بروی عمامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح و این اعرابی گفته که این اولی و ناظرست در جمع از اول و تمام این قصه در غزوه فتح مکه بیا نشاء الله تعالی و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بر بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد پیش و دست من و پس پشت من و آمده است که طایکه روز بدر و چنین بنقره بوسان آورند عمامه باین هیئت بسته بودند و گفتند اند کاد فی مقداره عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تخنیک نیز آمده که ذوا به از جانب یسار از زیر خنک و زقن گذرانده بر جانب باین نمخلایند و گفته اند که تخنیم بجای تخنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری است که آن سنت مکروه است و اگر مراد کراست تنفری دارند مال آن ترک اولی و افضل خواهد بود و الله اعلم و بود استین پیر این شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا به دست و در از تر ازین مانع میکرد از سرعت حرکت و بطش و کوبه تر ازین نگاه نمیدارد دست را از حرو و جزو در همه افعال آنحضرت و او ضلع وی صلی الله علیه و آله و سلم معانی و حکمست که واقع است بر طبق عدالت و

و مناسبت و همچنین بود ذیل قیص و رواه از روی صلی الله علیه و آله و سلم تا انصاف ساقین و نیک گذشتن از شتانگ  
و گو یا انصاف بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقی است شرط نبود و بطرانی از این عمر آورده که  
گفت دیدم این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اسبالم کرده ام از او خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی  
که لمس کنی زمین را از ثیاب در آتش و درخت است و در حدیث بخاری هر چیزی که پایان ترا از شتانگ است از ازار در  
نا راست و این حکم برای مردانست و زنان را جایز است اسبالم و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض  
کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود از خاک کنند یک شبر گفت اکنون برهنه میشود پایهای ایشان فرمود  
از خاک کنند یک ذراع و زیاده نکنند بران و این است حکم مرد و در ذیل قیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن  
ذیل مرزنان را جایز باشد و باید دانست که اسبالم مخصوص بازار نیست بلکه شامل است قیص را در داد و عمامه و غیر  
و در حدیث این عمر آمده و تصحیح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسبالم در ازار و قیص  
و عمامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق رعونت و کبر احدیست و لیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود  
و بعضی کثرت وجود اسبالم در آن و بلفظ ثوب مطهر نیز واقع شده و لیکن وجود معنی جبر و عمامه خفای دارد و از  
بآن اطلاعت عذبه است از حد محدود و تطویل کمال چنانکه متاد ابل مجاز شده است نیز داخل بن حکم است و حسب  
مواعبت از این قیص نقل میکنند که گفته است این آستینهای فراخ در ازار مانند افروج و عایم مثل اینج که عادت شده است  
و پوشیده است از این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالفت سنت است و از  
جنس خیلاست و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست بر ذوی بصیرت که آستینهای دراز که درین  
زمانها متعارف شده در روی اسراف و اساعت مال است که منعی عنه است و لیکن حدیثی آمده است مردم را  
و مطلقا و گذشته است هر قوی را شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه از آن بطریق خیلاست شاک نیست  
در تحریم آن و آنچه بطریق عادتست تحریم نیست در آن مادام که بجز ذیل نکشد که ممنوع است از ثواب و نقل کرده است  
قاضی عیاض که است هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد است در لباس از طول و وسعت انتهی و درین  
اقوال که از علما نقل کرده شد تصریح است بکرم است این طول و وسعت و لیکن در ادراج لفظا عادت و متاد  
و تعارض اشارت گویند و از علما از آن میکنند و از بعضی اکابر حریم شریفین زاهدان الله تعالی و تشنه یاباشند  
شده است که میگویند این طریقی لباس عرف و شعار باشد است اگر نگینم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت میشود  
اما سخن در آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است و الله اعلم و بر هر تقدیر هر چه  
واقع شده است از حرمت و کراهت از اسبالم و تطویل از ازار و جز آن مقید بقصد خیلا و تکرر و تنزیه است و  
اگر خیال این قصد باشد چنانکه دفع بر دو عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه

عادت وضع چنینی شسته بود که از روی فرومی هشت و در عورت اسبال می شست و چون از آن بقی واقع شد  
بر آنحضرت اظہار کرد که حال از این چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از اینانیستی که در شان تو خیلا روا شده باشد  
و باید دانست که از آنکه اینها مذکور است یعنی نه بندست، فاما از آنکه در عورت بجم است و عسر است آنرا سدا دیل  
میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء جزم کرده اند  
که پوشیده و بعضی موصی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آدم من بازار را روزی همراه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس شست آنحضرت بدان بزانان پس خرید سدا دیلی بچهار درهم و بود در اہل  
سوق را و زانی که در آن میگردد را پس گفت مراد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر کش و جرب بر کش پس گفت  
و زان این کلمه شنیدم من از هیچ کی گفت ابو هریره وای بر تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان و  
چند پستی دست رسول خدا میخورد که پیوسته آنرا پس کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این اعمام  
بملوک خود میکنند من ملک نیستم بنیتم من مکرودی از شما گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سدا دیل را گفت  
ابو هریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متعال سزاوارتر است به برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف  
باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله خریدم  
سدا دیل را تا پوشی آنرا گفت نعم پیوسته در مسند و حفرو شب در روزی که بدستی من مامورم بستر و نمی بینم چیزی را  
سما تر از روی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن خریدن آن از آنحضرت بصحت  
رسیده است و در حدیث گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن او رواست کرده شده است که پیوسته  
آنحضرت سدا دیل را و پیوسته میزد صیاب در زمان آن و باندن وی و الله اعلم و بود محبوبترین ثیاب نزد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم قمیص اگر چه از او در او ہم بسیاری پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست تر میداشت و از  
آنرا که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه و مان و آستین و بود قمیص او را که ما تحقیق نزد علماء محدثین و  
متعارف تمامه و یا عرب آنست که قمیص آنحضرت را چپ بود بر صدر شریف و سنت قمیص آنست و آنچه  
متعارف اہل دیار ما و اہل اند و ہندوستان است که دو تکه کند بر دو طرف گردن و در عورت عرب متعارف زنان  
است و تکه های مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجا است حکایت یاد دارم که روزی  
در حرم شریف با یکی از یاران ہند که تکه های پیراہن او بر دو طرف اہل ہند بودند شستہ بودم که یکی از علمای عرب پیش ما  
می گردوی آید و میرود و بجانب آن یار ہند نگاہ میکند عرض کرده شد که سیدنا چہ می بیند و چہ میگوید گفت این مرد  
شرمندار و کہ لباس زنانه پوشیده در حرم خلافت است روایت است از معویہ بن قرۃ از پدرش کہ گفت  
آدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم با مبطی در دینہ تا سبایت کنم آنحضرت را و بود تکه های پیراہن او کشاده



پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آن حضرت پس مساس کردم خاتم بنم قزاق واه الترمذی سیوطی میگوید  
که این حدیث دلالت میکند که قمیص آن حضرت را جیب بود که اندر داشت و توهم کرده کسیکه نیست نزد وی علم نیست  
خلافت آن انشی و بود طول روای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار فرسخ و عرض وی دو فرسخ و شش از این عمر  
آمده که گفت و سادهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بروی از روی بوی تقطع میکرد و آمده است که آن حضرت  
از خاکسیران از این پیش و بر میداشت و بلند میکرد و از پس و از این عباس آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم که از از می بست زیر ناف خود پیدای بود ناف وی و دیدم عمر را یعنی الله عنه که از از می بست فوق  
سرو و مروی است از ابوبکر بن ابی موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمودار عایشه رضی الله عنها را و  
و از او رشت رقع و گفت تبص کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین دو جامه باین  
صفت و گفت اسانیت ابی بکر و جبهه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد عایشه که چون فوت کرد آنرا من گرفتیم  
و ما می شوئیم آنرا برای بیمارانی برای طلب شفا و پوشیده است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبهه و میته تنگ  
استین را چنانکه در وقت و منو و ستمای مبارک از اسعین برآورده جبهه برکتین و پشت انگنه پس دستها بپوشید  
و این در حالت سفر بود و در سفرها تنگ پیوسته مید و روایت کرده است انس بن مالک که آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم دوست میداشت و پیوسته جبهه را بکسها و علم و فتح و موحده نوعی است از سر که در وی حمزه است و آن  
جامه برین سمر آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شیبها تا ب و بروی حله جمر ابو پس نظر میکردم  
گاهی بسوی قزو گاهی بسوی آن حضرت پس بود آن حضرت نزد من احسن از قرص صلی الله علیه و آله و سلم و از برای من  
عازب آمده که گفت دیدم من پیچگی را و در وانی چیزی را احسن در حله جمر از رسول خدا و در وانی ندیدم  
من ذی لیه را در حله جمر احسن از رسول خدا و لیه کبک لایم و تشدیدیم و درون جبهه جیم و تشدیدیم که امام میکند و فرود  
می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه شریف گذشته است و از جا برآمده که گفت بود رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم که پیوسته بر دامن خود را در عیدین و جبهه و حله نام جفت جامه است و او از او حله نمی باشد مگر از  
دو جامه یا جامه که استر و او آخر آنکه خطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الا یحیه میباشد و این از سر و میته است  
مشهور باین اسم بخت پنج خط و شش در وی و نیست مراد از آن سرخ صرفی که منی عنه است لبس آن در هیچ مسلم  
از این عمر آمده که گفت دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است  
پس پیوسته آنرا از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آندهم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود برین  
جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفت ساخته است آنرا امای من ابلیس من فرمود بسوز آنرا و اشتباه شده  
بعضی مردم را از حدیث که لبس آن حله جایز باشد این خطاست مراد با حله آنجا که است که خطوط آنرا در دو جامه

اخضر که در حدیث ابی ریشه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که بود بروی دو بر و اخضر  
 و در حدیث عطاء بن یسلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که طواف میکرد و مضطجع بر بر  
 اخضر مراد بروی است که در وی خطای سبز است اگر چه در اینجا محل بر سبز صرفن نیز احتمال دارد اما متعارف دیار  
 عرب همان معنی است همچنین اصفه هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز بمعنی جامه افروشی قهیه اند  
 آن نیز خطا است تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از وی نقل کرده است که اختلاف کرده اند عکس  
 در شایب معصومین باحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعد هم گفته است که باین قابل  
 است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصومین است و در روایتی  
 تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سراها و مکروه داشته است در نوافل و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است  
 که است تنزیهی و حمل کرده اند نخی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشید حله حراد و جوابا بله زان  
 معلوم شد و بعضی حل کرده اند نخی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نیست دلیل بر تخصیص و در مذاهب حنفیه  
 نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است که است تحریمی و جائز نیست بآن نازبا که است و شیخ قاسم حنفی که یکی از  
 ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصرب و تحقیق کرده است که که است لبس آنرا از جهت لون است معصومین باشد  
 یا غیر معصومین و صاحب مواهب گفته که بقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت سنن و او گفته که نخی کرده است  
 شافعی در روایت از معصومین جامه مبعوض بر عفران و باحت کرده معصومین را و گفته است شافعی که رخصت نکردم و لبس  
 معصومین را از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نخی از آن مگر آنچه گفت  
 علی رضی الله عنه که آنحضرت نخی کرد و او نیکویم نخی کرد و شمارا و نیکوید بقی که تحقیق آمده اند احادیث که دلالت  
 دارند بر نخی علی العموم و ذکر کرد بقی حدیث مسلم را که از من لباس الکفار و احادیث دیگر را بستر گفت اگر میرسد  
 شافعی را این احادیث هر آینه قابل میشد بآن بستر ذکر کرد بقی با سند خود بصحت رسیده از شافعی که گفت  
 و قدیکه بصحت رسد حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بقی تبعیت کرد شافعی  
 شدت را در معصومین گفت آنچه نخی کنیم و را بر حال از عفرست و امر میکنم او را که اگر معصوم کرده باشد بشوید  
 آنرا و متابعت او در معصومین بود انتی پس معلوم شد که جامه معصومین عفر هر دو منعی غف است  
 و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نخی کرده از عفر لیکن مشکل آنست که از این عمر آمده که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم رنگ کرده است بصفرة و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد باها و خود را  
 بر عفران پیراهن مبارک خود را و عامه خود را و اها الدمیاطی و زرد بود و او باین لفظ آمده که رنگ میکرد  
 بویس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد عامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید

ابن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند با حدیث نبی را یا فسوخ اند و الله اعلم  
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت جامه سفید را و پیوسته آنرا میپوشید و احسن ثیاب جامه  
 سفید است باید که پوشند آنرا زندهای شما و کفن کنند در آن مردی خود را گاهی گلیم سیاه نیز پیوسته میپوشید  
 از نایب رضی الله عنهما آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت و ربا دای و بود بروی مردی سیاه و یکسره بهم و  
 سکون را کس از خویاصوف از ارساخته بشود بروی و در ذکر عامه شریعت گذشت که در حدیث نبی صلی الله علیه و آله  
 کل يوم یوم القیوم علیه عامه سودا و لبس اسود و تحب است و مذیب خفی نیز همین است و جامه پشمینه پوشیده و اما تطلیس که  
 عبارت است از پوشیدن سرپا و روانند آن و انداختن طرفین آن <sup>نظر ۱۱ ایضاً</sup> بر کفین پس گفته است ابن قیم جوزی  
 که آن مکره است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث  
 مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فکر کرد دیال را و فرمود بیرون می آید بادی هفتاد هزار  
 یهود و صهبان که برایشان طیا لیس است و پدرانش رضی الله عنه جامه را که برایشان طیا لیس بود پس گفت  
 چه عجب مشابه اند ایشان بیهود و غیره و در حدیث ابی داؤد و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث  
 ترمذی آمده لیس من تشبه بغيرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آنحضرت بنامه ابو بکر آمده و در خبر و متفق  
 از جهت ضرورت اخفا که تا شناسد کسی او را نه آنکه تنق عبادت آنحضرت بود و انتی و این سخن از ابن قیم خلاص است  
 که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بحجت ضرورت بودند عبادت ابو دینار که در حدیث سهل بن  
 سعد ساعی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میکرد قناع را و اه البیهقی فی شعب الایمان و نیز  
 روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بن مالک القنق پس این حدیث از آن  
 میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول و که نقل کرده  
 شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا امام مسلم که  
 بر شرط شیخین از قره بن کعب گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که یاد کرد قنقه را و نزد یک فرد آنرا  
 پس گذشت مردی متقنع در بروی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مرد در آن روز بر لثمی خواهد بود  
 پس ایستادم من تا بینم که آن مرد کیت پس دیدم عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در متن خود از ابی العلاء آورده که گفت  
 دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد و متقنع بود بر اس خود و ابن سعد از سلمان بن امیره آورده که  
 دیدم حسن را رضی الله عنه که پیوسته طیا لیس را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیا لیس انداختی را و آنکه ذکر  
 کرده است ابن قیم از قصد یهود و منافقین حج گفته که استلال با این مرد و قتی هیچ است که طیا لیس از شمار یهود باشد  
 و تحقیقی بر طرف نشسته باشد و این از منتهی پس داخل شد در عموم مبلح و شیخ عز الدین بن عبد السلام گفته که شیخ که از



و در معنی حبشی اقوال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شد و کان و در آنجا است  
و بعضی بر اینند که صانع او حبشی بود و می گویند اندک آن حضرت نگین نام را بجانب کف و در احادیث متعدده آمده که دید آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در دست مردی خاتم از حدیث فرمود چیست امر که می بینم با تو حلیه اهل نار پشتر فرمود مرا و را که  
لباس از خاتم را از فتنه و زیاده مکن بر شقال و در روایتی تمام بکن و را بر یک شقال و همچنین آمد مردی که هر دو  
خاتم شبیه بود فتح معجزه و اسکان موحده و کسر معجزه نیز میگویی نوعی از نخاس است که از اهنندی زبان پتیل گوشت  
ساخته میشود از وی اصنام تمسیه کرده شد بآن از جهت مشابعت بذهب و رنگ پس فرمود که چه شد که می یابم  
از تو ریج اصنام پس از آنکه خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم ص و سکون فاووی یعنی شبهه است  
و همچنین کرده است خاتم رصاص و نخاس و تجویر خاتم حدید بحديث صحیحین که آن حضرت بخاطب و اهل بیت فرمود  
اطلبوا لولیاتنا من حدید ضعیف است چه اینجا پس آن خاتم معام نمیشود بلکه مراد شئی قلیل حقیر است و در سنن ابوداود  
با سند و جید از معقیب آمده که خاتم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حدید بود که پیچیده شده بود بروی فتنه و الله اعلم  
و اما خاتم ذهاب و صحیحین از ابن عباس و ابی بریره آمده رضی الله عنهما که گفت نمی کرد سوختن اصلی الله علیه  
و آله و سلم از خاتم ذهاب و هم صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتم را از ذهاب  
پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهاب پس برآمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر شریف پس از آنکه  
از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نمی کردند از تخم بذهب و همین است مذهب اهل بیت و اکثر علما  
آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهاب داشتند غریب است و بخاری و در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند  
از دست ابی اسید که صحابی بدری بود و در وقت موت دی خاتم از ذهاب و الله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند  
مردم خواتیم ذهاب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نیداری مال تست بر دار آنرا گفت  
بر ندارم هرگز چیزی را که نمی کرده آن حضرت از آن و نگرفته داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که  
رسو خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تختم کن بقیق و بدین معنی سزاوارتر است بدینست و در روایتی آمده است  
تختم کن بقیق پس بدرستی که آن نفی میکند فقر را و در روایتی آمده رضی الله عنهما فانه مبارک و در حدیث فاطمه  
آمده رضی الله عنها که گفت آن حضرت کسیکه تختم کند بقیق همیشه خیر بیند و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت  
نشده است از آن حضرت در تختم بقیق چیزی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود که رسو خود فرمود  
صلی الله علیه و آله و سلم تختم بر پا قوت اصغر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما تختم در  
روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فتنه بود و نفس نیز از فتنه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فتنه بود  
نفس حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی از صحیحین و یکی از آنچنان یاد رفتی که این بود

و در وقتی آن و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از نقره  
و نقش کرد و روی محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند و خاتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده  
که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطر و رسول سطر و الله سطر و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین  
ترتیب بود که سطر محمد فوق بود و سطر رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعضی شیوخ که اسم جل جلاله  
سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم بدان در پنج حدیثی بلکه روایت اسماعیل طبرانی مخالفت آنست  
نیز آنکه گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله که اقبال صاحب الموابه اما تختم اکثر اخبار  
و آثار بر آنست که در بسیار بود و درین نیز آمده و صاحب الموابه میگوید که جایزست تختم باین و بسیار اختلاف  
کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند بسیار و این فضل امام احمد است و در روایت صاحب از وی که تختم در بسیار  
است است بسوی من و درین است مذکور مالک که پیوسته در بسیار و همچنین احمد و شافعی ظاهر مذکور مالک ابی حنیفه  
نیز درین است و الله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین انگشت و اشارت کرد به خضار  
پدیسری و همچنین در روایت ابی داود از ابن عمر آمده که آنحضرت تختم در بسیار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم  
در بسیار روایت از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند تختم درین را و این قول ابن عباس و عهده شد بن جعفر  
است و از آنحضرت نیز تختم درین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید که گاهی درین پیوسته شمشیر  
و گاه در بسیار و بعضی گفته اند که تختم در بسیار آخر الامرین است یعنی تختم درین منوخت و حق آنست که در صحت  
آنها سخن نیست و ذکر هذا که صاحب الموابه و در بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی از خاتم رشته می بست  
از برای تذکره و یادداشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن دو خاتم یا زیاده که است دست خصوصاً که از  
فضله باشد صاحب الموابه میگوید که از عبارت که است ظاهر میشود که حرام نیست در اصل در پوشیدن خاتم  
نیز خلاف است کثیری از اهل علم و باج داشته اند بیکر است و بعضی مکرر داشته اند اگر از قصد زینت کنند و بعضی  
مکرر دارند مگر ذی سلطان از این صاحب سلطنت و خداوند حکم را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت  
که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که میخواست فرستادن مناشیر بایسته دین بملوک و امرای و تبت که کمر بست  
و بعضی و بخاشی باشد پس گفته شد و آنحضرت را که ایشان قبول نمیکند و نمیخوانند کتابی را که سبب خاتم بود پس  
رخیست آنحضرت خاتم را و نقش کرد و روی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل کرده است لبس خاتم را مطلقاً و ایشان  
حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم ساخت اما پوشید و بعضی گویند چند روز پوشید و در آن  
پنداخت و الله اعلم و اما لبس ختم پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موزه را وسیع کردن بر آن  
بصحت رسیده و نزدی از بریده آورده که بخاشی پیشکش کرد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرستاد

ساده و بی رنگ از آن حضرت گفته اند که خاتم علی بن ابی طالب

بسیار



حکایت  
در حدیث

و دو موزه سیاه ساد پس پوشید آنحضرت آنها را پیشرو خود کرد و مسح کرد بر آنها و از منیقه بن شعبه آورد که فرستاد  
برای آنحضرت و دو موزه پس پوشید آنها را و وصل و اما نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نعل چپین را  
گویند که پوشید آن قدم را و اگر پوشیده شود بآن شتالنگ موزه است و اما نعل و صحیح بخاری از آن خبر آمده که  
بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قبیل و قبیل زمانم نعل است و آن دو ال است که بسیار شد در بیان  
و در انگشت و ترمیزی در شمایل از ابن عباس نقل آورده که دو قبیل بود که دو قبیل بود که آنها را از ابو هریره مرفوعا  
آمده که گفت وقتی که نعل پوشید یکی از شما پس باید که ابتدا انگشت چپین و چون بکشد ابتدا کند بشمال بعد پشت و در  
حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از مشی در نعل واحد و جفتش آنکه این وضع تا امروز است  
و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند سبب حدوث بعضی امراض میگردد و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده  
است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ده خانه شود یک نعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی بر خاسته باشند  
در راه قریب باشد و در یک جانب یکپای احتمال تلویث باشد پس مشاهده کرد پوشید همان جانب را و احتمال  
دارد که برای بیان اهل جواز باشد خصوصاً درین طور صورتی و در روایتی از ابو داود و ترمذی آورده که نمی کرد  
آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای شمال نعل شریف را در تالیف حدیث بیان کرده و فصل و نفع  
و برکت آن بیان کرده و در واجب تجربه آن برای دفع وجع نهادن آن شمال در موضع وجع و حصول آمان  
از بیخی آفات و غلبه و خرید از شر شیطان دارد و مشهور است و تیسیر طلق براه ذکر کرده و قد باید در شرح آن و بیان  
فصائل آن انتشار نموده و وصل و اما فرارش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده  
که گفت بود فرارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خواب میکرد بر آن چری که حشو آن پوست و زشت و خراب بود  
گفته درایت کرده است بهیچیک از حدیث عایشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فرارش رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم تعلیف و دونه کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که مشووی بشم بود پس در آمد  
بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم بار رسول الله فلان زن انصاریه در آمد  
بر من پس دید فرارش ترا پس فرستاد این فرارش را فرمود پاره گردان ای عایشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من و اینا  
میگردانیم خدا تعالی گوهرهای طلا و نقره را یعنی این زهد در ریاضت من از من فقر و نیستی میکشم بلکه با فقیر میکشم  
بجهت محلی خود و طلب رضای وی تعالی و آخر در مسند خود و ابن حبان و صحیح خود و بهیچیک از حدیث ابن عباس  
آورده که در آمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده و دستها  
در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت یا رسول الله کاشکے بگیری فراشی را بهتر و نرم تر ازین فرمود  
آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا نیستم قصه دوستان من و دوستان دنیا مگر مانند سواری که بر کرد و در روز گرم

در حدیث  
در حدیث  
در حدیث

بازگردان

در حدیث

تابستان پس ایستاد ساعی در سایه درختی پست بر نه داشت و گداز داشت آنرا از ابن مسعود آمده رضی الله عنه که گفت  
 در آدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ووی در غره ایست گرم گویا که جام است و خفته است بر حصیر که تا شرف  
 کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کرد من پس فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله  
 کسری و قیصر بر فراشتهای خرد و دیا و حریری خپسند و تو بر حصیر فرمودی آنحضرت گریه کن یا عبد الله ایشان را  
 و نه است و مار آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه تفصیل تر و زیاده تر ازین  
 واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک که جز ازاری و حصیر تا شرف کرده بود  
 در پهلوی که در گوشه خانه قبه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدو از خانه آویخته پس ریخت بر دوشم من اشک گفت  
 چه چیز در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا نبی الله چه کنم که نگویم کسری و قیصر در شمار و انهار بر تخت زر و فرش  
 دیا و حریری و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب را ضعیفی نیستی تو که با خود  
 مرا ایشانرا و مار آخرت و در روایتی آمده که حصیری که بعضی او بر تراب بود و در زیر سر مبارک باشی بود از پلاس  
 محسوس نیست و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که بشتاب داده شد برای ایشان طبعات ایشان در دنیا و  
 ما قومی ایم که در نهاده شد طبعات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد  
 برای وی فراتر می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین و وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و رنج و جاع باید دانست که جاع یکی از اسباب حفظ صحت است و احسان منی و اجتناب آن و استقامت  
 بران موجب صحت قوی و سجاری آن و باعث حدوث امراض رویه است مثل و سواس و جنون و صرع  
 و غیر آن ولیکن بشر طووت و اعتدال مزاج بی افراط و تفریط و هر که اوقات بیشتر و شدید تر ترک جلع او را مضرت  
 بود و اوقات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکثر و افراز قوای سایناس بود ابن سعد از طاووس و مجاهد  
 روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جاع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان  
 بهشت و فرزند احمد و نسائی و حاکم از حدیث دید بن ارقم مرفوعاً آمده که یک مرد اهل جنت را داده بشود قوت  
 صد مرد در اکل و شراب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعاً آمده که آورد مرا جبرئیل و یکی بختی پس خوردم  
 از آن و یک پس داده شد قوت چهل مرد در جاع و در بعضی احادیث آمده و یکی از هر لیس و محمد ثمان حکم بوضع  
 این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزویج کنند زیر آنکه فضل بن است  
 کسی است که بیشتر است نسا و میسر است شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس بنجیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواص صحاب  
 او نیست گفت نهاده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام است باشد و اتفاق اهل عرف و احتیاج و مبالغت و تفاخر و تمنا

در حدیثی است که  
 آنحضرت فرمود  
 که اگر نهاده میشد  
 برای وی فراتر می  
 خفت بران و اگر نه  
 میخفت بر زمین و  
 وصل در سیرت آن  
 حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم

و تفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرست و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه و آله  
و سلم مباشرتین کار بود و زیاده از وظیفه نکاح انا حرام است و اینست که او را مباح شده و از عایشه روی است که  
نزفت آنحضرت از عالم تا حلال نشد و از آنست که هر چه خواهد و محبوب گزینده شد بموی وی و بی نساء فرمود و هر  
عن الطعام و الشراب و الا صبر عنهن و در روایتی آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فیصل داده  
شده ام من بر مردم بچار فصلت سماحت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش رواه الطبرانی پس معلوم شد  
که قوت مباشرت نساء از کمال انسانیت خلیل الرحمن ابراهیم صلوٰه الله و سلامه علیه که ابوالمات و امام انصاف است  
ساره که اجل نساء عالمین است زوجه او و دو با جره سر او شد و از برای صحبت با جره هر روز از شام بر براتی  
می آمد از جهت کثرت شغف بوی و قوت صبر از وی و بود و زیاده و علیه السلام نمود و زن پس دوست شد زن دیگر  
تا حد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام طواف میکرد و بر بود و زن و گویند نهاده شده بود در حد سلیمان علیهما السلام  
آنست که در روایتی معجزه وی علیه السلام بود و بود و در اسیر صمد و در و نیز از سریه کذا فی الموابی و از اینجا توهم نکستند  
انفصالت سلیمان از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که آنحضرت را فضائل است که سایر فضائل و جنبان  
محمّد مستور است و گرفت آنحضرت از جماع که کفایت بود مراد از آن و سلیمان علیهما السلام بی ملک بود و داده شد  
مراد از ملک که داده نشد کسی را که بعد از دست و این کثرت نساء مراد از آنست که آن ملک بود و آنحضرت نبوت و عیونیت  
و فقر اختیار کرد و قوت جماعی که آنحضرت را بود صلی الله علیه و آله و سلم نیز داخل معجزه است که میگفت بر تمام  
نساء خود در یک شب و ایشان یازده بودند و در روایتی آنست که توافق داده شده است میان این دو روایت  
که اول نه بودند بعد از آن یازده شدند با کثرت صیام و مواصلا در آن و شدت جوع که سنگ می بست  
بر شکم مبارک خود و قوت بدن حکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول و مشروب و در حق آنحضرت  
تا در بود و یا سعد و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لون و عیون و وجه که عادت با استعمال اطعمه و شراب  
و ملاست لباسهای ناعم و فراشهای لین حاصل میشود از معجزات بود و از عالم ظاهر بود و فم بیضی انبیا علیهم السلام  
بحکم صلاح وقت و حکم الهی عدم النکاح و قلیل الا از واج نیز بودند اما در آنکه کثرت این شان و سماء در آن  
بود و نظر نقص نباید نگریست حاشی نه و عیافا الله عن ذلک بلکه باعتبار وجود این کمالات و کمال افضل و اکمل  
باید دانست از دیگران و همچنین از متفلسفه زیاده که صفت جمل در بیانیت در ایشان ثابت است در حسن اعتقاد  
و معتقویت این امر در می مانند و آنرا محض زهد نیست و آنست که در دنیا اسرار و نوای و منافع مندرج است که در غیر آن نیست  
فعل سید الانبیا صلوٰه الله علیه و آله و سلم و در حد و کثرت این احوال در دلیل آن کافی است و باید  
و منافع نکاح و جماع بسیار است عمده آن وجود تناسل و بقا و دام نوری انسان فی تاد فی که خدا خواسته است فضا جماعت

وکیل لذت و ذوق مباشرت و تمتع نعمت و آیین منفعت است که در جنت میباشد انجبت عدم تناسل و در حقان  
منی وجود مضار است و از منافع آن غرض بصرد دفع احتقان منی با استقرار از ان و حفظ صحت و دفع  
مضار که حاصل میگردد و از ان چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع در آفت سن و مرد  
و از نواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر اندا و کج خلقی ایشانست و آیین فایده و آیین  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تتم شده و اتم و اکمل عبادت است که مقتضی انجبت است و در  
مذهب حنفی مطلق تزوج افضل از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترغیب کرده است  
است را در نکاح و فرمود تزوج کنید زن را اینده دوست دارد و رازی که من مکاشرت و مباشرت  
میکنم بشمار امتها را در قیامت و منقول است از عین الخطاب رضی الله عنه که من جماع میکنم زنان را با وجود  
عدم میل من با ایشان بامید آنکه بیرون آرند خدا را تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاشرت کند محرمی شد  
علیه و آله و سلم امتها را در قیامت و آنحضرت ارشاد کرد که کسی را که استطاعت ندارد در نکاح را با وجود  
می شکند قوت باه و ماده آنرا پس ظاهراً هر شد که نکاح اعظم است در احوال و اسباب از صیام زیرا که امر تکلیفی است  
مگر بر تقدیر عدم طول و استطاعت نکاح و شک نیست که چون مقصود از نکاح تناسل باشد برای  
تکثیر است محرمی نکاح افضل باشد بی شبه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا یجانب فی الاسلام  
و مرا ویرجانبه ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی هر آینه مشروع گردانیده شدی و در دین  
ما که خیر ادیان است و یکی از نواید تکثیر از واج و مخصوص بذات اشرف آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم قصد تکثیر احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتواند شد بهر آن  
رجال چه بعضی از احوال آنحضرت بودند که کشته شدند پدر و عم و زوج وی چنانکه صفتی بود و پدر ام  
جیبیه و دشمن رسول خدا را وقت و غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت  
سیرت و بی صلی الله علیه و آله و سلم طبع بشری اقتضا میکرد دلیل ایشان را با و قراست پس در  
کثرت وجود و کثرت ایشان بیان جز آنکه ظاهر کمال بود ظاهر و باطن صلی الله علیه و آله و سلم صاحب علم و حکمت  
تفهیم حدیث حبالی من دنیا کم ثلث مشهور بر زبانها انجبت شده و اما غزالی در احیاء العلوم و صاحب  
کشاف در تفسیر سوره ال عمران و در کثیری از کتب فقها انجبت واقع شده و برین عبارت اشکال  
دارد است که صلوة الدنیا نیست از باب تحقیق از محدثین میگویند که بعد از متبع طرق و مستقیمان  
در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس اشکال ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست  
و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق اینست و شرح حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح

مشکلات کرده شده است فلینظرو وصل در نوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوم آنحضرت بر قدر  
اعتدال بود و نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمیکرد نفس را از قدر محتاج الیه و از بجا است که در  
احادیث واقع شده است که نمیخوابد کسی که به بنید ویرا صلی الله علیه وآله وسلم در نام مگر آنکه میبید و در آن  
و نمیخوابد که به بنید در نماز مگر آنکه میبید و در آن یعنی در قیام هم بودی و در نماز هم بودی چنانکه عادت شریف  
وی بود در نوافل عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی باز بخواب رفتی بگذرا  
چند بار بختی و برخاستی و در صورت نیز درست می آید هر که خواستی در خواب یافتی و هر که خواستی بیدار یافتی  
و خواب بر پهلوی امین کردی از جانب قبله در خضوع شریف بر کف دست راست است نهاده و در صورت  
تقریب ایستاده کردی ذراع را دهنادی سر بر کف دست تا آسان گردد بیداری و برخاستی به راسته نماز  
و در نوم بجانب همین نکته گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب الیسر پس  
چون در جانب الیسر بیدار دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون به شوق الیسر بیدار  
دل در تعلق میباشد و مستغرق نمیکرد نوم از جهت تعلق قلب و معلق بودن دی در طلب مستغرق وی بلان  
و کثرت نوم و ثقل وی و دخل است در مضطرب طعام و گوارای وی ولیکن نوم بر همین اعون است بقیام میل  
و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب محبت بدن و آسایش قلب ضروری اند چنانکه اطباء نوم  
بجانب الیسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب  
همین اختیار کرده اند این نکته مشهور است و در میان قوم صاحب مواهب میگوید که درین سخن چیز نیست  
زیر که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواب نمیکرد و قلب وی خواه نوم بر جانب الیسر باشد یا الیمین حکم ثابت  
است در ادراک و تحلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسی که خواب کند دل وی پس احسن تحلیل و عجب  
همانست که عادت شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بود چه فرموده که ان الله يحب التيامن فی کل شیء الا حدیثا یأبده  
تعلیم و ارشاد است که دل ایشان می خشد انشی و یقینان گفت شاید که بیداری و بوشیاری دل در صورت خواب  
بر دست راست افشاد و القوی باشد بجهت تعلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون بر دست چپ واقع شود  
کمتر است تر کرده بجهت مزاحمت طبیعت از جهت دخلیت حکم طبیعت و نفس شریف آنحضرت در بعضی  
اشیاء و در بعضی احوال پس بیداری در هر صورت حاصل است و درین صورت بیشتر و ظاهر است و قوم همین  
باشد که ظاهر عبادت ایشان ناظر و موهم و راست و الله اعلم و حدیث تمام عینای و لا یام قلبی صحیح است  
روایت کرده است که از انجاری از حدیث لایقه رضی الله عنهما که گفت با آنحضرت آیا بخوابید دی یا رسول الله  
پیش از آنکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را و بیداری قلب بسبب آنست

که قلب چون قوی باشد و روی حیات خواب نمی برد و او را وقتی که خواب کند بدن و بود این حالت را پیغمبر را  
صلی الله علیه و آله و سلم و هر کسی که زنده گردانیده است حق تعالی او را محبت خود و اتباع رسول خود و رزق  
کرده است و او را نصیب از آن و نقل کرده است صاحب مواهب یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف  
و تحقیق بود که گفت فیضی نیام و لکن قلبی و الله لاینام و کیف نیام عاشق منی ستهام ناظر الی وجه الحبیب  
شاخص علی الدوام اتنی پوشیده نماند که در حصول نصیب از حیات قلب و عدم تمام قلب که صاحب مواهب  
آنرا لازم و فخر و فخر حیات داشته است مرعفی اولیا را بمقدار محبت الی جل جلاله و متابعت حبیب و رزق  
سخن نخواهد بود اگر چه دعوی اشتراک این حال بیان آنحضرت و غیروی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر این عبارت  
و مقال برادران می آید و اگر باشد هم ترتیل حکام آن از عدم انتقاض وضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از  
خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و شنیده شده است که بعضی از اجله صوفیه در قریبین زمان  
دعوی بیدار دلی میکردند و از خواب بیدار میگردیدند بآنگه وضو میکنند و ادعای فقاہت هم درین  
مسئله مینمودند که علت اشتراک است که مصحح قیاس است و این از اجل است و بشرط قیاس عدم اختصاص حکم است  
بمخصوص صلی الله علیه و آله و سلم و بآنکه در حدیث لاینام قلبی بعد از نوم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بیتہ التمرین در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب گرم شد و بیدار گرد آنحضرت لشکر را اشکال آوردند که  
چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه  
قلب او را که نمیکند از محسوسات مگر آنرا که متعلق با دست چنانکه لذت و الم و مانند آن نه آنچه متعلق است  
بعین و آدراک طلوع و غروب کار چشم است و وی خود ناام است اگر چه قلب یقظان بود و اگر یکی بیدار باشد  
و چشم بسته بود فجر طلوع کند و در نمی یابد آنرا اگر چه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را حالتی است  
که قلب وی ناام نیست و این اغلب است و حالتی است که ناام میگردد دل و رزق و این نادر است و قصه نوم از  
صلوة درین حالت بود و گفت نووی که صحیح معتد جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم  
نوم قلب حالتی دائمی است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارات حدیث نیز برین واقع است و بعضی هنوز شکال  
باقی دارند و گویند که اگر چه آدراک طلوع فجر بعین است که قلب دراک آن نکند و لیکن می باید که در یا بعد مرد و وقت است  
طویل را زیرا که از ابتدا طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نماند مگر بر کسی که مستغرق نوم است  
و هر فتح الباری گفته که این متبعاد و دوست با آنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در آنوقت مستغرق بوده باشد و حی و لازم نمی آید ازین حالت و صفت او بنوم چنانکه در اوقات دیگر در قیام  
مستغرق میگشت چنانکه در حالت القای وحی و حکمت درین بیان شریعت بود و بفعل و حصول اتباع زیر آنکه



آن اوقع است در نفس چنانکه در وقوع سهو و نماز گفته اند چون در حالت صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع  
 شده باشد درین یقظه که سخن بد است چه اوقع نشود و اما گفته اند صای به رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم  
 میکرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشدند زیرا که مادر نیافتیم که وی در چه حال و مقام است صلی الله علیه و  
 آله و سلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی از انان نه از جهت آنست نوم طلب بود بلکه از تصرف در حالتی که حالتی  
 دیگر بود و مثل آن بلکه بلند تر از آن تا سنت گردید برای ما که انقل صاحب المصابیح بن القاضی ابو بکر العزنی  
 المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند که این ابتلا و جهمت تعلق آنحضرت بتدبیر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر  
 رب تعالی بود و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تاکید و اہتمام بود باقتضای امر آنی سبحانه و تعالی  
 بتدبیر و تدبیر گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا نیام آنست که غفلی نمی ماند هر چه حالت آنست  
 و ضوئنی آنچنان مستغرق نمی شوم در نوم که در نیامم وجود حدیث را گویا که این قائل تخصیص کرده یقظه قلب را  
 با دراک حالت انتقاض و ضوئین بعد است زیرا که قول آنحضرت تنام عینی و لا نیام قلبی جواب است از قول  
 عایشه که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله پیش از آنکه بترکنی و این کلامی است که تعلق ندارد با انتقاض طهارت  
 بلکه اطلاق است با هر ترسلی باید که حل کرده شود یقظه او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت حدیث اطلاق ملل فرایض است  
 سبب تحقیق بحالتی و درون حالتی و بعضی روایات آمده است که فرمود من یشوم آنچه میگویی بخواب از حکایت پس جواب  
 حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم و بالذات التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی میگردد از نوم بگرد افتاد و گردان  
 و در سنن ابی داؤد آورده که آنحضرت گذشت بر روی که خواب میکند بر روی خود پس زد او را بپای مبارک خود  
 و فرمود و غیره و بعضی که این نوم جهیمه است و صاحب مصابیح گفته که وی ترین نوم نوم بر پشت است و نوم  
 بر روی از نوم بر روی نتر و گفته که ضرر نمیکند استلقا بر پشت از برای راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم میگوید که  
 خفتن بر چهار وجه است خفتن بر ظهر براس معتبر است که نظر میکنند در آسمان و کواکب و فکر میکنند در آیات آن  
 و خفتن بر پهلوی براس معتبدان و بر خیزندگان براس نماز شب و خفتن بر بسیار براس راحت گیرندگان بهمنم  
 طعام و خفتن بر روی براس نگون بختان و بخندان او کما قال و خواب میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 گاهی بر فرش و گاهی بر نعل و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و در بعضی از جری از چرم که حشی اولیفت بود چنانکه  
 گذشت این مقدار از عادات شریفه که متعلق بحال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتاب مصابیح  
 نقل کرده شد و جزئیات آداب و درین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعاده و شرح مشکات  
 و جز آن مذکور است و نیز کفایت باین قدر کرده شد فقط

## خاتمه الطبع

الحمد لله والمنته که درین اوان فیض اقتران بیاسن توفیق ربانی و از بركات عنایت  
 سبحانی جلّه اول کتاب مستطاب سعادت زینتاب هدایت آب مرغوب کافه اهل دین و محبوب  
 سائین مصدر سعادت و فتوح مسیحی به مدارج النبوة من احوال تنوده خصال جناب حضرت ابیالمکارم  
 خاتم النبیین سرور کائنات خلاصه موجودات مصداق اولاک لما خلقت الافلاک احسن خلقی  
 محمد مصطفی سالی شد علیه آله و سلم تصنیف جامع علوم معقول و منقول حاوی فروع و احوال و احوال  
 اعظم الفضل اقدرة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا شاه علی الحق محدث دہلوی  
 علیه رحمة الله القوی بھمت تام بقالب طبع درآید اگر پیش ازین تصحیح مالا یلیق چند بار در مطبع  
 نقشی نو لکشور واقع کانپور منطبع شده بود چون اغوشایقین راشوق صحیح و انگیر بود تصحیح  
 و نقشی کامل در مطبع نقشی نو لکشور واقع لکھنؤ بسترشی و عالی مرتبتی تنوده خصال فرخنده و مستطاب کتاب است  
 رائے بہا و نقشی پرآگ ازین صفا بھار گوا مالک مطبع دایم اقبالہ بصد خوبی و بہتر از  
 خوش اسلوبی بجاہ اکثر پستال لکھنؤ بار سوم لباس طبع در بر کشیدہ نیز پور انطباق آید  
 و پیراستہ کہ دیدہ قبول عالمش گردان خدا یا و پسندیدہ درآید و نظر از این چشم آید



قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۰ روپے	اکبر آبادی حامل المتن۔	۱۰ روپے	زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ
۱۰ روپے	جواہر الاسرار شرح شہنوی مولانا روم۔	۱۰ روپے	باقی بادشہ شیخ احمد المعروف مجد الف ثانی اور
۱۰ روپے	دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا	۱۰ روپے	آئینہ خلفاء وغیرہ کے حالات رحمۃ اللہ علیہم۔
۱۰ روپے	حسین بن حسن سبزواری۔	۱۰ روپے	رسالہ رموز الحقیقہ۔ اس و بیسی کی کتابیں
۱۰ روپے	تذکرۃ الہدیٰ۔ احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ	۱۰ روپے	ایک نایک نکتہ ہزار ہزار روپیہ سے بڑھ کر قیمتی ہے۔
۱۰ روپے	از مولانا ابوالحسن صاحب فرید آبادی۔	۱۰ روپے	بہینامہ از فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۸۹۹ء
۱۰ روپے	فتوح الغیب مع شرح از حضرت غوث الاعظم	۱۰ روپے	شہنوی راجہ مطبوعہ ۱۸۹۹ء کاغذ حسائی۔
۱۰ روپے	جلیانی مع شرح فارسی از شاہ عبدالحق محدث	۱۰ روپے	ہمایہ دید قابل شنید از ملا محمد حسین۔
۱۰ روپے	در بوی ارشادات فقوتہ و فہم۔	۱۰ روپے	شہنوی شاہ بوعلی قلندر معروف۔
۱۰ روپے	دلیل العارفين۔ ملفوظات حضرت	۱۰ روپے	شہنوی شیخ بھلول حکایات عارفانہ۔
۱۰ روپے	سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت	۱۰ روپے	شہنوی مولانا روم۔ قدس سرہ قبول عام ہے۔
۱۰ روپے	قطب الدین بختیار کاکی۔	۱۰ روپے	سرحد شہنوی دفتر تکرار و تکرار کاغذ حسائی
۱۰ روپے	شہنوی سے لکھا۔ از حضرت خواجہ جگن	۱۰ روپے	شرح شہنوی روم از ملا محمد علوم قبول عام ہے۔
۱۰ روپے	قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ۔	۱۰ روپے	شرح شہنوی روم۔ از شاہ عبداللطیف
۱۰ روپے	شہنوی بزم وصال۔ مثنوی بکھنڈاق بن علی	۱۰ روپے	معروف بہ لکائف شہنوی۔
۱۰ روپے	لوح جامی۔ از مولانا عبد الرحمن جامی۔	۱۰ روپے	التاویل الحکم۔ فی تشابہ فصول الحکم حنفی
۱۰ روپے	شہنوی ذوق بحرین معروف بمرآۃ القرآن مؤلفہ	۱۰ روپے	مولوی محمد حسن اکبر وہوی۔
۱۰ روپے	مولوی سید اکبر علیخان شیرازی عارف۔	۱۰ روپے	شرح شہنوی روم۔ از ملا محمد رضا معروف
۱۰ روپے	مقالات الصوفیہ۔ از حضرت شاہ تراب	۱۰ روپے	بہ مکاشفات رضوی۔
۱۰ روپے	کا کو روی روح مطبوعہ خیر۔	۱۰ روپے	جواہر غیبی۔ از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی بکشت
۱۰ روپے	ایضاً۔ مطبوعہ مطبع۔	۱۰ روپے	ادبیت وجودہ توحید صفات و تحقیق رسالت
۱۰ روپے	شرح دیوان حافظ از مولوی سید صادق علی شہنوی	۱۰ روپے	مراتب علم و سلسلہ طریقت کاغذ گندہ مطبوعہ ۱۸۹۹ء
۱۰ روپے	کتاب اخلاق و تصوف اردو	۱۰ روپے	شرح شہنوی مولانا روم۔ کامل در دو جلد
۱۰ روپے	اردو ترجمہ غنیۃ الطالبین عربی۔ قدیم سند	۱۰ روپے	حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی ولی محمد

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۲۰	کیمیائے حکمت جلد اول بیان شرف علم و ادب	۱۰	تصنیف غوث الاعظم حضرت شیخ سید عبدالقادر
۱۰	تہذیب الاخلاق - مؤلف مولوی نجم الحق	۱۰	جیلانی رحمہ کا حامل المتن اردو ترجمہ و خوبی پڑھ
۱۰	پیراہن یوسفی - اردو ترجمہ شہنوی مولانا روم کا	۱۰	کہ ہر صفہ میں دو کالم ہیں ایک میں عربی عبارت
۱۰	منظوم شعر شہر اور حاشیہ پر اردو میں حاصل مطلب	۱۰	اسی قدر ہر جہدہ دوسرے کالم میں اردو ترجمہ
۱۰	ہر شعر کا معنی و تفسیر کامل دو جلد میں تفصیل میں	۱۰	یہ جدید ترجمہ در اس قدر مقبول ہوا کہ اگرچہ پہلے
۱۰	جلد اول - ترجمہ دفتر ۱ و ۲ و ۳	۱۰	کو فقیر طرز زمانہ ہوا مگر دوسرا طرز پیش طبع ہو اگرچہ
۱۰	جلد دوم - ترجمہ دفتر ۳ و ۴ و ۵ و ۶	۱۰	کاغذ و خیر و کل موراثہ میں اول سے بہتر ہے
۱۰	بوستان معرفت شہنوی اردو شہنوی مولوی رستم	۱۰	ایضاً - کاغذ زرد
۱۰	جدید الطبع و جدید تصنیف مصنفہ حضرت	۱۰	ایضاً - کاغذ درجہ دوم
۱۰	مولوی عبدالحجہ خان مؤلف ریاض التفتیق شرح	۱۰	سیرت محمدیہ - مطبوعہ خیر
۱۰	اردو سکندر نامہ دفتر اول	۱۰	جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی
۱۰	ایضاً - دفتر دوم	۱۰	باب دانش - مؤلف مولوی محمد کریم بخش
۱۰	ایضاً - دفتر سوم	۱۰	ذخیرہ سعادت - ترجمہ بھاسنی بلاس کی
۱۰	ایضاً - دفتر چارم	۱۰	پستک دو فصل اول و آخر کا تہذیب اخلاق
۱۰	ایضاً - دفتر پنجم	۱۰	میں مؤلف لارہ لاجبی صاحب
۱۰	ایضاً - دفتر ششم	۱۰	اوقات عزیز
۱۰	اخلاق رضوی مصنفہ قاضی محمد عیسیٰ	۱۰	ترجمہ عوارف المعارف - کامل دو جلد
۱۰	شجرہ معرفت محشی - منتخبات شہنوی مولانا روم	۱۰	میں ترجمہ مولانا ابوالحسن فریادادی مرحوم
۱۰	مترجمہ سید غلام حیدر صاحب	۱۰	خزینہ دانش - شہنوی کی تعلیم مولوی کوٹلی شہنوی
۱۰	شانِ رحمت مظلوم عبرت انگیز و عجیب مشہور	۱۰	سعدن تہذیب مصنفہ نواز حبیب حسین
۱۰	رسالہ شرافت - مؤلف شہنوی نادرجہ میں عزیز نگاری	۱۰	صاحب - بی - سے بجلد خوش نا جلد پارچہ
۱۰	کنز الاسرار - ترجمہ اردو نظم شہنوی شاہ ولی قلی قندہار	۱۰	خرن الفصاحت - معروف بہ سدن آخر
۱۰	قدس سرہ ہونڈن شہنوی اردو مولوی سید غلام حیدر خان	۱۰	بکر تحقیق - اصلاح نفس میں
۱۰		۱۰	ابحیات اخلاق دو غلات میں از شہنوی کا متاثر شاہ





LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

ع ۱۹۲  
۱ ج  
۳۵

DATE SLIP

فیس

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for  
each day the book is kept over time.

--	--	--	--

۱۸۹۵

